تاریخ
حزب کمونیست
(بلشویک)
اتحاد شوروی

دورهٔ مختصر

تحت نظر هیئت تحریریهٔ کمسیون کمیتهٔ مرکزی
حزب کمونیست (بلشویک)
اتحاد شوروی

مصوب کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک)
اتحاد شوروی سال ۱۹۳۸

ادارهٔ نشریات بزبانهای خارجی
مسکو ۱۹۴۸

پرولتارهای جهان متحد شوید!

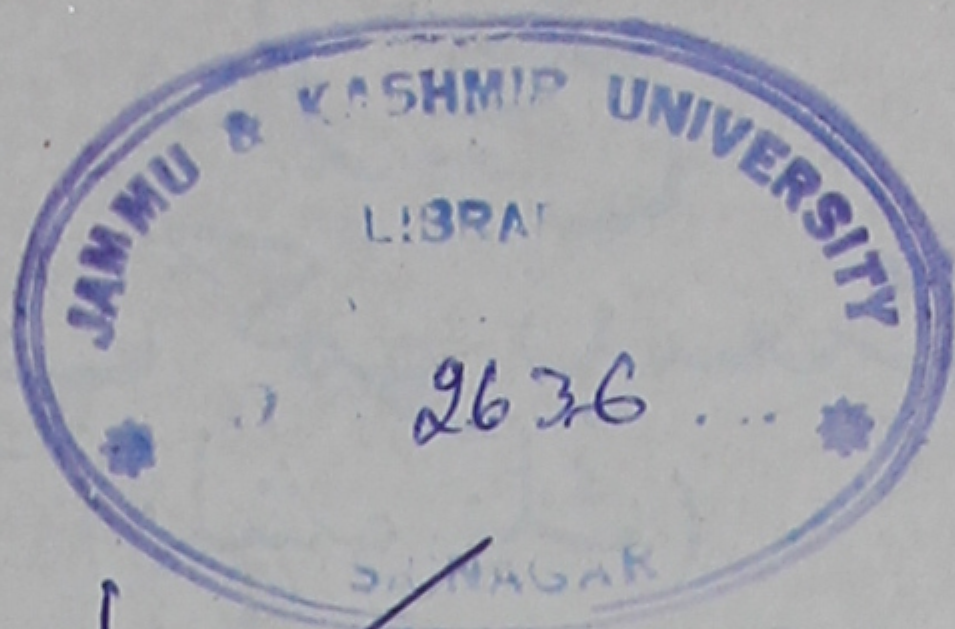
تاریخ
حزب کمونیست
(بلشویک)
اتحاد شوروی

دورهٔ مختصر

تحت نظر هیئت تحریریه کمسیون کمیتهٔ مرکزی
حزب کمونیست (بلشویک)
اتحاد شوروی

مصوب کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک)
اتحاد شوروی سال ۱۹۳۸.

اداره نشریات بزبانهای خارجی
مسکو ۱۹۴۸



Printed in the Union of Soviet Socialist Republics

دیباچه

حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی راه طولانی و سراپا افتخاری را از اولین محفل‌ها و دستجات مارکسیستی کوچك، که در سالهای ۷۰ الی ۹۰ سدهٔ گذشته در روسیه بوجود آمد، گرفته تا حزب بزرگ بلشویك، که اکنون رهبری نخستین دولت سوسیالیستی کارگران و دهقانان جهانرا در دست دارد، طی کرده است.

حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی، بر اساس جنبش کارگری در روسیهٔ پیش از انقلاب و از محفل‌ها و دستجات مارکسیستی که با جنبش کارگری مربوط شده و شعور سوسیالیستی در آن جایگزین نموده بودند، نشو و نما یافت. رهنمای حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی تئوری انقلابی مارکسیسم ــ لنینیسم بوده وهست. پیشوایان این حزب در شرایط نوین عصر امپریالیسم و جنگهای امپریالیستی و انقلابهای پرولتاریائی، تعلیمات مارکس و انگلس را بیش از پیش بسط و بمقام نوینی ارتقاء دادند.

حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در مبارزهٔ اصولی با احزاب خرده بورژوازی درون جنبش کارگری، از قبیل اس‌ارها

(و قبل از آن با اسلاف آنها ـ ناردنیکها)، منشویکها، آنارشیستها، ملیون رنگ و ارنگ بورژوازی و درون حزب در مبارزه با جریانات منشویکی و اپورتونیستی ـ ترتسکیستها، بوخارینیها، ناسیونالیستهای منحرف و دستجات ضد لنینی دیگر، رشد و استحکام یافت.

حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در مبارزهٔ انقلابی با همهٔ دشمنان طبقهٔ کارگر، با همهٔ دشمنان زحمتکشان، اعم از ملاکین، سرمایه‌داران، کولاکها، زیانکاران، جاسوسان وکلیهٔ مزدوران محیط سرمایه‌داری محکم و آبدیده شد.

تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی تاریخ سه انقلاب است: انقلاب دموکراتیک ـ بورژوازی ۱۹۰۵، انقلاب دموکراتیک ـ بورژوازی ماه فوریهٔ سال ۱۹۱۷ و انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷.

تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی تاریخ سرنگون ساختن تزاریسم، سرنگون ساختن حاکمیت ملاکین، سرمایه‌داران، تاریخ در هم شکستن مداخلهٔ مسلح خارجی، دوران جنگ داخلی، و تاریخ ساختمان دولت شوروی و جامعهٔ سوسیالیستی در کشور ماست.

بررسی تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی، ما را از تجربهٔ مبارزهٔ کارگران و دهقانان کشورما در راه سوسیالیسم سر شار میسازد.

بررسی تاریخ حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی، بررسی تاریخ مبارزهٔ حزب ما با هرگونه دشمنان مارکسیسم ـ لنینیسم، با هرگونه دشمنان رنجبران، بما کمك میکند که بلشویسم را فراگیریم و هشیاری سیاسی خود را بالا ببریم.

بررسی تاریخ سراپا قهرمانی حزب بلشویك، ما را به

دانائی قوانین رشد اجتماعی و مبارزهٔ سیاسی، به دانائی نیروهای محرک انقلاب مسلح میگرداند.

بر رسی تاریخ حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی اطمینان ما را به پیروزی نهائی کارسترگ حزب لنین — استالین، به پیروزی کمونیسم در همهٔ جهان محکم میکند.

این کتاب شرح مختصری از تاریخ حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی است.

فصل اول

مبارزه برای ایجاد حزب سوسیال دموکرات کارگری در روسیه

(سالهای ۱۸۸۳—۱۹۰۱)

۱. الغای اصول سرواژ *) و رشد سرمایه‌داری صنعتی در روسیه. پیدایش پرولتاریای صنعتی کنونی. نخستین گامهای جنبش کارگری.

روسیهٔ تزاری دیرتر از دیگر کشورها قدم در راه رشد سرمایه‌داری گذاشت. پیش از سالهای ۱۸۶۰—۱۸۷۰ در روسیه فابریك و کارخانه بسیار اندك بود. اصول اقتصادی مسلط آن زمان اصول سرواژ اشرافزادگان ملاك بود. با وجود اصول سرواژ، رشد صنعت چنانکه باید و شاید امکان ناپذیر و فرا آورده‌های کشاورزی بعلت کار غیر آزاد و اصول سرواژ ناچیز بود. کلیه جریان رشد اقتصادی محرك نا بودی اصول سرواژ بود. حکومت تزاری که در نتیجهٔ شکست نظامی در کارزار کریمه سست بنیان شده و از «عصیانهای» دهقانان

---

*) سرف—رعیت نیم بردهٔ وابستهٔ بزمین بود که خود نیز طبق قباله خرید و فروش میشد. چنین اصول رعیتی را سرواژ مینا میدلند—مترجم.

بضد ملاکین وحشتزده شده بود در سال ۱۸۶۱ خود را به الغاء اصول سرواژ مجبور یافت.

ولی ملاکین حتی پس از الغاء اصول سرواژ بظلم و تعدی نسبت به دهقانان ادامه میدادند. ملاکین در موقع «آزادی» دهقانان قسمت مهمی از زمینهائی را که سابقاً مورد استفادهٔ اینان بود جدا کرده و بدین طریق دهقانان را در معرض غارت قرار دادند. این قسمت زمینها را دهقانان «آترزکی» (قطعات) مینامیدند. دهقانان را وادار کردند در ازای «آزادیشان» بعنوان بازخرید قریب دو ملیارد منات بملاکین بپردازند.

دهقانان پس از الغاء اصول سرواژ ناگزیر بودند باسختترین شرائط زمین ملاکین را اجاره کنند. ملاك بغیر از پول نقد که برای اجاره میگرفت اغلب دهقانان را مجبور میساخت که بوسیلهٔ ابزار و آلات کشاورزی و اسبهای خود مقدار معینی از زمینهای اربابی را بطور مجانی کشت نمایند. این عمل «بیگاری»، «کار بیمزد» نامیده میشد. اغلب اوقات دهقان ناگزیر بود از بابت اجارهٔ زمین نیمی از محصول خود را بصورت جنسی تحویل مالك دهد. این کار «ایسپولو» (نصفه‌کاری) نامیده میشد.

بدین طریق همان وضعی که در زمان اصول سرواژ وجود داشت تقریباً بجای خودباقی ماند، با این فرق که اکنون دیگر دهقان شخصاً آزاد بود و مانند اشیاء خرید و فروش نمیشد.

ملاکین بوسائل غارتگرانهٔ گوناگونی (اجاره، جریمه) آخرین شیرهٔ دهقانان را که دارای اقتصادیات عقب ماندهٔی بودند میمکیدند. اکثریت تودهٔ دهقانان بعلت مظالم ملاکین قادر

باصلاح اقتصادیات خود نبودند. این بود علت عقب ماندگی فوق العادهٔ اقتصاد کشاورزی روسیهٔ پیش از انقلاب که مکرر منجر به نیامد محصول و گرسنگی میشد؛

بقایای اقتصادیات اصول سرواژ، مالیات و پرداخت باز خرید هنگفتی که غالباً از در آمد زراعتی دهقان تجاوز مینمود، موجب ورشکستگی وتهیدستی توده‌های دهقانان شده آنها را در راه تلاش معاش به ترک ده خود وامیداشت. دهقانان به فابریکها و کارخانه‌ها میرفتند و بدینسان صاحبان فابریك نیروی کارگری ارزانی را در اختیار خود میبافتند.

ارتش کاملی مرکب از داروغگان، کلانتران، ژاندارمها، پلیسها، مستحفظین که علیه زحمتکشان و در قبال استثمار شوندگان از تزار، سرمایه‌داران ملاکین دفاع و پشتیبانی مینمودند بالاسر کارگران و دهقانان بود. تا سال ۱۹۰۳ هنوز تنبیه بدنی متداول بود. با وجود الغاء اصول سرواژ، برای کوچکترین گناه و یا بسبب عدم پرداخت بدهی خود، دهقانان را بتازیانه میبستند. پلیسها و قزاقها کارگران را بویژه در موقع اعتصابات، یعنی زمانیکه کارگران از ظلم و تعدی صاحبان فابریك بستوه آمده از کار دست میکشیدند، مورد ضرب و شتم قرار میدادند. در روسیهٔ تزاری کارگران و دهقانان فاقد هرگونه حقوق سیاسی بودند. استبداد تزاری ستمکارترین دشمن تودهٔ ملت بود.

روسیهٔ تزاری زندان ملل بود. ملل متعدد غیر روس در روسیهٔ تزاری از هرگونه حقی محروم بودند و همواره مورد انواع تحقیر و توهین واقع میشدند. حکومت تزاری مردم روس را معتاد می ساخت که ملیتهای بومی سامانهای غیر روسی

را از نژاد پست بدانند و آنها را رسما «بیگانه» نامیده حس بیزاری و کینه توزی را نسبت به آنها رواج میداد. حکومت تزاری عمدا آتش کینه و نفاق ملی را برافروخته ملتی را بجان ملت دیگر میانداخت، تالان یهودیان و خونریزی بین ترك و ارمنی را در ماوراء قفقاز برپا مینمود.

در سامانهای غیر روسی، تمام یا آنکه تقریباً تمام مشاغل دولتی در دست مامورین روس بود. کلیهٔ امور ادارات و دادگاهها بزبان روسی انجام میشد. طبع و نشر روزنامهها و چاپ کتب بزبانهای ملی و همچنین آموزش بزبان مادری در آموزشگاهها ممنوع بود. حکومت تزاری میکوشید تا از هرگونه تجلی فرهنگ ملی جلوگیری نماید و سیاست «روس کردن» اجباری ملل غیر روس را عملی میکرد. تزاریسم همچون دژخیم و مأمور شکنجهٔ ملل غیر روس خود نمائی میکرد.

پس از الغاء اصول سرواژ رشد سرمایهداری صنعتی در روسیه، باوجود بقایای سرواژ، که هنوز از ترقی آن جلوگیری میکرد، تا اندازهٔ کافی تند پیش میرفت. در مدت ۲۵ سال از سال ۱۸۶۵تا سال ۱۸۹۰، تنها در فابریک و کارخانههای بزرگ و راه های آهن شمارهٔ کارگران از ۷۰۶ هزار به یک ملیون و ۴۳۳ هزار نفر رسید یعنی بیش از دو برابر افزایش یافت.

در روسیه، صنایع بزرگ سرمایهداری در سالهای ۱۸۹۰ — ۱۹۰۰ بازهم سریعتر رو بترقی نهاد. در اواخر این سالها شمارهٔ کارگران در فابریك و کارخانههای بزرگ، در صنایع معدنی و در راههای آهن تنها در ۵۰ استان اروپائی روسیه تا دو ملیون و ۲۰۷ هزار نفر و در تمام روسیه تا دو ملیون و ۷۹۲ هزار نفر رسیده و فزونی یافت.

این کارگران، پرولتاریای صنعتی معاصر بودند که با کارگران فابریکهای دورهٔ سرواژ و کارگران صنایع کوچک و دستی و سایر صنایع گوناگون دیگر، چه از حیث هم بستگی در بنگاه‌های بزرگ سرمایه‌داری و چه از حیث اوصاف مبارزه جویانهٔ انقلابی خود بکلی تفاوت داشتند.

رونق صنعتی سالهای ۱۹۸۰ــ۱۹۰۰ در نوبهٔ اول مربوط بساختمان پردامنهٔ راه‌های آهن بود. در مدت ۱۰ سال (از سال ۱۸۹۰ــ۱۹۰۰) بیش از ۲۱ هزار ورست خط آهن نو ساخته شده بود. برای راه‌های آهن مقدار زیادی فلزات (ریل، لکوموتیف، و واگن) لازم بود و بیش از پیش سوخت، ذغال سنگ و نفت مورد نیاز واقع میگردید. نتیجهٔ این کار رشد صنایع فلزسازی و سوخت بود.

در روسیهٔ پیش از انقلاب هم مانند کلیهٔ کشورهای سرمایه‌داری، سالهای رونق متناوباً به سالهای بحران و رکود صنایع تبدیل میگردید و در نتیجه ضربهٔ سختی بکارگران وارد میگردید و صدها هزار کارگر گرفتار بیکاری و فقر میشدند.

اگرچه بعد از الغاء اصول سرواژ در روسیه رشد سرمایه‌داری باندازهٔ کافی سریع بود ولی بازهم روسیه دررشد اقتصادی خود از دیگر کشورهای سرمایه‌داری بسیار عقب مانده بود. اکثریت هنگفت اهالی هنوز بکارهای کشاورزی مشغول بودند. لنین در کتاب مشهور خود «رشد سرمایه‌داری در روسیه» پیکرهای مهمی را در بارهٔ سر شماری عمومی سال ۱۸۹۷ شاهد آورده است. از این پیکرها بر می آید که تقریباً پنج ششم تمام اهالی بکارهای کشاورزی مشغول بوده اند و حال آنکه در صنایع بزرگ و کوچک، در بازرگانی، در نقلیهٔ راه آهن وکشتی رانی، در ساختمانها، در کارهای جنگلی

و غیره رویهمرفته تنها قریب یک ششم اهالی مشغول کار بوده اند.

این نشان میدهد که روسیه باوجود رشد سرمایه‌داری، کشوری زراعتی و از لحاظ اقتصادی عقب مانده بود، روسیه کشوری خرده بورژوازی یعنی سرزمینی بود که در آن هنوز خرده مالکی، اقتصادیات انفرادی با قوهٔ تولیدی کم، تفوق داشت.

رشد سرمایه‌داری نه تنها در شهرها بلکه در دهات نیز جریان داشت. کثیر العدده ترین طبقهٔ روسیهٔ پیش از انقلاب یعنی طبقهٔ دهقان از هم می پاشید و به اقشار چندی تقسیم می شد. در ده از دهقانانیکه بضاعت بیشتری داشتند قشر فوقانی یعنی کولاکها که عبارت از بورژوازی دهات باشد تشکیل میشد و از طرف دیگر بسیاری از دهقانان ورشکست میشدند و بدینطریق بر تعداد دهقانان تهیدست، پرولترها و نیمه پرولترهای ده میافزود و از تعداد دهقانان میانه حال سال بسال کاسته میشد.

در سال ۱۹۰۳ در روسیه عدهٔ خانوارهای روستائی بالغ بر ده ملیون بود. طبق بر آوردی که لنین در رسالهٔ موسوم به «خطاب بدهقانان تهیدست» نموده از این عده دست کم سه ملیون و نیم خانوار دهقانان بی اسب بوده‌اند. اینها که فقیرترین خانوارهای روستائی بودند اغلب یک قطعهٔ جزئی از زمین خود را کشت و زرع مینمودند و بقیهٔ زمین را بکولاکها اجاره داده و خود شان برای تحصیل معاش بجاهای دیگر رهسپار میگشتند. وضع تهیدست ترین دهقانان روستا به پرولترها از همه نزدیکتر وهمانندتر بود. لنین آنها را پرولترهای دهات یا نیمه پرولتر می نامید.

از طرف دیگر یک ملیون و نیم خانوار متمول از دهقانان کولاک ــ از تعداد کلی ده ملیون ــ نیمی از همهٔ کشتزارهای

دهقانانرا بدست گرفتند. این بورژوازی روستائی، زارعین تهیدست و میانه حال را تحت تعدی و فشار خود قرار داده و از دسترنج مزدوران و روز مزدان، دولتمند و بسرمایه‌داران کشاورزی تبدیل میشدند.

در سالهای ۱۸۷۰ــ۱۸۸۰ و بویژه در سالهای ۱۸۸۰ــ۱۸۹۰ در روسیه دیگر بیداری طبقهٔ کارگر آغاز شده واین طبقه بمبارزه با سرمایه‌داران پرداخت. وضعیت کارگران در روسیهٔ تزاری بی نهایت دشوار بود. در سالهای ۱۸۸۰ــ۱۸۹۰ در فابریکها و کارخانه‌ها مدت کار روزانه کمتر از ۱۲ ساعت ونیم نبود و در صنایع بافندگی و ریسندگی مدت کار تا ۱٤ــ۱۵ ساعت میرسید. استثمار زنان کارگر و خردسالان رواج کاملی داشت. ساعت کار خردسالان و سالمندان برابر ولی دست مزد خردسالان مانند دستمزد زنان از سالمندان بسی کمتر بود. میزان مزد بسیار اندک بود. قسمت عمدهٔ کارگران ماهیانه ۷ــ۸ منات در یافت میداشتند. کارگرانی که مزد کارشان از ۵۰ بیشتر و در کارخانه‌های فلزسازی و آهن گدازی مشغول کار بودند در ماه از ۳۵ منات بیشتر نمیگرفتند. هیچگونه حمایتی در کار وجود نداشت و این مسئله منتج به آسیب زدگی ومرگ عدهٔ زیادی از کارگران میگردید. کارگران بیمه نمیشدند، کمک پزشکی فقط با پول انجام میگرفت و شرایط مربوط به مسکن بینهایت دشوار بود. در «پستوهای» کوچک قرارگاههای کارگری ۱۰ــ۱۲ نفر کارگر زندگانی میکرد. صاحبان فابریک اغلب در موقع حساب و پرداخت پول کارگرانرا می فریفتند و آنها را وامیداشتند تا از دکانهای کارفرمایان سه برابر گرانتر خواربار بخرند. کارگرانرا بوسیلهٔ گرفتن جریمه غارت میکردند.

کارگران باهم بنای سازش را گذاردند و مشترکاً

درخواستهای خود را در بارهٔ بهبود وضع توان فرسای خویش بصاحبان کارخانه ارائه می نمودند. آنها از کار دست میکشیدند بدینمعنی که اعلان تعطیل کار و اعتصاب مینمودند. نخستین اعتصابهای سالهای ۱۸۷۰ -- ۱۸۹۰ معمولاً بعلت جریمه‌های هنگفت و فریب و نیرنگ و کلاه گذاری موقع پرداخت و کسر میزان دستمزد روی میداد.

کارگران که پیمانهٔ صبرشان لبریز شده بود در نخستین اعتصابات برخی از اوقات ماشینها و شیشه‌های ساختمان کارخانه را شکسته، دکانها و ادارات صاحبان کارخانه را خراب و ویران مینمودند.

کارگران پیشرو رفته رفته پی بردند که برای مبارزهٔ نتیجه بخش بضد سرمایه‌داران سازمانی لازم است. بدینترتیب پیدایش اتحادیه‌های کارگری آغاز گردید.

در سال ۱۸۷۵ در شهر ادسا «اتحادیهٔ کارگران روسیهٔ جنوبی» تشکیل یافت. این نخستین سازمان کارگری ۸ الی ۹ ماه وجود داشت وسپس از طرف حکومت تزاری تارومار گردید.

در سال ۱۸۷۸ در شهر پتربورگ «اتحادیهٔ شمالی کارگران روس» تحت ریاست خالتورین درودگر و آبنورسکی سوهانکار تشکیل یافت. در برنامهٔ آن نوشته شده بود که این اتحادیه از لحاظ هدفهای خود به احزاب سوسیال دموکرات کارگری باختر می پیوندد. مقصد و هدف نهائی اتحادیه عبارت بود از انجام انقلاب سوسیالیستی -- «برانداختن رژیم حاضرهٔ سیاسی و اقتصادی دولت که رژیمی فوق العاده غیر عادلا نه بود». یکی از تشکیل دهندگان این اتحادیه، آبنورسکی مدتی در خارجه زندگانی مینمود و در آنجا با فعالیت احزاب سوسیال دموکرات مارکسیستی انترناسیونال اول که مارکس آنرا رهبری میکرد آشنائی بهمرساند. این مسئله در برنامهٔ «اتحادیهٔ شمالی کارگران روس» اثر خود

را باقی گذاشت. اتحادیهٔ نامبرده تحصیل آزادی حقوق سیاسی ملت (آزادی بیان، آزادی مطبوعات، حق اجتماعات وغیره) را نزدیکترین مقصد خود قرار داد. محدود کردن مدت در کار روز نیز از جمله مقدمترین درخواستها بود.

شمارهٔ اعضای این اتحادیه به ۲۰۰ نفر بالغ میگردید و همین اندازه هم طرفدار داشت. اتحادیه به شرکت در اعتصابات آغاز نمود و رهبری آنرا بعهده گرفت. حکومت تزاری این حادیهٔ کارگری را نیز داغان کرد.

ولی نهضت کارگری به نشونمای خود ادامه میداد و رفته رفته نواحی نوینی را در بر می گرفت. در سالهای بین ۱۸۸۰--۱۸۹۰ اعتصابات فراوانی رخ داد. در طی پنجسال (سال ۱۸۸۱--۱۸۸۶) بیش از ٤۸ اعتصاب رویداد که در آن اعتصابات ۸۰ هزار کارگر شرکت جستند.

بویژه اعتصاب بزرگی که در سال ۱۸۸۵ در فابریک ماروزوف در ارخوو--زویوا در گرفته بود در تاریخ نهضت انقلابی دارای اهمیت بزرگی است.

در این فابریک تقریباً ۸ هزار نفر کارگر کار میکرد. شرایط کار روز بروز بدتر میشد: از سال ۱۸۸۲ تا سال ۱۸۸٤ پنج بار مزد کار را کاسته و در سال ۱۸۸٤ میزان دستمزد یکباره به اندازهٔ یک چهارم یعنی ۲۵ در صد تقلیل یافت. علاوه بر این ماروزوف کار فرما، کارگرانرا باز هم با اخذ جرائم از پای در می آورد. چنانکه پس از اعتصاب در دادگاه معلوم شد، از هر یک منات مزد کارگر ۳۰ تا ۵۰ کوپک بعنوان جریمه بسود کارفرما کسر میشده است. تحمل این غارتگریها از تاب و توان کارگران بالاتر بود و در ماه ژانویه سال ۱۸۸۵ اعلان اعتصاب دادند. زمینهٔ اعتصاب از پیش چیده شده

بود. رهبری اعتصاب با کارگر پیشرو پتر مویسینکو بود که سابقاً در «اتحادیهٔ شمالی کارگران روس» کارمند بود و اکنون دیگر تجارب انقلابی فراوانی داشت. شب پیش از اعتصاب مویسینکو باتفاق آگاه‌ترین کارگرهای پارچه باف برای ارائه به کار فرما یک سلسله درخواستهائی طرح نمود که این درخواستها در شورای مخفی کارگران تصویب شد. مقدم بر هر چیز کارگران موقوف شدن جریمه‌ه‌ای غار تگرانه را خواستار بودند.

این اعتصاب بزور نیروی مسلح سرکوب شد. بیش از ۶۰۰ کارگر بازداشت و از آنها ده‌ها تن بدادگاه فراخوانده شدند.

از همین قبیل اعتصاب‌ها در سال ۱۸۸۵ در فابریکهای ایوانو وزنسنسکی رخ داد.

در سال بعد حکومت تزاری که از رشد جنبش کارگری هراسناک شده بود ناگزیر در بارهٔ جریمه‌ها قانونی صادر نمود. طبق این قانون جرایم نقدی نمیبایستی بکیسهٔ کار فرمایان برود بلکه میبایستی برای نیازمندی خود کارگران مصرف شود.

از تجربهٔ اعتصاب کارخانهٔ (ماروزوف) و دیگر اعتصابات، کارگران پی بردند که آنها بوسیلهٔ مبارزهٔ متشکل میتوانند بسی چیزها بکف آورند. جنبش کارگری از میان خود رهبران و تشکیل دهندگان صاحب استعدادی پدید آورد که آنها با رسوخ تمام از منافع طبقهٔ کارگر دفاع میکردند.

در عین حال بر بنیاد رشد جنبش کارگری و در تحت تاثیر جنبش کارگری اروپای باختری، نخستین سازمانهای مارکسیستی در روسیه ظاهر گشت.

۲. اصول ناردنیکی*) و مارکسیسم در روسیه. پلخانوف و دستهٔ وی بنام «آزادی کار». مبارزهٔ پلخانوف علیه اصول ناردنیکی. انتشار مارکسیسم در روسیه.

پیش از پیدایش دسته‌های مارکسیستی در روسیه کارهای انقلابی بوسیلهٔ ناردنیکها که مخالفین مارکسیسم بودند انجام میگرفت.

نخستین دستهٔ مارکسیستی در سال ۱۸۸۳ پدید آمد. و این دستهٔ «آزادی کار» بود که آنرا گ. و. پلخانوف در خارجه در ژنو تشکیل داده بود. پلخانوف نظر به فعالیت انقلابی مورد پیگرد حکومت تزاری واقع شده و ناگزیر در آنجا سکونت گزیده بود.

پلخانوف هم قبل از این ناردنیک بود. وی در مهاجرت با مارکسیسم آشنائی یافت و از اصول ناردنیکی قطع علاقه نموده مبلغ بر جستهٔ مارکسیسم گردید.

دستهٔ «آزادی کار» در امر انتشار مارکسیسم در روسیه کار بزرگی را از پیش برد. این دسته تالیفات مارکس و انگلس: «مانیفست حزب کمونیست»، «کار مزدوری و سرمایه»، «سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی» وغیره را بزبان روسی ترجمه و در خارجه چاپ میکرد و مخفیانه در روسیه انتشار میداد. گ. و. پلخانوف، زاسولیچ، اکسلرد و سایر شرکت کنندگان این دسته تالیفات دیگری کردند که در آن، تعلیمات مارکس وانگلس را توضیح میدادند و نظریات سوسیالیسم علمی را روشن میساختند.

---

*) «نارد» بمعنی «خلق» است و «ناردنیکها» یعنی «خلقیون». مترجم.

مارکس و انگلس استادان بزرگ پرولتاریا بر خلاف سوسیالیستهای خیال پرست (اوتوپیست) نخستین بار توضیح دادند که سوسیالیسم اختراع خیال پرستان (اوتوپیستها) نیست بلکه نتیجهٔ ضروری رشد جامعهٔ سرمایه‌داری امروزی میباشد و این نکته را مبرهن ساختند که همچنانکه اصول سرواژ بر افتاد، رژیم سرمایه‌داری نیزبه نوبهٔ خود واژگون خواهد گردید، و سرمایه‌داری در وجود پرولتاریا، گورکن خود را پدید می آورد و نیز نشان دادند که تنها مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا و فقط پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی است که می تواند بشریت را از سرمایه‌داری و استثمار رهائی بخشد.

مارکس و انگلس به پرولتاریا می آموختند که بقوای خویش، بمنافع طبقاتی خود پی برده و برای مبارزهٔ قطعی علیه بورژوازی متحد گردد. مارکس و انگلس قوانین تکامل جامعهٔ سرمایه‌داری را مکشوف ساختند و بطریق علمی ثابت نمودند که رشد جامعهٔ سرمایه‌داری و مبارزهٔ طبقاتی در آن ناگزیر باید به بر افتادن سرمایه‌داری و پیروزی پرلتاریا، به دیکتاتوری پرولتاریا منجر گردد.

مارکس و انگلس می آموختند که بطریق صلح ومسالمت نمیشود از فرمانروائی سرمایه رهائی یافت و مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را بمالکیت اجتماعی مبدل ساخت و طبقهٔ کارگر تنها از طریق بکار بردن قوهٔ قهریهٔ انقلابی علیه بورژوازی، از طریق انقلاب پرولتاری و بر قرار کردن حکمرانی سیاسی خود یعنی دیکتاتوری پرلتاریا میتواند باین هدف برسد و پایداری استثمار کنندگان را در هم شکسته جامعهٔ بی طبقات کمونیستی را بر پا نماید.

مارکس و انگلس می آموختند که پرولتاریای صنعتی

انقلابیترین وبدینجهت پیشروترین طبقهٔ جامعهٔ سرمایه‌داری است و تنها چنین طبقه ای میتواند تمام نیروهائی را که ازسرمایه‌داری ناراضی هستند در پیرامون خود گرد آورده آنها را به هجوم علیه سرمایه‌داری سوق دهد. ولی برای آنکه جهان کهنه مغلوب و جامعهٔ نوین بدون طبقات ایجاد شود پرولتاریا باید حزب کارگری مخصوص بخودی داشته باشد که مارکس و انگلس چنین حزبی را حزب کمونیست می نامیدند.

نخستین دستهٔ مارکسیستی روس، دستهٔ «آزادی کار» پلخانوف، به انتشار نظریات مارکس وانگلس همت گماشت.

دستهٔ «آزادی کار» پرچم مارکسیسم را در مطبوعات روسی منطبعه در خارجه هنگامی بر افراخت که هنوز جنبش سوسیال دموکراسی در روسیه پدیدار نشده بود برای این جنبش مقدمتر از همه باز کردن راه از حیث تئوری و ایدئولوژی لازم بود. در آن اوان مانع عمدهٔ انتشار مارکسیسم و جنبش سوسیال دموکراسی از لحاظ ایدئولوژی نظریات نارد‌نیکها بود که بین کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی مشرب رواج زیادی داشت.

با رشد سرمایه‌داری در روسیه طبقهٔ کارگر نیروی توانای پیشاهنگی گردید که قادر بمبارزه متشکل انقلابی بود. ولی نارد‌نیکها به نقش پیشرو طبقهٔ کارگر پی نمیبردند. نارد‌نیکهای روس بخطا قائل بودند که قوهٔ عمدهٔ انقلابی، طبقهٔ کارگر نیست بلکه طبقهٔ دهقان است و حکومت تزار و ملاکین را تنها بطریق «عصیانهای» دهقانان میتوان برانداخت. نارد‌نیکها طبقهٔ کارگر را نمیشناختند و پی نبرده بودند که بدون اتحاد با طبقهٔ کارگر و بدون رهبری وی تنها دهقانان نمیتوانند بر تزاریسم و ملاکین فایق آیند. نارد‌نیکها نمیفهمیدند که طبقهٔ کارگر انقلابیترین و پیشروترین طبقهٔ جامعه میباشد.

ناردنیکها بدواً می کوشیدند دهقانانرا بمبارزه با حکومت تزاری برانگیزند. برای این منظور جوانان روشنفکر انقلابی بلباس روستائی در آمده بدهات یا باصطلاح آنزمان «بمیان خلق» می رفتند. از اینجا است که نام «ناردنیک» آمده است. ولی دهقانان از پی آنها نرفتند زیرا ناردنیکها دهقانانرا نیز چنانچه شاید و باید نمیشناختند و آنها را درک نمیکردند. اکثریت ناردنیکها بدست پلیس بازداشت گردیدند. آنگاه ناردنیکها بر آن شدند که تنها با نیروی خود بدون تودهٔ ملت علیه سلطنت مستبدهٔ تزاری مبارزه را ادامه دهند که این خود باز بخطاهای جدی تری منجر گردید.

انجمن مخفی ناردنیکی «ناردنایا ولیا» («ارادهٔ خلق») آمادهٔ کشتن تزار میگردید. در اول ماه مارس سال ۱۸۸۱ کارمندان انجمن ناردنایا ولیا موفق شدند با افکندن بمبی تزار آلکساندر دوم را بقتل رسانند. اما اینکار برای ملت فایدهٔئی نداشت. با کشتن فردی ممکن نبود سلطنت مستبدهٔ تزاریرا سرنگون ساخته و طبقهٔ ملاکین را از میان برد. بجای تزار مقتول تزار دیگر یعنی آلکساندر سوم سر کار آمد، که در زمان وی زندگی کارگران و دهقانان بیش از پیش بوخامت گرائید.

راه مبارزه برضد تزاریسم بوسیله قتل افراد و ترور انفرادی یعنی راهی که ناردنیکها بر گزیده بودند راهی خطا و برای انقلاب زیان آور بود. سیاست ترور انفرادی ناشی از آن بود که ناردنیکها به غلط به تئوری «قهرمانان» فعال و «عوام الناس» غیر فعالی که در انتظار هنر نمائی این «قهرمانان» است معتقد بودند. این تئوری دروغین حاکی از این بود که تنها بر گزیدگانند که تاریخ را میسازند و اما توده، ملت، طبقه، «عوام الناس»، چنانکه نویسندگان ناردنیک با لحن تحقیر آمیز اظهار

میداشتند، در خور کارهای بصیرانه و متشکل نیستند و تنها میتوانند کورکورانه از پی «قهرمانان» بروند. از این رو ناردنیکها از کار توده‌ئی انقلابی بین دهقانان و طبقهٔ کارگر دست کشیده و بترور انفرادی پرداختند. ناردنیکها یکی از بزرگترین انقلابیهای آن دوره استپان خالتورین را وادار کردند که از کار تشکیل اتحادیهٔ انقلابی کارگری دست کشیده کلیه هم خود را به امر ترور مصروف دارد.

ناردنیکها بوسیلهٔ کشتن برخی از نمایندگان طبقهٔ ستمگر، کاری که برای انقلاب هیچ فایده‌ئی نداشت، توجه زحمتکشان را از مبارزه بر ضد طبقهٔ ستمگر منحرف میساختند و مانع رشد ابتکار انقلابی و فعالیت طبقهٔ کارگر و دهقان بودند.

ناردنیکها نمی گذاشتند طبقهٔ کارگر به نقش رهبری خود در انقلاب پی برد و از ایجاد حزب مستقل طبقهٔ کارگر جلوگیری مینمودند.

هر چند سازمان مخفی ناردنیکها از طرف حکومت تزاری تارومار شد ولی باوجود این، نظریات ناردنیکها باز مدتها میان روشنفکران انقلابی مشرب باقی ماند. بقایای ناردنیکها علیه انتشار مارکسیسم در روسیه سخت مقاومت میورزیدند و به متشکل شدن طبقهٔ کارگر نیز خلل وارد میساختند.

از اینرو مارکسیسم در روسیه تنها با مبارزه با اصول ناردنیکی میتوانست نشو و نما نموده و استحکام پذیرد.

گروه «آزادی کار» برضد نظریات غلط ناردنیکها دامنهٔ مبارزه را وسیع ساخت و نشان میداد که چگونه مسلک ناردنیکها و طرز مبارزهٔ آنان به جنبش کارگری زیان میرساند.

پلخانوف در تالیفات خویش که برضد ناردنیکها نگاشته شده مبرهن ساخت که ناردنیکها با اینکه خودشانرا سوسیالیست

میدانند نظریاتشان با سوسیالیسم علمی هیچگونه پیوندی ندارد.

پلخانوف نخستین کسی بود که نظریات غلط ناردنیکها را تحت انتقاد مارکسیستی قرار داد. پلخانوف به نظریات ناردنیکی ضربات صائب وارد آورد و در عین حال بطور درخشنده‌ای دفاع از عقاید مارکسیستی را بسط داد.

اکنون ببینیم نظریات غلط عمدهٔ ناردنیکها که پلخانوف بر آنها ضربات مهلك وارد ساخت از چه قراریست؟

نخست اینکه ناردنیکها مدعی بودند که سرمایه‌داری در روسیه یك حادثه «تصادفی» است و در روسیه رشد نخواهد یافت بنابراین پرولتاریا هم رشد و ترقی پیدا نخواهد نمود.

دوم اینکه ناردنیکها طبقهٔ کارگر را طبقهٔ پیشروئی در انقلاب بشمار نمی آوردند. رؤیای آنها کامیابی سوسیالیسم بدون پرولتاریا بود و چنین می پنداشتند که قوهٔ عمدهٔ انقلاب دهقانانی هستند که بوسیلهٔ روشنفکران رهبری می شوند و کمون دهقانی است که آن را بمثابهٔ هسته و اساس سوسیالیسم می دانستند.

سوم اینکه ناردنیکها در بارهٔ تمام جریان تاریخ بشر نظریهٔ خطا و زیان بخشی داشتند، از قوانین ترقی اقتصادی و سیاسی جامعه بی خبر بودند و بدان پی نبرده بودند و از این حیث کاملاً مردمان عقب مانده‌ئی بشمار می آمدند. بعقیدهٔ آنها تاریخ را طبقات و مبارزهٔ طبقاتی نمیسازد بلکه تاریخ ساختهٔ افراد برجسته یعنی، «قهرمانان» است که تودهٔ «جماعت»، ملت، طبقات، کورکورانه از پی این «قهرمانان» میروند.

پلخانوف علیه ناردنیکها مبارزه نمود و پرده از کار آنها برداشت و یك سلسله آثار مارکسیستی نگاشت که مارکسیستها در روسیه از آن آثار تعلیم میگرفتند و پرورش مییافتند. اثرهای پلخانوف از قبیل «سوسیالیسم و مبارزهٔ سیاسی»، «اختلافات

ما»، «بررسی مسئلهٔ تکامل نظریهٔ مونیستی در تاریخ» راه را برای پیروزی مارکسیسم در روسیه هموار کرد.

پلخانوف در تالیفات خود مسائل اساسی مارکسیسم را مورد تشریح قرار داد. کتاب وی موسوم به «بررسی مسئله تکامل نظریهٔ مونیستی در تاریخ» که در سال ۱۸۹۵ چاپ شده بویژه اهمیت بسزائی داشت. لنین متذکر شده است که از این کتاب «یك نسل کامل مارکسیستهای روس پرورش یافته است» (لنین جلد ١٤ ص ٣٤٧ چاپ روسی).

پلخانوف در تالیفات خود برضد ناردنیکها، ثابت کرد که طرح این مسئله که: آیا سرمایه‌داری در روسیه باید رشد یابد یا نه؟ یا مسئله‌ای که ناردنیکها مطرح میکنند، کار بیهوده و عبثی است. پلخانوف اینرا طبق واقعیات مدلل ساخته میگفت حقیقت آنستکه روسیه دیگر در راه رشد سرمایه‌داری گام نهاده است و نیروئی نیست که بتواند آنرا از اینراه باز گرداند.

وظیفهٔ انقلابیون عبارت از آن نبود که از رشد سرمایه‌داری در روسیه جلو گیری کنند، کاری که در هر صورت از عهده شان ساخته هم نبود. وظیفهٔ انقلابیون عبارت از آن بود که به آن نیروی توانای انقلابی که بوسیله رشد سرمایه‌داری تولید میگردد یعنی به طبقهٔ کارگر تکیه کنند اگاهی طبقاتی ویرا افزون سازند، آنرا متشکل کنند و ویرا یاوری دهند که حزب کارگری خود را بوجود آورد.

پلخانوف دومین نظریه اساسی و خطای ناردنیکها را که عبارت از انکار نقش پیشروی پرولتاریا در مبارزه انقلابی بود باطل و مردود ساخت. ناردنیکها پیدایش پرولتاریا در روسیه را نوعی «بدبختی تاریخی» می پنداشتند. آنها در بارهٔ «دمل پرولتاریسم» قلمفرسائی میکردند. پلخانوف با مدافعه از مسلك

مارکسیسم و امکان کامل تطبیق آن با شرایط اجتماعی روسیه مدلل میساخت که باوجود کثرت دهقانان و قلت نسبی پرولتاریا انقلابیون باید آمال اساسی خود را بخصوص بر پرولتاریا و نشوونمای وی بناگذارند.

چرا بخصوص بر پرولتاریا؟

زیرا باوجود آنکه تعداد پرولتاریا اکنون اندک است آنچنان طبقهٔ زحمتکشی است که با پیشروترین شکل اقتصادی و تولید بزرگ پیوسته بوده و نظر به این دارای آیندهٔ بزرگی است.

زیرا پرولتاریا بعنوان یك طبقه سال بسال رشد میکند، و از جهت سیاسی تکامل می یابد، بر اثر شرایط کار موجوده در تولید بزرگ، آسان متشکل میشود، بر اثر وضع پرولتاری خود از همه انقلابی تر است، برای اینکه چیزی جز زنجیرهای خود ندارد تا در انقلاب از دست بدهد.

اما مسئله در باره دهقانان بنحو دیگر است.

دهقانان (سخن از دهقانان منفرد است ــ هئیت تحریریه). باوجود کثرتشان آنچنان طبقهٔ زحمتکشی هستند که باعقب مانده‌ترین شکل اقتصادی یعنی با تولید کوچك بستگی دارند و نظر باین آیندهٔ آنان بزرگ نیست و نمیتواند هم باشد.

دهقانان بعنوان یك طبقه نه فقط رشد نمیکنند بلکه بر عکس سال بسال به بورژوازی (کولاکها) و به تهیدستان (پرولتارو نیم پرولتار) تجزیه میشوند. بعلاوه آنها بعلت پراکندگی دشوار تر به متشکل شدن تن در میدهند و نیز بواسطهٔ وضع خرده مالکی، با تمایلی کمتر از پرولتاریا به جنبش انقلابی رو آور میشوند.

ناردنیکها مدعی بودند که در روسیهٔ سوسیالیسم بواسطه دیکتاتوری پرولتاریا پدید نمی شود بلکه از طریق کمون روستائی که بعقیدهٔ آنها هسته و پایه سوسیالیسم است بوجود می آید. لیکن

کمون روستائی نه پایه ونه هستهٔ سوسیالیسم بود و نمیتوانستهم باشد چونکه‌در این کمونها، فرمانروائی با کولاکها «طفیلیهائی» بود که تهیدستان، کارگران زراعتی، روستائیان میانه حال اندك مایه را استثمار مینمودند. مالکیت جمعی زمین که رسماً وجود داشت و تجدید تقسیم گاهگاهی زمین بطور سر شکن بین افراد کمون، تغییری در اوضاع نمیداد. زمین مورد استفادهٔ آن افراد کمون بود که چارپای ورز، ابزار کشت و کار و بذرداشتند یعنی دهقانان میانه حال مرفه و کولاکها. و اما دهقانان بی اسب، تهیدستان و عموماً روستائیان کم بضاعت ناگزیر بودند زمین را به کولاکها واگذار کرده خودشان به مزدوری و فعلکی بروند. کمون روستائی در حقیقت برای پرده پوشی تعدی کولاکها یك شکل مناسب و برای جمع آوری مالیات از دهقانان از روی اصول ضمانت دسته جمعی در دست تزاریسم یك وسیلهٔ آسان و کم‌خرجی بود. بهمین جهت تزاریسم کاری بکار کمونهای روستائی نداشتو بنا بر این چنین کمونهائی را هسته و یا پایهٔ سوسیالیسم نامیدن کارخنده آوری بود.

پلخانف سومین نظریهٔ اساسی و خطای ناردنیکها را در موضوع نقش اصلی «قهرمانان» و اشخاص برجسته و اندیشه‌های آنان در رشد اجتماعی و ناچیزی نقش توده‌ها، «عوام الناس»، ملت، طبقات را نیز مردود و باطل ساخت. پلخانف ناردنیکها را به ایده‌آلیسم متهم میکرد و مدلل مینمود که حق بجانب ایده آلیسم نیست بلکه حق با ماتریالیسم مارکس و انگلس میباشد.

پلخانف نقطهٔ نظر ماتریالیسم مارکسیستی را رشد داد و توجیه کرد. موافق نظریهٔ ماتریالیسم مارکسیستی، پلخانف ثابت کرد که تکامل جامعه را سر انجام خواهش‌ها و اندیشه های برجستگان تعیین نمیکند بلکه رشد شرائط مادی حیات جامعه، تغییرات درطرز تولید

وسائل معیشت که برای حیات جامعه ضروری است، تغییر روابط موجودهٔ بین طبقات دررشتهٔ تولید وسائل معیشت و مبارزهٔ طبقات برای نقش و موقعیت خود در رشتهٔ تولید و تقسیم وسائل معیشت است که آن را تعیین میکند. وضعیت اجتماعی و اقتصادی اشخاص را اندیشه‌ها معین نمیکند بلکه وضعیت اجتماعی و اقتصادی افراد است که اندیشه‌های آنان را پدید میاورد. برجستگان، اگر اندیشه و خواهشی برضد رشد اقتصادی جامعه و بر خلاف احتیاجات طبقهٔ پیشرو داشته باشند. ممکن است بدل بهیچ گردند و بر عکس این افراد، اگر اندیشه و خواهشی موافق با ضروریات رشداقتصادی جامعه و احتیاجات طبقهٔ پیشرو داشته باشند، حقیقتاً میتوانند اشخاص بر جسته‌ای شوند.

به این دعوی ناردنیکها، که توده همانا جماعت بیشکلی است و تنها قهرمانانند که تاریخ را میسازند و جماعت را میتوانند بملتی مبدل گردانند، مارکسیستها چنین پاسخ میدادند: این قهرمانان نیستند که تاریخ را میسازند بلکه تاریخ است که قهرمان میسازد. بنا بر این قهرمانان ملت را ایجاد نمیکنند بلکه ملت قهرمانها را بوجود میاورد و تاریخ را بجلو میراند. قهرمانان و اشخاص برجسته فقط تا آنجا میتوانند در حیات جامعه دارای نقش مهمی باشند که بشرائط رشد جامعه بدرستی پی برده و چگونگی تغییر و اصلاح این شرائط را درك کنند. قهرمانان و اشخاص بر جسته هرگاه بشرایط ترقی جامعه بدرستی پی نبرند و خود را «سازندگان» تاریخ پندارند و در قبال احتیاجات تاریخی جامعه گردن کشی کنند بوضع اشخاص مضحك ناکام و بی ثمری دچار گردند.

ناردنیکها نیز درست از زمرهٔ همین دسته قهرمانان ناکام بشمار میروند.

تألیفات پلخانوف و مبارزهٔ وی برضد ناردنیکها در بنیاد نفوذ ناردنیکها بین روشنفکران انقلابی خلل کلی وارد ساخت. و لیکن از لحاظ ایدئولوژی انهدام اصول ناردنیکها هنوز کاملاً انجام نگرفته بود. این وظیفه، یعنی وارد ساختن ضربهٔ نهائی بر اصول ناردنیکها که بمنزله دشمنان مارکسیسم بودند، سهم لنین شد.

اکثریت ناردنیکها بزودی پس از انهدام حزب «ناردنایا ولیا» از مبارزهٔ انقلابی برضد حکومت تزاری دست کشیدند و آشتی و سازش با حکومت تزاری را ترغیب و تشویق مینمودند. ناردنیکها درسالهای ۱۸۸۰--۱۸۹۰ و ۱۸۹۰--۱۹۰۰ مظهر منافع کولاکها شدند.

دستهٔ «آزادی‌کار» دو طرح برای برنامهٔ سوسیال دموکراتهای روس تنظیم نمود (اولی در سال ۱۸۸٤ و دومی در سال ۱۸۸۷). این اقدام برای تدارک زمینهٔ ایجاد حزب سوسیال دموکراسی مارکسیستی در روسیه گامی بسیار مهم بود.

ولی دستهٔ «آزادی کار» دارای‌خطاهای جدی نیز بود. در نخستین طرح برنامهٔ وی هنوز آثار نظریات ناردنیکها وجود داشت، تاکتیک ترور انفرادی را روا میداشت. بعلاوه پلخانوف در نظر نمیگرفت که پرولتاریا در جریان انقلاب میتواند و باید هم دهقانان را از پی خود ببرد و تنها در اتحاد با دهقان است که پرولتاریا میتواند بر تزاریسم پیروز گردد. و نیز پلخانوف بورژوازی لیبرال را بمنزلهٔ قوه‌ای می پنداشت که و لو پشتیبان محکم هم نباشد توانائی آنرا دارد که از انقلاب حمایت کند در صورتیکه دهقانرا در برخی تألیفات خود بکلی از قلم میانداخت و مثلاً چنین بیان میکرد:

«بغیر از بورژوازی و پرولتاریا ما نیروهای اجتماعی دیگری‌را نمیبینیم که مخالفین یا دسته بندی های انقلابی

بتوانند به آنها تکیه نمایند» (پلخانوف جلد سوم ص ۱۱۹ چاپ روسی)

این نظریات غلط پلخانوف نطفهٔ نظریات منشویکی آیندهٔ وی بود.

خواه دسته «آزادی کار» و خواه دوره‌های مارکسیستی آنزمان هیچیك با نهضت کارگری هنوز عملاً مربوط نبودند. این هنوز دورانی بود که تئوری و عقاید مارکسیستی و اصول برنامهٔ سوسیال دموکراسی در روسیه در کار پیدایش و استحکام بود. طی ده سالهٔ ۱۸۸٤--۱۸۹٤ سوسیال دموکراسی هنوز بشکل دستجات و محفل‌های کوچك جداگانه‌ای وجود داشت که با جنبش توده‌ای کارگری یا اصلاً مربوط نبود و یا رابطهٔ بسیار کمی داشت، بمثابهٔ کودکی بودکه هنوز تولد نشده اما در رحم نشوونما می کند، سوسیال دموکراسی هم، چنانکه لنین نوشته بود، «دوران رشد رحمی» خود را میگذارند.

لنین خاطر نشان میساخت که: دستهٔ «آزادی کار» «فقط از لحاظ تئوری بود که سوسیال دموکراسی را تأسیس نمود و تنها نخستین گام رابااستقبال جنبش کارگری بر داشت».

حل مسائل متحد ساختن مارکسیسم با جنبش کارگری در روسیه و نیز اصلاح اشتباهات گروه «آزادی کار» بر عهدهٔ لنین افتاد.

۳. آغاز فعالیت انقلابی لنین. «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقهٔ کارگر» در پتربورگ.

ولادیمیر ایلیچ لنین مؤسس بلشویسم، در سال ۱۸۷۰ در شهر سیمبیرسك (اولیانوسك کنونی) تولد یافته است. در سال ۱۸۸۷ لنین داخل دانشگاه غازان شد، ولی بعلت شرکت در جنبش انقلابی دانشجویان بزودی بازداشت شده و از دانشگاه نیز اخراج

کردند. لنین در غازان داخل یکی از دوره‌های مارکسیستی شد که بوسیلهٔ فدوسیف تشکیل گردیده بود. پس از آمدن لنین بشهر سامارا، بسرعت نخستین محفل مارکسیستهای سامارا پیرامون وی گرد آمدند. حتی در همان هنگام نیز لنین با دانش مارکسیستی خود همه را بحیرت می افکند.

در پایان سال ۱۸۹۳ لنین برای اقامت به پتربورگ عازم شد. از همان نخستین سخنرانیهای خود لنین در شرکت کنندگان محفل های مارکسیستی پتربورگ تأثیر نیرومندی کرد. دانش ژرف و شگرف لنین راجع به مارکس، قدرت تطبیق مارکسیسم بر اوضاع اقتصادی و سیاسی روسیه آنزمان، و ایمان محکم و استوار به پیروزی راه کارگر، استعداد برجستهٔ تشکیلاتی — همه اینها لنین را رهبر مسلم مارکسیستهای پتربورگ ساخت.

لنین مورد محبت گرم کارگران پیشروئی بود که در محفل‌ها نزد وی تعلیم می گرفتند.

بابوشکین کارگر در بارهٔ تعلیمات لنین در محفل‌های کارگری ضمن خاطرات خود اظهار میداشت که «درسهای ما خاصیت زنده و جالبی داشت. همهٔ ما از این سخنرانی‌های لنین بسیار خوشنود بودیم و پیوسته از خردمندی سخن را نمان بشگفت می آمدیم».

در سال ۱۸۹۵ در پتربورگ لنین همهٔ محفل‌های مارکسیستی کارگری را (که عدهٔ آنها دیگر تقریباً به ۲۰ میرسید) در «اتحادیهٔ مبارزه برای آزادی طبقهٔ کارگر» متحد ساخت. بدینسان او برای ایجاد حزب انقلابی مارکسیستی کارگری زمینه ای فراهم ساخت.

لنین برای «اتحادیهٔ مبارزه» وظیفهٔ ارتباط نزدیک با جنبش توده‌ای کارگر و رهبری سیاسی آنرا مقرر داشت. لنین پیشنهاد نمود که از تبلیغات مارکسیسم میان یك عدهٔ معدود

کارگران پیشرو که در محفل‌های تبلیغاتی گرد میامدند به تهییج سیاسی در باره مسائل روزانه بین توده‌های وسیع طبقهٔ کارگر پرداخته شود. این انعطاف بسوی تهییج توده‌ای برای رشد آتی جنبش کارگری در روسیه دارای اهمیت شایانی بود.

در سالهای ۱۸۹۰—۱۹۰۰ صنعت دوران رونق خود را طی میکرد. بر شمارهٔ کارگران افزوده میشد. جنبش کارگری نیرو میگرفت. از سال ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۹، از روی مدارکی که کامل نیست، دست کم ۲۲۱ هزار نفر کارگر اعتصاب نمودند. جنبش کارگری به یك نیروی جدی در زندگی سیاسی کشور تبدیل میگردید. نظریات مارکسیستها در بارهٔ نقش پیشرو طبقهٔ کارگر در جنبش انقلابی که از آن در مبارزه برضد ناردنیکها دفاع میکردند در جریان خود زندگی تأیید می شد.

تحت رهبری لنین «اتحادیهٔ مبارزه برای آزادی طبقهٔ کارگر» مبارزه کارگرانرا برای مطالبات اقتصادی یعنی برای بهبود شرایط کار و کوتاه کردن روز کار و افزایش مزد با مبارزه سیاسی علیه تزاریسم توام و مربوط میساخت. «اتحادیهٔ مبارزه» کارگرانرا از لحاظ سیاسی تربیت مینمود.

تحت رهبری لنین «اتحادیهٔ مبارزه برای آزادی طبقهٔ کارگر» در پتربورگ برای نخستین بار در روسیه آمیختگی سوسیالیسم و جنبش کارگری را عملی مینمود. وقتی در یك فابریك اعتصابی روی میداد، «اتحادیهٔ مبارزه» که از طریق شرکت کنندگان محفل ها خود از وضع بنگاه‌ها بخوبی آگاه بود، فوراً بوسیله طبع و نشر اوراق و بیانیه‌های سوسیالیستی با آن اعتصاب هم آهنگ میشد. در این اوراق پرده از روی فشار کارفرما نسبت بکارگران بر داشته میشد و توضیح داده میشد چگونه باید کارگران برای منافع خویش مبارزه نمایند و در خواستهای

کارگران در آن قید میشد این اوراق کلیهٔ حقایق را در بارهٔ مفاسد سرمایه‌داری، تیره روزی کارگران، کار طاقت فرسای ۱۲ الی ۱۴ ساعته آنها و محرومیت ایشان از هر گونه حقوق اجتماعی بیان مینمود در همانجا در خواستهای مربوطهٔ سیاسی نیز قید میشد. در پایان سال ۱۸۹۴ لنین با شرکت بابوشکین کارگر، نخستین ورقهٔ تهییجی را خطاب بکارگرانی که در کارخانه سمیانیکوف در پتربورگ اعتصاب کرده بودند نگاشت. در پائیز سال ۱۸۹۵ لنین ورقه‌ای خطاب بکارگران و زنان کارگر که در فابریك تورنتون اعتصاب نموده بودند نوشت. این فابریك متعلق به کار فرمایان انگلیسی بود که ملیونها بهره از آنجا میبردند. در اینجا روز کار بیش از ۱۴ ساعت بود در صورتیکه پارچه بافان در ماه قریب ۷ منات مزد میگرفتند. کارگران اعتصاب را با کامیابی بپایان رساندند. در مدت کوتاهی «اتحادیهٔ مبارزه» ده ها از این قبیل اوراق و خطابیه‌ها برای کارگران فابریکهای گوناگون طبع و نشر نمود. هر ورقه‌ای از این قبیل، روح کارگران را بسیار قوی میکرد. کارگران می دیدند که سوسیالیستها آنها را یاری میکنند و از ایشان دفاع مینمایند.

در تابستان سال ۱۸۹۶ اعتصاب ۳۰ هزار کارگر پارچه باف پتربورگ تحت رهبری «اتحادیهٔ مبارزه» جریان خود را طی میکرد. در خواست اساسی عبارت بود از کوتاه کردن روز کار. در زیر فشار این اعتصاب حکومت تزاری ناگزیر در دوم ژوئن سال ۱۸۹۷ قانونی وضع نمود که طبق آن روز کار به ۱۱ ساعت و نیم محدود میشد. قبل از وضع این قانون روز کار بهیچ رو محدود نبود.

در ماه دسامبر سال ۱۸۹۵ حکومت تزاری لنین را باز داشت نمود. لنین در زندان نیز از مبارزهٔ انقلابی خود دست

نمیکشید و با ارسال رساله و اوراق، به «اتحادیهٔ مبارزه» از طریق اندرزها و دستورهای خویش یاری می رسانید. در زندان رساله‌ای بنام «در بارهٔ اعتصابات» و ورقه‌ای زیر عنوان «به حکومت تزاری» بدست لنین نوشته شد که در آن لنین خود سریهای و حشیانهٔ حکومت تزاری را افشا میکرد. لنین طرح برنامه حزب را نیز در زندان نوشته بود (این طرح در بین سطور یك کتاب پزشکی با شیر نوشته شده بود).

«اتحادیهٔ مبارزه» پتربورگ برای متحد ساختن محفل های کارگری بصورت اینگونه اتحادیه ها در دیگر شهرها و استانهای روسیه نیز مساعدت نیرومندی کرد. در اواسط سالهای ۱۸۹۰—۱۹۰۰ در ماوراء قفقاز سازمانهای مارکسیستی ظهور میکند. در سال ۱۸۹٤ «اتحادیهٔ کارگری» مسکو در آن شهر تشکیل می یابد. در سیبری در اواخر سالهای ۱۸۹۰ - ۱۹۰۰ «اتحادیهٔ سوسیال دموکراسی» سیبری تشکیل گردید. در همین سالها در ایوانو وزنسنسك در یاروسلاول و کستروما دستجات مارکسیستی بوجود می آمد که بعدها تحت عنوان «اتحادیهٔ شمالی حزب سوسیال دموکرات» متحد شدند. در رستوف کنار دن در یکاترینوسلاو، کییف، نیکلایف، تولا، سامارا، غازان، ارخووزویف و در شهرهای دیگر در نیمه دوم سالهای ۱۸۹۰—۱۹۰۰ دسته‌ها و اتحادیه‌های سوسیال دموکراسی تشکیل می یابد.

اهمیت «اتحادیه مبارزه در راه آزادی طبقهٔ کارگر» پتربورگ عبارت از آن بود که بنا بگفتهٔ لنین نخستین نطفهٔ جدی یك حزب انقلابی بشمار میرفت که به جنبش کارگری اتکاءِ داشت.

لنین در کارهای بعدی خود برای ایجاد حزب مارکسیستی سوسیال دموکرات در روسیه به تجربهٔ انقلابی «اتحادیهٔ مبارزه» پتربورگ تکیه میکرد.

پس از بازداشت لنین و نزدیکترین همرزمهای اوء در هیئت رهبری «اتحادیهٔ مبارزه» پتربورگ تغییر کلی پیداشد. اشخاص نوی پیداشدند که خود را «جوانان» نامیده، لنین و همرزمان وی را «پیر» میخواندند. آنها خط مشی سیاسی خطائی را در پیش گرفتند و اظهار میداشتند که کارگرانرا تنها بمبارزهٔ اقتصادی برضد اربابان باید دعوت نمود و اما مبارزهٔ سیاسی این کار بورژوازی لیبرال است که رهبری مبارزهٔ سیاسی هم باید از آن وی باشد.

باینگونه اشخاص نام «اکونومیست» داده شد.

در صفوف سازمانهای مارکسیستی در روسیه این نخستین دستهٔ سازشکار و اوپورتونیست بود.

۴. مبارزهٔ لنین برضد اصول ناردنیکها و «مارکسیسم علنی» اندیشهٔ لنین در بارهٔ اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقان. نخستین کنگرهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه.

اگرچه پلخانوف در سالهای ۱۸۸۰–۱۸۹۰ به دستگاه نظریات ناردنیکها ضربت اساسی را وارد آورده بود، با وجود این در اوائل سالهای ۱۸۹۰–۱۹۰۰ نظریات ناردنیکها هنوز هم از جانب قسمتی از جوانان انقلابی طرفداری میشد. قسمتی از جوانان باین فکر ادامه میدادند که روسیه میتواند راه رشد سرمایه‌دارای را ناپیموده بگذرد و در انقلاب نقش عمده را دهقانان ایفاء میکنند نه طبقهٔ کارگر. بقایای ناردنیکها هر گونه کوششی را بکار میبردند تا از انتشار مارکسیسم در روسیه جلو گیری کنند و برضد مارکسیستها بمبارزه پرداخته سعی داشتند بهر وسیله‌ای

3—761

که شد آنها را لکه دار کنند. میبایستی از لحاظ مسلکی اصول نارد‌نیکها از بیخ و بن برافکنده شود تا در آینده انتشار مارکسیسم و امکان اتحاد حزب سوسیال دموکرات تأمین گردد.

این کار بدست لنین انجام گرفت.

«لنین در کتاب خود موسوم به ««دوستان خلق» کیانند و چگونه با سوسیال دموکراتها میجنگند؟» (سال ۱۸۹٤) بکلی پرده از چهرهٔ واقعی نارد‌نیکها، این «دوستان» نادرست «خلق» که در عمل علیه خلق می کوشند برداشت.

نارد‌نیکهای سالهای ۱۸۹۰ ــ ۱۹۰۰ در حقیقت از هرگونه مبارزهٔ انقلابی برضد حکومت تزاری مدتها بود که دست کشیده بودند. نارد‌نیکهای لیبرال آشتی با حکومت تزاری را اندرز میدادند. در بارهٔ نارد‌نیکهای آندوره لنین نوشته بود که «آنها بطور ساده چنین تصور میکنند که اگر از این حکومت بطور حسابی و هرچه ممکن است مهربان تر خواهش شود او میتواند همهٔ کارها را درست صورت دهد» (لنین جلد اول ص ۱۶۱ چاپ روسی).

نارد‌نیکهای سالهای ۱۸۹۰ ــ ۱۹۰۰ وضع تهیدستان در دهات، و مبارزهٔ طبقاتی را در آنجا و استثمار تهیدستان از طرف کولاکها را نادیده می گرفتند و از رشد اقتصادیات کولاکها تعریف و تمجید میکردند. در واقع آنها خود را بمنزله مظهر منافع کولاکها جلوه گر میساختند.

در عین حال نارد‌نیکها در مجله‌های خود برضد مارکسیستها ستیزه جوئی می کردند. نارد‌نیکها با تحریف و مغلطه عمدی در نظریات مارکسیستهای روس، تلقین میکردند که گویا مارکسیستها طالب ویرانی دهات میباشند، گویا مارکسیستها میخواهند «موژیك را در دیك فابریك بجوشانند». لنین ضمن افشاء این انتقادات مغرضانهٔ

نارودنیکها خاطر نشان میکرد که مطلب بر سر «تمایلات» مارکسیستها نیست بلکه مطلب بر سر جریان واقعی رشد سرمایه‌داری در روسیه است که در موقع این رشد ناگزیر شماره پرولتاریا افزون میشود. ولی پرولتاریا گورکن رژیم سرمایه‌داری خواهد بود.

لنین خاطر نشان نمود که دوستان واقعی خلق که خواهان نابودی ستم سرمایه‌داران و ملاکین هستند و خواستار محو تزاریسم میباشند نارودنیکها نبوده بلکه مارکسیستها هستند.

لنین در کتاب خود موسوم به ««دوستان خلق» کیانند» برای نخستین بار فکر اتحاد انقلابی کارگران و دهقانان را بعنوان وسیلهٔ اساسی سرنگون ساختن تزاریسم، ملاکین و بورژوازی بمیان آورد.

لنین در یک سلسله از تالیفات این زمان خویش آن قسمت از وسایل مبارزهٔ سیاسی نارودنیکها را که مورد استفادهٔ دستهٔ عمدهٔ آنها یعنی کارمندان (نارودنایا ولیا) و بعدها ادامه دهندگان کار نارودنیکها یعنی سوسیالیستهای انقلابی واقع شده بود و بویژه تاکتیک ترور انفرادی را مورد انتقاد قرار داد. لنین این تاکتیک را برای نهضت انقلابی زیان آور میدانست زیرا این تاکتیک مبارزهٔ توده‌ها را بمبارزهٔ قهرمانان منفرد مبدل میساخت. این تاکتیک، عدم اعتماد نسبت بجنبش انقلابی خلق را نشان میداد.

در کتاب ««دوستان خلق» کیانند»، لنین وظایف اساسی مارکسیستهای روس را معین کرده بود. بعقیده لنین مارکسیستهای روس میبایستی قبل از هر چیز از محفل‌های پراکندهٔ مارکسیستی، حزب واحد سوسیالیستی کارگری تشکیل دهند. لنین سپس خاطر نشان کرد که این همانا طبقهٔ کارگر روسیه است که در اتحاد با دهقانان، سلطنت مستبدهٔ تزاری را سرنگون خواهد نمود و

پس از آن پرولتاریای روس با زحمتکشان و توده‌های استثمار شونده دوش بدوش پرولتاریای کشورهای دیگر از راه مستقیم مبارزهٔ سیاسی آشکار بسوی انقلاب ظفر نمون کمونیستی رو آور خواهد گردید.

بدینطریق متجاوز از ٤٠ سال بیش از این، لنین راه مبارزهٔ طبقهٔ کارگر را درست نشان داد و نقش ویرا بعنوان یك نیروی پیشرو انقلابی جامعه و نقش دهقانانرا نیز بعنوان متفق طبقهٔ کارگر معین ساخت.

مبارزهٔ لنین و طرفداران وی برضد ناردنیکها دیگر در سالهای ۱۸۹۰–۱۹۰۰ از لحاظ عقاید منجر به انهدام نهائی ناردنیکها شده بود.

و نیز مبارزهٔ لنین برضد «مارکسیسم علنی» اهمیت فراوانی داشت. چنانکه همیشه در تاریخ روی میدهد «رفیقان نیمه راه» موقتاً خود را معمولا به یك جنبش بزرگ اجتماعی میچسبانند. آنهائی که باصطلاح «مارکسیستهای علنی» نامیده شدند نیز از همینگونه «رفیقان نیمه راه» بودند. مارکسیسم در روسیه بطور وسیع رو به بسط نهاد. اینجاست که روشنفکران بورژوازی هم بنا کردند خود را بلباس مارکسیستی آراستن. آنها مقالات خود را در روزنامه‌ها و مجله‌های علنی یعنی در روزنامه‌ها و مجله‌هائیکه از طرف حکومت تزاری اجازه داده شده بود بطبع میرساندند. از این رو آنها را «مارکسیستهای علنی» می نامیدند.

«مارکسیستهای علنی» در مبارزه با ناردنیکها اسلوب مخصوص بخود داشتند. ولی آنها میکوشیدند تا این مبارزه و پرچم مارکسیسم را برای آن بکار برند که جنبش کارگری را بمنافع جامعهٔ بورژوازی و به سود طبقهٔ بورژوا تابع و سازگار سازند. از میان تعلیمات مارکس آنها مهمترین مبحث را که راجع به

انقلاب پرولتاری و دیکتاتوری پرولتاریا بود بدور میانداختند.
برجسته ترین مارکسیست علنی پترسترووه از بورژوازی تعریف و تمجید میکرد و بجای مبارزهٔ انقلابی برضد سرمایه‌داری توصیه میکرد که «باید به بی فرهنگی خود اعتراف کنیم و پیش سرمایه‌داری به شاگردی برویم».

لنین در مبارزه برضد ناردنیکها سازش موقتی با «مارکسیستهای علنی» را جایز میدانست بدینمنظور که آنانرا برضد ناردنیکها مورد استفاده قرار دهد و از جمله مثلاً در مورد چاپ مشترك مجموعه ای علیه ناردنیکها. ولی لنین در عین حال از «مارکسیستهای علنی» بطور فا حش‌تنقید مینمود و باطن بورژوا لیبرالی آنها را افشا میکرد.

بسیاری از این «رفیقان نیمه راه» بعدها کادت (حزب عمدهٔ بورژوازی روس) و در دورهٔ جنگ داخلی از افراد کینه ورز گارد سفید شدند.

علاوه بر «اتحادیه های مبارزه» در پتربورگ، مسکو، کییف و غیره در اقصی نقاط غیر روس واقع در باختر روسیه نیز سازمانهای سوسیال دموکرات بوجود آمد. در سالهای ۱۸۹۰—۱۹۰۰ از حزب ناسیونالیست لهستان عناصر مارکسیستی جدا شدند و «سوسیال دموکراسی لهستان و لیتوانی» را تشکیل دادند. در پایان همین سالها سازمانهای سوسیال دموکراسی لتونی ایجاد میشود. در ماه اکتبر سال ۱۸۹۷ در شهرستانهای باختری روسیه اتحاد عمومی سوسیال دموکراسی یهودیان—بوند تشکیل گردید.

در سال ۱۸۹۸ یك چند «اتحادیهٔ مبارزه» از جمله «اتحادیهٔ مبارزهٔ» پتربورگ، مسکو، کییف، یکاترینوسلاو و بوند کوششهای نخستین را بخرج دادند تا در یك حزب‌واحد سوسیال دموکرات متحد گردند. بدین منظور در ماه مارس سال ۱۸۹۸

سازمانهای فوق در شهر مینسك در کنگرهٔ اول حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (ر س د ر پ) گرد آمدند.

در نخستین کنگرهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه رویهمرفته فقط نه نفر شرکت نمودند. لنین در کنگره نبود زیرا در آنوقت در سیبری بحالت تبعید بسر میبرد. کمیتهٔ مرکزی حزب که در کنگره انتخاب گردید بزودی باز داشت شد. «مانیفست» (بیانیه) ایکه بنام کنگره صادر گردید هنوز از بسیاری جهات وضایت بخش نبود و در آن وظیفهٔ بدست آوردن حاکمیت سیاسی از طرف پرولتاریا اصولاً کنار گذاشته شده بود، در بارهٔ سلطهٔ پرولتاریا چیزی گفته نشده بود و از مسئلهٔ متفقین پرولتاریا در مبارزهٔ وی برضد تزاریسم و بورژوازی سخنی بمیان نیامده بود.

کنگره در تصمیمات خود و در «مانیفست» تشکیل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را اعلام داشت.

اهمیت نخستین کنگرهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه عبارت از همین مدرك رسمی بود که نقش بزرگی از لحاظ انقلابی و تبلیغاتی بازی کرد.

ولی باوجود اینکه نخستین کنگره منعقد شد بازعملاً حزب مارکسیستی سوسیال دموکرات در روسیه بوجود نیامد. برای کنگره میسر نگردید که محفل‌ها و سازمانهای مارکسیستی جدا جدا را متحد و از حیث سازمان آنها را با هم مربوط نماید. در کار سازمانهای محلی هنوز خط مشی واحدی وجود نداشت، حزب فاقد برنامه و آئین نامه بود و رهبری از مرکز واحدی صورت نمیگرفت.

نظر باین علل و در نتیجهٔ یکرشته علل دیگر، در سازمانهای محلی پریشانی و تشتت عقاید رو بفزونی نهاد و این حالت برای تقویت جریان اوپورتونیستی در جنبش کارگری یعنی «اکونومیسم» شرایط مساعدی را فراهم ساخت.

مساعی مجدانه چند سالهٔ لنین و روزنامهٔ «ایسکرا» که از طرف وی تاسیس یافت لازم بود تا این پریشانی بر طرف شده و تزلزل اوپورتونیستی مغلوب شود و زمینهٔ تشکیل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه آماده گردد.

۵. مبارزهٔ لنین برضد «اکونومیسم». ظهور روزنامهٔ لنینی «ایسکرا».

در کنگرهٔ یکم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه لنین حضور نداشت. او در اینموقع در سیبری در قریهٔ شوشنسکویه اقامت داشت. حکومت تزاری وی را بواسطه پرونده «اتحادیهٔ مبارزه» بعد از یك بازداشت طولانی در زندان پتربورگ به آنجا تبعید کرده بود.

ولی لنین در تبعید هم بکار انقلابی خود ادامه میداد. در آنجا مهمترین اثر علمی خود «رشد سرمایه‌داری در روسیه» را نوشت و بپایان رساند. این کتاب از لحاظ مسلکی ورشکستی اصول ناردنیکها را بانتها رسانید. لنین رسالهٔ مشهور خود موسوم به «وظایف سوسیال دموکراتهای روس» را نیز در همانجا نگاشت.

باوجود اینکه لنین از کار و عملیات مستقیم انقلابی محروم شده بود، باز هم توانست با فعالین نوعی ارتباط را حفظ کند. از تبعید با آنها مکاتبه میکرد و از ایشان استطلاع مینمود، به آنها پند و اندرز میداد. در آنوقت لنین را بویژه مسئلهٔ مربوط به «اکونومیسم» مشغول میداشت. وی از همه بهتر پی پرده بود که «اکونومیسم» کانون اصلی سازشکاری و اوپورتونیسم است و

غلبهٔ «اکونومیسم» در نهضت کارگری موجب ویرانی نهضت انقلابی پرولتاریا و باعث مغلوبیت مارکسیسم میگردد.

بنابراین لنین از همان نخستین روزهای پدید آمدن «اکونومیسم»، شروع بکوبیدن آنها کرد.

«اکونومیستها» مدعی بودند که کارگرها فقط باید بمبارزهٔ اقتصادی بپردازند و اما مبارزهٔ سیاسی بگذار تا بورژوازی لیبرال که از او کارگران باید پشتیبانی نمایند آنرا از پیش ببرد. لنین بر آن بود که اینگونه مواعظ «اکونومیسم» بمنزلهٔ عقب نشینی از مارکسیسم و انکار لزوم حزب مستقل سیاسی برای طبقهٔ کارگر میباشد و نیز بمنزلهٔ کوششی است برای تبدیل طبقهٔ کارگر به طفیلی سیاسی بورژوازی.

در سال ۱۸۹۹ دستهٔ «اکونومیستها» (پراکوپویچ، کوسکوا و دیگران که سپس به کادت‌ها گرویدند) بیانیه‌ای از خود صادر نمودند. آنها برضد مارکسیسم انقلابی برخاستند و می طلبیدند که از ایجاد حزب مستقل سیاسی پرولتاریا دست کشیده شود و نیز از درخواستهای مستقل سیاسی برای طبقهٔ کارگر امتناع گردد. «اکونومیستها» بر آن بودند که مبارزهٔ سیاسی کار بورژوازی لیبرال است و اما برای کارگران همان مبارزهٔ اقتصادی برضد اربابان کافیست.

لنین با این سند اپورتونیستی آشنا شد و جلسهٔ مشاوره‌ای از مارکسیستهای تبعید شده‌ئی که در همان نزدیکی واقع بودند تشکیل داد و ۱۷ تن تحت ریاست لنین برضد نظریات «اکونومیستها» اعتراضیهٔ سخت رسوا کننده‌ای صادر نمودند.

این اعتراضیه که بدست لنین نوشته شده بود در سازمانهای مارکسیستی تمام روسیه منتشر شد و در امر رشد افکار حزب مارکسیستی در روسیه دارای اهمیت شایانی بود.

«اکونومیستها» ی روس عیناً همان نظریاتی را وعظ و تبلیغ میکردند که آنرا مخالفین مارکسیسم، باصطلاح برنشتینی‌ها یعنی طرفداران برنشتین‌اپورتونیست در احزاب سوسیال دموکرات خارجه نیز تبلیغ مینمودند.

از این رو مبارزهٔ لنین برضد «اکونومیستها» در عین حال مبارزهٔ با اپورتونیسم بین المللی بود.

مبارزهٔ اساسی بر ضد «اکونومیسم» و بسود تشکیل حزب سیاسی مستقل پرولتاریا را روزنامه غیر علنی «ایسکرا» که لنین تاسیس کرده بود از پیش برد.

در آغاز سال ۱۹۰۰ لنین و سایر اعضای «اتحادیهٔ مبارزه» از تبعید گاه سیبری به روسیه باز گشتند. لنین بفکر افتاد که یك روزنامهٔ بزرگ مارکسیستی غیر علنی برای سراسر روسیه بوجود آورد. بسیاری از محفل‌ها و سازمانهای کوچك مارکسیستی که در روسیه موجود بود هنوز باهم ارتباط نداشتند. در این موقع که بقول رفیق استالین «اسلوب خورده کاری و محفل بازی، حزب را از بالا تا پائین زنگ زده میکرد، وقتیکه پریشانی و تشتت افکار از خصایص نمایان حیات درونی حزب بود»، تاسیس روزنامهٔ غیر علنی برای سراسر روسیه وظیفهٔ اساسی مارکسیستهای انقلابی روس بود. تنها چنین روزنامه‌ای میتوانست سازمانهای مجزای مارکسیستی را بیکدیگر مربوط ساخته و زمینهٔ تشکیل یك حزب حقیقی را آماده نماید.

ولی بعلت پیگرد پلیس تاسیس چنین روزنامه‌ای در روسیه تزاری غیر ممکن بود. پس از یکی دو ماه، از طرف کار آگاهان تزاری روزنامه کشف و از میان برده میشد. از این رو لنین تصمیم گرفت روزنامه را در خارجه چاپ کند. در آنجا روزنامه با کاغذ خیلی نازك و محکمی بطبع میرسید و مخفیانه بروسیه

فرستاده میشد. برخی از شماره‌های «ایسکرا» در روسیه درمطبعه‌های مخفی‌در باکو، کیشینیف و در سیبری دو باره به چاپ میرسید.

در پائیز سال ۱۹۰۰ ولادیمیر ایلیچ بخارجه مسافرت کرد تا آنکه با رفقائی از دستهٔ «آزادی کار» در بارهٔ نشر روزنامهٔ سیاسی برای سراسر روسیه، شور و مصلحت نماید. تمام جزئیات این فکر را لنین در تبعیدگاه در ذهن خود پرورانده بود. در موقع باز گشت از تبعید لنین در این خصوص در شهر اوفا، پسکوف، مسکو، پتربورگ یك چند مجلس مشورتی تشکیل داد. در همه جا در بارهٔ رمز برای مکاتبات محرمانه و آدرس برای فرستادن مطبوعات و مانند آن با رفقا قرار مدار میگذاشت و با آنان در بارهٔ نقشهٔ مبارزهٔ آینده مذاکره مینمود.

حکومت تزاری احساس میکرد که در وجود لنین خطرناکترین دشمنش جلوه‌گر شده. کارآگاه تزاری، ژاندارم زوباتوف در مکاتبات سری خود نوشته بود که «اکنون در کار انقلاب از اولیانوف بزرگتری نیست» و باین جهت او صلاح و لازم میدانست که زمینهٔ کشتن لنین فراهم آید.

لنین همینکه بخارجه وارد شد با دستهٔ «آزادی کار» یعنی با پلخانوف، اکسلرود، و. زاسولیچ در بارهٔ طبع و نشر مشترك «ایسکرا» توافق نظر حاصل نمود. تمام نقشهٔ طبع و نشر از سر تا پا بدست لنین طرح گردید.

در ماه دسامبر سال ۱۹۰۰ در خارجه نخستین شمارهٔ روزنامهٔ «ایسکرا» (اخگر) از چاپ در آمد. در زیر سرلوحهٔ روزنامه عبارت کنایه‌ای (اپیگراف): «از آخگر شعله بر میخیزد» نوشته شده بود. این سخنان اقتباس از پاسخ دکابریستها به پوشکین شاعر بود وقتی که نامبرده به تبعید گاه سیبری بآنها درود فرستاده بود.

در حقیقت هم از «اخگر» یکه بدست لنین افروخته شد سرانجام شعلهٔ آتش سوزی بزرگ انقلابی برخاست که سلطنت تزاری اشراف و ملاکین و حاکمیت بورژوازی را تا بیخ و بن سوزاند.

خلاصه

حزب سوسیال دموکرات کارگری مارکسیستی در روسیه در مبارزهٔ خود قبل از همه برضد اصول نادرنیک‌ها و نظریات خطا و مضر آنها برای امر انقلاب تشکیل یافت.

تنها با درهمشکستن نظریات ناردنیکها در زمینهٔ ایدئولوژی امکان داشت زمینه را برای ایجاد حزب کارگری مارکسیستی در روسیه آماده نمود. ضربت قطعی به اصول ناردنیکها در سالهای ۱۸۸۰—۱۸۹۰ از طرف پلخانوف و دستهٔ وی موسوم به «آزادی کار» وارد شد.

در سالهای ۱۸۹۰—۱۹۰۰ لنین در زمینهٔ ایدئولوژی انهدام اصول ناردنیکها را بانجام رساند و باین اصول آخرین ضربت را وارد ساخت.

دستهٔ «آزادی کار» که در سال ۱۸۸۳ تشکیل یافته بود برای انتشار مارکسیسم در روسیه کارهای عمده‌ئی را از پیش برد، سوسیال دموکراسی را از حیث تئوری بنیان نهاد و به استقبال نهضت کارگری نخستین گام را برداشت.

با رشد سرمایه‌داری در روسیه شمارهٔ پرولتاریای صنعتی هم بسرعت رو بفزونی نهاد. در نیمهٔ سالهای ۱۸۸۰—۱۸۹۰ طبقهٔ کارگر بشکل اعتصابات منظم در راه مبارزهٔ متشکل وجنبش توده‌ای قدم گذاشت. لیکن محفل‌ها و دسته‌های مارکسیستی تنها

مشغول تبلیغات بودند و بثمرهٔ مبادرت به تهییج توده‌ئی میان طبقهٔ کارگر پی نمیبردند و بنابراین هنوز با جنبش کارگری عملاً مربوط نبودند و آنرا رهبری نمیکردند.

تشکیل «اتحادیهٔ مبارزه برای آزادی طبقهٔ کارگر» بدست لنین در پتربورگ (در سال ۱۸۹۵) که در بین کارگران به تهییجات وسیع پرداخت و اعتصابات دسته جمعی را رهبری میکرد عبارت از دوره‌ای نوین یعنی دورهٔ مبادرت به تهییجات توده‌ای بین کارگران و در آمیختن مارکسیسم با نهضت کارگری بود. «اتحادیهٔ مبارزه برای آزادی طبقهٔ کارگر» در پتربورگ نطفهٔ حزب پرولتاری انقلابی در روسیه بود. از پی «اتحادیهٔ مبارزهٔ» پتربورگ، در تمام مراکز عمدهٔ صنعتی و هم در اکناف کشور سازمانهای مارکسیستی بوجود آمد.

در سال ۱۸۹۸ برای متحد ساختن سازمانهای مارکسیستی سوسیال دموکرات در یک حزب، اگر چه میسر هم نشد، اما کوششی بکار رفت ـ نخستین کنگرهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه منعقد گردید. ولی این کنگره هنوز حزب را تشکیل نداد: نه برنامه‌ای بود، نه آئین نامه‌ای و رهبری از یک مرکز نمیشد، بین محفل‌ها و دسته‌های جداگانهٔ مارکسیستی تقریباً هیچگونه رابطه‌ای نبود.

لنین بمنظور اینکه سازمانهای مجزای مارکسیستی را در یک حزب متحد کند و بهمدیگر متصل سازد نقشهٔ تأسیس نخستین روزنامهٔ انقلابی مارکسیستی برای سراسر روسیه یعنی ـ «ایسکرا» را بمیان آورد.

مخالفین عمدهٔ ایجاد حزب واحد سیاسی کارگری در آن دوران «اکونومیستها» بودند. آنها لزوم چنین حزبی را انکار

مینمودند و از پراکندگی و اصول خورده‌کاری دسته‌های جداگانه پشتیبانی میکردند. لنین و «ایسکرا»ی وی ضربتهای خود را درست برضد همینها متوجه میساخت.

انتشار نخستین شماره‌های روزنامهٔ «ایسکرا» (۱۹۰۰–۱۹۰۱) قدمی بود که بسوی مرحلهٔ جدید برداشته میشد یعنی مرحلهٔ ایجاد واقعی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه از صورت دسته‌ها و محفل‌های پراکنده.

فصل دوم

تشکیل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه. پیدایش فراکسیون بلشویکها و منشویکها در داخل حزب (سالهای ۱۹۰۱—۱۹۰۴)

۱. رونق نهضت انقلابی در روسیه در سالهای ۱۹۰۱--۱۹۰۴

در پایان سدهٔ ۱۹ در اروپا بحرانی صنعتی ظهور کرد. این بحران بزودی روسیه را نیز در بر گرفت. طی سالهای بحران (۱۹۰۰—۱۹۰۳) تا سه هزار بنگاه بزرگ و کوچک بسته شد. بیش از ۱۰۰ هزار نفر کارگر از کار اخراج و به کوچه ریخته شد. از دست مزد کارگرانیکه در بنگاه‌ها باقی مانده بودند بطور فاحش کاسته میشد. گذشتهای جزئی را که سابقا کارگران در اعتصابات سرسخت اقتصادی خود از چنگ سرمایه‌داران بدر آورده بودند اینک از طرف سرمایه‌داران پس گرفته شد.

بحران صنعتی و بیکاری جنبش کارگریرا باز نداشت و سست ننمود. بر عکس مبارزهٔ کارگران بیش از پیش جنبهٔ انقلابی بخود میگرفت. کارگران از اعتصابات اقتصادی به اعتصابات سیاسی پرداختند. سرانجام کارگران اقدام بنمایشهائی نموده در

بارهٔ آزادیهای دموکراسی در خواستهای سیاسی بمیان میاورند و شعار: «نیست باد سلطنت مستبدهٔ تزار» را بمیان میکشند.

در سال ۱۹۰۱ اعتصاب اول ماه مه در کارخانه نظامی ابوخوف در پتربورگ مبدل به زد و خورد خونین بین کارگران و سپاهیان شد. در برابر سپاهیان مسلح تزار، کارگران تنها میتوانستند سنگ و آهن پاره بکار ببرند. مقاومت سرسخت کارگران در هم شکسته شد. پس از آن سرکوبی سخت پیش آمد: تقریباً ۸۰۰ نفر از کارگران باز داشت شدند، بسیاری در زندانها گرفتار و بتبعید گاه های اعمال شاقه فرستاده شدند لیکن «دفاع کارخانه ابوخوف» که قهرمانانه بود در کارگران روسیه تاثیر قابل ملاحظه‌ای بخشید و باعث تولید امواج احساسات همدردی در میان کارگران گردید.

در ماه مارس سال ۱۹۰۲ اعتصابات و نمایشهای بزرگ کارگران شهر باتوم که از طرف کمیتهٔ سوسیال دموکرات باتوم تشکیل شده بود روی میدهد. نمایش و تظاهرات باتوم کارگران و توده‌های دهقانان ماوراء قفقاز را بحرکت آورد.

در همان سال ۱۹۰۲ در رستوف کنار دن اعتصاب بزرگی واقع میشود. نخست کارگران راه آهن اعتصاب کردند و بزودی کارگران کارخانه‌های بسیاری به آنها ملحق شدند. اعتصاب تمام کارگرانرا بحرکت آورد، برای شرکت در میتینگهای بیرون شهر طی چند روز تا ۳۰ هزار نفر کارگر گرد می آمدند. در این میتینگها بیانیه‌های سوسیال دموکرات را با بانگ رسا میخواندند، سخن‌رانها سخن میگفتند. پلیس و قزاقها قادر به پراکندن این مجامع چندین هزار نفری کارگران نبودند. فردای آنروزیکه یکعده کارگر بدست پلیس کشته شد نمایش عظیمی از کارگران بمناسبت مراسم دفن آنها بوقوع پیوست. حکومت

تزاری فقط پس از احضار سپاهیان از شهرهای مجاور توانست اعتصاب را سرکوب نماید. مبارزهٔ کارگران روستوف را کمیتهٔ دن حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه رهبری میکرد.

اعتصابات در سال ۱۹۰۳ بازهم جنبهٔ عظیمتری بخود گرفت. در این سال در جنوب اعتصابات توده‌ای سیاسی روی میدهد که ماوراء قفقاز (باکو، تفلیس، باتوم) و بزرگترین شهرهای اوکرائین (ادسا، کییف، یکاترینوسلاو) را فرا می گیرد. اعتصابات سرسختتر و منظمتر از پیش میگردید و فرقی که باجنبشهای سابق طبقهٔ کارگر داشت این بود که در اینموقع تقریباً در همه جا کمیته‌های سوسیال دموکرات رهبری مبارزهٔ سیاسی کارگرانرا بعهده گرفته بودند.

طبقهٔ کارگر روسیه برضد زمامداری تزار بمبارزهٔ انقلابی بر میخاست.

جنبش کارگری در دهقانان تاثیر خود را بخشید. در بهار و تابستان سال ۱۹۰۲ در اوکرائین (در ایالات پالتاوا و خارکوف) و در نواحی رود ولگا نیز دامنهٔ جنبش دهقانان توسعه یافت. دهقانان املاک ملاکین را آتش میزدند، زمینهای ملاکین را تصرف میکردند، سران منفور زمستوها *) و ملاکین را که از آنها نفرت داشتند بقتل میرساندند. برضد دهقانانیکه قیام کرده بودند نیروی جنگی فرستاده میشد و بسوی دهقانان تیر می انداختند، صد ها تن از آنها را بازداشته و رهبران و تشکیل کنندگان قیام را بزندانها می افکندند ولی جنبش دهقانان باوسعت روز افزونی ادامه داشت.

---

*) زمستو ـ مجلسی بود که از طرف مالکین و اشراف و بورژوازی انتخاب میشد ـ مترجم.

جنبشها و عملیات انقلابی کارگران و دهقانان نشان میداد که در روسیه انقلاب فرارسیده و نزدیک میشود.

تحت تاثیر مبارزهٔ انقلابی کارگران، جنبش مخالفت آمیز دانشجویان نیز نیرو میگیرد. حکومت در پاسخ نمایشها و اعتصابات دانشجویان، دانشگاه‌ها را بسته صدها دانشجو را بزندان انداخت و سرانجام بخیال افتاد تا دانشجویان سرکش را بسربازی روانه سازد. در جواب این اقدام دانش آموزان همهٔ آموزشگاه های عالی در زمستان سال ۱۹۰۱—۱۹۰۲ اعتصاب عمومی کلیهٔ دانشجویان راتشکیل دادند. این اعتصاب تا ۳۰ هزار نفر را در بر گرفت.

نهضت انقلابی کارگران و دهقانان بویژه فشار در حق دانشجویان، بورژوازی لیبرال و ملاکین لیبرال را هم که باصطلاح در زمستوها نشسته بودند مجبور کرد که برضد «زیاده رویهای» حکومت تزاری که در حق نورچشمانشان یعنی دانشجویان شده است فریاد «اعتراض» خود را بلند کنند.

نقاط اتکاء لیبرالهای زمستواها، زمسکایا اوپراوها بودند. دستگاههای اداری [محلی را زمسکایا [اوپراوا می نامیدند که صرفاً امور محلی مربوط به روستائیان (راه سازی، ساختن بیمارستان و آموزشگاه‌ها) را اداره میکرد. ملاکین لیبرال در زمسکایا اوپراوا تا اندازه‌ای نقش بزرگی را ایفاء مینمودند. آنان با بورژواهای لیبرال ارتباط نزدیکی داشتند و تقریباً با آنها آمیخته میشدند، زیرا خودشان هم در املاک خود از اقتصادیات نیم سرواژ دست بر داشته و آنرا به اقتصادیات سرمایه‌داری که صرفهٔ بیشتری داشت مبدل میساختند. هر دو این دستهٔ لیبرالها البته طرفدار حکومت تزاری بودند و لیکن با «زیاده رویهای» تزاریسم مخالفت داشتند و میترسیدند که همانا این «زیاده رویها» است که جنبش انقلابی را قوت تواند بخشید.

4—761

اینان در حالیکه از «زیاده رویها» ی تزاریسم بواهمه افتاده بودند از انقلاب باز هم بیشتر بیم داشتند. لیبرالها با اعتراض خود برضد «زیاده رویها» ی تزاریسم دو مقصد را تعقیب می نمودند: نخست آنکه تزار را «به عقل بیاورند»، دوم آنکه میخواستند نقاب «عدم رضایت شدید» از تزاریسم را بر خود کشند، اعتماد ملت را بدست آورده ملت و یا قسمتی از ملت را از انقلاب روگردان سازند و بدینوسیله بنیاد انقلاب را سست گردانند.

البته جنبش زمستوا ـ لیبرال هیچگونه خطری متوجه موجودیت تزاریسم نمی نمود. ولی با اینحال این گواه و نشانه ای از آن بود که پایهٔ «ازلی» تزاریسم چندان وضع خوشی ندارد.

جنبش زمستوا ـ لیبرال در سال ۱۹۰۲ به تشکیل دستهٔ بورژوازی موسوم به «آسوابازدنیا» («نجات») منتج گردید. این هستهٔ حزب عمدهٔ آیندهٔ بورژوازی در روسیه یعنی حزب کادتها را تشکیل میداد.

تزاریسم که مشاهده می کند چگونه در سراسر کشور جنبش کارگران و دهقانان بیش از پیش چون جریان پر هیبتی دامنه می گیرد، برای متوقف ساختن جنبش انقلابی از هیچ گونه اقدامی فرو گذ ار نمیکند. برضد اعتصابات و تظاهرات کارگران بیش از پیش نیروی جنگی بکار برده میشود. پاسخ عادی حکومت تزاری به جنبشهای کارگران و دهقانان گلوله و تازیانه است، زندانها و تبعید گاهها پر میشوند.

حکومت تزاری در عین تشدید فشار سعی میکند که اقدامات «ملایم» دیگری نیز که جنبه فشار نداشته باشد بکار برد تا آنکه کارگران را از نهضت انقلابی منصرف نماید. کوششهائی بکار میرود تا در تحت حمایت ژاندارمها و پلیسها سازمانهای جعلی کارگری بوجود آید. این سازمانها در آنموقع سازمانهای «سوسیالیسم پلیسی» و یا سازمانهای زوباتوفی (بنام سرهنگ

ژاندارمری زوباتوف که این تشکیلات پلیسی کارگری را ایجاد کرده بود) نامیده میشد. ادارهٔ آگاهی تزار بوسیله مأمورین خود سعی داشت بکارگران تلقین نماید که گویا حکومت تزاری خودش آماده است که بکارگران در بر آوردن حاجات اقتصادی آنان یاری نماید. زوباتوفیها بکارگران میگفتند: «هنگامیکه خود تزار از کارگران طرفداری میکند دیگر بسیاست مشغول شدن و انقلاب کردن برای چه لازم است»، زوباتوفیها در چند شهر سازمانهائی از خود تشکیل دادند. مطابق نمونهٔ سازمانهای زوباتوفی و با همان مقاصد در سال ۱۹۰٤ از طرف کشیش گاپون سازمانی بنام «مجمع کارگران کارخانه‌های روسی پتربورگ» ایجاد شده بود.

ایکن مساعی ادارهٔ آگاهی تزاری بمنظور اینکه جنبش کارگری را مطیع و منقاد خود گرداند بجائی نرسید. حکومت تزاری قادر نبود بوسیله این قبیل اقدامات از عهدهٔ جلوگیری جنبش روز افزون کارگری براید. جنبش روز افزون انقلابی طبقهٔ کارگر این سازمانهای پلیسی را از سر راه خود روفت.

۲. نقشهٔ لنینی در بارهٔ ساختن حزب مارکسیستی. اپورتونیسم «اکونومیستها». مبارزهٔ «ایسکرا» برای نقشهٔ لنین. کتاب لنین موسوم به «چه باید کرد؟» مبادی ایدئولوژی حزب مارکسیستی.

اگرچه در سال ۱۸۹۸ کنگرهٔ یکم حزب سوسیال دموکرات روسیه که تشکیل حزب را اعلام داشته بود منعقد گردید باوجود این حزب هنوز بوجود نیامده بود و برنامه و آئین نامهٔ حزب وجود نداشت. کمیتهٔ مرکزی حزب که در کنگره اول انتخاب

شده بود توقیف گردید و دیگر دو باره استقرار نیافت زیرا کسی نبود که آنرا بر قرار نماید. علاوه بر آن پس از کنگرهٔ اول تشتت و پریشانی در زمینهٔ ایدئولوژی و تفرقه، عدم انتظام سازمانی حزب باز هم بیشتر تقویت یافت.

اگر سالهای ۱۸۸۴--۱۸۹۴ دورهٔ غلبه بر جنبش ناردنیکی از حیث ایدئولوژی دوران آماده شدن سوسیال دموکراتی بود سالهای ۱۸۹۴--۱۸۹۸ دورهٔ کوشش در ایجاد یک حزب سوسیال دموکرات از سازمانهای پراکندهٔ مارکسیستی بود، ولو آنکه این اقدام عقیم ماند، دوران پس از سال ۱۸۹۸ دوران قوت یافتن اختلال و بی نظمی ایدئولوژیکی و سازمانی در حزب گردید. فائق آمدن مارکسیسم بر اصول ناردنیکی و جنبشهای انقلابی طبقهٔ کارگر که حقانیت مارکسیستها را نشان میداد تمایل و علاقه مندی جوانان انقلابی را نسبت بمارکسیستها قویتر نمود. مارکسیسم مد شد. این امر منجر به آن گردید که توده‌هائی از جوانان انقلابی از بین روشنفکران بسازمانهای مارکسیستی رو آور شدند که اینان در زمینهٔ تئوری ضعیف، در امر سازمانی و سیاسی بی تجربه بوده و در بارهٔ مارکسیسم تنها اطلاع مبهم و تیره و غالباً تصورات غلطی داشتند که این تغییرات را از نوشته‌های اپورتونیستی «مارکسیستهای علنی» که مطبوعات را با آن نوشته‌ها می انباشتند، بدست میاوردند. این مراتب به انحطاط سطح تئوری و سیاسی سازمانهای مارکسیستی و به نفوذ روحیه اپورتونیستی «مارکسیستهای علنی» در آن و توسعهٔ تشتت و پریشانی اید ئولوژیک و تزلزل سیاسی و هرج و مرج سازمانی منتج گردید.

پیشروی روز افزون جنبش کارگری و نزدیکی آشکار انقلاب لزوم تشکیل حزب واحد متمرکز طبقهٔ کارگر را ایجاب مینمود

تا بتواند از عهدهٔ رهبری جنبش انقلابی بر اید. ولی اوضاع مقامات محلی حزب، کمیته‌ها، دستجات و محفل‌های محلی چنان رقت انگیز و تفرقه آنها در رشته سازمانی و تشتت و پریشانی شان از حیث ایدئولوژی باندازه‌ئی بزرگ بود که امر ایجاد چنین حزبی مشکلات فوق العاده‌ئی را در برداشت.

مشکلات تنها عبارت از آن نبود که می بایست حزبرا در زیر آتش پی‌گردهای بیرحمانهٔ تزاریسم که از صفوف سازمانهای حزبی بهترین کار مندان را در ربوده آنها را به تبعید گاه ها، زندانها و اعمال شاقه میفرستاد ایجاد نمود. این دشواری نیز وجود داشت که قسمت مهم کمیته‌های محلی و کارکنان آنها بجز کار محلی و کارهای کوچک روز مرهٔ خود شان چیز دیگری نمیخواستند بدانند و به مضرات عدم یگانگی در تشکیلات و عقاید حزبی پی نمیبردند، به تفرقه در حزب و هرج ومرج در ایدئولوژی آن عادت کرده بودند و معتقد بودند که بدون یک حزب واحد متمرکز میتوان کار را از پیش برد.

برای ایجاد یک حزب متمرکز میبایستی به این عقب ماندگی، کج فکری و پرداختن به کارهای جزئی مقامات محلی فائق آمد.

ولی این پایان کار نبود. در حزب عدهٔ بسیاری وجود داشتند که دارای ارگانهای چاپی ویژهٔ خود بودند، از انجمله «رابوچایا میسل» («فکر کارگری») در روسیه و «رابوچیه دلو» («ارمان کارگر») در خارجه بود. این عده وجود تفرقهٔ سازمانی و تشتت و پریشانی ایدئولوژی حزب را از روی تئوری تبرئه مینمودند و چه بسا آنرا تمجید و ستایش نیز میکردند و بر آن بودند که وظیفهٔ ایجاد حزب واحد متمرکز سیاسی طبقهٔ کارگر وظیفهٔ غیر لازم و من در اوردی است.

اینان «اکونومیستها» و پیروان آنها بودند.

برای ایجاد حزب متحد سیاسی پرولتاریا، پیش از همه می بایست «اکونومیستها» را منکوب کرد.

لنین برای انجام این وظایف و در راه تاسیس حزب طبقهٔ کارگر همت گماشت.

در بارهٔ اینکه تاسیس حزب متحد طبقهٔ کارگر از کجا باید آغاز گردد افکار و عقاید گوناگونی وجود داشت. بعضی‌ها خیال میکردند که تاسیس حزب را از انعقاد کنگرهٔ دوم حزب باید شروع نمود تا این کنگره سازمانهای محلی را متحد و حزب را تشکیل دهد. لنین مخالف این عقیده و بر آن بود که پیش از انعقاد کنگره باید مسائل مربوط به مقاصد و وظایف حزب واضح گردد. باید دانست ما خواستار تأسیس چگونه حزبی هستیم. باید از حیث ایدئولوژی از «اکونومیستها» جداشده باصداقت و آشکارا بحزب گفت که در بارهٔ مقصد و وظایف حزب دو عقیدهٔ مختلف یعنی عقیدهٔ «اکونومیستها» و عقیدهٔ سوسیال دموکراتهای انقلابی وجود دارد. لازم است در راه نظریات سوسیال دموکراسی انقلابی از راه مطبوعات شروع به تبلیغات وسیع نمود، چنانکه «اکونومیستها» در ارگانهای مطبوعاتیشان برای نظریات خود اینگونه تبلیغات را میکنند. لازم است بسازمانهای محلی امکان داد که از این دو جریان یکی را با فهم و ادراک بر گزینند و تنها پس از آنکه اینکار ضروری مقدماتی انجام شد احضار کنگرهٔ حزب ممکن خواهد بود.

لنین صریحاً اظهار میداشت:

«پیش از آنکه متحد شویم و برای آنکه متحد گردیم ابتدا بطور قطعی و صریح لازم است خط فاصلی بین خود قرار دهیم.» (لنین جلد چهارم ص ۳۷۸ چاپ روسی).

بهمین جهت لنین بر آن بود که تأسیس حزب سیاسی طبقهٔ کارگر را از تشکیل روزنامهٔ مبارز سیاسی برای سراسر روسیه باید آغاز نمود تا این روزنامه برای نظریات سوسیال دموکراسی انقلابی تبلیغ و تهییج کند و نیز باید تأسیس چنین روزنامه‌ای اولین قدم در راه تأسیس حزب گردد.

لنین در مقالهٔ مشهور خود بنام «ازچه باید آغاز کرد؟» نقشهٔ صریح تأسیس حزب را طراحی کرده و سپس در کتاب مشهورش بنام «چه باید کرد؟» در باره این نقشه شرح و بسط داده است.

در این مقاله لنین می گوید: «بعقیده ما نقطهٔ شروع فعالیت، نخستین گام عملی در راه تأسیس سازمان *) مطلوب ما و سرانجام، آن رشتهٔ اساسی که با نگاهداشتنش ما میتوانیم پیاپی این سازمان را رشد داده و عمق بخشیده و بسط و توسعه دهیم، همانا تأسیس روزنامهٔ سیاسی برای سراسر روسیه باید باشد... بدون این روزنامه غیر ممکن‌است بطور مرتب تبلیغ وتهییج را از نظر پرنسیپ استوار و همه جانبه از پیش برد و از پیش بردن اینها نیز وظیفهٔ همیشگی و حیاتی سوسیال دموکراسی بویژه وظیفه ضروری زمان کنونی است، یعنی زمانیکه در آن علاقه بسیاست و بمسائل سوسیالیسم در وسیعترین طبقات اهالی بر انگیخته شده است (لنین جلد ٤ ص ١١٠ چاپ روسی).

لنین بر آن بود که چنین روزنامه‌ای نه تنها باید وسیلهٔ بهم پیوستگی حزب از حیث ایدئولوژی باشد بلکه و اسطه ای خواهد بود که از حیث تشکیلاتی هم سازمانهای محلی را در

---

*) صحبت در بارهٔ تأسیس حزب است. هیئت تحریریه.

یک حزب متحد میسازد. شبکهٔ نمایندگان و خبرنگاران چنین روزنامه‌ای که نمایندگان سازمانهای محلی میباشند انچنان استخوان بندی را بوجود میاورد که حزب از لحاظ سازمانی در پیرامون آن گرد خواهد آمد، زیرا بقول لنین «روزنامه نه تنها مبلغ دسته جمعی و تهییج کنندهٔ دسته جمعی است بلکه همچنین تشکیل دهندهٔ دسته جمعی نیز میباشد».

لنین در همان مقاله گفته است که: «همانا این شبکهٔ نمایندگان است که استخوان بندی آن سازمانی خواهد شد که برای‌ما لازم است: سازمانی بقدر کفایت بزرگ که همهٔ کشور را فرا گیرد، بقدر کفایت وسیع و هرجانبه تا اینکه تقسیم دقیق ومفصل کار را انجام دهد، بحد کفایت استوار تا اینکه بتواند در هرگونه شرایط، در هر نوع «پیچ و خم» و ناگهانیها کار خود را متوالیا از پیش ببرد، باندازه‌ای نرم و چالاك باشد که از یکطرف بتواند در میدان باز مبارزه، وقتیکه دشمن قوی پنجه تمام نیروی خود را در یك نقطه گرد آورده، خود را کنار کشیده از طرف دیگر از لختی و سستی دشمن استفاده نموده و در همان جا و همانموقع که از همه کمتر منتظر حمله است بر او حمله کند» (همانکتاب ص ۱۱۲).

چنین روزنامه‌ای بایستی روزنامهٔ «ایسکرا» باشد.

در حقیقت هم «ایسکرا» عیناً چنین روزنامهٔ سیاسی برای سراسر روسیه شد که از حیث ایدئولوژی و سازمانی زمینهٔ هم پیوستگی حزب را آماده نمود.

اما در مسئلهٔ ساختمان و ترکیب خود حزب، لنین بر آن بودکه حزب بایستی عبارت از دو قسمت باشد: الف) از دائره

محدود کارکنان منظم کادر رهبری که در آن باید پیش از همه انقلابیون حرفه‌ای وارد گردند یعنی کارکنانیکه بجز کار حزبی از هر شغل دیگری آزادند، دارای حد اقل اطلاعات لازم تئوری، تجربهٔ سیاسی و آموختگی سازمانی بوده و دارای هنر مبارزه با پلیس تزاری و هنر پنهان شدن از دست پلیس باشند و ب) از شبکهٔ وسیع شعبات حزب، از توده کثیر اعضاء حزب که از پشتیبانی و همدردی صد ها هزار نفر رنجبران بر خوردارند.

لنین می نویسد «من جداً معتقدم که (۱) بدون سازمان استوار رهبرانیکه کار یکدیگر را بدون تامل دنبال میکنند هیچ گونه جنبش انقلابی نمیتواند مستحکم باشد؛ (۲) که هر قدر دامنهٔ توده‌ئیکه خود بخود بمبارزه جلب میشود وسیعتر باشد... همانقدر لزوم چنین سازمانی مؤکدتر میگردد و این سازمان باید همانقدر هم مستحکمتر شود... (۳) که بطور کلی چنین سازمانی باید در قسمت عمده عبارت از اشخاصی باشد که بطور حرفه‌ای بکار انقلابی اشتغال داشته باشند؛ (٤) که در یک کشور استبدادی هر قدر ترکیب اعضاء چنین سازمانی را محدود تر بگیریم، تا آنجائیکه در آن تنها اعضائی شرکت کنند که منحصراً بفعالیت انقلابی مشغول شده و در هنر مبارزه با پلیس سیاسی دارای اختصاص حرفه‌ای باشند همانقدر «بدام انداختن» چنان سازمانی دشوارتر میگردد و ــ (۵) ــ همانقدر ترکیب افراد خواه از طبقهٔ کارگر، خواه از سایر طبقات جامعه که امکان شرکت در این جنبش را داشته باشند و با فعالیت در آن کار کنند، وسیعتر میشود.» همان کتاب ص ٤٥٦).

اما راجع به خصلت حزبی که ایجاد میگردد و نقش وی در مورد طبقهٔ کارگر و همچنین در بارهٔ مقاصد و وظایف حزب، لنین بر این عقیده بود که حزب باید دسته پیشرو طبقهٔ کارگر و نیروی رهنمون جنبش کارگری باشد، که این نیرو مبارزهٔ طبقهٔ پرولتاریا را متحد ساخته و بوی راه نشان دهد. غایت آمال حزب واژگون کردن سرمایه‌داری و بر قرار نمودن سوسیالیسم است. نزدیکترین هدف وی برانداختن تزاریسم و بر پا ساختن نظم دموکراسی است و چون بدون سرنگون کردن قبلی تزاریسم سرنگون ساختن سرمایه‌داری غیر ممکن است از اینراه وظیفهٔ عمدهٔ حزب در موقع کنونی عبارت از آن است که در مبارزه علیه تزاریسم طبقهٔ کارگررا برانگیزد و همهٔ خلق را برستاخیز در آورد و جنبش انقلابی خلق را برضد تزاریسم بسط و توسعه دهد و تزاریسم را که مانع نخستین و جدی در راه سوسیالیسم است بر افکند.

لنین می گوید: «تاریخ اکنون در برابر ما نزدیکترین وظیفه‌ها را قرار داده است که از نزدیکترین وظائف پرولتاریای هر کشور دیگر انقلابیتر است. انجام این وظیفه یعنی انهدام قویترین تکیه گاه ارتجاع نه تنها اروپا بلکه (اکنون میتوانیم بگوئیم) ارتجاع آسیا نیز، پرولتاریای روس رابه پیشاهنگ پرولتاریای انقلابی بین المللی بدل میساخت» (لنین جلد ٤ ص ٣٨٢ چاپ روسی).

و درجای دیگر:

«ما باید بخاطر داشته باشیم که مبارزه با حکومت برای درخواستهای جدا جدا و بدست آوردن گذشتهای مجزا تنها زد و خورد های کوچک [با دشمن و جنگ و گریزهای کوچکی است که در صفوف جلو دار انجام

میشود، ولی پیکار قطعی هنوز در پیش است. در مقابل ما دژ دشمن با تمام نیرویش قرار گرفته و از آنجا بروی ما بارانی از خمپاره و گلوله فرو میریزد که بهترین مبارزان ما را از میان میبرد. ما باید این دژ را تسخیر کنیم و هرگاه همهٔ قوای پرولتاریای بیدار شده را با تمام قوای انقلابیون روس در یک حزبی گرد آوریم که عناصر زنده و پاکدامن روسیه بسوی آن رو آور شوند این دژ را تسخیر هم خواهیم کرد. و فقط آن زمان است که پیشگوئی بزرگ پتر آلکسه‌یف کارگر انقلابی روس انجام میگیرد: «بازوی ورزیدهٔ ملیونها مردم کارگر بلند خواهد شدو یوغ استبداد که با سرنیزهٔ سرباز محافظت میشود بباد فنا میرود!» (همان کتاب ص ۹۵).

این بود نقشهٔ لنین راجع به ایجاد حزب طبقهٔ کارگر در شرایط استبداد تزاری روسیه.

«اکونومیستها» بدون تامل آتش خود را برضد نقشهٔ لنین گشودند.

«اکونومیستها» مدعی بودند که مبارزهٔ عمومی سیاسی علیه تزاریسم کار همهٔ طبقات و پیش از همه کار بورژوازی است و از اینرو این مبارزه برای طبقهٔ کارگر منافع جدی در بر ندارد زیرا منافع اساسی کارگران عبارت است از مبارزهٔ اقتصادی با اربابان برای ازدیاد مزد کار و بهبود شرایط کار و مانند آن. از این روسوسیال دموکراتها باید نه مبارزهٔ سیاسی با تزاریسم را مقصد اساسی و آنی خود قرار دهند و نه سرنگون ساختن تزاریسم را، بلکه «مبارزه اقتصادی کارگران را برضد اربابان و حکومت» تشکیل دهند و در ضمن مفهوم مبارزهٔ اقتصادی با حکومت عبارت از مبارزه برای بهبود قوانین و مقررات مربوط

به فابریك و کارخانه بود. «اکونومیستها» اطمینان میدادند که بدین طرز ممکن میبود «به خود مبارزهٔ اقتصادی جنبهٔ سیاسی داد».

«اکونومیستها» دیگر جرأت نمیکردند علیه لزوم حزب سیاسی برای طبقهٔ کارگر در ظاهر اعتراض نمایند. ولی آنها براین عقیده بودند که حزب نباید نیروی رهنمون جنبش کارگری باشد، حزب نباید در جنبش خود بخودی طبقهٔ کارگر مداخله نماید تاچه رسد باینکه رهبری هم بکند. حزب باید تنها از این جنبش پیروی نموده آنرا مورد بررسی قرار دهد و از آن درس عبرت گیرد.

سپس «اکونومیستها» مدعی بودند که نقش عناصر آگاه در جنبش کارگری، نقش تشکیل کننده و رهنمای فهم سوسیالیستی و نقش تئوری سوسیالیستی ــ ناچیز یا تقریباً ناچیز است و سوسیال دموکراسی نباید کارگرانرا تا درجهٔ فهم سوسیالیستی ترقی دهد بلکه بر عکس باید خود وی با آنها جور شود و بدرجهٔ متوسط و یا حتی عقب مانده ترین قشر طبقهٔ کارگر تنزل کند، سوسیال دموکراسی نباید در طبقهٔ کارگر فهم سوسیالیستی بوجود آورد بلکه باید منتظر باشد تا آنکه جنبش خود بخودی طبقهٔ کارگر با قوای خود فهم سوسیالیستی را بوجود آورد.

اما در بارهٔ نقشهٔ سازمان حزب که لنین طرح کرده بود «اکونومیستها» آنرا یکنوع جبر و عنفی میشمردند که به جنبش خود بخودی روا میشود.

لنین در صفحات روزنامهٔ «ایسکرا» و بویژه در کتاب مشهور خود موسوم به «چه باید کرد؟» باین فلسفهٔ اپورتونیستی «اکونومیستها» هجوم آورده آنرا از بیخ و بن برانداخت.

۱) لنین نشان داد که طبقهٔ کارگر را از مبارزهٔ عمومی سیاسی با تزاریسم رو گردان نمودن، وظایف وی را به مبارزهٔ

اقتصادی بضد اربابان و حکومت محدود کردن و در نتیجه هم اربابان و هم حکومت را سالم گذاشتن ــ بمثابهٔ محکوم ساختن کارگران به بندگی ابدی است. مبارزهٔ اقتصادی کارگران با اربابان و حکومت عبارت از مبارزهٔ تردیونیونی است بمنظور اینکه نیروی کار با شرایط بهتری به سرمایه‌داری فروخته شود، ولی کارگران میخواستند نه تنها برای آنکه نیروی کار خود را بسرمایه‌داران با شرایط بهتری بفروشند مبارزه کنند بلکه نیز برای محو خود سیستم سرمایه‌داری که آنها را محکوم ساخته که ناگزیر نیروی کار خود را بسرمایه‌داران بفروشند و دچار استثمار گردند مبارزه مینمایند. لیکن مادام که در سر راه جنبش کارگری، تزاریسم ــ آن سگ زنجیری سرمایه‌داری ایستاده است کارگران نمیتوانند دامنهٔ مبارزه با سرمایه‌داری را توسعه دهند و قادر به بسط مبارزه در راه سوسیالیسم نمیباشند. از این رو نزدیکترین وظیفهٔ حزب و طبقهٔ کارگر عبارت از آنستکه تزاریسم را از سر راه خود بر کنار سازند و بدینترتیب راه را بسوی سوسیالیسم باز نمایند.

۲) لنین نشان داد که جریان خود بخودی جنبش کارگری راستودن و نقش رهبری حزب را انکار نمودن و آنرا به نقش ثبت کنندهٔ وقایع تنزل دادن ــ بمنزلهٔ تبلیغ «دنباله روی» و بدل کردن حزب بدنبالهٔ یك جریان خود بخودی و قوهٔ عاطل و به جنبشی است که تنها به تماشای جریان خود بخودی و توکل بسیر طبیعی حوادث قادر است. اینگونه تبلیغ بمعنی آنستکه کار را تا بحد از میان بردن حزب کشانده یعنی طبقهٔ کارگر بدون حزب و بعبارهٔ اخری بی سلاح گذاشته شود. ولی در چنین موقعی که در برابر طبقهٔ کارگر دشمنانی مانند تزاریسم که با تمام وسایل مبارزه مسلح شده و بورژوازی که

بطرز جدید متشکل گردیده و از خود دارای حزبی است که مبارزه اش را برضد طبقهٔ کارگر رهبری میکند، ایستاده اند طبقهٔ کارگررا بی سلاح گذاشتن خیانتی نسبت به این طبقه است.

۳) لنین نشان داد که در برابر جنبش خود بخودی کارگری سر فرود آوردن و نقش عناصر آگاه را پست شمردن، نقش فهم سوسیالیستی، تئوری سوسیالیستی را تنزل دادن، معنی آن: اولاً مسخره کردن کارگرانی است که بسوی فهم و ادراك چون بسوی روشنائی رو آور میشوند و ثانیاً بی بها ساختن تئوری در چشم حزب یعنی بیقدر نمودن آن سلاحی است که حزب بمدد آن حال حاضر را شناخته و آینده را پیش بینی میکند، و ثالثاً غلتیدن بطور کامل و قطعی در منجلاب اپورتونیسم است.

لنین میگوید: «بدون تئوری انقلابی نهضت انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد... نقش مبارز پیشرو را تنها حزبی میتواند ایفاء کند که دارای تئوری پیشرو باشد» (لنین جلد ٤ ص ۳۸۰ چاپ روسی).

٤) لنین نشان داد که «اکونومیستها» با ادعای آنکه ایدئولوژی سوسیالیستی تنها از نهضت خود بخودی طبقهٔ کارگر میتواند پدیدار گردد طبقه کارگررا فریب میدهند زیرا در حقیقت امر، ایدئولوژی سوسیالیستی نه از جنبش خود بخودی بلکه از دانش پدید می آید. «اکونومیستها» لزوم بوجود آوردن آگاهی سوسیالیستی را در طبقهٔ کارگر انکار مینمایند و بدینسان راه ایدئولوژی بورژوازی را باز میکنند و نفوذ ورسوخ آنرا در میان طبقهٔ کارگر آسان میسازند و بنابراین ایده در آمیختن جنبش کارگری با سوسیالیسم را زیر خاك مدفون کرده به بورژوازی یاری میکنند.

لنین میگوید: «هرگونه سر فرود آوردن در مقابل

جنبش خود بخودی کارگری، هرگونه کوچك شمردن نقش «عنصر آگاه» و کاستن نقش سوسیال‌دموکراسی، اعم از آنکه شخصی که خوار می شمارد اینرا بخواهد یا نه، کاملاً بمنزلهٔ تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است» (در همان کتاب ص ۳۹۰) و کمی دورتر:

«مسئله تنها اینطور طرح میشود: ایدئولوژی بورژوازی و یا سوسیالیستی. در اینجا حد وسطی وجود ندارد... بنابراین هرگونه خوار شمردن ایدئولوژی سوسیالیستی، هرگونه دوری از آن، بخودی خود معنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی است. (در همان کتاب ص ۳۹۱—۳۹۲).

۵) لنین همهٔ این خطاهای «اکونومیستها» را تراز بندی نموده باین نتیجه میرسد که «اکونومیستها» نمیخواهند یك حزب انقلاب اجتماعی داشته باشند تا طبقهٔ کارگر را از سرمایه‌داری آزاد کند بلکه طالب یك حزب «اصلاحات اجتماعی» هستند که صیانت فرمانروائی سرمایه‌داری را در بردارد. و بهمین نظر «اکونومیستها» اصلاح طلبانی میباشند که نسبت بمنافع اصلی پرولتاریا خیانت میورزند.

۶) لنین بالاخره نشان داد که «اکونومیسم» در روسیه پدیدهٔ تصادفی نیست و «اکونومیستها» وسیلهٔ نفوذ بورژوازی در طبقهٔ کارگر میباشند و آنها در احزاب سوسیال دموکرات اروپای باختری و در وجود رویز یونیستها که طرفداران برنشتین اپورتونیست میباشند همدستانی دارند. در غرب میان سوسیال دموکراتها جریان اپورتونیستی بیش از پیش مستحکم میشد و این جریان در زیر پرچم «آزادی تنقید» نسبت

بمارکس قد علم کرده خواستار «تجدید نظر» بود یعنی میخواست تعلیمات مارکس از نو مورد بررسی قرار گیرد (نام «رویزیونیسم» از همین جا پیدا شده)، این جریان خواستار آن بود که از انقلاب، از سوسیالیسم، از دیکتاتوری پرولتاریا صرف نظر شود. لنین نشان داد که «اکونومیستها»ی روس هم چنین راه انصرافی را در مورد مبارزهٔ انقلابی و سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا در پیش گرفته بودند.

چنین است تعالیم اساسی تئوریك که لنین در کتاب خود موسوم به «چه باید کرد؟» بیان نموده است.

انتشار کتاب «چه باید کرد؟» کار را بجائی رساند که یك سال پس از طبع آن (در ماه مارس سال ۱۹۰۲ طبع شده بود) تا موقع کنگرهٔ دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه، از مواضع ایدئولوژی «اکونومیسم» تنها خاطرهٔ ناگواری باقی ماند و لقب «اکونومیست» از طرف اکثریت کارکنان حزب مانند توهین تلقی میشد.

این، انهدام کامل جریان «اکونومیسم» از حیث ایدئولوژی اپورتونیسم و دنباله روی و سیر خود بخودی بود.

ولی اهمیت اثر لنین موسوم به «چه باید کرد؟» تنها محدود به این نیست.

اهمیت تاریخی «چه باید کرد؟» عبارت از آن است که لنین در این کتاب مشهور خود:

۱) نخستین کسی بود که در تاریخ تفکر مارکسیستی سرچشمه‌های ایدئولوژی اپورتونیسم را کاملاً آشکار ساخت و نشان داد که این سرچشمه ها پیش از همه عبارت است از سجود به عمل خود بخودی نهضت کارگری و خوار شمردن نقش آگاهی سوسیالیستی در جنبش کارگری.

۲) اهمیت تئوری و آگاهی حزب را که بمثابه نیروی انقلابی کننده و رهنمون جنبش خود بخودی کارگری است باوج خود رسانید.

۳) اصل مارکسیستی را در این باره که حزب مارکسیستی عبارتست از آمیزش نهضت کارگری با سوسیالیسم بطور درخشانی به ثبوت رساند.

٤) مبانی ایدئولوژی حزب مارکسیستی را داهیانه مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

اصول تئوریك که در کتاب «چه باید کرد؟» بیان شده سپس پایه ایدئولوژی حزب بلشویك گردید.

«ایسکرا» که دارای اینگونه خزائن تئوریك بود میتوانست برله نقشهٔ لنین دائر به تاسیس حزب، برای گرد آوردن قوای حزب، برله کنگره دوم حزب، برله سوسیال دموکراسی انقلابی و علیه «اکونومیستها» و علیه همه و هرگونه اپورتونیست و رویزیونیست باب تبلیغات پر دامنه‌ای را بگشاید و در واقع نیز بگشود.

مهمترین کار «ایسکرا» تنظیم طرح برنامهٔ حزب بود. برنامهٔ حزب کارگری چنانکه معلوم است بیان علمی مختصر مقصد و وظایف مبارزهٔ طبقهٔ کارگر است. برنامه، اخرین مقصد نهضت انقلابی پرولتاریا و هم چنین در خواستهائی را که حزب در راه آخرین هدف خود برای این درخواستها مبارزه مینماید، نیز معین میسازد. از این رو هیچ ممکن نبود که تنظیم طرح برنامه دارای اهمیت درجهٔ اولی نباشد.

در موقع تنظیم طرح برنامه، در داخل ادارهٔ روزنامهٔ «ایسکرا» بین لنین و پلخانوف و نیز کارمندان دیگر هیئت تحریریه اختلافات جدی بمیان آمد. این اختلافات و مباحثات نزدیك بود کاملاً گسیختگی بین لنین و پلخانوف را موجب شود. ولی در آنوقت این

قطع رابطه روی‌نداد. لنین موفق شد باینکه مهمترین ماده در بارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا در طرح برنامه داخل گردد و نقش رهنمون طبقهٔ کارگر در انقلاب بطور صریح نشانداده شود.

تدوین تمام قسمت برنامه حزب راجع به مسئلهٔ ارضی هم بدست لنین انجام گرفت. لنین از همان زمان طرفدار ملی کردن اراضی بود ولی در نخستین مرحلهٔ مبارزه، لازم دانست خواسته شود که «اترزکیها» یعنی آن زمینهائیکه ملاکین در وقت «آزاد کردن» دهقانان از زمینهای آنان قطع و ضبط کرده بودند بدهقانان داده شود. پلخانوف با ملی کردن زمین مخالفت میکرد.

مباحثه‌های لنین با پلخانف در بارهٔ برنامهٔ حزب تا حدی مخالفتهای آیندهٔ بین بلشویکها و منشویکها را بنا نهاد.

۳. کنگرهٔ دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه. تصویب برنامه و آئین نامه و ایجاد حزب واحد. اختلافات در کنگره و پیدا شدن دو جریان در حزب: بلشویکی و منشویکی.

بدینطریق پیروزی اصول لنین و مبارزهٔ موفقیت آمیز «ایسکرا» برله نقشهٔ تشکیلاتی لنین همه شرایط اساسی را که برای ایجاد حزب، یاچنانکه آن اوقات میگفتند برای ایجاد حزب حقیقی ضروری بود، آماده ساخت. خط مشی «ایسکرا» در میان سازمانهای سوسیال دموکرات در روسیه غالب گردید و اینک انعقاد کنگرهٔ دوم حزب ممکن بود.

۱۷ (۳۰) ژوئیه سال ۱۹۰۳ کنگرهٔ دوم حزب سوسیال

دموکرات کارگری روسیه افتتاح گردید. کنگره در خارجه محرمانه منعقد شد. ابتدا جلسات کنگره در بروکسل بود اما سپس پلیس بلژیك به نمایندگان کنگره اخطار کرد که بلژیك را ترك کنند. آنگاه کنگره بلندن نقل مکان نمود.

رویهمرفته از ۲۶ سازمان ۴۳ نماینده به کنگره آمده بود. هر کمیته اختیار داشت دو نماینده بکنگره گسیل دارد و لیکن برخی تنها یك نفر فرستاده بودند. بدینطریق ۴۳ نفر نماینده ۵۱ رأی قطعی داشتند.

وظیفهٔ عمدهٔ کنگره عبارت بود از «ایجاد حزب حقیقی مبنی بر پایه‌های اصولی و تشکیلاتی که از طرف «ایسکرا» پیش کشیده و مطرح گردیده بود» (لنین جلد ۶ ص ۱۶۴ چاپ روسی).

ترکیب نمایندگان کنگره ناجور بود. «اکونومیستهای» علنی چون دچار شکست شده بودند در کنگره نماینده نداشتند. ولی «اکونومیستها» طی ایندوره چنان ماهرانه به جلد دیگری در آمدند که توانستند از خود چند تن نماینده بوسیله‌ای در کنگره جای دهند. علاوه بر آن، نمایندگان بوند هم تنها در گفتار با «اکونومیستها» تفاوت داشتند اما در کردار طرفدار «اکونومیستها» بودند.

بدینطریق در کنگره نه تنها طرفداران «ایسکرا» بلکه مخالفین آن هم شرکت جستند. طرفداران «ایسکرا» ۳۳ نفر یعنی اکثریت بودند ولی همهٔ آنکسانیکه خود را هواخواهان «ایسکرا» میشمردند ایسکرائی و هواداران حقیقی لنینی نبودند. نمایندگان بچند گروه تقسیم گردیدند. طرفداران لنین یا ایسکرائیهای استوار ۲۴ رأی داشتند ۹ نفر از ایسکرائیها از مارتف پیروی میکردند. اینان ایسکرائیهای نا استوار بودند. یك قسمت

از نمایندگان بین «ایسکرا» ومخالفین وی مرددبودند–اینگونه اشخاص در کنگره ۱۰ رأی داشتند. اینها مرکز بودند. مخالفین آشکار «ایسکرا» ۸ رای داشتند (۳ نفر از «اکونومیستها» و ۵ نفر بوندیها). کافی بود که بین ایسکرائیها جدائی بیفتد تا دشمنان «ایسکرا» بتوانند تفوق حاصل نمایند.

از اینجا نمایان است که در کنگره چه وضع پیچیده ای وجود داشت. لنین قوهٔ بسیاری صرف کرد تا در کنگره پیروزی «ایسکرا» را تأمین سازد.

مهمترین کار کنگره تصویب برنامهٔ حزب بود. مسئله عمده ایکه در موقع مذاکرهٔ برنامهٔ موجب اعتراض قسمت اپورتونیستی کنگره گردید همانا مسئلهٔ دیکتاتوری پرولتاریا بود. اپورتونیستها در یك رشته از مسائل دیگر برنامه‌ای نیز با قسمت انقلابی کنگره موافقت نداشتند. ولی مصمم شدند که بویژه برضد مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مصاف دهندو بدان متکی بودند که یک سلسله از احزاب سوسیال دموکرات خارجه در برنامهٔ خود ماده‌ای راجع به دیکتاتوری پرولتاریا ندارند و از این رو ممکن میدیدند که این ماده در برنامهٔ سوسیال دموکرات روسیه نیزوارد نشود.

اپورتونیستها نسبت به وارد کردن درخواستهای راجع به مسئلهٔ دهقانان در برنامه نیز اعتراض میکردند. این اشخاص خواهان انقلاب نبودند از این رو از متفق طبقهٔ کارگر یعنی از دهقانان دوری می جستند و نسبت به آنها احساسات ناگواری داشتند.

بوندیها و سوسیال دموکراتهای لهستان برضد حق ملل در تعیین سرنوشت خود اعتراض مینمودند. لنین همیشه میاموخت که طبقهٔ کارگر موظف است برضد جبر و ستم ملی مبارزه کند. اعتراض برضد این درخواست برنامه بمنزله پیشنهادی در این

زمینه بود که باید از انترناسیونالیسم پرولتاری صرف نظر نموده و حامی و مدد کار تعدی ملی شد.

لنین به همهٔ این اعتراضات ضربت کمرشکنی وارد آورد.

کنگره برنامه‌ای را که از طرف «ایسکرا» پیشنهاد شده بود تصویب نمود.

این برنامه عبارت از دو قسمت بود ـ برنامهٔ حداکثر و برنامهٔ حد اقل برنامهٔ حد اکثر حاکی بود از وظیفهٔ عمدهٔ حزب طبقهٔ کارگر ـ از انقلاب سوسیالیستی، سرنگون کردن حاکمیت سرمایه‌داران و بر قرار ساختن دیکتاتوری پرولتاریا. برنامهٔ حد اقل حاکی بود از آن وظایف فوری حزب که هنوز پیش از سرنگون کردن رژیم سرمایه‌داری و قبل از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا میبایستی انجام پذیرد یعنی واژگون کردن سلطنت تزار، استقرار جمهوری دموکراتیك، معمول ساختن ۸ ساعت روزکار برای کارگران، نابود نمودن همهٔ بقایای اصول سرواژ در دهات، استرداد تمام («اترزکی ها») زمینهائیکه ملاکین از دهقانان غصب نموده‌اند.

بعد ها بلشویکها بجای در خواست استرداد «اترزکیها» در خواست ضبط همهٔ اراضی ملاکین را بمیان آوردند.

برنامهٔ مصوبه در کنگرهٔ دوم، برنامهٔ انقلابی حزب طبقهٔ کارگر بود.

این برنامه تا کنگرهٔ هشتم حزب یعنی تا زمانیکه حزب ما پس از فتح انقلاب برنامهٔ نوینی تصویب نمود وجود داشت.

پس از تصویب برنامه، کنگرهٔ دوم حزب بمذاکره در بارهٔ طرح مربوط به آئین نامهٔ حزب پرداخت. کنگره که برنامه را تصویب کرده و برای متحد ساختن حزب از حیث ایدئولوژی پایه بوجود آورده بود میبایستی همچنین آئین نامهٔ حزب را

تصویب نماید تا اینکه به اصول خورده کاری، محفل بازی، پراکندگی سازمانی و فقدان انضباط مستحکم در حزب خاتمه داده شود.

لیکن اگر تصویب برنامه نسبتاً به آسانی گذشت مسئلهٔ آئین نامهٔ حزب در کنگره موجب مجادله‌های سختی گردید. از همه بیشتر اختلاف آراء بر سر طرز افادهٔ مادهٔ یکم آئین نامه یعنی در بارهٔ عضویت حزب شدت یافت. چه کسی میتواند عضو حزب شود، ترکیب حزب چگونه باید باشد، حزب از حیث سازمانی چه صورتی بخود بگیرد، یعنی یك واحد کلی متشکل و یا یك چیز بیشکل باشد ـ این بود مسائلی که بمناسبت مادهٔ یکم آئین نامه بمیان آمد. دو فرمول با یکدیگر در مبارزه بودند: فرمول لنین که از آن پلخانوف و ایسکرائیهای استوار پشتیبانی میکردند و فرمول مارتف که پشتیبان آن آکسلرد، زاسولیچ، ایسکرائیهای نا استوار، ترتسکی و همهٔ اپورتونیستهای آشکار کنگره بودند.

فرمول لنین حاکی از آن بود که هر کسی که برنامهٔ حزب را می پذیرد، حزب را از لحاظ مادی پشتیبانی میکند و عضو یکی از سازمانهای آن است، میتواند عضو حزب بشود. اما فرمول مارتف پذیرفتن برنامه و کمك مادی بحزب را جزء شرایط ضروری عضویت حزب دانسته ولی شرکت در یکی از سازمانهای حزب را شرط عضویت حزب نمیدانست و بر این بود که عضو حزب میتواند در یکی از سازمانهای حزب عضویت هم نداشته باشد.

لنین حزب را بمثابه دستهٔ متشکلی تلقی مینمود که اعضای آن خود شان خود را داخل حزب نمیکنند بلکه در حزب از طرف یکی از سازمانهای آن پذیرفته میشوند و از این رو تابع انضباط حزب میگردند و حال آنکه مارتف حزب را بمثابه چیزی

تلقی مینمود که از حیث سازمانی شکل معینی بخود نگرفته و اعضای آن خود شان خود را به حزب وارد مینمایند و بنابر این مادام که آنها داخل یکی از سازمانهای حزب نمیگردند ناگزیر نیستند که مطیع انضباط حزب باشند.

بدینطریق فورمول مارتف بر خلاف فورمول لنین در های حزب را بروی عناصر نا استوار غیر پرولتاری کاملاً میگشود. در آستان انقلاب بورژوازی دموکراتیك، میان روشنفکران بورژوازی کسانی بودند که موقتاً از انقلاب طرفداری میکردند. این اشخاص حتی گاه گاهی میتوانستند بحزب مختصر خدمتی هم بکنند. ولی این اشخاص کسانی نبودند که داخل سازمان شوند و مطیع انضباط حزب گردند، وظایف حزبی را انجام داده و خود را در معرض خطریکه از آن ناشی بود قرار دهند. مارتف و منشویکهای دیگر پیشنهاد مینمودند که این قبیل اشخاص در زمرهٔ اعضای حزب محسوب شوند و پیشنهاد میکردند که به آنها اختیار و امکان داده شود تا در کارهای حزبی تاثیر داشته باشند. حتی پیشنهاد میکردند که بهر اعتصاب کننده اختیار داده شود که خود را در ردیف اعضای حزب «وارد کند» در صورتیکه غیر سوسیالیستها، آنارشیستها واس ارها هم در اعتصابات شرکت می ورزیدند.

چنین بر می آمد که بجای حزب یکپارچه، جنگاور و دقیقاً متشکلی که در راه آن لنین و طرفداران لنین در کنگره مبارزه میکردند، طرفداران مارتف میخواستند حزب رنگ وارنگ متفرق و بی شکلی داشته باشند که لامحاله بسبب این رنگ وارنگی و نداشتن انضباط مستحکم خود نتواند حزب جنگاوری گردد.

جدا شدن ایسکرائیهای نا استوار از ایسکرائیهای استوار،

متفق گشتن آنها با مرکز، ملحق شدن اپورتونیستهای آشکار به آنها، کفهٔ ترازو را در این موضوع بسوی مارتف سنگینتر ساخت. کنگره با اکثریت ۲۸ رای علیه ۲۲ رای و با امتناع یک نفر ماده یکم آئین نامه را طبق فرمول مارتف تصویب نمود.

پس از شکافی که بین ایسکرائیها بر سرمادهٔ یکم آئین نامه ایجاد شد مبارزه در کنگره بیش از پیش کسب شدت نمود. کنگره بپایان کار خود، بانتخابات دستگاه رهبری حزب یعنی هیئت تحریریهٔ ناشرافکار مرکزی حزب («ایسکرا») و کمیتهٔ مرکزی داشت نزدیک میشد. ولی پیش از اقدام کنگره به انتخابات، پیش آمد چندی نمود که تناسب قوا را در کنگره تغییر داد.

بمناسبت طرح آئین نامهٔ حزبی کنگرهٔ میبایست به مسئلهٔ بوند بپردازد. بوند مدعی بود که در حزب باید موقعیت مخصوصی داشته باشد و تقاضا مینمود که آنرا یگانه نمایندهٔ کارگران یهودی در روسیه بشناسند. اگر با این تقاضای بوند موافقت میشد معنی اش این بود که لازم است کارگرانرا در سازمانهای حزبی بر طبق قرائن ملی تقسیم کرده و از سازمانهای متحد طبقاتی طبقهٔ کارگر بر حسب تقسیمات ارضی صرف نظر شود. کنگره ناسیونالیسم تشکیلاتی بوند را رد نمود. آنگاه طرفدارن بوند کنگره را ترک گفتند. دو نفر از «اکونومیستها» هم وقتیکه کنگره از شناختن اتحادیهٔ آنها در خارجه بعنوان نمایندهٔ حزب امتناع ورزید، از کنگره بیرون رفتند.

خروج هفت نفر اپورتونیست از کنگره تناسب قوارا بنفع طرفداران لنین تغییر داد.

موضوع ترکیب مقامات مرکزی حزب از ابتدا مورد توجه مخصوص لنین قرار داشت. لنین لازم میدانست که برای کمیتهٔ

مرکزی انقلابیون متین و استواری انتخاب شوند. طرفداران مارتف تلاش میکردند که در کمیتهٔ مرکزی عناصر نااستوار و اپورتونیست را بیشتر انتخاب کنند. در اینموضوع اکثریت کنگره پیرو لنین شد و طرفداران لنین در کمیتهٔ مرکزی انتخاب شدند.

بنابه پیشنهاد لنین برای ادارهٔ روزنامهٔ «ایسکرا» لنین، پلخانوف و مارتف انتخاب شدند. مارتف در کنگره خواستارشد که برای هیئت تحریریهٔ «ایسکرا» کلیهٔ شش نفر اداره کنندگان سابق «ایسکرا»که بیشتر شان از طرفداران مارتف بودند انتخاب گردند. کنگره این پیشنهاد را باکثریت آراء رد نمود. سه نفری که لنین پیشنهاد کرده بود انتخاب شدند. آنگاه مارتف اظهار داشت که در هیئت تحریریه ارگان مرکزی شرکت نمی کند.

بدینطریق کنگره با رای خود در موضوع دستگاه مرکزی حزب مغلوبیت طرفداران مارتف و غلبهٔ طرفداران لنین را کاملا مستحکم ساخت.

از همان وقت طرفداران لنین که در کنگره اکثریت آراء را در انتخابات بدست آوردند بلشویک نامیده شدند و مخالفین لنین که در اقلیت بودند بنام منشویک موسوم گردیده اند

با تلخیص کارهای کنگرهٔ دوم میتوان به نتایج زیرین رسید:

۱) کنگره پیروزی مارکسیسم را بر«اکونومیسم» و بر اپورتونیسم آشکار، تثبیت نمود.

۲) کنگره برنامه و آئین نامه را تصویب کرد، حزب سوسیال دموکرات را تاسیس نمود و بدینطریق زمینه را برای یک حزب واحد فراهم ساخت.

۳) کنگره وجود اختلافات جدی سازمانی را آشکار نمود، اختلافاتی که حزب را بدو قسمت بلشویکها و منشویکها تجزیه کرد، اولیها

از اصول تشکیلاتی سوسیال دموکراسی انقلابی پشتیبانی مینمودند ودومیها بسوی منجلاب سازمانی بسوی منجلاب اپورتونیسم میغلطیدند.

۴) کنگره نشان داد که در حزب جای اپورتونیستهای سابق یعنی «اکونمیستها» را که مدتهاست از طرف حزب سرکوبی شده‌اند اپورتونیستهای نو یعنی منشویکها دارند اشغال مینمایند.

۵) کنگره در قسمت تشکیلاتی سر بلند بیرون نیامد، در تردید و تزلزل بود، حتی گاهی برای منشویکها امتیازاتی قائل میشد و هر چند در آخر اصلاح پذیرفت ولی باوجود این نه فقط نتوانست در مسائل تشکیلاتی پرده از روی اپورتونیسم منشویکها بردارد و آنها را در حزب مجزا سازد بلکه حتی چنین وظیفه ایرا هم در برابر حزب نتوانست بگذارد.

این نکتهٔ اخیر یکی از موجبات آن گردید که مبارزه بین بلشویکها و منشویکها پس از کنگره نه تنها خاموش نشد بلکه بر عکس باز هم شدت بیشتری کسب کرد.

۴. عملیات افتراق آور لیدرهای منشویک و تشدید مبارزه در داخل حزب پس از کنگرهٔ دوم. اپورتونیسم منشویکها. کتاب لنین موسوم به «یک گام به پیش دو گام به پس». مبانی تشکیلاتی حزب مارکسیست.

پس از کنگرهٔ دوم مبارزه در داخل حزب باز هم شدیدتر شد. منشویکها با تمام قوا میکوشیدند تصمیمات کنگرهٔ دوم حزب را بر هم زنند ومراکز حزب را بدست خود گیرند. منشویکها خواستار شدند که نمایندگان آنها را در هیئت تحریریهٔ

روزنامهٔ «ایسکرا» و کمیتهٔ مرکزی به تعدادی داخل کنند که در هیئت تحریریهٔ روزنامه اکثریت و در کمیتهٔ مرکزی هم با عدهٔ بلشویکها برابری داشته باشند. نظر به اینکه این مراتب مخالف با تصمیمات مستقیم کنگرهٔ دوم بود، بلشویکها تقاضای منشویکها را رد کردند. آنگاه منشویکها پنهان از حزب سازمان فراکسیونی ضد حزبی خود را، که در راس آن مارتف، ترتسکی و آکسلرد قرار گرفته بودند، تشکیل دادند و چنانکه مارتف نوشته بود «برضد لنینیسم قیامی بر پا کردند». طریقه‌ای که آنها برای مبارزه با حزب بر گزیده بودند (بقول لنین) عبارت بود از «مختل ساختن همهٔ کار حزبی، آسیب وارد آوردن به کار، اشکال تراشی برای هرچیزی و هر کاری». آنها در بین «مجمع مقیم خارجه» سوسیال دموکراتهای روس که ۹/۱۰ آن از روشنفکران مهاجر و دور از جریانات روسیه بودند، کمین کرده و از آنجا حزب، لنین و طرفداران لنین را مورد شلیك قرار میدادند.

پلخانف منتها درجه بمنشویکها کمك کرد. در کنگرهٔ دوم پلخانف با لنین همراه بود ولی پس از کنگرهٔ دوم پلخانف بمنشویکها مجال داد تا او را با تهدید به افتراق بواهمه اندازند. پلخانف تصمیم گرفت هر طوری باشد با منشویکها «آشتی کند». پلخانف را سنگینی بار خطاهای سابق اپورتونیستی وی، بسوی منشویکها میکشاند. پلخانف که با اپورتونیستها و منشویکها سازشکار بود، دیری نپائید که خودش هم منشویك در آمد. پلخانف خواستار شد که همهٔ اداره کنندگان سابق منشویك که از طرف کنگره رد شده بودند جزو هیئت تحریریهٔ روزنامهٔ «ایسکرا» شوند. بدیهی است که لنین نمیتوانست با این امر موافقت نماید و لذا از هیئت تحریریهٔ «ایسکرا» خارج شد تا موقعیت خود را در کمیتهٔ مرکزی حزب مستحکم نموده و از این موضع اپورتونیستها را سرکوب کند.

پلخانف خودسرانه ارادهٔ کنگره را نقض نموده اداره کنندگان منشویک سابق را بهیئت تحریریهٔ «ایسکرا» وارد ساخت. از این موقع یعنی از شمارهٔ ۵۲، منشویکها «ایسکرا» را مبدل به ارگان خود کردند و بوسیلهٔ «ایسکرا» مبادرت به تبلیغ نظریات اپورتونیستی خویش نمودند.

از همان وقت در حزب «ایسکرا»ی سابق‌را چون «ایسکرا»ی لنینی و بلشویکی و«ایسکرا»ی جدید را بعنوان «ایسکرا»ی منشویکی اپورتونیستی زبانزد ساختند.

«ایسکرا» با افتادن در دست منشویکها ارگان مبارزه علیه لنین و بلشویکها گردید و پیش از همه در زمینه مسائل سازمانی ارگان تبلیغاتی اپورتونیسم منشویکی شد. منشویکها با «اکونومیستها» و بوندیها متحد شده در صفحات «ایسکرا» چنانکه خودشان میگفتند علیه لنینیسم بنای ستیزه را گذاشتند. پلخانف نتوانست خود را در مقام سازشکار نگاه دارد و پس از اندك مدتی او نیز به ستیزه‌کاران پیوست. منطقاً اینطور هم بایستی میشد: هر کس که در سازشکاری با اپورتونیستها پا فشاری میکند باید بسوی اپورتونیسم برود. اظهارات و مقالات فراوانی مانند تگرگ از صفحات «ایسکرا»ی جدید باریدن گرفت و این مندرجات راجع به آن بود که حزب نباید یك واحد متشکلی باشد، باید روا داشت که در جزو حزب دستجات آزاد و تك تك که مجبور به تبعیت از تصمیمات سازمانهای حزبی نباشند وجود داشته باشند، باید بهر روشنفکری که از حزب طرفداری میکند و همچنان به «هر اعتصاب کننده» و «هر فرد نمایش دهنده» اختیار داده شود که خود را عضو حزب معرفی کند وتقاضای تبعیت ازتمام تصمیمات حزب گویا روش «ظاهر سازی و کاغذ بازی» است، تقاضای تبعیت اقلیت از اکثریت بمنزله وارد ساختن یك «فشار مکانیکی»

بر ارادهٔ اعضای حزب است، درخواست تبعیت همهٔ اعضا و رهبران بطور همانند به انضباط حزب عبارت از استقرار «حقوق سرواژ» در حزب میباشد و همچنین مطالبی از این قبیل که گویا در حزب «برای ما» اصول مرکزیت لازم نیست بلکه «خود مختاری» پر هرج و مرج لازم است که به افراد سازمانهای حزب اختیار دهد تا تصمیمات حزب را اجرا نکنند.

این نکات عبارت بود از یک تبلیغ لجام گسیخته برای ایجاد خودسری در سازمان، تباه کردن روح و انضباط حزبی، ستودن اصول انفرادی ویژهٔ روشنفکران و روا دانستن بی انضباطی آنارشیستی.

منشویکها آشکارا حزب را بقهقرا برمیگرداندند، آنها حزب را از کنگرهٔ دوم بسوی عقب یعنی بسوی تفرقهٔ تشکیلاتی و محفل بازی و خورده‌کاری میکشاندند.

لازم بود به منشویکها ضربتی قطعی وارد آید.

این ضربت را لنین در کتاب مشهور خود موسوم به «یک گام بپیش دو گام بپس» که در ماه مه سال ۱۹۰٤ از طبع در آمد به آنها وارد آورد.

اینک تعلیمات ونظریات اصلی تشکیلاتی که از طرف لنین در این کتاب شرح و بسط داده شده و سپس مبانی تشکیلاتی حزب بلشویک را قرار داده است:

۱) حزب مارکسیستی یک قسمت از طبقهٔ کارگر و دسته‌ای از آن میباشد. ولی طبقهٔ کارگر دستجات بسیاری دارد. بنابراین هر دسته از طبقهٔ کارگر را نمیشود حزب طبقهٔ کارگر نامید. فرق حزب با سایر دستجات طبقهٔ کارگر پیش از همه در آنستکه حزب یک دستهٔ عادی نیست بلکه دستهٔ پیشرو، دستهٔ آگاه، دستهٔ مارکسیستی طبقهٔ کارگر است و با معرفت به زندگانی اجتماعی

و قوانین تکامل حیات جامعه و دانش قواعد مبارزهٔ طبقاتی مسلح است و بهمین علت می تواند طبقهٔ کارگر را هدایت کند و مبارزهٔ وی را رهبری نماید. از این رو همانطور که جزء و کل را نمیشود بهم مخلوط کرد حزب و طبقهٔ کارگر را نیز نمیشود بیکدیگر مخلوط نمود. نمیتوان خواستار آن بود که هر اعتصاب کننده‌ای خود را عضو حزب معرفی نماید زیرا کسی که حزب را با طبقه مخلوط میکند آنکس سطح آگاهی حزب را تا سطح «هر اعتصاب کننده‌ئی» پائین میاورد و حزب را بعنوان یك دستهٔ بیشرو آگاه طبقهٔ کارگر از بین میبرد. وظیفهٔ حزب عبارت از آن نیست که مقام خود را تا حد مقام «هر اعتصاب کننده» فرود آورد بلکه آنستکه توده کارگر و «هر اعتصاب کننده» ای را تا حد مقام حزب ارتقاء دهد.

لنین می نویسد «ما حزب طبقه هستیم و از این رو تقریباً همهٔ طبقه (و هنگام جنگ، و در دورهٔ جنگ داخلی یك جا تمام طبقه) بایستی در زیر رهبری حزب ما کار کند، باید به حزب ما هر چه ممکن است محکمتر متصل گردد. ولی هرگاه ما چنین بپنداریم که زمانی در دوران سرمایه‌داری تقریباً همهٔ طبقه یا همهٔ طبقه میتواند تا درجهٔ آگاهی و فعالیت دسته پیشروی خود و حزب سوسیال دموکرات خود رشد یابد مانیلوفیسم *) و «دنباله روی» خواهد بود. هنوز هیچ سوسیال دموکرات عاقل شبهه‌ئی در آن نکرده که در دوران سرمایه‌داری حتی سازمان اتحادیهٔ کارگران (که خیلی ساده‌تر و بفهم قشرهای رشد نیافته بسی نزدیکتر است) نمیتواند

---

*) تن آسائی، بی جنبشی و خیالات مهمل. مانیلوف یکی از افراد کتاب گوگل موسوم به «ارواح مرده» است ــ مترجم.

تقریباً همهٔ طبقهٔ کارگر یا همهٔ آن طبقه را فرا گیرد.
فراموش کردن فرق بین دستهٔ پیشرو و همهٔ توده‌هائیکه
بسوی وی گرایش و کششی دارند، فراموش نمودن وظیفهٔ
دائمی دستهٔ پیشرو در ارتقاء بیش از پیش قشرها
تا این مقام پیشرو، ــ تنها بمعنی آنستکه ما خود را فریفته و از
بزرگی وظایفی که داریم چشم بپوشیم و دائرهٔ این وظایف
را تنگتر نمائیم» (لنین جلد ۶ ص ۲۰۵ــ۲۰۶ چاپ روسی).
۲) حزب نه تنها دستهٔ پیشرو و با فهم طبقهٔ کارگر است
بلکه در عین حال دستهٔ متشکل طبقهٔ کارگر نیز میباشد که
انضباطش برای همهٔ اعضا اجباریست از این رو اعضا حزب
باید حتما عضو یکی از سازمانهای حزب باشند. هرگاه
حزب دستهٔ متشکل طبقه و یك دستگاه سازمانی نبود، بلکه حاصل
جمع ساده‌ای از مردمی بود که خود را اعضای حزب معرفی میکنند
و به هیچیك از سازمانهای حزبی داخل نمیشوند یعنی متشکل
نمیباشند و بنابراین مجبور نیستند تابع تصمیمات حزب شوند ــ
در اینصورت حزب هرگز دارای ارادهٔ واحدی نمیبود، امکان آنرا
نداشت که مبارزه طبقهٔ کارگر را رهبری کند. حزب تنها در
صورتی میتواند مبارزهٔ عملی طبقهٔ کارگر را هدایت نماید و
آنرا بسوی هدف واحدی سوق دهد که همهٔ اعضایش در یك
دستهٔ مشترکی که با ارادهٔ واحد و یگانگی عمل و انضباط جوش
خورده است متشکل باشند.

اعتراضات منشویکها این بود که در چنین موردی بسیاری
از روشنفکران مثلاً پروفسورها، دانشجویان، دانش اموزان و
مانند اینها خارج از حزب خواهند ماند زیرا آنها به سازمانی از
سازمانهای حزبی نمیخواهند داخل شوند بدلیل اینکه یا انضباط حزبی
بر دوش آنها سنگینی میکند و یا چنانکه پلخانوف در کنگرهٔ دوم

گفته بود برای آنکه «دخول بسازمانی از سازمانهای محلی را برای خود عار میدانند». ضربهٔ این اعتراضات منشویکها به خود آنها بر میگردد زیرا چنین اعضائیکه از انضباط حزب و از دخول در سازمانهای حزبی هراس دارند برای حزب لازم نیستند. کارگران از انضباط و سازمان ترسی ندارند و آنها هرگاه مصمم شدند که عضو حزب گردند با کمال میل داخل سازمانها میشوند. کسانیکه از انضباط و سازمان میترسند روشنفکرانی هستند که دارای روحیهٔ انفرادی هستند و آنها در واقع نیز خارج از حزب میمانند و چه بهتر از این، زیرا حزب از رو آوردن عناصر نا استوار که اکنون در دوران آغاز رشد انقلاب بورژوازی دموکراسی بویژه قوت گرفته‌اند رها میشود.

لنین مینویسد «اگر من میگویم که حزب بایستی حاصل جمع سازمانها باشد (نه حاصل جمع بسیط ریاضی بلکه یک حاصل جمع مرکب) در اینصورت... من بدینوسیله با کمال روشنی و دقت تمایل و درخواست خودم را اظهار میدارم دائر براینکه حزب، بعنوان یک دسته پیشرو طبقه، بقدر امکان باید متشکلتر باشد و تنها چنان عناصری را باید در برگیرد که قائل بحد اقل تشکل باشند...» (همانکتاب ص ۲۰۳).

و کمی دورتر:

«فرمول مارتف در گفتار از منافع قشرهای وسیع پرولتاریا مدافعه میکند؛ اما در کردار این فرمول بمنافع روشنفکران بورژوازی که از انضباط و سازمان پرولتاری پرهیز دارند خدمت میکند. هیچ کس جرأت انکار ندارد که روشنفکران بعنوان قشر خاصی در جامعه‌های سرمایه‌داری عصر ما میباشند که بطور کلی صفت مشخصه آنان همانا روح انفرادی و انضباط و سازمان ناپذیری است» (همان کتاب ص ۲۱۲)

و باز هم:

«پرولتاریا از سازمان و انضباط بیم ندارد... پرولتاریا تلاشی نخواهد داشت که آقایان استادان و دانش آموزان که نمیخواهند داخل سازمان گردند، فقط در قبال اینکه زیر بازرسی تشکیلات کار میکنند، اعضای حزب شناخته شوند... در حزب ما نه در پرولتاریا بلکه در برخی از روشنفکران، خودآموزی طبق روح تشکیلاتی و انضباط بحد کافی وجود ندارد» (همان کتاب ص ۳۰۷).

۳) حزب نه تنها دستهٔ متشکل است بلکه میان همه سازمانهای دیگر طبقهٔ کارگر «شکل عالی سازمانی» است که برای هدایت همهٔ سازمانهای دیگر طبقهٔ کارگر ایجاد شده است. حزب بعنوان شکل عالی سازمانی عبارت از بهترین اشخاص طبقه میباشد و این اشخاص با تئوری پیشرو، با معرفت نسبت بقواعد مبارزهٔ طبقاتی و با تجربهٔ جنبش انقلابی مسلحند، این حزب برای رهبری همهٔ سازمانهای دیگر طبقهٔ کارگر هرگونه امکانی دارد و موظف است رهبری کند. کوشش منشویکها بمنظور خوار کردن نقش رهنمون حزب به سستی همه سازمانهای دیگر پرولتاریا که از جانب حزب رهبری میشود منجر می گردد و بنابراین--این کوشش به سست و بی سلاح شدن پرولتاریا منتهی میشود زیرا «پرولتاریا در مبارزه برای حاکمیت بجز سازمان سلاح دیگری ندارد» (در همانکتاب ص ۳۲۸).

۴) حزب مظهر ارتباط دستهٔ پیشرو طبقهٔ کارگر با توده‌های ملیونی طبقهٔ کارگر میباشد. حزب هر اندازه هم که بهترین دستهٔ پیشرو و هر قدر هم متشکل باشد باز هم بدون ارتباط با توده‌های غیر حزبی، بدون افزودن و استوار ساختن این ارتباط نمیتواند زندگی و رشد کند. حزبی که در درون [خود

انزوا یافته و از توده بر کنار مانده و رابطه خود را با طبقه از دست داده و یا حتی آنرا سست نموده است باید اعتماد و پشتیبانی توده‌ها را هم از دست بدهد و بنابراین باید حتما فنا شود. حزب برای اینکه دارای زندگی کاملی باشد و رشد کند باید بر رشته‌های ارتباط با توده‌ها بیفزاید و از اعتماد توده‌های ملیونی طبقهٔ خود بر خود دار گردد.

لنین میگوید: «برای اینکه حزبی سوسیال دموکرات باشد، همانا باید پشتیبانی طبقه را بدست آورد» (لنین جلد ۶ ص ۲۰۸ چاپ روسی).

۵) حزب برای اینکه جریان کارش درست باشد و رهبری توده‌ها را منظماً انجام دهد باید بر مبانی مرکزیت متشکل گردد، دارای آئین نامه واحد، انضباط حزبی واحدی باشد و در رأس خود سازمان واحدی در وجود کنگرهٔ حزب و در فواصل بین کنگره‌ها در وجود کمیتهٔ مرکزی حزب داشته باشد، که اقلیت تابع اکثریت، سازمانهای جداگانه مطیع مرکز و نیز سازمانهای زیر دست پیرو سازمانهای عالی گردند. بدون این شرایط حزب طبقهٔ کارگر نمیتواند حزب حقیقی بشود و در امر رهبری قادر به ایفای وظائف خود نیست.

بدیهی است نظر به غیر علنی بودن حزب در شرائط استبداد تزاری، سازمانهای حزبی در آن اوقات نمیتوانستند بنا بر اصول انتخابات از پائین، تاسیس گردند و حزب ناگزیر بود کاملا جنبهٔ مخفی داشته باشد. ولی لنین بر آن بود که این پدیدهٔ موقتی در حیات حزب ما، از همان نخستین روزهای الغاء تزاریسم، وقتیکه حزب آشکار و علنی میگردد و سازمانهای حزبی بر مبانی انتخابات دموکراتیک و بر مبانی مرکزیت دموکراتیک تشکیل شود، از میان خواهد رفت.

لنین مینویسد ــ «سابقاً حزب ما از حیث شکل یك واحد تام و متشکل نبود، بلکه تنها عبارت از مجموع دستجات جداگانه‌ای بود و از این رو بجز فعل و انفعال اندیشه‌ها در بین دستجات مناسبات دیگری نمیتوانست هم وجود داشته باشد. اکنون ما حزب متشکلی شده ایم و این بمعنی آن است که قدرتی ایجاد شده، نفاذ اندیشه‌ها بنفاذ قدرت بدل گردیده و نیز مقامات پائینی حزب تابع مقامات عالی میباشند» (در همان کتاب ص ۲۹۱)

لنین، منشویکها را به نیهیلیسم *) سازمانی و آنارشیسم اشرافی که حکمرانی حزب و انضباط آن را بر خود روانمیدارند متهم ساخته مینویسد:

«این آنارشیسم اشرافی بویژه مختص به یك نیهیلیست روسی است. سازمان حزبی در نظرش چون «فابریك» سهمگینی است، اطاعت جزء از کل متابعت اقلیت از اکثریت بمنزلهٔ «بردگی در نظرش جلوه میکند»... تقسیم کار در زیر رهبری یك مرکز واحد از طرف وی موجب فریادهای، در عین حال خنده آور وحزن انکیزی، برضد تبدیل اشخاص به «چرخها و پیچهای کوچك» میگردد (ضمنا بدترین نوع این تبدیل تبدیل مدیران روزنامه به کارمندان عادی آن شمرده میشود) یاد آوری از آئین نامهٔ سازمانی حزب، باعث اخم و دهن کجی تحقیر آمیز و نکوهش (در حق «فورمالیستها»)

---

*) از کلمهٔ لاتینی «نی هیل» یعنی «هیچ» میاید. یکی از جریانات اجتماعی سدهٔ ۱۹ روسیه است که تمام اصول مدنی آنزمان: از قبیل فلسفهٔ ایده آلیستی، موهومات مذهبی، آداب، شکل زندگی خانوادگی و عادات اخلاقی را منکر بود. ــ مترجم

میگردد و میگویند اصولا بدون آئین نامه نیز میتوان کار کرد» (همان کتاب ص ۳۱۰)

۶) حزب در فعالیت عملی خود، اگر میخواهد یگانگی صفوف خویش را نگاه دارد، باید انضباط واحد پرولتاری را که برای همهٔ اعضای حزب اعم از رهبران و اعضای عادی بالسویه اجباریست معمول دارد. از این رو در حزب تقسیمی بین «خواص» که برای شان رعایت انضباط اجباری نیست و «غیر خواص» که مجبورند تابع انضباط باشند نباید وجود داشته باشد. بدون این شرط حفظ تمامیت حزب و یگانگی صفوف آن غیر ممکن است.

لنین مینویسد «فقدان کامل دلائل معقول در دست مارتف و شرکاء برضد هیئت تحریریهٔ روزنامه که از طرف کنگره تعیین شده، بهتر از همه با سخن خود شان مبرهن میشود: «ما که سرف نیستیم!»... روحیهٔ یك روشنفکر بورژوازی که خود را از «ذوات برگزیده» میشمارد و خویش را از سازمان توده ای و انضباط توده‌ای برتر میگذارد بخوبی نمایان میگردد... روح انفرادی روشنفکران... هرگونه سازمان و انضباط پرولتاری مانند اصول سرواژ بنظر میرسد» (همان کتاب ص ۲۸۲).

و در جای دیگر:

«به تدریج که نزد ما یك حزب حقیقی تشکیل میگردد، کارگر آگاه باید فراگیرد که روحیهٔ جنگجوی ارتش پرولتاری را از روحیهٔ روشنفکران بورژوازی که با جمله پردازی آنارشیستی خود نمائی میکنند باز شناسد، کارگر آگاه باید فرا گیرد که نه تنها از اعضای عادی بلکه از «اشخاص ما فوق» هم مطالبه اجرای وظائف عضویت حزب را بنماید» (همان کتاب ص ۳۱۲).

لنین که اختلافات را تلخیص و تحلیل نموده و روش منشویکها را بعنوان «اپورتونیسم در مسائل سازمانی» معین کرده بود چنین عقیده داشت که یکی از گناهان اصلی منشویسم عبارت از آنستکه باهمیت سازمان حزبی بمنزلهٔ سلاح پرولتاریا در مبارزه برای آزادی خود ارزش کاملی نمیدهد. منشویکها براین عقیده بودند که سازمان حزبی پرولتاریا برای پیروزی انقلاب اهمیت جدی ندارد. بر خلاف منشویکها، لنین بر آن بود که برای غلبه تنها یك اتحاد ایدئولوژیك پرولتاریا کافی نیست ـ بمنظور اینکه پیروزی بدست آید باید یگانگی ایدئولوژیك را با «یگانگی مادی سازمانی» پرولتاریا «مستحکم نمود» لنین معتقد بود که پرولتاریا تنها با چنین شرایطی میتواند نیروئی غلبه ناپذیر شود.

لنین مینویسد «پرولتاریا در مبارزه برای حاکمیت بجز سازمان سلاح دیگری ندارد. پرولتاریا که بواسطهٔ سلطهٔ یك رقابت پر هرج و مرج در جهان سرمایه‌داری از هم جدا می شود، و در زیر بار کارهای مشقت بار برای سرمایه از پای در می آید و دائما «در اعماق» فقر کامل، بحالت بهیمی و انحطاط میافتد ـ چنین پرولتاریا فقط در سایه آن میتواند بدل به نیروئی مغلوب نشدنی شود ـ و ناگزیر بدل نیز خواهد شد ـ که اتحاد فکری وی از روی اصول مارکسیسم بواسطهٔ وحدت مادی سازمانی که ملیونها زحمتکش را با ارتش طبقهٔ کارگر بهم میپیوندد مستحکم گردد. در قبال این ارتش نه حاکمیت فرتوت استبداد روس میتواند تاب بیاورد و نه حاکمیت سرمایه بین المللی که رو به زوال است» (لنین جلد ٦ ص ٣٢٨ چاپ روسی).

لنین کتاب خود را با همین سخنان جاویدان بپایان میرساند.

چنین است اصول اساسی سازمانی که لنین در کتاب مشهور خود بنام «یك گام به پیش دو گام به پس» بیان نموده است.

اهمیت این کتاب پیش از همه در آنستکه این کتاب از روح حزبی در مقابل محفل بازی، از حزب برضد اخلال گران دفاع کرده، اپورتونیسم منشویکها را در مسائل سازمانی در هم شکسته و شالوده‌های سازمانی حزب بلشویك را ریخته است.

ولی اهمیت این کتاب منحصر باین نیست. اهمیت تاریخی آن عبارت از آنستکه لنین در تاریخ مارکسیسم نخستین کسی است که دانش حزب را بعنوان یك سازمان راهنمون پرولتاریا و بعنوان سلاح اصلی در دست پرولتاریا که بیوجود آن در مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا غلبه ممکن نیست تنظیم نمود.

انتشار کتاب «یك گام به پیش دو گام بپس» لنین میان کارمندان حزب منجر به آن شد که اکثریت سازمانهای محلی در پیرامون لنین گرد آیند.

لیکن هر قدر سازمانها در پیرامون بلشویکها تنگتر گرد می آمدند بهمان اندازه هم رهبران منشویك خشمناکتر میشدند.

در تابستان سال ۱۹۰٤ با دستیاری پلخانوف و خیانت دو تن از بلشویکهای فاسد یعنی کراسین و نوسکوف، منشویکها در کمیتهٔ مرکزی اکثریت را بدست آوردند. بدیهی بود که منشویکها کار را با فتراق میکشانند. از دست رفتن «ایسکرا» و کمیتهٔ مرکزی وضع بلشویکها را دشوار مینمود. لازم بود روزنامهٔ بلشویکی ویژهٔ خود دائر شود. انعقاد کنگرهٔ نوین سوم حزب مورد لزوم بود تا اینکه کمیتهٔ مرکزی نوی بوجود آورده بکار منشویکها خاتمه داده شود.

برای این امر لنین و بلشویکها دست بکار شدند.

بلشویکها برای انعقاد کنگرهٔ سوم حزب اقدام به مبارزه

نمودند. در ماه اوت سال ۱۹۰٤ در سویس تحت رهبری لنین مجلس مشورتی از ۲۲ نفر از بلشویکها تشکیل شد. این مجلس مشورتی پیامی را بعنوان «خطاب بحزب» تصویب نمود که برای بلشویکها در حکم یك برنامهٔ مبارزه بمنظور انعقاد کنگرهٔ سوم گردید.

در سه کنفرانس ایالتی کمیته‌های بلشویك (جنوبی، قفقاز و شمال) هیئت کمیته‌های اکثریت انتخاب گردید که این هیئت برای کنگرهٔ سوم حزب مقدمات کار را تهیه میدید.

٤ ژانویه سال ۱۹۰۵ نخستین شمارهٔ روزنامهٔ بلشویکی «وپریود» («به پیش») نشر شد.

بدینطریق در حزب دو فراکسیون علیحده جدا از یکدیگر یعنی فراکسیون بلشویکها و منشویکها تشکیل گردید که دارای مراکز و ارگانهای مطبوعاتی جداگانه‌ای بودند.

خلاصه

در سالهای ۱۹۰۱–۱۹۰٤ بر اثر رشد جنبش انقلابی کارگری در روسیه سازمانهای مارکسیستی سوسیال دموکراسی نشو و نما یافته و مستحکم میگردند. در مبارزهٔ شدید اصولی با «اکونومیستها» روش انقلابی «ایسکرا» ی لنینی پیروز میشود. تشتت ایدئولوژیك و«خورده کاری» از میان بر داشته میشود.

«ایسکرا» محفل ها و دسته های پراکندهٔ سوسیال دموکراسی را بهم مربوط ساخته‌مقدمات کنگره دوم حزب را فراهم مینماید در کنگرهٔ دوم در سال ۱۹۰۳ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه تشکیل یافته و برنامه و آئین نامهٔ حزب تصویب و دستگاه‌های رهبری مرکزی حزب ایجاد شد.

در مبارزه برای فتح نهائی خط مشی «ایسکرا» که در

کنگرهٔ دوم روی داده بود در داخل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه دو دسته پیدا میشوند: گروه بلشویکها و دستهٔ منشویکها.

دامنهٔ اختلافات عمدهٔ بلشویکها و منشویکها پس از کنگره دوم در سر مسائل سازمانی توسعه می یابد.

منشویکها به «اکونومیستها» نزدیک میکردند و در حزب جای آنها را اشغال مینمایند. اپورتونیسم منشویکها در اوایل در رشتهٔ مسائل سازمانی بروز می کند. منشویکها مخالف حزب جنگاور انقلابی تیپ لنین هستند. آنها طرفدار حزبی بی‌شکل و بی سازمان و دنباله‌رو میباشند. آنان در حزب راه افتراق در پیش میگیرند. بدستیاری پلخانف «ایسکرا» و کمیتهٔ مرکزی را تصرف مینمایند و این مراکز را برای مقاصد افتراق آمیز خود مورد استفاده قرار میدهند.

چون بلشویکها از طرف منشویکها تهدید افتراق را مشاهده می کنند اقداماتی مینمایند تا افتراق جویانرا لگام زنند، آنها سازمانهای محلی را بمنظور انعقاد کنگره سوم بسیج مینمایند، روزنامهٔ «وپریود» خود را منتشر میسازند.

بدینطریق در آستان نخستین انقلاب روس، در دورانیکه جنگ روس و ژاپن دیگر شروع شده بود، بلشویکها و منشویکها مانند دو دسته سیاسی مجزا از یکدیکر قدم بعرصه میگذارند.

فصل سوم

منشویکها و بلشویکها در دوران جنگ روس و ژاپن و نخستین انقلاب روس (سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۷)

۱. جنگ روس و ژاپن. رونق روز افزون جنبش انقلابی در روسیه. اعتصابات در پتربورگ. نمایش کارگران در برابر کاخ زمستانی ۹ ژانویه سال ۱۹۰۵. تیرباران نمایش دهندگان. آغاز انقلاب.

در پایان سدهٔ ۱۹ بین دول امپریالیست در سرتسلط بر اقیانوس آرام و تقسیم چین شروع بمبارزهٔ شدیدی کردند. در این مبارزه روسیهٔ تزاری نیز شرکت جست. در سال ۱۹۰۰ سپاهیان تزار به همراهی نیروی ژاپن، آلمان، انگلیس و فرانسه در چین قیام ملی مردم این کشور را که برضد امپریالیستهای بیگانه بود بیرحمانه فرو نشاندند. پیش از آنهم دولت تزاری چین را مجبور کرده بود که شبه جزیرهٔ لیائوتونگ را با دژ پرت آرتور بروسیه واگذارد. روسیه در خاک چین حق و اختیار ساختن راه آهن را بکف آورد. در منچوری شمالی راه آهن خاوری چین (ک و ژ د) ساخته شده و برای دفاع آن نیروی روس به آنجا وارد گردیده بود. منچوری شمالی از طرف روسیهٔ تزاری مورد اشغال نظامی واقع شد. تزاریسم دست بسوی کشور کره

می یازید. بورژوازی روس برای ایجاد «روسیهٔ زرد» در منچوری نقشه‌هائی طرح میکرد.

تزاریسم در تصرفات خود در خاور دور با درندهٔ دیگری مانند ژاپن بر خورد کرد. ژاپن خیلی زود بیک کشور امپریالیستی تبدیل گردید و برای اشغال زمینه‌هائی در قارهٔ آسیا و در نخستین مرتبه بزیان کشور چین کوشش بکار میبرد و مانند روسیهٔ تزاری در صدد تصرف کره و منچوری بود و همان هنگام خیال تصرف ساخالین و خاور دور را در سر میپروراند. انگلستان که از نیرومند شدن روسیهٔ تزاری در خاور دور هراس داشت محرمانه از ژاپن طرفداری میکرد. جنگ روس و ژاپن فرا میرسید. بورژوازی بزرگ که در جستجوی بازارهای نوینی بود و نیز مرتجعترین قشرهای ملاکین، دولت تزاری را باین جنگ تشویق مینمودند.

ژاپن بدون آنکه منتظر باشد دولت تزاری بوی اعلان جنگ دهد خود در شروع جنگ تقدم جست. ژاپن که در روسیه شبکهٔ جاسوسی خوبی داشت امیدوار بود در این مبارزه با حریفی رو برو شود که آمادهٔ جنگ نیست. ژاپن بدون اعلان جنگ در ماه ژانویه سال ۱۹۰۴ ناگهان بدژ روسی پرت آرتور حمله‌ور شد و به ناوگان روس که در آنجا قرار داشت تلفات سنگینی وارد آورد.

بدینسان جنگ روس و ژاپن آغاز گردید.

دولت تزاری امیدوار بود که این جنگ او را یاری خواهد کرد تا موقعیت سیاسی خود را مستحکم ساخته و از انقلاب جلوگیری کند. ولی امیدواریهای او به باد رفت. جنگ تزاریرسم را بازهم بیشتر متزلزل ساخت.

ارتش روسیه که سازوبرگ و آموزش نظامی بدی داشت

و زیر سرپرستی — ژنرالهای بی استعداد و خود فروش بود پیاپی شکست میخورد.

از این جنگ سرمایه‌داران، مامورین و ژنرالها سود میبردند. در همه جا بازار دزدی رونق گرفته بود. سپاهیان بوضع بدی تامین میشدند. هنگامیکه گلولهٔ توپ نمیرسید بصورت خنده آوری برای ارتش واگونهای پر از «شمایل مسیح» میفرستادند. سربازان با اندوه میگفتند: «ژاپونیها ما را با گلوله و ما آنها را باشمایل میکوبیم». قطارهای ویژه بجای اینکه زخمیها را حمل ونقل کنند اموالی را که ژنرالهای تزاری به یغما برده بودند حمل میکردند.

ژاپونیها دژ پرت آرتور را محاصره و سپس تسخیر نمودند. آنها ارتش تزاری را پس ازشکستهای پی در پی در نزدیکی موکدن تارومار کردند. در این زد و خورد، ارتش سیصد هزار نفری تزاری در حدود ۱۲۰ هزار تن کشته، زخمی، و اسیر داد. پس از آن در تنگهٔ سوسیما نیروی دریائی تزار که از دریای بالتیک برای کمک به پرت آرتور محصور اعزام گردیده بود بکلی تارومار شد و ازمیان رفت. شکست سوسیما بمعنی ذلالت کامل بود: از ۲۰ کشتی جنگی که تزار فرستاده بود سیزده تا غرق و نابود و چهار تای آن اسیر شد. روسیهٔ تزاری جنگ را بکلی باخت.

دولت تزاری ناگزیر گردید که با ژاپن پیمان صلح شرم آوری منعقد سازد. ژاپن کشور کره را متصرف شده دژ پرت آرتور و نیمی از ساخالین را هم از دست روسیه گرفت.

تودهٔ ملت خواستار این جنگ نبود و بزیان آن برای روسیه میدانست. کشیدن جور گران عقب ماندگی روسیهٔ تزاری بدوش ملت بود.

نظر بلشویکها و منشویکها نسبت بجنگ فرق داشت.
منشویکها از آن جمله ترتسکی در سراشیب دفاع از «میهن» تزار، ملاکین و سرمایه‌داران در غلتیدند.
لنین و بلشویکها بر عکس بر آن بودند که در این جنگ غارتگرانه شکست دولت تزاری سودمند است زیرا منجر به سستی تزاریسم و نیرو گرفتن انقلاب میگردد.
شکست نیروهای تزاری پوسیدگی تزاریسم را در برابر چشم وسیعترین توده‌های ملت آشکار میساخت. بر کینه و بیزاری توده‌های خلق نسبت بتزاریسم روز بروز افزوده میشد. لنین مینویسد که سقوط پرت آرتور آغاز سقوط استبداد است.
تزار میخواست بوسیلهٔ جنگ انقلاب را خفه کند ولی کار دیگرگون شد. جنگ روس و ژاپن انقلاب را پیش انداخت.
ستم تزاریسم در روسیهٔ تزاری، ستم سرمایه‌داری را شدیدتر میساخت. کارگران نه تنها از استثمار سرمایه‌داران و از زحمات شاقه بلکه از محرومیت تمام ملت از حقوق اجتماعی نیز رنج میکشیدند. از این رو کارگران آگاه میکوشیدند تا سرپرستی جنبش انقلابی همهٔ عناصر دموکرات شهر و دهات را برضد تزاریسم بعهده گیرند. دهقانان از بی زمینی و از بقایای بیشمار اصول سرواژ بستوه آمده بودند، آنان در زیر یوغ ملاکین و کولاکها بودند. مللی که در روسیهٔ تزاری سکنی داشتند زیر یک فشار مضاعف یعنی ظلم ملاکین و سرمایه‌داران خودی و روسی می نالیدند. بحران اقتصادی سالهای ۱۹۰۰ـ۱۹۰۳ تیره روزی توده‌های رنجبر را شدیدتر نمود، جنگ بازهم بیشتر بر حدت آن افزود. شکستهای جنگ بیزاری توده‌ها را نسبت به تزاریسم نیرومندتر میساخت. کاسهٔ شکیبائی ملت لبریز میشد.

چنانکه نمایان است موجبات انقلاب فزون از اندازهٔ کفایت موجود بود.

در ماه دسامبر ۱۹۰٤ زیر رهبری کمیتهٔ بلشویکی شهر باکو اعتصاب وسیع کارگران باکو که بخوبی تشکیل گردیده بود بر پا شد. این اعتصاب با پیروزی و با بستن پیمان دسته جمعی بین کارگران و صاحبان صنایع نفت که در تاریخ جنبش کارگری روسیه نخستین پیمان بود فرجام پذیرفت.

اعتصاب باکو در ماوراء قفقاز و یک رشته از نواحی روسیه آغاز دوران رونق انقلابی گردید.

«اعتصاب باکو بمنزله علامتی بود که موجب تظاهرات افتخار آمیز ماه‌های ژانویه و فوریه سراسر روسیه شد» (استالین).

این اعتصاب در آستانهٔ طوفان بزرگ انقلاب مانند تابش برق قبل از رگبار بود.

وقایع ۹ (۲۲) ژانویه سال ۱۹۰۵ در پتربورگ سر آغاز طوفان انقلاب شد.

سوم ماه ژانویه سال ۱۹۰۵ در بزرگترین کارخانهٔ پتربورگ در کارخانه پوتیلوف (که اکنون کارخانهٔ گیروف نامیده میشود) اعتصاب شروع شد. این اعتصاب بعلت اخراج چهار نفر کارگر از کارخانه سرگرفت. دامنهٔ اعتصاب در کارخانهٔ پوتیلوف بسرعت وسعت یافت، کارخانه و فابریکهای دیگر پتربورگ هم به این اعتصاب پیوستند. اعتصاب همگانی شد. جنبش بطور سهمگینی رو بفزونی نهاد. حکومت تزاری بر آن شد تا جنبش را از همان آغاز فرونشاند.

هنوز در سال ۱۹۰٤ پیش از اعتصاب پوتیلوف بود که پلیس بدستیاری کشیش فتنه انگیزی بنام گاپون تشکیلاتی از خود

موسوم به «مجمع کارگران کارخانه‌های روس» بوجود آورد. این تشکیلات در تمام نواحی پتربورگ شعبه‌هائی داشت. هنگامیکه اعتصاب در گرفت گاپون کشیش در جلسه‌های مجمع خود نقشهٔ فتنه انگیزی بقرار زیرین پیشنهاد کرد: در ۹ ژانویه همهٔ کارگران گرد آیند و با آرامی و مسالمت علمهای کلیسا و تصاویر تزار را بر داشته بسوی کاخ زمستانی بروند و در بارهٔ نیازمندیهای خود به تزار عریضه‌ای بدهند. تزار بقول او در برابر خلق ظاهر خواهد شد و بسخنان وی گوش فراخواهد داد و حاجاتشان را بر خواهد آورد. گاپون برای کمک بمامورین آگاهی تزار بر خاست: بدینمنظور که کارگران تیرباران شوند و جنبش کارگران غرقهٔ خون گردد. ولی نقشهٔ پلیس بزیان حکومت تزاری پایان یافت.

این عریضه در جلسات کارگران مورد مشورت قرارگرفت. اصلاحات و تغییراتی در آن داده شد. در این مجالس بلشویکها هم بدون اینکه آشکارا خود شانرا معرفی نمایند سخنرانی میکردند. تحت نفوذ و تاثیر آنان تقاضاهائی به آن عریضه علاوه شد که عبارت بود از آزادی مطبوعات و بیان، آزادی اتحادیهٔ کارگران، احضار مجلس مؤسسان برای تغییر رژیم دولتی روسیه، تساوی عموم در مقابل قانون، جدا کردن کلیسا از دولت وخاتمه دادن به جنگ، بر قراری هشت ساعت روز کار و واگذاری زمین بدهقانان.

بلشویکها در این مجالس سخنرانی نموده برای کارگران مدلل میساختند که آزادی را با خواهش و التماس از تزار نمیتوان بدست آورد بلکه با سلاح آنرا بدست میاورند. بلشویکها اعلان خطر میکردند که کارگران مورد شلیک واقع خواهندشد. ولی با این حال نمیتوانستند آنها را از تظاهرات در برابر کاخ

زمستانی باز دارند. قسمت مهم کارگران هنوز باور میکردند که تزار به آنها کمك خواهد کرد. جنبش با نیرومندی شگفتی توده‌ها را فراگرفت:

در عریضهٔ کارگران پتربورگ چنین گفته شده بود.

«شهر یارا! ما، کارگران شهر پتربورگ، زنان و کودکان و پدران و مادران بی پشت و پناه سالخوردهٔ ما به پیشگاه تو رو آورده‌ایم که حقیقتی و پشت و پناهی یابیم. ما بکلی بی پا شده‌ایم، بر ما ستم روا میدارند، بوسیله رنجهای طاقت فرسا بما آزار و جور میرسانند، مارا مورد سخریه قرار میدهند، ما را در شمار انسان نمی آورند... ما تاب هم میاوردیم ولی رفته رفته ما را بورطه گدائی، محرومیت از حقوق و جهالت می اندازند، خود سری و بیدادگری ما را بجان میاورد... شکیبائی ما به آخرین درجه رسیده. برای ما آن لحظهٔ ترس‌آوری فرا رسیده که مرگ بهتر از ادامهٔ این شکنجهٔ تحمل ناپذیر است...»

نهم ژانویه سال ۱۹۰۵ صبح زود کارگران بسوی کاخ زمستانی که در آن هنگام تزار آنجا بود روانه شدند. کارگران با تمام خانواده خود: بازنان، کودکان و پیران سالخورده نزد تزار میرفتند، آنها تصاویر تزار و علمهای کلیسا را برداشته همراه میبردند، ثنا خوانی میکردند و بدون سلاح میرفتند. در خیابانها رویهمرفته بیش از ۱۴۰ هزار نفر گرد آمدند.

نیکلای دوم آنها را با درشتی پیشواز کرد. وی فرمان داد که بطرف کارگران بی سلاح شلیک کنند. در این روز بیش از هزار نفر کارگر بدست سپاهیان تزاری کشته و بیش از دو هزارهم زخمی شدند. خیابانهای پتربورگ از خون کارگران رنگین شد.

بلشویکها همراه کارگران میرفتند. بسیاری از آنها کشته و یا بازداشت شدند. بلشویکها در همانجا در خیابانهائیکه از خون کارگران رنگین شده بود بکارگران میفهماندند که در این جنایت وحشتناک گناهکار کیست و چگونه باید با آن مبارزه‌کرد.

روز نهم ژانویه از آن وقت روز «یکشنبه خونین» نامیده شد. در روز نهم ژانویه کارگران درس عبرت خونینی گرفتند. در این روز ایمان کارگران به تزار تیرباران شد. کارگران دریافتند که تنها با مبارزه میتوانند حقوق خود را بکف آورند. در خود هما نروز نهم ژانویه شامگاهان در برزنهای کارگر نشین، کارگران در خیابانها سنگربندی کردند. کارگران میگفتند: «تزار بما ضربه زد «ضربه ای هم از ما نوش خواهد کرد!».

خبر وحشتناک جنایت خونین تزار در همه جا طنین انداخت. خشم و بیزاری همهٔ طبقهٔ کارگر و همهٔ کشور را فراگرفت. شهری نبود که در آن کارگران بعنوان اعتراض بر ضد جنایت تزار اعتصاب نکنند و در خواستهای سیاسی ندهند. کارگران اکنون دیگر در خیابانها باشعار «نیست باد استبداد» نمایش میدادند. شمارهٔ اعتصاب کنندگان در ماه ژانویه به پیکرهٔ هنگفتی یعنی به ۴۴۰ هزار نفر بالغ گردید. تعداد اعتصاب کنندگان در ظرف یکماه از تمام ده سال گذشته بیشتر بود. جنبش کارگری اوجی تمام یافت.

انقلاب در روسیه آغاز شد.

۲. اعتصابات سیاسی و نمایشهای کارگران. افزایش نهضت انقلابی دهقانان. شورش در کشتی زره دار «پوتیومکین».

پس از نهم ژانویه مبارزهٔ انقلابی کارگران جنبهٔ سیاسی شدیدتری بخود گرفت. کارگران از اعتصابات اقتصادی و اعتصابات همدردی به اعتصابات سیاسی و نمایشها و در برخی جاها به پایداری مسلحانه در برابر سپاهیان تزار پرداختند. در شهرهای بزرگی که توده‌های مهم کارگران در آنجا متمرکز بودند مانند پتربورگ، مسکو، ورشو و ریگا و باکو اعتصابات بویژه جنبهٔ شدید و متشکلی داشت. در نخستین صفوف پرولتاریای مبارز کارگران فلز سازی قرار گرفته بودند. دسته‌های پیشرو کارگران با اعتصابات خود قشرهائی را که کمتر آگاه بودند بحرکت در آورده همهٔ طبقهٔ کارگر را بمبارزه برمیانگیختند. نفوذ سوسیال دموکراسی بسرعت فزونی می یافت.

نمایشهای اول ماه مه در یکرشته نقاط توأم با زد و خوردهائی با پلیس و سپاهیان میگردید. در ورشو در نتیجهٔ شلیک به نمایش دهندگان چند صد تن کشته و زخمی گردیدند. به شلیک ورشو کارگران بنابدعوت سوسیال دموکراسی لهستان بوسیلهٔ اعتصاب همگانی اعتراض آمیزی پاسخ دادند. در ظرف تمام ماه مه اعتصابها و نمایشها موقوف نمیشد. در اعتصابات ماه مه در سراسر روسیه بیش از ۲۰۰ هزار کارگر شرکت ورزید. اعتصاب عمومی، کارگران باکو، لدز و ایوانووزنسنسک را فرا گرفته بود. بیش از پیش کارگران اعتصابی و شرکت کنندگان در نمایش، باسپاهیان تزاری زد و خورد میکردند. اینگونه زد و خوردها

در عده ای از شهرها مانند ادساء ورشو، ریگا، لدز و جاهای دیگر بوقوع می پیوست.

در مرکز مهم صنعتی لهستان ــ در شهر لدز مبارزه بویژه جنبهٔ شدیدی بخود گرفت. کارگران لدز کوچه ها و خیابانهای شهر را با ده ها سنگر پوشاندند و سه روز تمام (۲۲-۲۴ ژوئن سال ۱۹۰۵) باسپاهیان تزاری در خیابانها پیکار میکردند. در اینجا تظاهرات مسلحانه بااعتصاب عمومی توأم شد. لنین این پیکارها را نخستین تظاهرات مسلح کارگران در روسیه میدانست.

میان اعتصابات تابستانی، اعتصاب کارگران ایوانووزنسنسک برجستگی دارد. این اعتصاب از اواخر ماه مه تا اوایل ماه اوت سال ۱۹۰۵ یعنی قریب دو ماه و نیم طول کشید. در اعتصاب تقریباً ۷۰ هزار کارگر شرکت جست که میان آنها زنان بسیاری نیز بودند. اعتصاب را کمیتهٔ شمالی بلشویکها رهبری میکرد. تقریباً هر روز در بیرون شهر در کنار رود خانهٔ تالکا هزاران کارگر گرد میامدند و در اینجا در جلساتی نیازمندیهای کارگری خود را مورد مذاکره قرار میدادند. بلشویکها در جلسات کارگران سخنرانی میکردند. برای سرکوبی اعتصاب مقامات تزاری به قسمتهای ارتش فرمان دادند تا کارگرانرا پراکنده کنند و بسوی آنها شلیك نمایند. ده ها کارگر کشته و صدها نفر زخمی شد. در شهر حکومت نظامی اعلام گردید. ولی کارگران پافشاری و ایستادگی نمودند وسر کار نمیرفتند. کارگران و خانواده‌هایشان گرسنگی میکشیدند ولی تسلیم نمیشدند. تنها حد اعلای بی رمقی کارگرانرا مجبور برفتن سر کارساخت. اعتصاب کارگرانرا آبدیده تر کرد. این اعتصاب نمونه ای از مردانگی، ثابت قدمی، متانت و همبستگی

طبقهٔ کارگر بود و بمنزلهٔ مکتب حقیقی پرورش سیاسی کارگران ایوانووزنسنسک شد.

در دورهٔ این اعتصاب کارگران ایوانووزنسنسک شورای نمایندگانی بر پا کردند، که در حقیقت یکی از نخستین شوراهای کارگران در روسیه بود.

اعتصابات سیاسی کارگران، سراسر کشور را تکان داد. پس از شهر، ده آغاز جنبش کرد. از فصل بهار آشوب دهقانان شروع گردید. دهقانان با جمعیتهای کثیر بضد ملاکین حرکت میکردند، املاك آنان، کارخانه‌های قند سازی و نوشابه‌سازی را منهدم میساختند، کاخ ها و خانه‌های اربابی را آتش میزدند. در بسی جاها دهقانان اراضی مالکین را تصرف مینمودند، درختان جنگل را یکجا میانداختند و خواستار آن بودند که اراضی ملاکین بمردم واگذار شود. دهقانان غله و مواد دیگر غذائی را تصرف کرده آنرا بین گرسنگان تقسیم مینمودند. ملاکین وحشت زده ناگزیر بشهرها می گریختند. دولت تزاری سربازان و قزاقها را برای سرکوبی شورشهای دهقانی گسیل میداشت. سپاهیان دهقانانرا تیرباران میکردند، «محرکین» را باز داشت کرده تازیانه میزدند و شکنجه میدادند ولی با همهٔ اینها دهقانان دست از مبارزه بر نمیداشتند.

جنبش دهقانان در مرکز روسیه، در سرزمین کرانهٔ ولگا، در ماوراء قفقاز بویژه در گرجستان رو بتوسعه نهاد.

سوسیال دموکراتها عمیقتر در دهات نفوذ میکردند. کمیتهٔ مرکزی حزب بیانیهٔ خطاب بدهقانان صادر نمود که: «ای دهقانان روی سخن ما بشماست». کمیته‌های دموکرات در شهرستانهای تور، ساراتوف، پالتاوا، چرنیگوف، یکاترینوسلاو، تفلیس و در بسیاری از ایالات دیگر بیانیه‌هائی خطاب بدهقانان

انتشار میدادند. سوسیال دموکراتها در دهات جلساتی تشکل و از دهقانان محفل ها ترتیب میدادند، کمیته‌های روستائی ایجاد میکردند. در تابستان سال ۱۹۰۵ بدست سوسیال دموکراتها در یکرشته از نقاط اعتصابات کارگران کشاورزی دهات بوقوع پیوست.

لیکن این تازه آغاز مبارزهٔ دهقانان بود. جنبش دهقانان فقط ۸۵ دهستان یعنی قریب یك هفتم همهٔ دهستانهای قسمت اروپائی روسیهٔ تزاری را فرا گرفته بود.

جنبش کارگران و دهقانان و یك سلسله شکستهای ارتش روس در جنگ روس و ژاپن اثر خود را در ارتش نمود. این تکیه‌گاه تزاریسم متزلزل شد.

در ماه ژوئن سال ۱۹۰۵ در ناوگان دریای سیاه، در کشتی زره دار «پوتیومکین» شورشی برپا شد. این زره دار در آنزمان در نزدیك ادسا که در آنجا اعتصاب همگانی کارگران روی میداد لنگر انداخته بود. ناویان که قیام کرده بودند کار افسرانی را که بیشتر از همه مورد بیزاری آنها بودند ساخته زره دار را به ادسا آوردند. زره دار «پوتیومکین» به انقلاب پیوست.

لنین باین قیام اهمیت بسیار میداد و لازم میدانست که بلشویکها این قیام را رهبری نمایند و آنرا با جنبش کارگران و دهقانان و پادگانهای محلی مربوط سازند.

تزار برضد «پوتیومکین» کشتیهای جنگی فرستاد ولی ناویان این کشتیها از تیراندازی بسوی رفقای قیام کنندهٔ خود سرپیچی نمودند. یك چند روز پرچم سرخ انقلاب بر فراز زره دار «پوتیومکین» در اهتزاز بود. لیکن در آن هنگام در سال ۱۹۰۵ حزب بلشویکها یگانه حزبی که این جنبش را رهبری کند

نبود، چنانکه آن حزب قدری دیرتر در سال ۱۹۱۷ چنین حزبی شده بود. در «پوتیومکین» منشویکها، اس ارها و آنارشیستها اندك نبودند. از این رو باوجود شرکت برخی سوسیال دموکراتها در قیام باز هم این قیام رهبری درست و بقدر کافی آزموده‌ای نداشت. قسمتی از ناویان درلحظات قطعی مردد گشتند. باقی کشتیهای ناوگان دریای سیاه به قیام کنندگان زره دار پیوستند. زره دار انقلابی که نه ذغال داشت و نه خواربار ناگزیر گردید بکرانه‌های رومانی رفته و به مقامات رومانی تسلیم شود.

قیام ناویان در زره دار «پوتیومکین» با شکست پایان یافت. بعد ها ناویانیکه بچنگ مامورین حکومت تزاری افتادند بدادگاه تسلیم شدند. قسمتی از آنها اعدام و قسمتی دیگر هم برای اعمال شاقه تبعید گردیدند. اما خود این واقعهٔ قیام دارای اهمیت خاصی بود. شورش در زره دار «پوتیومکین» نخستین تظاهر دسته‌جمعی انقلابی در نیروی زمینی و دریائی بود و نخستین بار بود که قسمت مهم ارتش تزار به انقلاب می پیوست. این قیام برای کارگران، برای دهقانان و بویژه برای توده‌های سرباز و ناوی فکر پیوستن ارتش و نیروی دریائی را به طبقهٔ کارگر و ملت بیشتر در خور فهم و قریب بذهن نمود.

اقدام کارگران به اعتصابات و نمایشهای سیاسی دسته جمعی، قوت‌گرفتن جنبش دهقانان، زدوخورد های مسلح مردم با پلیس و افراد ارتش و سرانجام قیام در نیروی دریائی بحر سیاه همهٔ اینها دال بر آن بود که برای قیام مسلح توده شرایط مهیا و آماده میگردد. این وضعیت بورژوازی لیبرال را ناگزیر ساخت بطور جدی بجنبد. بورژوازی که از انقلاب بیم داشت و در ضمن تزار را نیز از انقلاب میترساند برضد انقلاب با تزار در جستجوی سازش بود و تقاضای مختصر اصلاحاتی «برای

ملت» مینمود تا اینکه ملت را «آرام کند» و در قوای انقلاب شکاف ایجاد نموده بدینسان از «وخامت انقلاب» جلو گیری کند. ملاکین لیبرال میگفتند که «باید قطعه زمینی برید و بدهقانان داد وگرنه آنها سر ما را میبرند». بورژوازی لیبرال در تهیه و تدارک بود تا زمامداری را با تزار تقسیم نماید. لنین در این روزها دربارهٔ تاکتیک طبقهٔ کارگر و تاکتیک بورژوازی لیبرال چنین نوشته بود: «پرولتاریا مبارزه میکند بورژوازی دزدانه بطرف حاکمیت می خزد».

حکومت تزاری با سنگدلی و شقاوت بسرکوبی کارگران و دهقانان ادامه میداد. ولی نمیتوانست در نظر نگیرد که تنها با اعمال فشار از پس انقلاب نمیتوان بر آمد. از این رو علاوه بر فشار حکومت تزاری سیاست پر از چم و خمی را در پیش گرفت. از یکسو حکومت تزار بدستیاری فتنه انگیزان خود ملتهای روسیه را بجان یکدیگر می انداخت، تالان و تاراج یهودیان و کشتار ترك و ارمنی را برپا مینمود، از سوی دیگر وعده داد «مجلس نمایندگان» را بطرز زمسکی سابور *) و یا دومای دولتی احضار کند و به یکی از وزیران موسوم به بولیگین سپرد تا لایحهٔ چنین دومائی را طرح نماید ولی بطوریکه دوما دارای اختیارات قانون گزاری نباشد. همهٔ این تدابیر برای آن بود که در قوای انقلاب شکافی وارد سازد و قشرهای معتدل ملت را از انقلاب رو گردان نماید.

بلشویکها دومای بولیگین را تحریم کردند و بر همزدن این کاریکاتور نمایندگی ملی را منظور و هدف خویش قرار دادند.

---

*) مجلس نمایندگان طبقاتی در روسیهٔ قرون ۱۶–۱۸.
— مترجم

منشویکها بر عکس—تصمیم گرفتند دوما را برهم نزنند و لازم دانستند که در آن شرکت جویند.

۳. اختلافات تاکتیکی میان بلشویکها و منشویکها. کنگرهٔ سوم حزب. کتاب لنین موسوم به «دو تاکتیك سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیك». مبانی تاکتیکی حزب مارکسیستی.

انقلاب همهٔ طبقات جامعه را به جنبش در آورد. تحولات در زندگی سیاسی کشور که در اثر انقلاب روی داده بود آنها را از مواضع کهن که مدتی در آن جایگزین بودند جنبانده و ادار ساخت که موافق اوضاع و شرایط نوین آرایش خود را تجدید کنند. هر طبقه و هر حزب می کوشید تا تاکتیك طرز رفتار و وضع خود را نسبت به طبقات دیگر و دولت تعیین نماید حتی حکومت تزاری مجبور شد بعنوان و عدهٔ احضار «مجلس نمایندگان» یعنی دومای بولیگین تاکتیك نوین خود را که برای وی چیزی غیر عادی بود معین سازد.

حزب سوسیال دموکرات نیز می بایستی تاکتیك خود را معین گرداند. رونق روز افزون کار انقلاب این موضوع را ایجاب میکرد. مسائل عملی تاخیر ناپذیری که در مقابل پرولتاریا قرار گرفته بود مانند تشکیل قیام مسلح و انهدام دولت تزاری و ایجاد حکومت انقلابی موقت و شرکت سوسیال دموکراسی در این حکومت و مناسبات با دهقانان و بورژوازی لیبرال و مسائل دیگر از این قبیل این موضوع را ایجاب مینمود. میبایستی تاکتیك مارکسیستی سوسیال دموکراسی عاقلانه واحدی طرح گردد.

ولی از دولت سر اپورتونیسم و عملیات افتراق آمیز

منشویکها، سوسیال دموکراسی روسیه در این وقت بدو فراکسیون مجزا تقسیم شد. هنوز این افتراق را نمیشد افتراق کامل دانست و این دو فراکسیون هنوز بطور رسمی دو حزب جداگانه نبودند و لیکن در عمل آنها دو حزب جداگانه بنظر می آمدند که از خود داری مراکز و روزنامه‌های مخصوص بودند.

چیز یکه باعث عمق افتراق گردید این بود که منشویکها بر اختلافات پیشین خود که در مسئله تشکیلاتی با اکثریت حزب داشتند اختلافات تازه‌ئی در مسائل تاکتیکی افزودند.

نبودن حزب واحد منجر به نبودن تاکتیک واحد حزبی گردید.

اگر بزودی انعقاد کنگرهٔ سوم حزب روی میداد و در این کنگره تاکتیک واحدی مقرر میشد و اقلیت را متعهد می کردند که تصمیمات کنگره را صادقانه اجراکنند و تابع تصمیمات اکثریت کنگره بشود ممکن بود راه چارهٔ از اوضاع بدست آید. بلشویکها درست همین راه چاره را به منشویکها نشان میدادند. ولی گوش منشویکها بدهکار سخن در بارهٔ انعقاد کنگرهٔ سوم نبود. بلشویکها بر آن بودند که باقی گذاشتن حزب بدون تاکتیکیکه از طرف حزب تصویب شده و برای همه اعضا اجباری باشد تبه کاری است از این رو تصمیم گرفتند ابتکار انعقاد کنگرهٔ سوم را بر عهدهٔ خود گیرند.

همهٔ سازمانهای حزبی خواه بلشویکی و خواه منشویکی بکنگره دعوت شده بودند. ولی منشویکها از شرکت در کنگرهٔ سوم سرباز زدند و بر آن شدند که ازخودشان کنگرهٔ احضار نمایند. آنان کنگرهٔ خود را کنفرانس نامیدند زیرا مقدار نمایندگانشان کم بود و لیکن در عمل این کنگره‌ای بود، کنگره حزبی منشویکها بود که تصمیمات آن برای همهٔ منشویکها حتمی الاجراء میشد.

در ماه آوریل سال ۱۹۰۵ در لندن کنگرهٔ سوم حزب سوسیال دموکرات روسیه تشکیل گردید. در کنگره ۲۴ نفر نماینده از ۲۰ کمیتهٔ بلشویکی وارد شدند. همهٔ سازمانهای بزرگ حزب نماینده فرستاده بودند.

کنگره منشویکها را بعنوان «قسمت جدا شده از حزب» مورد نکوهش قرار داده و به دستور روز در بارهٔ مطرح نمودن تاکتیك حزب پرداخت.

در حین جریان کنگره کنفرانس منشویکها هم در ژنو منعقد شد.

اوضاع را لنین چنین تشریح می کند: «دو کنگره ــ دو حزب».

هم کنگره و هم کنفرانس در حقیقت امر عین همان مسائل تاکتیکی را مورد مذاکره قرار داده بودند ولی تصمیمات متخده در بارهٔ این مسائل بکلی متضاد بود. دو رشته قطعنامه‌هائیکه در کنگره و کنفرانس تصویب شده بود با عمق تمام، اختلافات تاکتیکی موجودهٔ بین کنگرهٔ سوم حزب و کنفرانس منشویکها، اختلافاتی که میان بلشویکها و منشویکها موجود بود، آشکار ساخت.

نکات اساسی این اختلافات بقرار زیرین است.

خط مشی تاکتیکی کنگرهٔ سوم حزب. کنگره بر آن بود که باوجود جنبهٔ دموکراسی ــ بورژوازی انقلاب جاری و با اینکه انقلاب در موقع کنونی نمیتواند از حدود مجاز دورهٔ سرمایه‌داری خارج شود، به پیروزی کامل آن پیش از همه پرولتاریا علاقمند است زیرا پیروزی این انقلاب به پرولتاریا فرصت میدهد متشکل شود و از لحاظ سیاسی رشد کند، برای رهبری سیاسی توده‌های زحمتکشان آزمودگی و آموختگی پیدا کند و از انقلاب بورژوازی بسوی انقلاب سوسیالیستی گام بر دارد.

از تاکتیك پرولتاریا که هدفش پیروزی کامل انقلاب

بورژوازی دموکراتیك بوده تنها دهقانان میتوانند پشتیبانی نمایند، زیرا آنان بدون پیروزی کامل انقلاب نمیتوانند از عهدهٔ ملاکین بر آمده و اراضی آنها را بدست آرند. از این رو دهقانان، متفق طبیعی پرولتاریا میباشند.

بورژوازی لیبرال به پیروزمندی کامل این انقلاب ذینفع نیست زیرا برای وی زمامداری تزار مانند تازیانه‌ای برضد کارگران و دهقانانی که از آنها بیش از همه میهراسد لازم است، و او کوشش بکار خواهد برد تا زمامداری تزاری را با اندکی محدود کردن حقوق نگاهداری نماید. از این رو بورژوازی لیبرال خواهد کوشید تا با تزار سازش نموده معامله را با تزار بر پایهٔ سلطنت مشروطه بپایان رساند.

انقلاب تنها در صورتی پیروز میشود که پرولتاریا بر رأس آن قرار گیرد و بعنوان پیشوای انقلاب بتواند اتفاق خود را با دهقانان تأمین نماید و بورژوازی لیبرال منفرد شود و سوسیال دموکراسی در امر تشکیل قیام توده برضد تزاریسم بطور فعال شرکت ورزد و در نتیجهٔ قیام پیروزمندانه، حکومت موقت انقلابی بر پای گردد و این حکومت برای ریشه کن نمودن عناصر ضد انقلابی و احضار مجلس مؤسسان از تمام خلق، برازنده باشد و نیز در صورتیکه سوسیال دموکراسی، با بودن شرایط مساعد در حکومت انقلابی موقت شرکت جوید برای بپایان رساندن انقلاب.

خط مشی تاکتیکی کنفرانس منشویکها. چون انقلاب یك انقلاب بورژوازی است پیشوای انقلاب هم تنها میتواند بورژازی لیبرال باشد. پرولتاریا باید با بورژوازی لیبرال نزدیك گردد نه با دهقانان. کار عمدهٔ پرولتاریا در این مورد عبارت از آنستکه بورژوازی لیبرال را از انقلابی بودن پرولتاریا نترساند،

بهانه‌ای بدست وی ندهد که از انقلاب رو گردان شود زیرا اگر او از انقلاب رو گردان شود انقلاب سست میکردد.

ممکن است قیام پیروزمند گردد ولی پس از پیروزی قیام، سوسیال دموکراسی برای آنکه بورژوازی لیبرال را نترساند باید خود را کنار کشد. ممکن است که در نتیجهٔ قیام حکومت موقت انقلابی بوجود آید اما سوسیال دموکراسی بهیچوجه نباید در آن حکومت شرکت ورزد زیرا این حکومت با آن جنبه‌ئیکه دارد حکومت سوسیالیستی نخواهد بود مخصوصاً بواسطه آنکه سوسیال دموکراسی با شرکت خود در آن حکومت و با انقلابی بودن خود میتواند بورژوازی لیبرال را ترسانده و بدینوسیله به انقلاب صدمه وارد سازد.

از لحاظ دورنمای انقلاب بهتر بود اگر مجلس نمایندگانی مانند زمسکی سابور و یا دومای دولتی منعقد میشد که از بیرون بتوان آنرا مورد فشار طبقهٔ کارگر قرار داد تا بمجلس مؤسسان تبدیل شود و یا آنرا تحریك کرد که مجلس مؤسسان را احضار نماید.

پرولتاریا منافع ویژه و خالص کارگری دارد وبرای او لازم است که به همین منافع خصوصی خود مشغول باشد نه اینکه در صدد بر آید پیشوای انقلاب بورژوازی شود زیرا این یك انقلاب عمومی سیاسی است و بنابراین نه تنها به پرولتاریا بلکه بهمهٔ طبقات مربوط است.

این بود بطور مختصر دو تاکتیك دو فراکسیون حزب سوسیال دموکراسی کارگری روسیه.

لنین در کتاب تاریخی خود بنام «دو تاکتیك سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیك» تاکتیك منشویکها را بطور کلاسیك مورد تنقید قرار داده تاکتیك بلشویکها را نیز داهیانه مستدل ساخته است.

این کتاب در ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۰۵ یعنی دو ماه بعد از کنگرهٔ سوم حزب از چاپ بیرون آمد. از روی نام کتاب ممکن بود تصور کرد که لنین تنها مسائل تاکتیکی دورهٔ انقلاب بورژوازی دموکراسی را گوشزد مینماید و فقط منشویکهای روس را در نظر دارد. ولی در حقیقت امر لنین، در عین، اینکه تاکتیک منشویکها را مورد تنقید قرار داده است، پرده از روی تاکتیک اپورتونیسم بین المللی نیز بر داشته است و همچنین تاکتیک مارکسیستها را در دورهٔ انقلاب بورژوازی مستدل ساخته فرق میان انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را نشان داده و در ضمن مبانی تاکتیک مارکسیستها را در دورهٔ عبور از انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی تلخیص نموده است.

اینك قواعد اساسی تاکتیکی که لنین در کتاب خود بنام «دو تاکتیك سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» شرح و بسط داده است:

۱) قاعدهٔ اصلی تاکتیکی که سراسر کتاب لنین را فراگرفته است عبارت از نظریه ایستکه پرولتاریا میتواند و باید پیشوای انقلاب بورژوازی دموکراسی و رهبر انقلاب بورژوازی دموکراسی در روسیه باشد.

لنین جنبهٔ بورژواری این انقلاب را اعتراف مینماید زیرا چنانکه وی خاطر نشان کرده است انقلاب «قادر نیست که مستقیماً از چهار دیوار یك انقلاب فقط دموکراسی بیرون آید». ولی لنین بر آن بود که این انقلاب نه فقط انقلابی در قشرهای بالا بلکه انقلابی تودهای میباشد که همهٔ ملت، همهٔ طبقهٔ کارگر و همهٔ دهقانانرا بجنبش در میاورد. از اینرو لنین کوشش منشویکها را خیانتی نسبت به منافع پرولتاریا میدانست زیرا آنان با این مساعی خود از اهمیت انقلاب بورژوازی برای

پرولتاریا کاسته و نقش پرولتاریا را در انقلاب خوارساخته و پرولتاریا را نیز از انقلاب بورژوازی دور میکردند.

لنین می نویسد «مارکسیسم به پرولتاریا میاموزد که از انقلاب بورژوازی بر کنار نماند و در آن بدون شرکت نباشد و رهبری انقلاب را بدست بورژوازی نسپارد بلکه بر عکس می آموزد که باجدیت تمام در انقلاب شرکت ورزد و برای دموکراتیسم پایه دار پرولتاری و به پایان رساندن انقلاب با عزمی راسخ مبارزه کند» (لنین جلد ۸ ص ۵۸ چاپ روسی).

سپس لنین می نویسد: «نباید فراموش کنیم که در موقع کنونی سوای آزادی کامل سیاسی، سوای جمهوری دموکراسی دیگروسیله ای برای نزدیك کردن سوسیالیسم نیست و نمیتواند هم باشد» (همان کتاب ص ۱۰٤).

لنین دو نتیجهٔ محتمل انقلاب را پیش بینی میکرد:

الف) یا کار با پیروزی قطعی بر تزاریسم و سرنگون کردن تزاریسم و بر قرار نمودن جمهوری دموکراسی به پایان میرسد؛

ب) یا اینکه اگر قوهٔ کافی نباشد ممکن است کار به سازش تزار با بورژوازی بحساب ملت بوسیله یك نوع مشروطهٔ دم بریده ای که یقیناً کاریکاتوری از مشروطیت خواهد بود خاتمه یابد.

پرولتاریا بیك نتیجهٔ بهتر یعنی بغلبهٔ قطعی بر تزاریسم علاقمند است. ولی چنین نتیجه‌ای تنها درصورتی ممکن است، که پرولتاریا بتواند پیشوا و رهبر انقلاب شود.

لنین می نویسد «نتیجه انقلاب وابسته به آنستکه آیا طبقهٔ کارگر که در فشار آوردن به استبداد بسیار

نیرومند ولی از لحاظ سیاسی ناتوان است نقش کمک بورژوازی را بازی خواهد کرد یا اینکه نقش رهبری انقلاب ملی را» (لنین جلد ۸ ص ۳۲ چاپ روسی).

لنین بر آن بود که پرولتاریا هرگونه امکانی را دارد که از سرنوشت کمک بورژوازی بودن خلاص شده و رهبر انقلاب بورژوازی دموکراسی گردد. این امکانها بعقیدهٔ لنین عبارت از این بود:

نخست اینکه «پرولتاریا که بنابوضع خود پیشروترین و یگانه طبقهٔ انقلابی ثابت قدم میباشد عهده دار این وظیفه است، که در جنبش عمومی دموکراسی انقلابی روسیه نقش رهبری را بازی کند» (در همان کتاب ص ۷۵).

دوم اینکه پرولتاریا حزب سیاسی مخصوصی از خود دارد که وابسته به بورژوازی نیست و به پرولتاریا امکان میدهد که بصورت «یک نیروی سیاسی واحد و مستقل بهم پیوسته شود» (در همان کتاب ص ۷۵)

سوم اینکه پرولتاریا به غلبهٔ قطعی انقلاب بیش از بورژوازی علاقمند است وبنابر این «انقلاب بورژوازی از لحاظ معینی برای پرولتاریا بیشتر سودمند است تا برای خود بورژوازی» (در همان کتاب ص ۵۷).

لنین می نویسد «برای بورژوازی مقرون بصرفه است که به بعضی از بقایای زمان قدیم مثلاً به سلطنت و ارتش دائمی و مانند اینها برضد پرولتاریا اتکاء داشته باشد. برای بورژوازی مقرون به صرفه است که انقلاب بورژوازی همهٔ بقایای زمان پیشین را بطور قطعی و کامل از بین نبرد بلکه برخی از آنها را باقی گذارد یعنی این انقلاب کامل و عقبه‌دار نباشد، به اخر نرسد،

قطعی و بی امان نباشد... برای بورژوازی مفیدتر است آن تغییرات ضروری که در طریق بورژوازی و دموکراسی انجام می پذیرد آهسته تر، تدریجی تر، محتاطانه‌تر، سستتر و بوسیلهٔ اصلاحات صورت گیرد نه بوسیله انقلاب... این تغییرات هرچه ممکن است فعالیت انقلابی، ابتکار، انرژی مردم عوام یعنی دهقانان و بویژه کارگرانرا کمتر رشد دهد زیرا هرگاه چنین نباشد برای کارگران آسانتر خواهد بود که بقول فرانسویها «تفنگ را از شانه‌ای بشانهٔ دیگر بگذارند»، یعنی آن سلاحی را که انقلاب بورژوازی با آن تجهیزشان کرده است، آن آزادی را که وی به آنها میدهد، آن مؤسسات دموکراسی را که در زمینه ای فارغ از اصول سرواژ پدید خواهد آمد برضد خود بورژوازی متوجه سازند. بر عکس برای طبقهٔ کارگر با صرفه‌تر است تغییرات ضروری که از طریق بورژوازی دموکراسی انجام می پذیرد، همانا نه از طریق اصلاحات بلکه از طریق انقلابی صورت گیرد زیرا راه اصلاحاتی راه پرپیچ و خم بطی و طریق زوال پرشکنجه و آهسته پوسیدن اعضای بدن ملت است که از پوسیدن آنها مقدم بر همه و بیشتر از همه پرولتاریا و دهقان زجر میکشند طریق انقلابی، یك عمل جراحی سریعی است که برای پرولتاریا کمتر دردناك است، طریق از بین بردن مستقیم قسمتهای پوسیده و فاسد شده است، طریقی است که نسبت به سلطنت و مؤسسات مربوطهٔ آن که مردار منفور و فاسدی است و با تباهی خود هوا را متعفن میسازد، کمتر گذشت پذیر و احتیاط کار میباشد» (همان کتاب ص ۵۷ -- ۵۸).

لنین در دنبال آن می نویسد که «از این رو است

که پرولتاریا برای جمهوری در نخستین صف ایستاده و مبارزه میکند و آن پندهای سفیهانه و ناشایسته ای را که میگفتند باید در نظر گرفت که مبادا بورژوازی برمد و رو گردان شود تحقیر کنان بدور می افکند» (همان کتاب ص ۹٤).

برای آنکه رهبری انقلاب از طرف پرولتاریا صورت وقوع و عمل پذیرد و برای آنکه پرولتاریا عملاً پیشوا و رهبر انقلاب بورژوازی شود، بعقیدهٔ لنین اقلاً دو شرط ضرورت دارد.

نخست برای این کارلازم است پرولتاریا متفقی داشته باشد که در پیروزی قطعی برضد تزاریسم ذینفع باشد و برای پذیرفتن رهبری پرولتاریا بتواند آماده گردد. خود نظریهٔ رهبری چنین تقاضائی میکرد زیرا اگر رهبری شوندگانی نباشند رهبر دیگر رهبر نیست، اگر پیروانی نباشند پیشوا دیگر پیشوا نیست. چنین متفقی در نظر لنین دهقانان بودند.

دوم برای این کار لازم است طبقه ای که بمنظور بدست گرفتن رهبری انقلاب برضد پرولتاریا مبارزه و کوشش مینماید و میخواهد خودش یگانه رهبر آن شود از میدان رهبری بدر شود و منفرد گردد. اینرا نیز خود نظریهٔ رهبری که وجود دو رهبر را در انقلاب غیر ممکن میساخت الزام می کرد. لنین بورژوازی لیبرال را چنین طبقه ای میشمرد.

لنین می نویسد «در راه دموکراتیسم تنها پرولتاریا میتواند مبارزی ثابت قدم باشد. او تنها وقتی میتواند مبارز پیروزمندی در راه دموکراسی باشد که بمبارزهٔ انقلابی وی توده‌های دهقانان نیز بپیوندند» (همان کتاب ص ٦٥).

و در جای دیگر:

«دهقان شامل تودهٔ عناصر نیم پرولترو در عین حال خرده بورژوازی است. این وضع دهقان را نیز ناستوار ساخته پرولتاریا را وامیدارد که در یك حزب طبقاتی صرف، صفوف خویشرا فشرده تر کند. اما نا استواری دهقانان با نا استواری بورژوازی فرق فاحش دارد، زیرا دهقان در این مورد در گرفتن زمین اربابی که یکی از انواع عمدهٔ مالکیت شخصی میباشد بیشتر ذینفع است تا در حفظ بلاشرط مالکیت خصوصی. از این رو دهقانان، با اینکه سوسیالیست نشده و در وضع خرده بورژوازی خود میمانند، میتوانند اصولیترین طرفدار کامل انقلاب دموکراسی شوند. اگر جریان حوادث انقلابی که دهقانانرا آموخته و پرورده می کند بوسیله خیانت بورژوازی و شکست پرولتاریا خیلی زود قطع نشود دهقانان ناگزیر طرفدار انقلاب خواهند گشت. دهقانان با شرایطیکه اشاره شد ناگزیر تکیه گاه انقلاب و جمهوری میشوند زیرا تنها انقلابیکه کاملاً ظفر یافته باشد میتواند بدهقانان در رشتهٔ اصلاحات ارضی همه چیز بد هد، همه آن چیزیرا که دهقان میخواهد و آرزوی آنرا دارد و آن چیزیرا که در حقیقت به آن نیازمند است» (لنین جلد ۸ ص ۹٤ چاپ روسی).

لنین ایراد منشویکها را که مدعی بودند این تاکتیك بلشویکها «طبقات بورژوازی را وامیدارد که از امر انقلاب رو گردان شوند و بدینسان بسط و توسعهٔ آنرا ضعیف میسازد» مورد وارسی قرار داده و نیز تاکتیك آنها را «تاکتیك خیانت به انقلاب» و «تاکتیك تبدیل پرولتاریا به یك زائدهٔ ناچیزی از طبقات بورژوازی» نامیده چنین مینویسد:

«آنکسیکه حقیقتاً به نقش دهقانان در انقلاب پیروزمندانهٔ روس پی میبرد، یارای آنرا ندارد بگوید هر زمان که بورژوازی از انقلاب رو گردان شد دامنهٔ انقلاب کوتاه میشود. زیرا در حقیقت امر تنها هنگامیکه بورژوازی رو گردان شده و تودهٔ دهقان بعنوان یك انقلابی فعال بهمراهی پرولتاریا قیام کند فقط در آنموقع دامنهٔ حقیقی انقلاب روس گسترده خواهد شد و فقط در آنموقع واقعاً پردامنه‌ترین انقلابی است که در دوران تحول انقلاب بورژوازی امکان پذیر میباشد. برای اینکه انقلاب دموکراسی بطور عقبه‌داری به کامیابی نهائی برسد باید بچنان قوائی تکیه کند که قادر باشد ناپایداری احتراز ناپذیر بورژوازی را خنثی سازد یعنی بتواند همانا بورژوازی را مجبور کند از انقلاب رو گردان شود» (همان کتاب ص ۹۵ -- ۹۶).

این است اصول اساسی تاکتیکی در بارهٔ پرولتاریا بعنوان پیشوای انقلاب بورژوازی، اصول اصلی تاکتیکی راجع به سلطهٔ (رل رهبری کنندهٔ) پرولتاریا در انقلاب بورژوازی که لنین در کتاب خود بنام «دو تاکتیك سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراسی» شرح داده است.

این موضوع در بارهٔ مسائل تاکتیکی در انقلاب بورژوازی دموکراسی دستور نوین حزب مارکسیستی بود و با دستورهای تاکتیکی که تا آنزمان در گنجینهٔ مارکسیستی وجود داشت، بغایت فرق میکرد. تا این هنگام کار طوری صورت میگرفت که در انقلاب بورژوازی مثلاً در باختر نقش رهبری در دست بورژوازی میماند، پرولتاریا خواه نا خواه نقش معاون ویرا بازی میکرد و دهقانان نیروی ذخیرهٔ بورژوازی را تشکیل میدادند.

مارکسیستها اینگونه بند وبست را کم و بیش ناگزیر شمرده و با قید احتیاط اظهار میداشتند که پرولتاریا باید در ضمن بقدر امکان از نزدیکترین تقاضاهای طبقاتی خود دفاع نموده و از خودش یک حزب سیاسی داشته باشد. ولی اکنون در شرایط نوین تاریخی، کار از روی فرمول لنین طوری تغییر یافت که پرولتاریا قوهٔ رهبری کنندهٔ انقلاب بورژوازی می گردید و بورژوازی از رهبری انقلاب کنار زده میشد و دهقانان به ذخیرهٔ پرولتاریا تبدیل میگردیدند.

اینموضوع که گویا پلخانوف «نیز طرفدار» سلطهٔ پرولتاریا بوده مبنی بر سوء تفاهم است. درست است که پلخانوف به نظریهٔ سلطهٔ پرولتاریا چشمک میزد و بی میل نبود که در گفتار این نظریه را قبول کند ولی پلخانوف در کردار بر ضد ماهیت این نظریه بود. معنی سلطهٔ پرولتاریا عبارت است از رل رهبری پرولتاریا در انقلاب بورژوازی با وجود سیاست اتحاد پرولتاریا و دهقانان وسیاست منفرد نمودن بورژوازی لیبرال، اما چنانکه میدانیم پلخانوف بر ضد سیاست منفرد ساختن بورژوازی لیبرال و برله سیاست سازش با بورژوازی لیبرال بود و نیز علیه سیاست همدستی پرولتاریا و دهقانان بود. در حقیقت فرمول تاکتیکی پلخانوف عبارت از فرمول منشویکی انکار سلطهٔ پرولتاریا بود.

۲. مهمترین وسیلهٔ سرنگون ساختن تزاریسم و بدست آوردن جمهوری دموکراسی بعقیدهٔ لنین قیام مسلح ظفر بخش توده بود. بر خلاف منشویکها لنین بر آن بود که «جنبش انقلاب دموکراسی عمومی هم، اکنون منجربه لزوم قیام مسلح شده است» و «متشکل ساختن پرولتاریا برای قیام» که «بمنزله یکی از مهمترین وظایف عمده و ضروری حزب است» هم اکنون

«مسئله دستور روز گردیده» و «برای مسلح ساختن پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام جدیترین اقدامات» لازم است (همانکتاب ص ۷۵).

بمنظور اینکه توده‌ها بسوی قیام هدایت شوند و خود قیام همهٔ خلق را فرا گیرد لنین لازم میدانست آنچنان شعارهائی صادر گردد و آنچنان دعوتهائی از توده‌ها بشود که بتواند ابتکار انقلابی توده‌ها را تشویق نموده آنها را برای قیام متشکل ساخته و دستگاه حکومت تزاری را مختل کند. اینگونه شعارها را لنین تصمیمات تاکتیکی کنگرهٔ سوم حزب میدانست که برای دفاع از آنها کتاب لنین بنام «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراسی» تخصیص داده شده بود.

اینگونه شعارها بگفتهٔ لنین این بود:

الف) بکار بردن «اعتصابات سیاسی دسته جمعی که در آغاز و در خود جریان قیام میتواند دارای اهمیت زیادی باشد» (همانکتاب ص ۷۵)؛

ب) تهیهٔ مقدمات «انجام فوری ۸ ساعت روز کار به طریق انقلابی و سایر تقاضاهائیکه در مقابل طبقهٔ کارگر در دستور روز قرار گرفته است» (همانکتاب ص ٤٧)؛

ج) «تشکیل فوری کمیته‌های انقلابی دهاقین برای آنکه» بطریق انقلابی «همهٔ تغییر و تحولات دموکراسی» تا مصادره اراضی ملاکین انجام پذیرد (لنین جلد ۸ ص ۸۸ چاپ روسی).

د) مسلح ساختن کارگران.

در اینجا بویژه دو نکته جالب توجه است:

نخست تاکتیک عملی کردن انقلابی هشت ساعت روزکار در شهر و تغییرات دموکراسی در دهات با چنان وضعی که زمامداران را بحساب نیاورد و مراعات قانون نکند، مقامات

رسمی و قانونی را مورد اعتبار قرار ندهد، قوانین موجوده را زیر پا گذاشته بطریق خود سرانه و با اتکاء بخود مقررات نوینی بر پا سازد. این، وسیلهٔ تاکتیك نوی بود که عملی کردن آن دستگاه حکومت تزاریسم را فلج نموده و دامنهٔ فعالیت و ابتکار تودهها را توسعه میداد. بر پایهٔ این تاکتیک کمیتههای انقلابی اعتصاب در شهرها و کمیتههای انقلابی دهقانان در دهات رو بفزونی نهاد که بعدها توسعه یافته نخستین آنها شوراهای نمایندگان کارگران و دومین آنها شوراهای نمایندگان دهقانان شدند.

دوم بکار بردن اعتصابهای دسته جمعی سیاسی، اعتصابات عمومی سیاسی که بعدها در طی انقلاب در امر بسیج انقلابی توده نقش اول بازی کرد. این، در دست پرولتاریا سلاح تازهٔ بسیار مهمی بود که در عمل احزاب مارکسیستی تا آنزمان معمول نبود و بعدها جنبهٔ قانونی یافت.

لنین بر آن بودکه در نتیجهٔ قیام پیروزمندانهٔ ملت، حکومت موقت انقلابی باید جانشین حکومت تزاری گردد. وظایف حکومت موقت انقلابی عبارت از آن است که فتوحات انقلاب را مستحکم سازد، پایداری عناصر ضد انقلاب را در هم شکند و بر نامهٔ حد اقل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را بانجام رساند. لنین بر آن بود که بدون انجام این وظایف پیروزی قطعی بر تزاریسم غیر ممکن است. و برای اینکه این وظایف انجام پذیرد و غلبهٔ قطعی بر تزاریسم حاصل گردد حکومت موقت انقلابی باید نه اینکه یک حکومت عادی بلکه حکومت دیکتاتوری طبقات پیروزمند یعنی کارگران و دهقانان باشد، این حکومت باید دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان باشد. لنین باصل مشهور مارکس در بارهٔ اینکه «هرگونه سازمان موقتی دولتی پس از انقلاب مستلزم دیکتاتوری و آنهم یک

دیکتاتوری با انرژی میباشد» استناد نمود، چنین نتیجه میگیرد که حکومت موقت انقلابی هرگاه بخواهد غلبه قطعی بر تزاریسم را تأمین نماید سوای دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان چیز دیگری نمیتواند باشد.

لنین می نویسد: «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم دیکتاتوری انقلابی دموکراسی پرولتاریا و دهقانان است... و چنین پیروزی همانا دیکتاتوری خواهد بود یعنی ناگزیر بروی لازم میاید که به نیروی جنگی، به مسلح ساختن توده‌ها وبه قیام تکیه کند، نه بدان اداره‌هائیکه «بطریق مجاز» و «آرام» ایجاد شده است. این، تنها میتواند دیکتاتوری باشد، زیرا عملی کردن تغییراتی که برای پرولتاریا و دهقانان بطور فوری و مبرم لازم است باعث مقاومت نومیدانۀ ملاکین و بورژوازی بزرگ و تزاریسم میگردد. بدون دیکتاتوری، در هم شکستن این مقاومت و دفع مساعی ضد انقلابی غیر ممکن است. ولی بدیهی است که این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نیست بلکه دیکتاتوری دموکراسی خواهد بود. این دیکتاتوری (بدون گذشتن از یکرشته از مراحل بین راهی رشد انقلابی) نمیتواند به بنیاد سرمایه‌داری خلل وارد آورد. این دیکتاتوری در بهترین وضع خود میتواند تجدید تقسیمات اساسی مالکیت اراضی را بنفع دهقانان سرانجام دهد و دموکراتیسم پایه‌دار و کاملی را تا درجۀ جمهوری معمول سازد، وجود همۀ خصایص بردگی آسیائی را نه تنها از زندگی روستائی بلکه از زندگی فابریکی هم ریشه کن کند، باصلاح وضع کارگران و بالا بردن سطح زندگی آنان را جداً آغاز نماید و سرانجام از روی حساب نه از

نظر اهمیت، حریق انقلاب را به اروپا سرایت دهد.
اینگونه پیروزی هنوز انقلاب بورژوازی ما را بهیچ نحو تبدیل بانقلاب سوسیالیستی نخواهد کرد، انقلاب دموکراسی مستقیماً از چهار دیوار مناسبات اجتماعی و اقتصادی بورژوازی خارج نخواهد گشت، ولی باوجود این، اهمیت چنین پیروزی نیز برای رشد آیندهٔ خواه روسیه و خواه تمام دنیا عظیم خواهد بود. هیچ چیز مانند پیروزی قطعی این انقلاب که در روسیه شروع شده نمیتواند باین درجه انرژی انقلابی پرولتاریای همه دنیا را بالاببرد، هیچ چیز نمیتواند راه غلبه کامل ویرا تا این اندازه کوتاه نماید»
(همان کتاب ص ٦٢ — ٦٣)
اما در بارهٔ رفتار سوسیال دموکراسی نسبت به حکومت موقت انقلابی و جایز بودن شرکت سوسیال دموکراتها در آن، لنین از قطعنامهٔ مربوط کنگرهٔ سوم حزب دفاع مینمود. این قطعنامه مشعر بر این است که:
«بمنظور مبارزهٔ بی امان با همهٔ مساعی ضد انقلابی و دفاع از منافع مستقل طبقاتی کارگر و بسته به تناسب قوا و عوامل دیگری که قبلاً بطور دقیق تعیین ناپذیر است، شرکت نمایندگان حزب ما در حکومت موقت انقلابی جایز است؛ نظارت جدی حزب به نمایندگان خود و حفظ اکید استقلال سوسیال دموکراسی که برای انقلاب کامل سوسیالیستی جد و جهد میکند و بهمین سبب با همهٔ احزاب بورژوازی دشمنی آشتی ناپذیر است، شرط ضروری چنین شرکتی است. صرف نظر از اینکه در حکومت موقت انقلابی شرکت سوسیال دموکراسی امکان پذیر باشد یا نه، بمنظور صیانت وتحکیم و توسعهٔ پیروزیهای انقلاب بایستی

نظریه لزوم فشار پی در پی بر حکومت موقتی از طرف پرولتاریا را که تحت رهبری سوسیال دموکراسی است و بدست او مسلح شده در میان وسیعترین طبقات پرولتاریا تبلیغ نمود» (لنین جلد هشتم ص ۳۷ چاپ روسی).

منشویکها اعتراض میکردند که حکومت موقت هرچه باشد باز حکومت بورژوازی خواهد بود و هرگاه نخواهیم همان خطای سوسیالیست فرانسوی میلران را که در حکومت بورژوازی شرکت نموده بود مرتکب شویم نباید به سوسیال دموکرتها راه دهیم که در اینگونه حکومت شرکت ورزند ــ لنین این اعتراض را رد کرده و خاطر نشان ساخت که منشویکها در اینجا دو چیز مختلف را با هم مخلوط مینمایند و در مباحثه راجع به این مسئله از روی نظر مارکسیستی عدم قابلیت خود را ابراز میدارند: در فرانسه در بارهٔ شرکت سوسیالیستها در حکومت ارتجاعی بورژوازی در دورهٔ فقدان وضع انقلابی در کشور سخن میرفت و این امر سوسیالیستها را موظف میساخت که در اینگونه حکومت شرکت نکنند ولی در روسیه مطلب بر سر شرکت سوسیالیستها در یکحکومت انقلابی بورژوازی است که این حکومت در دورهٔ جوش و خروش انقلاب برای غلبهٔ انقلاب مبارزه مینماید و این وضع شرکت سوسیال دموکراتها را در اینگونه حکومت روا میدارد و در صورت شرایط مساعدی این شرکت را اجباری میسازد تا اینکه ضد انقلاب نه تنها «از پائین»، از بیرون بلکه، «از بالا»، از درون حکومت هم مورد ضربت واقع گردد.

۳. لنین برای پیروزی انقلاب بورژوازی و بدست آوردن جمهوری دموکراسی مبارزه نمود ولی به هیچ وجه در این فکر نبود که در مرحلهٔ دموکراسی معطل مانده و توسعهٔ نهضت

انقلابی را به اجرای وظایف بورژوازی دموکراسی محدود سازد. بر عکس: لنین بر آن بود که پس از انجام وظایف دموکراسی پرولتاریا و توده‌های دیگر استثمار شونده، باید بمنظور انقلاب سوسیالیستی مبارزه را آغاز کنند. لنین اینرا میدانست و بر آن بود که این وظیفهٔ سوسیال دموکراسی است که همهٔ اقدامات را بعمل آرد تا اینکه انقلاب بورژوازی دموکراسی به انقلاب سوسیالیستی تحول نماید. برای لنین دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان از این جهت لازم نبود که غلبهٔ انقلاب را بر تزاریسم تأمین نموده و بدینوسیله انقلاب را باتمام رساند، بلکه برای آن لازم بود که حالت انقلابی را هرچه ممکن است ادامه دهد، بقایای ضد انقلاب را از ریشه نابود سازد، شعلهٔ انقلاب را به اروپا برساند و بعد از اینکه به پرولتاریا فرصت داد از لحاظ سیاسی بصیر گردیده بصورت یک ارتش عظیمی متشکل بشود انتقال مستقیم بطرف انقلاب سوسیالیستی را آغاز کند.

لنین در بارهٔ توسعهٔ انقلاب بورژوازی و راجع به اینکه حزب مارکسیستی باین توسعه چه خصلتی باید بدهد چنین نوشته بود:

«پرولتاریا باید تودهٔ دهقانان را با خود همراه ساخته انقلاب دموکراسی را به آخر رساند تا اینکه مقاومت سلطنت مستبده را با زور سرکوب نموده وبی ثباتی بورژوازی را بی اثرسازد. پرولتاریا باید تودهٔ عناصر نیم پرولتاری را با خود همراه کرده انقلاب سوسیالیستی را بر پا سازد تا اینکه ایستادگی بورژوازی را با زور در هم شکسته و عدم ثبات دهقانان و خرده بورژوازی را بی اثرسازد. چنین است وظایف پرولتاریا که این وظایف را طرفداران

«ایسکرا»ی نو (یعنی منشویکها ـ هیئت تحریریه) در تمام مذاکرات و قطعنامه‌های خود شان در بارهٔ توسعه و بسط انقلاب با چنین کوته بینی تلقی مینمایند» (همانکتاب ص ۹۶).
و بازهم:

«در رأس تمام خلق بویژه دهقانان برای آزادی کامل، برای انقلاب عقبه دار دموکراسی، برای جمهوری! در رأس همهٔ زحمتکشان و استثمار شوندگان ـ برای سوسیالیسم! این است سیاست عملی پرولتاریای انقلابی، چنین است آن شعار طبقاتی که باید چگونگی حل هر مسئلهٔ تاکتیکی و هر قدم عملی حزب کارگر را در موقع انقلاب معین کرده و در آن رخنه کند، سازد» (همانکتاب ص ۱۰۵).

لنین برای اینکه هیچگونه مسئله‌ای تاریک نماند دو ماه پس از آنکه کتاب «دو تاکتیک» وی از چاپ در آمد در مقالهٔ «رفتار سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانان» چنین توضیح داد:

«ما فوراً و درست بقدر قوهٔ خود، بقدر قوهٔ پرولتاریای آگاه و متشکل از انقلاب دموکراسی شروع به انتقال بانقلاب سوسیالیستی خواهیم نمود. ما طرفدار انقلاب پیاپی هستیم. ما در نیمه راه ایست نخواهیم کرد». (همانکتاب ص ۱۸۶).

این نکته برای حل مسئله ارتباط متقابل بین انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی دستور نوی بوده، تئوری نوی برای تجدید آرایش قوا در اطراف پرولتاریا در پایان انقلاب بورژوازی بمنظور انتقال مستقیم به انقلاب سوسیالیستی بود یعنی تئوری تحول انقلاب بورژوازی دموکراسی به انقلاب سوسیالیستی بود.

لنین که این دستور نوینرا طرح کرد نخست به اصل مشهور مارکس در بارهٔ انقلاب پیاپی که در پایان سالهای

۱۸۴۰ — ۱۸۵۰ در «پیام به اتحادیهٔ کمونیستها» ذکر شده بود و سپس به نظریهٔ مشهور مارکس در بارهٔ لزوم توأم ساختن نهضت انقلابی دهقانان با انقلاب پرولتاری که در مکتوبی خطاب به انگلس در سال ۱۸۵۶ بیان شده، متکی بود. مارکس در این مکتوب خود نوشته است: «در آلمان همه چیز وابسته خواهد بود به امکان پشتیبانی از انقلاب پرولتاریا بوسیله یکنوع تجدید جنگ روستائیان برای بار دوم». ولی این افکار داهیانهٔ مارکس پس از آن در تالیفات مارکس و انگلس بسط نیافت وتئوری دانهای بین الملل دوم هرگونه اقداماتی را بعمل آوردند تا اینکه این افکار را مدفون ساخته و در طاق نسیان گذارند. این وظیفه به عهدهٔ لنین افتاد که اصول فراموش شدهٔ مارکس را بمیان آورده و کاملاً آنها را تجدید نماید. اما لنین که این اصول مارکس را تجدید کرد تنها به تکرار ساده آنان اکتفا نکرد و نتوانست هم اکتفا نماید. بلکه آن قواعد را بازهم بیشتر رشد داده و عامل نوینی مانند عامل حتمی انقلاب سوسیالیستی یعنی اتحاد پرولتاریا و عناصر نیم پرولتاریای شهر و روستا را که شرط پیروزی انقلاب پرولتاری میباشد بکار برده آن افکار را بصورت تئوری مکمل انقلاب سوسیالیستی در آورد.

این دستور، روش تاکتیکی سوسیال دموکراسی اروپای غربی را بکلی از میان برد. این روش مبتنی بر آن بود که پس از انقلاب بورژوازی توده‌های دهقانان و از آن جمله توده‌های فقیر باید حتماً از انقلاب رو گردان شوند، بهمین علت پس از انقلاب بورژوازی دورهٔ دور و دراز تنفس، دوره طولانی «آرامشی» که دست کم ۵۰ — ۱۰۰ سال طول میکشد شروع میگردد و طی این دوره تا زمانیکه موقع انقلاب نوین سوسیالیستی

در رسد پرولتاریا «بطور آرام» مورد استثمار واقع میگردد و بورژوازی هم «بطور مشروع» فایدهٔ خود را میبرد.

این، تئوری نوین انقلاب سوسیالیستی بود که بوسیله یک پرولتاریای منفرد و مجزا شده‌ای برضد همهٔ بورژوازی صورت وقوع نمی یابد بلکه از طرف پرولتاریای مسلط که دارای متفقینی از عناصر نیم پرولتر وملیونها تودهٔ «زحمتکش و استثمار شونده» میباشد عملی میشود.

از روی این تئوری، سلطهٔ پرولتاریا در انقلاب بورژوازی با وجود اتفاق بین پرولتاریا و دهقانان میبایست به سلطهٔ پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی باوجود اتفاق بین پرولتاریا و سایر توده‌های زحمتکش و استثمار شونده تحول یابد، و اما دیکتاتوری دموکراسی پرولتاریا و دهقانان میبایستی برای دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا زمینه‌ای آماده سازد.

این تئوری، تئوری رواج یافتهٔ سوسیال دموکراتهای اروپای غربی را بر زمین زد که امکانهای انقلابی توده‌های نیم پرولتاری شهرو روستا را انکار نموده و متکی بر آن بودند که «بغیر از بورژوازی و پرولتاریا ما قوای اجتماعی دیگری را نمیبینیم که بند و بستهای مخالف و یا انقلابی بتوانند بر آنها تکیه کنند» (سخنان پلخانوف است که نمونه‌ای از چگونگی سوسیال دموکراتهای اروپای باختری میباشد.)

سوسیال دموکراتهای اروپای باختری بر آن بودند که در انقلاب سوسیالیستی، پرولتاریا برضد همهٔ بورژوازی تنها برضد همهٔ طبقات و قشرهای غیر پرولتاری خواهد بدون متفقین ماند. آنها نمیخواستند این واقعیت را در نظر بگیرند که سرمایه نه تنها پرولتارها را بلکه ملیونها نیم پرولتارهای شهر و ده را استثمار مینماید و این قشرها درزیر

فشار سرمایه‌داری مانده و میتوانند در مبارزه برای آزاد کردن جامعه از ظلم سرمایه‌داری متفق پرولتاریا شوند. از اینرو سوسیال دموکراتهای اروپای غربی بر این‌عقیده بودند که در اروپا شرائط برای انقلاب سوسیالیستی هنوز آماده نیست و شرایط را موقعی میتوان آماده شمرد که پرولتاریا اکثریت ملت باشد و اکثریت جامعه را بر اثر رشد بعدی جامعه تشکیل دهد.

تئوری لنین راجع به انقلاب سوسیالیستی، این نظریهٔ پوسید وضد پرولتاری سوسیال دموکراتهای اروپای‌غربی را واژگون میساخت.

در تئوری لنین آنوقت در بارهٔ امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشورجداگانه استدلال مستقیمی هنوز نبود. ولی در آن تئوری همه یا تقریباً همهٔ عناصر اساسی لازم برای آنکه چنین نتیجه‌ای دیر یا زود بدست آید وجود داشت.

چنانچه معلوم است در سال ۱۹۱۵ یعنی پس از ده سال لنین به‌این نتیجه هم رسید.

چنین است اصول اساسی تاکتیکی که از طرف لنین در کتاب تاریخی موسوم به «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراسی» شرح و بسط داده شده است.

اهمیت تاریخی این اثر لنین مقدم بر همه در آنستکه نظریهٔ تاکتیکی خرده بورژوازی منشویکها را ازحیث ایدئولوژی در هم شکست و طبقهٔ کارگر روسیه را برای توسعهٔ بعدی انقلاب بورژوازی دموکراسی و برای‌هجوم تازه علیه تزاریسم مسلح کرد و به سوسیال دموکراتهای روس دورنمای روشنی داد که لزوم نشو و نمای انقلاب بورژوازی و تحول آنرا به انقلاب سوسیالیستی پدیدار میساخت.

لیکن اهمیت این اثر لنین منحصر به اینها نیست. اهمیت گرانبهای آن در آنستکه مارکسیسم را با تئوری نوین انقلابی غنیتر ساخت وشالوده‌های تاکتیکی انقلابی بلشویکی را ریخت که با کمک آن پرولتاریای کشورما درسال ۱۹۱۷ بر سرمایه‌داران غالب آمد.

٤. رونق بعدی انقلاب. اعتصاب سیاسی در سراسر روسیه در اکتبرسال ۱۹۰۵. عقب نشینی تزاریسم. بیانیهٔ تزار. پیدایش شوراهای نمایندگان کارگران.

آغاز پائیز سال ۱۹۰۵ جنبش انقلابی تمام کشور را فرا گرفت. این جنبش با شدتی هر چه تمامتر روز افزون میگشت.

در ۱۹ ماه سپتامبر در مسکو اعتصاب کارگران چاپخانه‌ها آغاز شد. این اعتصاب به پتربورگ و به یك عده شهرهای دیگر سرایت نمود. در خود مسکو اعتصاب کارگران مطابع از طرف کارگران بنگاه‌های دیگر پشتیبانی شده به اعتصاب عمومی سیاسی تبدیل گردید.

در آغاز اکتبر، در راه آهن مسکو- غازان اعتصاب شروع شد. پس از یك روز، تمام نقاط راه آهن مسکو اعتصاب نمود. بزودی اعتصاب همهٔ راه آهن کشور را فرا گرفت. پست و تلگراف دست از کار کشید. در شهرهای مختلف روسیه کارگران در میتینگهای چندین هزار نفری گرد آمده و تصمیم میگرفتند کار را تعطیل نمایند. اعتصاب از فابریك بفابریك از کارخانه بکارخانه، از شهر بشهر و از ناحیه بناحیه سرایت نموده همه جا را فرا

میگرفت. کارمندان جزء دانش آموزان، روشنفکران، وکلاء دادگستری، مهندسین و پزشکان نیز بکارگران اعتصاب کننده می پیوستند.

اعتصاب سیاسی ماه اکتبر ــ اعتصاب سراسر روسیه شده تقریباً تمام کشور را تا دورترین نواحی و تقریباً همهٔ کارگرانرا تا عقب مانده‌ترین قشرهای آن فراگرفت. بغیر از کارگران راه آهن، کارمندان پست و تلگراف و غیره که آنها نیز عدهٔ زیاد اعتصاب کنندگان را تشکیل میدادند، تنها از کارگران صنعتی قریب یك ملیون نفر در اعتصاب عمومی سیاسی شرکت نمودند. تمام زندگی کشور متوقف و قوای حکومت فلج گردیده بود.

طبقهٔ کارگر بر رأس مبارزهٔ توده‌های ملت برضد سلطنت مستبده قرار گرفت.

شعار بلشویکها در بارهٔ اعتصاب توده‌ای سیاسی نتایج خود را بخشید.

اعتصاب عمومی ماه اکتبر که قوه و توانائی نهضت پرولتاریا را نشان داده بود تزار را که بوحشت مرگ افتاده بود مجبور ساخت بیانیهٔ ۱۷ اکتبر را صادر نماید. در بیانیهٔ ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۵ «مبانی تزلزل ناپذیر آزادی مدنی یعنی: مصونیت حقیقی شخصی، آزادی عقیده، بیان، اجتماعات و اتحادیه‌ها» بملت نوید داده شده بود. وعده داده شده بود که دومای مقننه احضار شود و تمام طبقات اهالی برای انتخابات فرا خوانده شوند.

بدینطریق با نیروی انقلاب، دومای مشورتی بولیگین رفت و روب شد. تاکتیك بلشویکی دائر به تحریم دومای بولیگین درست در آمد.

باوجود همه اینها بیانیهٔ ۱۷ اکتبر مایهٔ فریب توده‌های ملت و دام نیرنك تزار و یکنوع تنفسی بود که برای اغوای ساده

لوحان و اغتنام فرصت بمنظور گرد آوردن نیرو و سپس وارد آوردن ضربت به انقلاب برای تزار لازم بود. حکومت تزاری بحرف وعدهٔ آزادی کرد ولی در عمل چیز مهمی نداد. کارگران و دهقانان از حکومت بغیر از وعده و وعید هنوز چیز دیگری بدست نیاوردند. بجای عفو عمومی وسیع سیاسی که همه در انتظار آن بودند در ۲۱ اکتبر اعلان عفو عدهٔ ناچیزی از زندانیان سیاسی داده شد. در ضمن حکومت بمنظور تجزیهٔ قوای ملت یك چند تالان خونین یهودیانرا تشکیل داد که در آنموقع هزاران هزار تن بهلاکت رسیدند و بمنظور سرکوبی انقلاب حکومت سازمانهای رهزنانهٔ پلیسی بنام «اتحاد ملت روس»، «اتحاد میخائیل ارخانگل» را بر پا ساخت. این سازمانها را که در آن ملاکین، تجار و کشیشهای مرتجع و عناصر ولگرد و جانی نقش مهمی بازی میکردند ملت با نام «چرنی سوتنی» (باندهای سیاه) تعمید کرد. این عناصر با مساعدت پلیس، کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی و دانشجویان را در ملاعام میزدند، میکشتند، در میتینگها و مجالس که از اهالی تشکیل میشد حریق بر پا می کردند و تیر میانداختند. فعلاً منظرهٔ نتایج اولیهٔ بیانیهٔ تزار چنین بنظر می آمد.

در آنزمان در بارهٔ بیانیه تزار میان مردم سرودی باین مضمون شهرت یافته بود:

«تزار در وحشت افتاده است و داده است این بیانیه
که آزادی برای مردگان، زندان برای زندگان باشد»

بلشویکها بتودهها میفهماندند که بیانیهٔ ۱۷ اکتبر دامی بیش نیست و از رفتاری که حکومت پس از بیانیه در پیش گرفته است جز فتنه انگیزی منظوری ندارد. بلشویکها کارگرانرا به گرفتن سلاح و به آماده شدن برای قیام مسلح دعوت مینمودند.

کارگران بمنظور تشکیل دسته‌های جنگی با جدیتی هر چه تمامتر مشغول کار گردیدند. بر آنها واضح شد که نخستین پیروزی ۱۷ اکتبر که بوسیلهٔ اعتصاب عمومی سیاسی بدست آمده اقتضا میکند که برای سرنگون ساختن تزاریسم پس از این هم بمبارزهٔ جدیتری بر خیزند.

لنین بیانیهٔ ۱۷ اکتبر را چون تعادل موقتی قوا تلقی مینمود، بدین معنی که در این وقت پرولتاریا و دهقانان هر چند این بیانیه را از تزار بدست آوردند ولی از سرنگون ساختن تزاریسم هنوز عاجزند. تزاریسم هم دیگر نمیتواند تنها با وسایل سابق امور را اداره کند و از این رو ناگزیر است در بارهٔ «آزادیهای مدنی» و دومای «مقننه» وعده خشک و خالی بدهد.

در روزهای پر جوش اعتصاب سیاسی اکتبر، در آتش مبارزه برضد تزاریسم در نتیجهٔ نیروی خلاقهٔ انقلابی توده‌های کارگر سلاح مقتدر نوینی، یعنی شورای نمایندگان کارگران بوجود آمد.

شوراهای نمایندگان کارگران که عبارت از مجلس نمایندگان همهٔ فابریکها و کارخانه‌ها بود آنچنان سازمان توده‌ئی سیاسی طبقهٔ کارگر بود که هنوز نظیرش در دنیا دیده نشده است. این شوراها که نخستین بار در سال ۱۹۰۵ بوجود آمده بودند نمونه‌ای از حاکمیت شوروی را منعکس می کردند که بعداً پرولتاریا تحت رهبری حزب بلشویك در سال ۱۹۱۷ ایجاد نمود. این شوراها شکل نوین انقلابی نیروی خلاقه توده‌ای شد و فقط بدست قشرهای انقلابی اهالی ایجاد شده و هرگونه قوانین و اصول تزاریسم را بر هم میزد. این شوراها مظاهر نیروی خلاقه توده‌ای بودند که در مبارزه برضد تزاریسم برخاسته بودند.

بلشویکها شوراها را بمنزلهٔ نطفهٔ حکومت انقلابی تلقی می

کردند. آنها بر این عقیده بودند که قوت و اهمیت شوراها تماماً وابسته به نیرومندی و کامیابی قیام است.

منشویکها شوراها را نه دستگاه نطفه مانند حکومت انقلابی میدانستند و نه دستگاه قیام. آنان به این شوراها بمشابه دستگاه خود مختار اداری محلی مانند انجمنهای شهرداری دموکراسی شده‌ئی مینگریستند.

در ۱۳ (۲۶) اکتبر سال ۱۹۰۵ در همهٔ فابریکها و کارخانه‌های پتربورگ انتخابات شورای نمایندگان کارگران جریان داشت. شبانه نخستین جلسهٔ شورا تشکیل گردید. پس از پتربورگ در مسکو هم شورای نمایندگان کارگران تشکیل یافت.

شورای نمایندگان کارگران پتربورگ بمنزلهٔ شورای بزرگترین مرکز صنعتی و انقلابی روسیه و پایتخت امپراطوری تزاری میبایستی در انقلاب سال ۱۹۰۵ نقش قطعی بازی کند. ولی نظر باینکه این شورا رهبری منشویکی داشت وظایف خود را انجام نداد. چنانکه معلوم است لنین هنوز در آن موقع در پتربورگ نبود، وی هنوز در خارجه بود. منشویکها از نبودن لنین استفاده کرده خود را داخل شورای پتربورگ نمودند و رهبری آنرا بدست خویش گرفتند. هیچ جای تعجب نیست که در چنین شرایطی برای منشویکها از قبیل خروستالوف، ترتسکی، پارووس و سایرین میسر شد شورای پتربورگ را برضد سیاست قیام متوجه سازند. منشویکها بجای آنکه سربازانرا بشورا نزدیك ساخته آنانرا در مبارزهٔ مشترك سهیم نمایند خواستار بودند که سربازانرا از پتربورگ دور کنند. شورا بجای آنکه کارگرانرا مسلح و برای قیام آماده سازد در جا زده و در امر تهیهٔ قیام روش منفی در پیش گرفت.

شورای نمایندگان کارگران مسکو در انقلاب کاملاً نقش

دیگری را بازی کرد. شورای نامبرده از همان روزهای اول وجود خود تا آخر سیاست انقلابی داشت. رهبری شورای مسکو در دست بلشویکها بود و در سایهٔ مساعی ایشان در جنب شورای نمایندگان کارگران در مسکو شورای نمایندگان سربازان هم بوجود آمد. شورای مسکو دستگاه قیام مسلح گردید.

طی ماه‌های از اکتبر تا دسامبر سال ۱۹۰۵ در یك رشته از شهرهای بزرگ و تقریباً در همهٔ مراکز کارگری، شورای نمایندگان کارگران تشکیل یافته بود. کوششهائی بعمل آمد تا شوراهائی از نمایندگان سربازان و ناویان نیز تشکیل شود و آنها را با شوراهای نمایندگان کارگران متحد سازند. در برخی جاها شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان تشکیل شده بود.

نفوذ شوراها بسیار بود. هرچند آنان اغلب بخودی خود پدیدار میگشتند صورت معینی بخود نگرفته و از حیث ترکیب مبهم بودند باوجود این بمثابهٔ قدرتی مشغول عملیات بودند. شوراها خود آزادی مطبوعات را بچنگ آوردند، هشت ساعت روز کار را مقرر ساختند، بعامه مردم خطاب کرده و آنها را دعوت میکردند که بحکومت تزاری مالیات نپردازند. در بعضی موارد آنها پولهای حکومت تزاری را مصادره نموده و بمصرف احتیاجات انقلابی میرساندند.

۵. قیام مسلح دسامبر. شکست قیام. عقب نشینی انقلاب. نخستین دومای دولتی. کنگرهٔ چهارم (متحده) حزب.

در ماه‌های اکتبر و نوامبر سال ۱۹۰۵ مبارزهٔ انقلابی توده‌ها با شدت عظیمی رو به توسعه بود و اعتصابات کارگران ادامه داشت.

مبارزهٔ دهقانان برضد ملاکین در پائیز سال ۱۹۰۵ دامنهٔ وسیعی بخود گرفت. جنبش دهقانان بیش از یك سوم بخشهای تمام کشور را فرا گرفته بود. شهرستانهای ساراتوف، تامبوف، چرنیگوف، تفلیس، کوتائیسی و برخی شهرستانهای دیگر را قیام حقیقی دهقانان فرا گرفته بود. با اینحال فشار تودههای دهقان هنوز بحد کافی نبود. جنبش دهقانان فاقد سازمان منظم و رهبری بود.

در یك رشته از شهرها مانند تفلیس، ولادیوستك، تاشکند، سمرقند، کورسك، سوخوم، ورشو، کیيف، ریگا، میان سربازان هم اغتشاش شدت گرفت. در کرونشتاد و نیز در میان ناویان ناوگان دریای سیاه در سواستوپول (در نوامبر سال ۱۹۰۵) قیامی در گرفت. ولی از آنجا که این شورشها بهم پیوسته نبودند، تزاریسم آنها را سرکوب کرد.

علت شورشها در برخی از قسمتهای ارتش و نیروی دریائی غالباً رفتار بسیار خشونت آمیز افسران، بدی غذا («عصیانهای نخود لوبیا») و غیره بود. تودهٔ ناویان و سربازان که قیام نموده بودند هنوز لزوم سرنگون ساختن دولت تزاری و ادامه جدی مبارزهٔ مسلحانه را بطور روشن درك نمیکردند. ناویان و سربازانیکه قیام کرده بودند هنوز بسیار روح آرامش جو و تفقد آمیز بودند، اغلب آنها بر اثر مرخص کردن افسرانی که در آغاز قیام زندانی کرده داشتند مرتکب اشتباهاتی میشدند و بو عده و عیدها و سخنان خشك و خالی رؤسای خویش قانع میگشتند.

انقلاب به قیام مسلحانه کاملاً نزدیك شد. بلشویکها تودهها را بقیام مسلح علیه تزار و ملاکین دعوت میکردند و به آنها ناگزیر بودن آنرا میفهماندند. بلشویکها با جدیتی هرچه تمامتر

زمینهٔ قیام مسلح را آماده میساختند. میان سربازان و ناویان فعالیت انقلابی جریان داشت، در ارتش سازمانهای حزبی نظامی ایجاد شد. در یکرشته از شهرها دستجات جنگی مرکب از کارگران تشکیل گردیده و به افراد این دسته‌ها بکار بردن اسلحه را می آموختند. برای خریداری اسلحه از خارجه و حمل محرمانه آن بروسیه سازمانی داده شده بود. در تشکیل حمل و نقل اسلحه کارکنان بر جسته حزب شرکت داشتند.

در ماه نوامبر سال ۱۹۰۵ لنین بروسیه باز گشت. او از ژاندارمها و جاسوسهای تزاری خود را پنهان ساخت و در همان روزها در تهیه و تدارك قیام مسلح شخصاً شرکت مینمود. مقالات وی در روزنامهٔ بلشویکی «نوایا ژیزن» («زندگی نو») برای کار یومیه حزب بمثابه دستورهائی بود.

در این موقع رفیق استالین در ماوراء قفقاز بفعالیت مهم انقلابی مشغول بود. وی نقاب منشویکها را بعنوان دشمنان انقلاب و قیام مسلح برافکنده و آنها را می کوبید و با استواری تمام کارگرانرا برای نبرد قطعی برضد سلطنت مستبده آماده میساخت. در میتینگیکه در روز اعلام بیانیهٔ تزار در تفلیس داده شد رفیق استالین بکارگران چنین اظهار داشت:

«برای اینکه حقیقتاً پیروزمند گردیم چه چیز برای مالازم است؟ برای این منظور سه چیز لازم است: نخست مسلح شدن، دوم - مسلح شدن، سوم- باز و باز هم مسلح شدن ».

در ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ در فنلاند در شهر تامرفرس کنفرانس بلشویکها گرد آمد. گرچه بلشویکها و منشویکها بطور رسمی در یک حزب سوسیال دموکرات بودند، ولی در حقیقت دو حزب مختلفی را تشکیل میدادند که مراکز

جداگانه‌ئی از خود داشتند. لنین‌و استالین در این کنفرانس نخستین بار حضوراً بایکدیگر ملاقات کردند. تا این موقع آنها بوسیلهٔ مکاتبه و یا از طریق رفقا با یک دیگر رابط داشتند.

از تصمیمات کنفرانس تامرفرس دو تصمیم را باید در اینجا قید نمود: نخست ـ در بارهٔ استقرار یگانگی حزب که در حقیقت بدو حزب تقسیم شده بود و دوم ـ در بارهٔ تحریم دومای اول که باصطلاح دومای ویته نامیده میشد.

نظر باینکه در آنموقع در مسکو قیام مسلح دیگر آغاز گردیده بود بنابه مصلحت لنین کنفرانس با شتاب کار خود را با تمام رساند و نمایندگان بمحلهای خود عازم شدند تا اینکه شخصاً در قیام شرکت ورزند.

ولی حکومت تزاری هم در خواب غفلت نبود. وی هم برای‌مبارزهٔ قطعی آماده میشد. حکومت تزاری با ژاپن پیمان صلح بسته بدینوسیله وضع دشوار خودرا آسانتر ساخت و بهجوم برضد کارگران و دهقانان پرداخت. دولت تزاری در عده‌ای از شهرستانها که قیام دهقانان آنجاها را فرا گرفته بود حکومت نظامی اعلام کرد، فرمانهای وحشیانه‌ای صادر نمود که ـ «باز داشتی نداشته باشید»، «از فشنگ دریغ نکنید» و امر داد رهبران نهضت انقلابی را باز داشت کنند و شوراهای نمایندگان کارگرانرا متفرق سازند.

بلشویکهای مسکو و شورای نمایندگان کارگران مسکو که از طرف آنها رهبری میشد و با توده‌های وسیع کارگران رابطه داشت‌تصمیم گرفتند بهمین مناسبت فوراً در مقام تهیه و تدارک قیام مسلح بر آیند. در ۵(۱۸) ماه دسامبر کمیتهٔ مسکو تصمیم گرفت بشورا پیشنهاد کند که اعتصاب عمومی سیاسی

اعلام نماید بدینمنظور که در جریان مبارزه این اعتصاب را مبدل به قیام گرد انند. از این تصمیم جلسات توده‌ئی کارگران پشتیبانی کردند. شورای مسکو ارادهٔ طبقهٔ کارگر را در نظر گرفته یکدل و یکجهت مصمم شد به اعتصاب همگانی سیاسی آغاز نماید.

پرولتاریای مسکو موقعیکه قیام را آغاز نمود از خود دارای یك سازمان جنگی بود که عدهٔ افراد آن تقریباً بهزار فدائی میرسید و بیشتر از نصفشان از بلشویکها بودند. افراد دسته‌های نظامی‌در یکرشته از فابریکهای مسکو نیز وجود داشتند. کلیتاً قیام کنندگان قریب دو هزار نفر افراد فدائی داشتند. کارگران در نظر گرفته بودند که بیطرفی پادگانرا تأمین کنند، یك قسمت پادگانرا مجزا نموده آنرا پیرو خود گردانند.

در ۷ (۲۰) دسامبر در مسکو اعتصاب سیاسی آغاز شد. ولی توسعهٔ دامنهٔ این اعتصاب در تمام کشور میسر نگردید، در پتربورگ بقدر کافی از این اعتصاب پشتیبانی نشد و این کار از همان آغاز امکان کامیابی قیام را سست کرد. راه آهن نیکلایفسکایا (حالیه اکتیابرسکایا) در دست حکومت تزاری ماند. رفت و آمد در این راه قطع نمیشد و حکومت تزاری میتوانست برای سرکوبی قیام از پتربورگ بمسکو هنگهای گارد را گسیل دارد.

در خود مسکو پادگان مردد بود. کارگران تا اندازه‌ای بامید پشتیبانی پادگان شروع بقیام کردند. ولی انقلابیون فرصت را از دست دادند و حکومت تزاری توانست اغتشاش پادگان را بخواباند.

در ۹ (۲۲) دسامبر در مسکو نخستین سنگربندی ها پدید آمد. دیری نگذشت که کوچه‌ها و خیابانهای مسکو از سنگربندی

پوشیده شد. حکومت تزاری توپخانه بکار برد، سپاهیانی گرد آورد که از نیروهای قیام کنندگان چندین برابر فزونی داشتند. در طی ۹ روز چندین هزار نفر کارگر مسلح قهرمانانه مبارزه کردند. تزاریسم تنها پس از آنکه از پتربورگ، تور و از سرزمین باختری کشور هنگهائی گسیل داشت توانست قیام را خاموش سازد. دستگاههای رهبری قیام درشب فردای جنگ قسمتی توقیف گردیدند و قسمت دیگرشان را از قیام مجزا ساخته بودند. کمیتهٔ بلشویکها در مسکو باز داشت شد. قیام مسلح تبدیل بقیامهای برزنهای متفرق و جداگانه گردید. برزنها که از مرکز رهبری کننده محروم شده بودند و نقشهٔ مبارزهٔ مشترکی برای تمام شهر نداشتند بطور کلی بدفاع اکتفا مینمودند. چنانکه بعدها لنین قید کرد این مراتب سرمنشاء ضعف قیام مسکو و یکی از علل شکست آن بود.

در مسکو قیامیکه در کراسنایا پرسنیا شده بود بویژه جنبهٔ سخت و شدیدی داشت. کراسنایا پرسنیا دژ عمدهٔ قیام و مرکز آن بود. در اینجا بهترین افراد دسته‌های فدائی که تحت رهبری بلشویکها بودند تمرکز یافته بودند ولی کرسنایا پرسنیا با آهن و آتش منهدم و غرق در خون شد و آتش سوزیهائیکه بوسیلهٔ توپخانه مشتعل گردیده بود زبانه میکشید. قیام مسکو سرکوب شد.

قیام تنها در مسکو روی نداد. قیامهای انقلابی یکرشته از شهرها و نواحی دیگر را هم فرا گرفت. قیامهای مسلح در کراسنا یارسک، موتوویلیخ (پرم)، نووروسیسک، سرموو، سواستوپل و کرونشتاد هم بوقوع پیوست.

ملل ستمدیدهٔ روسیه نیز برای مبارزهٔ مسلح قیام کردند. تقریباً همهٔ گرجستان را قیام فرا گرفته بود. قیام بزرگی در

اوکرائین در دنباس: گورلوفکا، آلکساندروفسک لوگانسک (وروشیلوفگراد) روی داد. در لتونی مبارزه جنبهٔ سرسختی بخود گرفت. در فنلاند کارگران از خود گارد سرخی تشکیل داده قیامی بر پا نمودند.

ولی همهٔ این قیامها نیز مانند قیام مسکو از طرف تزاریسم باشقاوت و حشیانه‌ای فرونشانده شد.

منشویکها و بلشویکها برای قیام مسلح دسامبر ارزشهای متفاوتی قائل شدند.

پلخانوف منشویك پس از قیام مسلح حزب را سرزنش کرده گفته بود که: «دست بسلاح زدن لازم نبود». منشویکها دلیل می آوردند که قیام کار غیر لازم و مضری میباشد و در انقلاب بی قیام هم امر میگذرد و کامیابی را نه بوسیلهٔ قیام مسلح بلکه بوسایل مسالمت آمیز مبارزه نیز ممکن است بدست آورد.

بلشویکها این نظر را مانند نظر خائنانه رسوا میکردند و بر آن بودند که تجربهٔ قیام مسلح مسکو جز تأیید امکان مبارزهٔ موفقیت بخش مسلح طبقهٔ کارگر چیز دیگری نیست. لنین در مقابل سرزنش پلخانوف که میگفت «دست بسلاح لازم نبود» چنین جواب داد:

«بر عکس، از اینهم قطعی تر و جدی ترو با قصد تعرض میبایستی دست بسلاح زد، لازم بود بتوده‌ها فهمانده شود که تنها اعتصاب آرام غیر ممکن است و مبارزهٔ بی باکانه و بیرحمانهٔ مسلحانه ضروری است» (لنین جلد دهم ص ۵۰ چاپ روسی).

قیام دسامبر سال ۱۹۰۵ بلندترین نقطهٔ اوج انقلاب بود. در ماه دسامبر سلطنت مستبدهٔ تزار قیام را دچار شکست نمود.

پس از شکست قیام ماه دسامبر، عقب نشینی انقلاب آهسته آهسته آغاز گردید. ارتقاء انقلاب بتدریج مبدل به انحطاط آن شد.

حکومت تزار شتابزده کوشش میکرد از این شکست استفاده نماید تا اینکه ضربه نهائی خود را بانقلاب وارد آورد. دژخیمان و زندانبانان تزار فعالیت خونین خود را توسعه دادند. دسته‌های اعزامی مجازات در لهستان، لتونی، استونی، ماوراء قفقاز، سیبری با تمام قوا شدت عمل نشان میدادند.

اما انقلاب هنوز خفه نشده بود. کارگران و دهقانان انقلابی رزم کنان آهسته آهسته عقب نشینی مینمودند و قشرهای نوینی از کارگران وارد عرصهٔ مبارزه میشدند. در اعتصابات سال ۱۹۰۶ بیش از یك ملیون و در سال ۱۹۰۷ — ۷۴۰ هزار نفر کارگر شرکت نمود. جنبش دهقانان در نیمهٔ اول سال ۱۹۰۶ قریب نیمی از دهستانهای روسیهٔ تزاری را فرا گرفته بود و در نیمهٔ دوم آنسال هم یك پنجم همهٔ دهستانها را فرا گرفت. در ارتش و نیروی دریائی اغتشاشات ادامه داشت.

حکومت تزاری در مبارزهٔ خود با انقلاب تنها به فشار اکتفا نمیکرد. وی در سایهٔ فشار موفقیتهای اولیه ایرا بدست آورده تصمیم گرفت از طریق احضار دومای «مقننهٔ» تازه ضربت نوینی بانقلاب وارد آورد. حکومت تزاری امیدوار بود که با انعقاد این دوما دهقانانرا از انقلاب جدا سازد تا بدینوسیله انقلاب را از پای در آورد. در ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ حکومت تزاری قانونی صادر کرد که دومای «مقننهٔ» تازه‌ای بر خلاف دومای سابق «مشورتی» بولیگین که بوسیلهٔ تحریم بلشویکها از میان برداشته شده بود احضار گردد. قانون انتخابات تزاری طبعاً یك قانون ضد دموکراسی بود. انتخابات عمومی نبود. بیش از نیمی از اهالی مثلا زنان و زیادتر از دو ملیون نفر کارگر از حق رأی

محروم بودند. انتخابات مساوی نبود. انتخاب کنندگان به ٤ زمره (یا بطوریکه در آنزمان مینامیدند کوری) یعنی به زمرهٔ زمین داران (ملاکین) و زمرهٔ شهریان (بورژوازی) و زمره‌های دهقانی و کارگری تقسیم شده بودند. انتخابات مستقیم نبود بلکه چندین درجه‌ئی بود. انتخابات در حقیقت با رأی مخفی هم نبود. قانون انتخابات برتری و تفوق مشتی ملاکین و سرمایه‌داران را بر ملیونها کارگر و دهقان در دوما تأمین میکرد.

تزار میخواست بوسیله این دوما توده‌ها را از انقلاب روی گردان سازد. قسمت مهم دهقانان در آنزمان هنوز باور داشتند که میتوان زمین را بتوسط دوما گرفت. کاد تها، منشویکها و اس‌ارها کارگران و دهقانانرا فریب داده میگفتند که گویا بدون قیام و انقلاب هم ممکن است رژیم مطلوب ملت را بدست آورد. بلشویکها در مبارزه با فریباندن ملت طبق تصمیمیکه در کنفرانس تامرفرس گرفته شده بود تاکتیك تحریم دومای اول دولتی را اعلام نموده و از پیش بردند.

کارگران برضد تزاریسم مبارزه کرده و ضمناً یگانگی قوای حزب و اتحاد حزب پرولتاریا را می طلبیدند. بلشویکها که به تصمیم مشهور کنفرانس تامرفرس دایر به وحدت متکی بودند از این تقاضای کارگران پشتیبانی کرده به منشویکها پیشنهاد کردند کنگرهٔ متحدهٔ حزب منعقد گردد. زیر فشار توده‌های کارگران منشویکها مجبور شدند به متحد شدن تن در دهند.

لنین طرفدار اتحاد بود ولی طرفدار چنان اتحادی بود که در آن اختلافاتیکه در مسائل انقلاب در میان است ماست مالی نشود. سازش کاران (بوگدانوف، کراسین و دیگران) که سعی داشتند مدلل سازند در میان بلشویکها و منشویکها اختلافات جدی موجود نیست ضرر فراوانی بحزب وارد آوردند. لنین برضد

سازشکاران پیکار نموده می طلبید که بلشویکها در کنگره بازمینهٔ مرامی خویش حضور یابند تا اینکه بر کارگران واضح گردد که بلشویکها چه گونه روشی را در پیش گرفته اند و اتحاد بر چگونه اساسی صورت وقوع میپابد. بلشویکها زمینهٔ مرامی خود را طرح کرده و در معرض مذاکرهٔ اعضای حزب قرار دادند.

در ماه آوریل سال ۱۹۰۶ در استکهلم (سوئد) کنگرهٔ چهارم حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه که کنگره متحده نامیده شده بود گرد آمد. در کنگره ۱۱۱ نفر نماینده بارأی قطعی شرکت نمودند که از ۵۷ سازمان محلی حزب به نمایندگی آمده بودند. بغیر از این در کنگره نمایندگان احزاب ملی سوسیال دموکرات هم بودند: ۳ نفر از بوند، ۳ نفر از حزب سوسیال دموکرات لهستان و ۳ نفر هم از سازمان سوسیال دموکرات لتونی.

بر اثر اینکه سازمانهای بلشویکی در موقع ماه دسامبر و پس از آن تارومار شده بود همهٔ آنها نتوانستند نماینده بفرستند. از این‌گذشته، در «روزهای آزادی» سال ۱۹۰۵ منشویکها عدهٔ زیادی از روشنفکران خرده بورژوازی را به صفوف خود پذیرفته بودند که اینان با مارکسیسم انقلابی هیچگونه وجه مشترکی نداشتند. کافیست خاطرنشان شود که منشویکهای تفلیس (و حال آنکه در تفلیس کارگران صنعتی کم بودند) بکنگره آن اندازه نماینده فرستادند که بزرگترین سازمان پرولتاری یعنی سازمان پتربورگ فرستاده بود. بنابراین در کنگرهٔ استکهلم اکثریت ناچیزی در هر صورت برای منشویکها حاصل شده بود.

بمناسبت این ترکیب کنگره، جنبهٔ منشویکی در تصمیمات کنگره راجع به یکرشته از مسائل نمودار شد.

در این کنگره تنها اتحاد ظاهری روی داد ولی اصولا

بلشویکها و منشویکها نظریات و سازمانهای مستقل خود شان را نگاه داشتند.

عمده ترین مسائل که در کنگرهٔ چهارم مورد مذاکره قرار گرفت عبارت بود از: مسئله ارضی، چگونگی موقعیت فعلی و وظایف طبقاتی پرولتاریا، رفتار نسبت بدومای دولتی و مسائل تشکیلاتی.

باوجود اینکه منشویکها در این کنگره اکثریت داشتند بمنظور اینکه کارگرانرا از خود دلسرد نکنند ناگزیر شدند نخستین مادهٔ آئین نامه را در بارهٔ عضویت حزب از روی فرمول لنین بپذیرند.

در مسئله ارضی لنین از ملی کردن زمین دفاع میکرد. لنین بر آن بود که تنها در ضمن غلبهٔ انقلاب و فقط پس از سرنگون شدن تزاریسم ملی کردن زمین امکان پذیراست. در اینصورت ملی شدن زمین رسیدن پرولتاریا را باهمراهی تهیدستان روستا به انقلاب سوسیالیستی آسانتر میساخت. ملی کردن زمین ایجاب مینمود که تمام اراضی ملاکین بلاعوض بنفع دهقانان ضبط (مصادره) شود. برنامهٔ بلشویکی در موضوع ارضی، دهقانان را بانقلاب برضد تزار و ملاکین دعوت مینمود.

منشویکها روش دیگری در پیش گرفته بودند. آنها از این برنامه دفاع میکردند که اراضی از آن شهرداری محل باشد (مونی‌سی‌پالیزاسیون). مطابق این برنامه زمینهای ملاکین نه فقط در اختیار جامعهٔ دهقانان قرار نمی گرفت بلکه این جامعه حتی حق استفاده از آن را نیز فاقد میگردید. این زمینها در اختیار انجمنهای شهرداری (یعنی ادارات مختار محلی یا زمستوها) میافتاد. دهقانان میبایستی هر کدام بنابقوهٔ خود این زمینها را اجاره کنند.

برنامهٔ منشویکی دائر به مونیسیپالیزاسیون اراضی برنامه‌ای سازشکارانه و به همین سبب برای انقلاب مضر بود. این برنامه نمیتوانست دهقانانرا برای مبارزهٔ انقلابی بسیج کند و در نظر نگرفته بود که کاملا مالکیت اربابی را از بین ببرد. مقصد برنامهٔ منشویکها این بود که عاقبت انقلاب نیمه کاره بماند. منشویکها نمیخواستند دهقانانرا برای انقلاب برانگیزند.

کنگره با اکثریت آراء برنامهٔ منشویکی را قبول کرد.

منشویکها بویژه موقع مذاکرهٔ قطعنامه دائر به چگونگی موقعیت فعلی و در بارهٔ دومای دولتی، با طن ضد پرولتاری اوپورتونیستی خود را ظاهر ساختند. مارتینف منشویك آشکارا برضد سلطهٔ پرولتاریا در انقلاب بر خاست. رفیق استالین به منشویکها پاسخ گفته و مسئله را بطور قطعی مطرح کرد:

«یا سلطهٔ پرولتاریا یا سلطهٔ بورژوازی دموکراسی ــ این است چگونگی مسئله ایکه در برابر حزب قرار گرفته، اختلاف نظر ما برسر همین است».

راجع به مسئلهٔ دومای دولتی منشویکها آنرا در قطعنامهٔ خود بعنوان بهترین وسیله برای حل مسائل انقلاب، برای آزادی ملت از دست تزاریسم می ستودند. بلشویکها بر عکس دوما را بمنزلهٔ زائدهٔ عاجز تزاریسم، پرده‌ای که فساد تزاریسم را میپوشاند، مینگریستند، پرده‌ئی که تزاریسم همینکه آنرا اسباب زحمت خود یافت دور می افکند.

در کمیتهٔ مرکزی منتخبه از کنگرهٔ چهارم سه نفر بلشویك و ٦ نفر منشویك داخل شدند. ادارهٔ روز نامهٔ ناشر افکار کمیتهٔ مرکزی تنها از منشویك‌ها تشکیل شد.

واضح بود که مبارزهٔ داخلی حزبی ادامه خواهد داشت.

مبارزه بین بلشویکها و منشویکها پس از کنگرهٔ چهارم با

نیروی نوینی شدت یافت. در سازمانهای محلی که ظاهراً متحد شده بودند اغلب در بارهٔ کنگره دو نفر گذارش میداد: یك نفر از طرف بلشویکها و یك نفر هم از جانب منشویکها. در نتیجهٔ مذاکره در اطراف دو خط مشی، در بیشتر موارد اکثریت اعضای سازمان به بلشویکها می پیوستند.

زندگی بیش از پیش حقانیت بلشویکها را ثابت مینمود. کمیتهٔ مرکزی منشویکی که در کنگرهٔ چهارم انتخاب شده بود بیش از پیش اپورتونیسم و عدم قابلیت کامل خود را برای رهبری مبارزهٔ انقلابی توده‌ها بروز میداد. در تابستان و پائیز سال ۱۹۰۶ مبارزهٔ انقلابی توده‌ها از نو قوت گرفت. در کرونشتاد و در سوه آبورك ناویان قیام کردند. مبارزهٔ دهقانان برضد ملاکین شدت یافت. اما کمیتهٔ مرکزی منشویکی شعارهای اپورتونیستی میداد که توده‌ها از این شعارها پیروی نمیکردند.

۶. پراکنده کردن دومای اول دولتی. انعقاد دومای دوم دولتی. کنگرهٔ پنجم حزب. پراکنده کردن دومای دوم دولتی. علل شکست نخستین انقلاب روس.

نظر باینکه دومای اول دولتی بقدر کفایت مطیع نبود حکومت تزاری در تابستان سال ۱۹۰۶ آنرا متفرق ساخت. حکومت تزاری برضد ملت فشار را باز هم شدیدتر نمود و در تمام کشور عملیات خانمانسوز دسته‌های اعزامی مجازات را توسعه داده و تصمیم خود را در بارهٔ احضار دومای دوم دولتی در آتیهٔ نزدیکی اعلام داشت. حکومت تزاری آشکارا بر گستاخی خود

می افزود و چون دید که انقلاب رو بضعف می نهد دیگر از آن ترس و واهمه‌ای نداشت.

بلشویکها میبایستی مسئله شرکت یا تحریم دومای دوم را حل کنند. بلشویکها وقتی در بارهٔ تحریم سخن میراندند معمولاً منظور شان تحریم مؤثر بود نه امتناع سادهٔ منفی از شرکت در انتخابات. بلشویکها تحریم مؤثر را بمنزلهٔ آن وسیلهٔ انقلابی می نگریستند که ملت را از نیت تزار که میخواست وی را از راه انقلابی براه «مشروطهٔ» تزاری در آورد بر حذر نگاه میدارد و نیز این تحریم را بمنزلهٔ وسیلهٔ خنثی نمودن چنین نیتی و تدارك هجوم تازهٔ ملت برضد تزاریسم میدانستند.

تجربهٔ تحریم دومای بولیگینی نشان داد که تحریم «یگانه تاکتیك درستی بود که حوادث آنرا تماما تأیید کرد». (لنین جلد دهم ص ۲۷ چاپ روسی). این تحریم از آن رو موفقیت بخش بود که مردم را نه تنها از خطر راه مشروطهٔ تزاری بر حذر نمود، بلکه دوما را پیش از تولد عقیم ساخت. کامیابی تحریم برای آن بود که در موقع صعود روز افزون انقلاب بموقع اجراء گذاشته شد نه در موقع تنزل انقلاب و تکیهٔ آن بهمین صعود بود، چونکه دوما را تنها در شرایط صعود انقلاب ممکن بود عقیم ساخت.

تحریم دومای ویته یعنی دومای اول پس از شکست قیام ماه دسامبر بموقع اجراء گذاشته شد موقعیکه تزار غالب شده بود یعنی موقعیکه ممکن بود تصور کرد که انقلاب رو بتنزل نهاده است.

لنین مینویسد «ولی این موضوع بخودی خود روشن است که این پیروزی را (یعنی پیروزی تزاری را ـ هیئت تحریریه) هنوز نمیشد در آنوقت پیروزی قطعی دانست. قیام ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ بشکل یکرشته قیامهای نظامی

و اعتصابات جزئی و متفرق در تابستان سال ۱۹۰۶ ادامه داشت. شعار تحریم دومای ویته، شعار مبارزهٔ در راه تمرکز و تعمیم این قیامها بود» (لنین جلد ۱۲ ص ۲۰ چاپ روسی).

تحریم دومای ویته هر چند دوما را خیلی از اعتبار انداخت و اطمینان قسمتی از اهالی را نسبت به دوما سست نمود باوجود این نتوانست دوما را عقیم سازد زیرا این تحریم چنانکه اکنون واضح گردید در شرایط تنزل و انحطاط انقلاب عملی شده بود. از این رو تحریم دومای اول در سال ۱۹۰۶ موفقیت بخش نشد. لنین در رسالهٔ مشهور خود بنام «مرض بچگانه «چپ روی» در کمونیسم» در این خصوص چنین نوشته بود:

«تحریم بلشویکی «پارلمان» در سال ۱۹۰۵ پرولتاریای انقلابی را از آزمایش سیاسی فوق العاده گرانبهائی بهره‌مند ساخت و ثابت نمود که در موقع توام نمودن اشکال علنی و غیر علنی، اشکال پارلمانی و غیر پارلمانی مبارزه، گاهی مفید و حتی ضروری است که از شکلهای پارلمانی دست کشیده شود... تحریم «دوما» از طرف بلشویکها در سال ۱۹۰۶ دیگر خطائی بود ولی خطای کوچکی که به آسانی قابل اصلاح بود... آنچه که مربوط به افراد و اشخاص است در مورد سیاست و احزاب نیز (با تغییرات لازمه) قابل تطبیق میباشد. عاقل آنکس نیست که اشتباه نمیکند، چنین اشخاصی نیستند و نمیتوانند هم باشند. عاقل کسیست که اشتباهاتش چندان مهم نیست و آنهارا به آسانی و زود میتواند اصلاح نماید» (لنین جلد ۲۵ ص ۱۸۲-۱۸۳ چاپ روسی).

و اما در بارهٔ دومای دوم دولتی لنین بر آن بود که نظر به تغییر اوضاع و انحطاط انقلاب، بلشویکها «باید مسئلهٔ تحریم

دومای دولتی را مورد تجدید نظر قرار دهند» (لنین جلد دهم ص ۲۶ چاپ روسی).

لنین می نویسد «تاریخ ثابت نمود که در موقع انعقاد دوما امکان تبلیغات مفیدی از درون و در پیرامون دوما حاصل میشود و نیز اینکه تاکتیک نزدیک شدن با دهقانان انقلابی بر ضد کادتها در داخلهٔ دوما امکان پذیر میگردد» (همان کتاب ص ۲۹).

از همه اینها چنین بر میامد که نه تنها در موقع پیشرفت انقلاب باید توانست بطور قطعی تعرض کرد و در نخستین صفوف این تعرض بود بلکه همچنین وقتیکه دیگر پیشرفت نیست منظم عقب نشینی کرد و در این عقب نشینی آخری بود، بنابه اقتضای شرایط و تغییر اوضاع باید تغییر تاکتیک داد، نه با پریشانی و پراکندگی بلکه بطور متشکل، آرام و بدون سراسیمگی باید عقب نشینی اختیار نمود و بمنظور رهائی کادرها از زیر ضربت دشمن، باید از کمترین امکان استفاده کرد و بتجدید آرایش و جمع آوری قوا مبادرت ورزید و برای تعرض نو بسوی دشمن تهیه و تدارك دید.

بلشویکها تصمیم گرفتند در انتخابات دومای دوم شرکت نمایند.

ولی رفتن بلشویکها به دوما برای آن نبود که در آنجا با کادتها همدست شده و در پیکر دوما بکارهای «قانونگذ اری» سرگرم شوند، چنانکه منشویکها همینطور رفتار میکردند، بلکه بلشویکها برای آن رفتند که از دوما بعنوان کرسی خطابه برای منافع انقلاب استفاده نمایند.

بر عکس، کمیتهٔ مرکزی منشویکی بدوما مانند آن مؤسسهٔ قانونگذ اری که میتواند حکومت تزاری را لجام زند نگریسته

و دعوت میکرد که با کادتها سازش انتخاباتی بشود و از آنها در دوما پشتیبانی بعمل آید.

اکثریت سازمانهای حزبی برضد سیاست کمیتهٔ مرکزی منشویکی بر خاست.

بلشویکها انعقاد کنگرهٔ جدید حزب را خواستار شدند.

در ماه مه سال ۱۹۰۷ در لندن کنگرهٔ پنجم حزب منعقد شد. در اینوقت حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه (با سازمانهای سوسیال دموکرات ملی) تا ۱۵۰ هزار نفر عضو داشت. در کنگره رویهمرفته ۳۳۶ نفر نماینده حضور بهم رساند. بلشویکها ۱۰۵ و منشویکها ۹۷ نفر بودند. سایر نمایندگان از طرف سازمانهای سوسیال دموکرات ملی یعنی سوسیال دموکراتهای لهستانی، لتونی و بوند بودند که در کنگرهٔ پیشین به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه قبول شده بودند.

ترتسکی سعی داشت گروه مرکزی جداگانه‌ای یعنی گروه نیمه منشویکی خود را در کنگره روی کار آورد ولی هیچکس از او پیروی نکرد.

نظر باینکه بلشویکها، لهستانیها و لتونی ها را دنبال خود میبردند، اکثریت پایداری در کنگره داشتند.

در کنگره مسئلهٔ رفتار با احزاب بورژوازی یکی از مسائل اساسی مبارزه بود. در اطراف این مسئله در همان کنگرهٔ دوم بین بلشویکها و منشویکها مبارزه وجود داشت. کنگره همه احزاب غیر پرولتاری یعنی چورنی سوتنیها، اکتیابریستها، کادتها و اس ار ها را مورد قضاوت بلشویکی قرار داده و تاکتیک بلشویکی را نسبت به این احزاب افاده کرد.

کنگره، سیاست بلشویکها را تصویب نموده و تصمیم گرفت هم برضد احزاب چرنی سوتنیها یعنی «اتحادیهٔ ملت روس» و

سلطنت طلبان و شورای اشرافیان متحد و هم برضد «تحادیهٔ ۱۷ اکتبر» (اکتیابریستها) و حزب بازرگانی و صنایع و حزب «تجدد آرامش طلبانه» بی امان مبارزه شود. همهٔ این احزاب آشکارا احزاب ضد انقلابی بودند.

اما راجع به بورژوازی لیبرال یعنی حزب کادتها کنگره مقرر نمود برضد آن مبارزه آشتی ناپذیری بشود تا پرده از روی کار آنها برافتد. کنگره دستور داد که اعمال ریاکارانهٔ حزب کادت و «دموکراتیسم» قلابی آن افشا گردد علیه تشبثات بورژوازی لیبرال که میخواهد بر رأس جنبش دهقانان قرار گیرد مبارزه شود.

نسبت به احزاب باصطلاح ناردنیک یا احزاب کار (سوسیالیستهای ملی، گروه کار و اس ارها) کنگره توصیه نمود تشبثات آنها که میخواهند خود را بلباس سوسیالیستها در آورند افشا شود. در عین حال کنگره توصیه نمود که با این احزاب برای هجوم مشترك و آنی برضد تزاریسم و بورژوازی کادت، سازش های جداگانه‌ای بشود زیرا در آنزمان این احزاب، احزاب دموکراسی و مظهر منافع خرده بورژوازی شهر و روستا بودند.

حتی پیش از کنگره منشویکها پیشنهاد میکردند که باصطلاح یك «کنگرهٔ کارگری» انعقاد گردد. نقشهٔ منشویکها عبارت از آن بود که آن چنان کنگره‌ای انعقاد یابد که در آن، هم سوسیال دموکراتها، هم اس ارها و هم آنارشیستها شرکت داشته باشند. معلوم نیست این کنگره «کارگری» میبایستی چه حزبی تشکیل دهد ــ یك نوع «حزب غیر حزبی» و یا حزب «وسیع» کارگری خرده بورژوازی بدون برنامه. لنین این زیان بخشترین مساعی منشویکها را که میخواستند حزب سوسیال دموکرات کارگری را

از میان برده و دستهٔ پیشرو طبقهٔ کارگر را در تودهٔ خرده بورژوازی حل کنند افشا کرد. کنگره شعار «کنگرهٔ کارگری» منشویکها را سخت مورد سرزنش قرار داد.

مسئلهٔ اتحادیه‌های کارگران در کارهای کنگره جای مخصوصی را گرفته بود. منشویکها از «بیطرفی» اتحادیه‌ها دفاع میکردند، یعنی آنها با نقش رهبری حزب در اتحادیه‌ها مخالف بودند. کنگره پیشنهاد منشویکها را رد کرد و در بارهٔ اتحادیه‌های کارگران قطعنامهٔ بلشویکی اتخاذ نمود. در این قطعنامه خاطر نشان شده بود که حزب باید از لحاظ ایدئولوژی و سیاسی رهبری اتحادیه‌های کارگران را بدست آورد.

معنی کنگرهٔ پنجم پیروزی بزرگ بلشویکها در جنبش کارگری بود. ولی بلشویکها مغرور نشدند، بخواب غفلت فرو نرفتند. چیزیکه لنین به آنها میاموخت اینها نبود. بلشویکها میدانستند که مبارزه برضد منشویکها هنوز در پیش است.

رفیق استالین در مقالهٔ خود بنام «یادداشتهای یك نماینده» که در سال ۱۹۰۷ از چاپ در آمده نتایج کنگره را اینطور مورد قضاوت قرار داده بود:

«متحد شدن عملی کارگران پیشرو همهٔ روسیه در حزبی واحد برای سراسر روسیه زیر پرچم سوسیال دموکراسی انقلابی—این است معنی کنگرهٔ لندن، اینست خصلت عمومی آن».

رفیق استالین در این مقاله اطلاعاتی در بارهٔ ترکیب هیئت کنگره داد. معلوم گردید که نمایندگان بلشویك غالباً از طرف نواحی بزرگ صنعتی (پتربورگ، مسکو، اورال، ایوانووزنسنسك و غیره) بکنگره فرستاده شده بودند. اما منشویکها از نواحی صنعتی

جزء که در آنها کارگران پیشه‌ور و نیم پرولتر اکثریت داشتند و همچنین از یك عده نواحی صرفاً کشاورزی بکنگره آمده بودند.

رفیق استالین کارهای کنگره را تراز بندی نموده چنین خاطر نشان میسازد: «واضح است که تاکتیك بلشویکها تاکتیك پرولترهای صنایع بزرك، تاکتیك آن نواحی میباشد که در آنجا تضادهای طبقاتی مخصوصاً روشن و مبارزهٔ طبقاتی شدید است. بلشویسم عبارت از تاکتیك پرولترهای حقیقی است. از طرف دیگر این نیز بهمان اندازه واضح است که تاکتیك منشویکها بطور عمده تاکتیك کارگران پیشه‌ور و دهقانان نیم پرولتر و تاکتیك آن نواحی میباشد که در آنجاها تضادهای طبقاتی چندان بارز نیست و مبارزهٔ طبقاتی روپوشی شده است. منشویسم عبارت از تاکتیك عناصر نیم بورژوازی پرولتاریا میباشد. ارقام چنین حکایت می کند» (صورت مجلسهای کنگره پنجم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه ص ۱۱-۱۲ سال ۱۹۳۵ چاپ روسی).

تزار که دومای اول را متفرق ساخت در خیال این بود که دومای دومی که مطیع تر باشد ایجاد کند. ولی دومای دوم هم موافق میل او در نیامد. از اینرو تزار تصمیم گرفت این دوما را هم متفرق سازد و با قانون انتخابات نا مساعد تری دومای سوم را منعقد کند ـ در این امید که دومای سوم بیشتر مطیع خواهد بود.

بزودی پس از کنگرهٔ پنجم، حکومت تزاری باصطلاح کودتای سوم ژوئن را انجام داد یعنی در ۳ ژوئن سال ۱۹۰۷ تزار دومای دوم دولتی را متفرق نمود، فراکسیون سوسیال دموکرات

دوما که دارای ٦۵ نماینده بود بازداشت شد و به سیبری تبعید گردید. قانون جدید انتخابات اعلام گشت. حقوق کارگران و دهقانان باز هم بیشتر پایمال شده بود. حکومت تزار به تعرض خود ادامه میداد.

استولیپین وزیر تزار قصاص خونین خود را برضد کارگران و دهقانان بسط و توسعه میداد. هزاران کارگر و دهقان انقلابی از طرف دسته‌های اعزامی مجازات، تیرباران و بدار آویخته شدند. در زندانهای تزاری انقلابیون را عذاب و شکنجه میدادند. سازمانهای کارگری و در مرحلهٔ اول بلشویکها بویژه مورد تعقیب سخت واقع میگردیدند. مأمورین آگاهی تزار در جستجوی لنین بودند که در فنلاند بطور مخفی زندگی میکرد. آنها میخواستند کار پیشوای انقلاب را یکسره کنند. با خطرات فراوانی برای لنین میسر شد در ماه دسامبر سال ۱۹۰۷ از نو به خارجه مهاجرت کند.

سالهای تیره و تار ارتجاع استولیپینی آغاز شد.

بدینطریق نخستین انقلاب روس با شکست بپایان رسید.

علل زیرین به این شکست یاری کرد:

۱. هنوز در انقلاب برضد تزاریسم اتحاد محکم کارگران و دهقانان وجود نداشت. دهقانان بمبارزه برضد ملاکین برخاسته و با کارگران متفق شده برضد ملاکین اقدام میکردند ولی هنوز نمی فهمیدند که بدون سرنگون کردن تزار، سرنگون ساختن ملاکین غیر ممکن است. آنها پی نمیبردند که تزار با ملاکین همدست است و قسمت مهم دهقانان به تزار هنوز اعتماد داشته و به دومای دولتی تزاری امیدوار بودند. از اینرو بسیاری از دهقانان نمیخواستند برای سرنگون کردن تزاریسم با کارگران متفق شوند. دهقانان بیشتر به حزب سازشکار اس ارها اعتماد داشتند تا به انقلابیون

حقیقی یعنی به بلشویکها. از اینرو مبارزهٔ دهقانان برضد ملاکین بطور کافی متشکل نبود. لنین چنین خاطر نشان میسازد:

«... دهقانان بطور خیلی پراکنده و غیر متشکل و با تعرض غیر کافی عمل میکردند و یکی از علل اساسی شکست انقلاب همین است» (لنین جلد ۱۹ ص ۳۵٤ چاپ روسی).

۲. قسمت مهم دهقانان مایل نبود که برای سرنگون ساختن تزاریسم با کارگران همدستی کند و این مسئله در رفتار سربازان که بیشتر عبارت از فرزندان دهقانان بودند که بجامهٔ سربازی در آمده بودند تاثیر بخشید. در بعضی از قسمتهای ارتش تزار اغتشاش و قیامهائی بوقوع میپوست لیکن اکثریت سربازان هنوز به تزار کمك میکردند تا اعتصاب و قیام کارگرانرا سرنگون سازد.

۳. کارگران هم بقدر کفایت یکدل و یکجهت عمل نمیکردند. دسته‌های پیشرو طبقهٔ کارگر در سال ۱۹۰۵ اقدام بمبارزهٔ قهرمانانهٔ انقلابی نمودند و اما قشرهای عقب مانده ـ کارگران شهرستانهائی که کمتر از جاهای دیگر دارای صنعت بود و کارگرانیکه در دهات زندگی میکردند، ـ آهسته‌تر بحرکت در میامدند. شرکت آنها در مبارزهٔ انقلابی بویژه در سال ۱۹۰٦ قوت گرفت ولی در اینموقع قسمت پیش آهنگ طبقهٔ کارگر دیگر باندازه کافی ضعیف شده بود.

٤. طبقهٔ کارگر نیروی پیشرو و اساسی انقلاب بود لیکن در صفوف حزب طبقهٔ کارگر بقدر لزوم یگانگی و پیوستگی وجود نداشت. حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه یعنی حزب طبقهٔ کارگر بدو گروه: بلشویکها و منشویکها مجزا گردیده بود. بلشویکها راه عقبه دار انقلابی را در پیش گرفته بودند و کارگرانرا به سرنگون ساختن تزاریسم دعوت می نمودند. منشویکها بوسیله

تاکتیك سازشکارانه خود در کار انقلاب مانع می تراشیدند، قسمت مهم کارگرانرا سر در گم میکردند، در میان طبقهٔ کارگر شکاف وارد می آوردند. از اینرو کارگران در انقلاب همه وقت یك جهت دست بعملیات نمی زدند و طبقهٔ کارگر هنوز با نداشتن وحدت در صفوف خود نمیتوانست پیشوای حقیقی انقلاب گردد.

۵. امپریالیستهای اروپای باختری برای خواباندن انقلاب ۱۹۰۵ بسلطنت مستبده تزار یاری کردند. سرمایه‌داران خارجی میترسیدند مبادا سرمایه‌هائی که در روسیه بکار انداخته اند و در آمدهای هنگفت آن از دستشان برود. بغیر از آن بیم داشتند که اگر انقلاب روس پیروزمند گردد کارگران کشورهای دیگرهم برای انقلاب سر بلند کنند. از اینرو امپریالیستهای اروپای باختری بتزار دژخیم کمك کردند. بانکداران فرانسه برای سرکوبی انقلاب وام زیادی بتزار دادند. قیصر آلمان بمنظور مداخلهٔ جنگی و یاری بتزار روس ارتشی مرکب از هزاران نفر تهیه و آماده نگاه داشته بود.

۶. انعقاد قرار داد صلح با ژاپن در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۵ کمك مهمی بتزار نمود. شکست خوردن در جنگ و روز افزون شدن شدت انقلاب، تزار را ناگزیر ساخت که در امضای قرار داد شتاب کند. مغلوبیت در جنگ، تزاریسم راسست و ناتوان کرده بود. انعقاد صلح وضع تزار را مستحکم ساخت.

خلاصه

نخستین انقلاب روس در جریان رشد کشورما عبارت از یك مرحلهٔ تاریخی تام و تمامی است. این مرحلهٔ تاریخی مرکب از دو دوره است. نخستین دوره که در آنوقت انقلاب از

سستی تزار که در دشتهای منچوری شکست خورده بود استفاده نموده دومای بولیگین را از بین برد و از تزار گذشتهای پی در پی بدست آورده از اعتصاب عمومی سیاسی در ماه اکتبر بقیام مسلح در ماه دسامبر صعود مینمود و دورهٔ دوم که در آنوقت تزار پس از صلح با ژاپن قوای خود را جمع آوری نموده از ترس و واهمه بورژوازی لیبرال در مقابل انقلاب و نیز از تردید و دو دلی دهقانان استفاده مینماید دومای ویته را بعنوان صدقه به آنها میدهد و علیه طبقهٔ کارگر، برضد انقلاب به تعرض مبادرت می ورزد.

تنها طی تقریباً سه سال انقلاب (سالهای ۱۹۰۵–۱۹۰۷) طبقهٔ کارگرو دهقان چنان مکتب تربیت گرانبهای سیاسی طی میکنند که طی بیست سال آرام و عادی نمیتوانستند آنرا طی کنند. چند سال انقلاب چیزهائیرا روشن و آشکار ساخت که در طی ده ها سال شرایط رشد آرام، روشن و آشکار نمودن آن ممکن نبود.

انقلاب نشان داد که تزاریسم دشمن غدار توده است و تزاریسم آن گوژپشتی است که فقط قبر اصلاحش میکند.

انقلاب ثابت نمود که بورژوازی لیبرال در جستجوی اتحاد با تزار است نه با ملت و یك نیروی ضد انقلابی است که سازش باوی بمنزله خیانت بملت میباشد.

انقلاب ثابت نمود که تنها طبقهٔ کارگر میتواند پیشوای انقلاب بورژوازی دموکراتیك شود. فقط طبقهٔ کارگر قادر است که بورژوازی لیبرال کادتی را عقب رانده دهقانانرا از زیر نفوذ آن خلاص سازد، ملاکین را خورد کند، انقلاب را به آخر رساند و راه را تا آخر بطرف سوسیالیسم هموار نماید.

انقلاب سرانجام ثابت نمود که دهقانان زحمتکش باوجود دو دلی باز هم یگانه نیروی مهمی میباشند که میتوانند با طبقهٔ کارگر عقد اتحاد ببندند.

در موقع انقلاب، در حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه دو خط مشی در مبارزه بود یکی خط مشی بلشویکها و دیگری منشویکها. هدف بلشویکها عبارت بود از توسعهٔ دامنهٔ انقلاب، سرنگون ساختن تزاریسم بطریق قیام مسلحانه، سلطهٔ طبقهٔ کارگر، منفرد کردن بورژوازی کادتی، اتفاق با دهقانان، تشکیل حکومت موقتی انقلابی از نمایندگان کارگران و دهقانان و به پیروزی نهائی رساندن انقلاب. هدف منشویکها بر عکس عبارت از محدود ساختن ادامهٔ انقلاب بود. بجای سرنگون نمودن تزاریسم بوسیلهٔ قیام، آنها اصلاح و «بهبود» آنرا پیشنهاد مینمودند، بجای سلطه پرولتاریا ـ سلطهٔ بورژوازی لیبرال، بجای اتفاق با دهقانان ـ اتفاق با بورژوازی کادتی، بجای حکومت موقتی انقلابی ـ دومای دولتی را بعنوان مرکز «قوای انقلابی» کشور پیشنهاد میکردند.

بدینترتیب منشویکها ناقل نفوذ بورژوازی در طبقهٔ کارگر و در واقع بمثابه عمال بورژوازی در میان طبقهٔ کارگر گردیده و در منجلاب سازشکاری فرو رفتند.

بلشویکها یگانه نیروی انقلابی مارکسیستی در حزب و کشور گردیدند.

بدیهی است که بعد از چنین اختلافات جدی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه عملاً بدو حزب: بحزب بلشویکها و بحزب منشویکها مجزا گردید. کنگرهٔ چهارم حزب دروضع حقیقی کارهای داخلی حزب هیچ تغییراتی بمیان نیاورد. کنگره فقط وحدت، ظاهری حزب را حفظ و اندکی مستحکم نمود.

کنگرهٔ پنجم حزب بطرف وحدت حقیقی حزب یکقدم به پیش بر داشت و این وحدت زیر پرچم بلشویسم بوقوع پیوست.

کنگرهٔ پنجم حزب جنبش انقلابی را تراز بندی نموده خط مشی منشویکها را بعنوان خط مشی سازش کارانه مورد تقبیح و سرزنش قرار داد و خط مشی بلشویکها را بعنوان خط مشی انقلابی مارکسیستی ستود. کنگره بدینوسیله آنچه را که در تمام جریان انقلاب نهضت روس تأیید شده بود بار دیگر تأیید کرد.

انقلاب ثابت نمود که هر آینه شرایط اقتضا کند بلشویکها میتوانند تعرض کنند و یاد گرفته اند که در صفوف جلوی تعرض باشند و ملت را از پس خود بحمله وادارند. ولی انقلاب سوای این نشان داد که بلشویکها، موقعیکه اوضاع جنبهٔ نامساعدی بخود میگیرد و هنگامیکه انقلاب رو بسستی مینهد، قادر بعقب نشینی منظم نیز هستند و یاد گرفته‌اند که بدون سراسیمگی و شتابزدگی با نظم عقب نشینی نمایند تا اینکه کادرها را حفظ و قوا را جمع آوری کرده بنابه اقتضای شرایط جدید تجدید آرایش بدهند و از نو برضد دشمن بتعرض پردازند.

در صورت نداشتن مهارت در تعرض منظم، غلبه بردشمن محال است.

در صورت نداشتن مهارت در عقب نشینی منظم، عقب نشینی بدون سراسیمگی و بدون اضطراب، اجتناب از در هم پاشیدن هنگام شکست غیر ممکن است.

فصل چهارم

منشویکها و بلشویکها در دورهٔ ارتجاع استولیپینی. بلشویکها صورت حزب مستقل مارکسیستی بخود میگیرند.

(سالهای ۱۹۰۸—۱۹۱۲)

۱. ارتجاع استولیپینی. اختلال در قشرهای روشنفکران مخالف دولت. انحطاط معنوی. پیوستن قسمتی از روشنفکران حزب باردوی دشمنان مارکسیسم و تشبثات آنان برای تجدید نظر در تئوری مارکسیسم. پاسخ دندان شکن لنین به رویزیونیستها در کتاب خود بنام «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» و دفاع از اصول تئوری حزب مارکسیستی.

دومای دوم دولتی در سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ از طرف حکومت تزاری منحل شد. این روز معمولاً در تاریخ روز کودتای سوم ژوئن نامیده میشود. حکومت تزاری در بارهٔ انتخابات دومای سوم دولتی قانون نوی صادر کرد و بدینوسیله بیانیهٔ ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۵ خود را نقض نمود زیرا بر حسب این بیانیه او میبایست قوانین جدید را تنها با رضایت دوما صادر نماید. فراکسیون سوسیال دموکرات دومای دوم بدادگاه

تسلیم شد، نمایندگان طبقهٔ کارگر با اعمال شاقه محکوم و برای اقامت در تبعیدگاه اعزام گردیدند.

قانون جدید انتخابات طوری تنظیم شده بود که در دوما بر شمارهٔ نمایندگان ملاکین و بورژوازی بازرگانی و صنعتی بسیار میافزود. در عین حال شمارهٔ نمایندگان دهقانان و کارگران که تا آن وقت هم اندک بود چند برابر کمتر میگردید.

دومای سوم از حیث ترکیب خود عبارت از افراد چرنی سِتنی (باندسیاه) و کادتها بود. از عده کلی ۴۴۲ نماینده، افراد دست راست (چرنی سِتنی‌ها) ۱۷۱ نفر، اکتیابریستها و اعضای دستجاتیکه به آنها نزدیک بودند ۱۱۳ نفر، کادتها و اعضای دستجات نزدیک به آنها ۱۰۱ نفر، ترودویکها ۱۳ نفر و سوسیال دموکراتها ۱۸ نفر بودند.

نمایندگان دست راست (باین جهت اینطور نامیده میشدند که در دوما در سمت راست می نشستند) یعنی ملاکین سرف دار چرنی سِتنی، شریرترین دشمنان کارگران و دهقانان بودند که در موقع فرونشاندن جنبش دهقانان گروه گروه آنها را تازیانه زده و تیرباران میکردند، تالان یهودیان، کتک زدن کارگران در نمایشها، آتش زدن وحشیانهٔ منازلی که در آنجا روزهای انقلاب میتینگ میدادند، بدست اینان انجام میشد. این افراد دست راست، طرفداران وحشیانه ترین سرکوب زحمتکشان، طرفداران سلطهٔ غیر محدود حکومت تزار و مخالف بیانیهٔ ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۵ تزار بودند.

حزب اکتیابریستها و یا «اتحادیهٔ ۱۷ اکتبر» بافراد دست راست دوما نزدیک بود. اکتیابریستها از منافع سرمایهٔ بزرگ صنعتی و ملاکین بزرگ که بطرز سرمایه‌داری اربابی میکردند حمایت مینمودند (در آغاز انقلاب سال ۱۹۰۵ قسمت مهم

کادتها که از جمله ملاکین بزرگ بودند به اکتیابریستها پیوستند).
یگانه فرق اکتیابریستها با افراد دست راست در این بود که آنها بیانیهٔ ۱۷ اکتبر را تائید مینمودند و آنهم با حرف اکتیابریستها چه در سیاست داخلی وچه در سیاست خارجی از حکومت تزاری کاملاً پشتیبانی میکردند.

کادتها و یاحزب «دموکرات مشروطه طلب» در دومای سوم از دوماهای اول و دوم کمتر کرسی داشتند. علت آن این بود که قسمتی از آراء ملاکین از کادتها بریده به اکتیابریستها پیوسته بود.

در دومای سوم گروه کم عدهٔ دموکراتهای خرده بورژوا که ترودویك نامیده میشدند نیز نمایندگی داشتند. ترودویکها در دوما بین کادتها و دموکراسی کارگری (بلشویکها) در تردید بودند. لنین خاطر نشان مینمود که ترودویکها در دوما هر چند بسیار سست هستند ولی باز آنها نمایندهٔ توده‌ها یعنی توده‌های دهقانان میباشند. مردد بودن ترودویکها بین کادتها و دموکراسی کارگری ناگزیر ناشی از وضع طبقاتی اربابان جزء بود. لنین در برابر نمایندگان بلشویک یعنی دموکراسی کارگری چنین وظیفه‌ای را قرار میداد: ـ «باید بدموکراتهای ضعیف خرده بورژوازی کمک نمود، آنها را از زیر تاثیر لیبرالها خلاص گردانید و در اردوگاه دموکراسی نه تنها برضد افراد دست راست بلکه برضد کادتهای ضد انقلابی هم آنانرا گرد آورده و متحد ساخت...» (لنین، جلد ۱۵ ص ۴۸۶ چاپ روس).

کادتها چه در طی انقلاب سال ۱۹۰۵ وچه بویژه پس از مغلوب شدن آن مانند یک نیروی ضد انقلابی خود را رفته رفته بیشتر نمایان میساختند. آنها بیش از پیش نقاب

«دموکراتیک» را از چهرهٔ خود بر داشته و مانند سلطنت طلبان حقیقی و مدافعین تزاری جلوه‌گری میکردند. در سال ۱۹۰۹ گروهی از مشهورترین نویسندگان کادت مجموعه‌ای بنام «وخی» (راهنماها) انتشار دادند که در آن کادتها بنام بورژوازی برای فرونشاندن انقلاب از تزاریسم اظهار تشکر نموده بودند. کادتها در مقابل حکومت تزاری که حکومت تازیانه و دار بود خوش آمدگوئی و اظهار بندگی میکردند و پوست کنده مینوشتند که باید در «حق حکومتی که خودش بتنهائی با سرنیزه و بوسیله زندانهای خود از ما (یعنی از بورژوازی لیبرال) در مقابل خشم و غضب ملت حمایت میکند دعای خیر نمود».

حکومت تزاری پس از آنکه دومای دوم دولتی را متفرق و کار فراکسیون سوسیال دموکرات دومای دولتی را ساخت با جدیت هرچه تمامتر به تارومار کردن سازمانهای سیاسی واقتصادی پرولتاریا اقدام نمود. زندانهای اعمال شاقه، قلاع و تبعیدگاه‌ها از انقلابیون پرشد. انقلابیون را در زندانها وحشیانه کتک میزدند، شکنجه وعذاب میدادند. ترور باند سیاه با تمام قوهٔ خود فرمانروائی میکرد. استولیپین وزیر تزار کشور را با چوبه‌های دار پوشاند. چندین هزار نفر از انقلابیون اعدام شدند. در آنزمان دار را «کراوات استولیپینی» مینامیدند.

حکومت تزاری در عین اینکه جنبش انقلابی کارگران و دهقانان را سرکوب میکرد نمیتوانست تنها بفشار و اعزام دسته‌های مجازات، تیرباران، اعدام، زندان و باعمال شاقه اکتفا نماید. حکومت تزاری با اضطراب و پریشانی تمام میدید که اعتماد ساده لوحانهٔ دهقانان نسبت به «شاه بابا» رفته رفته از میان میرود. از این رو متوسل بمانور بزرگی شده و در صدد بر آمد که در وجود طبقهٔ کثیر العده بورژوازی روستائی،

یعنی کولاکها، در دهات برای خود تکیه‌گاه محکمی بوجود آورد.

در نهم نوامبر سال ۱۹۰۶ استولیپین در بارهٔ انتقال دهقانان از املاک مشاع به خوترها (املاک منفرد) قانون ارضی جدیدی صادر کرد. بر طبق این قانون ارضی استولیپین، بهره برداری از زمین مشاع از بین میرفت. بهر دهقانی پیشنهاد میشد که سهم خویش را در اختیار شخص خود گرفته و از مشاع جدا گردد. دهقان میتوانست قطعهٔ زمین خویش را بفروشد و حال آنکه سابق برین حق این کار را نداشت. جامعه مکلف بود که به دهقانانیکه از مشاع خارج میشوند در محل معین، زمین (خوتر، اتروب) اختصاص دهد.

در این ضمن دهقانان دارا یعنی کولاکها امکانی بدست می آوردند تا اراضی دهقانان کم بضاعت را به‌بهای ارزانی خریداری کنند. طی چندین سال پس از صدور این قانون بیش از یک ملیون دهقان کم بضاعت بکلی از زمین محروم شد و خانه خراب گردید. بحساب بی زمین شدن دهقانان کم بضاعت بر عدهٔ خوترها و اتروبهای کولاکها افزوده شد. چه‌بسا این خوترها در واقع بصورت املاک بزرگی در میامدند که در آنجا کار مزدوری معمول بود. حکومت، دهقانانرا مجبور میکرد که از زمینهای مشاع برای کولاکهای خوتر نشین بهترین زمین را اختصاص دهند.

اگر در موقع «آزاد نمودن» دهقانان، ملاکین زمین دهقانانرا غارت میکردند، اکنون دیگر کولاکها زمین مشاع را غارت و بهترین پارچه‌های زمین را تصرف نموده از دهقانان فقیر سهمیه‌های آنانرا بقیمت ارزان خریداری میکردند.

حکومت تزاری برای خریداری زمین و آبادی خوترها

11—761

بکولاکها وامهای کلانی میداد. استولیپین میخواست کولاکها را به ملاکین کوچکی که مدافعین وفادار سلطنت مستبده باشند مبدل کند.

رویهمرفته در ظرف ۹ سال (از سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۱۵) بیش از دو ملیون خانواده از زمینهای مشاع روستائی خارج شد.

سیاست استولیپینی وضع دهقانان کم زمین و روستائیان ندار را باز هم بدتر کرد. تجزیهٔ دهقانان بقشرها سریعتر گردید. زد و خوردهای دهقانان با کولاکهای خوتر نشین آغاز گشت.

ضمن این جریان دهقانان شروع کردند بدرك این نکته که مادام که حکومت تزاری و دومای دولتی ملاکین و کادتها وجود دارد آنها زمین ملاکین را نمیتوانند بگیرند.

جنبش دهقانان در سالهای افزایش شدید خوترها (سالهای ۱۹۰۷—۱۹۰۹) نخست رو بسستی مینهد ولی بزودی در سالهای ۱۹۱۰—۱۹۱۱ و پس از آن بر اثر زد و خوردهای دهقانان مشاع نشین و خوتر نشینها این جنبش برضد ملاکین و کولاکهای خوتر نشین شدیدتر میگردد.

در زمینهٔ صنایع نیز بعد از انقلاب تغییرات مهمی روی داد. تمرکز صنایع یعنی بزرگتر شدن و متمرکز گردیدن آن در دست گروه سرمایه‌داران بزرگ فوق العاده تقویت یافت. سرمایه‌داران حتی پیش از انقلاب ۱۹۰۵ اقدام بتشکیل اتحادیه‌هائی کرده بودند که قیمت کالاهارا در داخلهٔ کشور بالا برند و سودهای اضافی را برای تشویق صادرات مصرف نمایند تا اینکه بتوانند ببازارهای خارجی به قیمت ارزانی کالا ریخته بازارهای بیگانه را تسخیر کنند. اینگونه اتحادیه‌ها و چنین دسته بندیهای سرمایه‌داران (انحصارها) ترست و سندیکا نامیده میشدند. پس

از انقلاب بر شمارهٔ ترستها و سندیکاهای بورژوازی باز هم بیشتر افزوده شد. همچنین شمارهٔ بانکهای بزرگ هم زیاد شد و نقش آنها در صنایع مهمتر میگردید. جریان سرمایهٔ خارجی بروسیه تقویت یافت.

بدینطریق سرمایه‌داری در روسیه بیش از پیش سرمایه‌داری انحصاری و امپریالیستی میشد.

صنایع پس از چند سال وقفه از نو رونق گرفت: استخراج ذغال سنگ، محصول فلزات، استخراج نفت رو بافزایش نهاد. تولید منسوجات و قند و شکر زیاد شد. صادرات غله بخارجه پیشرفت زیادی کرد.

روسیه اگرچه در اینزمان در رشتهٔ صنایع خود چند گامی به پیش برداشت، باوجود این نسبت به اروپای باختری کشوری عقب ماندهٔ بود و وابسته بسرمایه‌داران بیگانه باقی می ماند. در روسیه ماشین و دستگاه ساخته نمیشد و آنها را از خارجه وارد میکردند. صنعت اتومبیل سازی هم نبود، صنعت شیمیائی و تولید کود های معدنی نیز وجود نداشت. روسیه در تو لید اسلحه هم از سایر کشورهای سرمایه‌داری عقب مانده بود.

لنین سطح پست مصرف فلزات را در روسیه مانند نشانهٔ عقب ماندگی آن خاطر نشان کرده چنین نوشته بود:

«در طی نیم قرن پس از رهائی دهقانان مصرف آهن در روسیه پنج برابر زیادتر شده است ولی با اینحال روسیه کشوری است بطور باور نکردنی وبی نظیر عقب مانده، گدا و نیمه وحشی که از نظر ابزار تولید کنونی نسبت به انگلیس چهار مرتبه و نسبت به آلمان پنج مرتبه و نسبت به امریکاده مرتبه بدتر تجهیز شده است (لنین جلد ۱۶ ص ۵۴۳ چاپ روسی)

11

نتیجهٔ مستقیم عقب ماندگی اقتصادی وسیاسی روسیه این بود که هم سرمایه‌داری روس و هم خود تزاریسم وابسته به سرمایه‌داری اروپای باختری بود.

این وابستگی عبارت از آن بود که مهمترین رشته‌های اقتصاد ملی از قبیل ذغال، نفت، صنایع برق، فلزسازی در دست سرمایهٔ خارجی بود و روسیهٔ تزاری ناگزیر بود که تقریباً همهٔ ماشینها و سازبرگها را از خارجه وارد کند.

این وابستگی عبارت از وامهای اسارت آور خارجی بود که برای پرداخت بهرهٔ آن وامها، تزاریسسم هر سال صد ها ملیون منات از اهالی بیرون میکشید.

این وابستگی عبارت از قرارداد های مخفی با «متفقین» بود که تزاریسم بموجب آن قراردادها متعهد شده بود که در صورت وقوع جنگ برای پشتیبانی «متفقین» و بمنظور تأمین سودهای فوق العادهٔ سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه، ملیونها سرباز روس را بجبههٔ امپریالیسم، سوق دهد.

خصائص سالهای ارتجاع استولیپین عبارت بود از تاخت و تازهای وحشیانهٔ ژاندارمری و پلیس‌ها و تعدیات فتنه انگیزان تزاری و افراد یغماگر چرنی‌ستنی برضد طبقهٔ کارگر. ولی تنها دژخیمان تزار نبودند که در اثر زجر و فشار کارگرانرا از جان خود بیزار میکردند، بلکه صاحبان فابریک و کارخانه ها هم که بویژه در سالهای وقفهٔ صنایع و افزایش بیکاری تعرض بر ضد طبقهٔ کارگر را تقویت کرده بودند از آنها عقب نمیماندند. صاحبان فابریک بطور دسته جمعی کارگرانرا اخراج (لوکائوت) میکردند، «لیست‌های سیاه» ترتیب داده بودند که در آنجا نام کارگران آگاه را که در اعتصاب بطور فعالی شرکت می ورزیدند ثبت مینمودند. کارگرانیکه نامشان در این «لیست

سیاه» یا «فهرست سیاه» نوشته میشد در هیچ بنگاهی که جزو اتحادیهٔ صاحبان فابریک این رشته از صنایع بود استخدام نمیشدند. نرخ مزد از همان سال ۱۹۰۸ باندازهٔ ۱۰-۱۵ در صد پائین آورده شده‌بود. روز کاررا در همه جا تا ۱۰-۱۲ ساعت بالا برده بودند. سیستم جریمه های غارتگرانه از نو رواج یافت.

شکست انقلاب سال ۱۹۰۵ در میان رفیقان نیمه راه انقلاب گسیختگی و اختلالی بمیان آورد. اختلال و انحطاط روحی مخصوصاً در بین روشنفکران زیاد بود. رفیقان نیمه راهیکه در دورهٔ پیشرفت پرهیجان انقلابی از میان بورژوازی وارد صفوف انقلاب شده بودند در روزهای ارتجاع از حزب دست کشیدند. قسمتی از آنها به اردوگاه دشمنان آشکار انقلاب پیوستند و قسمت دیگرشان در جامعه‌های مجاز طبقهٔ کارگر که سالم مانده بود تحصن اختیار نموده و میکوشیدند که پرولتاریا را از راه انقلابی برگردانند. آنها سعی داشتند حزب انقلابی پرولتاریا را بد نام کنند. رفیقان نیمه راه از انقلاب دست کشیده کوشش بکار میبردند تا خود را با ارتجاع همرنگ سازند و با تزاریسم سازشکارانه بسر برند.

حکومت تزار از شکست انقلاب استفاده نمود تا آن رفیقان نیمه راه انقلابی را که بیشتر ترسو وتن آسا بودند مبدل بعمال و فتنه انگیزان خود گرداند. این فتنه‌کاران سفله و یهودا صفت که از طرف ادارهٔ آگاهی تزاری بسازمانهای کارگری و حزبی پنهانی فرستاده شده بودند از درون به جاسوسی پرداخته و بانقلابیون خیانت میورزیدند.

ضد انقلاب در جبههٔ ایدئولوژی هم دست به تعرض زده بود. اردوی بزرگی از نویسندگانی که نان را به نرخ روز میخوردند

روی کار آمدند، آنها مارکسیسم را «مورد انتقاد قرار داده» و آنرا «تقبیح» میکردند، انقلاب را بلجن می کشیدند، آنرا استهزا مینمودند، خیانت پیشگی را مورد ستایش قرار میدادند و شهوت رانی را «کیش آدمی» نامیده آنرا می ستودند.

در رشتهٔ فلسفه کوششهائی بمنظور «انتقاد» و تجدید نظر در مارکسیسم تقویت یافت و همچنین انواع جریانات مذهبی پدید آمد که بادلایل باصطلاح «علمی» استتار میشدند.

«انتقاد» از مارکسیسم مد شد.

همهٔ این آقایان باوجود تمام تنوع و تلونشان هدف مشترکی را تعقیب میکردند و آن عبارت از رو گردان نمودن توده‌ها از انقلاب بود.

انحطاط روحی و بی ایمانی همچنین به قسمتی از روشنفکران حزبی‌هم که خود را مارکسیست میشمردند ولی هیچگاه در مواضع مارکسیسم ایستادگی محکم نداشتند سرایت نمود. از جملهٔ آنها نویسندگانی مانند بگدانوف، بازاروف، لوناچارسکی (که در سال ۱۹۰۵ با بلشویکها همراه بودند)، یوشکویچ، والنتینوف (از منشویکها) بودند. آنها در عین‌حال برضد مبانی فلسفی و تئوری مارکسیسم یعنی برضد ماتریالیسم دیالکتیک و برضد مبانی علمی و تاریخی مارکسیسم یعنی برضد ماتریالیسم تاریخی بطور پردامنه‌ای اقدام به «انتقاد» نمودند. فرق این انتقاد با انتقاد عادی آن بود که پوست کنده و پاکدلانه انجام نمیگرفت بلکه در زیر شعار «دفاع» از مواضع اساسی مارکسیسم پرده پوشی شده و ریاکارانه صورت میگرفت. آنها میگفتند: اساساً ما مارکسیست هستیم ولی میخواستیم مارکسیسم را «بهتر کنیم» و آنرا از برخی اصول اساسی فارغ سازیم. هرچند که آنها دشمنی خودرا نسبت به مارکسیسم ریاکارانه انکار می نمودند و خودشانرا مزورانه همیشه مارکسیست

می نامیدند ولی درحقیقت امر آنها با مارکسیسم دشمنی داشتند زیرا کوشش‌میکردند مبانی تئوریک مارکسیسم را بر هم زنند. خطر اینگونه تنقید ریاکارانه عبارت از آن بود که اغوای کارکنان‌عادی حزبی راهدف آمال‌خویش قرار داده بود و‌میتوانست آنها را اغفال کند. و هر قدر این تنقید برای ویران‌کردن مبانی تئوری‌مارکسیسم ریاکارانه‌تر انجام میشد همانقدر برای‌حزب بیشتر خطر داشت چونکه با لشگرکشی عمومی ارتجاع برضد حزب و انقلاب، پیوستگی بیشتری میبافت. قسمتی از روشنفکران که از مارکسیسم دور شده بودند کار را بدرجه‌ای رساندند که لزوم ایجاد مذهب نوی را ترغیب مینمودند(آنها را «خداجویان» و «خداسازان» نام نهاده بودند).

در برابر مارکسیستها وظیفهٔ مبرمی قرار گرفته بود و آن این که میبایستی آنها باین مرتدان تئوری مارکسیسم جواب دندان شکنی بدهند، نقاب از روی آنها بر کشیده، آنها را کاملاً رسوا سازند و بدینطریق از مبانی تئوری حزب مارکسیسم دفاع نمایند.

ممکن بود تصور نمود که پلخانوف و دوستان منشویکی وی که خود را «تئوری‌دانهای نامی مارکسیسم» میشمردند اجرای‌چنین‌وظیفه را بر عهده خواهند گرفت ولی آنها بنوشتن یکی دو مقالهٔ ناچیز که آن هم جنبهٔ پاورقی انتقادی داشت اکتفا نموده و سپس هر کس بسوراخ خود گریخت.

این وظیفه را لنین در کتاب مشهور خود بنام «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم که در سال ۱۹۰۹ از چاپ بیرون آمد انجام داد.

لنین در این کتاب خود نوشته است «در مدتی کمتر از شش ماه چهار کتاب از چاپ بیرون آمد که بطور عمده و تقریبا تماماً برای حمله بماتریالیسم دیالکتیك تخصیص

داده شده بود. مقدم بر همه، این کتابها کتاب «رساله‌هائی در بارهٔ (؟ میبایست گفت: برضد) فلسفهٔ مارکسیسم» است که در سال ۱۹۰۸ در سن - پطربورگ چاپ شده است مجموعهٔ مقالات بازارف، باگدانف، لوناچارسکی، برمان، هلفوند، یوشکویچ و سووروف؛ سپس کتاب یوشکویچ — «ماتریالیسم و رآلیسم انتقادی»، کتاب برمان — «دیالکتیك از لحاظ تئوری کنونی معرفت» و کتاب والنتینف — «مبانی فلسفی مارکسیسم»... همهٔ این اشخاص، با وجود اختلاف فاحش در نظریات سیاسی، در دشمنی با ماتریالیسم دیالکتیك متحد شده اند و در عین حال دعوی دارند که در فلسفه، مارکسیست میباشند! برمان میگوید که دیالکتیك انگلس — «عرفانی» است، بازارف در ضمن مانند چیزی که خود بخود مسلم باشد میگوید که نظریات انگلس «کهنه شده». این آقایان جنگاور دلیر گوئی ماتریالیسم را، با اتکاء غرور آمیز به «تئوری جدید معرفت»، به «تازه ترین فلسفه» (یا «تازه ترین فلسفهٔ پوزیتیویسم»)، به «فلسفه‌های جدید طبیعی» و یا حتی به «فلسفهٔ طبیعی قرن بیستم»، رد میکنند (لنین جلد ۱۳ ص ۱۱ چاپ روسی).

در پاسخ لوناچارسکی، که برای برائت دوستان خود یعنی طرفداران تجدید نظر در فلسفه، میگفت: «شاید ما گمراه شده ایم ولی بهر جهت جوینده هستیم»، لنین چنین نوشته است:

«و اما در سهم خود من هم در فلسفه «جوینده» هستم، مخصوصاً من در این یاد داشتها (منظور کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم است» هیئت تحریریه) وظیفهٔ خود قرار داده‌ام که در یابم. چه چیزی اشخاص را گیج مینماید که یاوه‌های برون از حد در هم و بر هم

و ارتجاعی را تحت عنوان مارکسیسم معرفی می کنند» (همانکتاب ص ۱۲).

ولی در عمل کتاب لنین از دایرهٔ این وظیفهٔ نسبتاً ساده خیلی تجاوز کرد. در حقیقت امر، کتاب لنین نه تنها بگدانوف، یوشکویچ، بازاروف، والنتینوف و استادان فلسفی آنها یعنی آوناریوس و ماخ را که کوشش داشتند در تالیفات خود ایدآلیسم بزگ شده و اطو زده ای را در مقابل ماتریالیسم مارکسیستی علم کنند مورد انتقاد قرار میدهد، بلکه کتاب لنین در عین حال از مبانی تئوری مارکسیسم یعنی از ماتریالیسم دیالکتیك و تاریخی دفاع میکند و مهمترین و اساسیترین چیزی را که در یك دورهٔ کامل تاریخی یعنی در دورهٔ بین وفات انگلس و انتشار کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» لنین بوسیلهٔ علم و بویژه بوسیلهٔ علوم طبیعی بدست آمده است از لحاظ ماتریالیسم تعمیم میدهد.

لنین در کتاب خود امپریوکریتیسیستهای روس و استادان خارجی آنها را مورد تنقید سخت قرار داده علیه رویزیونیسم فلسفی و نظری چنین استنتاج مینماید:

۱. «یك تقلب بیش از پیش ماهرانه در مارکسیسم، تحریف های بیش از پیش ظریفی در آن بوسیله آئین‌های ضد ماتریالیستی و معرفی آنها بعنوان مارکسیسم — اینهاست خصایص رویزیونیسم کنونی، هم در اقتصاد و هم در مسائل تاکتیکی و بطور کلی در فلسفه» (در همان کتاب ص ۲۷۰).

۲. «مکتب ماخ و آوناریوس کاملاً بسوی ایدآلیسم متوجه است» (در همان کتاب ص ۲۹۱).

۳. «ماخیستهای ما نیز همگی در ایدآلیسم فرو رفته‌اند» (در همان کتاب ص ۲۸۲).

۴. «نمیتوان در پس پردهٔ جر و بحثهای امپریوکریتیسیستها در بارهٔ معرفت مبارزه‌ئی که احزاب در فلسفه در پیش گرفته‌اند یعنی مبارزه‌ئی را که آخر الامر عبارت از تمایلات و ایدئولوژی طبقات متخاصم جامعهٔ کنونی است نا دیده انگاشت» (در همان کتاب ص ۲۹۲).

۵. «نقش عینی و طبقاتی امپریوکریتیسیسم بطور کامل عبارت است از نوکری فیده‌ئیستها (مرتجعینی که دین را بر علم ترجیح میدهند—هیئت تحریریه) در مبارزهٔ آنها برضد ماتریالیسم عموماً و برضد ماتریالیسم تاریخی خصوصاً» (در همان کتاب ص ۲۹۲).

۶. «ایدآلیسم فلسفی... راهی است که بسوی ظلمت کلیسائی میرود» (در همان کتاب ص ۳۰۴).

برای تقویم اهمیت فوق العادهٔ کتاب لنین در تاریخ حزب ما و درك اینکه لنین ازچه گنجینهٔ تئوری برضد هرگونه رویزیونیستها و قلب ماهیت داده شده‌گان دورهٔ ارتجاع استولیپین مدافعه کرده است، آشنائی به مبانی ماتریالیسم دیالکتیك و تاریخی ولو مختصری هم باشد لازم است.

این کار مخصوصاً برای آن لازم است که ماتریالیسم دیالکتیك و تاریخی بنیاد تئوری کمونیسم، و مبانی تئوری حزب مارکسیستی را تشکیل میدهد و دانستن این مبانی و بنابر این فرا گرفتن آنها وظیفهٔ هر فرد فعال حزبی است.

پس:

۱) ماتریالیسم دیالکتیك چیست؟

۲) ماتریالیسم تاریخی چیست؟

۲. در بارهٔ ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی.

ماتریالیسم دیالکتیک جهان بینی حزب مارکسیستی - لنینی است. این جهان بینی باین سبب ماتریالیسم دیالکتیک نامیده میشود که طرز توجهش به پدیده‌های طبیعت و شیوهٔ تحقیق و راه معرفت آن به این پدیده‌ها دیالکتیکی است ولی تفسیرش در بارهٔ پدیده‌های طبیعت و استنباط آن از این پدیده‌ها و تئوری آن ماتریالیستی میباشد.

ماتریالیسم تاریخی عبارت از بسط اصول ماتریالیسم دیالکتیک به بررسی زندگی اجتماعی، تطبیق اصول ماتریالیسم دیالکتیک بر پدیده‌های زندگی اجتماعی و بررسی جامعه و تاریخ آن میباشد.

مارکس و انگلس در توصیف شیوهٔ دیالکتیک خود معمولاً به هگل، مانند فیلسوفی که خصائل اساسی دیالکتیک را فرموله نموده است استناد مینمایند. ولی نباید تصور نمود که دیالکتیک مارکس و انگلس عیناً همان دیالکتیک هگل میباشد. در حقیقت مارکس و انگلس فقط «هستهٔ معقول» دیالکتیک هگل را گرفته پوستهٔ اید آلیستی آن را بدور انداخته و سپس دیالکتیک را بیشتر بسط و توسعه داده آن را بصورت علمی امروزه در آوردند.

مارکس میگوید: «متد دیالکتیکی من نه تنها در اساس خود با متد هگل تفاوت دارد بلکه مستقیماً متضاد آن میباشد. در نظر هگل تفکر، که آنرا تحت عنوان ایده حتی یک ذات مستقلی میداند، آفرینندهٔ دنیای واقعی است، و بعقیدهٔ او دنیای واقعی انعکاسی است از ایده و تفکر - در صورتیکه بر عکس در نظر من ایده‌چیزی نیست جز همان ماده که به دماغ انسان منتقل شده و در آن تغییر شکل یافته است (ک. مارکس، متمم جلد اول چاپ دوم آلمانی کتاب «کاپیتال»).

مارکس و انگلس در توصیف ماتریالیسم خود معمولاً به فویرباخ نیزچون فیلسوفی که حقوق حقهٔ ماتریالیسم را اعاده کرده است استناد میجویند. ولی نباید تصور نمود که ماتریالیسم مارکس و انگلس عیناً مثل ماتریالیسم فویرباخ است. مارکس و انگلس در حقیقت «هستهٔ اصلی» ماتریالیسم فویرباخ را گرفته اضافات ایدآلیستی و مذهبی و اخلاقی آنرا بدور انداخته ماتریالیسم آنرا باز هم توسعه داده و به تئوری علمی و فلسفی ماتریالیسم رساندند. بطوریکه میدانیم- فویرباخ که خودش اساساً ماتریالیست بود مع ذالك بانام ماتریالیست مخالف بود انگلس بارها گفته است که فویرباخ «باوجود اینکه اصولاً ماتریالیست است ولی از پایبندهای کهنهٔ ایدآلیستی خلاص نشده است و «به مجرد اینکه تئوریهای اخلاقی و فلسفی و دینی او را مطالعه کنیم ایدآلیسم حقیقی آن بر ما نمودار میشود» (ك. مارکس و ف. انگلس جلد ١٤ ص ٦٥٢ — ٦٥٤ چاپ روسی).

واژهٔ دیالکتیك از کلمهٔ یونانی «دیالگو» ریشه گرفته که معنی آن مصاحبه و مباحثه کردن است. در روزگاران قدیم دیالکتیك اسم علمی بود که با دانستن آن تناقضات دلایل حریف را آشکار کرده حقایق را یافته بر آن فائق می آمدند. بعضی از فلاسفهٔ قدیم معتقد بودند که پیدایش تناقضات در تفکر و تصادم عقائد متضاد بهترین وسیلهٔ کشف حقیقت است. دامنهٔ تفکر روی اصول دیالکتیك، بعدها شامل پدیده‌های طبیعت نیز شده، به متد دیالکتیکی شناسائی طبیعت تبدیل گردید که بموجب این رویه کلیهٔ پدیده‌های طبیعت دائماً متحرك و متغیر بوده و تحولات طبیعی نتیجهٔ عمل متقابل قوای متضاد در طبیعت میباشند.

شالودهٔ دیالکتیك مستقیماً در نقطهٔ مخالف متافیزیك قرار دارد.

۱. متد دیالکتیك مارکسیستی متصف به خصایص اساسی زیرین است:

الف. دیالکتیك بر خلاف متافیزیك طبیعت را مجموعهٔ تصادفات اشیاء و پدیده‌هائیکه‌از یکدیگر مجزا و منفرد بوده و با یکدیگر وابستگی ندارند نمیداند بلکه بر عکس طبیعت را مجموعه و واحد تامی از اشیاء و پدیده‌هائی که با یکدیگر رابطه داشته بطور آلی بهم وابسته بوده و مشروط به یکدیگرند میشناسد.

از این رو متد دیالکتیکی معتقد است که هیچ گونه پدیده‌ای در طبیعت منفرداً و بدون در نظر گرفتن روابط آن با سایر پدیده‌های محیطش، نمیتواند مفهوم واقع شود زیرا پدیده‌ها در هر رشته از طبیعت که تصور کنیم وقتی خارج از شرایط محیط در نظر گرفته شوند به امری بی معنی تبدیل خواهند شد — بر عکس وقتی یك پدیده را در همان حال که در شرایط محیط خود محدود میباشد با در نظر گرفتن روابط جدائی ناپذیر یکه با سایر پدیده‌های همجوار خود دارد ملاحظه کنیم می بینیم که مفهوم واقع شده و میتوان آنرا توضیح داد.

ب. دیالکتیك بر خلاف متافیزیك که برای طبیعت یك حالت آرامش و رکود و سکون تغییر ناپذیری قائل است، آنرا متحرك و در حال تحولات پی در پی و تکامل و ترقی دائمی میداند که در هر لحظه و همیشه چیزی در آن بوجود آمده تکامل می یابد و چیزی متلاشی شده و از بین میرود.

از این رو متد دیالکتیک ایجاب میکند که پدیده‌ها را نه تنها از نقطهٔ نظر مناسبات متقابله و مشروط بودنشان بلکه از نقطهٔ نظر سیر، تغییر و تکامل و پیدایش و زوالشان نیز باید مورد نظر قرار داد.

برای متد دیالکتیك قبل از همه اشیائیکه در حال حاضر

استوار بنظر می آیند ولی رو به زوال و نیستی میروند اهمیت شایانی ندارند بلکه چیزهائی اهمیت دارند که پدیدار گشته رو بتکامل میروند ولو آنکه در حال حاضر نا استوار بنظر آیند زیرا متد دیالکتیك چیزهائیرا شکست ناپذیر میداند که بوجود آمده نمو کرده و تکامل مییابد.

انگلس میگوید «همه چیز طبیعت از کوچکترین اجزاء گرفته تا بزرگترین اجسام از دانهٔ شن تا خورشید از پروتیست (نخستین سلول زنده- هیئت تحریریه) گرفته تا انسان، در پیدایش و زوال دائمی در جریان لاینقطع و در جنبش و تحول متوالی هستند» (در همان کتاب ص ٤٨٤).

بهمین جهت است که انگلس میگوید دیالکتیک «اشیا و انعکاسات دماغی آنهارا اصولاً در روابط متقابل و بهم پیوستگی و حرکت و بوجود آمدن و از بین رفتنشان در نظر میگیرد» (ك. مارکس و ف. انگلس جلد ٤١ ص ٢٣ چاپ روسی)

ج. دیالکتیک برخلاف متافیزیک سیر تکامل را یک جریان سادهٔ نشو و نما که در آن تغییرات کمی منتج به تحولات کیفی نشود نمیداند، بلکه تکامل را از تغییرات کم اهمیت و پنهانی کمی میداند که به تغییرات کیفی آشکار و اساسی منتهی میگردد، متد دیالکتیک میگوید که در این جریان تغییرات کیفی تدریجی نبوده بلکه سریع و ناگهانی میباشند و بشکل جهش از حالتی به حالت دیگر تبدیل میشوند، حدوث این تغییرات تصادفی نبوده بلکه قانونی است و در نتیجهٔ تراکم تغییرات کمی نا محسوس و تدریجی وقوع مییابد.

بدینجهت متد دیالکتیک سیر تکامل رایك حرکت دورانی که تکرار مراحل گذشته باشد نمیداند بلکه آنرا حرکتی پیش رونده

و صعودی و گذرگاه حالت کیفی قبل به حالت کیفی جدید و ترقی از بسیط به مرکب و از پست به بالا میشمارد.

انگلس میگوید «طبیعت سنگ محک و معیار دیالکتیک است و علوم جدید طبیعی برای این آزمایش وسائل و مواد فوق العاده سرشاری که روز بروز در تزایدند فراهم می آورد بدینطریق ثابت مینماید که سرانجام همه چیز طبیعت نه از طریق متافیزیک بلکه بطور دیالکتیکی صورت میگیرد. طبیعت بر روی یک دایرة در حرکت یکنواخت و مکرر نیست و راه طی شده را از سر نمیگیرد بلکه تاریخ حقیقی دارد که آنرا میپیماید. در اینجا بیش از همه باید از داروین یاد نمود که با اثبات اینکه تمام جهان آلی کنونی از گیاه و حیوان گرفته تا انسان همه محصول سیر تکامل بوده و این سیر تکامل ملیونها سال دوام داشته است ضربت نیرومندی به نظریه متافیزیکی وارد آورده است» (در همان کتاب ص ۲۳)

انگلس تکامل دیالکتیکی را که نتیجهٔ تغییرات کمی به کیفی است توصیف نموده میگوید:

در فیزیک... هر تغییری عبارت است از انتقال کمیت به کیفیت و نتیجهٔ تغییر کمی مقدار حرکتی است که یا در خود جسم و ذاتی آن بوده و یا در آن وارد شده است. مثلاً درجهٔ حرارت آب در وضع میعان آن ابتدائاً تاثیری ندارد ولی اگر حرارت را زیاد و یا کم کنیم لحظه‌ای فرا میرسد که حالت ذرات آب در یک صورت به بخار و در صورت دیگر به یخ تبدیل میگردد... و همینطور جریان الکتریکی با شدت معینی لازمست تا مفتولی از پلاتین را درخشان و روشن سازد یا اینکه برای

ذوب هر فلزی درجهٔ حرارت مخصوص بخودش لازم است
یا اینکه هر مایعی در زیر یک فشار معلوم نقطهٔ معینی
دارد که منجمد میشودو یا-تا آنجا که ما قادر به تهیه حرارت
لازم باشیم-بجوش می آید. و بالاخره بهمین علت است
که برای هر گازی درجهٔ معینی فشار وجود دارد که در
آن درجه می توان در شرایط معین فشار و برودت، آن
گاز را به مایع تبدیل نمود... مقادیر ثابته که در فیزیك
مصطلح است (نقاطی که در آن حالتی به حالت دیگر
بدل میشود-هیئت تحریریه) غالباً جز نقاط گره چیز
دیگری نیستند که در آن کم و زیاد کردن حرکت
(تغییرات کمی) سبب یك تغییر کیفی در جسم شده
بالنتیجه کمیت به کیفیت تبدیل می یابد» (همان کتاب
ص ۵۲۷--۵۲۸)

انگلس سپس وارد موضوع شیمی شده و میگوید:

«شیمی را میتوان علم تغییرات کیفی اجسام نامید که
تحت تاثیر تغییر و ترکیب کمی بعمل می آید. هگل نیز این
موضوع را میدانست... مثلاً اکسیژن را در نظر بگیریم:
اگر در یک ملکول بجای دو آتم معمولی سه آتم اکسیژن
بگذاریم جسم جدیدی بدست می آید بنام--ازن-- که
دقیقاً چه از حیث بو و چه از لحاظ فعل و انفعالاتش با
اکسیژن معمولی تفاوت دارد تا چه رسد به نسبتهای
مختلف اکسیژن با آزت یا گوگرد که هر کدام جسمی
ایجاد میکند که از لحاظ کیفیت بکلی با اجسام قبل
متفاوت بوده فرق دارند!» (همان کتاب ص ۵۲۸)

سر انجام انگلس از دورینگ، که هگل را مورد سر
زنش قرار داده و در عین حال قاعده مشهور هگل را

دائر به اینکه عبور از جهان بیجان به جهان جاندار و از جهان غیر آلی به عالم حیات آلی جهشی است بوضع نوین در خفا ربوده است، تنقید مینماید و میگوید:

«این کاملاً همان رشتهٔ گره‌دار روابط سنجش است که هگل اظهار کرده بود در یك نقطهٔ معین آن اضافه یا کم کردن کمی، سبب ایجاد جهش کیفی میشود. مثلاً آب گرم با آب سرد که نقطهٔ غلیان انجمادشان گره هائی هستند و در این نقاط است که با فشار متعارفی جهش به حالت جدید انجام میگیرد و بالنتیجه کمیت به کیفیت تبدیل می یابد». (همان کتاب ص ٤٥—٤٦)

د. دیالکتیك بر خلاف اصول متافیزیك معتقد است که اشیاء و پدیده‌های طبیعت در داخل خود نیز تضادهائی دارند زیرا آنها دارای یك قطب مثبت و قطب منفی یك گذشته و یك آینده میباشند، همهٔ آنها عناصری دارند که یا در حال رشد و نموند و یا طریق نابودی و زوال را میپمایند. مبارزهٔ این تضادها یعنی مبارزه بین قدیم و جدید یعنی مبارزهٔ بین آنکه میمیرد و آنکه بدنیا می آید بین آنکه از میان میرود و آنکه ترقی میکند، محتویات داخلی جریان تکامل و پیچ و خم تغییرات کمی است که به تغییرات کیفی تبدیل میشود.

از اینرو متد دیالکتیك بر آنست که جریان تکامل پست به عالی نتیجهٔ تکامل و توسعهٔ هم آهنگ پدیده‌ها نبوده بلکه بر عکس در اثر بروز تضادهای داخلی اشیاء و پدیده‌ها و در طی یك «مبارزه» بین تمایلات متضاد که بر اساس آن تضادها قرار گرفته است انجام میگیرد.

لنین میگوید «دیالکتیك بمعنی واقعی کلمه عبارت است

از آموختن تضادها در داخلهٔ ماهیت اشیاء (لنین «دفترهای فلسفی» ص ۲۶۳ چاپ روسی).

و سپس مینویسد:

«تکامل «مبارزهٔ» اضداد است» (لنین جلد ۱۳ ص ۳۰۱ چاپ. روسی).

این بود خلاصه‌ای از خصائص اصلی متد دیالکتیکی مارکسیستی.

با کمال سهولت میتوان فهمید که توسعهٔ اصول متد دیالکتیک در مطالعهٔ زندگی اجتماعی و تاریخ جامعه دارای چه اهمیت بزرگی بوده و بکار بردن این اصول در تاریخ اجتماع و فعالیت عملی حزب پرولتاریا تاچه اندازه حایز اهمیت است.

هرگاه در دنیا پدیده‌های منفرد و مجزائی وجود ندارند و اگر واقعاً تمام پدیده‌ها بیکدیگر وابسته بوده و متقابلاً بهم مشروط هستند واضح میگردد که هر رژیم اجتماعی و یاهر نهضت اجتماعی در تاریخ را نباید مانند اغلب مورخین از نقطهٔ نظر «عدالت ابدی» و یا ایدهٔ دیگری که قبلاً اتخاذ شده باشد قضاوت نمود بلکه باید آنرا از لحاظ شرایطیکه این رژیم یا نهضت اجتماعی را بوجود آورده و به آن بستگی دارند ملاحظه کرد.

رژیم بردگی در شرایط فعلی مسلماً چیزی بی معنی و احمقانه و غیر طبیعی است اما همین رژیم بردگی در شرایط رژیم اشتراکی اولیه که در حال پاشیدگی بود یك پدیدهٔ کاملاً منطقی و طبیعی بود زیرا در مقایسه با رژیم کمون اولیه، گامی بسوی جلو بود.

تقاضای ایجاد یك جمهوری بورژوازی بر اساس دموکراسی، در شرایط حکومت تزار و جامعهٔ بورژوازی مثلاً در روسیه ۱۹۰۵ کاملاً بجا و صحیح و انقلابی بود، زیرا جمهوری بورژوازی در آن زمان گامی بسوی جلو بود. اما در شرایط فعلی یعنی در شرایط

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تقاضای یك جمهوری بورژوازی بی معنا و ضد انقلابی است زیرا چنین جمهوری در مقایسه با جمهوری شوروی گامی بقهقرا است.

همه چیز مربوط به شرایط زمان و مکان است.

بدیهی است بدون در نظر گرفتن این شرایط مطالعه در پدیده اجتماعی از لحاظ تاریخی و موجودیت علم تاریخ و ترقی آن غیر ممکن است زیرا تنها اینگونه مطالعه است که میتواند علم تاریخ را از تبدیل به هرج و مرج احتمالات وانبوه اشتباهات نامعقول حفظ نماید.

و اما بعد. اگر براستی دنیا در حرکت و تکامل دائمی است، اگر واقعاً زوال عناصر فرتوت و نشو و نمای عناصر نوزاد قانون تکامل میباشد مسلم میگردد که دیگر انتظامات اجتماعی «خلل ناپذیر» و «اصول ابدی» مالکیت خصوصی و استثمار و «ایده‌های ابدی» اطاعت دهقانان از مالکین و تبعیت کارگران از سرمایه‌داران معقول نیستند.

پس باین نتیجه میرسیم که رژیم سوسیالیستی را میتوان جایگزین رژیم سرمایه‌داری نمود چنانچه رژیم فئودالیسم نیز در موقع خود به رژیم سرمایه‌داری تعویض گردید.

باین نتیجه میرسیم که نباید پایهٔ کار و فعالیت خود را روی طبقاتی از اجتماع بگذاریم که دیگر در حال نمو و رشد نیستند اگرهم در حال حاضر بر آن مسلط و برتر میباشند؛ بلکه باید متوجه و متکی به آن طبقات اجتماعی شد که رو به تکامل میروند و آینده در جلو آنها است ولو آنکه امروز دارای نیروی برتری و تفوق نباشند.

در سالهای ۱۸۸۰ــ۱۸۹۰ قرن گذشته در دوره‌ایکه مبارزهٔ مارکسیستها علیه ناردنیکها جریان داشت، پرولتاریای

12

روسیه در مقابل دهقانان منفرد که اکثریت مهم اهالی را تشکیل میدادند اقلیت کوچکی بود، ولی اقلیتی که در رشد و نمو بود حال آنکه دهقانان چون طبقه ایکه در حال پاشیدگی است تحلیل میرفتند. مارکسیستها اشتباه نکردند که فعالیت خود را فقط متوجه پرولتاریا که رو بترقی میرفت نمودند زیرا چنانچه میدانیم پرولتاریا که در ابتدا نیروی ناچیزی بود رفته رفته رشد نموده ترقی کرد و به نیروی درجه اول سیاسی و تاریخی مبدل گشت.

بنابراین برای اینکه در سیاست اشتباه نکرده باشیم باید بجلو نگاه کنیم نه به عقب.

و اما بعد. اگر راست است که عبور تغییرات کمی آهسته به تغییرات کیفی سریع و ناگهانی از قوانین تکامل است پس واضح خواهد شد که انقلاباتیکه بدست صفوف ستمکش انجام میشود یك پدیدهٔ کاملاً طبیعی و غیر قابل احتراز می باشد.

پس انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و رهائی طبقهٔ کارگر از مظالم سرمایه‌داری نه از طریق تغییرات بطی و اصلاحات بلکه فقط از راه تغییر کیفی رژیم سرمایه‌داری و بطریق انقلاب میتواند انجام گیرد.

بنابراین برای آنکه در سیاست اشتباه نکرده باشیم باید انقلابی بود نه اصلاح طلب.

و اما بعد. اگر صحیح است که تکامل در اثر بروز تضادهای داخلی و در نتیجهٔ مبارزهٔ قوای متضاد بر پایهٔ این اضداد و برای غلبه بر این تضادها بوجود می آید پس واضح است که مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا، یک پدیدهٔ کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر میباشد.

بنابراین نباید تضادهای رژیم سرمایه‌داری را ماست مالی نمود بلکه بر عکس باید آنها را کشف کرده آشکار نمود، نباید در صدد خاموش کردن مبارزهٔ طبقاتی بر آمد بلکه باید آنرابه آخر رساند.

بنابراین برای آنکه در سیاست اشتباه نکرده باشیم باید یك سیاست طبقاتی و پرولتاریائی و آشتی ناپذیریرا تعقیب نموده از سیاست اصلاح طلبانه ایکه مفهومش هم آهنگ کردن منافع پرولتاریا و سرمایه‌داران و یا سازشکاری برای «پرورش» سرمایه‌داری در سوسیالیسم باشد دوری جوئیم.

اینست مدلول آنچه که متد دیالکتیك مارکسیستی هنگام تطبیق با حیات اجتماعی و تاریخ جامعه نشان میدهد.

اما ماتریالیسم فلسفی مارکسیستی از پایه و اساس با اید آلیسم فلسفی متضاد است.

۲. ماتریالیسم فلسفی مارکسیستی متصف بخصایص اساسی ذیل است:

الف) برخلاف ایدآلیسم که دنیا را بمنزلهٔ تجسم «ایدهٔ مطلق» و «روح کلی» و «شعور» میانکارد ـ فلسفهٔ مادی مارکس معتقد است که دنیا بالذاته مادی است و پدیده‌های گوناگون جهان صور مختلف مادهٔ متحرك میباشند و روابط و شرایط متقابلهٔ پدیده‌ها که بر اصول دیالکتیکی استوارند قوانین لازمه تکامل ماده را که در حال حرکت است تشکیل میدهند و دنیابر طبق قوانین حرکت ماده در سیر نمو و تکامل بوده احتیاجی به «روح کلی» ندارد.

انگلس میگوید «جهان بینی ماتریالیستی بطور ساده عبارتست از فهمیدن طبیعت همانطوریکه هست بدون اینکه چیزی از خارج به آن اضافه شود». (ك. مارکس و ف. انگلس، جلد ۱۴ ص ۶۵۱ چاپ روسی)

لنین (در یاد داشتهای فلسفی ص ۳۱۸ چاپ روسی) به قول فیلسوف باستانی یونان هراکلیوس که عقیده داشت «دنیا یکی است و بوسیله هیچ خدا یا انسانی آفریده نشده و شعلهٔ جاویدان و زنده‌ای بوده، هست و خواهد بود که درخشندگی آن بموجب قوانین

معینی گاهی فروغ میگیرد و زمانی خاموش میشود» اشاره کرده و میگوید «اینست تشریح عالی و صحیح از اصول ماتریالیسم دیالکتیك»

ب) بر خلاف اصول ایدآلیسم که مدعیست تنها شعور ما است که در واقع وجود دارد و دنیای مادی و عالم هستی و طبیعت را انعکاسی از شعور و حواس و تصورات و عقاید ما تصور میکند، نظریهٔ فلسفی ماتریالیسم مارکس این است که ماده، طبیعت و وجود یك حقیقت عینی (ابژکتیف) میباشد که مستقل از ذهن و شعورما در خارج موجود است. ماده در وحلهٔ اول قرار دارد، زیرا ماده است که منبع احساسات و تصورات و شعور میباشد و حال آنکه شعور در مرتبهٔ دوم جای دارد زیرا خود انعکاسی است از ماده، انعکاسی است از وجود، تفکر محصول مغز که خود ماده ایست میباشد که در تکامل خود هم بحد کمال رسیده است. بعبارت دیگر فکر محصول مغز است و مغز جهاز تفکر و بالنتیجه اگر نخواهیم باشتباه عظیمی دچار شویم نباید فکر را از ماده جدا نمود.

انگلس میگوید «مسئلهٔ رابطه میان فکر و وجود، میان روان و طبیعت، عالیترین مسئلهٔ سراسر فلسفه است ... فلاسفه بر حسب پاسخیکه در این باره دادهاند بدو اردوگاه بزرگ تقسیم میشوند. آنانکه فکر و روح را مقدم بر طبیعت و وجود میدانند... به اردوگاه ایدآلیستی و آنها که طبیعت را مقدم میشمارندبه مکاتب مختلف ماتریالیسم تعلق دارند» (ك. مارکس، منتخبات آثار جلد اول ص ۳۲۹).

و سپس:

«جهان مادی، با حواس درك میشود و ما خودمان نیز به آن تعلق داریم یگانه جهان واقعی است...

شعور ما و تفکر ما هر اندازه هم که عالی بنظر آیند جز محصول مغز که دستگاه مادی و جسمی است چیز دیگری نیستند، ماده مولود روح نیست بلکه روح است که جزعالیترین محصول ماده چیز دیگری نیست» (همان کتاب ص. ۳۳۲)

مارکس در خصوص ماده و فکر میگوید:

«ممکن نیست بتوان تفکر را از ماده متفکر جدا نمود. ماده اس اساس تمام تغییراتی است که بوقوع میپوندد» (همان کتاب ص ۳۰۲)

لنین در خصوص ماتریالیسم فلسفی مارکس میگوید:

«ماتریالیسم بطور عموم قبول دارد که موجود حقیقی عینی (ابژکتیف) یعنی ماده از شعور واحساسات وتجربه‌مستقل است... شعور... چیزی نیست جز انعکاسی ازوجود؛ که در بهترین صورت خود انعکاسی تقریباً درست آنست (کامل و در نهایت می باشد)» (لنین جلد ۱۳ ص ۲۶۶ــ۲۶۷)

و باز:

«ماده چیزیست که بر روی دستگاه حواس ما تاثیر کرده احساس را بوجود می آورد: ماده حقیقت عینی است که وجود خارجی دارد و ما آنرا بوسیله احساس درك میکنیم... ماده، طبیعت، وجود جسمانیت مقام اولین، ولی روح و شعور و احساس، نفسانیات دارای مقام دوم می باشند. (همان کتاب ص ۱۱۹ ــ ۱۲۰)

ــ «عرصهٔ جهان جولانگاه نمایش چگونگی حرکت ماده و «تفکر ماده» میباشد» (همان کتاب ص ۲۸۸)

ــ «مغز دستگاه تفکر است» (همان کتاب ص ۱۲۵)

ج) بر خلاف اصول ایدآلیسم که امکان معرفت باصول و قوانین دنیا را انکار میکند و به دانش‌ما ارزش و وقعی

نمی نهد و اعتقادی به حقیقت عینی (ابژکتیف) ندارد و تصور میکند که دنیا پر از «ذوات مستقلی» استکه نمیتوان بوسیله علم آنها را شناخت، ـ ماتریالیسم فلسفی مارکس دنیا و قوانین آنرا کاملاً قابل شناسائی دانسته و میگوید که معرفت ما به قوانین طبیعت بر اثر تجربه بعمل آمده معتبر و حقیقتی است عینی و واقعی، در دنیا چیز غیرقابل شناختنی وجود ندارد و اگرمسائلی هستند که تا امروز مجهول مانده اند روزی کشف شده و بوسایل علمی و عملی شناخته خواهند شد.

انگلس فرضیهٔ کانت و سایر ایدآلیستها را که معتقد به عدم امکان معرفت به احوال دنیا و «ذوات مستقل» می باشند مورد انتقاد قرار داده و از نظریهٔ ماتریالیستی مشهور که میگوید معرفت ما معتبر است دفاع میکند:

وی در این خصوص مینویسد: «قاطع ترین دلائل بطلان این بوالهوسیهای فیلسوفانه همانا عمل، مخصوصاً تجربه و صنعت است. اگر ما قادریم که صحت نظریه خود را در خصوص یك پدیدهٔ طبیعی بوسیله بوجود آوردن آن ثابت کنیم یعنی آنرا بکمك شرایط اختصاصیش بسازیم و بخدمت خود بگماریم؛ توانسته ایم بداستان بی معنی «ذات مستقل» کانت خاتمه دهیم. مواد شیمیائی که از دستگاه حیاتی نباتات و حیوانات بدست می آیند زمانی «ذوات مستقلی» بودند ولی همینکه شیمی آلی توانست از عهدهٔ تهیهٔ آنها بر آید این «ذوات مستقل» به ذوات متعلق به ما تبدیل گشتند، مثل مادهٔ رنگین روناس یعنی الیزارین که امروز آنرا مانند سابق از ریشهٔ گیاه روناس که در صحراها میروید استخراج نمیکنیم بلکه با قیمت ارزانتری

و بسهولت از قطران ذغال سنگ بدست می آوریم. منظومهٔ شمسی کوپرنیك سیصد سال تمام فرضیه‌ای بیش نبود و باوجود اینکه بسیار باور کردنی بود ولی مع ذالك فرضیه‌ای بیش نبود، اما وقتی که لوریه با کمك ارقامی که از روی همین سیستم در دست داشت ثابت کرد که نه فقط وجود یك سیاره که تا آنوقت مجهول بود مسلم است بلکه با حساب مکان فضائی آنرا نیز در سماوات معین نمود و وقتیکه گاله این سیاره را بچشم دید منظومهٔ کوپرنیك ثابت شد» (ک. مارکس منتخبات آثار جلد اول ص ۳۳۰)

لنین، اشخاصی از قبیل بوگدانف، بازاروف، یوشکویچ و دیگر طرفداران ماخ را به پیروی از اصول فیدئیسم (نظریهٔ ارتجاعی که معتقد به تقدم ایمان بر علوم است) متهم کرده و از نظریهٔ مشهور ماتریالیسم که معلومات علمی ما را در بارهٔ قوانین طبیعی معتبر میشمارد و قوانین علمی را حقیقت عینی میداند دفاع کرده میگوید:

«فیدئیسم عصر حاضر بهیچ وجه علم را نفی نمی کند، بلکه «بلند پروازیهای زیاده از حد» علم را که عبارت از دعوی وجود حقیقت عینی است نفی مینماید. اگر واقعا (آنطور که ماتریالیستها عقیده دارند) حقیقت عینی وجود دارد، اگر واقعاً علوم طبیعی که دنیای خارجی را در «تجربیات» بشری منعکس می نمایند تنها علوم قادر به نشان دادن حقیقت عینی میباشند پس هرگونه فیدئیسم مطلقاً رد می گردد» (لنین، جلد ۱۳ ص ۱۰۲ چاپ روسی).

اینگونه بود اوصاف مشخصهٔ ماتریالیسم فلسفی مارکسیستی.

به آسانی میتوان پی برد که بسط اصول ماتریالیسم فلسفی در مطالعهٔ زندگی اجتماعی و تاریخ جامعه تاچه پایه حائز اهمیت بوده و تاچه اندازه تعمیم این اصول در تاریخ جامعه و فعالیتهای عملی حزب پرولتاریای مهم میباشد.

اگر واقعاً رابطه میان پدیدهای طبیعی و شرایط متقابله آنها قوانین قطعی تکامل طبیعت هستند پس رابطه و شرائط متقابلهٔ پدیدهٔ زندگی اجتماعی نیز احتمالی و تصادفی نبوده بلکه قوانین لازمهٔ تکامل جامعه میباشند.

از اینجا چنین نتیجه میگیریم که حیات اجتماعی و تاریخ آن مجموعه‌ای از تراکم «تصادفات» نیست زیرا تاریخ جامعه عبارت میگردد از سیر تکاملی جامعه بر طبق قوانین معین و بررسی تاریخ اجتماع تبدیل میگردد به علم.

بنابراین فعالیت عملی حزب پرولتاریا نباید بر اساس تمایلات قابل ستایش «افراد بر گزیده» یا بر پایهٔ «تقاضای عقل» و «اخلاق عمومی» و مانند اینها گذاشته شود، بلکه قوانین تکامل اجتماعی و مطالعه در این قوانین باید پایه و بنیان این فعالیت را تشکیل دهد.

و اما بعد. اگر راست است که دنیا قابل شناختن بوده و معلومات ما نیز در خصوص قوانین تکامل طبیعت معتبر و حقیقتی است عینی، پس زندگی و تکامل اجتماعی نیز قابل شناختن بوده و احکام علمی در خصوص قوانین تکامل اجتماع احکامی هستند معتبر و دارای حقیقتی عینی میباشند.

در اینصورت علم تاریخ جامعه باوجود تمام پیچیدگی پدیده‌های زندگانی اجتماعی، میتواند مانند بیولوژی علم دقیقی شود که برای تطبیق عملی قوانین تکامل اجتماعی قابل استفاده گردد.

پس حزب پرولتاریا نباید در فعالیت عملی خود

دلایلی تصادفی را راهنمای خود قرار دهد بلکه لازم است از قوانین تکامل جامعه و نتایج عملی حاصله از این قوانین پیروی نماید.

بالنتیجه سوسیالیسم که در گذشته رؤیای دلفریبی از آتیه برای بشریت بود بعلم تبدیل میگردد.

پس رابطه میان علم و فعالیت عملی و روابط بین تئوری و عمل باید تواماً ستارهٔ راهنمای حزب پرولتاریا باشد.

سپس. هرگاه طبیعت، هستی، دنیای مادی دارای مقام اول و شعور و تفکر حائز درجهٔ دوم و مشتق از آنند و اگر دنیای مادی حقیقت عینی بوده و به شعور وابستگی ندارد و شعور انعکاسی است از این حقیقت عینی، پس باین نتیجه میرسیم که حیات مادی و هستی جامعه نیز در درجهٔ اول بوده و زندگی معنوی درجهٔ دوم و مشتق از آنست و حیات مادی اجتماع حقیقتی است عینی و مستقل از ارادهٔ انسان، در حالیکه زندگی معنوی جامعه انعکاسی است از این حقیقت عینی و انعکاسی از هستی میباشد.

بنابراین نباید منبع حیات معنوی اجتماع و اساس مفاهیم و تئوری‌های اجتماعی و عقاید سازمانهای سیاسی را در خود مفاهیم وتئوریها و عقاید و سازمانها جستجو کرد، بلکه باید در شرایط زندگی مادی جامعه و در وجود اجتماعیکه این مفاهیم، تئوریها و عقاید انعکاسی از آن میباشند تجسس نمود.

بنابراین اگر در ادوار مختلف تاریخ جامعه، ایده و نظریات اجتماعی مختلف و عقاید و سازمانهای سیاسی مفتاوت ملاحظه میکنیم و اگر در عصر رژیم بردگی به فلان نظریه و تئوری اجتماعی یابه بهمان عقیده و دستگاه سیاسی بر خورد میکنیم که در عصر فئودالیسم انواع دیگری از آنها را ملاحظه مینمائیم و بعداً در دوران سرمایه‌داری هیچکدام از

آنها را نیافته و به صورت نوی آن بر خورد میکنیم دلیل این ها اختلافات در «طبیعت» و «خاصیت» خود ایده‌ها و تئوریها و نظریات و سازمانهای سیاسی نیست بلکه معلول شرائط گوناگون حیات مادی جامعه در ادوار گوناگون تکامل اجتماعی میباشد.

هر طور که هستی و شرائط حیات مادی جامعه باشد ایده‌ها و تئوریها و نظریات سیاسی وسازمانهای سیاسی نیز همانطور خواهدبود.

مارکس دراین خصوص می نویسد:

«چیزیکه هستی بشر را تعیین میکند شعور بشری نیست بلکه بالعکس هستی اجتماعی است که شعوربشر را معین میسازد» (ك. مارکس منتخبات آثار جلد اول ص ۲۶۹ چاپ روسی).

پس حزب پرولتاریا برای اینکه در سیاست خطا نکند و به سرنوشت خیال با فان خشك و خالی دچار نشود نباید فعالیت خود را به «پرنسیپهای» جامد «عقل انسانی» بنیان نهد بلکه باید به شرائط مشخص حیات مادی جامعه که نیروی قطعی اجتماعی است اتکاء نماید. بنیان کار این حزب نباید تمایلات قابل تمجید «مردان بزرگ» باشد بلکه احتیاجات واقعی تکامل زندگی مادی جامعه باید اساس قرار گیرد.

یکی از علل سقوط اتوپیستها و از آن جمله ناردنیکها و آنارشیستها و اس ارها آنست که ایشان در توسعه و تکامل جامعه نقش درجهٔ اول شرایط حیات مادی را قبول نمیکردند و در ایدآلیسم غوطه ور گردیده بجای آنکه پایهٔ فعالیت عملی خود را بر مقتضیات تکامل زندگی مادی جامعه قرار دهند شالودهٔ آنرا بدون و ابستگی باین مقتضیات و بر خلاف آن میریختند، یعنی مدار کارشان عبارت بود از «نقشه‌های خیالی» و «طرحهای جهانشمول» که از حیات حقیقی جامعه دور افتاده بود.

نیرومندی و قوهٔ حیاتی مارکسیسم ـ لنینیسم در آنستکه هرگز از حیات حقیقی جامعه دور نشده در فعالیت عملی خود تنها به مقتضیات توسعه و تکامل زندگی مادی اجتماع تکیه میکند.

از آنچه که مارکس گفته است نباید چنین نتیجه گرفت که ایده‌ها و تئوریهای اجتماعی، عقاید و سازمانهای سیاسی در زندگی جامعه حائز اهمیت نبوده و روی شرایط مادی حیات جامعه و تکامل آن اثر متقابل نمیکنند. تا اینجا فعلاً در بارهٔ منشاء ایده‌ها و تئوریها و نظریات اجتماعی و مؤسسات سیاسی، در بارهٔ پیدایش آنها و در خصوص اینکه حیات معنوی جامعه عبارت از انعکاس شرایط مادی آن میباشد سخنی گفتیم. اما در خصوص «اهمیت» این ایده‌ها و تئوریها و عقاید اجتماعی و سازمانهای سیاسی و رل آنها در تاریخ، مکتب ماتریالیسم تاریخی نه فقط منکر آنها نمیشود، بلکه بعکس اهمیت رل آنها را مصرانه در زندگی اجتماعی و تاریخ اجتماع نشان میدهد.

ایده‌ها و تئوریهای اجتماعی گوناگونند. ایده‌ها و تئوریهای فرتوتی وجود دارند که عمر شان بپایان رسیده و در خدمت منافع قوای فرتوت مضمحل شوندهٔ جامعه کمر بسته اند و اهمیت اینان در اینست که مانع تکامل اجتماع و پیشرفت آن میباشند. ایده‌ها و تئوریهای مترقی و نوینی هم هستند که خادم منافع قوای پیشرو جامعه میباشند و اهمیت آنها در اینستکه توسعه و تکامل جامعه و پیشرفت آنرا آسان نموده ضمناً هر قدر مقتضیات حیات مادی جامعه را دقیقتر و صحیحتر منعکس سازند همان اندازه نیز واجد اهمیت بیشتری میباشند.

ایده‌ها و تئوریهای تازهٔ اجتماعی تنها پس از آنکه جامعه مواجه با مسائل نوین توسعه و تکامل حیات مادی اجتماع شد پدید می آیند. ولی بعد از آنکه پدید آمدند جدی ترین نیروئی میشوند که

حل مسائل نوینی را که تکامل زندگی مادی در جلو شان قرار میدهد آسانتر و پیشروی جامعه را نیز سهلتر میسازند. در اینهنگام است که تمام اهمیت رل سازمان دهنده، تجهیز کنندهٔ ایده‌ها و تئوریهای جدید و عقاید و سازمانهای سیاسی تازه دقیقاً ظاهر میشود. حقیقت آنستکه اگر ایده‌ها و تئوریهای اجتماعی تازه بوجود می آیند همانا باین سبب میباشد که اجتماع به آنها نیازمند است و بدون عمل سازمان دهنده و مجهز کننده و تبدیل کنندهٔ آنها حل مسائل فوری و مبرمی که تکامل زندگی مادی جامعه ایجاب کرده است محال و غیر ممکن میباشد. ایده‌ها و تئوریهای نوین اجتماعی که بر پایهٔ مسائل نوین حاصله از تکامل حیات مادی جامعه قرار میگیرند راه خود را باز کرده و در دسترس توده های مردم قرار میگیرند و آنها را تشویق مینمایند تا علیه قوای از میان روندهٔ اجتماع متشکل شوند و بدینطریق وسائل تسهیل انهدام قوای فرتوت جامعه را که انگل توسعهٔ و تکامل حیات مادی جامعه هستند فراهم میسازد.

بدینگونه ایده‌ها و تئوریهای اجتماعی و سازمانهای سیاسی که ثمرهٔ مسائل مبرم تکامل زندگی مادی جامعه و شرائط معیشتی اجتماعی هستند بنوبهٔ خود در شرائط معیشتی جامعه و زندگی مادی آن، تاثیر کرده شرائطی را که برای به نتیجه رساندن حل مسائل مبرم زندگی مادی اجتماع لازمست بوجود آورده، تکامل بعدی آنرا ممکن میسازند.

باین مناسبت مارکس میگوید:

«تئوری همینکه در توده‌ها نفوذ کند خود یك نیروی مادی می شود» (ك. مارکس و ف. انگلس جلد اول ص ۴۰۶ چاپ روسی).

بنابراین حزب پرولتاریا برای اینکه بتواند در شرائط مادی

زندگی جامعه تاثیر کرده تکامل و بهبودی جامعه را تسریع نماید، باید نظریات اجتماعی خود را به آن ایدهٔ اجتماعی متکی سازد که صحیحاً مبین حوایج تکامل حیات مادی جامعه باشد تا بتواند توده‌های عظیم مردم را به جنبش آورده مجهز شان کند و آنها را در سپاه عظیم پرولتاریائی که آمادهٔ در هم شکستن نیروهای ارتجاعی و باز کردن راه برای قوای پیشرو جامعه میباشد متشکل سازد.

یکی از علل مغلوبیت «اکونومیست‌ها» و منشویکها این بود که آنها از رل تشویق کننده، سازمان دهنده و تبدیل کنندهٔ تئوری پیشرو و ایدهٔ مترقی غافل بوده مجذوب ماتریالیسم افواهی عامیانه شده بودند و بهمین جهت رلشان تقریباً به صفر رسیده حزبشان به بطالت و رکود محکوم گشت.

نیرومندی و زنده بودن مارکسیسم ــ لنینیسم از آنجا است که اتکاء آن به تئوری پیشروی میباشد که مقتضیات توسعه و تکامل حیات مادی جامعه را صحیحا منعکس مینماید و تئوری را بکمال شایستگی رسانده و برخودفرضی میداند که از قدرت تشویق کننده و سازمان و تغییر دهنده این تئوری کاملاً استفاده نماید.

ماتریالیسم تاریخی مسئلهٔ روابط میان زندگی اجتماعی و شعور جامعه، میان شرائط تکامل زندگی مادی و تکامل حیات معنوی جامعه را بدین گونه حل مینماید.

۳. ماتریالیسم تاریخی.

اکنون مسئله ایکه باید روشن شود اینستکه: از لحاظ ماتریالیسم تاریخی مدلول «شرائط حیات مادی جامعه» که بالا خره سیمای جامعه، ایده‌ها، نظریات، سازمانهای سیاسی و غیره آن را تعیین مینماید چیست.

در حقیقت امر این «شرائط حیات مادی جامعه» از چه عبارتند و خصایص مشخصه آنها کدامند؟

شکی نیست که مفهوم «شرائط حیات مادی جامعه» قبل از همه شامل طبیعتی استکه جامعه را احاطه کرده است، محیط جغرافیائیست که یکی از شرائط لازمه و دائمی حیات جامعه میباشد و مسلماً در توسعه و تکامل آن مؤثر است. رل موقعیت جغرافیائی در تکامل اجتماعی چیست؟ آیا محیط جغرافیائی آن نیروی اصلی که سیما و صورت ظاهر نوع رژیم اجتماعی بشر و عبور از یك رژیم به رژیم دیگر را تعیین میکند نیست؟

ماتریالیسم تاریخی باین برسش پاسخ منفی میدهد.

شکی نیست که محیط جغرافیائی یکی از شرائط دائمی و ضروری توسعه و تکامل جامعه میباشد و البته در توسعه و تکامل آن مؤثر است ـ یعنی محیط جغرافیائی جریان تکامل جامعه را سریع یا کند مینماید. ولی تاثیر این محیط تاثیری نیست که سرنوشت حیات جامعه را تعیین کند زیرا تغییرات و توسعه و تکامل جامعه بمراتب سریعتر از تکامل محیط جغرافیائی رخ میدهد. در مدت سه هزار سال، در اروپا سه رژیم گوناگون اجتماعی یعنی رژیم کمون اولیه، بردگی و فئودالیسم توانستند بمیان آیند و در مشرق اروپا، در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حتی چهار نوع رژیم اجتماعی تغییر یافت و حال آنکه طی این مدت شرائط جغرافیائی در اروپا یا هیچ تغییر نکرد و یا بقدری تغییر آن کم بود که جغرافی دانها حتی از ذکر آن نیز خود داری کرده‌اند. علتش هم واضح است. برای یك تغییرات جدی محیط جغرافیائی ملیونها سال وقت لازمست در صورتیکه برای مهمترین تغییرات در رژیم اجتماعی بشری چندین قرن یا یکی دو هزار سال کفایت میکند.

پس دانستیم که محیط جغرافیائی نمیتواند. علت اصلی و وسیلهٔ تعیین کنندهٔ تکامل اجتماعی قرار گیرد زیرا چیزی که

در طی دهها هزار سال تقریباً بلا تغییر میماند، نمیتواند سبب اصلی چیزی شود که به فاصلهٔ چند صد سال دچار تغییرات اساسی میگردد.

سپس شکی نمیتوان داشت که افزایش نفوس و درجهٔ تراکم آن نیز یکی از مواد متشکلهٔ مفهوم «شرائط حیات مادی» می باشد، زیرا آدمی عنصر لازم و ناگزیر شرائط حیات مادی جامعه بوده و بدون یك حد اقل از افراد انسان هیچگونه زندگی مادی اجتماعی ممکن نیست. آیا ازدیاد جمعیت همان نیروی اصلی معین کنندهٔ نوع رژیم اجتماعی بشری نیست؟

بدین مسئله نیز ماتریالیسم تاریخی جواب منفی میدهد.

مسلم است که افزایش نفوس در توسعه و تکامل جامعه مؤثر میباشد و آنرا تسهیل نموده یا بتعویق میاندازد، لیکن نمیتواند عامل اصلی تکامل اجتماعی گردد و سرنوشت ترقیات جامعه را تعیین نماید، زیرا افزایش نفوس نمیتواند به تنهائی بفهماند که چرا فقط این رژیم تازهٔ اجتماعی جانشین رژیم اجتماعی معینی میگردد، برای چه رژیم کمون اولیه را رژیم بردگی و رژیم ملوك الطوایفی را رژیم بورژوازی جانشین میشود نه فلان رژیم دیگر.

هرگاه توسعه و تکامل اجتماعی را افزایش نفوس تعیین میکرد باید تراکم نفوس بشری رژیم اجتماعی عالیتری را بوجود آورد، ولی در واقع چنین امری دیده نمیشود. تراکم جمعیت در چین چهار برابر ممالك متحده امریکا است، در حالیکه از لحاظ تکامل اجتماعی ممالك متحده امریکا در مرتبهٔ بالاتری قرار دارند زیرا در چین هنوز هم رژیم نیمه ملوك الطوایفی حکمفرمائی میکند در صورتیکه ممالك متحده امریکا مدتهاست به بلندترین مرحلهٔ ترقی سرمایه‌داری رسیده اند. در بلژیك تراکم نفوس از ممالك

متحده امریکا ۱۹ مرتبه و از اتحاد جماهیر شوروی ۲۶ مرتبه بیشتر است ولی از لحاظ توسعه و تکامل اجتماعی، کشورهای متحدهٔ امریکا از بلژیك جلوترند و بلژیك از اتحاد شوروی باندازهٔ یك دورهٔ کامل تاریخی عقب مانده است زیرا هنوز در بلژیك رژیم سرمایه‌داری حکمفرمائی میکند حال آنکه اتحاد شوروی مدتها است بکار سرمایه‌داری خاتمه داده در داخل خود رژیم سوسیالیستی را بر قرار نموده است.

از دلایل فوق چنین مستفاد میشود که افزایش نفوس، نیروی عمدهٔ توسعه و تکامل جامعه نیست و نمیتواند هم باشد و نیروئی نیست که نوع رژیم اجتماعی و سیمای جامعه را معین کند.

الف) پس بالاخره در سیستم شرایط زندگی مادی جامعه آن نیروی اصلی که سیمای اجتماع و نوع رژیم اجتماعی و تکامل جامعه را از یك رژیم به رژیم دیگر معین میکند چیست؟

ماتریالیسم تاریخی معتقد است آن نیرو عبارت است از طریقهٔ تحصیل وسایل معیشت لازم برای زندگی انسان، یعنی طریقهٔ تولید نعمات مادی از قبیل خوراك، پوشاك، کفش، مسکن، سوخت، وسائل تولید و غیره که برای زندگی و تکامل اجتماع مورد لزوم است.

برای زندگی کردن باید خوراك، پوشاك، کفش، منزل، سوخت و مانند اینها را داشت. برای داشتن این نعمات مادی لازم است آنها را تولید نمود و برای تولید آنها باید آلات تولید وجود داشته باشد که با کمك آن انسان بتواند خوراك، پوشاك، کفش، منزل، سوخت و غیره تولید نماید و باید توانست این آلات را تولید نمود و طرز استفاده از آنرا آموخته و بلد بود.

ابزار تولید، که بکمك آنها کالاهای مادی تولید میشود، و همچنین افراد انسانیکه این آلات تولیدی را بکار برده و در اثر

آموختن یکرشته تجربیات تولیدی و مهارت کار نعمات مادی را تولید میکنند، مجموعاً نیروهای مولده اجتماع را تشکیل میدهند.

اما نیروهای مولدهٔ فقط یك. طرف تولید، یك طرف طریقهٔ تولید را تشکیل میدهد و این طرف معرف رابطهٔ انسان با اشیاء و قوای طبیعی است که انسان برای تولید نعمتهای مادی از آنها استفاده میکند. طرف دیگر تولید، طرف دیگر طرز تولید را مناسبات انسانها با یکدیگر در جریان عمل تولید یعنی مناسبات تولیدی انسانها تشکیل میدهد. انسانها با طبیعت مبارزه میکنند و برای تولید نعمات مادی از طبیعت استفاده مینمایند ولی این امر بحالت انفرادی و بشکل اشخاص از هم دور افتاده انجام نمیگیرد بلکه بشکل مشترك و دسته دسته و بحالت اجتماع صورت میگیرد. باین مناسبت تولید همیشه و در تحت هرگونه شرایطی که باشد تولید اجتماعی است. هنگام تولید نعمات مادی، افراد فی مابین خود یکنوع مناسبات متقابل داخلی تولیدی یك نوع مناسبات تولیدی بر قرار میسازند. این مناسبات ممکن است بشکل همکاری و معاونت متقابل بین افرادیکه از استثمار آزادند باشد و امکان هم دارد که مناسبات بین فرمانفرما و فرمانبردار باشد و بالاخره ممکن هم هست که این مناسبات تحول از یك شکل روابط تولیدی بشکل دیگر باشد. ولی این روابط تولید هر جنبه‌ای که داشته باشند همیشه و در همهٔ رژیمها، مانند نیروهای تولید کننده، عنصر ضروری تولید را تشکیل میدهند.

مارکس میگوید- «افراد در هنگام تولید نه فقط در طبیعت بلکه در یکدیگر نیز تاثیر مینمایند. اگر آنها برای ابراز فعالیت مشترك و مبادلهٔ فعالیت خود بطریق معینی باهم متحد نشده باشند نمیتوانند تولید کنند. افراد،

برای انجام عمل تولید وارد در مناسبات و روابط معینی میشوند و فقط بوسیله این روابط و مناسبات اجتماعی است که مناسبات آنان با طبیعت صورت وجود پیدا میکند و تولید انجام می پذیرد» (ك. مارکس و ف. انگلس جلد ۵ ص ۴۲۹ چاپ روسی).

بنا بر این، تولید و طرز تولید، هم قوای مولدهٔ جامعه و هم روابط تولیدی انسانها را در بر می گیرد و بدین ترتیب مجسم کنندهٔ یگانگی آنها در جریان تولید خواسته‌های مادی است.

ب) نخستین خصوصیت تولید عبارت از آنستکه هیچگاه در یك نقطه برای دورانی طولانی توقف نمیکند و همیشه در حال رشد و تغییر میباشد، ضمناً تغییر در طرز تولید ناگزیر موجب تغییر همه رژیم اجتماعی، اندیشه های اجتماعی، نظریات سیاسی، مؤسسات سیاسی یعنی، - موجب تجدید سازمان تمام نظام اجتماعی و سیاسی میگردد. انسانها در درجات گوناگونی از تکامل، از طرزهای مختلف تولید استفاده میکنند یا بعبارت ساده‌تر آنها بطرق مختلفی زندگی خود را بسر میبرند. در زمان کمون اولیه یکنوع طرز تولید، در زمان بردگی طرزی دیگر وجود دارد و در دورهٔ فئودالیسم هم طرز سومی موجود است و غیره. بتناسب همین مراحل مختلفهٔ تولید، رژیم اجتماعی انسانها، حیات معنوی آنها، نظریات آنان و مؤسسات سیاسی شان نیز گوناگون میباشد.

طرز تولید جامعه هر طوریکه باشد خود جامعه هم از حیث اساس همانطور است، اندیشه‌ها و تئوریهای آن، نظریات و مؤسسات سیاسی آنهم همانگونه میباشد.

یا اینکه قدری ساده تر بگوئیم: چگونگی زندگی مردم هر طوری باشد، چگونگی تفکرشان نیز همانطور است.

یعنی اینکه تاریخ تکامل جامعه مقدم بر همه عبارت است از تاریخ رشد تولید، تاریخ طرزهای تولید که طی اعصار متوالی جانشین یکدیگر شده است، عبارت است از تاریخ تکامل قوای مولده و روابط تولیدی انسانها.

پس، تاریخ تکامل اجتماعی در عین حال عبارت است از تاریخ خود مولدین خواسته‌های مادی، تاریخ توده‌های زحمتکش که خود قوای اساسی جریان تولید و انجام دهندگان تولید خواسته‌های مادی هستند که برای وجود و بقای جامعه ضرور میباشد.

پس، علم تاریخ، هرگاه بخواهد علمی حقیقی باشد، دیگر نمیتواند تاریخ تکامل اجتماعی را بتاریخ عملیات پادشاهان و سپه سالاران و «جهانگیران» و «فاتحین» کشورها مبدل کند بلکه مقدم بر همه باید به تاریخ مولدین خواسته‌های مادی، بتاریخ توده‌های رنجبر و ملل بپردازد.

بنابراین، کلید کشف قوانین تاریخ جامعه را نباید در مغز افراد بشر یا عقاید و مفاهیم اجتماع جستجو نمود، بلکه در طریقهٔ تولیدی که در هر دورهٔ معین تاریخ بوسیلهٔ اجتماع بکار میرفته، یعنی در اقتصادیات جامعه باید به کاوش آن پرداخت.

بنابراین اولین وظیفه علم تاریخ عبارتست از تحقیق و کشف قوانین تولید و قوانین تکامل نیروهای مولده و روابط تولیدی و قوانین تکامل اقتصادی جامعه.

بنابراین حزب پرولتاریا هرگاه میخواهد یك حزب حقیقی باشد باید پیش از هر چیز علم قوانین توسعه و تکامل تولید و علم قوانین ترقیات اقتصادی جامعه را فرا گیرد.

بنابراین حزب پرولتاریا برای آنکه در سیاست راه خطا

نپیماید باید هم در طرح و تدوین برنامهٔ خود و هم در فعالیت عملی خویش قبل از هر چیز قوانین توسعه و تکامل تولید، قوانین ترقیات اقتصادی جامعه را مأخذ قرار دهد.

ج) دومین خصوصیت تولید اینستکه تغییرات و تکامل آن همیشه با تغییرات و تکامل نیروهای تولید کننده و در درجهٔ اول با تغییرات و تکامل آلات تولیدی آغاز میگردد. بنابراین نیروهای تولید کننده، متحرك ترین و انقلابیترین عناصر تولید میباشند. نخست نیروهای تولید کنندهٔ جامعه تغییر می کنند و تکامل می پذیرند و سپس، روابط تولیدی، روابط اقتصادی میان افراد بشر با وابستگی وتطابق کامل با این تغییرات، تغییر میبابند. معذالك نباید تصور نمود که مناسبات تولیدی در تکامل نیروهای تولید کننده مؤثر نیستند و نیروهای تولید کننده به روابط تولیدی وابسته نیستند. روابط تولیدی در حال وابستگی به ترقی قوای تولید کننده توسعه و تکامل یافته به نوبت خود در ترقیات قوای تولید کننده مؤثر میباشند، ترقی آنها را تسریع نموده یا بتعویق میاندازند. در اینجا باید گوشزد نمود که روابط تولیدی نمیتوانند مدتی مدید از افزایش قوای تولید کننده عقب مانده با آن در تضاد باشند، زیرا قوای تولید کننده فقط وقتی می توانند باندازه کافی ترقی نمایند که مناسبات تولیدی با خصوصیات و حالات قوای تولید کننده متناسب بوده به ترقی قوای تولید کننده میدان دهند. از اینرو مناسبات تولیدی از ترقی قوای تولید کننده هر قدر هم عقب مانده باشند دیر یا زود باید با درجهٔ ترقیات و خصوصیات قوای تولید کننده متناسب گردند و فی الواقع هم متناسب میشوند. در غیر اینصورت یگانگی قوای تولید کننده و مناسبات تولیدی در سیستم تولید از ریشه بهم میخورد و تولید نیز کاملاً از هم میپاشید، در تولید بحران روی میداد و قوای تولید کننده از میان میرود.

بحرانهای اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری که در آنجا مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر وسائل تولید با جنبهٔ اجتماعی تولید و با جنبهٔ قوای تولید کننده فوق العاده غیر متناسب میباشد نمونه ایست برای عدم توافق مناسبات تولیدی با روابط قوای تولید کننده، مثالیست از تصادم و کشمکش بین این دو. نتیجهٔ این عدم توافق همان بحرانهای اقتصادی میباشند که موجب ویرانی قوای تولید کننده میگردند، ضمناً خود این عدم توافق شالودهٔ اقتصادی انقلاب اجتماعی است که وظیفهٔ آن اینستکه مناسبات تولیدی موجوده را از بین برده مناسبات تولیدی نوینی که متناسب با مختصات قوای تولید کننده باشد بر پا نماید.

بر عکس، اقتصاد ملی سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، که در اینجا مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید کاملاً با خصوصیات اجتماعی سیر تولید متناسب میباشد و بهمین جهت هم هست که بحرانهای اقتصادی و خرابی قوای تولید کننده وجود ندارد، مثالیست برای هماهنگی و تناسب بین روابط تولیدی با خصوصیات قوای تولید کننده.

بنابراین قوای تولید کننده نه تنها متحرکترین و انقلابیترین عنصر تولید بلکه ضمناً عنصر تعیین کنندهٔ ترقی تولید هم میباشند.

نیروهای تولید کننده هرطور که باشند، روابط تولیدی نیز باید همان نوع باشند.

هرگاه وضع قوای تولید کننده نشان میدهد که انسان با چگونه ابزار تولیدی نعمتهای مادی ضروری خود را تولید مینماید، وضع مناسبات تولیدی نیز نشان میدهد که وسائل تولید (زمین، جنگل، آبها، معادن، مواد خام، ابزار تولید، وسائط نقلیه و ارتباط و مانند اینها) در دست کی و در اختیار کیست، آیا در

اختیار تمام جامعه است یا اینکه در اختیار افراد، دسته‌ها و طبقات جداگانه‌ای میباشد که آنرا برای استثمار افراد دسته‌ها و طبقات دیگر مورد استفاده قرار میدهند.

منظرهٔ عمومی توسعه و تکامل قوای تولید کننده از زمانهای قدیم تا امروز بدین قرار است. ادوات خشن سنگی به تیر و کمان تحول یافتند و سپس دورهٔ شکار کردن به اهلی نمودن حیوانات و دامپروری ابتدائی تبدیل شد؛ آلات سنگی به ادوات فلزی تبدیل گردیدند (تبر آهنی، خیش نوک آهنین و مانند اینها) و بتناسب اینها پرورش گیاه و کشاورزی آغاز گردید؛ در آلات فلزی برای تهیهٔ مواد، بهبود جدیدی حاصل شد و کوره بادم و همچنین سفال سازی بوجود آمد و بالنتیجه پیشه‌وری کاملتر شد و نظر به همین ترقی پیشه‌وری از کشاورزی جدا افتاد و کارهای مستقل و بعد مانوفاکتور پیدا گردید، سپس آلات تولید دستی به ماشین تحول یافت و تولید مانوفاکتوری دستی به صناعت مکانیزه تبدیل گردید؛ آنگاه سیستم ماشین وصنایع بزرگ مکانیکی مدرن روی کار آمد. چنین بود نمودار بسیار ناکاملی از تکامل نیروهای تولید کنندهٔ اجتماع در طی تاریخ طولانی بشریت. ضمناً بدیهی است که ترقی و بهبود ابزار تولید بدست انسانهائیکه با تولید رابطه داشتند عملی گشته و اینکار مستقل از افراد بشر انجام نپذیرفته است. بنابراین با تغییر و ترقی آلات و ادوات تولید، انسان نیز که مهمترین عنصر نیروی تولید کننده میباشد تغییر و ترقی مینماید و تجربه‌اش در تولید، مهارتش در بکار بردن ابزار تولید نیز تغییر میپذیرد و کاملتر میشود.

روابط تولیدی میان افراد بشر یعنی روابط اقتصادی آنها نیز مطابق با این تغییرات و تکامل نیروهای تولید کنندهٔ اجتماع در طی تاریخ تغییر کرده و روبه تکامل میرفت.

در تاریخ پنج نوع اساسی مناسبات تولیدی معلوم است: رژیم اشتراکی ابتدائی، رژیم بردگی، رژیم فئودالی، رژیم سرمایه‌داری و رژیم سوسیالیستی.

در زمان رژیم اشتراکی-اولیه اساس مناسبات تولیدی عبارت بود از مالکیت جماعت بر وسائل تولید. این ترتیب اصولاً با خصوصیات قوای تولید کنندهٔ همان دوره متناسب بود. آلات سنگی و تیر و کمان که بعداً بوجود آمد، به انسان اجازه نمیداد که منفرداً علیه قوای طبیعت و حیواناتی که باید شکار شوند مبارزه نماید. در این دوره انسانها برای اینکه از گرسنگی نمیرند یا قربانی حیوانات درنده و یا قبایل همسایه نشوند، برای چیدن میوجات از جنگل و ماهیگیری از آب و یا برای ساختن مسکنی مجبور بودند مشترکاً کار کنند. کار مشترک باعث مالکیت مشترک بر وسایل و فرا آورده‌های تولید میگردد. اگر مالکیت خصوصی بر بعضی آلات تولید را که برای مدافعه در مقابل حیوانات درنده بکار میرفت بنظر نیاوریم در ایندوره انسانها هنوز معنای مالکیت خصوص بر آلات تولید را نمیدانند. در این دوره از استثمار خبری نیست طبقات مختلفه وجود ندارد.

در دورهٔ بردگی اساس مناسبات تولید را مالکیت بروسائل تولید و برده که تولید میکنند تشکیل میدهد. صاحب برده میتواند برده را چون حیوان خرید و فروش کند یا بکشد. اینگونه مناسبات تولیدی رویهمرفته با وضع قوای تولیدکننده در این دوره متناسب میباشد. انسانها در دورهٔ مزبور بجای آلات سنگی آلات و ابزار فلزی در اختیار خود داشتند؛ بجای اقتصادیکه فقط منحصر به شکار مختصر و بدوی بود و از تربیت حیوانات و فلاحت چیزی نداشت در این عصر می بینیم تربیت حیوانات،

فلاحت، صنایع دستی و تقسیم کار میان شعب مختلف تولید، ظاهر میشود؛ می بینیم امکان مبادلهٔ کالاهای تولید شده میان افراد و دسته‌جات ظاهر میشود؛ تراکم ثروت در دست اشخاصی معدود ممکن میگردد و تراکم حقیقی وسایل در دست اقلیت امکان می یابد، اقلیت میتواند اکثریت را تابع خود کند اعضای اکثریت را بردهٔ خویش سازد. در این دوره دیگر کار همگانی وآزاد تمام افراد جامعه در جریان تولید وجود ندارد. در این دوره کار اجباری بردگانیکه از طرف برده داران بیکاره استثمار میشوند حکمفرمائی میکند. از این رو مالکیت مشترک بر وسایل و محصولات تولید وجود ندارد و جایش را مالکیت شخصی میگیرد. در این دوره برده دار نخستین مالک مطلق واصلی میباشد. بین اغنیا و فقرا، استثمار کنندگان و استثمار شوندگان صاحبان حقوق کامل و اشخاصی بی حقوق مبارزهٔ شدید طبقاتی روی میدهد-چنین است منظرهٔ رژیم بردگی.

در تحت رژیم فئودال مناسبات تولید مبتنی است بر اساس مالکیت فئودال بر وسائل تولید و مالکیت محدود وی بر کارگر تولید کننده یعنی بر (سرف) که فئودال دیگر نمیتواند او را بکشد ولی در خرید و فروشش آزاد است. در برابر مالـکیت فئودال مالکیت انفرادی دهقان و پیشه‌ور نیز وجود دارد. این مالکیت مبتنی است بر ابزار تولید و اقتصادیات خصوصی که بر اساس کار شخصی استوار است. اینگونه مناسبات تولیدی نیز بطور کلی با خصوصیات قوای تولید کنندهٔ این دوره متناسب میباشد. کار آهن گدازی و آهنگری بهتر از پیش میرود. گاو آهن و دستگاههای بافندگی رواج می یابند. کشاورزی، باغبانی، نوشابه سازی و روغن کشی بیش از پیش توسعه یافته ترقی میکند. در برابر کارگاه‌های

پیشه‌وری مؤسسات مانوفاکتوری بوجود می آید. این بود خصایص مشخصهٔ وضع قوای تولید کننده در این دوره.

قوای تولید کنندهٔ جدید ایجاب مینماید که کارگر در امر تولید تا اندازه ای ابتکار بخرج داده بکار تمایل نشان دهد و در آن ذینفع باشد. از اینرو فئودال از برده‌ئیکه هیچگونه علاقه به کار نداشته و فاقد ابتکار میباشد صرف نظر نموده و ترجیح میدهد با سرف سرو کار داشته باشد که از خود دارای اقتصادیات بوده و مالک آلات تولید است و در کار تا آن اندازه ذینفع است که زمین را کشت کند و بهرهٔ مالکانهٔ جنسی به ارباب بپردازد.

مالکیت خصوصی در ایندوره بازهم ترقی می نماید. استثمار تقریباً بهمان اندازهٔ دورهٔ بردگی شدت دارد، فقط قدری ملایمتر است. مبارزهٔ طبقاتی بین استثمار کنندگان و استثمار شوندگان شاخص اساسی رژیم فئودالی میباشد.

در رژیم سرمایه‌داری اساس مناسبات تولیدی را مالکیت سرمایه‌داری بر وسایل تولید تشکیل میدهد و ضمناً مالکیت برتولید کنندگان یعنی کارگران مزدور دیگر وجود ندارد؛ سرمایه‌دار دیگر نمیتواند آنانرا بکشد یا در معرض خرید و فروش گذارد زیرا آنان از هرگونه تعلق شخصی آزادند. ولی آنها از داشتن و سایل تولید محرومند و برای اینکه از گرسنگی تلف نشوند، مجبورند نیروی کار خود را به سرمایه‌دار بفروشند و یوغ استثمار را اجباراً بر گردن نهند. در کنار مالکیت سرمایه‌داری بر وسائل تولید، مالکیت خصوصی دهقان و پیشه‌ور که از قید سرواژ آزاد شده و متکی بر کار شخصی میباشد موجود بوده و در بدو امر وسیعاً شیوع دارد. در این دوره کارگاه‌های پیشه‌وری ومؤسسات مانوفاکتوری، فابریک و کارخانه‌های بزرگی

که بوسیلهٔ ماشین مجهز گردیده اند پیدا شدند. مزارع اربابی که با وسایل بدوی دهاقین زراعت میشد جای خود را به زراعت سرمایه‌داری که بر پایهٔ علوم فلاحتی استوار بوده و ماشینهای کشاورزی در اختیار دارد میدهد.

نیروهای مولدهٔ جدید ایجاب مینماید که تولید کنندگان تربیت شده‌ترو با فهمتر از سرفهای جاهل و عامی باشند تا اینکه بتوانند ماشین را بشناسند و آنرا درست بکار اندازند. باینجهت است که سرمایه‌دارن نیز ترجیح میدهند که سرو کارشان با کارگران مزدوری باشد که از قید سرواژ رهائی یافته وتا اندازه‌ای وقوف و تربیت یافته‌اند که از عهدهٔ درست کار کردن با ماشین بر آیند.

ولی سرمایه‌داری پس از آنکه نیروهای مولده را بدرجهٔ هنگفتی ترقی داد گرفتار تضادهائی که برایش لاینحل است شده و سر در گم میگردد. سرمایه‌داری با تولید روز افزون کالا و پائین آوردن نرخ کالا، رقابت را شدیدتر میکند، تودهٔ خرده مالکین و متوسط را خانه خراب کرده آنها را به پرولتر تبدیل میکند، استطاعت خریدن را پائین میاورد و در نتیجه، فروش کالاهائی که فرا آورده است غیر ممکن میشود. سرمایه‌داری با توسعهٔ تولید و با جمع کردن ملیونها کارگر در فابریکها و کارخانجات عظیم، بر جریان و سیر تولید خاصیت اجتماعی میبخشد و بدینطریق با دست خود اساس کار خویش را منهدم میسازد. زیراخاصیت اجتماعی سیر تولید، مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید را ایجاب مینماید حال آنکه مالکیت بر وسایل تولید بوضع مالکیت خصوصی سرمایه‌داری باقی میماند و این با خاصیت اجتماعی سیر تولید در یکجا نمیگنجد.

این تضادهای آشتی ناپذیر حاصله میان خواص نیروهای مولده

و مناسبات تولیدی، بشکل بحرانهای متناوب که در نتیجهٔ تولید بیش از مصرف بروز میکند، متظاهر میگردند در اینموقع سرمایه‌داران که خودشان تودهٔ کثیر اهالی را از هست و نیست ساقط کرده‌اند بعلت نداشتن خریدار برای کالای خود مجبور میشوند محصولات را بسوزانند، کالاهای تهیه شده را نابود سازند، تولید را متوقف کنند، قوای تولید کننده را منهدم نمایند در حالیکه ملیونها مردم نه بعلت عدم کفایت کالا بلکه به علت فراوانی آن ناگزیرند بیکار مانده و گرسنه بسر برند.

پس مناسبات تولیدی سرمایه‌داری دیگر با خواص قوای تولید کنندهٔ جامعه مناسب نبوده و با قوای مزبور تضاد آشتی ناپذیری دارند.

پس سرمایه‌داری آبستن انقلابی است که مالکیت اجتماعی سوسیالیستی را جانشین مالکیت فعلی سرمایه‌داری بر وسائل تولید مینماید.

پس مبارزهٔ شدید طبقاتی میان استثمار کنندگان و استثمار شوندگان خصلت اساسی رژیم سرمایه‌داری است.

در رژیم سوسیالیستی که فعلاً فقط در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بوجود آمده، پایهٔ روابط تولیدی را مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید تشکیل میدهد. در اینجا دیگر نه استثمار کنندگان وجود دارند و نه استثمار شوندگان. محصولات فرا آورده از روی اصل «هر که کار نکند حق خوردن ندارد» نسبت بکار تقسیم میگردد. روابط تولیدی آدمیان در جریان تولید، روابط همکاری برادرانه و معاضدت سوسیالیستی کارگرانیستکه از قید استثمار آزادند. در اینجا مناسبات تولیدی با وضع نیروهای مولده کاملاً مناسب است، زیرا خصوصیات اجتماعی سیر تولید بوسیلهٔ مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید تقویت مییابد.

ازاینرو تولید سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی از بحرانهای دوره‌ای تولید زیاده بر مصرف و ناهنجاریهای مربوط به آن مصون و محفوظ است.

باین سبب نیروهای مولده در اینجا با شتاب زیادی در توسعه وترقی است زیرا روابط تولیدی که با آنها تطابق دارد میدانرا برای پیشرفت آنها باز میکند.

این بود نموداری از تکامل روابط تولیدی میان افراد بشر در طی تاریخ بشریت.

این بود وابستگی تکامل روابط تولیدی نسبت به تکامل نیروهای مولدهٔ جامعه و قبل از همه نسبت به تکامل آلات تولید. این وابستگی سبب میشود که تغییرات و تکامل نیروهای مولده، دیر یا زود به تغییر و تکامل روابط تولید منتج گردد.

مارکس میگوید-«بکار بردن و ایجاد وسایل کار *) اگرچه در شکل ابتدائی مخصوص بعضی از انواع حیوانات نیز می باشد بازهم بطور خصوصی خصلت مشخصهٔ سیر کار انسانی است و از اینرو است که. فرانکلن انسان را یک حیوان ابزار ساز میداند، هر اندازه که استخوانهای فوسیلی برای شناسائی حیواناتیکه نوعشان منقرض شده مهم است بهمان اندازه نیز بقایای وسایل کار برای شناسائی انواع سازمانهای اجتماعی و اقتصادی که فعلاً از بین رفته اند اهمیت دارد. مشخص اعصار اقتصادی آن نیست که چه تولید میشود بلکه آنست که چگونه تولید

---

*) مقصود مارکس از «وسایل کار» بطور کلی آلات تولید است-هیئت تحریریه.

میگردد... وسایل کار نه تنها معیار توسعه و ترقی نیروی کار بشری است بلکه نمایندهٔ آن مناسباتی که کار بر حسب آن نیز انجام میبابد. (ک. مارکس «کاپیتال» جلد یکم ص ۱۲۱ چاپ روسی ۱۹۳۵).

وسپس:

— «مناسبات اجتماعی باقوای مولده رابطهٔ نزدیکی دارند. افراد نیروهای مولده نوینی بدست آورده طرز تولید خود را تغییر میدهند و با تغییر روش تولید و طرز فراهم ساختن وسائل زندگی، کلیهٔ مناسبات اجتماعی خود را نیز تغییر میدهند. هنگامیکه آسیاب دستی معمول است سینیور (فئودال - هیئت تحریریه) وموقعیکه آسیاب بخاری بکار میرود سرمایه‌دار صنعتی در رأس جامعه قرار دارد (ک. مارکس ف. انگلس، جلد ۵ ص ۳٦٤ چاپ روسی).

— «حرکت روز افزون قوای تولید کننده، انهدام مناسبات اجتماعی و ظهور ایده‌ها، پی در پی ادامه دارد، چیزیکه غیر متحرک است فقط «مطلق (آبستراکسیون) حرکت میباشد». (در همان کتاب ص ۳٦٤).

در دیباچهٔ «مانیفست حزب کمونیست» انگلس ماتریالیسم تاریخی را چنین تعریف میکند:

«تولید اقتصادی وسازمان اجتماعی هر دوره که ناگزیر از آن بوجود می آید در هر دورهٔ تاریخی، پایه تاریخ سیاسی و فکری آن دوره را تشکیل میدهد... بموجب این اصل بعد از انحلال مالکیت ابتدائی، اشتراکی، سراسر تاریخ عبارت بوده است از تاریخ مبارزهٔ طبقاتی بین استثمار شوندگان و استثمار کنندگان و مبارزه بین طبقات تابعه و صنوف

حاکمه در مراحل مختلف تکامل اجتماعی است... این مبارزه اکنون بمرحله‌ای رسیده است که طبقهٔ استثمار شونده وستمدیده (پرولتاریا) بدون آنکه تمام جامعه را در عین حال از استثمار و ستم ومبارزهٔ طبقاتی برای همیشه نجات بخشد نمیتواند خود را از چنگال طبقه ایکه او را مورد استثمار و فشار قرار میدهد (بورژوازی) رها سازد...»
(دیباچهٔ انگلس در «مانیفست» چاپ آلمانی).

د) سومین خصوصیت تولید اینستکه پیدایش قوای تولید کنندهٔ تازه و روابط تولیدی متناسب با آن، در خارج از رژیم قبلی یا پس از انحلال آن روی نمیدهد بلکه خود بخود و بدون فعالیتیکه قبلاً از روی شعور انسانی اعمال شده باشد در داخل رژیم قبلی بوجود می آید، و پیدایش خود بخودی و مستقل از شعور و ارادهٔ بشری آن دو علت دارد.

نخست آنکه آدمیان در اختیار این طرز یا طرز دیگر تولید مختار نیستند زیرا هنگامیکه هر نسل جدید پا بعرصهٔ وجود میگذارد با قوای تولید کننده و روابط تولیدی آماده ایکه نتیجهٔ کار نسلهای قبلی است بر خورد میکند و بهمین جهت باید تمام چیزهائیرا که در رشتهٔ تولید مهیا و آماده شده و به آن مصادف میگردد در بدو امر قبول نموده و برای حصول امکان تولید نعمات مادی، خود را با آن متناسب سازد.

دوم اینکه آدمیان هنگام اصلاح این یا آن آلت تولید، این یا آن عنصر قوای تولید کننده، کیفیت نتایج اجتماعی حاصله از این اصلاح را درک نمیکنند و در این خصوص نمیاندیشند و از درک آن عاجزند. فکر آنها فقط متوجه منافع روز مره شان است فکر شان اینستکه کار خود را آسانتر کرده و مزایای آنی و محسوس بچنگ آورند.

هنگامیکه بعضی از افراد جامعهٔ اشتراکی ابتدائی بتدریج و آهسته آهسته از ابزار و آلات سنگی دست کشیده به ابزار و آلات آهنی رو آور میشدند مسلماً نمیدانستند و فکرشان هم نمیرسید که این پیش آمد تازه چه نتایج اجتماعی ببار خواهد آورد، آنها متوجه نبودند و اطلاع نداشتند که انتقال به ابزار و آلات فلزی بمنزلهٔ انقلابی در تولید بوده که عاقبت منجربه رژیم بردگی خواهد شد. آنها فقط میخواستند کار خود را آسانتر کرده منافع آنی و محسوسی بدست آورند. فعالیتی که آنان از روی شعور ابراز میداشتند در دائرهٔ کوچک این سودِ شخصی روزانه محدود بود.

هنگامیکه در دورهٔ رژیم فئودالی، بورژوازی جوان اروپا در ردیف کارگاههای کوچک پیشه‌وران به تاسیس بنگاه‌های بزرگ مانوفاکتوری آغاز نمود و باین ترتیب نیروهای مولدهٔ جامعه را بجلو میراند، مسلماً نمیدانست و بفکرش هم نمیرسید که این پیش آمد تازه چه عواقب اجتماعی در بر خواهد داشت. بورژوازی نمیدانست و پی نمیبرد که این بدعت «کوچک» در نیروهای اجتماعی چنان دسته بندیهای تازه‌ای بوجود خواهد آورد که منجربه انقلاب علیه حاکمیت شاه که مراحم و الطافش در نظر بورژوازی اینهمه قرب و منزلت داشت و علیه نجبا و اشراف، که بهترین نمایندگان بورژوازی خود شان غالباً آرزوی ورود به جرگهٔ آنان را داشتند، خواهد گردید ــ بورژوازی فقط میخواست کالاها را ارزانتر تمام کند و هر چه بیشتر به بازارهای آسیا و امریکا، که تازه کشف شده بود، کالا صادر نموده منافع بیشتری بدست آورد. فعالیتی که بورژوازی از روی شعور انجام میداد از دایرهٔ محدود این عملیات روزانه خارج نبود.

موقعیکه سرمایه‌داران روس با همراهی سرمایه‌داران خارجی بدون اینکه باصول تزاری کاری داشته باشند صنایع ماشینی معاصر را در روسیه‌با جدیت تمام بر قرار میکردند و دهقانانرا طعمهٔ ملاکین میساختند مسلماً از چگونگی نتایج اجتماعی رشد جدی نیروهای مولده بی خبر بودند و در این باره نمیاندیشیدند و متوجه نبودند که این جهش جدی در رشتهٔ نیروهای مولدهٔ جامعه، چنان دسته بندیهای نوینی در نیروهای اجتماعی بوجود خواهد آورد که در نتیجه پرولتاریا خواهد توانست روستائیان را با خود متحد ساخته و انقلاب سوسیالیستی فاتحانه ایرا انجام دهد. ـ سرمایه‌داران مزبور فقط میخواستند تولید صنعتی را بمنتها درجه توسعه داده بازار بزرگ داخلی را باختیار خود گرفته و به خویش منحصرش کنند و از اقتصادیات ملی هرچه بیشتر بهره بر داری نموده سود برند. فعالیتیرا که این سرمایه‌داران از روی شعور انجام میدادند در دایرهٔ کوچک منافع عملی روزانهٔ آنان محدود بود.

از این رو مارکس میگوید:

«آدمیان، در تولید اجتماعی زندگی خود (یعنی در تولید نعمات مادی که لازمهٔ زندگی آنها است. ــ هیئت تحریریه) داخل مراوداتی معین و ضروری میشوند که در حیطهٔ ارادهٔ ایشان نیست *) یعنی وارد مناسبات تولیدی میشوند که با درجهٔ معینی از ترقی و تکامل نیروهای مولدهٔ مادی آنان متناسب است». ک. مارکس، منتخبات آثار جلد اول ص ۲۶۹ چاپ روسی.)

---

*) تکیه روی کلمات از طرف هیئت تحریریه است.

ولی نباید پنداشت که تغییر روابط تولیدی و تحول روابط تولیدی قدیم به جدید بانرمی و بدون هیچگونه کشمکش وتزلزلی انجام می یابد. بر عکس اینگونه تحول معمولاً ازراه انقلاب با سرنگون کردن مناسبات تولیدی قدیم و مستقر ساختن مناسبات تولیدی جدید بجای آن انجام میگیرد. ترقی وتکامل قوای تولید کننده و تغییرات در رشتهٔ مناسبات تولیدی تا مدتی معین خود بخود و بدون و ابستگی به ارادهٔ افراد جریان می یابد. ولی این تنها مادامی است که نیروهای مولده‌ای که بوجود آمده‌اند فرصت یابند که رشد و نمو نموده بالغ گردند. پس از آن‌که نیروی مولدهٔ تازه به حد بلوغ رسیدند، روابط موجود و طبقات حکمفرمائی که مشخص آنند به سدی «بر طرف نشدنی» تبدیل میشوند، که آنرا از سر راه نمیتوان بر داشت مگر با فعالیت ارادی طبقات جدید، با عمل جبری این طبقات یعنی با انقلاب. اینجا است که رل بزرگ ایده‌های اجتماعی، سازمانهای سیاسی نوین و نیروی تازه سیاسی که برای بر انداختن نیروی تولیدی قدیم فرا خوانده میشوند، بصورت درخشانی جلوه‌گر میشود. ایده‌های اجتماعی جدید بر پایهٔ اختلاف و منازعه بین قوای تولید کنندهٔ جدید و مناسبات تولیدی قدیم و بر پایهٔ نیازمندیهای اقتصادی نوین جامعه، پدید می آیند. ایده‌های جدید توده‌ها را متشکل نموده و بسیج مینمایند، توده‌ها بشکل ارتش سیاسی نوینی بهم می پیوندند،. حاکمیت انقلابی جدیدی بر پا میکنند و آنرا برای انتقال اجباری انتظامات کهنه در رشتهٔ مناسبات تولیدی و استقرار انتظام تازه مورد استفاده قرار میدهند. فعالیت با شعور انسانی جانشین جریان خود بخودی ترقی میشود، توسعه و ترقی آرام به تحول اجباری تبدیل و جای تکامل تدریجی را انقلاب میگیرد.

مارکس میگوید — «پرولتاریا در مبارزه بر علیه بورژوازی قطعاً بشکل یك طبقه متحد شده... و از راه انقلاب خود را به طبقهٔ حکومت کننده تبدیل مینماید و بمنزلهٔ طبقهٔ حاکمه روابط تولیدی دیرین را لغو مینماید» («مانیفست حزب کمونیست» چاپ سال ۱۹۳۸ ص ۵۲ چاپ روسی).

و بعد:

— «پرولتاریا از تسلط سیاسی خویش برای این منظور استفاده خواهد نمود که بتدریج تمام سرمایه را از چنگال بورژوازی بیرون آورده و تمام آلات و ادوات تولید را در دست دولت یعنی پرولتاریائیکه چون طبقهٔ حاکم متشکل گشته متمرکز کند و بقدر امکان و باسرعت بیشتری مقدار قوای تولید کننده را بیافزاید» (در همانکتاب ص ۵۰)

— «جبر چون قابله‌ای، هر جامعهٔ کهن را که آبستن جامعهٔ نوینی است از بار خود فارغ میسازد» (ك. مارکس «کاپیتال» جلد اول ص ۶۰۳ سال ۱۹۳۵ چاپ روسی).

مارکس در «دیباچه» تاریخی اثر مشهور خود «انتقادی بر علم اقتصاد سیاسی» در سال ۱۸۵۹ فورمول داهیانه‌ای از ماهیت ماتریالیسم تاریخی بیان میکند:

«آدمیان در تولید اجتماعی زندگی خود داخل مراوداتی معین و ضروری میشوند که در حیطهٔ ارادهٔ ایشان نیست یعنی وارد مناسبات تولیدی میشوند که با درجهٔ معینی از ترقی و تکامل نیروهای مولده مادی آنان متناسب است. مجموع این روابط تولیدی سازمان اقتصادی جامعه و پایهٔ واقعی آنرا تشکیل میدهد که بر روی آن روبناهای قضائی و سیاسی استوار میگردند و صور معین شعور اجتماعی

متناسب با این پایه است. طرز تولید حیات مادی، سیر و جریانات اجتماعی، سیاسی و بطور کلی معنویات حیات‌را مشروط میسازد. چیزیکه هستی انسانها را تعیین میکند فهم و شعور آنها نیست، بر عکس هستی اجتماعی آنان است که فهم و شعور آنانرا معین میسازد. نیروهای مولده مادی جامعه در پلهٔ معینی از تکامل خود با مناسبات تولیدی موجود و یا مناسبات مالکیت که فقط جنبهٔ قضائی آنست و در داخل این مناسبات در ترقی و توسعه بوده‌اند، تضاد بهم میرسانند— این روابط که تا کنون یکی از صور تکامل نیروهای مولده بودند حالا پا بندی برای آن‌میشوند.— انگاه دوران انقلاب اجتماعی پیش می آید. تغییرات اقتصادی، کم و بیش آهسته یا سریع، کلیهٔ مظاهر این اجتماع عظیم را در هم میریزند. طی بررسی اینگونه تحولات لازمست همیشه تحولی را که در شرایط تولید اقتصادی بوجود می آید و با علوم طبیعی تطبیق میکند از تحولات قضائی، سیاسی، مذهبی، ابداعی یا فلسفی خلاصه، از کلیه صور ایده‌ئولوژی که انسانها این اختلاف را در دایرهٔ آن درك نموده و با آن در پیکارند تمیز داد. همانطور که راجع به شخص منفردی نمیتوان بر حسب نظری که راجع بخودش دارد قضاوت نمود، همانطور هم نمیتوان در بارهٔ چنین دورهٔ تحولی نیز از روی فهم و شعور آن دوره قضاوت کرد. بر عکس باید آن فهم و شعور را از روی حیات مادی و اختلافات موجوده بین نیروهای مولده اجتماعی و مناسبات تولیدی ایضاح نمود. هیچ نظام اجتماعی از میان نمیرود مگر آنکه کلیهٔ نیروهای مولده‌ای که به آن میدان داده‌میشود تکامل یابند، و هیچ روابط تولیدی عالیتر و جدیدی بظهور

نمیپرسند مگر آنکه شرایط مادی وجود آنان در دامان اجتماع کهن به حد کمال رسد. از این قرار بشریت همیشه فقط مسائلی را در برابر خویش مینهد که از عهدهٔ حلشان بر می آید زیرا اگر موضوع را با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که خود این تکالیف آن زمان پدیدار میگردند که شرایط مادی لازم برای حلشان یا وجود داشته و یا در حال پیدایش باشد» (ک. مارکس منتخبات آثار جلد اول ص ۲۶۹ -- ۲۷۰ چاپ روسی).

بدینگونه است ماتریالیسم مارکسیستی در صورت تطبیق آن با حیات اجتماعی و تاریخ جامعه:

چنین است مشخصات اساسی ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی.

از این نکات دیده میشود که لنین برای حزب در مقابل سوء قصد های رویزیونیستها و عناصر منحط و مرتد ازچه گنجینهٔ تئوریکی دفاع کرد و برای رشد و تکامل حزب ما ظهور کتاب ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم لنین تا چه اندازه دارای اهمیت زیاد بود.

۳. بلشویکها و منشویکها در سالهای ارتجاع استولیپینی. مبارزهٔ حزب برضد انحلال طلبان (لیکویداتورها) و اتزویستها.

در سالهای ارتجاع کار کردن در سازمانهای حزبی نسبت بدوران پیشین بسط انقلاب، بمراتب دشوارتر بود. از شمارهٔ اعضای حزب بسیار کاسته شد. خیلی از افرادخرده بورژوازی رفیقان نیمه راه حزب، بویژه روشنفکران از پیگرد حکومت تزاری هراسیده صفوف حزب را ترک میگفتند.

لنین خاطر نشان میکرد که احزاب انقلابی باید در چنین مواقع معلومات خود را بحد کمال رسانند. آنها در دوران پیشرفت انقلاب فن تعرضی را آموختند، اینك در دوران ارتجاع نیز باید یاد بگیرند که چگونه بانظم عقب نشینی کنند، چگونه بحالت کار مخفی در آیند، بچه نحو حزب غیر علنی را نگاهداری نموده و مستحکم گردانند، برای استحکام روابط با توده‌ها چطور از امکانهای علنی، از هر گونه سازمانهای علنی، بویژه از سازمانهای توده‌ای، استفاده نمایند.

منشویکها به امکان پیشرفت نوین انقلاب اعتماد نکرده سراسیمه و هراس زده عقب نشینی میکردند، و بارسوائی از درخواستهای انقلابی برنامه و شعارهای انقلابی حزب دست میکشیدند و میخواستند که حزب انقلابی غیر علنی پرولتاریا را از بین ببرند. از این روست که اینگونه منشویکها را انحلال طلبان مینامیدند.

بلشویکها بر خلاف منشویکها اطمینانشان بر آن بود که در نزدیکترین سالهای آینده، پیشرفت انقلاب سر خواهد گرفت و از این رو حزب موظف است توده‌ها را برای این پیشرفت نوین مستعد سازد. مسائل اساسی انقلاب حل نشده بود. دهقانان زمینهای ملاکین را بدست نیاوردند، کارگران به ۸ ساعت کار روزانه نائل نگردیدند، استبداد تزاری که تودهٔ ملت از آن نفرت داشت منقرض نشده بود و این استبداد آزادیهای جزئی سیاسی را هم که در سال ۱۹۰۵ تودهٔ ملت از وی گرفته بود از نو خفه نمود. بدینطریق عللی که در سال ۱۹۰۵ انقلاب را بمیان آورده بود در اعتبار خود باقی میماند. از اینرو بلشویکها به پیشرفت نوین جنبش انقلابی اطمینان داشتند، برای آن در تهیه و تدارك بودند، قوای طبقهٔ کارگر را گرد می آوردند.

اعتماد بلشویکها به ناگزیر بودن پیشرفت نوین انقلاب همچنین ناشی از آن حقایق بود که انقلاب سال ۱۹۰۵ به طبقهٔ کارگر یاد داد که طبقهٔ کارگر باید حقوق خود را در مبارزهٔ انقلابی دسته جمعی بدست آرد. در سالهای ارتجاع، در سالهای تعرض سرمایه، کارگران این درسهای عبرت انگیز سال ۱۹۰۵ را نمیتوانستند فراموش کنند. لنین نامه‌های کارگرانرا عیناً نقل میکرد، آنها در این نامه‌ها راجع به فشار و تعدیاتی که از طرف صاحبان کارخانه‌ها تجدید گردیده حکایت نموده چنین میگفتند: «صبر کنید باز سال ۱۹۰۵ در می رسد!»

هدف و آمال اساسی سیاست بلشویکها همان بود که در سال ۱۹۰۵ هم آنرا در پیش گرفته بودند و آن سرنگون کردن تزاریسم، به پایان رساندن انقلاب بورژوازی دموکراتیک و مبادرت به انقلاب سوسیالیستی بود. بلشویکها این مقصد را حتی دقیقه‌ای هم فراموش نمیکردند، در جلو توده‌ها باز هم شعارهای اساسی سیاسی یعنی جمهوری دموکراتیک، مصادرهٔ اراضی ملاکین و ۸ ساعت کار روزانه را میگذاردند.

و لیکن تاکتیک حزب نمیتوانست بهمان حالیکه در دورهٔ پیشرفت انقلاب یعنی سال ۱۹۰۵ بود باقی بماند. مثلاً در آیندهٔ نزدیکی توده‌ها را نمیشد به اعتصاب همگانی سیاسی یا به قیام مسلح دعوت نمود زیرا مسئلهٔ انحطاط جنبش انقلابی، خستگی زیاد طبقهٔ کارگرو قوت گرفتن جدی طبقات ارتجاعی در میان بود. حزب نمیتوانست اوضاع و شرایط نوین را در نظر نگیرد. بجای تاکتیک تعرض میبایستی تاکتیک دفاع، تاکتیک جمع آوری قوا، تاکتیک عقب نشاندن کادرها بجاهای مخفی و کار کردن در خفا و نیز تاکتیک توأم نمودن کارغیر علنی با کار در سازمانهای علنی کارگری در پیش گرفته شود.

و بلشویکها توانستند این وظیفه را انجام دهند.

لنین مینویسد: ـ «ما پیش از انقلاب طی سالیان درازی توانستیم کار کنیم. بیهوده نیست که ما را سنگ خارا نامیده اند. سوسیال دموکراتها یك حزب پرولتری را تشکیل دادند که از ناکامی نخستین حملهٔ جنگی مأیوس و سر در گم نمیشود و بماجراها تن در نمیدهد» (لنین جلد ۱۲ ص ۱۲۶ چاپ روسی)

بلشویکها برای نگاهداری و استحکام سازمانهای غیر علنی حزب مبارزه میکردند. ولی در عین حال استفادهٔ از هرگونه مقدورات و هرنوع دست آویز علنی را ضروری میدانستند که تا بیاری آن بتوان با توده‌ها روابط را نگاهداری نموده و بدین وسیله حزب را مستحکم ساخت.

«این دوره برای حزب ما دورهٔ تحول بود از مبارزهٔ آشکار انقلابی برضد تزاریسم بسوی طرق نهانی مبارزه و بسوی استفاده از همه و هرگونه مقدورات علنی ـ از صندوقهای بیمه گرفته تا کرسی خطابهٔ دوما. پس از آنکه ما در انقلاب سال ۱۹۰۵ شکست خوردیم این دوره دورهٔ عقب نشینی بود. این تحول ، فراگرفتن اسلوبهای نوین مبارزه را از ما تقاضا مینمود تا آنکه نیروی خود را گرد آورده از نو در مقام مبارزهٔ انقلابی آشکار برضد تزاریسم بر آئیم» (استالین ، گذارش تند نویسی شدهٔ کنگرهٔ ۱۵ ، ص ۳۶۶ ـ ۳۶۷ سال ۱۹۳۵ چاپ روسی).

سازمانهای علنی که سالم مانده بودند برای سازمانهای مخفی حزب یکنوع پوشش و وسیلهٔ ارتباط با توده‌ها بودند و برای حفظ روابط با توده‌ها بلشویکها از اتحادیه‌های کارگران و از سایر سازمانهای اجتماعی علنی از قبیل صندوقهای بیمه،

بیمارستانها، شرکتهای تعاونی کارگری، باشگاهها و انجمنهای فرهنگی و خانه‌های ملی استفاده مینمودند. بلشویکها برای رسوا کردن سیاست حکومت تزاری و کادتها و برای جلب دهقانان بطرف پرولتاریا کرسی خطابه دوما را مورد استفاده قرار میدادند. نگاهداری سازمان غیر علنی حزبی و رهبری انواع دیگر کار سیاسی بوسیلهٔ این سازمان، از پیش بردن خط مشی درست حزبی و تهیهٔ نیرو برای پیشرفت نوین انقلاب را تامین مینمود.

بلشویکها در دو جبهه با دو نوع اپورتونیسم در حزب یعنی برضد انحلال طلبان دشمنان آشکار حزب، و برضد باصطلاح اتزویستها، دشمنان نقابدار حزب، مبارزه نموده خط مشی انقلابی خود را از پیش میبردند.

لنین، بلشویکها برضد جریان انحلال طلبی از بدو پیدایش این جریان اپورتونیستی مبارزهٔ آشتی ناپذیری میکردند. لنین خاطر نشان مینمود که انحلال طلبان بمثابه عمال بورژوازی لیبرال در حزب هستند.

در دسامبر سال ۱۹۰۸ در پاریس کنفرانس پنجم (سراسر روسیهٔ) حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه تشکیل یافت. این کنفرانس، بنابه پیشنهاد لنین جریان انحلال طلبی یعنی کوشش قسمتی از روشنفکران حزبی (منشویکها) را محکوم ساخت و مورد سرزنش قرار داد که تلاش داشتند «تشکیلات موجودهٔ حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه را بر هم زنند و آنرا، بهر وسیله ئیکه باشد، در دایرهٔ علنی اتحاد سروته شکسته‌ای در آورند ولو اینکه این امر علناً به چشم پوشی از برنامه، تاکتیك و سنت حزبی تمام گردد» (قطعنامه‌های حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی قسمت اول ص ۱۲۸ چاپ روسی).

کنفرانس، همهٔ سازمانهای حزبی را بمبارزهٔ قطعی برضد مساعی انحلال طلبان دعوت کرد.

ایکن منشویکها تابع این تصمیمات کنفرانس نشدند و بیش از پیش راه انحلال طلبی، راه خیانت به انقلاب و نزدیکی با کادتها را در پیش میگرفتند. منشویکها رفته رفته آشکارتر از بر نامه انقلابی حزب پرولتری، از طلبیدن جمهوری دموکراتیک، ۸ ساعت کار روزانه و از مصادرهٔ اراضی ملاکین امتناع میورزیدند. منشویکها میخواستند که درازاء امتناع از بر نامه و تاکتیک حزب از حکومت تزاری اجازه وجود حزب باصطلاح «کارگری» آشکار و علنی را در یافت دارند. منشویکها حاضر بودند که با رژیم استولیپینی از در مسالمت در آمده و با آن توافق عمل حاصل نمایند. از اینرو انحلال طلبان را «حزب کارگری استولیپینی» هم مینامیدند.

بلشویکها در ردیف مبارزه برضد مخالفین آشکار انقلاب یعنی انحلال طلبان که در رأس آنها دان، اکسلرد، پوترسف قرار داشتند و ضمناً مارتوف، ترتسکی و منشویکهای دیگر هم به آنها یاری میرساندند، برضد انحلال طلبان مخفی، برضد اتزویستها که اپورتونیسم خود را با جملات «دست چپ» روپوشی مینمودند نیز مبارزه آشتی ناپذیری میکردند. آن قسمت از بلشویکهای سابق که در خواست مینمودند وکلای کارگران از دومای دولتی پس خوانده شوند و عموماً در سازمانهای علنی هرگونه کاری موقوف گردد بنام اتزویست مشهور شدند.

در سال ۱۹۰۸ یک قسمت از بلشویکها طلب کردند وکلای سوسیال دموکرات از دومای دولتی فراخوانده شوند. نام «اتزویستها» هم از همین جاست. اتزویستها از خود دسته مخصوصی (بگدانوف، لوناچارسکی، الکسینسکی، پکروفسکی، بوبنوف و دیگران)

تشکیل دادند و این دسته بر ضد لنین و خط مشی لنینی شروع بمبارزه نمود. اتزویستها از کار کردن در اتحادیه‌های کارگری و سایر جامعه‌های علنی بطور قطعی امتناع میکردند. بدینوسیله آنها به امر کارگر زیان بزرگی وارد می آوردند. اتزویستها حزب را از طبقهٔ کارگر جدا میکردند، آنرا از تماس با توده‌های غیر حزبی محروم مینمودند، آنها میخواستند که در تشکیلات مخفی پنهان بمانند و در عین حال حزب را از امکان استفاده از پوشش‌های علنی محروم ساخته آنرا زیر ضربت قرار میدادند. اتزویستها نمیفهمیدند که بلشویکها در دومای دولتی و بواسطهٔ آن میتوانند بدهقانان اعمال نفوذ کنند و قادرند پرده از روی سیاست حکومت تزاری وسیاست کادتها که کوشش داشتند از راه فریب و اغوا دهقانانرا از پی خود ببرند بر دارند. اتزویستها بجمع آوری قوا برای پیشرفت نوین انقلاب خلل میرساندند. از اینرو اتزویستها «انحلال طلبان وارونه» بودند، آنان کوشش میکردند امکان استفاده از سازمانهای علنی را از میان ببرند و در عمل از رهبری پرولتاری برتوده‌های وسیع غیر حزبی دست میکشیدند، از کار انقلابی امتناع میورزیدند.

جلسهٔ وسیع هیئت تحریریهٔ روزنامهٔ بلشویکی «پرولتار» که در سال ۱۹۰۹ برای مشاوره و بررسی رفتار اتزویستها گرد آمده بود اتزویستها را محکوم کرد. بلشویکها اظهار داشتند که با اتزویستها هیچ سر و کاری ندارند و آنها را از تشکیلات بلشویکی بیرون کردند.

هم انحلال طلبان و هم اتزویستها فقط و فقط خرده بورژوازی و رفیقان نیمه راه پرولتاریا و حزب وی بودند. انحلال طلبان و اتزویستها در موقعیکه برای پرولتاریا دشواری رویداده بود بشرهٔ حقیقی خود را صریح و آشکار نشان دادند.

٤. مبارزهٔ بلشویکها برضد ترتسکیسم. دسته بندی ضد حزبی ماه اوت.

در زمانیکه بلشویکها در دو جبهه — برضد انحلال طلبان و اتزویستها — برای خط مشی متین و عقبه دار حزب پرولتاری مبارزهٔ آشتی ناپذیری مینمودند، ترتسکی از منشویکهای انحلال طلب پشتیبانی میکرد. و درست در همینسالها لنین او را «ترتسکی آن یهودای کوچك» نامیده بود. ترتسکی در وین (اتریش) یک دسته مطبوعاتی تشکیل داده و بانتشار روزنامهٔ «غیر فراکسیونی» که در حقیقت امر روزنامهٔ منشویکی بود شروع نمود. در آنموقع لنین در بارهٔ ترتسکی چنین نوشته بود: «ترتسکی خود را مانند فرومایه ترین جاه طلب وفراکسیون باز نشان داد... او راجع به حزب یاوه سرائی میکند، در صورتیکه خودش از هر فراکسیون باز دیگر بدتر رفتار مینماید».

از آن پس در سال ۱۹۱۲ ترتسکی، تشکیل دهندهٔ دسته‌بندی ماه اوت، یعنی دسته‌بندی تمام دستجات و جریانهای ضد بلشویکی علیه لنین و علیه حزب بلشویکی شد. در این ائتلاف خصم بلشویسم، هم انحلال طلبان و هم اتزویستها متحد شدند وبدینوسیله خویشاوندی خود را ثابت کردند. ترتسکی و ترتسکیستها در همهٔ مسائل اساسی، روش انحلال طلبانه‌ای در پیش گرفته بودند. ولی ترتسکی اصول انحلال طلبی خود را با طرفداری از میانه گیری یعنی با سازش طلبی رو پوشی کرده وضمناً تایید مینمود که از بلشویکها و منشویکها خود را کنار کشیده و گویا درتلاش آنست که آنها را با هم آشتی دهد. لنین در این خصوص گفته است که ترتسکی از انحلال طلبان آشکار فرومایه‌تر و زیانکارتراست چونکه او کارگران را فریب میدهد، بدین

دعوی که وی «خارج از فراکسیون» قرار دارد، ولی در حقیقت امر از منشویکهای انحلال طلب کاملاً پشتیبانی میکند ترتسکیسم دسته اصلی بود که میانه گیری (سانتریسم) را بر قرار میساخت.

رفیق استالین مینویسد که: «میانه گیری (سانتریسم) یك مفهوم سیاسی است. ایدئولوژی آن، ایدئولوژی سازشکاریست که منافع پرلتری را تحت الشعاع منافع خرده بورژوازی در ترکیب یک حزب واحد عمومی قرار میدهد. این ایدئولوژی با لنینیسم بیگانه و مخالفست» (استالین مسائل لنینیسم ص ۳۷۹ چاپ روسی ۹).

در این دوره کامنف، زینویف، ریکوف، در عمل از عمال مخفی ترتسکی در آمدند زیرا آنها اغلب ترتسکی را برضد لنین یاری میکردند. درماه ژانویه سال ۱۹۱۰، به دستیاری زینویف، کامنف، ریکوف و سایر همدستان مخفی ترتسکی برغم لنین، جلسه عمومی اعضای کمیتهٔ مرکزی احضار شد. در اینموقع براثر باز داشت عدهٔ از بلشویکها در ترکیب کمیتهٔ مرکزی تغییراتی روی داد و عناصر مردد امکان حاصل نمودند تصمیمات ضد لنینی اتخاذ نمایند. در این جلسه تصمیم گرفته شد که روزنامهٔ بلشویکی «پرولتار» بسته شود و به روزنامهٔ «پراودا» که در وین از طرف ترتسکی نشر میگردید مساعدت مالی بشود. کامنف جزو هیئت تحریریهٔ روزنامهٔ ترتسکی گردید و بهمراهی زینویف کوشش میکرد تا روزنامهٔ ترتسکی را تبدیل بناشر افکار کمیتهٔ مرکزی نماید.

تنها بنا به پافشاری لنین پلنوم ماه ژانویه کمیتهٔ مرکزی در بارهٔ تقبیح انحلال طلبان و اتزویستها تصمیمی گرفت ولی در اینجا هم زینویف و کامنف بنابه پیشنهاد ترتسکی پافشاری میکردند انحلال طلبان بنام حقیقی‌شان نامیده نشوند.

همانطور که لنین پیش بینی کرده و قبلا خبر داده بود همانطور هم شد: تنها بلشویکها تابع تصمیم جلسهٔ عمومی کمیتهٔ مرکزی شدند و ناشرافکار خود بنام «پرولتار» را بستند و اما منشویکها بادامهٔ نشر روزنامه فراکسیونی انحلال طلبانه خود بنام «گولوس سوسیال دموکراتا» («ندای سوسیال دموکرات») ادامه دادند.

رفیق استالین از روش لنین کاملاً پشتیبانی میکرد و در این زمینه در شمارهٔ یازدهم روزنامهٔ «سوسیال دموکرات» مقالهٔ مخصوصی نشر داد. در این مقاله رفتار و کردار دستیاران ترتسکیسم مورد توبیخ و سرزنش قرار گرفته بود و نیز راجع بلزوم رفع وضع غیر عادی در فراکسیون بلشویکی که بر اثر رفتار خائنانهٔ کامنف، زینویف و ریکوف رویداده بود سخن گفته میشد. در مقاله مسائل مبرمی پیشنهاد شده بود که بعدها در کنفرانس حزبی منعقده در پراگ صورت انجام پذیرفت. این مسائل عبارت بود از انعقاد کنفرانس عمومی حزب، نشر روزنامهٔ علنی حزبی و ایجاد مرکز غیر علنی عملی حزب در روسیه. مقالهٔ رفیق استالین متکی بود به تصمیمات کمیتهٔ باکو که کاملاً از لنین پشتیبانی کرده بود.

در مقابل ائتلاف ضد حزبی ماه اوت ترتسکی که تنها عناصر ضد حزبی، از انحلال طلبان و ترتسکیستها گرفته تا اتزویستها و خداسازان، جزو آن بودند یک ائتلاف حزبی از طرفداران حفظ و تحکیم حزب غیر علنی پرولتاری تشکیل شد. در این ائتلاف بلشویکها بریاست لنین و عدهٔ کمی از منشویکهای حزبی بریاست پلخانوف داخل بودند. پلخانوف و دسته وی یعنی منشویکهای عضو حزب، در حالیکه در یک رشته از مسائل در مواضع منشویکی خود باقی مانده بودند، عدم پیوستگی خودرا

بادسته بندی ماه اوت و انحلال طلبان بطور قطعی اظهار نموده و برای حصول موافقت با بلشویکها کوشش بکار میبردند. لنین پیشنهاد پلخانوف را پذیرفت و برضد عناصر ضد حزبی به عقد ائتلاف موقتی با پلخانوف راضی شد، بدین نظر که اینگونه ائتلاف برای حزب مفید و برای انحلال طلبان هلاکت بار است.

رفیق استالین کاملاً از این ائتلاف پشتیبانی میکرد. وی در این وقت در تبعیدگاه بود و در نامهٔ خود از تبعیدگاه به لنین نوشته بود:

«بعقیدهٔ من خط مشی ائتلاف (لنین-پلخانوف) یگانه خط مشی درست است: ۱) تنها و تنها این خط مشی با منافع حقیقی کار در روسیه، که اتفاق تمام عناصر حقیقتاً حزبی را اقتضا مینماید، مطابقت میکند؛ ۲) تنها و تنها این خط مشی بین کارگران مک *) و انحلال طلبان پرتگاهی حفر نموده انحلال طلبان را پراکنده و نابود میسازد و جریان رهائی سازمانهای علنی را از زیر فشار انحلال طلبان تسریع مینماید» (مجموعهٔ آثار «لنین و استالین» جلد یکم ص ۵۲۹--۵۳۰ چاپ روسی)

در سایه در آمیختن ماهرانهٔ کار غیر علنی با کار علنی بلشویکها موفق شدند که در سازمانهای علنی کارگری بدل بیک نیروی جدی گردند. نتیجهٔ این امر از جمله آن بود که بلشویکها در دسته‌های کارگری چهار کنگرهٔ علنی -- کنگرهٔ دانشگاه‌های ملی، کنگرهٔ زنان، کنگرهٔ پزشکان فابریکها و کارخانه‌ها و کنگرهٔ جنبش ضد الکلی، که در این‌دوره انعقاد یافته بود، نفوذ جدی داشتند. سخنرانیهای بلشویکها در این کنگره‌های مجاز

---

*) مک - نام مخفی منشویک است - هیئت تحریریه.

دارای اهمیت سیاسی بزرگی بوده و در تمام کشور انعکاس بهمرسانید. مثلاً هیئت نمایندگی کارگری بلشویکی در سخنرانیهای خود در کنگرهٔ دانشگاههای ملی پرده از روی سیاست تزاریسم که هرگونه کار فرهنگی را خفه مینمود برداشت و نیز مدلل میساخت که بدون نیست و نابود کردن تزاریسم پیشرفت حقیقی فرهنگی در کشور غیر ممکن است. در کنگرهٔ پزشکان فابریکها و کارخانهها هیئت نمایندگی کارگری از شرایط وحشتناک بهداشت که در آن شرایط کارگران کار و زندگی میکردند سخن راند و در خاتمهٔ بیانات خود چنین نتیجه گرفت که بدون سرنگون ساختن رژیم تزاری امر پزشکی کارخانهها را نمیتوان بشایستگی سر و صورتی داد.

بلشویکها بتدریج انحلال طلبان را از سازمانهای گوناگون علنی که سالم مانده بود کنار میزدند و جایشانرا میگرفتند. تاکتیك خاص جبههٔ واحد با گروه حزبی پلخانوف به بلشویکها امکان داد که یك رشته سازمانهای کارگری منشویکی (کوی ویبورگ، یکاترینوسلاو و غیره) را بطرف خود جلب نمایند.

در این دورهٔ دشوار بلشویکها با فعالیت خود نشان دادند که چگونه باید کار علنی را با کار غیر علنی توأم نمود.

۵. کنفرانس حزبی پراگ در سال ۱۹۱۲. بلشویکها صورت حزب مستقل مارکسیستی بخود میگیرند.

مبارزه برضد انحلال طلبان و اتزویستها و همچنین مبارزه برضد ترتسکیستها، در مقابل بلشویکها حیاتی ترین وظایف را قرار داد که آن عبارت بود از متفق ساختن همهٔ بلشویکها و در آوردن آنها بصورت یك حزب مستقل بلشویکی. ضرورت این کار

نه تنها برای آن بود که در حزب به جریانات اپورتونیستی که میان طبقهٔ کارگر تفرقه میانداخت خاتمه داده شود بلکه برای آن نیز لازم میامد که امر جمع آوری قوای طبقهٔ کارگر را به پایان رسانده، طبقهٔ کارگر را برای رونق نوین انقلابی آماده کرد.

اما جهت آنکه این وظیفه انجام یابد مقدم بر همه لازم بود حزب را از وجود اپورتونیستها، منشویکها پاك و منزه ساخت.

اینك دیگر هیچ یك از بلشویکها شبهه‌ای نداشت که بعد از این، ماندنشان در یك حزب با منشویکها محال است. رفتار خائنانهٔ منشویکها در دورهٔ ارتجاع استولیپینی، تلاش آنها در انحلال حزب پرولتری و تشکیل حزب نوین، حزب رفرمیستی، قطع روابط با آنها را امری ناگزیر ساخت. بلشویکها که با منشویکها در یك حزب واقع بودند بهر حال مسئولیت اخلاقی رفتار آنها را بر عهدهٔ خود داشتند. ولی هرگاه بلشویکها نمیخواستند از خائنین حزب و خائنین طبقهٔ کارگر باشند اینك دیگر بر عهده گرفتن مسئولیت اخلاقی خیانت آشکار منشویکها، برایشان کاری دور از خرد مندی بود. بدینطریق متحد بودن با منشویکها در دایرهٔ یك حزب کار را به خیانت نسبت به طبقهٔ کارگر و حزب وی منجر میساخت. از این رو لازم میامد جدائی و قطع روابط با منشویکها را عملاً به پایان رساند و بجدائی رسمی و تشکیلاتی از آنها منجر ساخت و منشویکها را از حزب طرد و اخراج نمود.

تنها بدین طریق امکان داشت حزب انقلابی پرولتاریا که دارای برنامهٔ واحد، تاکتیك واحد و تشکیلات طبقاتی واحدی باشد از نو ایجاد گردد.

فقط بدین طریق ممکن بود یگانگی واقعی (نه تنها ظاهری) حزب که بدست منشویکها برهم خورده بود از نو بر قرارشود.

این وظیفه را میبایست کنفرانس ششم تمام حزب که از طرف بلشویکها مقدماتش تدارك میشد انجام دهد.

ولی این وظیفه فقط یك طرف کار را تشکیل میداد. جدا شدن رسمی از منشویکها و در آمدن بلشویکها بصورت حزبی جداگانه البته وظیفهٔ سیاسی بسیار مهمی بود. لیکن در برابر بلشویکها یك وظیفهٔ دیگر، مهمتر از این هم قرار گرفته بود. این وظیفه نه تنها عبارت از آن بود که با منشویکها قطع روابط نمایند و بصورت حزب جداگانه‌ای در آیند بلکه مقدم بر همه عبارت از آن بود که با منشویکها قطع روابط کرده حزب نوینی را تشکیل دهند، حزب تراز نوینی بوجود آورند که با احزاب عادی سوسیال دموکرات باختر مغایرت داشته باشد، از عناصر اپورتونیستی فارغ باشد و بتواند پرولتاریا را بمبارزه بسوی حاکمیت با خود همراه ببرد.

همه منشویکها بدون اختلاف در ریزه کاری، از اکسلرد و مارتینوف گرفته تا مارتوف و ترتسکی، در مبارزه با بلشویکها همیشه از سلاحی که از زراد خانهٔ سوسیال دموکراتهای اروپای باختری گرفته بودند استفاده میگردند. آنها میخواستند در روسیه هم حزبی، مثلاً مانند حزب سوسیال دموگرات آلمان و یا فرانسه داشته باشند. مبارزهٔ آنها با بلشویکها برای همین بود که حدس میزدند این یك چیز نوین غیر عادی متمایز با سوسیال دموکراسی باختر است. حقا در آنموقع احزاب سوسیال دموکرات باختری عبارت از چه بودند؟ آنها ترکیب و اختلاط در هم بر همی بودند از عناصر مارکسیستی و اپورتونیستی، از دوستان و دشمنان انقلاب، از طرفداران و مخالفین روح حزبی که بتدریج اولیها را از حیث طرز تفکر با دومیها آشتی میدادند، اولیها را آهسته آهسته در واقع تابع دومیها مینمودند. بلشویکها

از سوسیال دموکراتهای اروپای باختری میپرسیدند که: آشتی کردن با اپورتونیستها، با خائنین انقلاب برای چیست؟ آنان به بلشویکها پاسخ میدادند که: برای «آرامش در حزب» و برای «یگانگی» است. یگانگی با که، با اپورتونیستها؟ آنها، پاسخ میدادند آری، با اپورتونیستها. روشن بود که اینگونه احزاب نمیتوانستند احزاب انقلابی باشند.

بلشویکها نمیتوانستند نبینند که پس از مرگ انگلس احزاب سوسیال دموکرات اروپای باختری رفته رفته از احزاب انقلاب اجتماعی به احزاب طرفدار «اصلاحات اجتماعی» تبدیل میشدند و هر یك از این احزاب، از نقطهٔ نظر تشکیلاتی، از نیروی رهبری کننده بزائدهٔ دسته پارلمانی خود تبدیل گردیده است.

بلشویکها نمیتوانستند ندانند که پرولتاریا از این چنین حزبی چیزی نخواهد دید و چنین حزبی شایستگی آنرا ندارد که طبقهٔ کارگر را براه انقلاب هدایت نماید.

بلشویکها نمیتوانستند ندانند که برای پرولتاریا نه چنین حزبی، بلکه حزب دیگری لازم است، حزب نوین مارکسیستی حقیقی که با اپورتونیستها آشتی ناپذیر و نسبت به بورژوازی انقلابی باشد، یکپارچه و یك تن، حزب انقلابی سوسیالیستی، حزب دیکتاتوری پرولتاریا باشد.

بلشویکها میخواستند از خود درست یك چنین حزب نوینی داشته باشند و آنها چنین حزبی را بنا و آماده می نمودند. سراسر تاریخ مبارزه با «اکونومیستها»، منشویکها، ترتسکیستها، اتزویستها، با انواع ایده‌آلیستها تا امپریوکریتیسیستها، عبارت از تاریخ تهیهٔ مقدمات یك چنین حزبی بود. بلشویکها میخواستند حزبی نوین، حزب بلشویکی بر پا کنند که برای همهٔ آنکسانیکه میخواستند دارای حزب انقلابی مارکسیستی حقیقی باشند شایستهٔ

سر مشق باشد. بلشویکها چنین حزبی را هنوز از زمان «ایسکرای» قدیم تهیه و تدارك میدیدند و آنرا با سر سختی و پا فشاری و بدون پروای از چیزی آماده مینمودند. نقش اساسی و قطعی را در این کار مقدماتی، تالیفات لنین مانند «چه باید کرد؟»، «دو تاکتیك» و غیره بازی کردند. کتاب لنین بنام «چه باید کرد؟» عبارت از تهیهٔ مقدمات ایدئولوژیك چنین حزبی بود. کتاب لنین بنام «یك گام به پیش دو گام به پس» تهیه مقدمات تشکیلاتی چنین حزبی بود. کتاب لنین بنام «دو تاکتیك سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» تهیه مقدمات سیاسی چنین حزبی بود. بالاخره کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» تهیهٔ مقدمات تئوریك چنین حزب بود.

با اطمینان میتوان گفت که هنوز هیچگاه در تاریخ، هیچ دسته سیاسی مانند دسته بلشویکی بطور اساسی برای در آمدن بصورت حزب آنقدر آماده و مهیا نشده بود.

در چنین شرایطی در آمدن بلشویکها بصورت حزب، کاملاً کاری آماده و رسیده بود.

وظیفهٔ کنفرانس ششم حزب عبارت از آن بود که کار آماده را بوسیله اقدام به طرد و اخراج منشویکها و تشکیل رسمی حزب نوین یعنی حزب بلشویکی، با موفقیت سرانجام دهد.

کنفرانس ششم حزبی تمام روسیه در ژانویهٔ سال ۱۹۱۲ در پراگ تشکیل گردید. بیش از بیست تشکیلات حزبی در این کنفرانس نمایندگی داشت. از اینرو کنفرانس از لحاظ اهمیت خود رسماً بمنزلهٔ کنگرهٔ حزبی بود.

در اعلامیهٔ کنفرانس، که حاکی از تجدید سازمان، دستگاه مرکزی ویران شدهٔ حزب و تشکیل کمیتهٔ مرکزی حزب بود، گفته میشد که از آن موقعیکه سوسیال دموکراسی روسیه

بشکل سازمان معینی در آمد، این سالهای ارتجاع برای حزب دشوارترین سالها است. حزب پرولتاریا باوجود همهٔ پیگردها، ضربات سنگینی که از خارج وارد می آمد، باوجود همهٔ خیانتها و تزلزل ها و دو دلیهای اپورتونیستها، پرچم خود و تشکیلات خود را در درون حزب افراشته نگاهداشت.

در اعلامیهٔ کنفرانس گفته میشد که: «نه تنها پرچم سوسیال دموکراسی روسیه، برنامهٔ آن و وصایای انقلابی آن سالم و پا برجا ماند بلکه تشکیلات وی نیز بجای خود باقی است و این تشکیلات را هیچگونه پی گردی، با اینکه قادر بود از پای در آورد و سست نماید نتوانست بکلی نابود سازد».

کنفرانس نخستین علامات رونق نوین جنبش کارگری در روسیه و احیای فعالیت حزبی را متذکر شد.

کنفرانس طبق گذارشهائی که از طرف نمایندگان محلی داده شده بود خاطر نشان کرد که «در همه جا در میان کارگران سوسیال دموکرات فعالیت برای استحکام سازمانها و دسته‌های محلی. غیر علنی سوسیال دموکرات با جدیت و پشت کار ادامه دارد».

کنفرانس گوشزد نمود که در همه جا مهمترین قاعدهٔ تاکتیك بلشویکی در دورهٔ عقب نشینی، که عبارت از توام نمودن کار غیر علنی با کار علنی در میان جامعه‌ها و اتحادیه‌های کارگری گوناگون باشد، مورد قبول واقع شده است.

کنفرانس پراگ کمیتهٔ مرکزی بلشویکی حزب را انتخاب کرد. در این کمیتهٔ مرکزی لنین، استالین، ارژونیکیدزه، اسوردلوف، اسپانداریان و دیگران داخل گردیدند. رفیق استالین و اسوردلوف در کمیتهٔ مرکزی بطور غیابی انتخاب شدند زیرا آنها در تبعید گاه بودند. از جملهٔ نامزدهای انتخابی کمیتهٔ مرکزی رفیق کالینین بود.

برای رهبری کار انقلاب در روسیه یك مرکز عملی (دبیرخانه روسی کمیتهٔ مرکزی) تحت ریاست رفیق استالین تشکیل شده بود. به دبیرخانهٔ روسی کمیتهٔ مرکزی بغیر از رفیق استالین، این رفقا: اسورداوف، س. اسپانداریان، س. ارژونیکیدزه و م. کالینین نیز داخل گردیدند.

کنفرانس پراگ همهٔ مبارزهٔ سابق بلشویکها برضد اپورتونیستها را تراز بندی کرده و تصمیم گرفت که منشویکها را از حزب اخراج کند.

کنفرانس پراگ که منشویکها را از حزب اخراج نمود، وجود مستقل حزب بلشویك را بصورت رسمی در آورد.

بلشویکها، که منشویکها را از حیث ایدئولوژی و تشکیلات خورد کردند و آنها را از حزب اخراج نمودند، پرچم دیرین حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را در دست خود نگاهداشتند. از اینرو حزب بلشویك تا سال ۱۹۱۸ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه نامیده شده و در آخر آن بین دو هلال «بلشویك» علاوه میشد.

لنین در بارهٔ نتایج کنفرانس پراگ در آغاز سال ۱۹۱۲ به گورکی نوشته بود:

«سرانجام میسر شد که علی رغم اراذل انحلال طلب حزب و کمیتهٔ مرکزی آن احیا گردد. امیدوارم که در این امر شما هم با ما اظهار خرسندی کنید» (لنین، جلد ۲۹ ص ۱۹ چاپ روسی).

رفیق استالین اهمیت کنفرانس پراگ را ارزیابی کرده میگوید:

«این کنفرانس در تاریخ حزب ما دارای بزرگترین اهمیت بود، زیرا در میان بلشویکها و منشویکها خط فاصلی

قرار داد و در همهٔ کشور سازمانهای بلشویکی را بصورت حزب بلشویکی واحد در آورد (گذارش تند نویسی شدهٔ کنگرهٔ ۱۵ حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی ص ۳۶۱—۳۶۲ چاپ روسی).

پس از اخراج منشویکها و در آمدن بلشویکها بصورت حزب مستقل، حزب بلشویك مستحکم تر و نیرومند تر گردید. حزب باتصفیهٔ خود از عناصر اپورتونیستی استحکام می یابد.- چنین بود یکی از شعارهای حزب بلشویك که بعنوان حزبی از ترازنو از احزاب سوسیال دموکرات انترناسیونال دوم بطور اساسی تفاوت داشت. احزاب انترناسیونال دوم لفظاً خود را مارکسیست نامیده ولی عملاً در محیط خود متحمل وجود دشمنان مارکسیسم و اپورتونیستهای آشکار میشدند و به آنها راه میدادند که انترناسیونال دوم را متلاشی و نابود سازند. بلشویکها بر عکس برضد اپورتونیستها مبارزهٔ آشتی ناپذیری مینمودند، حزب پرولتری را از لوث اپورتونیست ها پاك کرده و توانستند حزبی از ترازنو، حزب لنینی، حزبی که بعداً دیکتاتوری پرولتاریا را بدست آورد تاسیس نمایند.

هرگاه اپورتونیستها در صفوف حزب پرولتری میماندند، حزب بلشویك نمیتوانست به شاهراه بیفتد و پرولتاریا را از پی خود ببرد، نمیتوانست حاکمیت را بدست گیرد و دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل دهد، در جنگ داخلی نمیتوانست غالب آید، یارای آنرا نداشت که سوسیالیسم را بنا کند.

کنفرانس پراگ در قطعنامه‌های خود شعارهای اساسی سیاسی فوری حزب را بعنوان برنامهٔ حد اقل بقرار زیرین معین کرد: جمهوری دموکراتیک، ۸ ساعت روز کار و مصادرهٔ اراضی ملاکین.

بلشویکها با این شعارهای انقلابی در موقع انتخابات دومای چهارم دولتی در جریان مبارزهٔ انتخاباتی وارد شدند.

با این شعارها رونق نوین جنبش انقلابی توده‌های کارگر درسالهای ۱۹۱۲ــ۱۹۱۴ جریان داشت.

خلاصه

سالهای ۱۹۰۸ــ۱۹۱۲ برای کار انقلابی دشوارترین دوران بود. پس از شکست انقلاب، در شرایط انحطاط جنبش انقلابی و خستگی توده‌ها، بلشویکها تاکتیك خود را تغییر دادند و از طریق مستقیم مبارزه برضد تزاریسم بطرق غیر مستقیم این مبارزه پرداختند. در شرایط سخت و دشوار ارتجاع استولیپینی بلشویکها برای نگاهداری تماس با توده‌ها از کمترین مقدورات علنی (از صندوقهای بیمه، و اتحادیه‌های کارگری گرفته تا کرسی خطابهٔ دوما) استفاده نمودند. بلشویکها برای پیشرفت نوین جنبش انقلابی بطور خستگی ناپذیری نیرو گرد می آوردند.

بلشویکهادر شرایط سخت شکست انقلاب، گسیختگی جریانات مخالف حکومت، یأس و دلسردی از انقلاب و تقویت یافتن حملات رویزیونیستی روشن فکرانی که از حزب دور شده بودند (چون بگدانوف، بازاراف و دیگران) برضد مبانی تئوریك حزب، در حزب یگانه نیروئی گردیدند که پرچم آنرا فرود نیاوردند، نسبت به برنامهٔ حزب وفادار ماندند و تعرضات «خرده گیران» تئوری مارکسیستی را دفع نمودند (کتاب لنین ــ «ماتریالیسم و آمپریوکریتیسیسم»). آبدیدگی و پختگی در ایدئولوژی مارکسیستی و نیز پی بردن به دورنمای انقلاب به هستهٔ اصلی بلشویکها که در پیرامون لنین گرد آمده بود یاری کرد که

حزب و مبادی انقلابی آنرا نگاهداری نماید. در بارهٔ بلشویکها لنین میگفت: «بیهوده نیست که ما را سنگ خارانامیده اند».

منشویکها در این دوره بیش از پیش از انقلاب دور میشوند. آنها انحلال طلب میگردند، انحلال و نابودی حزب غیر علنی انقلابی پرولتاریا را درخواست میکنند، بیش از پیش آشکارا از برنامهٔ حزب، از وظایف و شعارهای انقلابی حزب عدول مینمایند، میکوشند تا از خود حزبی رفرمیستی تشکیل دهند چنانکه کارگران به آن نام «حزب کارگر استولیپینی» دادند. ترتسکی از انحلال طلبان پشتیبانی مینماید، باشعار «یگانگی حزب» نقاب سالوسی بر رخ زده در حقیقت امر از یگانگی با انحلال طلبان دفاع میکند.

از طرف دیگر قسمتی از بلشویکها که بلزوم انتخاب طرق نوین غیر مستقیم مبارزه باتزاریسم پی نبرده بودند تقاضا مینمایند از استفاده از مقدورات علنی امتناع شود و درخواست میکنند که نمایندگان کارگران از دومای دولتی پس خوانده شوند. اتزویستها حزب را بقطع علاقه با توده‌ها سوق میدهند، مانع جمع آوری قوا برای پیشرفت نوین انقلاب میشوند. اتزویستها بوسیلهٔ جملات «چپ» نقاب برخ کشیده در حقیقت مانند همان انحلال طلبان از مبارزهٔ انقلابی دست می شویند.

انحلال طلبان و اتزویستها در ائتلاف مشترك، در ائتلاف ماه اوت که از طرف ترتسکی تشکیل یافته بود برضد لنین متحد میشوند.

بلشویکها در مبارزه با انحلال طلبان و اتزویستها، در مبارزه برضد دسته بندی ماه اوت غالب می آیند و با موفقیت از حزب غیر علنی پرولتری دفاع میکنند.

مهمترین پیش آمد این دورهٔ کنفرانس پراگ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (ژانویه سال ۱۹۱۲) میباشد. در این کنفرانس منشویکها از حزب رانده شدند، برای همیشه به اتحاد رسمی بلشویکها با منشویکها در یک حزب خاتمه داده شد. بلشویکها از صورت دسته سیاسی بصورت حزب مستقل کارگری سوسیال–دموکرات (بلشویک) روسیه در آمدند. کنفرانس پراگ بنیاد حزب تراز نوین، حزب لنینیسم، حزب بلشویکی را نهاد

تصفیهٔ حزب از وجود اپورتونیستها و منشویکها که از طرف کنفرانس پراگ عملی شده بود برای رشد و توسعهٔ بعدی حزب و انقلاب اهمیت بسزا و قطعی داشت. هرگاه بلشویکها خائنین بامر کارگر یعنی منشویکهای سازش طلب را از حزب بیرون نمیراندند حزب پرولتری قادر نبود در سال ۱۹۱۷ توده‌ها را برای بدست آوردن دیکتاتوری پرولتاریا برانگیزد.

فصل پنجم

حزب بلشویک در سالهای رونق جنبش کارگری پیش از نخستین جنگ امپریالیستی (سالهای ۱۹۱۲—۱۹۱٤)

۱. رونق جنبش انقلابی در سالهای ۱۹۱۲–۱۹۱٤

پیروزمندی ارتجاع استولیپینی چندان پایدار نبود. حکومتیکه به توده غیر از دار و تازیانه چیز دیگری نمیداد نمیتوانست پایدار بماند. زجر و فشارها چنان عادی شده بود که دیگر نمیتوانستند با آنها توده را بترسانند. خستگی کارگران که در نخستین سالهای شکست انقلاب روی داده بود رفته رفته زائل میگشت. کارگران از نو آغاز مبارزه نمودند. پیشبینی بلشویکها در بارهٔ ناگزیر بودن رونق نوین انقلاب درست در آمد. در سال ۱۹۱۱ دیگر شمارهٔ اعتصاب کنندگان از صد هزار هم افزون گردید و حال آنکه در سالهای گذشته رویهمرفته اعتصاب کنندگان از ۵۰ تا ۶۰ هزار تن بودند. در ژانویه سال ۱۹۱۲ دیگر کنفرانس حزبی پراگ آغاز رونق نهضت کارگری را خاطر نشان کرده بود. ولی پیشرفت حقیقی رونق انقلابی در آوریل—مه سال ۱۹۱۲، یعنی در آن هنگام که در اثر تیرباران کارگران نواحی رودخانهٔ لنا اعتصابهای سیاسی تودهای در گرفته بود، آغاز میشود.

٤ آوریل سال ۱۹۱۲ در کانهای استخراج زر لنا در سیبری هنگام اعتصاب بنابه امر افسر ژاندارمری تزاری بیش از ۵۰۰ تن

کارگر کشته و زخمی شده بود. تیرباران تودهٔ کارگران بی سلاح کانهای لنا که به آرامی برای گفتگوی با کارفرمایان میرفتند همهٔ کشور را بهیجان در آورد. این تبه کاری خونین نوین را سلطنت مستبدهٔ تزاری برای خوش آمد صاحبان کانهای زرلنا یعنی سرمایه‌داران انگلیس مرتکب شده بود تا آنکه اعتصاب اقتصادیِ کارگران کانها در هم شکسته شود. سرمایه‌داران انگلیس و شرکای روسی آنها با نهایت بی شرمی کارگرانرا استثمار کرده از کانهای لنا سود های هنگفتی میگرفتند که مبلغ آنها در هر سال بیش از ۷ ملیون منات بود. آنها بکارگران دستمزد ناچیزی پرداخته و برای خورد و خوراکشان خواربار فاسد و وازده‌ای میدادند. شش هزار کارگر کانهای زر لنا تاب فشار و تحقیر را نیاورده اقدام باعتصاب نمودند.

پرولتاریا در پتربورگ، مسکو و در همهٔ مراکز و نواحی صنعتی به تیرباران لنا بوسیلهٔ اعتصابات، تظاهرات و میتینگهای توده‌ای پاسخ داد.

کارگران یك دسته از بنگاه‌هادر قطع نامهٔ خود اینطور نوشته بودند: «ما چنان مبهوت و صاعقه زده شده بودیم‌که یارای سخن گفتن نداشتیم. هرگونه اعتراضی که اظهار مینمودیم یك انعکاس جزئی از جوش و خروش درونی بود که هریك ازماها احساس می کردیم. هیچ چیز بما کمك نخواهد کرد: نه اشك چشم و نه اعتراض بلکه تنها مبارزهٔ متشکل توده‌ای میتواند مدد کارما باشد».

هنگامیکه وزیر تزاری ماکاروف بپرسش فراکسیون سوسیال دموکرات راجع به تیرباران لنا در دومای دولتی بیشرمانه پاسخی بدین عبارت دادکه: «چنین بود و چنین نیز خواهد بود!» طوفان خشم و غضب کارگران باز هم شدت یافت. شمارهٔ شرکت

کنندگان در اعتصابهای اعتراض آمیز سیاسی بر علیه قتل عام کارگران لنا تاسیصد هزار رسید.

حوادث لنا مانند طوفانی محیط «آرامش» را که رژیم استولیپین بوجود آورده بود ناگهان منقلب ساخت.

در این خصوص رفیق استالین در سال ۱۹۱۲ در روزنامهٔ بلشویکی پتربورگ «زوزدا» («ستاره») اینطور نوشته بود:

«صدای شلیکهای لنا یخ سکوت را در هم شکست و رود خانهٔ جنبش خلق به سیلان در آمد. به سیلان در آمد!.. آنچه که رژیم کنونی از زشتی و شومی در برداشت و کلیه آلامی که روسیهٔ زجر کشیده بدانها دچار بود ــ همهٔ اینها در یك پیش آمد، یعنی در حوادث لنا تراکم یافت. برای همین است که مخصوصاً شلیکهای لنا علامتی برای اعتصابات و تظاهرات گردید».

انحلال طلبان و ترتسکیستها بیهوده انقلاب را مدفون میساختند. پیش آمدهای لنا نشان داد که نیروهای انقلابی زنده است و در طبقهٔ کارگر انرژی و کارمایهٔ انقلابی بسیاری ذخیره شده است. اعتصابات اول مه سال ۱۹۱۲ قریب ٤۰۰ هزار کارگررا در بر گرفت. این اعتصابها جنبهٔ بارز سیاسی داشت و در زیر شعارهای انقلابی بلشویکی یعنی جمهوری دموکراتیک، روز کار هشت ساعته و مصادرهٔ همهٔ زمینهای ملاکین انجام می پذیرفت. این شعارهای اساسی میبایستی نه تنها توده‌های وسیع کارگران بلکه توده‌های وسیع دهقانان و سربازان را نیز برای تعرض انقلابی برضد استبداد متحدنماید.

لنین در مقالهٔ «رونق انقلابی» چنین نوشته بود:

«اعتصاب بزرگ پرولتاریای تمام روسیه در ماه مه و تظاهرات در خیابانها که مربوط به آن بود، شب نامه‌ها و سخنرانیهای

انقلابی که جلو توده‌های کارگران ایراد میشد، آشکارا نشان داد که روسیه بمرحلهٔ رونق انقلابی داخل شده است» (لنین جلد ۱۵ ص ۵۳۳ چاپ روسی).

انحلال طلبان از روح انقلابی کارگران بواهمه افتاده برضد مبارزهٔ اعتصابی بر خاستند و آنرا «هاری اعتصابی» نامیدند. انحلال طلبان و همدستشان ترتسکی میخواستند مبارزهٔ انقلابی پرولتاریا را بیك «دورهٔ عریضه نگاری» مبدل نمایند. بکارگران پیشنهاد مینمودند کاغذی، «عریضه» ای که در آن در بارهٔ «حقوق» آنها (راجع به الغای محدودیت اتحادیه‌های کارگری، اعتصابات و مانند اینها، استدعا میشد امضا کنند، تا آنکه سپس این کاغذ بدومای دولتی فرستاده شود. انحلال طلبان تنها بجمع کردن ۱۳۰۰ امضا موفق شدند، در صورتیکه در پیرامون شعارهای انقلابی که از طرف بلشویکها پیشنهاد شده بود صدها هزار کارگر گرد آمد.

طبقهٔ کارگر از راهی که بلشویکها نشان داده بودند پیش می رفت.

در این دوره منظرهٔ اوضاع اقتصادی کشور چنین بود:

رکود صنعتی از همان سال ۱۹۱۰ مبدل به رونق وبتوسعهٔ دایرهٔ تولید در رشته‌های اساسی صنعت گردید. اگر ذوب چدن در سال ۱۹۱۰ عبارت از ۱۸٦ ملیون پوت و در سال ۱۹۱۲ عبارت از ۲۵٦ ملیون پوت بود، در سال ۱۹۱۳ به ۲۸۳ ملیون پوت رسید. استخراج ذغال سنگ در سال ۱۹۱۰ عبارت از ۱۵۲۲ ملیون پوت بود ولی در سال ۱۹۱۳ به ۲۲۱٤ ملیون پوت رسید.

در عین حال که صنایع سرمایه‌داری روز بروز ترقی میکرد بر عدهٔ پرولتاریا نیز بسرعت افزوده میشد. از خصوصیات رشد صنعتی در این دوره ادامهٔ تمرکز تولید در بنگاه‌های

بزرگ و بسیار بزرگ بود. اگر در ۱۹۰۱ در بنگاه‌های بزرگ که دارای ۵۰۰ و پیش از آن کارگر بود، ۴۶،۷ در صد همهٔ شمارهٔ کارگران کار میکرد، در سال ۱۹۱۰ در چنین بنگاه‌ها دیگر قریب ۵۴ در صد یعنی بیش از نیمهٔ همهٔ کارگران کار میکرد. این یك تمرکز صنعتی بی نظیر بود. حتی در کشوری مانند امریکای شمالی با آن ترقی صنایع، آنزمان در بنگاه‌های بزرگ فقط قریب یك سوم همهٔ کارگران کار میکرد.

این افزایش و این تجمع پرولتاریا در بنگاه‌های بزرگ، با وجود داشتن یک حزب انقلابی مانند حزب بلشویک، طبقهٔ کارگر روسیه را مبدل به بزرگترین نیروی حیات سیاسی کشور میکرد. اشکال وحشیانهٔ استثمار کارگران در بنگاه‌ها و همچنین رژیم توان‌فرسای پلیسی نوکرهای تزاری، بهر اعتصاب جدی جنبهٔ سیاسی میداد. و اما توام شدن مبارزهٔ اقتصادی و سیاسی، نیروی انقلابی خاصی باعتصابهای توده‌ای می بخشید.

پیشاهنگ جنبش کارگری انقلابی، پرولتاریای دلیر پتربورگ بود، از پشت سر پتربورگ کارگران سرزمین کرانهٔ بالتیک، مسکو و شهرستان آن، سپس کارگران کنار ولگا وجنوب روسیه در جنبش بودند. در سال ۱۹۱۳ جنبش، سازمانهای باختری، لهستان و قفقاز را فرا میگیرد. در سال ۱۹۱۲ از روی آمار رسمی جمعاً ۷۲۵ هزار تن و از روی اسناد مکملتر — بیش از یک ملیون کارگر اعتصاب کرد. در سال ۱۹۱۳ از روی آمار رسمی — ۸۶۱ هزار و از روی مدارک مکمل تر یک ملیون و ۲۷۲ هزار کارگر در اعتصاب شرکت داشت. در نیمهٔ اول سال ۱۹۱۴ در اعتصابات قریب یک ملیون و نیم کارگر اشتراک ورزید.

بدینطریق رونق انقلابی سالهای ۱۹۱۲ -- ۱۹۱۴ و توسعهٔ

جنبش اعتصابی، کشور را باوضاع آغاز انقلاب سال ۱۹۰۵ نزدیک میکرد.

اعتصابات انقلابی دسته جمعی پرولتاریا اهمیتی برای عموم ملت داشت زیرا که این اعتصابات برضد سلطنت مستبده متوجه بود. اکثریت هنگفت اهالی زحمتکش نسبت به اعتصابات حسن توجه نشان میداد. صاحبان فابریک و کارخانه‌ها بوسیله لوکائوت (بیرون ریختن دسته جمعی کارگران) از کارگران در مقابل اعتصاب انتقام میگرفتند. در سال ۱۹۱۳ در شهرستان مسکو سرمایه‌داران پنجاه هزار تن کارگر پارچه باف را از فابریکها بکوچه ریختند. در ماه مارس ۱۹۱۴ در پتربورگ در یک روز ۷۰ هزار کارگر را از کار اخراج نمودند. کارگران بنگاه‌ها و رشته‌های صنعتی دیگر برفقای خود که اعتصاب کرده و از کار بر کنار شده بودند بوسیلهٔ جمع آوری پول در بین توده و گاهی هم بوسیله اعتصابهای همدردی یاری میکردند.

رونق جنبش کارگری و اعتصابات دسته جمعی، توده‌های دهقانانرا نیز بیدار کرده و بمبارزه جلب مینمود. دهقانان از نو برضد اربابها بمبارزه بر خاسته املاک اربابی وخوتورهای کولاکها را نابود میکردند. طی سالهای ۱۹۱۰ــ۱۹۱۴ بیش از ۱۳ هزار فقره طغیان دهقانی روی داد.

عملیات انقلابی در ارتش نیز آغاز گردید. در سال ۱۹۱۲ در ترکستان در میان افراد ارتش طغیانی مسلح رخ داد. در نیروی دریائی بالتیك و سواستوپل برای قیام زمینه حاضر شده بود.

جنبش اعتصابی انقلابی و تظاهرات که آن را حزب بلشویک رهبری میکرد نشان میداد که مبارزهٔ طبقهٔ کارگر برای در خواستهای جزئی و «رفورم» نیست بلکه برای آزاد کردن ملت از دست رژیم تزاری است، کشور بپیشواز انقلاب نوی میرفت.

لنین برای نزدیکتر شدن بروسیه در تابستان سال ۱۹۱۲ از پاریس به گالیسی (اتریش سابق) نقل مکان داد. در اینجا تحت ریاست وی دو مجلس مشورتی از اعضای کمیتهٔ مرکزی و کارکنان مسئول بر پا شد: یکی در کراکوی در پایان سال ۱۹۱۲ و دیگری در پائیز سال ۱۹۱۳ در قریهٔ پورونینو نزدیک کراکوی. در این مجلسهای مشورت در بارهٔ مهمترین مسائل جنبش کارگری یعنی راجع به پیشرفت انقلاب و اعتصابات و وظایف حزب، راجع به نیرومند ساختن سازمانهای مخفی، راجع به فراکسیون سوسیال ـ دموکرات دوما و مطبوعات حزبی ومبارزه برای بیمه، تصمیماتی گرفته شد.

۲. روزنامهٔ بلشویکی «پراودا». فراکسیون بلشویکی در دومای چهارم دولتی.

روزنامهٔ یومیهٔ بلشویکی «پراودا» که در پتربورگ نشر میشد در دست حزب بلشویک بمنظور تحکیم سازمانهای خود و نفوذ در میان توده‌ها سلاحی توانا گردید. این روزنامه بر حسب دستور لنین، بابتکار استالین، اولمینسکی و پولتایف تأسیس شده بود. روزنامهٔ توده‌ای کارگری ـ «پراودا» با پیشرفت نوین جنبش انقلابی توام بوجود آمد. ۲۲ آوریل (از روی تقویم نو ۵ مه) سال ۱۹۱۲ شمارهٔ اول آن بیرون آمد و منتشر گردید. این، برای کارگران یک جشن حقیقی بود. به افتخار چاپ و انتشار «پراودا» تصمیم گرفته شد پنجم ماه مه روز جشن مطبوعات کارگری شمرده شود.

هنوز پیش از انتشار «پراودا» روزنامهٔ هفتگی بلشویکی «زوزدا» نشر میشد که ویژهٔ کارگران پیشرو بود. روزنامهٔ

«زوزدا» در روزهای حادثهٔ لنا نقش مهمی را بازی کرد. در آن یک رشته مقالات مبارزه جویانهٔ سیاسی لنین و استالین چاپ شده بود که طبقهٔ کارگر را برای مبارزه حاضر سلاح میگردانید. اما در شرایط رونق انقلابی، روزنامهٔ هفتگی برای حزب بلشویکی دیگر کافی نبود. روزنامهٔ یومیهٔ توده‌ای سیاسی لازم بود که مخصوص وسیع ترین طبقات کارگران باشد و آنهم همین روزنامهٔ «پراودا» بود.

در این دوران نقش «پراودا» فوق العاده بزرگ بود. «پراودا» توده‌های وسیع طبقهٔ کارگر را بطرف بلشویسم می آورد. «پراودا» در محیط پی گردهای دائمی پلیس، جرایم و توقیفها بسبب چاپ کردن مقالات و اخباریکه برای سانسور خوش آیند نبود، تنها با کمک فعال ده‌ها هزار کارگر پیشرو میتوانست باقی بماند. جریمه‌های هنگفت را روزنامهٔ «پراودا» تنها در سایهٔ اعاناتی که در بین تودهٔ وسیع کارگران جمع آوری میشد میتوانست بپردازد. اغلب اوقات قسمت مهم شماره‌های توقیف شدهٔ «پراودا» باز هم بخوانندگان میرسید، زیرا کارگران پیشرو شبها به مطبعه آمده بسته با خود روزنامه میبردند.

حکومت تزاری در مدت دو سال و نیم هشت بار «پراودا» را توقیف کرد اما با پشتیبانی کارگران باز «پراودا» از نو در زیر عناوین جدید همانندی مثلاً «زا پراودو» (در راه حقیقت)، «پوت پراودی» (طریق حقیقت)، «ترودوایا پراودا» (حقیقت زحمتکشان) از چاپ بیرون می آمد.

در حالتیکه «پراودا» هر روزه رویهمرفته ۴۰ هزار نسخه منتشر میشد تیراژ روزنامهٔ یومیهٔ منشویکی «لوچ» («پرتو») از ۱۵—۱۶ هزار بیشتر نبود.

کارگران «پراودا» را روزنامهٔ کارگری خود میدانستند و به آن اعتماد کلی داشتند و به ندای آن هوشیارانه گوش میدادند. هر نسخهٔ «پراودا» دست بدست می گشت و ده ها خواننده را بهره منده میکرد، «پراودا» به شعور طبقاتی آنها سرو صورت می بخشید آنها را تربیت میکرد، متشکل میساخت و به مبارزه دعوت مینمود.

«پراودا» چه مینوشت؟

در هر یک از شماره‌های «پراودا» ده‌ها مراسلات کارگران چاپ میشد که در آنها زندگی کارگر، استثمار وحشیانه، زجر و تعدی و تحقیرات گوناگونی که سرمایه‌داران، کارفرمایان وسر کاران واستادکاران نسبت به کارگران روا میداشتند شرح داده میشد. این مراسلات نظام سرمایه‌داری را بطور صائب و حادی رسوا می کرد. اغلب در مقاله‌های «پراودا» در بارهٔ خود کشی‌های بیکاران گرسنه که از یافتن کار نا امید شده بودند خبر داده میشد.

«پراودا» در بارهٔ نیازمندیها و درخواستهای کارگران کارخانه‌ها و رشته‌های گوناگون صنایع و اینکه چگونه کارگران برای اجرای مطالبات خود مبارزه میکنند مطالبی می نوشت. تقریباً در هر شماره در بارهٔ اعتصابات در بنگاه‌های مختلف خبرهائی درج میشد. هنگامیکه اعتصابات بزرگ و طولانی روی میداد روزنامه، کارگران بنگاه‌ها و رشته‌های دیگر صنایع را برای کمک به اعتصاب کنندگان بوسیلهٔ اعانه‌های خود، متشکل میکرد. گاهی اندوختهٔ اعتصاب کنندگان به ده‌هاهزار منات میرسید که برای آنموقع مبلغ هنگفتی بود زیرا که بیشتر کارگران در آنزمان روزی فقط ۷۰ــ۸۰ کپک مزد میگرفتند. این موضوع کارگرانرا با روح همبستگی پرولتری ودرک یگانگی منافع همهٔ کارگران پرورش میداد.

در هر پیش آمد سیاسی، بمناسبت هر پیروزی یا شکستی کارگران به «پراودا» نامه‌ها، شاد باشها و اعتراضات و غیره میفرستادند. «پراودا» در مقاله‌های خود وظیفه‌های جنبش کارگری را از نقطهٔ نظر روش عقبه دار بلشویکی توضیح و بیان مینمود. البته روزنامهٔ مجاز نمیتوانست آشکارا مردم را برای بر انداختن تزاریسم دعوت کند. لازم بود با کنایه‌هائی بنویسد که آنها را کارگران با شعور خوب میفهمیدند و برای توده‌ها نیز توضیح میدادند. مثلاً وقتیکه در «پراودا» در بارهٔ «تقاضاهای کامل و بی کم و کاست سال پنج» نوشته میشد کارگران میفهمیدند که مطلب در سر شعارهای انقلابی بلشویکها راجع به برانداختن تزاریسم، و بر پا کردن جمهوری دموکراتیك و مصادرهٔ زمینهای ملاکین وهشت‌ساعت کار روزانه است.

«پراودا» در آستان انتخابات دومای چهارم کارگران پیشرو را متشکل ساخت، روش خائنانهٔ طرفداران سازش با بورژوازی لیبرال، طرفداران «حزب کارگری استولیپینی» یعنی منشویکها را رسوا میساخت. «پراودا» کارگرانرا دعوت میکرد که بر له طرفداران «تقاضاهای بی کم و کاست سال پنج» یعنی برلهٔ بلشویکها رأی دهند. انتخابات چندین درجه‌ای بود. نخست کارگران در مجلسهائی نمایندگانی انتخاب میکردند، سپس این نمایندگان انتخاب کنندگانرا انتخاب میکردند، پس از آن انتخاب کنندگان در انتخاب وکیل کارگری برای دوما شرکت مینمودند. در روز انتخابات «پراودا» صورت اسامی انتخاب کنندگان ـ بلشویک را چاپ کرده و بکارگران توصیه میکرد برله آنها رأی بدهند. برای اینکه نامزدهای تعیین شده دچار خطر باز داشت نشوند انتشار این صورت پیش از وقت ممکن نبود.

«پراودا» به تشکیل مبارزه‌های پرولتاریا کمک میکرد. در

موقع لوکائوت بزرگ در پتربورگ در بهار سال ۱۹۱۴، که در آن هنگام اعلان اعتصاب دسته جمعی صلاح و موافق مقصد نبود، «پراودا» کارگرانرا بشکلهای دیگر مبارزه یعنی به میتینگهای دسته جمعی در کارخانه‌ها و به تظاهرات خیابانها دعوت میکرد. «پراودا» نمیتوانست در این خصوص آشکارا بنویسد. اما کارگران آگاهیکه مقالهٔ لنین را زیر این عنوان ساده: «در بارهٔ شکلهای جنبش کارگری» خوانده بودند باین دعوت پی میبردند. در آن مقاله گفته شده بود که در این موقع اعتصابرا به شکل عالی تر جنبش کارگری باید مبدل کرد و معنی آن دعوت به تشکیل میتینگها و تظاهرات بود.

بدینطریق توام نمودن فعالیت انقلابی غیر علنی بلشویکها با تهییجات علنی و سازمان دادن تودهٔ کارگران توسط «پراودا» عملی میگردید.

«پراودا» نه تنها از زندگانی و اعتصابات و تظاهرات کارگران مینوشت، بلکه مرتباً زندگانی دهقانان، گرسنگی و استثمار شدن آنها از طرف ملاکین سرف دار وغارت بهترین زمینهایشان از طرف کولاکهای خوترنشین در نتیجهٔ «اصلاحات» استولیپن را نیز روشن مینمود. «پراودا» بکارگران آگاه نشان میداد که در ده چه اندازه مواد محترقه جمع شده است. «پراودا» به پرولتاریا تعلیم میداد که وظایف انقلاب سال ۱۹۰۵ انجام داده نشده و هنوز انقلاب نوینی در پیش است. «پراودا» تعلیم میداد که در این انقلاب دوم، پرولتاریا باید پیشوا و رهبر حقیقی خلق باشد و پرولتاریا در این انقلاب دارای متفق نیرومندی مانند دهقانان انقلابی خواهد بود.

منشویکها کوشش میکردند که فکر انقلاب را از سر پرولتاریا بیرون کنند و بکارگران تلقین مینمودند و میگفتند: از

اندیشیدن در بارهٔ خلق، در بارهٔ گرسنگی کشیدن دهقانان و فرمانروائی ملاکین سرف دار چرنی سوتنی دست بکشید، تنها برای «آزادی ائتلافها» مبارزه کنید و در این خصوص بدولت تزاری «عریضه هائی» تقدیم دارید. بلشویکها بکارگران توضیح میدادند که این موعظهٔ منشویکها در بارهٔ دست کشیدن از انقلاب، دست کشیدن از اتفاق با دهقانان برای منافع بورژوازی است و کارگران اگر دهقانان را مانند متفق بسوی خویش بکشند بی شک بر رژیم تزاری غالب خواهند آمد و وعاظ نابکار از قبیل منشویکها را باید بمثابهٔ دشمنان انقلاب شمرد و طرد کرد.

«پراودا» در ستونهای مربوط «به «زندگانی دهقانان» چه مینوشت؟

برای مثال چند نمونه از مراسلات سال ۱۹۱۳ را برمیداریم.

در مراسله‌ای زیر عنوان «مسئله ارضی» از سامارا آگاهی داده شده بود که از ٤٥ نفر دهقان قریهٔ نووخاسبولات بخش بوگولمینسک که در موقع تفویض زمینهای همگانی به اتروبیها بجرم مقاومت نسبت به مساحان متهم شده بودند بیشترشان بحبس طولانی محکوم شده‌اند.

در مراسلهٔ مختصری از شهرستان پسکوف اطلاع داده میشد که: «دهقانان ده پسیتسا (نزدیک ایستگاه زاوالیه) در مقابل پاسبانان مقاومت مسلحانه بخرج دادند. چندین نفر زخمی شده‌اند. علت این زد و خورد و کشمکش اختلافات ارضی است. پاسبانان از هر سو به پسیتسا احضار شده‌اند، بخشدار و دادستان نیز به آنجا عازم گشته‌اند:

یک مراسله از شهرستان اوفا راجع به فروش سهام ارضی دهاقین اطلاع میداد و همچنین راجع به اینکه گرسنگی و قانون مربوط به خارج شدن از کمون روستائی بر جریان بی زمین

شدن دهقانان افزوده است. مثلاً به خوتر بوریسوکا نظر اندازید. در اینجا ۲۷ خانوار زندگی میکنند که ۵۴۳ دسیاتین*) زمین شخصی دارد. در موقع قحطی ۵ خانوار ۳۱ دسیاتین زمین خود را برای همیشه از قرارهر دسیاتینی ۲۵-۳۳ منات فروختند در صورتیکه ارزش زمین ۳-٤ بار بیشتر است. در همین جا ۷ خانوار ۱۷۷ دسیاتین زمین را بمدت ۶ سال با تنزیل سالی ۱۲ در صد گرو گذاشته برای هر دسیاتین زمین ۱۸—۲۰ منات پول گرفته‌اند. اگر مسکنت اهالی و سنگینی کمرشکن تنزیل را مورد توجه قرار دهیم با کمال اطمینا نمیتوانیم بگوئیم که: نیمی از آن ۱۷۷ دسیاتین زمین باید به دست رباخوران برسد زیرا احتمال نمیرود چنین مبلغ گزافی را در ظرف ۶ سال حتی نیمی از وامداران هم بتوانند بپردازند.

لنین در مقالهٔ خود تحت عنوان «زمینداری بزرگ اربابی و خرده مالکی در روسیه» که در «پراودا» درج شده بود به کارگران و دهقانان آشکارا نشان داد که چه دارائی هنگفتی از زمین در دست ملاکین طفیلی است. تنها ۳۰ هزار تن از بزرگترین ملاکین دارای تقریباً ۷۰ ملیون دسیاتین زمین بودند که معادل همین مقدار زمین هم سهم ده ملیون دهقان میشد. بهریك ملاك بزرگ بحساب متوسط ۲۳۰۰ دسیاتین زمین میرسید، بهر یك خانوار دهقانی، در صورتیکه خانوارهای کولاکی نیز در نظر گرفته شود، — بحساب میانه هفت دسیاتین زمین میرسید و ضمناً پنج ملیون خانوار دهقان اندك مایه یعنی نیمی از همهٔ دهاقین در هر خانوار بیش از یك یا دو دسیاتین زمین نداشتند. این حقایق آشکارا نشان میداد که ریشهٔ فقر

---

*) دسیاتین قدری بیشتر از یک جریب است. — مترجم

و گرسنگی دهقانان در زمین داری بزرگ ملاکین و بقایای اصول سرواژ است که دهقانان فقط بوسیلهٔ انقلابی که طبقهٔ کارگر آن را رهبری کند میتوانند از آن رهائی یابند.

«پراودا» بوسیله کارگرانیکه با ده رابطه داشتند در ده راه یافته دهقانان پیشرو را برای مبارزهٔ انقلابی بیدار میکرد.

در دورهٔ تأسیسی «پراودا»، سازمانهای غیر علنی سوسیال دموکراسی تماماً در دست بلشویکها بود. اما اشکال علنی سازمانی مانند فراکسیون دوما، مطبوعات، صندوقهای بیمه و اتحادیه‌های کارگری هنوز تماماً از دست منشویکها گرفته نشده بود. برای اخراج انحلال طلبان از سازمانهای علنی طبقهٔ کارگر مبارزهٔ قطعی بلشویکها لازم بود و این مبارزه در سایهٔ فعالیت «پراودا» با کامیابی انجام پذیرفت.

«پراودا» در مرکز مبارزه برای روش حزبی، برای از نو ایجاد کردن حزب توده‌ای کارگری انقلابی واقع شده بود. «پراودا» سازمانهای علنی را در اطراف کانونهای مخفیانه حزب بلشویک متحد گردانده و جنبش کارگری را بسوی یک هدف معین بمنظور تهیهٔ انقلاب، روانه میساخت.

«پراودا» عدهٔ بسیاری خبرنگار کارگر داشت. تنها طی یک سال در «پراودا» بیش از ۱۱ هزار مراسلهٔ کارگران چاپ شده بودولی رابطه «پراودا» با توده‌های کارگری تنها بتوسط نامه نگاری و مقاله نویسی نبود. هر روز عدهٔ بسیاری کارگران از بنگاه‌ها به ادارهٔ «پراودا» آمد و رفت داشتند. قسمت مهم کارهای تشکیلاتی حزب در ادارهٔ «پراودا» تمرکز یافته بود. در اینجا ملاقات با نمایندگان حوزه‌های محلی حزب انجام میگرفت و اطلاعات راجع به کارهای حزب در فابریک و کارخانه‌ها باینجا میرسید، دستورهای حزبی کمیتهٔ پتربورگ و کمیتهٔ مرکزی حزب از اینجا داده میشد.

بلشویکها در نتیجهٔ مبارزهٔ شدید دو سال و نیمه در مقابل انحلال طلبان برای از نو بر پا کردن حزب توده‌ئی کارگری انقلابی، موفق شدند که تابستان سال ۱۹۱۴ چهار پنجم کارگران فعال روسیه را بحزب بلشویك و بتاکتیك «پراودائی» ملحق کنند. در این خصوص مثلاً این واقعیت گواهی میدهد که از مقدار عمومی ۷ هزار دسته کارگریکه در سال ۱۹۱۴ برای روزنامه‌های کارگری اعانه جمع آوری میکردند ۵۶۰۰ دسته برای مطبوعات بلشویکی و تنها ۱۴۰۰ دسته برای مطبوعات منشویك اعانه جمع کرده بودند. اما در عوض منشویکها در بین بورژوازی لیبرال و روشنفکران بورژوازی «دوستان متمول» بسیاری داشتند، که بیش از نصف پول لازم برای نگاه‌داری و تحمل مخارج روزنامهٔ منشویك را میدادند.

بلشویکها را در آن هنگام «پراودیستها» مینامیدند. با «پراودا» یك نسل کامل پرولتاریای انقلابی بوجود آمده و رشد نمود که بعدها انقلاب سوسیالیستی اکتبر را موجد شد. ده ها و صد ها هزار کارگر طرفدار «پراودا» بودند. در سالهای رونق انقلاب (۱۹۱۲ — ۱۹۱۴) شالودهٔ محکم یك حزب توده‌ای بلشویکی گذاشته شد که آنرا هیچگونه پی گرد تزاریسم در دورهٔ جنگ امپریالیستی نتوانست ویران کند.

« «پراودا»ی سال ۱۹۱۲ شالوده‌ای بود که برای پیروزی بلشویسم در سال ۱۹۱۷ ریخته شد» (استالین)

ارگان علنی دیگر حزب برای سراسر روسیه، — فراکسیون بلشویکی بود در دومای چهارم دولتی.

در سال ۱۹۱۲ حکومت انتخابات دومای چهارم را مقرر داشت. حزب ما بمسئله شرکت در این انتخابات اهمیت بزرگی میداد. فراکسیون سوسیال دموکرات دوما و روزنامهٔ «پراودا» در

مقیاس سراسر روسیه تکیه گاه‌های عمدهٔ علنی بودند که بوسیلهٔ آنها حزب بلشویك در میان توده‌ها کار انقلابی خود را پیش میبرد.

حزب بلشویك در انتخابات دوما بطور مستقل باشعارهای خود وارد عمل شده و در عین حال، هم به احزاب حکومتی و هم به بورژوازی لیبرال (کادتها) ضربه وارد میاورد. بلشویکها تبلیغات انتخاباتی را تحت شعارهای جمهوری دموکراتیك، ۸ ساعت روز کار مصادرهٔ زمین های اربابی عملی میکردند.

انتخابات دومای چهارم در پائیز سال ۱۹۱۲ انجام شد. در ابتدای ماه اکتبر، حکومت که از جریان انتخابات در پتربورگ ناراضی بود کوشید تا در چندین کارخانهٔ بسیار بزرگ حق انتخابی کارگرانرا نقض کند. در پاسخ این عمل، کمیتهٔ پتربورگ حزب ما، بنابه پیشنهاد رفیق استالین، کارگران بزرگترین بنگاه‌ها را باعتصاب یکروزه دعوت کرد. حکومت که بوضع دشواری افتاده بود از ناچاری تن در داد و گذشت نمود و کارگران توانستند در جلسات خود کسانی را که میخواستند انتخاب کنند. اکثریت هنگفت کارگران برله «دستوری» که از طرف رفیق استالین برای نمایندگان انتخاب کننده و نمایندهٔ دوما ترتیب داده شده بود رأی دادند. در «دستور کارگران پتربورگ بنمایندهٔ کارگری خود شان» در بارهٔ وظیفه‌های انجام داده نشدهٔ سال ۱۹۰۵ یاد آوری هائی میشد.

در «دستور» چنین گفته شده بود«... ما گمان میکنیم که روسیه در آستان جنبشهای توده‌ای آیندهٔ است و این جنبشها ممکن است که از جنبش های سال ۱۹۰۵ عمیقتر باشد... پیشاهنگ این جنبشها هم مانند سال ۱۹۰۵ پیشروترین طبقهٔ جامعهٔ روس یعنی پرولتاریای روس خواهد

بود. و اما متفق وی تنها دهقانان زجر کشیده میتوانند باشند که به آزاد شدن روسیه از جان و دل علاقمندند».

در «دستور» گفته شده بود که عملیات آیندهٔ ملت باید شکل مبارزهٔ در دو جبهه یعنی شکل مبارزه هم برضد حکومت تزاری و هم برضد بورژوازی لیبرال را که جویای سازش با تزاریسم میباشد بخود گیرد.

لنین به این «دستور» که کارگرانرا بمبارزهٔ انقلابی دعوت میکرد اهمیت بزرگی میداد. کارگران هم در قطعنامه‌های خود با این دعوت هم آواز میشدند.

بلشویکها در انتخابات پیروز شدند و از طرف کارگران پتربورگ رفیق بادایف برای دوما انتخاب گردید.

کارگران، جدا از سایر قشرهای اهالی، برای دوما نماینده انتخاب میکردند (جزء باصطلاح زمره کارگری). از ۹ نفر وکیل که از زمرهٔ کارگری انتخاب شده بود شش نفر شان اعضای حزب بلشویك بودند: بادایف، پتروسکی، مورانوف، ساموئیلوف، شاگوف و مالینوفسکی (که بعدها وی پرواکاتور در آمد). وکیلهای بلشویکی از بزرگترین مراکز صنعتی انتخاب شده بودند که دست کم چهار پنجم طبقهٔ کارگر بود. اما انتخاب برخی از انحلال طلبان، از طرف کارگران یعنی از زمرهٔ انتخاباتی کارگری نبود. از این رو در دوما در مقابل شش نفر بلشویك هفت نفر انحلال طلب انتخاب شد. در اول بلشویکها و انحلال طلبان در دوما یك فراکسیون مشترک سوسیال دموکرات تشکیل دادند ولی پس از مبارزهٔ خستگی ناپذیر با انحلال طلبان، که مانع کار انقلابی بلشویکها بودند، نمایندگان بلشویك در ماه اکتبر سال ۱۹۱۳ بنابه دستور کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویك از فراکسیون مشترك سوسیال دموکرات بیرون آمده و فراکسیون مستقل بلشویکی را تشکیل دادند.

وکیلهای بلشویک در دوما نطقهای انقلابی ایراد میکردند و در آن سخنرانیها پرده از روی رژیم سلطنت مستبده برمیداشتند و از حکومت در بارهٔ ستمکاری در بارهٔ کارگران و راجع به استثمار بیرحمانه‌ئی که از طرف سرمایه‌داران نسبت به کارگران بعمل میامد استیضاح مینمودند.

آنها در دوما همچنین در بارهٔ مسئله ارضی سخن میراندند و در نطقهای خود دهاقین را بمبارزه برضد اربابان سرف دار دعوت میکردند، حزب کادتها را که با مصادرهٔ املاك اربابی و واگذار نمودن آنها بدهقانان مخالفت میکرد رسوا میگرداندند.

بلشویکها بدومای دولتی لایحهٔ قانون روز کار هشت ساعته را پیشنهاد کردند که البته از طرف دومای چرنی سته‌نی پذیرفته نشد ولی نقش تهییجی مهمی بازی کرد.

فراکسیون بلشویک در دوما باکمیتهٔ مرکزی و با لنین همیشه در ارتباط محکم بود و از وی دستور میگرفت. رفیق استالین این فراکسیون را هنگام توقف خود در پتربورگ مستقیماً رهبری میکرد.

نمایندگان بلشویک تنها بکارهائیکه در دوما انجام میدادند اکتفا نکرده در خارج دوما هم فعالیت بزرگی مصروف میداشتند، به فابریکها و کارخانه ها میرفتند، در مراکز کارگری کشور سخنرانی میکردند، مجالس پنهانی تشکیل داده در آنجا تصمیمات حزب را تشریح میکردند. و سازمانهای حزبی نوی برپا میساختند. نمایندگان عملیات علنی را با کار غیر علنی و پنهانی زبر دستانه و ماهرانه توام میکردند.

۳. پیروزی بلشویکها در سازمانهای علنی.

رشد آتی جنبش انقلابی در آستان جنگ امپریالیستی.

حزب بلشویك در این دوران نمونهٔ از طرز رهبری تمام اشکال و مظاهر مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا را نشان داد. حزب سازمانهای مخفی بر پا مینمود و شب نامه‌های غیر علنی چاپ میکرد و انتشار میداد در میان توده کار مخفی انقلابی انجام میداد. توام با این جریان رفته رفته بیش از پیش سازمانهای گوناگون علنی طبقهٔ کارگر را بدست میگرفت. حزب میکوشید اتحادیه‌های کارگران، خانه‌های ملی، کلاسهای شبانه، باشگاه ها و اداره‌های بیمه را بدست گیرد. این سازمانهای علنی از دیر زمانی برای انحلال طلبان پناهگاهی شده بود. بلشویکها برای مبدل کردن جمعیت های علنی به نقاط اتکاء حزب ما بمبارزهٔ شدیدی پرداختند. بلشویکها کارغیر علنی را با کار علنی ماهرانه توام کردند، در هر دو پایتخت اکثریت اتحادیه‌ها را بسوی خویش جلب کردند. بلشویکها بویژه در سال ۱۹۱۳ هنگام انتخابات هیئت رئیسهٔ اتحادیهٔ کارگران فلزات در پتربورگ به پیروزی درخشانی رسیدند: در جلسه‌ای که سه هزار کارگر فلزکار در آن حضور داشت بزحمت ۱۵۰ رأی برله انحلال طلبان داده شد.

همین مطلب را می توان در بارهٔ تشکیلات علنی مانند فراکسیون سوسیال دموکرات دومای چهارم دولتی ذکر کرد. اگرچه منشویکها در دوما هفت وکیل و بلشویکها شش وکیل داشتند، هفت نفر منشویك که بطور عمده از نواحی غیر کارگری انتخاب شده بودند بزحمت نمایندهٔ یك پنجم طبقهٔ کارگر شمرده میشدند و حال آنکه شش نفر بلشویك که از مراکز اساسی

صنعتی کشور (پتربورگ، مسکو، ایوانوووزنسنسك، کستروما، یکاترینوسلاو و خارکوف) انتخاب شده بودند نمایندهٔ بیش از چهار پنجم طبقهٔ کارگر کشور بودند. کارگران، این شش نفر (بادایف، پتروسکی و دیگران) را نمایندگان خود میدانستند نه آن هفت نفر را.

بلشویکها بدین سبب موفق شدند سازمانهای علنی را در دست گیرند که با وجود پی گرد وحشیانهٔ تزاریسم و تحریکات نفرت انگیزی که از طرف انحلال طلبان و ترتسکیستها میشد توانستند حزب غیر علنی و انضباط پا برجائیرا در صفوف خود حفظ کنند، ثابت قدمانه از منافع طبقهٔ کارگر مدافعه میکردند و با توده رابطهٔ نزدیك داشتند و برضد دشمنان جنبش کارگری مبارزهٔ آشتی ناپذیری مینمودند.

بدینطریق پیروزی بلشویکها و شکست منشویکها در سازمانهای علنی از هر جهت توسعه می یافت. نقش منشویکها چه در زمینهٔ استفادهٔ تبلیغاتی از تریبون دوما و چه در رشتهٔ مطبوعات کارگری و سایر سازمانهای علنی، نقش فرعی شد. طبقهٔ کارگر که جنبش انقلابی تسخیرش کرده بود منشویکها را از خود دور میکرد و بطور قطعی پیرامون بلشویکها گرد می‌آمد و متحد میگردید.

علاوه بر همهٔ اینها، منشویکها در زمینهٔ مسئلهٔ ملی نیز ورشکست شدند. جنبش انقلابی در اکناف روسیه در زمینهٔ مسئلهٔ ملی وجود یك برنامهٔ صریح و روشنی را ایجاب میکرد و لیکن معلوم شد که منشویکها به استثنای «خود مختاری فرهنگی» بوند که آن هم هیچکس را نمیتوانست قانع کند هیچگونه برنامه‌ای نداشته اند. تنها بلشویکها راجع به مسئلهٔ ملی برنامهٔ مارکسیستی داشتند که در مقالهٔ رفیق استالین تحت عنوان «مارکسیسم و

مسئلهٔ ملی» و در مقاله‌های لنین موسوم به «در بارهٔ حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش» و «یادداشتهای انتقادی راجع به مسئلهٔ ملی» بیان شده بود.

جای شگفت نیست که پس از این شکستهای منشویسم دسته بندی ماه اوت از همه طرف شکاف بر داشت. این دسته بندی که از عناصر گوناگون تشکیل یافته بود نتوانست در مقابل تعرض بلشویکها تاب بیاورد و از هم پاشیدن گرفت. دسته بندی ماه اوت که برای مبارزه برضد بلشویکها تشکیل گردیده بود دیری نگذشت که درنتیجهٔ ضربات بلشویکها پراکنده شد. از دسته بندی مذکور نخست طرفداران و پریود (باگدانوف، لوناچارسکی و دیگران) بیرون رفتند، سپس لتونیها خارج شدند و سر انجام باقی مانده‌ها هم متفرق گردیدند.

انحلال طلبان که در مبارزه برضد بلشویکها شکست خوردند برای کمك به انترناسیونال دوم روی آوردند. انترناسیونال نامبرده به کمك آنها آمد. این انترناسیونال ببهانه «آشتی دادن» بلشویکها و انحلال طلبان و بر قرار نمودن «صلح» در میان حزب از بلشویکها خواست که از تنقید سیاست سازش کارانهٔ انحلال طلبان دست بکشند. ولی بلشویکها آشتی ناپذیر بودند: آنها از تبعیت تصمیمات انترناسیونال دوم اپورتونیستی امتناع کردند و بهیچ گونه گذشتی راضی نشدند.

پیروزی بلشویکها در سازمانهای علنی تصادفی نبود و نمیتوانست هم باشد. تصادفی نبود نه تنها برای آنکه فقط بلشویکها دارای تئوری درست مارکسیستی، دارای برنامهٔ صریح بوده و حزب انقلابی پرولتاری کارزار دیده‌ای داشتند. بلکه از آن جهت هم تصادفی نبود که پیروزی بلشویکها رونق و روبندگی انقلاب را منعکس میکرد.

جنبش انقلابی کارگران بیش از پیش شهر و نواحی دیگر را فراگرفته و دایرهٔ آن بطور روز افزون توسعه می یافت. چون سال ۱۹۱٤ در رسید اعتصابهای کارگران نه تنها خاموش نگردید بلکه بر عکس با نیروی نوینی رو با فزایش نهاد. اعتصابات رفته رفته شدیدتر شده و مقدار زیاد و زیادتری از کارگرانرا در بر میگرفت. ۹ ژانویه ۲۵۰ هزار کارگر اعتصاب کرد که از آنها ۱٤۰ هزار تن در پتربورگ دست باعتصاب زدند. اول ماه مه بیش از نیم ملیون تن اعتصاب کردند که از آنها در پتربورگ بیش از ۲۵۰ هزار تن اعتصاب نمودند. کارگران در اعتصابات استواری و ثابت قدمی فوق العاده‌ای نشان میدادند. اعتصاب در کارخانهٔ ابوخوف در پتربورگ بیش از دو ماه و در کارخانهٔ لسنر قریب سه ماه ادامه داشت. مسموم شدن عدهٔ زیادی در چند بنگاه پتربورگ باعث اعتصاب ۱۱۵ هزار کارگر و از پس آن سبب تظاهراتی گردید. جنبش در حال رشد بود. رویهمرفته در شش ماه اول سال ۱۹۱٤ (که ابتدای ژوئیه هم جزء آنست) یک ملیون و ٤۲۵ هزار کارگر اعتصاب نمود.

در ماه مه در باکو اعتصاب همگانی کارگران صنایع نفت آغاز گردید که توجه تمام پرولتاریای روسیه را بخود جلب کرد. اعتصاب با ترتیب و انتظام جریان داشت. ۲۰ ماه ژوئن در باکو نمایش بیست هزار نفری کارگری روی داد. پلیس برضد کارگران باکو اقدامات وحشیانه نمود. بعنوان اعتراض و ابراز همبستگی باکارگران باکو در مسکو اعتصاب آغاز گردید و به نواحی دیگر نیز سرایت نمود.

۳ ژوئیه در کارخانهٔ پوتیلوف در پتربورگ بمناسبت اعتصاب باکو میتینگ بر پا شد. پلیس بکارگران تیر اندازی کرد. پرولتاریای پتربورگ را هیجان بزرگی فراگرفت. ٤ ژوئیه در

پتربورگ بر حسب دعوت کمیتهٔ پتربورگ حزب، ۹۰ هزار کارگر بعنوان اعتراض اعتصاب کرد. ۷ ژوئیه ۱۳۰ هزار، ۸ ژوئیه — ۱۵۰ هزار ۱۱ ژوئیه — ۲۰۰ هزار کارگر اعتصاب کرد.

همهٔ کارخانه‌ها به هیجان در آمده بود، در همه جا میتینگ و نمایش روی میداد. کار بجائی رسید که در صدد سنگربندی بر آمدند. در باکو و لدز هم سنگربندیهائی شد. در نقاط بسیاری پلیس بکارگران تیراندازی میکرد. برای خواباندن جنبش، حکومت باقدامات «فوق العاده» پرداخت، پایتخت به یك اردوگاه جنگی مبدل شد، روزنامهٔ «پراودا» توقیف گردید.

ولی در این هنگام نیروی نوینی که اهمیت بین المللی داشت یعنی جنگ امپریالیستی وارد صحنه شد، جنگی که بایستی جریان حوادث را تغییر دهد. درست در همان ایام پیش آمدهای انقلابی ماه ژوئیه، رئیس جمهور فرانسه پوآنکاره برای گفتگو با تزار در بارهٔ آغاز جنگی که در پیش بود به پتربورگ آمد. پس از چند روز آلمان بروسیه اعلان جنگ داد. حکومت تزاری برای تارومار کردن سازمانهای بلشویکی و در هم شکستن جنبش کارگری از جنگ استفاده کرد. رونق انقلابی بعلت جنگ بین المللی که حکومت تزاری در آن، راه رهائی از انقلاب را میجست قطع شد.

خلاصه

در سالهای پیشرفت نوین انقلاب (۱۹۱۲—۱۹۱٤) حزب بلشویك بر رأس جنبش کارگری قرار داشت و آنرا در زیر شعارهای بلشویکی بسوی انقلاب نوی هدایت مینمود. حزب از عهدهٔ توام نمودن کار علنی با کار غیر علنی بخوبی بر آمد. حزب مقاومت انحلال طلبان و دوستانشان یعنی ترتسکیستها و

اتزویستها را در هم شکسته همهٔ شکلهای جنبش علنی را فرا گرفت و سازمانهای علنی را به نقاط اتکاء کار انقلابی خود مبدل گردانید.

حزب بادشمنان طبقهٔ کارگر و عمال آنها در جنبش کارگری مبارزه نموده صفوف خود را استوار ساخت و روابط خود را با طبقهٔ کارگر توسعه داد. حزب تریبون دوما را بطور وسیع برای تبلیغات انقلابی مورد استفاده قرار داد و روزنامهٔ درخشان توده‌ای کارگری یعنی «پراودا» را تاسیس کرد و نسل نوین کارگران انقلابی یعنی پراودیستها را پرورش داد. این قشر کارگر در سالهای جنگ امپریالیستی نسبت به پرچم انترناسیونالیسم و انقلاب پرولتاری صادق و درستکار ماند و خود همین قشر کارگر سپس در روزهای انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ مایه و هستهٔ حزب بلشویکی را تشکیل داد

در آستان جنگ امپریالیستی، حزب عملیات انقلابی طبقهٔ کارگر را رهبری میکرد. اینها نبردهای جلو دار بود که بواسطهٔ وقوع جنگ امپریالیستی قطع شد، اما پس از سه سال برای بر انداختن تزاریسم تجدید گردید. حزب بلشویك به دوران سخت جنگ امپریالیستی با پرچمهای گشادهٔ انترناسیونالیسم پرولتاری وارد شد.

فصل ششم

حزب بلشویك در دورهٔ جنگ امپریالیستی. انقلاب دوم در روسیه.

(سال ۱۹۱٤ـــمارس سال ۱۹۱۷)

۱. پیدایش جنگ امپریالیستی و علل آن.

در ۱٤ (۲۷) ژوئیهٔ سال ۱۹۱٤ حکومت تزاری اعلان بسیج همگانی داد. ۱۹ ژوئیه (اول اوت) آلمان بروسیه اعلان جنگ نمود. روسیه داخل جنگ شد.

هنوز مدتی پیش از آغاز جنگ، لنین و بلشویکها ناگزیر بودن آنرا پیش بینی کرده بودند. در کنگره‌های بین المللی سوسیالیستها لنین از طرف خودش پیشنهادهائی کرده بود که منظور آنها تعیین خط مشی انقلابی سوسیالیستها در صورت وقوع جنگ بود.

لنین خاطر نشان میساخت که جنگ ملازمی است که ناگزیر همیشه با سرمایه‌داریست. غارتگری سرزمینهای دیگران، استیلا و تاراج مستعمرات، تصرف بازارهای نو، بارها سبب جنگهای استیلا طلبانهٔ دولتهای سرمایه‌داری شده است. جنگ هم برای کشورهای سرمایه‌داری، مانند استثمار طبقهٔ کارگر، حالتی طبیعی و قانونی میباشد.

بویژه جنگ هنگامی ناگزیر شد که سرمایه‌داری در پایان سدهٔ ۱۹ و در آغاز سدهٔ بیست بطور قطع باوج کمال و به درجهٔ نهائی ترقی خود یعنی به امپریالیسم رسید. در دورهٔ امپریالیسم اتحادیه‌های (انحصارهای) نیرومند سرمایه‌داران و بانکها در حیات دول سرمایه‌داری نقش قطعی بدست آوردند. سرمایهٔ مالی در کشورهای سرمایه‌داری صاحب اختیار کامل گردید. سرمایهٔ مالی خواستار بازارهای نو، بدست آوردن مستعمرات نوین و اراضی جدید برای صدور سرمایه و منابع تازهٔ مواد خام بود.

لیکن تا پایان سدهٔ ۱۹ تمام روی زمین بین دول سرمایه‌داری تقسیم شده بود. در عین حال رشد سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم بسیار نا موزون و بشکل جهشی انجام می پذیرد: عده‌ای از کشورهائیکه قبلاً مقام اول راحائز بودند صنایع خودرا نسبتاً آهسته ترقی میدهند، کشورهای‌دیگر که قبلاً عقب مانده بودندبا جهشهای سریعی خود را به آنها رسانده و از آنها در میگذرند. تناسب نیروهای اقتصادی و نظامی دولتهای امپریالیستی تغییر می یافت و کوشش برای تقسیم مجدد جهان بمیان می آمد. مبارزه برای تقسیم مجدد جهان سبب ناگزیر بودن جنگ امپریالیستی میشد. جنگ ۱۹۱٤، جنگ تقسیم مجدد جهان و مناطق نفوذ بود. این جنگ از دیر زمان از طرف همهٔ دولتهای امپریالیستی زمینه چینی میشد. مسببین آن امپریالیستهای همهٔ کشورها میباشند.

این جنگ را بویژه از یك طرف آلمان و اتریش و از طرف دیگر فرانسه و انگلستان و همچنین روسیه که وابسته به آنها بود تدارك میدیدند. در سال ۱۹۰۷ ائتلاف سه گانه یا آنتانت که عبارت از اتحاد انگلیس و فرانسه و روسیه بود بوجود آمد. اتحاد دیگر امپریالیستی را آلمان، اتریش هنگری و ایتالیا تشکیل میدادند. ولی ایتالیا در آغاز جنگ سال ۱۹۱٤ از این اتحاد

خارج شده و سپس به آنتانت پیوست. بلغارستان و ترکیه از آلمان و اتریش هنگری پشتیبانی میکردند.

آلمان، که خود شرا برای جنگ امپریالیستی آماده میکرد، میخواست از انگلیس و فرانسه مستعمرات و از روسیه اوکرائین، لهستان و کشورهای کرانهٔ بالتیك را بگیرد. آلمان راه آهن بغداد را ساخته فرمانروائی انگلیس را در شرق نزدیك مورد تهدید قرار میداد. انگلیس از افزایش تسلیحات دریائی آلمان میترسید.

روسیهٔ تزاری برای تقسیم ترکیه کوشش مینمود، آرزوی تصرف بغازها که دریای سیاه را به دریای مدیترانه وصل میکنند (داردانل) و تصرف اسلامبول را در سر داشت. تصرف گالیسی یعنی یك قسمت اتریش هنگری نیز جزو نقشه‌های حکومت تزاری بود.

انگلیس سعی داشت رقیب خطرناك خود ــ آلمان را، که کالاهایش پیش از جنگ روز بروز میدان کالاهای انگلیس را در بازارهای دنیا تنگتر میساخت، بوسیله جنگ شکست دهد. علاوه بر این انگلیس قصد داشت بین النهرین و فلسطین را از چنگ ترکیه در آورده و در مصر محکم پای بر جا شود.

سرمایه‌داران فرانسه سعی میکردند حوضهٔ سار و الزاس لورن را که دارای ثروتهای ذغال سنگ و آهن است و آلمانها آنرا در جنگ سالهای ۱۸۷۰ــ۱۸۷۱ از فرانسه سلب کرده بودند از آلمان پس گرفته متصرف شوند.

بدینطریق تناقضات شدیدیکه بین دو گروه دولتهای سرمایه‌داری وجود داشت منجر بجنگ امپریالیستی شد.

این جنگ غارتگرانه که برای تقسیم مجدد جهان بود بمنافع همهٔ کشورهای امپریالیستی بر میخورد، این بود که بعدها ژاپن،

کشورهای متحدهٔ امریکا و عده‌ای از دولتهای دیگر باین جنگ کشانده شدند.

جنگ ــ جنگ جهانی شد.

جنگ امپریالیستی از طرف بورژوازی با استتار کامل از ملت‌های خود آماده میگردید. هنگامیکه جنگ در گرفت هر یك از حکومتهای امپریالیستی ساعی بود مدلل نماید که وی بهمسایه‌های خود هجوم نیاورده بلکه بوی هجوم کرده‌اند. بورژوازی مقاصد حقیقی جنگ و خصلت امپریالیستی و استیلاگرانهٔ آنرا پنهان کرده و به همین وسیله ملت را فریب میداد. هر حکومت امپریالیستی اظهار میداشت که این جنگ را برای دفاع از میهن خود میکند.

اپورتونیستهائیکه در انترناسیونال دوم بودند، در فریب دادن توده، به بورژوازی یاری میکردند. سوسیال دموکراتهای انترناسیونال دوم بکار سوسیالیسم، به امر همبستگی بین المللی پرولتاریا پست فطرتانه خیانت می ورزیدند. آنها نه تنها برضد جنگ بر نخاستند بلکه بر عکس به بورژوازی یاوری مینمودند تا کارگران و دهقانان دول مخاصم را در زیر پردهٔ دفاع از میهن برضد یکدیگر برانگیزد.

برخاستن روسیه بطرفداری آنتانت، یعنی فرانسه و انگلیس، در جنگ امپریالیستی تصادفی نبود. باید در نظر داشت که پیش از سال ۱۹۱٤ مهمترین رشته‌های صنایع روسیه در دست سرمایهٔ خارجی و بطور عمده در دست سرمایهٔ فرانسوی، انگلیسی و بلژیکی یعنی سرمایهٔ کشورهای آنتانت بود. مهمترین کارخانه‌های فلز سازی روسیه در دست سرمایه‌داران فرانسوی بود. رویهمرفته قریب سه چهارم (۷۲ در صد) صنعت فلز سازی وابسته به سرمایهٔ خارجی بود. در صنعت ذغال سنگ ــ دنباس ــ نیز

همین منظره دیده میشد. قریب نصف استخراج نفت در دست سرمایهٔ انگلیسی و فرانسوی بود. قسمت زیاد سودهای صنایع روس ببانکهای خارجه و بیشتر از همه ببانکهای انگلیس و فرانسه میرفت. همهٔ این احوال، بعلاوهٔ قرار دادهای وام چندین میلیاردی که تزار در فرانسه و انگلیس منعقد ساخته بود، تزاریسم را به امپریالیسم انگلیس و فرانسه میخ کوب کرده و روسیه را بخراج دهندهٔ این کشورها، به نیمه مستعمرهٔ آنها مبدل نموده بود.

بورژوازی روس امیدوار بود که با آغاز جنگ کارهای خود را اصلاح نماید، مثلاً: بازارهای نوی بدست آورد، از سفارشها و تدارکات جنگی سودی بر گیرد و در عین حال از وضع جنگ استفاده نموده جنبش انقلابی را سرکوب نماید.

روسیهٔ تزاری آماده نشده داخل جنگ شد. صنایع روسیه از صنایع کشورهای دیگر سرمایه‌داری بسی عقب مانده بود. در صنایع روسیه، بیشتر فابریکها و کارخانه‌ها کهنه و دارای تجهیزات فرسوده و از پای در آمده‌ای بود. با بودن اصول نیمه سرواژ در زمینداری و باوجود توده‌های دهقانان تهیدست و خانه‌خراب، کشاورزی نمیتوانست برای پیش بردن جنگ طولانی اساس محکم اقتصادی باشد.

تزار بطور کلی به ملاکهای سرف دار تکیه میکرد. مالکین بزرگ چرنی ستنی با سرمایه‌داران بزرگ همدست گشته در کشور و در دومای دولتی فرمانروائی داشتند. آنها از سیاست داخلی و خارجی حکومت تزاری کاملاً پشتیبانی میکردند. بورژوازی امپریالیستی روس به سلطنت مستبدهٔ تزاری مانند مشت آهنین، که میتوانست از یک طرف بدست آوردن بازارهای نو و خاکهای نو را برایش تأمین و از طرف دیگر جنبش انقلابی

کارگران و دهقانان را سرکوب نماید، می نگریست و بدان امیدواری داشت.

حزب بورژوازی لیبرال یعنی کادتها خود را مخالف وانمود میکرد و لیکن از سیاست خارجی حکومت تزاری بی چون و چرا پشتیبانی مینمود.

احزاب خرده بورژوازی اس ارها و منشویکها از همان آغاز جنگ درپناه پرچم سوسیالیسم برای گول زدن توده و پنهان کردن جنبهٔ امپریالیستی و غارتگرانهٔ جنگ به بورژوازی یاری میکردند، از لزوم مدافعهٔ «میهن» بورژوازی در مقابل «پروسهای وحشی» دم میزدند و از سیاست «صلح داخلی» پشتیبانی نموده بدینطریق برای از پیش بردن جنگ بحکومت تزاری روس یاری میرساندند، همانطور که سوسیال دموکراتهای آلمان هم بمنظور پیش بردن جنگ بر ضد «روسهای وحشی» به قیصر آلمان کمک میکردند.

تنها حزب بلشویک در مواضع مارکسیستی مبارزهٔ قطعی برضد سلطنت مستبدهٔ تزاری، برضد ملاکین و سرمایه‌داران و جنگ امپریالیستی محکم ایستاده بپرچم باشکوه انترناسیونالیسم انقلابی صادق و وفادار ماند. حزب بلشویک از اولین روزهای جنگ طرفدار این نظریه بود که جنگ نه برای دفاع از میهن بلکه برای منافع ملاکین و سرمایه‌داران، غصب اراضی بیگانه و غارت ملل آغاز شده است و کارگران باید برضد این جنگ بطور قطعی بجنگند.

طبقهٔ کارگر ازحزب بلشویک پشتیبانی میکرد.

درست است که سرگیجهٔ میهن پرستی بورژوازی که در اوایل جنگ روشنفکران و طبقات کولاک و دهقانان را فراگرفته بود در قسمتی از کارگران نیز تاثیر کرد. لیکن این قسمت بیشتر

عبارت بود از اعضاء اوباش منش «اتحاد ملت روس» و از یک عدهٔ کارگرانی که روحیه اس ارى و منشویکی داشتند. البته آنها روحیهٔ طبقهٔ کارگر را منعکس نمی کردند ونمیتوانستند هم منعکس نمایند. مخصوصاً همین عناصر بعدها از زمرهٔ شرکت کنندگان در تظاهرات شوینیستی بورژوازی گردیدند که در روزهای اول جنگ از طرف حکومت تزاری تشکیل شده بود.

۲. پیوستن احزاب انترناسیونال دوم به حکومتهای امپریالیستی خود. در هم پاشیدن انترناسیونال دوم به احزاب سوسیال-شوینیستی جداگانه.

لنین بارها در بارهٔ اپورتونیسم انترناسیونال دوم و ناپایداری پیشوایان آن خاطر نشان کرده بود. لنین همیشه تکرار میکرد که پیشوایان انترناسیونال دوم فقط در گفتار برضد جنگ میباشند و اگر هراینه جنگی در گیرد آنها میتوانند موقعیت خود را تغییر داده و به بورژوازی امپریالیستی بپیوندند، میتوانند طرفداران جنگ شوند. همان نخستین روزهای جنگ پیش بینی‌های لنین را تائید کرد.

در سال ۱۹۱۰ در کنگرهٔ انترناسیونال دوم در کپنهاگ تصمیم گرفته شده بود که سوسیالیستها باید در پارلمانها برضد اعتبارات جنگی رأی دهند. هنگام جنگ در کشورهای بالکان در سال ۱۹۱۲ کنگرهٔ بین المللی انترناسیونال دوم دربال اظهار داشت که کارگران همهٔ کشورها برای خاطر ازدیاد منافع سرمایه‌داران تیراندازی کردن بسوی یکدیگر را خیانت حساب میکنند. در گفتارها و در قطعنامه‌ها چنین بود.

اما وقتیکه غرش جنگ امپریالیستی طنین انداز شد و لازم گردید که این تصمیمات بر زندگی اجراء شود پیشوایان انترناسیونال دوم نسبت به پرولتاریا خیانت و پیمان شکنی نموده نوکران بورژوازی و طرفداران جنگ گردیدند.

٤ اوت سال ۱۹۱٤ سوسیال دموکراسی آلمان در پارلمان براه اعتبارات جنگی و از پشتیبانی به جنگ امپریالیستی رأی داد. اکثریت قاطع سوسیالیستهای فرانسه، انگلیس، بلژیک و کشورهای دیگر نیز همینطور رفتار کردند.

رشتهٔ موجودیت انترناسیونال دوم قطع گردید و در عمل از هم جدا شده و باحزاب سوسیال شوینیستی جداگانه‌ای که برضد یکدیگر جنگ میکردند تقسیم شد.

پیشوایان احزاب سوسیالیستی نسبت به پرولتاریا خیانت ورزیدند و بطرف سوسیال شوینیسم و مدافعه از بورژوازی امپریالیستی رفتند. آنها برای تحمیق طبقهٔ کارگر و مسموم کردن وی با زهر ناسیونالیسم بحکومتهای امپریالیستی یاری میرساندند. این سوسیال ـ خائنین در زیر پرچم دفاع از میهن، کارگران آلمانرا برضد کارگران فرانسه و کارگران انگلیس و فرانسه را برضد کارگران آلمان میشوراندند. در انترناسیونال دوم، فقط اقلیت بسیار کمی در موضع انترناسیونالیستی مانده و برضد جریان شنا کرد، راست است نه با اطمینان کامل و نه بطور تماماً قطعی، ولی باوجود این بالاخره برضد جریان شنا کرد.

تنها حزب بلشویک بدون تامل و بی هیچگونه تردیدی پرچم مبارزهٔ قطعی را برضد جنگ امپریالیستی بر افراشت. لنین در تزهای راجع به جنگ که در پائیز سال ۱۹۱٤ نگاشته بود خاطر نشان میکرد که سقوط انترناسیونال دوم تصادفی نیست. انترناسیونال دوم را اپورتونیستها، که بهترین نمایندگان

پرولتاریای انقلابی دیری بود از آنها حذر مینمودند، بهلاکت رسانیدند.

احزاب انترناسیونال دوم پیش از جنگ هم به اپورتونیسم آلوده شده بودند. اپورتونیستها امتناع از مبارزهٔ انقلابی را آشکارا تبلیغ میکردند، تئوری «رویاندن سوسیالیسم از سرمایه‌داری بطور آرام» را تبلیغ مینمودند. انترناسیونال دوم نمیخواست برضد اپورتونیسم مبارزه کند، طرفدار صلح با آن بود و برای تقویت آن امکانی بوجود آورد. انترناسیونال دوم نسبت به اپورتونیسم سیاست سازشکارانه در پیش گرفته و خود هم اپورتونیستی شد.

بورژوازی امپریالیستی، بحساب سودهائیکه از مستعمره‌ها و استثمار کشورهای عقب مانده تحصیل کردهٔ بود، قشر بالائی کارگران کار شناس را که باصطلاح اعیان کارگری نامیده میشدند بوسیلهٔ دادن دست مزد بیشتری وبا بخششهای دیگر متمادیاً تطمیع میکرد. از بین این قشر از کارگران عدهٔ زیادی رهبران اتحادیه‌ها و شرکتهای تعاونی، وکلای شهرداری و پارلمان، کارکنان مطبوعات و سازمانهای سوسیال دموکراسی روی کار آمدند. در موقع جنگ این اشخاص از ترس اینکه مبادا موقعیت خود را از دست بدهند دشمنان انقلاب شده و خشمناکترین مدافعین بورژوازی و حکومتهای امپریالیستی خود گردیدند.

اپورتونیستها بدل به سوسیال ـ شوینیست شدند.

سوسیال ـ شوینیستها و از آنجمله منشویکها و اس ارهای روس در داخل کشور صلح طبقاتی کارگرانرا با بورژوازی و در خارج کشور خود، جنگ با ملل دیگر را تبلیغ میکردند. آنها در بارهٔ مقصرین حقیقی جنگ توده‌ها را فریب داده

اظهار میداشتند که بورژوازی کشور خودشان در جنگ مقصر نیست. عدهٔ زیادی از سوسیال شوینیستها وزیران حکومتهای امپریالیستی کشورهای خود شدند.

سوسیال ــ شوینیستهای نهانی که سانتریست نام داشتند خطر شان برای امر پرولتاریا از این کمتر نبود. سانتریستها یعنی کائوتسکی، ترتسکی، مارتف و دیگران سوسیال ــ شوینیستهای علنی را ذی حق دانسته تبرئه و مدافعه میکردند یعنی اینکه در حقیقت همراه سوسیال ــ شوینیستها به پرلتاریا خیانت ورزیده و با ادای سخنان «چپ» در بارهٔ مبارزه برضد جنگ، که منظور از این سخنان گول زدن طبقهٔ کارگر بود، خیانت خود را پرده پوشی مینمودند. در عمل سانتریستها از جنگ پشتیبانی میکردند زیرا پیشنهاد سانتریستها راجع به رأی ندادن برضد اعتبارات جنگی واکتفا کردن به امتناع در حین اخذ رای برای اعتبارات جنگی بمثابهٔ پشتیبانی از جنگ بود. آنها هم مانند سوسیال ــ شوینیستها تقاضا میکردند که در هنگام جنگ از مبارزهٔ طبقاتی صرف نظر شود تا آنکه مانع حکومت امپریالیستی خود نشوند. ترتسکی سانتریست در تمام مهمترین مسائل جنگ و سوسیالیسم مخالف لنین بود و با حزب بلشویک ضدیت میکرد.

از همان نخستین روزهای جنگ لنین برای تاسیس انترناسیونال نوین، انترناسیونال سوم مشغول جمع آوری قوا شد. کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک هنوز در نوامبر سال ۱۹۱۴ در بیانیه‌ای که برضد جنگ صادر کرده بود مسئلهٔ تاسیس انترناسیونال سوم را بجای انترناسیونال دوم که دچار ورشکستگی ننگینی گردیده بود بمیان آورد.

در ماه فوریه سال ۱۹۱۵ در لندن در کنفرانس سوسیالیستهای کشورهای آنتانت رفیق لیتوینوف مطابق سفارش لنین نطقی

ایراد نمود. لیتوینوف از سوسیالیستها خواستار شد که آنها (واندروالد، سامبا، گد) از حکومتهای بورژوازی بلژیک وفرانسه خارج شده ورابطهٔ خود را با امپریالیستها بکلی قطع نمایند و از همکاری با آنها دست بکشند. لیتوینوف از همهٔ سوسیالیستها طلب میکرد که برضد حکومتهای امپریالیستی خود مبارزهٔ قطعی کرده و رأی دادن به اعتبار جنگی را سرزنش و ملامت نمایند. ولی تنها ندای لیتوینوف بود که در این کنفرانس طنین افکند.

در آغاز ماه سپتامبر سال ۱۹۱۵ در تسیمروالد اولین کنفرانس انترناسیونالیستها گرد آمد. لنین این کنفرانس را در رشد جنبش بین المللی ضد جنگ «نخستین گام» مینامید. در این کنفرانس لنین دستهٔ دست چپ تسیمروالد را تشکیل داد. ولی در این دستهٔ دست چپ تسیمروالد فقط حزب بلشویک، با رهبری لنین یگانه روش درست و عقبه دار را در پیش گرفت. دستهٔ دست چپ تسیمروالد به زبان آلمالی مجلهٔ «مبشر» را نشر میکرد که در آن مقاله‌های لنین چاپ میشد.

در سال ۱۹۱۶ درده سویسی کنتال دعوت کنفرانس دوم انترناسیونالیستها میسر گشت. این کنفرانس دومین کنفرانس تسیمروالد نامیده میشود. تا این وقت تقریباً در همهٔ کشورها دسته‌های انترناسیونالیست پدیدار شده بودند، جدائی عناصر انترناسیونالیستی از سوسیال ـ شوینیستها نمایانتر دیده میشد. از همه مهمتر اینکه تا این وقت خود توده‌ها در تاثیر جنگ و فلاکتهائیکه از آن روی داده بود بیشتر متمایل به چپ شده بودند. بیانیهٔ کنتال در نتیجهٔ سازش دستجات گوناگونی که در کنفرانس با هم در مبارزه بودند تنظیم شده بود. این بیانیه نسبت به بیانیهٔ تسیمروالد گامی به پیش بود.

اما کنفرانس کنتال هم اصول اساسی سیاست بلشویکها،

یعنی تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی، شکست حکومتهای امپریالیستی خودی در جنگ و تشکیل انترناسیونال سوم را نپذیرفت. باوجود این کنفرانس کنتال به جدا شدن عناصر انترناسیونالیستی که عاقبت از آنها انترناسیونال سوم کمونیستی تشکیل یافت مساعدت کرد.

لنین خطاهای انترناسیونالیستها مانند روزا لوکسمبورگ، کارل لیبکنخت را، که از سوسیال دموکراتهای دست چپ بوده ولی عقبه دار نبودند، انتقاد میکرد اما در عین حال به آنها یاری مینمود که روش درستی در پیش گیرند.

۳. تئوری و تاکتیک حزب بلشویک در مسائل جنگ، صلح و انقلاب.

بلشویکها صلح طلبان عادی نبودند که مانند بیشتر سوسیال — دموکراتهای چپ برای صلح فقط آه کشیده به تبلیغات صلح اکتفا نمایند. بلشویکها طرفدار مبارزهٔ فعالانهٔ انقلابی برای صلح بودند و میخواستند کار را تا حد سرنگون کردن حاکمیت بورژوازی جنگجوی امپریالیستی برسانند. بلشویکها امر صلح را با امر پیروزی انقلاب پرولتاریهم مربوط میکردند و معتقد بودند که صحیحترین واسطهٔ بر طرف کردن جنگ و بدست آوردن صلحی عادلانه بدون الحاق زمینها و غرامات جنگی، همانا سرنگون کردن حاکمیت بورژوازی امپریالیستی است.

بلشویکها در مقابل دست کشیدن اس ار هاو منشویکها از انقلاب و شعار خائنانهٔ آنها راجع به نگاهداری «صلح داخلی» در موقع جنگ، شعار «مبدل کردن جنگ امپریالیستی بجنگ داخلی» را بمیدان آوردند. شعار مزبور چنین معنی

داشت که زحمتکشان و از آنجمله کارگران و دهقانان مسلح که به جامهٔ سربازی در آمده‌اند اگر میخواهند از جنگ رهائی یابند و به صلح عادلانه‌ای برسند باید اسلحه را برضد بورژوازی بر گردانده و حاکمیت او را سرنگون سازند.

در مقابل سیاست اس ار و منشویکی که عبارت بود از دفاع میهن بورژوازی، بلشویکها سیاست «شکست خوردن حکومت خودی را در جنگ امپریالیستی» پیشنهاد کردند. معنی آن این بود که ــ باید برضد اعتبارات جنگی رای داد، باید در ارتش سازمانهای انقلابی مخفی بر پا کرد، از ابراز برادری بین سربازها در جبهه پشتیبانی نمود، جنبشهای انقلابی کارگران و دهقانانرا برضد جنگ متشکل نمود و آنها را به قیام برضد حکومت امپریالیستی خود مبدل گرداند.

بلشویکها معتقد بودند که در جنگ امپریالیستی شکست نظامی حکومت تزاری برای ملت کمترین ضرر را در بر دارد زیرا که این شکست پیروزی توده را بر تزاریسم و مبارزهٔ موفقیت آمیز طبقهٔ کارگر را برای آزادی از اسارت سرمایه‌داری و جنگهای امپریالیستی آسانتر میکرد. ضمناً لنین بر آن بود که سیاست شکست حکومت امپریالیستی خودی را باید نه تنها انقلابیون روس بلکه احزاب انقلابی طبقهٔ کارگر همهٔ کشورهای متخاصم عملی نمایند.

بلشویکها برضد هرگونه جنگی نبودند. آنها تنها برضد جنگ استیلاجویانه، برضد جنگ امپریالیستی بودند. بلشویکها بر این عقیده بودند که جنگ بر دو نوع است:

الف) جنگ عادلانه که برای تصرف خاك بیگانه نیست، جنگ آزادی بخش که منظورش یا دفاع ملت از هجوم خارجی و از کوششهائی است که بمنظور اسیر کردنش میشود یا آزاد

کردن ملت از اسارت سرمایه‌داری و یا بالاخره آزاد کردن مستعمره‌ها و کشورهای غیر مستقل از ظلم امپریالیستهاست و

ب) جنگ غیر عادلانه، جنگ سلطه جویانه که منظورش استیلا و تحت اسارت در آوردن کشورها و ملل بیگانه است.

از جنگ نوع اول بلشویکها پشتیبانی میکردند. و اما در بارهٔ جنگ نوع دوم بلشویکها بر این بودند که برضد آن باید مبارزهٔ قطعی کرده کار را به بر پا نمودن انقلاب و سرنگون ساختن حکومت امپریالیستی خودی رساند.

آثار تئوریک لنین در موقع جنگ برای طبقهٔ کارگر تمام جهان اهمیت بسیار بزرگی داشت. در بهار سال ۱۹۱۶ لنین اثر خود را تحت عنوان «امپریالیسم بالا ترین مرحلهٔ سرمایه‌داری» نگاشت. در این کتاب لنین نشان‌داد که امپریالیسم بمنزلهٔ بالا ترین مرحلهٔ سرمایه‌داری است و دیر گاهی است که از حالت سرمایه‌داری «مترقی» به سرمایه‌داری طفیلی و تباه شونده‌ای تبدیل شده و امپریالیسم - سرمایه‌داری در حال احتضار است. البته معنی اینها چنین نبود که سرمایه‌داری خود بخود بدون انقلاب پرولتاری خواهد مرد و روی ریشهٔ خود پوسیده و محو میگردد. لنین همواره می آموخت که بدون انقلاب طبقهٔ کارگر، سرمایه‌داری را نمیشود سرنگون ساخت. باین جهت لنین امپریالیسم را بمنزلهٔ سرمایه‌داری محتضر دانسته در عین‌حال در این کتاب نشان داد که «امپریالیسم — شب فردای انقلاب اجتماعی پرولتاریا است».

لنین نشان داد که در عصر امپریالیسم ستم سرمایه‌داری روز بروز فزونتر میگردد، و در شرایط امپریالیسم بر خشم و غضب پرولتاریا برضد شالوده‌های سرمایه‌داری میافزاید، عناصر انفجار انقلابی در درون کشورهای سرمایه‌داری زیادتر میشود.

لنین نشان داد که در عصر امپریالیسم بحران انقلابی در کشورهای مستعمراتی و غیر مستقل سخت‌تر میگردد، خشم و غضب نسبت به امپریالیسم میافزاید، عناصر جنگ آزادی بخش برضد امپریالیسم زیادتر میگردد.

لنین نشان داد که در شرایط امپریالیسم ترقی ناموزون سرمایه‌داری و تناقضات وی مخصوصاً شدت پیدا کرده است و مبارزه برای بازارهای فروش کالا و برای صادر کردن سرمایه، مبارزه برای مستعمره‌ها برای منابع مواد خام، جنگهای ادواری امپریالیستی را برای تقسیم مجدد دنیا ناگزیر میسازد.

لنین نشان داد که جنگهای امپریالیستی همانا در نتیجهٔ این ناموزونی ترقی سرمایه‌داری روی میدهد و این جنگها نیروهای امپریالیسم را سست کرده و رخنه دار شدن جبههٔ امپریالیسم را در آنجائیکه از همه سست‌تر باشد امکان پذیر مینمایند.

بر اساس همهٔ اینها لنین به این نتیجه رسید که رخنه دار کردن جبههٔ امپریالیسم از طرف پرولتاریا در یک و یا چند نقطه کاملاً امکان پذیر است؛ پیروزی سوسیالیسم نخست در چند کشور یا حتی در یک کشور جداگانه امکان پذیر میباشد؛ پیروزی سوسیالیسم در آن واحد در همهٔ کشورها بسبب ناموزونی رشد سرمایه‌داری در این کشورها امکان پذیر نیست؛ سوسیالیسم نخست در یک یا چند کشور غلبه کرده و سایر کشورها در ظرف مدت معینی در حال کشورهای بورژوازی باقی خواهند ماند.

اینک فرمول این نتیجهٔ داهیانه که لنین در دو مقالهٔ مختلف در دورهٔ جنگ امپریالیستی گرفته است:

۱) «ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی، قانون بلاشرط سرمایه‌داری است. از اینجا چنین بر می آید که سوسیالیسم

ممکن است نخست در یك چند و حتی در یك کشور سرمایه‌داری بطور جداگانه غالب گردد. در اینصورت پرولتاریای پیروزمند این کشور پس از خلع سرمایه‌داران و تشکیل تولید سوسیالیستی در کشور خود طبقات مظلوم کشورهای دیگر را بسوی خود جلب کرده برضد باقیماندهٔ جهان سرمایه‌داری بر میخیزد»... (از مقالهٔ «در بارهٔ شعار کشورهای متحدهٔ اروپا» که در ماه اوت سال ۱۹۱۵ نوشته شده است) (تالیفات لنین جلد ۱۸ صفحه‌های ۲۳۲--۲۳۳ چاپ روسی).

۲) «رشد سرمایه‌داری در کشورهای گوناگون با منتها درجهٔ ناموزونی عملی میشود. با وجود تولید کالائی غیر از این هم ممکن نیست. از اینجا این نتیجهٔ مسلم حاصل میگردد: سوسیالیسم در همهٔ کشورها در یکموقع نمیتواند غلبه یابد. نخست در یك یا چند کشور غلبه میکند و بقیهٔ کشورها مدتی در حال کشورهای بورژوازی یا پیش از بورژوازی باقی میمانند. این امر نه تنها باید باعث اصطکاك بلکه باید موجب کوشش مستقیم بورژوازی کشورهای‌دیگر برای انهدام پرولتاریای پیروزمند دولت سوسیالیستی نیز بشود. در اینگونه موردی جنگ از طرف ما مشروع و عادلانه می بود. در این صورت این جنگ، جنگ برای‌سوسیالیسم، برای رهائی ملل دیگر از دست بورژوازی میبود »(از مقالهٔ« برنامهٔ جنگی انقلاب پرولتاری» که در پائیز سال ۱۹۱۶ نوشته شده است) (تالیفات لنین جلد ۱۹ ص ۳۲۵ چاپ روسی).

این یك تئوری نو و مکمل انقلاب سوسیالیستی، تئوری راجع به امکان پیروزی سوسیالیسم در کشورهای جداگانه، راجع

به شرایط پیروزی وی و راجع به دورنمای پیروزی بود، همین تئوری بود که مبانی آن از همان سال ۱۹۰۵ در رسالهٔ «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراسی» از طرف لنین بیان شده بود.

این تئوری با اصلی که بین مارکسیستهای دوران سرمایه‌داری پیش از امپریالیستی رواج داشت و بر آن بودند که پیروزی سوسیالیسم در یك کشور غیر ممکن است و غلبهٔ سوسیالیسم در همهٔ کشورهای متمدن در یك موقع به عمل خواهد آمد، اساساً فرق داشت. لنین بنابر دلایلیکه در بارهٔ سرمایه‌داری امپریالیستی در کتاب ممتاز خود «امپریالیسم بالا ترین مرحلهٔ سرمایه‌داری» آورده بود، این اصل را مانند اصل کهنه شده‌ای واژگون کرده و اصل تئوریك نوینی آورد که طبق آن غلبهٔ سوسیالیسم در همهٔ کشورها در یك موقع محال شمرده شده و غلبهٔ سوسیالیسم در یك کشور سرمایه‌داری جداگانه امکان پذیر است.

اهمیت ذی قیمت تئوری انقلاب سوسیالیستی لنین نه تنها در آنستکه مارکسیسم را با تئوری نوینی غنی ساخته و آنرا بجلو برده است. اهمیت دیگری هم که دارد این است که بپرولترهای کشورهای دیگر دورنمای انقلابی داده ابتکار آنها را در کارهجوم به بورژوازی ملی خود توسعه میدهد و به آنها میاموزد که برای تشکیل چنین هجومی چطور از موقعیت جنگ استفاده‌کنند و ایمان آنها را به غلبهٔ انقلاب پرولتاری راسخ‌تر میگرداند.

چنین بود اصل تئوریکی و تاکتیك بلشویکها در مسائل جنگ، صلح و انقلاب.

بر اساس همین اصل بلشویکها در روسیه فعالیت عملی خود را از پیش میبردند.

باوجود پی‌گردهای سخت پلیس، وکلای بلشویك دوما: بادایف، پتروسکی، مورانوف، ساموئیلوف، شاگوف در آغاز جنگ بمسافرت پرداخته در یك عده از سازمانها در بارهٔ خط مشی بلشویکها نسبت بجنگ و انقلاب سخنرانیهائی کردند. در ماه نوامبر سال ۱۹۱٤ برای مذاکره در بارهٔ رویه نسبت بجنگ، جلسهٔ فراکسیون بلشویکی دومای دولتی منعقد گردید. در روز سوم تمام هیئت این جلسه بازداشت شد. دادگاه همهٔ وکلای نامبرده را به محرومیت از حقوق و تبعید برای اقامت در سیبری خاوری محکوم نمود. حکومت تزاری وکلای بلشویك دومای دولتی را به «خیانت بکشور» متهم میساخت.

در دادگاه منظرهٔ فعالیت وکلای دوما که مایهٔ افتخار حزب ما بود نمودار شد. وکلای بلشویکی در مقابل دادگاه از خود مردانگی ابراز داشته، دادگاه را مبدل به کرسی خطابه کردند و سیاست استیلاجویانهٔ تزاریسم را مفتضح ساختند.

و اما کامنف که برای این کار بدادگاه جلب شده بود طور دیگری رفتار کرد و بعلت بزدلیش بمحض رو برو شدن با اولین خطر فوراً سیاست حزب بلشویک را نفی نمود. کامنف در دادگاه اظهار داشت که در مسئلهٔ جنگ با بلشویکها همرأی نیست و محض اثبات اظهارات خود خواهش کرد که ایوردانسکی منشویک را برای گواهی احضار نمایند.

بلشویکها برضد کمیته‌های صنعتی نظامی که برای جنگ کار میکرد و همچنین برضد منشویکها که سعی داشتند کارگرانرا زیر نفوذ بورژوازی امپریالیستی در آورند فعالیت بزرگی بخرج دادند. بورژوازی در مسئلهٔ اینکه جنگ امپریالیستی را در چشم همه بمثابهٔ جنگ عموم ملت وانمود کند منافع حیاتی داشت.

هنگام جنگ، بورژوازی از خودش تشکیلات سراسر روسیه ای بنام اتحاد زمستواها و شهرها بر پا کرده در کارهای دولتی نفوذ بزرگی بدست آورده بود. لازم بود که کارگرانرا نیز به رهبری و نفوذ خود تابع سازد. برای این کار بورژوازی وسیله‌ای اندیشید و آن عبارت از تشکیل «دستجات کارگری» در جنب کمیته‌های صنعتی ـ نظامی بود. منشویکها فوراً با این نیت بورژوازی همراه شدند. بورژوازی علاقمند بود که باین کمیته‌های صنعتی ـ نظامی نمایندگان کارگران جلب شوند تا اینکه آنها در میان تودهٔ کارگران برای لزوم افزایش نیروی تولیدی کار در فابریکها و کارخانه‌های گلوله، توپ و فشنگ و اسلحه سازی و سایر بنگاه‌ها که برای دفاع کار میکرد تبلیغات نمایند. «همه چیز برای جنگ، همه چیز در راه جنگ»، ـ چنین بود شعار بورژوازی. معنی این شعار در عمل این بود که «تا میتوانی از سفارشهای جنگی و از تصرف خاکهای بیگانه جیب خود را انباشته کن»، منشویکها در این امر میهن پرستی دروغی که از طرف بورژوازی جعل شده بود، فعالانه شرکت کردند. آنها برای شرکت در انتخاب «دستجات کارگری» جنب کمیته‌های صنعتی ـ نظامی در میان کارگران شدیداً تبلیغات نموده و بدین وسیله به سرمایه‌داران یاری میکردند. بلشویکها برضد این نیرنگبازی بودند. آنها طرفدار بایکوت کمیته‌های صنعتی ـ نظامی بودند و این بایکوت را با موفقیت از پیش بردند. لیکن باوجود این یک قسمت از کارگران زیر رهبری منشویک معروف گوزدیف و پرووکاتور آبروسیموف در فعالیت کمیته‌های صنعتی ـ نظامی شرکت کردند. اما وقتیکه نمایندگان کارگران در سپتامبر سال ۱۹۱۵ برای انتخابات نهائی در «دستجات کارگری» کمیته‌های صنعتی ـ نظامی، گرد آمدند معلوم شد که

اکثریت نمایندگان برضد شرکت در این «دستجات کارگری» هستند. اکثریت نمایندگان کارگران برضد شرکت در کمیته‌های صنعتی ـ نظامی قطعنامه‌ای بالحن شدید صادر کردند و اظهار داشتند که کارگران مبارزه برای صلح و سرنگون نمودن تزاریسم را مطمح نظر خویش قرار میدهند.

بلشویکها در ارتش و نیروی دریائی هم بکارهای بزرگی دست زدند، به توده‌های سربازان و ملوانان میفهماندند که مسببین دهشت خارق العادهٔ جنگ، عذاب و مشقتهای ملت کیست، میفهماندند که انقلاب برای ملت یگانه راه رهائی از کشتارگاه امپریالیستی است. بلشویکها در ارتش و نیروی دریائی، در جبهه و در قسمتهای عقب جبهه حوزه‌هائی تشکیل میدادند و نیز اوراقی مبنی بر دعوت برضد جنگ انتشار میدادند.

در کرونشتاد بلشویکها «مجمع کل تشکیلات نظامی کرونشتاد» را تشکیل دادند که با کمیتهٔ پتروگراد حزب رابطهٔ محکم داشت. برای کارکردن میان سربازان پادگان، در جنب کمیتهٔ پتروگراد حزب تشکیلات نظامی بر پا شده بود. در ماه اوت سال ۱۹۱۶ رئیس ادارهٔ آگاهی پتروگراد خبر داد که «در مجمع کرونشتاد کار بطور خیلی جدی وسری براه افتاده است و همهٔ شرکت کنندگان آن اشخاص کم حرف و با احتیاط هستند. این مجمع در کرانه هم نمایندگانی دارد».

حزب در جبهه، میان سربازان ارتشهای متخاصم تبلیغ برادری میکرد و بویژه خاطرنشان مینمود که دشمن همانا بورژوازی تمام جهان است و تنها بوسیلهٔ تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی و برگرداندن سلاح برضد بورژوازی خودی و حکومت وی میتوان جنگ را بپایان رسانید. امتناع

قسمتهای مختلف ارتش از مبادرت به تعرض بیش از پیش مشاهده میشد. اینگونه وقایع دیگر در سال ۱۹۱۵ وبویژه در ۱۹۱۶ رخ میداد.

بلشویکها مخصوصاً در ارتشهای جبههٔ شمالی در ناحیه کرانهٔ بالتیک فعالیت مهمی بخرج داده بودند. فرمانده کل ارتش جبههٔ شمال ژنرال روزسکی در اوایل سال ۱۹۱۷ برؤسای خود گزارش داده بود که بلشویکها در این جبهه کارهای مهم انقلابی انجام میدهند.

جنگ در زندگانی ملل، در زندگانی طبقهٔ کارگر بین المللی تحول بزرگی بود. سرنوشت دول، سرنوشت ملل و سرنوشت جنبش سوسیالیستی را در عرصه قرار داده بود. بنابراین جنگ در عین حال برای همهٔ احزاب و جریاناتیکه خود را سوسیالیستی مینامیدند یک سنگ محک و وسیلهٔ آزمایشی بود. در آن زمان مطلب در سر این بود که آیا احزاب و جریانات مذکور به راه سوسیالیسم، به راه انترناسیونالیسم صادق و وفادار میمانند یا اینکه ترجیح میدهند که به طبقهٔ کارگر خیانت کرده و پرچمهای خود را در هم پیچیده آنها را زیرپای بورژوازی ملی خود بیافکنند.

جنگ نشان داد که احزاب انترناسیونال دوم از عهدهٔ آزمایش بر نیامدند، نسبت به طبقهٔ کارگر خیانت ورزیدند و پرچمهای خود را در برابر بورژوازی ملی امپریالیستی خود فرود آوردند.

این احزاب که در اپورتونیسم را محیط خود پرورش داده وبا روح گذشت و اغماض نسبت به اپورتونیستها وناسیونالیستها تربیت یافته بودند طور دیگر هم نمیتوانستند رفتار کنند.

جنگ نشان داد که حزب بلشویك یگانه حزبی است که

از روی شرف از عهدهٔ آزمایش بر آمده و تا آخر براه سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری وفادار ماند.

علت این هم معلوم است زیرا تنها حزب تراز نو، تنها حزبی که با روح مبارزهٔ آشتی ناپذیر برضد اپورتونیسم پرورش یافته، تنها حزبی که از اپورتونیسم و ناسیونالیسم فارغ است ـ تنها چنین حزبی میتوانست از عهدهٔ آزمایش عظیمی بر آمده و به راه طبقهٔ کارگر، براه سوسیالیسم و انترناسیونالیسم وفادار بماند.

حزب بلشویکی درست چنین حزبی بود.

٤. شکست ارتش تزاری در جبهه. ویرانی اقتصادی. بحران تزاریسم

سه سال بود که جنگ ادامه داشت. زندگی ملیونها افراد بشر، بصورت کشته و زخمی و کسانیکه در نتیجهٔ بیماریهای همه گیر ناشی از جنگ میمردند، تباه میشد. بورژوازی و ملاکین از جنگ کیسهٔ خود را می انباشتند ولی تنگدستی و محرومیتهای کارگران و دهقانان روز بروز بیشتر میگشت. جنگ اقتصاد ملی روسیه را ویران میساخت. قریب ١٤ ملیون کارکن تندرست را از کار اقتصادی باز داشته به ارتش فرستاده بودند. فابریکها و کارخانه‌ها از کار میافتاد. از کشت غله کاسته شده بود زیرا کارکن کافی وجود نداشت. اهالی و سربازان در جبهه گرسنگی میکشیدند و لخت و پا بر هنه بودند. جنگ تمام منابع کشور را می بلعید.

ارتش تزاری پی در پی شکست میخورد. توپخانهٔ آلمان مانند تگرگ بروی ارتش تزاری گلولهٔ توپ میباراند. ارتش تزاری نه توپ باندازهٔ کافی داشت، نه گلوله و نه حتی

تفنگ. گاهی بسه نفر سرباز فقط یک تفنگ میرسید. از همان موقع جنگ خیانت سوخوملینوف وزیر جنگ تزاری آشکار گردید و معلوم شد که با جاسوسهای آلمانی رابطه داشته است. سوخوملینوف امر جاسوسی آلمان را انجام میداد ومأموریت او آن بود که تأمین مهمات جنگی جبهه را مختل سازد، نگذارد بجبهه توپ و تفنگ و گلوله برسد. بعضی از وزیران و ژنرالهای تزاری خودشان پنهانی به پیشرفت ارتش آلمان مساعدت میکردند: باتفاق ملکه که با آلمانیها ارتباط داشت اسرار جنگ را برای آلمانیها افشاء مینمودند. جای تعجب نیست که ارتش تزاری شکست خورده و مجبور بعقب نشینی میشد. تا سال ۱۹۱۶ آلمانها بتصرف لهستان و قسمتی از سرزمین کرانه‌های بالتیک موفق شده بودند.

همهٔ این حوادث باعث خشم و نفرت کارگران، دهقانان، سربازان و روشنفکران نسبت بحکومت تزاری گردیده جنبش انقلابی توده‌های ملت را برضد جنگ و تزاریسم، چه در عقب جبهه وچه در جبهه، چه در مرکز و چه در نقاط دور دست، شدت و افزایش میداد.

نارضایتی به بورژوازی امپریالیستی روس هم سرایت مینمود. بورژوازی از اینرو خشمگین شده بود که در دربار تزاری اراذلی مانند راسپوتین حکمرانی میکردند که انعقاد صلح جداگانه با آلمانیها را بطور آشکار خط مشی خود قرار داده بودند. بورژوازی بیش از پیش متقاعد میشد که حکومت تزاری قادر نیست جنگ را با موفقیت از پیش ببرد و میترسید که مبادا تزاریسم برای نجات موقعیت خود به صلح جداگانه‌ای با آلمانها تن در دهد. باین جهت بورژوازی روس تصمیم گرفت دست به کودتای درباری بزند تا آنکه نیکلای دوم را

خلع و بجای او میخائیل رومانف را که با بورژوازی مربوط بود به تخت نشاند. باینوسیله بورژوازی میخواست با یک تیر دو نشان بزند: نخست آنکه زمام حکومت را بدست گرفته ادامهٔ جنگ امپریالیستی را تامین نماید، دوم آنکه بوسیلهٔ کودتای مختصر درباری از هجوم انقلاب بزرگ خلق که سیل وارفرا میرسید جلوگیری کند.

در این قضیه حکومتهای انگلیس و فرانسه از بورژوازی روس کاملاً پشتیبانی میکردند. آنها میدیدند که تزار قادر به ادامهٔ جنگ نیست و میترسیدند که تزار بوسیلهٔ صلح جداگانه با آلمانیها کار را یکسره کند. هر آینه حکومت تزاری صلح جداگانه منعقد میکرد حکومتهای انگلیس و فرانسه کشوری مانند روسیه را که نه تنها نیروی دشمن را بجبهه‌های خود جلب میکرد بلکه ده‌ها هزار سربازان زبدهٔ روس را بفرانسه اعزام میداشت از دست میدادند. باینجهت آنها از اقدامات بورژوازی روس بمنظور انجام کودتای درباری پشتیبانی کردند.

بدینطریق تزار تنها ماند.

هنگامیکه ناکامیهای جبهه پی در پی ادامه داشت، ویرانی اقتصادی بیش از پیش سختتر میشد. در روزهای ماه ژانویه و فوریهٔ سال ۱۹۱۷ اختلال امور خواربار، مواد خام و سوخت ببالاترین درجهٔ ترقی و بمنتهای شدت خود رسید. حمل خواربار به پتروگراد و مسکو تقریباً موقوف شد. بنگاه‌ها یکی پس از دیگری بسته میشد. بسته شدن بنگاه‌ها بر بیکاری می افزود. بویژه وضع کارگران تحمل ناپذیر شد. توده‌های وسیع ملت بیش از پیش معتقد میگشتند که برای رهائی از این وضع تحمل ناپذیر تنها یك راه وجود دارد و آن راه سرنگون کردن سلطنت مستبدهٔ تزاری است.

تزاریسم آشکارا دچار بحران مهلکی گردیده بود.

بورژوازی خیال داشت که بحران‌را بوسیلهٔ کودتای درباری حل کند.

ولی ملت این بحران را بدلخواه خود حل نمود.

۵. انقلاب فوریه. سقوط تزاریسم. تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان. تشکیل حکومت موقتی. حاکمیت دوانه.

سال ۱۹۱۷ با اعتصاب ۹ ژانویه آغاز گردید. در موقع اعتصاب در پتروگراد و مسکو و باکو و نیژنی نوگورود نمایشهائی روی داد وضمناً ۹ ماه ژانویه در مسکو قریب یک سوم همهٔ کارگران در اعتصاب شرکت کردند. نمایش دو هزار نفری در بولوار تورسکوی از طرف پلیس سوار پراکنده شد. در پتروگراد در شوسهٔ ویبورگ سربازها هم به نمایش دهندگان پیوستند.

پلیس پتروگراد گزارش داده بود که «فکر اعتصاب همگانی روز بروز بیشتر طرفدار پیدا میکند و مانند سال ۱۹۰۵ وجههٔ عمومی بخود میگیرد».

منشویکها و اس ارها کوشش میکردند که جنبش انقلابی آغاز شده را در دایره‌ای که برای بورژوازی لیبرال لازم است بگنجانند. منشویکها پیشنهاد کردند که در روز گشایش دومای دولتی یعنی ۱٤فوریه حرکت دسته جمعی کارگران بسوی دومای دولتی ترتیب داده شود ولی توده‌های کارگران از پی بلشویکها روانه شدند و بدومای دولتی نرفته بلکه برای نمایش رفتند.

در ۱۸ فوریهٔ ۱۹۱۷ در پتروگراد اعتصاب کارگران کارخانهٔ پوتیلوف آغاز گردید. ۲۲ فوریه کارگران اکثر بزرگترین بنگاهها اعتصاب کردند. در روز بین المللی زنان کارگر، ۲۳ فوریه (۸ مارس)، بر حسب دعوت کمیتهٔ پتروگراد بلشویکها، زنان کارگر بکوچه‌ها و خیابانها آمدند تا برضد گرسنگی، جنگ و تزاریسم نمایش دهند. کارگران بوسیلهٔ اقدام باعتصاب همگانی در تمام پتروگراد از این نمایش زنان کارگر پشتیبانی کردند. اعتصاب سیاسی به نمایش سیاسی همگانی برضد رژیم تزاری تبدیل میگردید.

۲۴ فوریه (۹ مارس) تظاهرات با شدت زیادتری از نو آغاز میشود. اینك قریب ۲۰۰ هزار کارگر اعتصاب کردند.

۲۵ فوریه (۱۰ مارس) جنبش انقلابی همهٔ کارگران پتروگراد را فرا میگیرد. اعتصابات سیاسی ناحیه‌ها به اعتصاب سیاسی همگانی تمام پتروگراد تبدیل میگردد. در همه جا تظاهرات و زد و خوردهائی با پلیس روی میدهد. در بالای سر توده‌های کارگران پرچمهای سرخ باشعارهای: «نیست باد تزار!»، «نیست باد جنگ!»، «نان!» جلوه گر است.

بامداد ۲۶ فوریه (۱۱ مارس) اعتصاب و نمایش سیاسی رفته رفته مبدل به اقداماتی برای قیام میشود. کارگران پلیس و ژاندارمری را خلع سلاح نموده خودشان مسلح میشوند. لیکن زد و خورد مسلح با پلیس به تیرباران کردن نمایش دهندگان در میدان زنامنسکایا منتهی میگردد.

ژنرال خابالوف که فرمانده استان نظامی پتروگراد بود به کارگران آگهی میدهد که آنها باید ۲۸ فوریه (۱۳ مارس) شروع بکار نمایند و گرنه به جبهه فرستاده خواهند شد. ۲۵ فوریه (۱۰ مارس) تزار به ژنرال خابالوف چنین فرمان میدهد:

«امر میکنم که همین فردا در پایتخت به اغتشاشات خاتمه داده شود».

ولی «خاتمه دادن» به انقلاب دیگر ممکن نبود.

روز ۲۶ فوریه (۱۱ مارس) گروهان چهارم احتیاط هنگ پاولوسکی به شلیك آغاز کرد اما نه بطرف کارگران بلکه بسوی دسته‌های پلیس سوار که با کارگران شروع به تیراندازی متقابل کرده بودند. مبارزه برای همراه نمودن ارتش با جدیت و سرسختی تمام دامنه گرفت، بویژه از طرف زنان کارگر که مستقیماً بطرف سربازان روی میاوردند آنها را برادر میخواندند و دعوت مینمودند که برای سرنگون ساختن سلطنت مستبدهٔ منفور تزاری بملت یاری کنند.

رهبری کارهای روز مرهٔ حزب بلشویك در آن وقت بعهدهٔ دفتر کمیتهٔ مرکزی حزب ما در پتروگراد تحت ریاست رفیق مولوتوف بود. دفتر کمیتهٔ مرکزی در تاریخ ۲۶ فوریه (۱۱ مارس) بیانیهٔ مبنی بر دعوت بادامهٔ مبارزهٔ مسلح برضد تزاریسم و تشکیل حکومت انقلابی موقتی نشر داد.

۲۷ فوریه (۱۲ مارس) سپاهیان پتروگراد از شلیك بطرف کارگران امتناع ورزیده به ملت که قیام کرده بود می پیوستند. بامداد ۲۷ فوریه هنوز شمارهٔ سربازانیکه قیام کرده بودند فقط ده هزار تن بود ولی عصر آنروز شمارهٔ آنها از ۶۰ هزار نفر تجاوز نمود.

کارگران و سربازانیکه قیام کرده بودند اقدام به بازداشت وزیران و ژنرالهای تزاری و آزاد کردن انقلابیون از زندان نمودند. زندانیهای سیاسی آزاد شده هم وارد کار مبارزهٔ انقلابی می شدند.

در خیابانها هنوز تیراندازی با مامورین شهربانی و ژاندارمها که در بام خانه‌ها با مسلسل کمین کرده بودند ادامه داشت. ولی

پیوستن سریع سپاهیان به کارگران سرنوشت سلطنت مستبدهٔ تزاری را تعیین کرد.

وقتیکه خبر پیروزی انقلاب در پتروگراد، در شهرهای دیگر و در جبهه منتشر شد کارگران و سربازان در همه جا به خلع مأمورین تزاری پرداختند.

انقلاب بورژوازی دموکراتیک فوریه غالب شد.

انقلاب از این جهت پیروز شد که طبقهٔ کارگر پیش آهنگ آن بود و بر رأس جنبش ملیونها تودهٔ دهقان که جامهٔ سربازی پوشیده و «برای صلح، برای نان، برای آزادی» مبارزه میکردند قرار گرفته بود. سلطهٔ پرولتاریا پیشرفت انقلاب را تامین کرد.

لنین در نخستین روزهای انقلاب نوشته بود که:

«انقلاب را پرولتاریا انجام داد، وی قهرمانی بروز داد، خون خود را ریخت و وسیعترین تودههای زحمتکش و تهیدستترین مردم را از پی خود برد...» (لنین جلد ۲۰ ص ۲۳—۲۴ چاپ روسی).

نخستین انقلاب سال ۱۹۰۵ مقدمات غلبهٔ سریع انقلاب دوم سال ۱۹۱۷ را فراهم آورد.

لنین خاطر نشان میکرد که: «بدون سه سال بزرگترین نبردهای طبقاتی و بدون جدیت و فعالیت انقلابی پرولتاریای روس در سالهای ۱۹۰۵—۱۹۰۷، انجام انقلاب دوم به این سرعت یعنی ختم مرحلهٔ ابتدائی آن در عرض چند روز امکان ناپذیر بود» (همانکتاب ص ۱۳).

در همان نخستین روزهای انقلاب شوراها پدید آمدند. انقلاب پیروزی یافته به شوراهای وکلای کارگران و سربازان تکیه میکرد. کارگران و سربازانی که قیام کرده بودند شوراهای نمایندگان

کارگران و سربازان را بر پا کردند. انقلاب سال ۱۹۰۵ نشان داد که شوراها دستگاه قیام مسلح و در عین حال هستهٔ حاکمیت جدید انقلابی میباشند. اندیشهٔ شوراها در مغز توده‌های کارگر زنده بود و آنها در روز فردای سرنگون کردن تزاریسم این اندیشه را عملی کردند ولی با این فرق که در سال ۱۹۰۵ فقط شوراهای نمایندگان کارگران بر پا شده بود و حال آنکه در فوریهٔ سال ۱۹۱۷ با ابتکار بلشویکها شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان پدید آمد.

هنگامیکه بلشویکها مبارزهٔ مستقیم توده را در خیابانها رهبری میکردند، احزاب سازش کار یعنی منشویکها و اس ارها در شوراها کرسیهای وکالت را اشغال کرده و در آنجا اکثریت خود را تشکیل میدادند. چیزی که باین کار تا اندازه‌ای کمک میکرد این بود که بیشتر لیدرهای حزب بلشویکی در زندانها و یا در تبعید گاهها بودند (لنین در مهاجرت بود، استالین و اسوردلوف در سیبری تبعید بودند) و حال آنکه منشویکها و اس‌ارها آزادانه در خیابانهای پتروگراد گردش میکردند. بدینطریق در سر شورای پتروگراد و کمیتهٔ اجرائیهٔ آن نمایندگان احزاب سازش کار یعنی منشویکها و اس ارها قرار گرفتند. در مسکو و یک رشته از شهرهای دیگر نیز وضع از همین قرار بود. تنها در ایوانووزنسنسک، کراسنویارسک و برخی شهرهای دیگر از اول در شوراها اکثریت با بلشویکها بود.

ملت مسلح یعنی کارگران و سربازان که نمایندگان خود را بشورا میفرستادآنرا دستگاه حاکمیت ملی میپنداشت. آنها چنین میشمردند و مطمئن بودند که شورای نمایندگان کارگران و سربازان همه درخواستهای ملت انقلابی را انجام خواهد داد و نخستین اقدام آن انعقاد صلح خواهد بود.

ولی زود باوری کارگران و سربازان بازی بدی برای خود آنها شد. اس ارها و منشویکها حتی در فکر از بین بردن جنگ و بدست آوردن صلح هم نبودند. آنها خیال داشتند که از انقلاب برای ادامهٔ جنگ استفاده نمایند. واما راجع به انقلاب و درخواستهای انقلابی ملت، اس ارها و منشویکها چنین میپنداشتند که انقلاب دیگر بپایان رسیده است و اکنون دیگر وظیفه آن است که آنرا استوار ساخته و باتفاق بورژوازی براه زندگانی «عادی» مشروطه‌ای وارد شد. باین جهت رهبری اس اری و منشویکی شورای پتروگراد هر چه از دستش بر می آمد کرد تا آنکه مسئلهٔ از بین بردن جنگ و موضوع صلح را ماستمالی کرده حاکمیت را به بورژوازی واگذار نماید.

۲۷ فوریه (۱۲ مارس) سال ۱۹۱۷ نمایندگان لیبرال دومای دولتی با لیدرهای اس اری منشویکی در پس پرده بند و بست کرده کمیتهٔ موقتی دومای دولتی را بریاست رودزیانکو رئیس دومای چهارم دولتی که یك نفر ملاك و سلطنت طلب بود تشکیل دادند. و پس از چند روز کمیتهٔ موقتی دومای دولتی و لیدرهای اس ار و منشویك کمیتهٔ اجرائیه شورای نمایندگان کارگران و سربازان، پنهانی از بلشویکها در بارهٔ تشکیل حکومت جدید روسیه یعنی حکومت موقتی بورژوازی بریاست شاهزاده لوف که تزار نیکلای دوم هنوز پیش از تغییر رژیم ماه فوریه برای نخست وزیری حکومت خود در نظر گرفته بود با هم توافق حاصل کردند. میلیوکوف رئیس کادتها، گوچکف رئیس اکتیابریستها و نمایندگان معروف دیگر طبقهٔ سرمایه‌داران در حکومت موقتی داخل شدند و کرنسکی اس ار هم بعنوان نمایندهٔ «دموکراسی» در آن وارد گشت.

نتیجه اینطور شد که لیدرهای اس ار و منشویك کمیتهٔ اجرائیهٔ

شورا، حاکمیت را به بورژوازی واگذار کردند و شورای نمایندگان کارگران و سربازان که بعداً از این موضوع خبر دار شد باوجود اعتراض بلشویکها با اکثریت خود عملیت لیدرهای اس ار و منشویك را تصویب نمود.

بدینمنوال در روسیه دولت نوینی تشکیل شد که بنا بگفتهٔ لنین مرکب بود از نمایندگان «بورژوازی و ملاکین بورژوآ شده».

ایکن در کنار حکومت بورژوازی حاکمیت دیگر یعنی شورای نمایندگان کارگران و سربازان وجود داشت. نمایندگان سربازان در شورا بطور عمده دهقانانی بودند که برای جنگ بسیج شده بودند. شورای نمایندگان کارگران و سربازان، دستگاه اتحاد کارگران و دهقانان برضد حاکمیت تزاری و در آن واحد دستگاه حاکمیت آنها یعنی دستگاه دیکتاتوری طبقهٔ کارگر و دهقانان بود.

بدین طریق یك نوع حاکمیت دوگانهٔ در هم پیچیده از دو دیکتاتوری: یعنی دیکتاتوری بورژوازی در وجود حکومت موقتی و دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان در وجود شورای نمایندگان کارگران و سربازان ایجاد شد.

حاکمیت دوگانه پدید آمد.

چه علت داشت که در ابتدا منشویکها و اس ارها اکثریت تشکیل داده بودند؟

چه علت داشت که کارگران و دهقانان پیروزشده داوطلبانه حاکمیت را به نمایندگان بورژوازی واگذار کردند؟

لنین این مسئله را چنین توضیح میداد که ملیونها مردم که در سیاست ناشی بودند بیدار شده و بسیاست روی آوردند.

قسمت عمدهٔ اینها را مالکین خرده، دهقانان و کارگرانی تشکیل میدادند که خود اندکی پیش از این دهقان بودند یعنی کسانی که در بین بورژوازی و پرولتاریا قرار داشتند. در آن موقع روسیه در بین تمام کشورهای بزرگ اروپا کشوری بود که از همه بیشتر دارای جنبهٔ خرده بورژوازی بود و در این کشور «موج عظیم خرده بورژوازی همه را زیر گرفت و نه فقط از حیث شمارهٔ خود بلکه از حیث طرز اندیشهٔ خود نیز پرولتاریای آگاه را مغروق ساخت یعنی محافل بسیار وسیع کارگران را در معرض سرایت نظریه‌های سیاسی خرده بورژوازی خود قرار داد »(لنین، جلد ۲۰ ص ۱۱۵ چاپ روسی).

همین موج دریای خرده بورژوازی بود که احزاب خرده بورژوازی یعنی منشویکها و اس ارها رابالا آورد.

لنین خاطر نشان کرد که علت دیگر، تغییر در ترکیب پرولتاریا در موقع جنگ و کافی نبودن آگاهی و وضع سازمانی پرولتاریا در آغاز انقلاب بود. موقع جنگ در ترکیب خود پرولتاریا تغییرات مهمی بعمل آمد. قریب ٤٠ در صد کارگران اصلی بارتش فرا خوانده شده بودند. در سالهای جنگ خرده مالکین، پیشه‌وران و دکانداران بسیاری، که نسبت به احوال و روحیهٔ پرولتاریا بیگانه بودند، بمنظور گریز از سرباز گیری داخل بنگاهها شده بودند.

همین قشرهای خرده بورژوازی کارگران زمینهٔ مساعدی شد که سیاسیون خرده بورژوازی یعنی منشویکها و اس ارها را پرورش میداد.

از اینجاست که توده‌های وسیع ملت که در سیاست ناشی و زیر این موج عظیم خرده بورژوازی در غلطیده بودند، از نخستین پیشرفتهای انقلاب سر مست گردیدند و در نخستین ماههای

انقلاب اسیر احزاب سازش کار شدند و در عالم سادگی خود گمان میکردند که حاکمیت بورژوازی مانع انجام کار شوراها نخواهد شد و بنابراین راضی شدند که حاکمیت دولتی را به بورژوازی واگذار کنند.

وظیفه ایکه حزب بلشویك در پیش داشت این بود که بوسیلهٔ کار انتباهی صبورانه در میان توده‌ها، جنبهٔ امپریالیستی حکومت موقتی را آشکار سازد، پرده از روی خیانت اس ارها و منشویکها بر دارد و نشان دهد که بدون تبدیل حکومت موقتی به حکومت شوراها نیل بصلح غیر ممکن است.

و حزب بلشویك با کمال جدیت باین کار پرداخت.

حزب بلشویك ارگانهای علنی مطبوعاتی خود را از نو بر قرار میسازد. پنج روز پس از انقلاب فوریه در پتروگراد نشر روزنامهٔ «پراودا» شروع میشود و چند روز پس از آن روزنامهٔ «سوسیال دموکرات» در مسکو انتشار مییابد. حزب در رأس توده‌ائیکه از قید اطمینان به بورژوازی لیبرال و اطمینان به منشویکها و اس ارها خود را رها می نمایند شروع بفعالیت مینماید و با کمال بردباری بسربازان و دهقانان لزوم همکاری با طبقهٔ کارگر را میفهماند. حزب به آنها توضیح میدهد که دهقانان بدون پیشرفت انقلاب و بدون عوض کردن حکومت موقتی بورژوازی به حکومت شوراها نه نائل بصلح میشوند و نه زمین خواهند گرفت.

خلاصه

جنگ امپریالیستی بر اثر ناموزونی ترقی کشورهای سرمایه‌داری، در اثر برهم خوردن موازنه بین دولتهای بزرگ و بر اثر لزوم تقسیم مجدد جهان برای امپریالیستها

بوسیلهٔ جنگ و بر قرار ساختن موازنهٔ نوین قوا، پدید آمد.

اگر احزاب بین الملل دوم براه طبقهٔ کارگر خیانت نمیکردند، اگر آنها تصمیمات کنگره‌های بین الملل دوم را برضد جنگ نقض نمیکردند، اگر آنها تصمیم میگرفتند که برضد حکومتهای امپریالیستی خود، برضد دامن زنان آتش جنگ بطور فعال بر خاسته و طبقهٔ کارگر را نیز برانگیزند، جنگ چنین خصلت ویران کننده‌ئی نمیداشت و شاید هم اصلاً تا این اندازه شدت و توسعه نمییافت.

حزب بلشویک یگانه حزب پرولتری بود که براه سوسیالیسم و انترناسیونالیسم صادق و وفادار ماند و برضد حکومت امپریالیستی خود جنگ داخلی را ترتیب داد. کلیهٔ احزاب انترناسیونال دوم که توسط قشرهای فوقانی خود با بورژوازی مربوط بودند گرفتار اسارت امپریالیسم شده و بسوی امپریالیستها شتافتند.

جنگ که خود انعکاس بحران همگانی سرمایه‌داری بود این بحران را شدت داده و سرمایه‌داری جهانرا سست کرد. کارگران روسیه و حزب بلشویك نخستین کسانی در جهان بودند که از سستی سرمایه‌داری با کمال موفقیت استفاده کرده جبههٔ امپریالیسم را شکافتند و تزار را سرنگون کردند و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازانرا بر پا نمودند.

توده‌های وسیع خرده بورژوازی، سربازان و همچنین کارگران که از نخستین پیشرفتهای انقلاب سر مست و سرخوش شده و به اطمینانهای منشویکها و اس ارها، که میگفتند از این ببعد همهٔ کارها خوب خواهد شد، خاطر جمع گردیده بودند، بحکومت موقتی اعتماد حاصل نموده و از او پشتیبانی مینمایند.

در جلو حزب بلشویك این وظیفه قرار گرفت که بتوده‌های کارگران و سربازان که از نخستین پیشرفتهای انقلاب سر مست شده بودند بفهماند که هنوز تا پیروزی کامل انقلاب خیلی مانده است و مادام که حاکمیت در دست حکومت موقتی بورژوازی میباشد و در شوراها سازشکاران یعنی منشویکها و اس ارها فرمانروائی دارند ملت نه به صلح نائل خواهد شد، نه زمین میتواند بگیرد و نه نان بدست میآورد و برای پیروزی کامل لازم است باز یك گام به پیش برداشته شود و حاکمیت بشوراها واگذار گردد.

فصل هفتم

حزب بلشویک در دوران تهیه و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر (آوریل سال ۱۹۱۷--سال ۱۹۱۸)

۱. اوضاع کشور پس از انقلاب فوریه. بیرون آمدن حزب از حالت پنهانی و پرداختن بفعالیت سیاسی آشکارا. ورود لنین به پتروگراد. تزهای آوریل لنین عطف توجه حزب بلزوم انتقال بسوی انقلاب سوسیالیستی.

وقایع و رفتار حکومت موقتی روز بروز درستی خط مشی بلشویکها را تأیید مینمود. بیش از پیش آشکار میشد که حکومت موقتی برله ملت نیست بلکه علیه ملت است، طرفدار صلح نیست بلکه طرفدار جنگ است و نمیخواهد و نمیتواند نه صلح، نه زمین و نه نان بدهد. فعالیت انتباهی بلشویکها زمینهٔ مساعدی پیدا میکرد.

در موقعیکه کارگران و سربازان حکومت تزاریرا سرنگون و ریشه‌های سلطنت را قطع میکردند حکومت موقتی بطور معینی متمایل بنگاهداری سلطنت بود و دوم مارس سال ۱۹۱۷ محرمانه گوچکوف و شولگین را نزد تزار فرستاده بود. بورژوازی میخواست قدرت را به برادر نیکلا رومانوف یعنی به میخائیل

واگذار نماید اما وقتیکه گوچکوف در میتینگ کارگران راه آهن نطق خود را با ندای «زنده باد امپراتور میخائیل» بپایان رسانید، کارگران بازداشت و تفتیش گوچکوف را خواستار شدند و با کمال تغیر میگفتند: «سگ زرد برادر شغال است». معلوم بود که کارگران نمیگذارند سلطنت از نو بر قرار گردد.

در آن موقعیکه کارگران و دهقانان امر انقلاب را از پیش می بردند و خون خود را ریخته انتظار خاتمهٔ جنگ را داشتند و برای بدست آوردن نان و زمین کوشش مینمودند و برای مبارزه با ویرانی اقتصادی تقاضای اقدامات قطعی و جدی داشتند، حکومت موقتی نسبت باین در خواستهای حیاتی ملت کر و کور بود و آنها را نادیده میگرفت. این حکومت که از مشهورترین نمایندگان سرمایه‌داران و ملاکین تشکیل یافته بود حتی فکر اینرا هم نمیکرد که درخواستهای دهقانانرا در خصوص واگذاری زمین به آنها بانجام رساند و همچنین نمیتوانست بزحمتکشان نان بدهد زیرا برای این کار میبایست بمنافع فروشندگان عمدهٔ غله خلل وارد آورد. لازم بود با هر اقدامی هم که باشد از ملاکین و از کولاکها غله گرفته شود ولی حکومت جرئت اقدام باینکار را نداشت چون خود بمنافع این طبقات وابستگی داشت. همچنین صلح را هم نمیتوانست بر قرار سازد. حکومت موقتی که با امپریالیستهای انگلیس و فرانسه بستگی داشت نه تنها در خیال خاتمه دادن بجنگ نبود بلکه بر عکس کوشش داشت برای اینکه روسیه با فعالیت بیشتری در جنگ امپریالیستی اشتراك ورزد و خیالات جهانگیری خود را در بارهٔ تصرف اسلامبول و بغازها و تصرف گالیسی انجام دهد از انقلاب استفاده کند.

معلوم و آشکار بود که زود باوری توده‌های ملت نسبت به سیاست حکومت موقتی بزودی میبایست بپایان رسد.

رفته رفته معلوم و آشکار میگردید که حاکمیت دوگانه که پس از انقلاب فوریه بوجود آمده بود دیگر مدت زیادی نمیتواند پا بر جای ماند زیرا جریان حوادث ایجاب مینمود که حاکمیت در یك نقطه: یا در چهار دیوار حکومت موقتی و یا در دست شوراها، تمرکز یابد.

راست است که سیاست سازش کاری منشویکها و اس ارها هنوز در میان توده‌های مردم پشتیبان داشت. هنوز عدهٔ زیادی از کارگران و از آن بیشتر سربازان و دهقانانی بودند که باور میکردند «بزودی مجلس مؤسسان میاید و همهٔ کارها را بخوبی انجام میدهد» و تصور میکردند که جنگ برای تصرف کشورها نبوده بلکه از روی ضرورت و برای دفاع از دولت میباشد. این قبیل اشخاص را انین دفاع طلبانی مینامید که باوجدان پاك درگمراهی سیر میکنند. در میان همهٔ این اشخاص سیاست وعده و وعید و مجاملهٔ اس ارها و منشویکها هنوز سیاست صحیحی تلقی میشد. ولی واضح بود که این وعده و وعیدها و مجامله نمیتواند طول بکشد زیرا جریان حوادث و رویهٔ حکومت موقتی روز بروز این موضوع را آشکارتر میکرد و نشان میداد که سیاست سازش کاری اس ارها و منشویکها سیاست دفع الوقت و فریب مردمان زود باور میباشد.

حکومت موقتی همیشه به سیاست مبارزهٔ مخفی و روپوشیده برضد جنبش انقلابی توده و به سیاست بند وبست و دوز وکلکهای پس پرده‌ئی برضد انقلاب قانع نمیگردید و گاهی کوشش میکرد که به تعرض آشکار برضد آزادیهای دموکراسی مبادرت ورزد وسعی داشت که بویژه در میان سربازان «انضباط را از نو بر قرار سازد» و «در کارها نظم بر پا کند»، یعنی میخواست که انقلاب را به دایره‌ئی که برای بورژوازی لازم

است در آورد. ولی هر قدر در این راه کوشش میکرد به مقصود نمیرسید و توده‌های مردم با جدیت کامل آزادیهای دموکراسی یعنی آزادی بیان، مطبوعات، آزادی اتحادیه‌ها، اجتماعات و نمایشها را عملی میکردند. کارگران و سربازان کوشش میکردند از حقوق دموکراتیک خود که برای نخستین بار بدست آورده بودند بمنظور شرکت فعال در زندگانی سیاسی کشور کاملاً استفاده نمایند تا اینکه وضعیت حاصله را دریافته و معنی آنرا درک نمایند و تصمیم اتخاذ کنند که در آینده چه باید کرد.

پس از انقلاب فوریه سازمانهای حزب بلشویک که بطور غیر علنی در سخت ترین شرایط تزاریسم کار میکرد از حالت پنهانی بیرون آمده و بتوسعهٔ عملیات سیاسی و تشکیلاتی آشکار اقدام نمود. شمارهٔ اعضای سازمانهای بلشویک در این موقع بیش از ۴۰—۴۵ هزار تن نبود ولی اینها کادرهائی بودند که در مبارزه آبدیده شده بودند. کمیته‌های حزب بنابر اصول مرکزیت دموکراسی از نو تشکیل گردیده بود. انتخابی بودن همهٔ مقامات حزبی از پائین ببالا مقرر شده بود.

انتقال حزب بوضع علنی اختلافاتی را که در حزب بود آشکار گردانید. کامنف و بعضی از کارکنان سازمان حزبی مسکو، مانند ریکوف، بوبنف و نوگین، روش نیمه منشویکی و پشتیبانی مشروط از حکومت موقتی و سیاست دفاع طلبان را در پیش گرفته بودند. استالین که تازه از تبعید برگشته بود و مولوتف و دیگران بهمراهی اکثریت حزب از سیاست عدم اعتماد نسبت به حکومت موقتی دفاع میکردند، برضد دفاع طلبی بر خاسته و مردمرا بمبارزهٔ فعال در راه صلح و بمبارزه برضد جنگ امپریالیستی دعوت میکردند. یک عده

از کارکنان حزب در نتیجهٔ اقامت طولانی در زندان یا تبعید عقب ماندگی سیاسی خود را ظاهر ساخته و به همین سبب دچار تردید گشته بودند.

نبودن پیشوای حزب یعنی نبودن لنین احساس میشد.

لنین که مدت زیادی در تبعید بود ۳ (۱۶) آوریل سال ۱۹۱۷ بروسیه بازگشت.

ورود لنین برای حزب و برای انقلاب اهمیت خیلی زیادی داشت.

لنین در موقعیکه هنوز در سویس بود یعنی موقعیکه نخستین اخبار راجع به انقلاب باو رسید در «نامه‌هائی از دور» به حزب و به طبقهٔ کارگر روسیه چنین نوشته بود:

«کارگران! در جنگ داخلی بر ضد تزاریسم شما معجزه‌هائی از قهرمانی پرولتری و توده‌ای بروز دادید. باید در کار سازمان دادن پرولتاریا و عموم خلق هم شما ابراز معجزه نمائید تا وسائل پیروزی خویش را در مرحلهٔ دوم انقلاب نیز فراهم سازید.» (لنین جلد ۲۰ ص ۱۹ چاپ روسی).

لنین در ۳ آوریل شب وارد پتروگراد شد. در ایستگاه راه آهن فنلاند و در میدان جلو ایستگاه هزاران کارگر و سرباز و ملوان برای پیشواز لنین گرد آمده بودند. هنگامیکه لنین از واگون بیرون آمد توده‌ها را وجد وسرور وصف ناپذیری فراگرفت. آنها لنین را بر روی دست بلند کردند وبدینطریق پیشوای خود را به سالون بزرگ ایستگاه آوردند. در آنجا منشویکها: چخه‌ایدزه و سکوبلف از طرف شورای پتروگراد بعنوان «شاد باش» شروع بایراد نطق کرده و در این نطقها «اظهار امیدواری مینمودند» که لنین با آنها «زبان مشترک» خواهد یافت. ولی لنین به نطق آنها گوش نداد، از پهلوی آنها

گذشت و بسوی تودهٔ کارگران و سربازان روانه شد و از بالای زره پوش نطق مشهور خود را ایراد کرد و توده‌ها رابمبارزه در راه پیروزی انقلاب سوسیالیستی دعوت نمود و باگفتن «زنده باد انقلاب سوسیالیستی!»ـ نخستین نطق خود را که پس از سالهای متمادی تبعید ایراد نموده بود بپایان رسانید.

لنین چون به روسیه آمد با تمام انرژی، هم خود را وقف فعالیت انقلابی کرد. فردای ورودش لنین در جلسهٔ بلشویکها در بارهٔ جنگ و انقلاب گزارش داد، سپس تزهای سخنرانی خود را در جلسه‌ایکه غیر از بلشویکها منشویکها نیز حضور داشتند تکرار نمود.

اینها تزهای مشهور آوریل لنین بود که بحزب وبه پرولتاریا برای انتقال از انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی خط مشی روشن انقلابی داده بود.

تزهای لنین برای انقلاب و برای فعالیت بعدی حزب اهمیت بسیار بزرگی داشت. انقلاب در زندگانی کشور بمثابهٔ تحول عظیمی بود و حزب در شرایط نوین مبارزه پس از سرنگون کردن تزاریسم به رهنمود نوینی احتیاج داشت تا اینکه جسورانه و با اطمینان کامل در طریق جدید روانه گردد. این رهنمود را تزهای لنین به حزب میداد.

تزهای آوریل لنین برای انتقال از انقلاب دموکراسی بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی، برای انتقال از نخستین مرحلهٔ انقلاب بمرحلهٔ دوم یعنی بمرحلهٔ انقلاب سوسیالیستی نقشهٔ داهیانهٔ مبارزه را بحزب میداد. حزب بوسیلهٔ تمام تاریخ پیشین خود برای این وظیفهٔ بزرگ مهیا شده بود. حتی در سال ۱۹۰۵ لنین در رسالهٔ خود موسوم به «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» گفته بود که پس از سرنگون کردن

تزاریسم پرلتاریا دست بکار انجام انقلاب سوسیالیستی میگردد.
موضوع تازه‌ای که در این تزها دیده میشد عبارت از این بود
که برای اقدام به انتقال به انقلاب سوسیالیستی نقشه‌ای بدست
میداد که از حیث تئوری دارای ادلهٔ کافی و مشخص بود.

در رشتهٔ اقتصادی اقدامات انتقال عبارت بود از: ملی کردن
همهٔ اراضی در کشور با مصادرهٔ اراضی ملاکین، مجتمع ساختن
همهٔ بانکها در یک بانک ملی، احداث بازرسی آن از طرف
شورای نمایندگان کارگران، احداث بازرسی نسبت به تولید
اجتماعی و نسبت به پخش خواربار.

در رشتهٔ سیاسی لنین پیشنهاد میکرد که از جمهوری
پارلمانی به جمهوری شوروی انتقال بعمل آید. این پیشنهاد در
زمینهٔ تئوری و تجربیات مارکسیسم یک قدم جدی به پیش بود.
تاکنون تئوری‌دان‌های مارکسیست جمهوری پارلمانی را بهترین
شکل سیاسی برای انتقال به سوسیالیسم میدانستند. اکنون لنین
پیشنهاد میکرد جمهوری پارلمانی به جمهوری شوروی، که در
دورهٔ انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم مناسبترین شکل تشکیلات
سیاسی جامعه میباشد، تبدیل شود.

در تزها چنین نوشته شده بود: «خصوصیت موقع
کنونی در روسیه عبارت است از **انتقال** از نخستین مرحلهٔ
انقلاب، که بر اثر کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتاریا
قدرت را به بورژوازی داده است، ـ بمرحلهٔ دوم آن که
باید قدرت بدست پرولتاریا و فقیرترین قشرهای دهقانان
داده شود» (در همان کتاب ص ۸۸)

و در جای دیگر:

«نه جمهوری پارلمانی، که باز گشت بطرف آن نسبت
به شوراهای وکلای کارگران گامی بعقب است، ـ بلکه

جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و مزدوران و دهقانان در سر تا سر کشور از پائین تا بالا» (لنین جلد ۲۰ ص ۸۸ چاپ روسی).

لنین میگفت که جنگ در زمان حکومت موقتی نوین نیز بعنوان یک جنگ غارتگرانهٔ امپریالیستی باقی میماند. وظیفهٔ حزب عبارت از آن است که اینرا به توده‌ها بفهماند و به آنها نشان دهد که خاتمه دادن به جنگ، از راهی غیر از جبر و تعدی یعنی بوسیلهٔ صلح و دموکراسی حقیقی بدون سرنگون ساختن بورژوازی امکان پذیر نمیباشد.

در بارهٔ حکومت موقتی لنین این شعار را بمیان آورد: «از حکومت موقتی هیچگونه پشتیبانی نباید کرد!»

لنین سپس در تزهای خود خاطر نشان میکرد که حزب ما هنوز در شوراها در اقلیت است و در آنجا دسته بندی منشویکها و اس ارها که نفوذ بورژوازی را بر پرولتاریا تحمیل میکنند حکمفرمائی مینماید. بهمین جهت وظیفهٔ حزب عبارت از آن است که:

«بتوده‌ها بفهماند که شورای نمایندگان کارگران یگانه شکل امکان پذیر حکومت انقلابی میباشد و بنابراین مادامیکه این حکومت در زیر نفوذ بورژوازی است وظیفهٔ ما فقط در آنستکه به توده‌ها اشتباهات تاکتیکی آنها را با حوصله، بطور دائم و مصرانه و بطرزی که بویژه با نیازمندیهای عملی توده‌ها نیز مطابق باشد. بفهمانیم تا هنگامیکه ما در اقلیت هستیم امر انتقاد و روشن کردن اشتباهات را از پیش میبریم و در عین حال لزوم انتقال همهٔ قدرت دولتی را بشوراهای نمایندگان کارگران ترغیب و تبلیغ مینمائیم...» (همان کتاب ص ۸۸)

معنی آن این بود که لنین برضد حکومت موقتی که در آن موقع شوراها بآن اعتماد میکردند دعوت بقیام نمی نمود و سرنگون کردن آن را درخواست نمیکرد بلکه میکوشید تا بطریق توضیحی و جلب اشخاص، در شوراها اکثریت بدست آید تا آنکه سیاست شوراها تغییر یابد و بوسیلهٔ شوراها ترکیب و سیاست حکومت نیز تغییر کند.

منظور این کار رشد آرام انقلاب بود.

لنین سپس خواستار بود که «جامهٔ چرکین» را کنده و دور انداخته یعنی ازنام سوسیال دموکرات دست کشیده شود. هم احزاب انترناسیونال دوم وهم منشویکهای روس خود را سوسیال دموکرات مینامیدند. اپورتونیستها و خائنین سوسیالیسم این نام را چرکین و ننگین کرده بودند. لنین پیشنهاد کرد که حزب بلشویک، چنانکه مارکس و انگلس حزب خود را مینامیدند- حزب کمونیست نامیده شود. این نام از لحاظ علمی درست است چونکه مقصود نهائی حزب بلشویک نائل شدن به کمونیسم میباشد. بشریت میتواند از سرمایه‌داری مستقیماً فقط بسوسیالیسم، یعنی بمالکیت مشترک ابزارهای تولید و توزیع محصول موافق کار هر کس انتقال یابد. لنین میگفت که حزب ما از اینهم دورتر نگاه میکند. سوسیالیسم بطور ناگزیر باید تدریجاً بکمونیسم که روی پرچم آن نوشته شده است «ازهر کس- مطابق استعدادش و بهر کس مطابق احتیاجش» برسد.

سرانجام لنین در تزهای خود ایجاد انترناسیونال نوین یعنی بر پا کردن انترناسیونال سوم، انترناسیونال کمونیستی را که از اپورتونیسم و سوسیال شوینیسم مبری باشد درخواست میکرد.

تزهای لنین باعث زوزهٔ غضب آلودی از جانب بورژوازی، منشویکها و اس ارها گردید.

منشویکها پیامی بکارگران فرستادند که با اخطار: «انقلاب در خطر است» آغاز میشد. بعقیدهٔ منشویکها خطر عبارت از آن بود که بلشویکها انتقال قدرت را بشوراهای نمایندگان کارگران و سربازان خواستار بودند.

پلخانوف در روزنامهٔ خود موسوم به «یدینستوو» («یگانگی») مقاله‌ای چاپ کرده در آن نطق لنین را «سخنرانی هذیان آمیز» نامید. پلخانوف به سخنان چخه‌یدزه منشویک اشاره میکرد که گفته بود: «تنها لنین از دایرهٔ انقلاب بیرون خواهد ماند و الا ما راه خود را ادامه خواهیم داد».

در ۱٤ آوریل کنفرانس بلشویکهای تمام شهر پتروگراد بر پا گردید. این کنفرانس تزهای لنین را تصویب کرد و آنرا اساس کار خود قرار داد.

پس از مدت قلیلی سازمانهای محلی حزب نیز تزهای لنین را تحسین و تصویب نمودند.

همهٔ حزب غیر از چند فرد مانند کامنف، ریکوف، پیاتاکوف تزهای لنین را با رضایت فوق العاده‌ای پذیرفتند.

۲. آغاز بحران حکومت موقتی. کنفرانس ماه آوریل حزب بلشویك.

هنگامیکه بلشویکها برای بسط آیندهٔ انقلاب آماده میشدند حکومت موقت بعملیات خود ضد ملت ادامه میداد. در ۱۸ آوریل میلیوکف وزیر امور خارجهٔ حکومت موقت به متفقین اظهار داشت که «همه مردم کوشش دارند جنگ جهانی را تا پیروزی قطعی برسانند و حکومت موقت عزم دارد تعهداتی را که نسبت به متفقین خود قبول کرده است کاملاً مراعات نماید».

بدینطریق حکومت موقتی در وفاداری خود نسبت بقراردادهای تزاری سوگند یاد میکرد و وعده میداد که بمنظور نیل «بفتح نهائی» باز هر قدر که برای امپریالیستها لازم باشد خون خلق را بریزد.

در ۱۹ آوریل از این بیانات («یادداشت میلیوکوف») کارگران و سربازان اطلاع حاصل کردند. روز ۲۰ آوریل کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک توده‌ها را به اعتراض برضد سیاست امپریالیستی حکومت موقتی دعوت کرد. در ۲۰ــ۲۱ آوریل (۳ــ٤ ماه مه) سال ۱۹۱۷ توده‌های کارگران و سربازان که از صد هزار تن کمتر نبودند برضد «یاد داشت میلیوکوف» با احساسات خشم آلودی دست به نمایش زدند و در روی پرچم ها شعارهای ذیل: «قراردادهای سری فاش شودا»، «نیست باد جنگ!»، «همهٔ قدرت بدست شوراها!» نوشته شده بود. کارگران و سربازان از اطراف بمرکز شهر، بجائیکه حکومت موقتی قرار گرفته بود می آمدند. در خیابان نوسکی و در جاهای دیگر با دسته‌های مختلف بورژوازی زد و خوردهائی روی داد.

آشکارترین ضد انقلابیها مانند ژنرال کورنیلوف دعوت میکردند که به نمایش دهندگان شلیک شود وحتی در این باب فرمانهائی هم دادند. ولی قسمتهای ارتش اینگونه فرمانها راگرفته از اجرای آن امتناع کردند.

یک گروه کوچکی از اعضای کمیتهٔ پتروگراد حزب (باگداتیوف ودیگران) در موقع نمایش شعار سرنگون کردن فوری حکومت موقت رابمیان آورده بود. کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک این شعار را که مانع جلب اکثریت شوراها بطرف خود بود و نیز مخالف مقصد حزب در بارهٔ رشد و تکامل مسالمت آمیز انقلاب

20—761

بود، بی‌موقع و نا درست دانسته رفتار این ماجراجویان «چپ» راسخت سرزنش کرد.

وقایع ۲۰–۲۱ آوریل آغاز بحران حکومت موقت را نشان میداد.

این مسئله در سیاست سازشکاری منشویکها و اس ارها نخستین رخنهٔ جدی بود.

۲ ماه مه سال ۱۹۱۷ در زیر فشار توده‌ها میلیوکوف و گوچکوف از هیئت حکومت موقت اخراج شدند.

نخستین حکومت موقتی ائتلافی تشکیل گردید که علاوه بر نمایندگان بورژوازی، منشویکها (سکوبلوف، سریتلی) و اس ارها (چرنوف، کرنسکی و غیره) نیز داخل آن گردیدند.

بدینطریق منشویکها که در سال ۱۹۰۵ شرکت نمایندگان سوسیال دموکرات را در حکومت موقتی انقلابی رد میکردند اکنون شرکت نمایندگان خود را در حکومت موقت ضد انقلابی امکان پذیر دانستند.

این مسئله نشان میداد که منشویکها و اس ارها به اردوگاه ضد انقلابی بورژوازی پیوستند.

۲٤ آوریل سال ۱۹۱۷ کنفرانس هفتم (آوریل) بلشویکها افتتاح یافت. در تمام مدت موجودیت حزب نخستین بار کنفرانس بلشویکها بطور علنی گرد آمد که اهمیت آن در تاریخ حزب درست با اهمیت کنگرهٔ حزب یکسان است.

کنفرانس آوریل سراسر روسیه، افزایش سریع و شدید حزب را نشان داد. در کنفرانس ۱۳۳ نماینده با رأی قطعی و ۱۸ نماینده با رأی مشورتی حضور داشت. آنها از طرف ۸۰ هزار تن عضو متشکل حزب نمایندگی داشتند.

کنفرانس راجع به خط مشی حزب در بارهٔ تمام مسائل اساسی

جنگ و انقلاب یعنی راجع به موقعیت کنونی، جنگ و حکومت موقت، شوراها و مسئلهٔ ارضی، مسئلهٔ ملی و غیره مورد مذاکره و تنظیم قرارداد.

در گزارش خود لنین اصولی را که بیشتر در تزهای آوریل بیان کرده بود بسط داد. وظیفهٔ حزب عبارت از آن بود که انتقال از مرحلهٔ نخست انقلاب را که «قدرت را به بورژوازی داده است... به مرحلهٔ دوم انقلاب که این مرحله باید قدرت را به دست پرولتاریا و فقیرترین قشرهای دهقانان بدهد» (لنین) عملی نماید. حزب باید راه تدارک و تهیهٔ انقلاب سوسیالیستی را در پیش گیرد. لنین شعار «همهٔ قدرت بدست شوراها!» را بعنوان وظیفهٔ آیندهٔ نزدیک بمیان آورد.

معنی شعار «همهٔ قدرت بدست شوراها» آن بود که لازم است به حاکمیت دوگانه یعنی بتقسیم حاکمیت بین حکومت موقت و شوراها خاتمه داده شود، لازم است که تمام حاکمیت بدست شوراها داده شده و نمایندگان ملاکین و سرمایه‌داران از دستگاه حکومت اخراج گردند.

کنفرانس مقرر داشت که یکی از مهمترین وظایف حزب عبارت از آنستکه این حقیقت را که «حکومت موقت از حیث ماهیت خویش دستگاه حکومتی ملاکین و بورژوازی میباشد» بطور خستگی ناپذیری بتوده‌ها بفهماند و همچنین مرگبار بودن سیاست سازش کاری اس ار ها و منشویکها را که با وعده‌های دروغ مردم را فریب داده و بزیر ضربت جنگ امپریالیستی و ضد انقلابی میکشاندند افشا سازد.

در کنفرانس، کامنف و ریکف با لنین مخالفت ورزیدند. آنها بدنبال منشویکها رفته تکرار میکردند که روسیه هنوز برای انقلاب سوسیالیستی حاضر و آماده نیست، در روسیه تنها

جمهوری بورژوازی امکان پذیر میباشد. آنها بحزب و طبقهٔ کارگر پیشنهاد میکردند که به «بازرسی» حکومت موقت اکتفا کنند. در حقیقت آنها هم مانند منشویکها در موضع نگاهداری سرمایه‌داری و حفظ حاکمیت بورژوازی قرار گرفته و از آن مدافعه میکردند.

زینویف هم در کنفرانس، راجع باینکه آیا حزب بلشویکها باید در اتحادیهٔ تسیمروالد باقی بماند یا اینکه با آن قطع رابطه نموده انترناسیونال نو را بر پا کند، بر ضد لنین برخاست. چنانکه سالهای جنگ نشان داد این اتحادیه برله صلح تبلیغات نموده باوجود این در عمل با دفاع طلبان بورژوازی قطع رابطه نمیکرد باین جهت لنین خروج بی درنگ از این اتحادیه و ایجاد انترناسیونال نوین، انترناسیونال کمونیستی را مصرا تقاضا داشت. زینویف پیشنهاد کرد که همکاری با تسیمروالدیها ادامه یابد. لنین این رفتار زینویف را تاکتیک «ماوراء اپورتونیستی و زیان آور» نامیده او را سخت سرزنش کرد.

کنفرانس آوریل مسئلهٔ ارضی و مسئلهٔ ملی را نیز مورد مذاکره قرار داد.

از روی گزارش لنین در بارهٔ مسئله ارضی، کنفرانس در خصوص مصادرهٔ زمینهای ملاکین و واگذاری آن باختیار کمیته‌های دهقانان و در بارهٔ ملی کردن همهٔ زمینهای کشور تصمیماتی گرفت. بلشویکها دهقانان را بمبارزه برای زمین دعوت و بتوده‌های دهقانان ثابت میکردند که حزب بلشویکها یگانه حزب انقلابی است که به دهقانان برای بر انداختن ملاکین در عمل یاری میکند.

گزارش رفیق استالین راجع به مسئلهٔ ملی حائز اهمیت بزرگی بود. لنین و استالین هنوز پیش از انقلاب در روزهای پیشین

جنگ امپریالیستی مبادی سیاست حزب بلشویکها را در مسئلهٔ ملی طرح کرده بودند. لنین و استالین میگفتند که حزب پرولتاریا باید از جنبش ملی آزادی خواهی ملل ستمدیده که بر ضد امپریالیسم متوجه است پشتیبانی نماید. بهمین مناسبت حزب بلشویک از حق ملتها برای تعیین سرنوشت خود و حتی برای جدا شدن و تشکیل دادن دولتهای مستقل دفاع میکرد. در کنفرانس، گزارش دهندهٔ کمیتهٔ مرکزی رفیق استالین از این نظر مدافعه کرد.

پیاتاکوف که هنوز در سالهای جنگ باتفاق بوخارین در مسئلهٔ ملی روش ناسیونال شوینیستی را در پیش گرفته بود بر ضد لنین و استالین برخاست.

پیاتاکوف و بوخارین بر ضد حق ملل برای تعیین سرنوشت خود بودند.

موقعیت قطعی و پابرجای حزب در مسئلهٔ ملی، مبارزهٔ حزب برای برابری حقوق کامل ملتها و نابود کردن همهٔ شکلهای ستم ملی و عدم تساوی حقوق ملی، تمایل و پشتیبانی ملل ستمکش را نسبت به حزب تامین کرد.

متن تصمیمنامه راجع به مسئلهٔ ملی که از طرف کنفرانس آوریل قبول شده این است:

«از سیاست ظلم، تعدی ملی که میراث استبداد و سلطنت است ملاکین، سرمایه‌داران و خرده بورژوازی، بمنظور حفظ امتیازات طبقاتی خود و تفرقه میان کارگران ملتهای گوناگون، پشتیبانی میکنند. امپریالیسم کنونی تمایل مطیع ساختن ملل ضعیفه را قویتر کرده عامل تازهٔ تشدید ستم ملی میگردد.

آن اندازه‌ای هم که رفع تعدی ملی در جامعهٔ سرمایه‌داری انجام پذیر است، در یک رژیم دموکراسی استوار و

عقبه‌داری است که برابری حقوق کامل همهٔ ملل و تساوی زبانها را تامین کند.

حق همهٔ ملتهائی که جزء روسیه هستند برای جدائی آزادانه و تشکیل دولت مستقل باید شناخته شود. انکار چنین حقی و عدم اتخاذ تدابیری که عملا انجام پذیر بودن آنرا تامین نماید همانند پشتیبانی از سیاست استیلاجویانه و یا سیاست الحاقی میباشد. تنها شناخته شدن حق ملل برای جدا شدن از طرف پرولتاریا است که همبستگی کامل کارگران ملل گوناگون را تامین نموده و بنزدیکی ملتها که‌جنبهٔ دموکراسی حقیقی داشته باشد یاری میرساند...

مسئلهٔ حق ملل را برای جدائی آزادانه، نمیتوان با مسئلهٔ صلاح بودن یا نبودن جدائی این و یا آن ملت در این و یا در آن موقع، مخلوط کرد. این آخرین مسئله را حزب پرولتاریا باید در هر مورد جداگانه، بطور کاملا مستقل، از نقطه نظر منافع رشد جامعه و مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا برای سوسیالیسم فیصل دهد.

حزب خواستار خود مختاری وسیع استانها، الغای نظارت از بالا الغای زبان اجباری دولتی و تعیین حدود استانهای خود مختار است، بر اساس اینکه خود اهالی بومی شرائط اقتصادی و طرز زیست و ترکیب ملی اهالی و غیره را در نظر بگیرند.

حزب پرولتاریا آنچه را که باصطلاح «خود مختاری فرهنگی و ملی» نامیده شود، یعنی خارج کردن آموزشگاهها از اختیار دولت و دادن آنها بدست یک نوع انجمنهای ملی و مانند آن را، بطور قطع رد میکند، کارگرانی که در یکجا بسر میبرند و حتی در یک بنگاه کار میکنند بر

حسب تعلقشان بیکی از این «فرهنگهای ملی» بوسیلهٔ این خود مختاری فرهنگی ملی بطور مصنوعی از یکدیگر جدا میشوند، یعنی علاقهٔ کارگران بفرهنگ بورژوازی ملل جداگانه تقویت مییابد و حال آنکه وظیفهٔ سوسیال دموکراسی عبارت است از تقویت فرهنگ بین المللی پرولتاریای همهٔ جهان.

حزب خواستار است که مشروطیت دارای آنچنان قانون اساسی باشد که طبق آن هرگونه امتیازات یکی از ملتها و هر گونه نقض حقوق اقلیتهای ملی را غیر معتبر اعلام دارد.

منافع طبقهٔ کارگر ایجاب میکند که کارگران همهٔ ملل روسیه در سازمانهای واحد پرولتری و سیاسی و اتحادیه‌ای و کئوپراتیفی و فرهنگی و غیره در هم پیوسته شوند. تنها یک چنین اختلاط کارگران ملل گوناگون در سازمانهای واحد کارگری، بپرولتاریا امکان خواهد داد که بر ضد سرمایهٔ بین المللی و ناسیونالیسم بورژوازی پیروزمندانه مبارزه کند» (قطعنامه‌های حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی قسمت اول ص ۲۳۹ــ۲۴۰ چاپ روسی).

بدینطریق در کنفرانس ماه آوریل پرده از روی روش اپورتونیستی ضد لنینی کامنف، زینویف، پیاتاکف، بوخارین، ریکوف و عدهٔ محدود همفکرهای آنان برداشته شد.

کنفرانس نسبت به کلیهٔ مسائل مهم روش صریحی اتخاذ نموده و راه پیروزی انقلاب سوسیالیستی را در پیش گرفت و یکدل و یکجهت از لنین پیروی کرد.

۳. کامیابیهای حزب بلشویك در پایتخت. ناکامی تعرض سپاهیان حکومت موقت در جبهه. سرکوبی نمایش کارگران و سربازان در ماه ژوئیه.

حزب بر اساس تصمیمات کنفرانس آوریل، بمنظور جلب توده‌ها بسوی خود و تربیت و تشکیل آنها برای مبارزه، به فعالیت عظیمی پرداخت. روش حزب در این دوره عبارت از این بود که بوسیلهٔ توضیح سیاست بلشویکی با صبر و شکیبائی و افشای روح سازش کاری منشویکها و اس ارها، این احزاب را از توده‌ها جدا کرده در شوراها، اکثریت را بدست آورد.

بغیر از فعالیت در شوراها، بلشویکها در سندیکاها، و کمیته‌های فابریك و کارخانهٔ نیز کارهای عمده‌ای انجام میدادند.

بلشویکها بویژه کارهای عمده‌ای در ارتش در پیش گرفتند. در همه جا سازمانهای نظامی داشت ایجاد میشد. در جبهه و در عقب آن بلشویکها برای متشکل کردن سربازان و ملوانان بطور خستگی ناپذیری کار میکردند. در امر انقلابی کردن سربازها روزنامهٔ بلشویکی جبهه‌ای «اوکوپنایا پراودا» بویژه نقش بزرگیرا بازی کرد.

در سایهٔ این کارهای تبلیغی و تهییجی بلشویکها، در نخستین ماه‌های انقلاب در بسیاری از شهرها کارگران شوراها بویژه شوراهای برزنها را از نو انتخاب کرده منشویکها و اس ارها را از آنجا اخراج و بجای آنها طرفداران حزب بلشویک را برگزیدند.

فعالیت بلشویکها بویژه در پتروگراد نتایج شایانی میداد.

در ۳۰ ماه مه — ۳ ژوئن سال ۱۹۱۷ کنفرانس کمیته‌های فابریك‌ها و کارخانجات پتروگراد منعقد شد. در این کنفرانس اکنون

دیگر سه چهارم نمایندگان از بلشویکها پیروی میکردند. تقریبا تمام پرولتاریای پتروگراد اینك از شعار بلشویکی «همهٔ قدرت بدست شوراها!» پیروی مینمود.

۳ (۱۶) ژوئن سال ۱۹۱۷ نخستین کنگرهٔ شوراهای تمام روسیه منعقد شد. بلشویکها هنوز در شوراها در اقلیت بودند و در کنگره کمی بیش از صد نفر نماینده داشتند و حال آنکه منشویکها و اس ارها و دیگران دارای ۷۰۰—۸۰۰ نماینده بودند.

بلشویکها در نخستین کنگرهٔ شوراها استوارانه مرگبار بودن سازش با بورژوازی را فاش ساخته و جنبهٔ امپریالیستی جنگ را نیز آشکار میکردند. در کنگره لنین سخنرانی کرد و در نطق خود درستی روش بلشویکها را مدلل ساخته اظهار داشت که تنها حاکمیت شوراها میتواند بزحمتکشان نان و بدهاقین زمین بدهد، صلح را بدست آورد و کشور را از خرابی اقتصادی رهاکند.

در این هنگام در کویهای کارگری پتروگراد برای تشکیل نمایش و ارائه مطالبات به کنگرهٔ شوراها تبلیغات توده‌ای جریان داشت. کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای پتروگراد، بمنظور جلوگیری از نمایش خود سرانهٔ کارگران و بمنظور استفاده از روحیهٔ انقلابی توده‌ها برای مقاصد خود، تصمیم گرفت که ۱۸ ژوئن (یکم ژوئیه) در پتروگراد تظاهراتی انجام گیرد. منشویکها و اس ارها امیدوار بودند که نمایش در زیر شعارهای ضد بلشویکی انجام خواهد گرفت. حزب بلشویك جداً برای این نمایش خود را آماده میکرد. رفیق استالین در آن موقع در «پراودا» نوشته بود که «...وظیفهٔ ما موفق گشتن به آن است که در ۱۸ ژوئن نمایش در پتروگراد تحت شعارهای انقلابی ما انجام یابد».

نمایش ۱۸ ژوئن سال ۱۹۱۷ که برابر مزار فدائیان انقلاب انعقاد یافت، سان حقیقی نیروی حزب بلشویکی گردید. این

نمایش رشد پیوستهٔ روح انقلابی توده‌ها و اعتماد روز افزون آنها را نسبت بحزب بلشویك نشان داد. شعارهای منشویکها و اس‌ارها در بارهٔ اعتماد نسبت بحکومت موقت و لزوم ادامه جنگ در میان مقدار عظیمی از شعارهای بلشویکها غرق میشد. در پرچمهای ۴۰۰ هزار تن نمایش دهندگان شعارهای «نیست باد جنگ!»، «نیست باد ده نفر وزیران ـ سرمایه‌دار!»، «همهٔ قدرت بدست شوراها!» نوشته شده بود.

این شکست کامل منشویکها و اس ارها، شکست حکومت موقت در پایتخت بود.

لیکن حکومت موقت که از کنگرهٔ یکم شوراها پشتیبانی دیده بود تصمیم گرفت که به سیاست امپریالیستی خود ادامه دهد. درست روز ۱۸ ژوئن حکومت موقت برای اجرای ارادهٔ امپریالیستهای انگلیس و فرانسه سربازان را در جبهه به تعرض واداشت. این تعرض را بورژوازی برای نیست کردن انقلاب یگانه فرصت می پنداشت. در صورت موفقیت تعرض، بورژوازی امیدوار بود که همهٔ حاکمیت را بدست خود بگیرد، شوراها را بعقب زند و بلشویکها را خورد کند. در صورت ناکامی ممکن بود که همه تقصیر را بگردن همان بلشویکها انداخته آنها را به مختل نمودن ارتش متهم سازد.

شکی نبود که تعرض بناکامی دچار خواهد شد. و در واقع نیز چنین شد. خستگی سربازان، سر در نیاورد نشان از منظور تعرض، عدم اعتماد به هیئت فرماندهی که برای سربازان بیگانه بود، کمی مقدار گلولهٔ توپ و توپخانه ـ همهٔ اینها تعرض را در جبهه محکوم بناکامی نموده بود.

خبر تعرض در جبهه و سپس خبر ناکامی این تعرض، پایتخت را بجوش و خروش در آورد. خشم کارگران و سربازان از

حد بیرون بود. آشکار شد که حکومت موقت که سیاست صلح جوئی را اعلام کرده بود مردم را فریب داده است. معلوم شد که حکومت موقت طرفدار ادامهٔ جنگ امپریالیستی است. آشکار گردید که کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیهٔ شوراها و شورای پتروگراد نخواستند و یا نتوانستند با عملیات تبهکارانهٔ حکومت موقت مخالفت ورزند و خودشان دم آنرا گرفته و رفتند.

خشم انقلابی کارگران و سربازان پتروگراد از حد گذشته بود. در ۳ (۱۶) ژوئیه، در پتروگراد، در برزن ویبورگ نمایشها بطور خود بخودی آغاز گردیده و در تمام روز ادامه داشت. کار بعضی نمایشها به نمایش عظیم عمومی و مسلحانه در زیر شعار انتقال قدرت بشوراها کشیده شد. حزب بلشویك در این موقع برضد جنبش مسلح بود زیرا میدانست که بحران انقلابی هنوز بحد کمال نرسیده، ارتش و ایالات هنوز برای پشتیبانی از قیام پایتخت حاضر نیستند و قیام جداگانه و پیش از وقت در پایتخت تنها کارضد انقلاب را برای از پا در آوردن پیشاهنگ انقلاب آسان می نماید. ولی هنگامیکه معلوم شد که بازداشتن توده‌ها از نمایش امکان پذیر نیست، حزب مصمم شد که در نمایش شرکت کند تا اینکه به نمایش جنبهٔ مسالمت آمیز و متشکلی بدهد. حزب بلشویك باین کار موفق گردید و صدها هزار تن از نمایش دهندگان بسوی شورای پتروگراد و بطرف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه روانه شدند و در آنجا از شوراها در خواست کردند که حاکمیت را بدست خود گرفته با بورژوازی امپریالیستی قطع رابطه نموده و سیاست فعال صلح را در پیش گیرد.

باوجود جنبهٔ مسالت آمیز نمایش، واحدهای ارتجاعی یعنی دسته‌های دانشجویان دانشکدهٔ افسری و افسرها برضد نمایش دهندگان روانه شدند. در خیابانهای پتروگراد خون فراوانی از

کارگران و سربازان ریخته شد و برای از پا در آوردن کارگران جاهلترین قسمتهای ضد انقلابی ارتش از جبهه احضار گردیدند.

منشویکها و اس ارها که خود با بورژوازی و ژنرالهای گارد سفید همدست شدند و نمایش کارگران و سربازان را سرکوب نمودند، بحزب بلشویک هجوم آوردند. بنای ادارهٔ «پراودا» ویران گردید. روزنامهٔ «پراودا»، «سالداتسکایا پراودا» و بسیاری از روزنامه‌های بلشویکی دیگر توقیف شد. کارگری بنام واینوف فقط برای اینکه ورقهٔ «لیستک پراودی» میفروخت از طرف دانشجویان دانشکدهٔ افسری کشته شد. شروع به خلع سلاح دسته‌های گارد سرخ گردید. قسمتهای انقلابی پادگان پتروگراد را از پایتخت بیرون برده به جبهه فرستادند. در عقب جبهه و در جبهه‌ها بسیاری بازداشت شدند. هفتم ژوئیه امر بازداشت لنین صادر شد. بسیاری از کارکنان عمدهٔ حزب بلشویک باز داشت گشتند. مطبعهٔ «ترود» که در آنجا نشریات بلشویک چاپ میشد تالان گردید. در اطلاعیهٔ دادستان دادگاه پتروگراد گفته میشد که لنین و چند نفر از بلشویکهای دیگر، برای اینکه «بدولت خیانت کرده» و قیام مسلح تشکیل داده‌اند بدادگاه جلب میشوند. اتهامات برضد لنین در ستاد ژنرال دنیکین بنابر بیانات جاسوسها و پرووکاتورها جعل شده بود.

بدینطریق حکومت موقت ائتلافی که نمایندگان معروف منشویکها و اس ارها مانند سرتلی و سکوبلف، کرنسکی و چرنوف داخل آن بودند به منجلاب امپریالیسم و ضد انقلاب علنی در افتاد. حکومت موقتی بجای سیاست صلح، سیاست ادامهٔ جنگ را در پیش گرفت. بجای نگاهبانی حقوق دموکراسی ملت، سیاست الغای این حقوق و سرکوب کارگران و سربازان بوسیلهٔ اسلحه را مقرر داشت.

آنچه را که نمایندگان بورژوازی-گوچکوف و میلیوکوف جرئت نمیکردند، «سوسیالیستها» ـ کرنسکی و سرتلی، چرنوف و سکوبلف با جرئت بعمل آوردند.

حاکمیت دوگانه بپایان رسید.

این حاکمیت بنفع بورژوازی پایان پذیرفت چونکه تمام حاکمیت بدست حکومت موقت افتاد، شوراها هم با رهبری اس ار و منشویکی خود تبدیل به زائدهٔ حکومت موقتی گردیدند.

دورهٔ مسالمت آمیز انقلاب سپری شد زیرا سرنیزه در دستور روز گذاشته شده بود.

بنا به تغییر اوضاع، حزب بلشویک تصمیم گرفت تاکتیک خود را تغییر دهد. حزب بکار پنهانی پرداخت، پیشوای خود لنین را با مواظبت تام پنهان کرد و خود مهیای قیام میشد تا آنکه بوسیلهٔ نیروی اسلحه بورژوازی را سرنگون ساخته حاکمیت شوراها را بر قرار سازد.

٤. خط مشی حزب بلشویک بسوی تهیهٔ قیام مسلح. کنگرهٔ ششم حزب.

کنگرهٔ ششم حزب بلشویک در محیط تحریکات و تعقیبات بی نظیری که از طرف مطبوعات بورژوازی و خرده بورژوازی میشد، در پتروگراد گرد آمد. این کنگره ده سال پس از کنگرهٔ پنجم لندن و پنج سال بعد از کنفرانس پراگ بلشویکها منعقد گشت. کنگره از ٢٦ ژوئیه تا ٣ اوت سال ١٩١٧ بطور پنهانی ادامه داشت. در مطبوعات تنها راجع به انعقاد کنگره آگهی داده شده ولی در بارهٔ جایگاه آن چیزی ذکر نگردیده بود. نخستین جلسات در سمت ویبورگ و آخرین جلسات در عمارت

آموزشگاه نزدیك دروازهٔ ناروا، در آنجائیکه اکنون خانهٔ فرهنگ بنا شده است، تشکیل میشد. مطبوعات بورژوازی بازداشت شرکت کنندگان کنگره را می طلبید و کار آگاهان برای پیدا کردن جای جلسات کنگره از پای در آمده بودند ولی نتوانستند آنرا پیداکنند.

چنانچه میبینیم پنج ماه پس از خلع تزاریسم، بلشویکها مجبور بودند مخفیانه گرد آیند و لنین پیشوای حزب پرولتاریا ناگزیر بود در اینموقع در نزدیکی ایستگاه رازلیف در آلاچیقی پنهان بسر برد.

لنین که از طرف مامورین آگاهی حکومت موقت تعقیب میشد نتوانست در کنگره حضور بهمرساند ولی وی از جایگاه مخفی خود بوسیلهٔ هم رزمان و شاگردان خویش در پتروگراد: استالین، سوردلوف، مولوتوف، ارژونیکیدزه کنگره را رهبری میکرد.

در کنگره، ۱۵۷ نماینده با رأی قطعی و ۱۲۸ نماینده با رأی مشورتی حضور داشتند. عدهٔ اعضای حزب در این هنگام قریب ۲٤۰ هزار بود. در تاریخ ۳ ژوئیه یعنی تا قبل از از پای در آوردن نمایش کارگران، موقعیکه بلشویکها هنوز بطور علنی کار میکردند حزب دارای ٤۱ ارگان چاپی بود که ۲۹ تای آنها بروسی و ۱۲ تای آنها هم بزبانهای دیگر نشر میشد.

تعقیباتیکه در روزهای ماه ژوئیه نسبت به بلشویکها و طبقهٔ کارگر بعمل میامد نه تنها از نفوذ حزب ما نکاست بلکه بر عکس بیش از پیش بر آن افزود. نمایندگان سازمانهای محلی نمونه‌های بسیاری ذکر میکردند که چگونه کارگران و سربازان بطور دسته جمعی منشویکها و اس ارها را ترك میکردند و بطور تحقیر آمیز آنها را «سوسیال ــ زندانبان» مینامند. کارگران و سربازان عضو احزاب منشویك و اس ار دفترچه‌های

عضویت خود را پاره میکردند و لعنت کنان از این احزاب خارج شده از بلشویکها خواهش میکردند که آنها را در حزب خود بپذیرند.

از مسائل اساسی کنگره یکی گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی و مسئله دیگر اوضاع سیاسی بود. رفیق استالین در گزارشهای خود راجع به این مسائل بطور صریح و روشن نشان میداد که باوجود همهٔ کوششهائیکه بورژوازی برای سرکوبی انقلاب بعمل میاورد انقلاب نمو کرده و پیشرفت مینماید. وی خاطر نشان میکرد که انقلاب مسائلی را از قبیل عملی کردن بازرسی کارگر در کار تولید و توزیع خواربار، در بارهٔ واگذار نمودن زمین به دهقانان، در خصوص گرفتن حاکمیت از دست بورژزازی و سپردن آن بدست طبقهٔ کارگر و دهقان تهیدست، بمیان گذارده است و اظهار میداشت که انقلاب از لحاظ چگونگی خود بیک انقلاب سوسیالیستی تبدیل میشود.

اوضاع سیاسی کشور پس از روزهای ماه ژوئیه بکلی دگرگون شده و حاکمیت دوگانه از میان رفت. شوراها، با رهبری اس‌اری و منشویکی خود، نخواستند کلیهٔ حاکمیت را بدست خود بگیرند. باین جهت شوراها از زمامداری محروم ماندند. زمامداری در دست حکومت موقتی بورژوازی تمرکز یافته و این حکومت نیز مشغول خلع سلاح انقلاب و از پای در آوردن سازمانهای آن و تارومار کردن حزب بلشویك بود. برای پیشرفت مسالمت آمیز انقلاب امکانی در میان نمانده بود. رفیق استالین میگفت که تنها یك چاره باقی مانده و آن اینکه حکومت موقت را سرنگون نموده و حاکمیت را با زور بدست آوریم و فقط پرولتاریا است که میتواند باتفاق تهیدستان روستا از عهدهٔ این کار بر آید.

شوراها، که هنوز هم رهبری شان با منشویکها و اس ارها بود، بطرف اردوگاه بورژوازی لغزیده و باوضع کنونیشان تنها میتوانند نقش دستیاران حکومت موقت را بازی کنند. رفیق استالین میگفت شعار «همهٔ قدرت بدست شوراها» پس از روزهای ماه ژوئیه باید برداشته شود. ولی برداشتن این شعار بطور موقت بهیچوجه این معنی را نمیدهد که از مبارزه برای حاکمیت شوراها دست کشیده شده است. مطلب بطور کلی بر سر شوراها که دستگاه مبارزهٔ انقلابی می باشند نیست بلکه تنها مطلب بر سر آن شوراهائی است که آنها را منشویکها و اس ارها رهبری میکنند.

رفیق استالین اظهار داشت که — «دورهٔ آرام انقلاب سپری شده و دورهٔ نا آرام زد و خوردها وانفجارها در رسیده است...» (صورت مجلسهای کنگرهٔ ششم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه (بلشویک) ص ۱۱۱).

حزب بسوی قیام مسلح رو آور شده بود.

در کنگره کسانی پیدا شدند که زیر نفوذ بورژوازی با خط مشی حزب یعنی روی آوردن بسوی انقلاب سوسیالیستی مخالفت ورزیدند.

پرئوبراژنسکی که طرفدار ترتسکی بود پیشنهاد کرد در قطعنامه راجع به تحصیل قدرت قید شود که تنها در صورت وقوع انقلاب پرولتری در باختر میتوان کشور را براه سوسیالیستی سوق داد.

رفیق استالین برضد این پیشنهاد ترتسکیستی بر خاسته اظهار داشت که:

«دور از امکان نیست که روسیه همان کشوری باشد که راه را بسوی سوسیالیسم بگشاید... این عقیدهٔ پوسیده را که تنها اروپا میتواند به ما راه نشان دهد باید بدور

انداخت. دو نوع مارکسیسم وجود دارد یکی مارکسیسم دگماتیک و دیگری مارکسیسم خلاق. من طرفدار این آخری هستم» (همان ج۱ ص ۲۳۳ — ۲۳٤)

بوخارین در حالیکه از روش ترتسکیستی پیروی میکرد تایید مینمود که دهقانان روحیهٔ دفاع طلبی دارند و آنها با بورژوازی همدستند و از پی طبقهٔ کارگر نخواهند رفت.

رفیق استالین به بوخارین اعتراض نموده مدلل میساخت که دهقانان مختلفند: دهقانان دولتمندی هستند که از بورژوازی امپریالیستی پشتیبانی میکنند و دهقانان فقیری هم هستند که در جستجوی همدستی با طبقهٔ کارگر بوده و در مبارزه برای فتح انقلاب از وی پشتیبانی مینمایند.

کنگره تصحیحات پرئوبراژنسکی و بوخارین را رد کرد و طرح قطعنامهٔ رفیق استالین را تصویب نمود.

کنگره مرام اقتصادی بلشویکها را مطرح مذاکره قرار داده و آنرا بتصویب رساند. مواد اساسی آن بدین قرار بود: مصادرهٔ زمینهای اربابی و ملی کردن همهٔ اراضی کشور، ملی کردن بانکها، ملی کردن صنایع بزرگ، بازرسی کارگران بر تولید و توزیع.

کنگره بویژه خاطر نشان ساخت که مبارزه برای بازرسی کارگران بر تولید دارای اهمیت است و این بازرسی، در جریان انتقال به ملی شدن صنایع بزرگ نقش مهمی را بازی کرد.

کنگرهٔ ششم در همهٔ تصمیمات خود تز لنین را در بارهٔ همدستی پرولتاریا و فقیر ترین دهقانان بعنوان شرط پیروزی انقلاب سوسیالیستی مخصوصاً تصریح و تائید نمود.

کنگره تئوری منشویکی مبنی بر بیطرف بودن اتحادیه‌های کارگری را مورد نکوهش قرار داد و خاطر نشان ساخت که

وظایف مهمی که در جلو طبقهٔ کارگر روسیه قرار گرفته تنها در صورتی میتواند انجام گیرد که اتحادیه‌های کارگری بعنوان سازمانهای طبقاتی مبارز باقی مانده رهبری سیاسی حزب بلشویک را نسبت بخود قبول کنند.

کنگره در بارهٔ «اتحادیه‌های جوانان»، که در آن وقت بیشتر خود سرانه پدید میامد، قطع نامه ای اتخاذ نمود. حزب موفق گردید که در نتیجهٔ فعالیت بعدی، این سازمانهای جوانان را بعنوان نیروی احتیاط حزبی تثبیت نماید.

در کنگره راجع به حضور لنین در دادگاه مذاکره شد. کامنف، ریکوف، ترتسکی و دیگران حتی پیش از کنگره چنین اظهار عقیده مینمودند که لنین بدادگاه ضد انقلابی باید حاضر گردد. رفیق استالین بطور قطعی علیه حضور لنین در دادگاه اظهار عقیده نمود. کنگرهٔ ششم هم برضد حضور لنین در دادگاه اظهار نظر کرد و معتقد بود که این احضار برای دادرسی نیست بلکه برای آن است که کارش رابسازند. کنگره شبهه‌نداشت که بورژوازی تنها یك چیز میخواهد بدست آورد و آن این است که لنین را بعنوان خطرناکترین دشمن خود تلف کند. کنگره برضد تعقیب و تعذیب پلیسی که بورژوازی نسبت به پیشوایان انقلاب پرولتاری روا میداشت اعتراض کرده و به لنین درود فرستاد.

کنگرهٔ ششم آئین نامهٔ نوین حزب را تصویب کرد. در این آئین نامه قید شده بود که تمام سازمانهای حزب باید از روی اصول مرکزیت دموکراتیك ساخته شود.

معنی آن این بود:

۱) انتخابی بودن همهٔ دستگاه رهبری حزب از بالا تا پائین؛

۲) گزارش متناوب مقامات حزبی بسازمانهای حزبی مافوق؛
۳) انضباط اکید حزبی و تبعیت اقلیت از اکثریت؛
٤) الزامی و حتمی بودن تصمیمات مقامات مافوق برای مقامات مادون و همهٔ اعضای حزب.

در آئین نامهٔ حزب گفته شده بود که قبول اشخاص به عضو حزب از طرف سازمانهای محلی با معرفی دو تن از اعضای حزب و تصویب جلسهٔ همگانی اعضای سازمان حزبی انجام می گیرد.

کنگرهٔ ششم «مژرایونیها» (وسط روها) را بالیدرشان ترتسکی بحزب پذیرفت. این یك گروه کوچکی بود که از سال ۱۹۱۳ در پتروگراد وجود داشت و عبارت بود از ترتسکیستهای منشویك و قسمتی از بلشویکهای سابق که از حزب جدا شده بودند. «مژرایونیها» در وقت جنگ از سازمان سانتریستی (میانه گیرها) بودند و برضد بلشویکها مبارزه میکردند ولی در بسیاری از مسائل با منشویکها نیز همرأی نبودند. بدینطریق آنها روش وسط روئی، میانه گیری و دو دلی را پیش گرفته بودند. «مژرایونیها» در موقع کنگرهٔ ششم حزب اظهار داشتند که در همهٔ مسائل با بلشویکها همرأی هستند و خواهش میکنند آنها را بحزب بپذیرند. کنگره بامید اینکه آنها بمرور ایام بلشویکهای حقیقی خواهند شد خواهش آنها را پذیرفت. برخی از «مژرایونیها» مانند ولودارسکی، اوریتسکی و دیگران در واقع هم بعد ها بلشویك گردیدند و اما ترتسکی و برخی دوستان نزدیك وی چنانکه سپس آشکار گردید نه برای کارکردن بنفع حزب بلکه برای آنکه حزب را متزلزل ساخته و از درون متلاشی نمایند داخل آن شده بودند.

همهٔ تصمیمات کنگرهٔ ششم متوجه آن بود که پرولتاریا و

فقیر ترین دهقانان را برای قیام مسلح آماده سازد. کنگرهٔ ششم قیام مسلح و انقلاب سوسیالیستی را هدف حزب قرار داد.

بیانیهٔ حزب که از طرف کنگره صادر شده بود از کارگران، سربازان و دهقانان دعوت میکرد که برای زد و خوردهای قطعی با بورژوازی نیروی خود را مهیا سازند. بیانیه باسخنان زیرین بپایان میرسید:

«رفقای مبارز ما، برای نبرد های نوین آماده شوید! استوارانه و مردانه و با آرامش نیروها را گرد آورده در ستونهای رزم صف آرائی کنید و به فتنه انگیزی تن در ندهید! پرولترها و سربازان زیر پرچم حزب گرد آئید! ستمدیدگان دهات زیر پرچم ما جمع شوید!»

۵. توطئه ژنرال کورنیلوف بر ضد انقلاب. در هم شکستن توطئه. پیوستن شوراهای پتروگراد و مسکو به بلشویکها.

بورژوازی همهٔ حاکمیت را بدست خود گرفته به سرکوب شوراها که ناتوان شده بودند و بر پا کردن دیکتاتوری آشکار ضد انقلابی پرداخت. رابوشینسکی ملیونر بی شرمانه اعلام داشت که راه خلاصی را در آن میبیند که «دست استخوانی گرسنگی و گدائی توده گلوی دوستان دروغین ملت یعنی شوراها و کمیته‌های دموکراسی را بفشرد». در جبهه دادگاه‌های صحرائی بر پا و کیفر اعدام برای سربازان با کمال بی رحمی اجرا میشد. در ۳ اوت سال ۱۹۱۷ ژنرال کورنیلوف فرمانده کل در خواست کرد که کیفر اعدام در عقب جبهه نیز معمول گردد.

۱۲ اوت در تئاتر بزرگ مسکو مجلس مشورت دولتی که از طرف حکومت موقت برای بسیج نیروی بورژوازی و ملاکین احضار شده بود انعقاد یافت. در مجلس مشورت اکثراً نمایندگان ملاکین، بورژوازی، ژنرالها، افسرها و قزاقها حاضر بوده و منشویکها و اس ارها از طرف شوراها سمت نمایندگی داشتند.

در روز گشایش مجلس مشورت دولتی، بلشویکها در مسکو بعنوان اعتراض اعتصابی همگانی بر پا داشتند که اکثریت کارگرانرا در بر گرفت. در عین حال در یك رشته از شهرهای دیگر نیز اعتصاباتی روی میداد.

کرنسکی اس ار در مجلس مشورت با لاف و گزاف در نطق خویش تهدید میکرد که هرگونه اقدام برای جنبش انقلابی و از آنجمله اقدام دهقانان برای تصرف خود سرانهٔ املاك ملاکین را با «آهن و خون» خورد خواهد نمود.

ژنرال ضد انقلابی کورنیلوف آشکارا خواستار بود که «کمیته‌ها و شوراها ملغی گردد».

به مقر فرماندهی ژنرال کورنیلوف (آنوقت ستاد فرماندهی کل مقر فرماندهی نامیده میشد) بانکدارها، بازرگانان وصاحبان کارخانه‌ها روی آورده و نوید پول و پشتیبانی میدادند.

نمایندگان «متفقین» یعنی انگلیس و فرانسه نیز نزد ژنرال کورنیلوف آمده طلب کردند که بی درنگ برضد انقلاب بر خیزد.

کار به توطئهٔ ژنرال کارنیلوف برضد انقلاب می کشید.

توطئهٔ کورنیلوف آشکارا آماده میشد. توطئه چینان برای انحراف توجه عامه، شایعه‌ای انتشار دادند که گویا بلشویکها در پتروگراد برای روز شش ماههٔ انقلاب یعنی ۲۷ اوت در تهیهٔ قیام

هستند. حکومت موقت بسر پرستی کرنسکی به بلشویکها حمله کرد و برضد حزب پرولتاری ترور خود را شدت داد. علاوه بر این ژنرال کورنیلوف سپاهیانی جمع آوری می نمود تا اینکه آنها را به پتروگراد فرستاده شوراها را منحل سازد و حکومت دیکتاتوری نظامی بر پا نماید.

کورنیلوف در بارهٔ تعرض ضد انقلابی خود قبلاً با کرنسکی کنار آمده بود. ولی کرنسکی در همان موقع تعرض کورنیلوف یک باره تغییر جبهه داده از همدست خود جدا گردید. کرنسکی میترسید که اگر حکومت بورژوازی او همین حالا از ماجرای کورنیلوف رو گردان نشود توده‌های ملت برضد این ماجرا برخاسته آنرا سرکوب خواهند کرد و در عین حال حکومت بورژوازی کرنسکی را هم از پای در میاورد.

در ۲۵ اوت کورنیلوف سپاه سوم سوار نظام را به فرماندهی ژنرال کریموف بطرف پتروگراد روانه ساخته اعلام داشت که در صدد است «میهن را نجات دهد». در پاسخ شورش کورنیلوف کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک کارگران و سربازان را در مقابل ضد انقلابیون بمقاومت مسلحانهٔ قطعی دعوت نموده و کارگران بی درنگ دست باسلحه برده و برای مقاومت حاضر گردیدند. بر عدهٔ دسته‌های گارد سرخ در این روزها چندین برابر افزوده شد. اتحادیه‌های کارگران اعضای خود را بسیج میکردند و قسمتهای انقلابی ارتش پتروگراد را هم آماده نبردمی ساختند. پیرامون پتروگراد سنگر کنده، سیمهای خاردار می کشیدند و راه‌های آمد و شد را خراب می کردند. چند هزار نفر از ملوانان مسلح کرونشتاد برای دفاع پتروگراد وارد شدند و بسوی «لشگر وحشی» *)

---

*) نامی است که یکی از لشگرهای بومی قفقاز باین نام معروف بود.

که به طرف پتروگراد هجوم میاورد نماینده هائی فرستاده شد و آنها به سربازان کوهستانی مفهوم تعرض کورنیلوف را فهمانده و در نتیجه «لشگر وحشی» از هجوم به پتروگراد منصرف شد. مبلغینی نیز بقسمتهای دیگر سپاه کورنیلوف فرستاده شدند. در هر جا که خطری در پیش بود کمیته‌های انقلابی و ستاد های مبارزه برضد ماجرای کورنیلوف، بر پا میگردید.

لیدرهای اس ار و منشویکی و از آن جمله کرنسکی سخت ترسیده بودند و در این روزها از بلشویکها مساعدت میخواستند زیرا آنها یقین حاصل کرده بودند که بلشویکها در پایتخت یگانه نیروی حقیقی هستند که قادر به شکست کورنیلوف میباشند.

ولی بلشویکها که توده‌ها را برای سرکوبی ماجرای کورنیلوف بسیج و آماده میساختند از مبارزه برضد حکومت کرنسکی نیز دست بر دار نشده و حکومت کرنسکی و منشویکها و اس‌ارها را که کلیهٔ سیاست آنها یاری بسوء قصد و توطئهٔ ضد انقلابی کورنیلوف بود در قبال توده‌ها رسوا و بی آبرو مینمودند.

در نتیجهٔ همهٔ این اقدامات، ارتجاع کورنیلوف سرکوب گردید و ژنرال کریموف خود کشی کرد. کورنیلوف و همکاران وی یعنی دنیکین و لوکومسکی بازداشت شدند (اما کرنسکی بزودی آنهارا آزاد کرد.)

شکست ارتجاع کورنیلوف در یک ضربه تناسب بین نیروی انقلاب و ضد انقلاب را آشکار و روشن ساخت و نشان داد که همهٔ اردوی ضد انقلابی از ژنرالها و حزب کادتها گرفته تا منشویکها و اس ارها که در اسارت بورژوازی سر در گم شده اند محکوم بهلاکت میباشد. کاملاً واضح شد که سیاست ادامه و طول دادن جنگ تحمل ناپذیر و خرابی اقتصادی که بسبب جنگ

طولانی روی داده نفوذ آنها را در بین توده‌های ملت متزلزل ساخته است.

شکست ماجرای کورنیلوف همچنین نشان داد که حزب بلشویك رشد و نمو کرده، نیروی اساسی و قطعی انقلاب گردیده و به شکست هرگونه دسائس ضد انقلابی توانا است. حزب ما هنوز حزب حاکمه نبود لیکن در روزهای ماجرای کورنیلوف مانند نیروی حاکمهٔ حقیقی کار را از پیش میبرد چونکه رهنمودهای وی بدون تردید از طرف کارگران و سربازان انجام میشد.

بالاخره شکست ماجرای کورنیلوف نشان داد که در وجود شوراها که مردم بنظر میامدند در واقع امر بزرگترین نیروی مقاومت انقلابی مستتر است. هیچ جای شبهه نبود که فقط و بخصوص شوراها و کمیته‌های انقلابی آنها راه ارتش کورنیلوف را بسته و نیروی آنرا شکستند.

مبارزه برضد ماجرای کورنیلوف شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان را که تا آنوقت بی‌جان شده بودند زنده کرده آنها را از قید سیاست سازش کاری رهائی داد و براه پهناور مبارزهٔ انقلابی انداخته و بسوی حزب بلشویکی روی آورساخت.

نفوذ بلشویکها در شوراها افزونتر از هر زمان شد.

نفوذ بلشویکها در دهات نیز بسرعت افزودن گرفت.

شورش کورنیلوف به توده‌های وسیع دهاقین نشان داد که ملاکین و ژنرالها پس از آنکه بلشویکها و شوراها را از پای در آورند بر گردن دهقانان سوار خواهند شد. باین جهت توده‌های وسیع دهقانان تهیدست رفته رفته در پیرامون بلشویکها تنگتر گرد می آمدند. اما دهقانان میانه حال که تردید آنها در دورهٔ ماه آوریل تا اوت سال ۱۹۱۷ مانع پیشرفت انقلاب بود پس از خورد

شدن کورنیلوف بطور مسلم بطرف حزب بلشویکها روی آور شده بتوده‌های دهقانان تهیدست پیوستند. توده‌های وسیع دهقانان رفته رفته پی میبردند که تنها حزب بلشویك آنها را میتواند از جنگ نجات داده و قادر است ملاکین را از پای در آورد و نیز حاضر است که زمین را به دهقانان واگذار کند. در ماههای سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۱۷ عدهٔ زمینهای تصرف شدهٔ ملاکین از طرف دهقانان بی اندازه افزایش یافته دهقانان در همه‌جا خود سرانه بشخم زمینهای ملاکین میپردازند. دهاقین که برای انقلاب بر خاستند اکنون دیگر نه اندرز میتواند آنها را از راه باز دارد و نه دسته‌های مجازات.

انقلاب اوج می گرفت.

دورهٔ رونق و تجدید شوراها و دورهٔ بلشویکی شدن شوراها دامنه گرفت. فابریکها، کارخانه‌ها و قسمتهای نظامی، نمایندگان خود را از نو انتخاب کرده نمایندگان حزب بلشویك را بجای منشویکها و اس ارها به شوراها میفرستادند. فردای ظفر یافتن بر ارتجاع کورنیلوف یعنی ۳۱ ماه اوت شورای پتروگراد خود را طرفدار سیاست بلشویکها اعلام میدارد. هیئت رئیسهٔ سابق منشویك و اس ار شورای پتروگراد بسرپرستی چخه‌ئیدزه استعفا داده جا را برای بلشویکها خالی میکند. پنجم سپتامبر شورای نمایندگان کارگران مسکو به بلشویکها پیوسته و هیئت رئیسهٔ اس ار و منشویکی شورای مسکو همچنین استعفا داده راه را برای بلشویکها باز و هموار میکند.

این امر نشان میداد که مقدمات و شرایط اساسی لازم برای قیام موفقیت بخش اکنون دیگر فراهم گردیده است.

شعار: «همهٔ قدرت بدست شوراها» باز از نو به میان آمد. اما این دیگر آن شعار قدیم انتقال حاکمیت بدست شوراهای

اس ار و منشویکی نبود بلکه شعار قیام شوراها برضد حکومت موقتی بمنظور واگذاری همهٔ حاکمیت در کشور بشوراهائیکه از طرف بلشویکها رهبری میشود بود.

بین احزاب سازش کار پریشانی و سرگردانی افتاد.

در زیر فشار دهقانانیکه روحیهٔ انقلابی داشتند از میان اس ارها، جناح چپی یعنی اس ارهائی بنام «چپ» پیدا شد که نسبت به سیاست سازش کاری با بورژوازی نا رضایتی ابراز مینمود.

بنوبهٔ خود از بین منشویکها هم گروه «چپ‌ها» که آنها را «انترناسیونالیستها» مینامیدند پیدا شد که به بلشویکها ابراز تمایل مینمودند.

و اما آنارشیستها، که اصلا از حیث نفوذ دسته نا چیزی بودند، اینك بکلی بدسته‌های بسیار کوچکی تجزیه گردیدند و بخشی از آنها با عناصر بزه کار و دزد و مفسد ته نشین شدهٔ جامعه در هم آمیخته و بخش دیگرشان با غاصبین «صاحب عقیده»، که دهقانان و عوام شهری را غارت وعمارات باشگاههای کارگران و اندوختهٔ آنان را میگرفتند، همراه شده و بخش سومشان نیز آشکارا باردوگاه ضد انقلاب کوچیده در زوایای تاریك بورژوازی به تامین زندگانی شخصی خودشان پرداخته بودند. همهٔ آنها مخالف هرگونه حاکمیت، از آن جمله و مخصوصاً حاکمیت انقلابی کارگران و دهقانان بودند، زیرا آنها یقین داشتند که حاکمیت انقلابی به آنها راه نمیدهد که ملت را غارت کرده و اموال مردم را حیف و میل نمایند.

پس از سرکوبی ماجرای کورنیلوف، منشویکها و اس ارها کوشش دیگری کردند تا پیشرفت روز افزون انقلاب را سست سازند. برای این منظور دوازدهم ماه سپتامبر سال ۱۹۱۷ از

نمایندگان احزاب سوسیالیست، شوراهای سازشکار، اتحادیه‌ها، زمستواها، محافل بازرگانی و صنایع و قسمتهای لشگری، یک مجلس مشورت دموکراسی برای سراسر روسیه احضار نمودند. شرکت کنندگان این مجلس مشورت از میان خود يك پارلمان مقدماتی (شورای موقت جمهوری) تعیین کردند. سازش طلبان چنین فکر میکردند که با یاری این پارلمان مقدماتی جلو انقلاب را گرفته کشور را از راه انقلاب شوروی براه ترقی بورژوازی مشروطه‌ای و براه پارلمانتاریسم بورژوازی بیاندازند. ولی این اقدامات تقلای نومیدانهٔ سیاستمداران ورشکستی بود که میکوشیدند تاچرخ انقلاب را بعقب بر گردانند. این امر میبایستی دچار ناکامی گردد و در حقیقت هم بناکامی گرائید. کارگران تمرینهای پارلمانی سازش کاران را مسخره کرده و بشوخی پارلمان مقدماتی را «سربینهٔ گرمابه» نام نهادند.

کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویك تصمیم گرفت پارلمان مقدماتی را تحریم کند. راست است که در فراکسیون بلشویکی پارلمان مقدماتی کسانی مانند کامنف و تئودورویچ نشسته بودند که نمیخواستند از آنجا بیرون بیایند ولی کمیتهٔ مرکزی آنها را وادار کرد از پارلمان مقدماتی خارج شوند.

کامنف و زینوویف از اشتراك در پارلمان مقدماتی جدا پشتیبانی کرده میخواستند بدین وسیله حزبرا از تهیهٔ مقدمات قیام باز دارند. رفیق استالین در فراکسیون مجلس مشورت دموکراسی تمام روسیه برضد اشتراك در پارلمان مقدماتی بطور قطعی بر خاسته پارلمان نامبرده را «جنین ساقط ارتجاع کورنیلوف» نامید.

لنین و استالین شرکت در پارلمان مقدماتی را حتی برای اندک وقت هم باشد خطای جدی میدانستند زیرا که این اشتراک در بین توده‌ها امیدهای فریب دهنده ئیرا میتوانست پخش کند که

گویا پارلمان مقدماتی در حقیقت هم برای زحمتکشان میتواند کاری از پیش ببرد.

بلشویکها در همان حال، مقدمات انعقاد کنگرهٔ دوم شوراها را با اصرار فراهم میکردند وقصد داشتند در این کنگره حائز اکثریت گردند. باوجود همهٔ نیرنگهای منشویکها و اس‌ارهائیکه در کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه جایگیر بودند، در زیر فشار شوراهای بلشویک انعقاد کنگرهٔ دوم سراسر روسیهٔ شوراها برای نیمهٔ دویم اکتبر سال ۱۹۱۷ تعیین شد.

۶. قیام اکتبر در پتروگراد و بازداشت حکومت موقت. کنگرهٔ دوم شوراها و تشکیل حکومت شوروی. فرمانهای کنگرهٔ دوم شوراها در بارهٔ صلح و زمین. پیروزمندی انقلاب سوسیالیستی. علل پیروزمندی انقلاب سوسیالیستی.

بلشویکها با کمال جدیت آمادهٔ قیام میشدند. لنین خاطر نشان میساخت که با بدست آوردن اکثریت در شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان هر دو پایتخت، یعنی شوراهای مسکو و پتروگراد، بلشویکها میتوانند و باید دولت را بدست خود بگیرند. لنین نتایج راه طی شده را مورد بررسی قرار داده قید میکرد که: «اکثریت توده طرفدار ما است». لنین در مقالات و نامه‌های خود که بکمیتهٔ مرکزی و سازمانهای بلشویک نوشته بود، نقشهٔ قیام را صریحاً می داد: که چه‌گونه باید از قسمتهای ارتش و نیروی دریائی و نفرات گارد سرخ استفاده کرد، کدام نقاط مهمرا در پتروگراد لازم است تصرف نمود تا اینکه پیشرفت قیام تامین گردد و غیره.

لنین هفتم اکتبر بطور پنهانی از فنلاند به پتروگراد

آمد. دهم اکتبر سال ۱۹۱۷ جلسهٔ تاریخی کمیتهٔ مرکزی حزب منعقد و در آن جلسه تصمیم گرفته شد که در همین روزهای نزدیک قیام مسلح آغاز شود. در قطعنامهٔ تاریخی کمیتهٔ مرکزی حزب که بدست لنین نوشته شده بود چنین مذکور بود:

«کمیتهٔ مرکزی بر آنست که هم وضع بین المللی انقلاب روس (قیام در نیروی دریائی آلمان که بمثابهٔ درجهٔ نهائی مظاهر رشد انقلاب سوسیالیستی جهانی در اروپا است و نیز تهدید به صلح از طرف امپریالیستها بمنظور خفه کردن انقلاب در روسیه) و هم وضع جنگ (تصمیم حتمی بورژوازی روس و کرنسکی با شرکایش در بارهٔ تسلیم پتروگراد به آلمانها) و همچنین بدست آوردن اکثریت از طرف حزب پرولتاریا در شوراها،ـ همهٔ اینها توام با قیام دهقانان و متوجه شدن اعتماد ملت به حزب ما (انتخابات در مسکو) و سرانجام تهیهٔ آشکار دومین ماجرای کورنیلوف (بیرون بردن ارتش از پتروگراد، آوردن نیروی قزاق بسوی این شهر، محاصرهٔ مینسك از طرف قزاقها و غیره) قیام مسلح را بعنوان یك مسئلهٔ مبرم در دستور روز قرار میدهد.

کمیتهٔ مرکزی بدین طریق، با اعتراف به اینکه قیام مسلح ناگزیر و کاملا رسیده است، بهمهٔ سازمانهای حزب دستور میدهد که این امر را در دستور خود قرار دهند و همهٔ مسائل روز مره (کنگرهٔ شوراهای ناحیهٔ شمال، بیرون بردن ارتش از پتروگراد، جنبشهای اهالی مسکو و مینسك و غیره) را از همین نقطهٔ نظر مطرح وحل نمایند» (لنین جلد ۲۱ ص ۳۳۰ چاپ روسی).

دو نفر عضو کمیتهٔ مرکزی یعنی کامنف و زینوویف علیه

این تصمیم تاریخی قیام کردند و بضد آن رأی دادند. آنها هم مانند منشویکها خیال جمهوری پارلمانی بورژوازی را در سر میپروراندند و بطبقهٔ کارگر بهتان زده میگفتند که برای انجام انقلاب سوسیالیستی یارائی ندارد وهنوز بحد رشد نرسیده تا حاکمیت را بدست آرد.

هر چند ترتسکی در این جلسه برضد این قطعنامه مستقیماً رای نداد ولی پیشنهاد کرد در قطعنامه اصلاحاتی بعمل آید که در صورت قبول آن میبایستی قیام را به حد نیستی رسانده و آن را بر هم زد. پیشنهاد این بود که تا گشایش کنگرهٔ دوم شوراها قیام آغاز نشود، ــ بعبارة اخری کار قیام بتاخیر انداخته شود و قبل از وقت روز قیام برملا شود و حکومت موقت از آن آگاه گردد.

کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویك، برای تشکیل قیام در محلها، نمایندگانی به دنباس، اورال و هلسینگفرس، کرونشتاد و جبههٔ جنوب باختری و غیره فرستاد. رفیق وروشیلوف، مولوتف، دزرژینسکی، ارژونیکیدزه، کیروف، کاگانوویچ، کویبیشوف، فرونزه، یاروسلاوسکی و دیگران برای رهبری قیام در محل‌ها از طرف حزب مأموریت ویژه‌ای گرفتند. در اورال در شادرینسک رفیق ژدانوف میان نظامیان مشغول کار بود. نمایندگان کمیتهٔ مرکزی رهبران سازمانهای محلی بلشویکی را با نقشهٔ قیام آشنا میکردند و آنها را برای یاری به قیامی که بنابود در پتروگراد بعمل آید بحالت بسیج در میاوردند.

بنابدستور کمیتهٔ مرکزی حزب در جنب شورای پتروگراد کمیته جنگی انقلابی تشکیل گردید که ستاد علنی قیام شد.

در عین حال ضد انقلاب هم شتابان نیروهای خود را جمع آوری میکرد. هیئت افسران متشکل شده بصورت «اتحادیهٔ

افسران» ضد انقلابی در آمد. در همه جا عناصر ضد انقلاب برای تشکیل گردانهای تهاجمی ستادهائی برپا میکردند. در پایان ماه اکتبر عناصر ضد انقلابی ۴۳ گردان تهاجمی داشتند. از دارندگان نشان صلیب سنت ژورژ گردانهای مخصوصی تشکیل شده بود.

حکومت کرنسکی مسئلهٔ انتقال حکومت را از پتروگراد به مسکو بمیان آورد. از اینجا معلوم بود که وی برای جلوگیری از قیام در پتروگراد در تهیهٔ مقدمات تسلیم پتروگراد به آلمانها است. اعتراض کارگران و سربازان پتروگراد حکومت موقتی را وادار ساخت که در پتروگراد بماند.

۱۶ اکتبر جلسهٔ عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب منعقد گردید. در این جلسه برای رهبری قیام یک مرکز حزبی بسر پرستی رفیق استالین بر گزیده شد. این مرکز حزبی هستهٔ رهبری کمیتهٔ جنگی انقلاب در جنب شورای پتروگراد بود و تمام امر قیام را عملاً رهبری میکرد.

در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی، تسلیم طلبان یعنی زینویف و کامنف از نو علیه قیام بر خاسته و پس از آنکه مواجه با توی دهنی شدند در مطبوعات برضد قیام و برضد حزب آشکارا بمخالفت پرداختند. ۱۸ اکتبر در روزنامهٔ منشویکی «نووایا ژیزن» («زندگانی نو») اظهاراتی از جانب کامنف و زینویف در بارهٔ تهیهٔ مقدمات قیام از طرف بلشویکها و اینکه آنها (کامنف و زینویف) این قیام را ماجرائی بیش نمیدانند چاپ و منتشر شده بود. بدینطریق کامنف و زینویف تصمیم کمیتهٔ مرکزی را در بارهٔ قیام و اینکه قیام در روزهای نزدیک بر پا می شود برای دشمن افشا نمودند. این خیانت بود. لنین باین مناسبت نوشته بود: «کامنف و زینویف تصمیم کمیتهٔ مرکزی حزب خود را در بارهٔ قیام مسلح به ردزیانکو و کرنسکی

تسلیم نمودند». لنین موضوع اخراج زینویف و کامنف را از حزب در کمیتهٔ مرکزی مطرح مذاکره قرار داد.

دشمنان انقلاب که بوسیلهٔ خائنین قبلاً آگاه شده بودند همانsaid مبادرت باقداماتی نمودند تا آنکه از قیام جلوگیری کنند وستاد رهبری انقلاب یعنی حزب بلشویکها را خورد سازند. حکومت موقت جلسهٔ مخفی تشکیل داد و در آن جلسه موضوع اقداماتی که برای مبارزه برضد بلشویکها باید بشود حل گردید. ۱۹ اکتبر حکومت موقتی شتابان سپاهیانی از جبهه به پتروگراد احضار کرد. در خیابانها دسته‌های نیرومند گشتی بنای رفت و آمد را گذاشتند. عناصر ضد انقلاب بویژه در مسکو فرصت یافتند نیروی مهمی گرد آورند. حکومت موقت نقشهٔ زیرین را طرح کرده بود: یک روز پیش از گشایش کنگرهٔ دوم شوراها به انستیتوی اسمولنی که اقامت‌گاه کمیتهٔ مرکزی بلشویکها بود حمله نموده آنجا را اشغال کند و مرکز رهبری بلشویکها را منهدم سازد. برای اینکار در پتروگراد سپاهیانی گرد آورده بودند که حکومت به وفاداری آنها کمال اطمینان را داشت.

ولی به پایان عصر حکومت موقت ایام و ساعات معدودی مانده بود. دیگر هیچگونه نیروئی نمیتوانست پیشروی ظفرمند انقلاب سوسیالیستی را متوقف سازد.

۲۱ اکتبر برای همهٔ قسمتهای انقلابی ارتش از جانب بلشویکها کمیسرهای کمیتهٔ جنگی انقلاب فرستاده شد. در همهٔ روزهای پیش از قیام در قسمتهای ارتش در فابریک‌ها و کارخانه‌ها بطور جدی تدارک جنگی دیده میشد. این ناوهای جنگی هم: رزم ناو—«آورورا» و «زاریا سوابودی» مأموریتهای معینی در یافت داشتند.

در جلسهٔ شورای پتروگراد ترتسکی گزاف گویانه موعد قیام،

یعنی روزیرا که بلشویکها برای آغاز قیام معین کرده بودند بردشمن، فاش ساخت. برای اینکه بحکومت کرنسکی مجال بر هم‌زدن قیام مسلح داده نشود کمیتهٔ مرکزی حزب تصمیم گرفت قیام را پیش از موعد مقرر و یک روز پیش از گشایش کنگرهٔ دوم شوراها آغاز نموده انجام دهد.

کرنسکی سپیده دم ۲۴ اکتبر (۶ نوامبر) امر به توقیف روزنامهٔ «رابوچی پوت» ناشر افکار کمیتهٔ مرکزی حزب داده و به ادارهٔ روزنامهٔ «رابوچی پوت» ومطبعهٔ بلشویکها زره پوش‌هائی فرستاده و باین وسیله تعرض خود را آغاز نمود. ولی ساعت‌ده بامدادان، مطابق دستور رفیق استالین، افراد گارد سرخ و سربازان انقلابی زره پوش‌ها را عقب نشانده و برای مطبعه و ادارهٔ روزنامهٔ «رابوچی پوت» نگاهبانان نیرومندی معین کردند. ساعت ۱۱ بامداد روزنامهٔ «رابوچی پوت» باشعار -- سرنگون باد حکومت موقت منتشر گردید. در عین حال مطابق دستور مرکز حزبی قیام، دسته‌های سربازان انقلابی و افراد گارد سرخ فوراً بسوی اسمولنی فرستاده شدند.

قیام آغاز شد.

۲۴ اکتبر شبانه لنین وارد اسمولنی شد و رهبری قیام را مستقیماً بدست خود گرفت. تمام شب قسمتهای انقلابی ارتش و دسته‌های گارد سرخ به طرف اسمولنی میامدند. بلشویکها آنها را بمرکز پایتخت میفرستادند -- تا اینکه کاخ زمستانی را که حکومت موقتی در آنجا متحصن شده بود محاصره نمایند.

۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) گارد سرخ و افراد ارتش انقلابی ایستگاه‌های راه آهن، پستخانه، تلگراف خانه، وزارت خانه‌ها و بانک دولتی را اشغال نمودند.

پارلمان مقدماتی منحل شد.

اسمولنی که شورای پتروگراد و کمیتهٔ مرکزی بلشویکها در آنجا اقامت داشتند ستاد جنگی انقلاب گردید که از آنجا فرمانهای جنگی صادر میشد.

کارگران پتروگراد در این روزها نشان دادند که در زیر رهبری حزب بلشویک مکتب خوبی را طی کرده‌اند. قسمتهای انقلابی سپاهیان که در سایهٔ کار بلشویکها آمادهٔ قیام شده بودند فرمانهای‌نظامی را دقیقاً اجرا میکردند و دوش بدوش گارد سرخ میجنگیدند. نیروی دریائی هم از ارتش عقب نماند. کرنشتاد دژ حزب بلشویکها بود که در آنجا از مدتها پیش زمامداری حکومت موقت شناخته نمیشد. رزم ناو «آورورا» با غرش توپهای خود که بسوی کاخ زمستانی متوجه بود روز ۲۵ اکتبر آغاز دورهٔ نوین یعنی دورهٔ انقلاب کبیر سوسیالیستی را مژده داد.

۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) پیام بلشویکها «به مردم روسیه» منتشر گردید. در این پیام گفته میشد که حکومت موقتی بورژوازی سرنگون گردیده و حاکمیت دولتی بدست شوراها افتاده است.

حکومت موقت در زیر نگاهبانی دانشجویان دانشکدهٔ افسری و گردانهای تهاجمی به کاخ زمستانی پناهنده شد. در شب ۲۶ اکتبر کارگران، سربازان و ملوانان انقلابی، کاخ زمستانی را با هجومی گرفته و حکومت موقتی را بازداشت کردند.

قیام مسلح در پتروگراد پیروز گردید.

کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه در ساعت ده و ۴۵ دقیقه بعد از ظهر ۲۵ ماه اکتبر (۷ نوامبر) سال ۱۹۱۷ در اسمولنی، موقعیکه قیام پیروزمندانه در پتروگراد در جوش و خروش و قدرت در پایتخت واقعاً در دست شورای پتروگراد بود، گشایش یافت.

بلشویکها در کنگره حائز اکثریت کامل شدند. منشویکها، بوندیستها و اس ارهای دست راست وقتی دیدند کارشان از کار گذشته اظهار داشتند که آنها از شرکت در کار کنگره استنکاف دارند و از کنگره بیرون رفتند. آنها انقلاب اکتبر را در اظهار نامهٔ خود که در کنگرهٔ شوراها اعلام شد «توطئه جنگی» نامیده بودند. کنگره به منشویکها و اس ارها داغ ننگ نهاده و خاطر نشان نمود که از رفتن آنها نه تنها افسوس نمیخورد بلکه بخود شاد باش میگوید زیرا در نتیجهٔ رفتن خائنین، کنگره ــ حقیقتاً کنگرهٔ انقلابی نمایندگان کارگران و سربازان شد.

از طرف کنگره انتقال همهٔ حاکمیت بدست شوراها اعلام شد.

در بیانیهٔ کنگرهٔ دوم شوراها گفته شده بود که:

«کنگره باتکاء ارادهٔ اکثریت مهم کارگران، سربازان و دهقانان و باتکاء قیام پیروزمندانهٔ کارگران و پادگان که در پتروگراد انجام یافته است حاکمیت را بدست خود میگیرد».

۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷ شب کنگرهٔ دوم شوراها فرمان صلح را تصویب کرد. کنگره بکشورهای مخاصم پیشنهاد کرد که بی‌درنگ برای مذاکرهٔ صلح، دست کم تا مدت سه ماه، قرار داد متارکه جنگ منعقد شود. کنگره بحکومتها و بملتهای همهٔ کشورهای مخاصم و در عین‌حال به «کارگران آگاه سه ملت که پیشروترین ملل بشری و از بزرگترین کشورهای متحارب جنگ کنونی هستند یعنی کارگران انگلیس، فرانسه و آلمان» نیز مراجعه نمود و آنها را دعوت کرد که «برای سرانجام کار صلح و همچنین برای رهائی توده‌های زحمتکشان و استثمار شوندگان از هر گونه اسارت و استثمار»، دستیاری کنند.

در همان شب، کنگرهٔ دوم شوراها فرمان مربوط به زمین

22

را تصویب کرد که به موجب آن «مالکیت ملاکین بر زمین بی‌درنگ، بدون هرگونه جبرانی ملغی میشود». مبنای این قانون ارضی، سفارش نامهٔ عموم دهقانان که از روی سفارش نامه‌های ۲۴۲ محل دهقانی تدوین گردیده بود قرار گرفت. از روی این سفارش‌نامه حق مالکیت خصوصی بر زمین بطور همیشگی ملغی و بمالکیت تمام مردم و دولت مبدل میشد. اراضی ملاکین، زمینهای تیول و زمینهای متعلق به دیرها برای بهره برداری همهٔ زحمتکشان برایگان تخصیص داده شده بود.

بر طبق این فرمان رویهمرفته بیش از ۱۵۰ ملیون دسیا تین زمین نو که سابقاً در دست ملاکین و بورژوازی، خانوادهٔ سلطنت، دیرها و کلیساها بود در سایهٔ انقلاب سوسیالیستی اکتبر بدست دهقانان افتاد.

دهقانان از پرداخت سالیانه ۵۰۰ ملیون منات پول زر بعنوان مال اللاجاره به مالکین آزاد میشدند.

همهٔ ثروت زیر زمینی (نفت، ذغال سنگ، مواد معدنی و غیره) جنگلها و آبها به مالکیت ملت در می آمد.

سرانجام در کنگرهٔ دوم سراسر روسیهٔ شوراها، نخستین حکومت شوروی ـــ شورای کمیسرهای ملی تشکیل گردید. شورای کمیسرهای ملی تماماً از بلشویکها تشکیل یافت. لنین بریاست نخستین شورای کمیسرهای ملی انتخاب گشت.

بدینطریق کنگرهٔ دوم تاریخی شوراها بپایان رسید.

نمایندگان کنگره به محلهای خود بر گشتند تا خبر پیروزی شوراها را در پتروگراد، در همه جا انتشار داده و در همه جای کشور بسط حکومت شوروی را تامین نمایند.

حاکمیت در همه جا یکباره بدست شوراها نیفتاد. وقتیکه در پتروگراد حاکمیت شوروی دیگر بوجود آمده بود در مسکو

طی چند روز هنوز در خیابانها زد و خوردهای سخت و شدیدی ادامه داشت. احزاب ضد انقلابی منشویکها و اس ارها برای اینکه حاکمیت بدست شورای مسکو نیفتد با افراد گارد سفید و دانشجویان افسری همدست شده برضد کارگران و سربازان بنای مبارزهٔ مسلح را گذاشتند. تنها پس از گذشتن چند روز شورشیان شکست خوردند و در مسکو حاکمیت شوراها برقرار گردید.

در همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب، در خود پتروگراد و در برخی از نواحی آن از طرف عناصر ضد انقلابی برای سرنگون ساختن حکومت شوروی کوششهائی بعمل آمد. ۱۰ نوامبر سال ۱۹۱۷ کرنسکی، که هنگام قیام از پتروگراد به منطقهٔ جبههٔ شمال گریخته بود بعضی، از قسمتهای قزاق را جمع کرده و آنها را بسر پرستی ژنرال کراسنوف بسوی پتروگراد روانه نمود. ۱۱ نوامبر سال ۱۹۱۷ سازمان ضد انقلابی بنام «کمیتهٔ نجات میهن و انقلاب» -- بسر پرستی اس ارها در پتروگراد عصیان دانشجویان افسری را بپا کرد. ولی عصیان کنندگان به آسانی سرکوب شدند. در ظرف یك روز یعنی تا آخر روز ۱۱ نوامبر عصیان دانشجویان افسری بدست ملوانان و افراد گارد سرخ فرو نشانده شد و ۱۳ نوامبر کراسنوف در تپه‌های پولکو ژنرال سرکوب گردید. مانند قیام اکتبر، لنین در این مورد هم شخصاً قلع و قمع عصیان ضد شوروی را اداره میکرد. پایداری محکم واطمینان توام با خونسردی وی به پیروزی، به توده‌ها روح میبخشید و آنها را بهم اتصال میداد. دشمن سرکوب گردید. کراسنوف اسیر شد و «قول شرف» داد که دست از مبارزه برضد حکومت شوروی بکشد. در مقابل این «قول شرف» او را آزاد کردند.

لیکن، چنانکه بعد معلوم گردید، کراسنوف قول ژنرالی خود را نقض کرد. واما کرنسکی، باالباس زنانه در بر، موفق شد «بسمت نا معلومی» رفته پنهان شود.

ژنرال دوخونین نیز در شهر موهیلف که اقامتگاه فرماندهی کل ارتش بود کوشش بکار برد تا عصیانی برپا کند. وقتیکه حکومت شوروی به دوخونین دستور داد فوراً در بارهٔ متارکهٔ جنگ با فرماندهی آلمان اقدام بمذاکره نماید او از انجام امر حکومت سر پیچی کرد. آنوقت دوخونین به امر حکومت شوروی معزول گردید. این اقامتگاه فرماندهی که مرکز ضد انقلابی شده بود از پای در آمد و خود دوخونین بدست سربازانی که بر ضد او قیام کرده بودند کشته شد.

درون حزب هم اپورتونیستهای مشهور: کامنف، زینویف، ریکوف، شلیاپنیکوف و دیگران کوشش نمودند که بر ضد حکومت شوروی دست بکاری بزنند. آنها خواستار بودند که یك «حکومت یک دست سوسیالیستی» با اشتراك منشویکها واس ارها که تازه بوسیلهٔ انقلاب اکتبر سرنگون شده بودند ایجاد شود. در ۱۵ نوامبر سال ۱۹۱۷ کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک قطعنامه‌ای تصویب کرد که در آن سازش با این احزاب ضد انقلابی رد شده بود و کامنف و زینویف هم در این قطعنامه انقلاب شکن نامیده شده بودند. در ۱۷ نوامبر کامنف، زینویف، ریکوف، میلیوتین، که با سیاست‌حزب موافقت نداشتند، خروج خود را از کمیتهٔ مرکزی اعلام داشتند. در همان روز ۱۷ نوامبر نوگین از طرف خود و از طرف ریکوف، و میلیوتین، تئودوروویچ، آ. شلیاپنیکوف، د. ریازانوف، یورنف و لارین، که جزء شورای کمیسارهای ملی بودند، عدم موافقت خود را با سیاست کمیتهٔ مرکزی حزب و خروج اشخاص نام برده را از شورای کمیسرهای

ملی اعلام داشت. گریختن یك مشت ترسو موجب شعف وخوشنودی
دشمنان انقلاب اکتبر گردید. همهٔ بورژوازی و دستیاران وی
زهر خند مینمودند و فریاد میکشیدند که بلشویسم از هم پاشیده
است و پیش گوئی میکردند که حزب بلشویك دچار هلاکت
خواهد گردید. ولی این یك مشت فراری، آنی هم حزب را
متزلزل نساخت. کمیتهٔ مرکزی حزب با بیزاری بر آنها مانند
فراریهای انقلاب و دستیاران بورژوازی داغ ننگ نهاده، بکارهای
روزمره خویش پرداخت.

و اما اس‌ارهای «چپ»، بمنظور نگاه داری نفوذ خود در
میان توده‌های دهقانانی که آشکارا با چشم مهر و علاقه به
بلشویکها مینگریستند، تصمیم گرفتند با بلشویکها نزاع نکنند
و عجالتاً با آنها در یك جبهه بوده یگانگی را محافظت نمایند.
کنگرهٔ شوراهای دهقانان، که در نوامبر سال ۱۹۱۷ تشکیل
گردید، همهٔ پیروزیهای انقلاب سوسیالیستی اکتبر و فرمانهای
حکومت شوروی را رسما شناخت. با اس ارهای «چپ» قرار
دادی بسته شد وچند نفر از اس ارهای «چپ» (کولگایف،
سپیریدونوا، پروشیان و اشتین برگ) بشورای کمیسرهای ملی داخل
گردیدند. اما این قرار داد تنها تا زمان امضای صلح برست
و تشکیل کمیته‌های تهی دستان وجود داشت، یعنی تا موقعی که
در بین دهقانان تجزیهٔ طبقاتی ژرفی روی داده و اس ارهای
«چپ» رفته رفته مظهر منافع کولاکها قرارگرفتند و برضد
بلشویکها اغتشاش بر پا نمودند و از طرف حکومت شوروی
در هم شکسته شدند.

از اکتبر سال ۱۹۱۷ تا ژانویه -- فوریهٔ سال ۱۹۱۸ انقلاب
شوروی موفق شد در همهٔ کشور بسط و نشر یابد. حاکمیت شوراها
در سراسر خاك کشور پهناور چنان بسرعت توسعه و پیشرفت

یافت که لنین آن را «مارش پیروزمندانهٔ» حکومت شوروی نامید.
انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر پیروزمند شد.

از جملهٔ عللی که در روسیه چنین پیروزی نسبتاً آسانی را برای انقلاب سوسیالیستی تامین کرد، علل عمدهٔ زیرین را باید قید نمود.

۱. انقلاب اکتبر در مقابل خود دشمنی مانند بورژوازی روس داشت که نسبتاً سست و باوضع سازمانی بد و در سیاست نیز نا آزموده بود. بورژوازی روس، که هنوز از لحاظ اقتصادی محکم نشده و کارش تماما به سفارش‌های دولتی وابسته بود، استقلال سیاسی و بقدر کفاف قوهٔ ابتکاری که برای رهائی از این وضع ضرور بود، نداشت. بورژوازی روس، نه هنوز تجربه‌ای برای بند و بست و اغواء سیاسی در مقیاس بزرگ داشت، چنانکه مثلا بورژوازی فرانسه دارای آن میباشد، و نه آزمودگی برای سازشکاری‌های متقلبانه با یک دامنهٔ وسیع، چنانکه بورژوازی انگلیس دارای آن است. بورژوازی روس که تا دیروز هنوز با تزار، که بوسیلهٔ انقلاب فوریه خلع شده بود، راه سازش میجست پس از آنکه بحکومت رسید بغیر از ادامهٔ سیاست منفور تزاری در همهٔ مسائل اساسی تدبیر دیگری نتوانست اتخاذ کند. بورژوازی هم مانند تزار باوجود اینکه جنگ برای کشور تحمل ناپذیر شده و ملت و ارتش را تا آخرین درجه فرسوده کرده بود طرفدار ادامهٔ «جنگ تا پیروزی نهائی» بود. بورژوازی مانند تزار، با آنکه دهقانان از بی زمینی و از جوروستم ملاکین میمردند، طرفدار آن بود که اساساً مالکیت ملاکین بر زمین نگاهداشته شود. و اما در خصوص سیاست مربوط بطبقهٔ کارگر، بورژوازی روس در کینه و خشم خود نسبت بطبقهٔ کارگر از تزار هم گذشته بود چونکه نه

تنها برای نگاهداری و استحکام ظلم صاحبان کارخانه کوشش میکرد بلکه بوسیلهٔ بیرون ریختن دستجمعی کارگران آن مظالم را بیشتر تحمل ناپذیر مینمود.

جای شگفت نیست که ملت بین سیاست تزار و سیاست بورژوازی تفاوت قابل توجهی نمی دید و نفرتی را که نسبت بتزار داشت به حکومت موقتی بورژوازی متوجه ساخت.

تاهنگامیکه احزاب سازش کار اس ارها و منشویکها نفوذی در میان توده داشتند، بورژوازی میتوانست در پشت سر آنها پناهنده شده حاکمیت خود را نگاهداری کند. اما پس از آنکه منشویکها و اس ارها خود را مانند عمال بورژوازی امپریالیستی رسوا کرده و بدینسان نفوذ خود را میان ملت از دست دادند بورژوازی و حکومت موقت وی نیز در هوا معلق ماند.

۲. بر رأس انقلاب اکتبر طبقهٔ کارگر انقلابی مانند طبقهٔ کارگر روسیه قرار داشت که در جنگها پخته شده، در مدت کمی دو انقلاب را طی کرده و در آستانهٔ سومین انقلاب سمت پیشوائی ملت را در مبارزه برای صلح و زمین و در راه آزادی و سوسیالیسم بدست آورده بود. اگر انقلاب، پیشوائی مانند طبقهٔ کارگر روسیه که شایسته اینگونه اطمینان مردم بود نمیداشت، اتحاد کارگران و دهقانان نیز صورت نمیگرفت و بدون این اتحاد، انقلاب اکتبر هم نمیتوانست غالب آید.

۳. طبقهٔ کارگر روسیه در انقلاب متفق مهمی مانند دهاقین تهیدست که اکثریت عمدهٔ تودهٔ دهقانرا تشکیل میدادند داشت. تجربهٔ هشت ماههٔ انقلاب که میتوان آنرا بدون تردید با آزمایش چند ده سالهٔ رشد «عادی» مساوی شناخت، برای توده‌های زحمتکش دهاقین بیهوده نگذشت و آنها در ظرف این مدت

توانستند در عمل همهٔ احزابی را که در روسیه وجود داشت مورد آزمایش قرار داده و اطمینان حاصل نمایند که نه کادتها، نه اس ارها و نه منشویکها برای خاطر دهقانان با ملاکین بطور جدی اقدام بنزاع و خونریزی نخواهند کرد و در روسیه تنها یک حزب وجود دارد که به ملاکین علاقه‌ای ندارد و برای رفع احتیاجات دهاقین حاضر است ملاکین را سرکوب نماید- و این حزب، حزب بلشویک است. این وضع پایهٔ حقیقی اتحاد پرولتاریا و دهقانان تهیدست گردید. وجود اتحاد طبقهٔ کارگر با دهقانان تهیدست روش دهقانان میانه حال را هم که مدت مدیدی در تردید بودند و تنها پیش از قیام اکتبر با دهقانان تهیدست همراه شده و چنانکه باید و شاید بسوی انقلاب رو آور گشته بودند تعیین نمود.

لازم به اثبات نیست که بدون چنین اتحادی انقلاب اکتبر نمیتوانست پیروزمند گردد.

٤. بر راس طبقهٔ کارگر حزبی مانند حزب بلشویک که در پیکارهای سیاسی آزموده شده بود قرار داشت. فقط حزبی مانند حزب بلشویک که برای هدایت ملت بسوی هجوم قطعی بقدر کفایت دلاور و برای برداشتن هرگونه سنگی که در سر راه بود باندازهٔ کافی احتیاط کار است، تنها یکچنین حزبی جنبشهای گوناگون انقلابی مانند جنبش مشترک دموکراتیک در راه صلح، جنبش دموکراتیک -- دهقانی برای تصرف زمینهای اربابی، جنبش آزادی خواهی ملل ستمکش برای تساوی حقوق ملی و جنبش سوسیالیستی پرولتاریا برای سرنگون ساختن بورژوازی و برپا کردن دیکتاتوری پرولتاریا را میتوانست بیک سیل انقلابی مشترک با چنین مهارتی توام سازد.

بدیهی است که توام شدن این جریانات گوناگون انقلابی بیک سیل انقلابی نیرومند و مشترک، سرنوشت سرمایه‌داری را در روسیه تعین نمود.

۵. انقلاب اکتبر در چنان موقعی آغاز شد که جنگ امپریالیستی هنوز در بحبوحه بوده و بزرگترین دولتهای بورژوازی بدو اردوی متخاصم جدا شده بودند، هنگامیکه آنها سر گرم جنگ با یکدیگر بوده و یکدیگر را ناتوان میساختند و مجالی نداشتند که بطور جدی به «کارهای روس» دخالت کنند وبرضد انقلاب اکتبر اقدام بفعالیت نمایند.

بدیهی است که این مراقب پیروزی انقلاب سوسیالستی اکتبر را بسی آسانتر ساخت.

۷. مبارزهٔ حزب بلشویک برای استحکام حاکمیت شوروی. صلح برست. کنگرهٔ هفتم حزب.

برای استحکام حاکمیت شوروی لازم بود دستگاه کهنهٔ دولتی بورژوازی را ویران نمود و در هم شکست و بجای آن دستگاه نوین دولتی شوروی را بر پا نمود. پس از آن میبایست با قیمانده‌های سازمان صنفی و رژیم تعدی ملی را محو کرد و امتیازات کلیسا را لغو نمود و مطبوعات ضد انقلابی و هرگونه سازمانهای علنی و غیر علنی ضد انقلابی را از میان برداشت و مجلس مؤسسان بورژوازی را نیز پراکنده ساخت. بالاخره لازم بود که در دنبال ملی کردن اراضی، همهٔ صنایع بزرگ را نیز ملی کرد و سپس از حالت جنگ خارج گردید و بجنگیکه بکار استوار نمودن حاکمیت شوروی از همه بیشتر خلل وارد میاورد، خاتمه داد.

همهٔ این اقدامات در مدت چند ماه از اواخر سال ۱۹۱۷ تا اواسط سال ۱۹۱۸ انجام داده شد.

کارشکنی مأمورین وزارات خانه‌های پیشین که بدست اس ارها و منشویکها صورت وقوع می یافت از بین برده شد. وزارت خانه‌ها منحل و بجای آنها دستگاه‌های اداری شوروی و کمیساریاهای ملی مربوطه دائره گردید. برای ادارهٔ صنایع کشور شورای عالی اقتصاد ملی تاسیس شد. کمیسون فوق العاده‌ای بسر پرستی ف. دزرژینسکی برای سراسر روسیه (و. چ. کا.) بمنظور مبارزه برضد عناصر ضد انقلاب و کارشکن تشکیل یافت. در بارهٔ ایجاد ارتش سرخ و نیروی در یائی فرمانی صادر گردید. مجلس مؤسسان، که انتخاباتش اساساً پیش از انقلاب اکتبر روی داده و از تصویب فرمانهای کنگرهٔ دوم شوراها در بارهٔ صلح، زمین و انتقال حاکمیت بشوراها سر پیچی کرده بود، قهرا منحل گردید.

بمنظور امحاء کامل باز مانده‌های فئودالیسم و اوضاع صنفی و عدم تساوی حقوق در همهٔ رشته‌های زندگی اجتماعی، فرمانهائی در بارهٔ الغای صنوف و محدودیتهای ملی مذهبی، جدا کردن کلیسا از دولت و جدا کردن آموزشگاه‌ها از کلیسا، تساوی حق زنان و تساوی حقوق ملل روسیه صادر گردید.

در امریهٔ مخصوص حکومت شوروی، که بنام «بیانیهٔ حقوق ملل روسیه» مشهور است و مقرر شده بود که ترقی آزاد ملل روسیه و تساوی حقوق کامل آنها قانون میباشد.

برای متزلزل ساختن نیروی اقتصادی بورژوازی و تشکیل اقتصاد ملی نوین شوروی، و قبل از هر چیز برای تشکیل صنایع نوین شوروی بانکها، راههای آهن، بازرگانی خارجی، کشتیهای بازرگانی و همهٔ صنایع بزرگ در همهٔ رشته‌های آن مانند ذغال

سنگ، فلز سازی، نفت، شیمیائی، ماشین سازی، پارچه بافی قند سازی و غیره ملی شد.

بمنظور آزاد کردن کشور از وابستگی مالی و استثمار سرمایه‌داران خارجی، وامهای خارجی روسیه که از طرف تزار و حکومت موقتی گرفته شده بود ملغی گردید. ملل کشور ما وامهائی را که برای ادامهٔ جنگ غارتگرانه گرفته شده و کشور را در وابستگی اسارت آمیز سرمایهٔ خارجی میگذاشت نمیخواستند بپردازند.

همهٔ این اقدامات و اقدامات نظیر آن نیروی بورژوازی، ملاکین، مأمورین مرتجع، احزاب ضد انقلابی را از ریشه برانداخته و حاکمیت شوروی را در درون کشور بسیار محکم نمود.

ولی مادام که روسیه در حال جنگ با آلمان و اتریش بود نمیشد وضع حکومت شوروی را کاملاً محکم دانست. برای اینکه کاملاً حاکمیت شوروی مستحکم شود می بایست بجنگ خاتمه داده شود. با ینجهت حزب از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب اکتبر مبارزهٔ خود را برای صلح بسط و توسعه میداد.

حکومت شوروی «بهمهٔ مللی که در جنگ بودند» پیشنهاد کرد «که آنان و حکومتهای شان فوراً اقدام بمذاکره برای صلح عادلانه دموکراتیک نمایند». ولی «متفقین» یعنی انگلیس و فرانسه از پذیرفتن پیشنهاد حکومت شوروی امتناع ورزیدند. نظر به امتناع فرانسه و انگلیس از مذاکرهٔ صلح، حکومت شوروی برای عملی کردن ارادهٔ شوراها تصمیم گرفت که با آلمان و اتریش اقدام به مذاکره کند.

مذاکرات در سوم دسامبر در برست ــ لیتوفسک آغاز گردید. ۵ دسامبر قرار دادی در بارهٔ متارکه، در بارهٔ ترک موقت عملیات جنگی امضاء شد.

مذاکرات در محیط خرابی اقتصاد ملی، در محیط فرسودگی همگانی از جنگ و ترک جبهه از طرف قسمتهای ارتش ما و در محیطی که جبهه داشت از هم می پاشید روی میداد. در موقع مذاکرات معلوم شد که امپریالیستهای آلمان کوشش دارند قطعات عظیم خاك امپراتوری سابق روسیه را تصرف نمایند و لهستان، اوکرائین و سرزمین کرانه‌های بالتیك را میخواهند مبدل بدولتهائی کنند که وابسته به آلمان باشند.

ادامهٔ جنگ در این شرایط بمثابهٔ به مخاطره انداختن موجودیت جمهوری شوروی نو زاد بود. بر طبقهٔ کارگر و دهقان لازم می آمد که با شرایط سخت صلح کنار آید و در مقابل خطرناکترین درندهٔ آن زمان یعنی در مقابل امپریالیسم آلمان عقب نشینی اختیار کند تا اینکه نفس تازه کرده حاکمیت شوروی را مستحکم سازد و ارتش سرخ را که برای دفاع کشور از هجوم دشمنان یارائی داشته باشد بر پا کند.

همهٔ عناصر ضد انقلابی از منشویکها و اس ارها گرفته تا شریرترین افراد گارد سفید برضد امضای معاهدهٔ صلح دیوانه وار تبلیغات میکردند. خط مشی آنها معلوم بود: آنها میخواستند مذاکرات صلح را کاملاً بر هم زده آلمانها را به هجوم برانگیزند و حاکمیت شوراها را که هنوز محکم نشده بود زیر ضربت قرار دهند و کامیابی های کارگران و دهقانان را بخطر افکنند.

همدست آنها در این کار سیاه ترتسکی و دستیار او بوخارین بود که بهمراهی رادك و پیاتاکوف در رأس گروهی قرار گرفتند که دشمنان حزب بوده ولی خود را برای رو پوشی دستهٔ «کمونیستهای چپ» مینامیدند. ترتسکی و دستهٔ «کمونیستهای چپ» در درون حزب برضد لنین به مبارزهٔ سخت پرداختند و

ادامهٔ جنگ را تقاضا میکردند. آنها آشکارا بنفع امپریالیستهای آلمان و ضد انقلابیهائیکه در درون کشور بودند کار میکردند زیرا چنان رفتار می نمودند که جمهوری نو زاد شوروی را که هنوز دارای ارتش نشده بود زیر ضربت امپریالیسم آلمان بیاندازند.

این یك نوع سیاست فتنه انگیزانه‌ای بود که با عبارتهای چپ، ماهرانه پرده پوشی میشد.

۱۰ فوریهٔ ۱۹۱۸ در برست ـ لیتوفسك مذاکرات صلح قطع شد. باوجود اینکه لنین و استالین بنام کمیتهٔ مرکزی حزب در امضای صلح اصرار میکردند، ترتسکی که در برست رئیس هیئت نمایندگی شوروی بود دستورهای اکید حزب بلشویك را خائنانه نقض کرده و اظهار داشت که جمهوری شوروی از امضای صلح مطابق شرایطی که آلمان پیشنهاد کرده امتناع میورزد و در عین حال وی به آلمانیها خبر داد که جمهوری شوروی جنگ نخواهد کرد و مرخصی افراد ارتش را ادامه میدهد.

این رفتاری شگفت و وقیحانه بود. امپریالیستهای آلمانی هم بیش از این از یك خائن بمنافع کشور شوروی، چیزی نمیتوانستند خواستار باشند.

دولت آلمان متارکهٔ جنگ را قطع کرده به تعرض آغار کرد. بازماندهٔ ارتش پیشین ما در مقابل فشار ارتش آلمان نتوانست ایستادگی نماید و هر سو رو بفرار نهاد. آلمانیها بسرعت پیش میرفتند و سرزمینهای پهناوری را متصرف شده پتروگراد را هم تهدید میکردند. امپریالیسم آلمان که بکشور شوروی هجوم آورده بود سرنگون کردن حاکمیت شوروی و مبدل نمودن میهن ما را بمستعمرهٔ خویش هدف خود قرار داده بود. ارتش کهنه و از هم پاشیدهٔ تزاری در مقابل اردوهای

مسلح امپریالیسم آلمان نمیتوانست ایستادگی کند و بر اثر ضربه‌های ارتش آلمان عقب نشینی میکرد.

ولی مداخلهٔ مسلح امپریالیستهای آلمان باعث جنبش نیرومند انقلاب در کشور گردیده و در پاسخ دعوت حزب و حکومت شوروی: «میهن سوسیالیستی در خطر است»، طبقهٔ کارگر غیورانه اقدام بتشکیل قسمتهای ارتش سرخ نموده و دستجات جوان ارتش نو ـ ارتش تودهٔ انقلابی‌از هجوم درندهٔ آلمانی که تا دندان مسلح بود، دلیرانه دفع میکرد. در نزدیك ناروا و پسکو، در مقابل استیلاگران آلمانی مقاومت قطعی بخرج داده شد. از پیشروی آنها به پتروگراد جلوگیری شد. روز ۲۳ فوریه که بارتش امپریالیست آلمان ضربهٔ دندان شکن وارد شد روز تولد ارتش جوان سرخ گردید.

در ۱۸ فوریهٔ سال ۱۹۱۸ بود که کمیتهٔ مرکزی حزب پیشنهاد لنین را دائر به اینکه بحکومت آلمان در بارهٔ انعقاد صلح فوری تلگرافی فرستاده شود پذیرفت. آلمانیها، برای اینکه شرایط مفیدتر صلح را برای خود تامین نمایند، به تعرض خود ادامه میدادند و تنها ۲۲ فوریه حکومت آلمان موافقت خود را برای امضای قرار داد صلح اعلام داشت و این بار شرایط صلح بمراتب از شرایط پیشین دشوارتر بود.

بر لنین و استالین و سوردلوف لازم آمد که برای به دست آوردن تصمیمی راجع به صلح در کمیتهٔ مرکزی در مقابل ترتسکی و بوخارین و ترتسکیستهای دیگر مبارزهٔ شدید نمایند. لنین خاطر نشان میساخت که بوخارین و ترتسکی «در عمل به امپریالیستهای آلمان یاوری کردند و مانع نمو و ترقی انقلاب در آلمان گردیدند» (لنین جلد ۲۲ ص ۳۰۷ چاپ روسی).

در ۲۳ فوریه کمیتهٔ مرکزی تصمیم گرفت که شرایط فرماندهی -

آلمان پذیرفته شده و قرار داد صلح امضا گردد. خیانت ترتسکی و بوخارین برای جمهوری شوروی گران تمام شد. علاوه بر لهستان، لتونی و استونی هم به آلمان داده میشد، اوکرائین از جمهوری شوروی جدا شده تبدیل بیك دولت دست نشاندهٔ آلمانی میگردید. جمهوری شوروی بر عهده گرفت که غرامت جنگ را به آلمانیها بپردازد.

در این بین «کمونیستهای چپ» مبارزهٔ خود را برضد لنین ادامه داده بیش از پیش در منجلاب خیانت فرو میرفتند.

دبیر خانهٔ حزب در شهرستان، مسکو، که موقتاً بدست «کمونیستهای چپ» (بوخارین، اوسینسکی، یاکوولوا، ستوکوف و مانتسف) افتاده بود یك قطعنامهٔ تفرقه آور عدم اعتماد نسبت به کمیتهٔ مرکزی صادر کرده اظهار داشت بر این عقیده است که «مشکل است بتوان از افتراق حزب در آیندهٔ نزدیك مانع شد». آنها در این قطعنامه کار را بجائی رسانده بودند که جتی تصمیمات ضد شوروی گرفتند: در متن این تصمیمات «کمونیستهای چپ» نوشته بودند که «ما برای منافع انقلاب بین المللی ممکن و مناسب میدانیم حاکمیت شوروی را که اکنون یك حاکمیت صوری محض میشود از دست بدهیم».

لنین این تصمیم را «عجیب و مهیب» نامیده بود.

علت حقیقی این رفتار ضد حزبی ترتسکی و «کمونیستهای چپ» در آنوقت برای حزب هنوز روشن نبود. اما چنانکه اخیراً دادرسی «ائتلاف راست ها و ترتسکیستهای» ضد شوروی (آغاز سال ۱۹۳۸) اینرا محقق ساخت معلوم میشود که بوخارین و گروه «کمونیستهای چپ» که از طرف وی اداره میشد بهمراهی ترتسکی و اس ارهای «چپ» همان وقت برضد حکومت شوروی سوء قصد مخفی داشته‌اند. معلوم میشد که

بوخارین، ترتسکی و همدستان او در این سوء قصد، بر همزدن قرار داد صلح برست و توقیف و. ای. لنین و ی. و. استالین و یا. م. سوردلوف و کشتن آنها و تشکیل حکومت نو از طرفداران بوخارین و ترتسکی و اس ارهای «چپ» را مقصد خود قرار داده بوده‌اند.

دستهٔ «کمونیستهای چپ» سوء قصد مخفی ضد انقلابی ترتیب داده و در عین حال با پشتیبانی ترتسکی برضد حزب بلشویك آشکارا هجوم نموده و کوشش میکرد نفاقی در حزب انداخته و صفوف حزب را متلاشی سازد. ولی حزب در این موقع دشوار در پیرامون لنین، استالین و اسوردلوف گرد آمده در بارهٔ صلح هم مانند همه مسائل دیگر از کمیتهٔ مرکزی پشتیبانی کرد.

دستهٔ «کمونیستهای چپ» سرانجام تنها مانده و دچار شکست گردید.

برای حل قطعی مسئلهٔ صلح کنگرهٔ هفتم حزب منعقد گشت.

کنگرهٔ هفتم حزب ٦ مارس سال ١٩١٨ افتتاح یافت. این نخستین کنگره‌ئی بود که پس از بدست گرفتن حاکمیت از طرف حزب ما منعقد شده بود. در کنگره ٤٦ نماینده با رأی قطعی و ٥٨ نماینده با رأی مشورتی حاضر بودند. به این کنگره از طرف ١٤٥ هزار عضو حزب نماینده فرستاده شده بود. در حقیقت اعضای حزب در آن وقت کمتر از ٢٧٠ هزار تن نبود. توضیح در بارهٔ این تفاوت اینکه، نظر به انعقاد فوری کنگره، قسمت مهم سازمان‌های حزب مجال نداشتند نماینده بفرستند و سازمانهائیکه سرزمینشان از طرف آلمانها موقتاً اشغال شده بود امکان نداشتند نماینده ای گسیل دارند.

لنین در این کنگره در بارهٔ صلح برست گزارش داده و گفت که «...آن بحران سختی که اکنون حزب ما بمناسبت

پیدایش مخالفین چپ در درون حزب بدان دچار گردیده
یکی از عظیمترین بحرانهائی است که انقلاب روس میگذراند».
(لنین جلد ۲۲ ص ۳۲۱ چاپ روسی).
قطعنامهٔ لنین در بارهٔ صلح برست با ۳۰ رأی در مقابل
۱۲ رأی مخالف و ٤ رأی ممتنع قبول شد.
لنین فردای روز قبول قطعنامه در مقالهٔ «صلح بدبخت»
نوشته بود:
«شرایط سنگین صلح تحمل ناپذیر است ولی بهر حال
تاریخ کار خود را خواهد کرد... بیائید بکار سازمانی و
سازمانی و بازهم سازمانی بپردازیم. علی رغم همهٔ مشقتها،
آینده از آن ماست» (همانکتاب ص ۲۸۸).
در قطعنامهٔ کنگره قید شده بود که دولتهای امپریالیستی
برضد جمهوری شوروی بعدها هم ناگزیر اقدام به عملیات جنگ
خواهند کرد و باین جهت کنگره وظیفهٔ اساسی حزب میداند که
برای بالا بردن انضباط خودی و انضباط کارگران و دهقانان،
برای مهیا ساختن تودهها در راه دفاع فداکارانه از میهن
سوسیالیستی و تشکیل ارتش سرخ و تعلیمات نظامی همهٔ اهالی،
جدی و قطعی ترین تدابیر اتخاذ شود.
کنگره درستی خط مشی لنین را در مسئلهٔ صلح برست
تأیید کرد و رفتار ترتسکی و بوخارین را سرزنش نمود و
کوشش «کمونیستهای چپ» مغلوب شده را که در خود کنگره
هم میخواستند تفرقه کاری خود را ادامه دهند سخت مورد ملامت
قرار داد.
انعقاد صلح برست به حزب مجال داد که برای استقرار
حاکمیت شوروی و تنسیق امور اقتصادی کشور از موقع استفاده
نماید.

انعقاد صلح برست مجال آنرا داد که از زد و خورد در اردوگاه امپریالیسم (ادامهٔ جنگ بین دستهٔ اتریش و آلمان و متفقین) استفاده شود، نیروی دشمن متلاشی گردد و سازمان اقتصادی شوروی تشکیل و ارتش سرخ ایجاد شود.

انعقاد صلح به پرولتاریا مجال داد که طرفداری دهقانان را ازخود حفظ کرده و بمنظور از پای در آوردن ژنرالهای گارد سفید در موقع جنگ داخلی نیروئی متراکم سازد.

در دوران انقلاب اکتبر لنین بحزب بلشویك میاموخت که در موقعیکه شرایط لازمه موجود است چگونه باید بی باکانه و با عزم راسخ هجوم کرد. در دورهٔ صلح برست لنین به حزب تعلیم میداد در حالیکه نیروی دشمن آشکارا بر نیروی ما برتری دارد چگونه باید با نظم عقب نشینی اختیار کرد تا اینکه با انرژی بی پایان برضد دشمن تدارك تعرض نوینی دید.

تاریخ درستی تمام خط مشی لنین را ثابت نمود.

در کنگرهٔ هفتم راجع به تبدیل نام حزب و همچنین تغییر برنامهٔ حزب تصمیمی گرفته شد. حزب از آن پس حزب کمونیست (بلشویك) روسیه-ر. کا. پ. (ب)- نامیده شد. لنین پیشنهاد کرد که حزب ما حزب کمونیست نامیده شود زیرا که این نام با آن مرامی که حزب بمنظور عملی ساختن کمونیسم در پیش گرفته عیناً موافق است.

- برای تنظیم برنامهٔ نوین حزب کمیسیون مخصوصی بر گزیده شد که عبارت از لنین و استالین و دیگران بود و طرح تنظیمی لنین پایهٔ اساسی برنامه قرار گرفت.

بدینسان کنگرهٔ هفتم کار مهم تاریخی انجام داد: دشمنانیکه درون حزب پنهان شده بودند یعنی «کمونیستهای چپ» و ترتسکیستها را در هم شکست، به بیرون رفتن از جنگ

امپریالیستی موفق گردید، توانست صلح را بدست آورده ومجال تنفسی تحصیل کند، بحزب فرصت داد تا برای تشکیل ارتش سرخ اغتنام وقت نماید و نیز حزب را موظف ساخت که در اقتصاد ملی یك نظم سوسیالیستی بر قرار سازد.

۸. نقشهٔ لنین در بارهٔ شروع بساختمان سوسیالیستی. کمیته‌های دهقانان تهیدست و لگام زدن کولاکها. شورش اس ارهای «چپ رو» و سرکوبی آنان. پنجمین کنگرهٔ شوراها و پذیرفتن قانون اساس جمهوری متحده سوسیالیستی شوروی روسیه.

حکومت شوروی بابدست آوردن صلح مجال تنفسی یافته اقدام بتوسعهٔ ساختمان سوسیالیستی نمود. دورهٔ از نوامبر سال ۱۹۱۷ تا فوریهٔ سال ۱۹۱۸ را لنین دورهٔ «حمله گارد سرخ بسرمایه» نامید. حکومت شوروی موفق شد طی نیمهٔ نخست سال ۱۹۱۸ قدرت اقتصادی بورژوازی را در هم شکند، رشتدهای حیاتی اقتصاد ملی (فابریکها، کارخانه‌ها، بانکها، راه های آهن، بازرگانی خارجی، کشتیهای بازرگانی و مانند آنها) را در دست خود تمرکز دهد، دستگاه دولتی بورژوازی را در هم شکند و نخستین کوششهای عناصر ضد انقلابی را که برای سرنگون کردن حاکمیت شوروی بکار برده میشد پیروزمندانه خنثی سازد.

ولی همهٔ اینها هنوز بهیچوجه کافی نبود. برای پیش رفتن بجلو میبایستی از امر تخریب نظام کهنه به امر ساختمان نظام نوین منتقل گشت. باین جهت در بهار سال ۱۹۱۸ انتقال بمرحلهٔ نوین ساختمان سوسیالیستی یعنی انتقال «از سلب مالکیت غاصبین» به استحکام مبانی پیروزیهائیکه بدست آورده شده و

بساختمان اقتصاد ملی شوروی آغاز گردید. لنین برای اقدام بساختمان پایهٔ اقتصاد سوسیالیستی، منتهی درجه استفاده از فرصت تنفس را لازم میدانست. بلشویکها میبایستی تشکیل امر تولید و ادارهٔ آنرا بطرز نوینی بیاموزند. لنین نوشته است که حزب بلشویك روسیه را متقاعد نمود، حزب بلشویك روسیه را از چنگال توانگران بسود ملت رهائی داد، اکنون هم بگفتهٔ لنین حزب بلشویك باید یاد بگیرد روسیه را اداره کند.

در این مرحله بعقیدهٔ لنین وظایف عمده عبارت از این بود که باید حساب همهٔ آنچیزهائیکه در اقتصاد ملی تولید میشود داشت و مصرف همهٔ محصولات را تحت بازرسی قرار داد. در اقتصاد کشور عناصر خرده بورژوازی اکثریت را تشکیل میدادند. ملیونها ارباب کوچك در شهر و ده زمینهٔ مناسبی برای نشو و نمای سرمایه‌داری بودند. این اربابهای کوچك نه با انضباط در کار آشنائی داشته و نه با انضباط امور عمومی دولتی، آنها نه تابع حساب میشدند و نه بازرسی. در این موقع دشوار عناصر خرده بورژوازی و سوداگر و کوششهای اربابهای کوچگ و سوداگران برای پولدار شدن بحساب فقر و فاقه ملت، حائز خطر مخصوصی بود.

حزب برضد سهل انگاری در امر تولید و برضد عدم انضباط کار در صنایع، مبارزهٔ شدیدی مینمود. توده‌ها طرز و اصول نوین کار را به آهستگی فرا میگرفتند. باین جهت مبارزه برای انضباط کار در این دوره وظیفهٔ اصلی شده بود.

لنین لزوم توسعهٔ مسابقهٔ سوسیالیستی، معمول کردن مزد کار بطور مقاطعه، مبارزه برضد تساوی مزد ها را خاطر نشان نموده و میگفت که علاوه بر اقدامات تربیتی برای اقناع کسانیکه میخواهند از دولت هر چه بیشتر سودکشی نمایند، تنبلی میکنند

و به سفته بازی مشغول میگردند، بکار بردن جبر هم ضروریست.
لنین بر آن بود که انضباط نوین یعنی انضباط کار، انضباط در روابط رفاقت آمیز انضباط شوروی، از طرف ملیونها زحمتکش از جریان عمل روزانه آنها بیرون خواهد آمد و خاطر نشان میساخت که «برای این کار یك عصر تاریخی کاملی لازم است» (لنین جلد ۲۳ ص ٤٤ چاپ روسی).

همهٔ این مسائل ساختمان سوسیالیستی، مسائل بر قراری روابط تولیدی نوین یعنی روابط سوسیالیستی در تولید، از طرف لنین در اثر مشهور وی بنام «وظایف مبرم حکومت شوروی» روشن شده بود.

«کمونیستهای چپ» با اس ارها و منشویکها همدست شده در این مسائل نیز برضد لنین مبارزه میکردند. بوخارین و اوسینسکی و دیگران با معمول ساختن انضباط، و مدیریت شخص و احد در بنگاهها، واستفاده از کار شناسان در صنایع و بهره برداری از بنگاههای اقتصادی از روی اصول بازرگانی مخالفت ورزیدند. آنها به لنین بهتان زده مدعی بودند که معنی این سیاست بر گشت به نظم بورژوازی است. در عین حال «کمونیستهای چپ» نظریه‌های ترتسکیستی را مبنی بر اینکه ساختمان سوسیالیستی و پیروزی سوسیالیسم در روسیه محال است تبلیغ میکردند.

همه این جملات «چپ» که «کمونیستهای چپ» ادا می کردند تنها رو پوشی بود برای دفاع از کولاك ها و مفتخوران و سفته بازان که برضد انضباط بوده و نسبت به تنظیم زندگی اقتصادی از طرف دولت و حساب کشی و بازرسی رویه خصومت آمیز داشتند.

حزب مسائل تشکیل صنایع نوین شوروی را حل کرده بمسائل روستا پرداخت. در اینموقع در روستا بحبوحهٔ مبارزهٔ دهقانان تهیدست با کولاکها بود. کولاکها کسب قوت نموده

زمینهائیرا که از ملاکین گرفته شده بود تصرف میکردند. دهقانان تهیدست محتاج بکمك بودند. کولاکها برضد دولت پرولتری مبارزه نموده از فروختن غله بدولت از روی نرخ های ثابت امتناع میورزیدند. آنها میخواستند که بوسیلهٔ گرسنگی دولت شوروی را ناگزیر سازند که از اجرای اقدامات سوسیالیستی دست بردارد. حزب در هم شکستن کولاکهای ضد انقلابی را وظیفهٔ خویش قرار داد. برای متشکل ساختن دهاقین تهیدست و مبارزهٔ موفقیت آمیز برضد کولاکها که غلهٔ زیادی را در دست داشتند ترتیب، اعزام کارگران به روستا داده شد.

لنین می نویسد: «رفقای کارگر! بیاد داشته باشید که انقلاب در معرض خطر بزرگیست. در خاطر تان باشد که تنها شما میتوانید انقلاب را نجات دهید و بس. چیزی که برای ما بخصوص لازم است ده ها هزار کارگر برگزیده، پیشرو، فداکار نسبت به سوسیالیسم است که از آنها بر نمی آید برشوه و دزدی تن در دهند و قادرند برضد کولاکها، محتکرین، غارتگران، رشوه خواران کارشکنان نیروی آهنینی ایجاد کنند» (لنین جلد ۲۳ ص ۵۲ چاپ روسی).

لنین می گفت که: «مبارزه برای غله ـ مبارزه برای سوسیالیسم است» و در زیر همین شعار بود که کارگران برای اعزام بده متشکل میگردیدند. یکچند فرمانی صادر شد که دیکتاتوری را در مورد خواربار مقرر میداشت و برای آنکه غله از روی نرخ های ثابت خریداری شود بدوایر کمیساریاهای ملی خواربار اختیارات فوق العاده‌ای تفویض میکرد.

بموجب فرمان ۱۱ ژوئن سال ۱۹۱۸ کمیته‌های دهقانان تهیدست تشکیل گردید. این کمیته‌ها در مبارزه برضد کولاکها در امر توزیع مجدد زمینهای مصادره شده و توزیع ابزار و وسایل

دیگر کشاورزی و تدارك مازاد خواربارى که در دست کولاکها بود و در امر تامین مراکز کارگری و ارتش سرخ از حیث خواربار نقش مهمی بازی کرد. پنجاه ملیون هکتار زمین کولاکها بدست دهقانان تهیدست و میانه حال افتاد. قسمت مهم وسایل تولید بنفع دهقانان از کولاکها گرفته شد.

تشکیل کمیته‌های دهقانان تهیدست مرحلهٔ بعدی توسعهٔ انقلاب سوسیالیستی روستا بود. کمیته‌های دهقانان تهیدست، در دهات نقاط اتکاء دیکتاتوری پرولتاریا بودند. قسمت مهمی از تشکیل کادر های ارتش سرخ از اهالی ده توسط کمیته‌های دهقانان تهیدست صورت میگرفت.

گسیل پرولترها به روستا و تشکیل کمیته‌های دهقانان تهیدست، حاکمیت شوروی را در ده مستحکم ساخته و برای جلب دهقانان میانه حال بسوی حکومت شوروی دارای اهمیت سیاسی بزرگ بود.

برای آخر سال ۱۹۱۸، کمیته‌های دهقانان تهیدست همینکه وظیفهٔ خود را انجام دادند با شوراهای دهات در آمیخته و به موجودیت خود خاتمه دادند.

٤ ژوئیه سال ۱۹۱۸ کنگرهٔ پنجم شوراها گشایش یافت. در کنگره، اس ارهای «چپ» برای حمایت کولاکها بر ضد لنین دست اندر کار مبارزهٔ سختی شدند. آنها ترك مبارزه با کولاکها، امتناع از فرستادن دسته‌های کارگران مامور تهیه خواربار بدهات را می‌طلبیدند. موقعیکه اس ارهای «چپ» اطمینان حاصل نمودند که خط مشی آنها دچار مقاومت شدید اکثریت کنگره میشود در مسکو شورش راه انداختند، کوچهٔ تریوخسویا تیتلسک را اشغال نموده و از آنجا باتوپ خانه شروع به شلیک روی کرمل نمودند. ولی طی چند ساعت این ماجرای اس ارهای «چپ»

بدست بلشویکها سرکوب شد. درچند نقطهٔ کشور سازمانهای محلی اس‌ارهای «چپ» همچنین کوشش کرد آشوبی بر پا سازد ولی این ماجرا در همه جا بزودی از میان برداشته شد.

چنانکه اکنون از جریان دادرسی «ائتلاف راستها و ترتسکیستها»ی ضد شوروی معلوم شده است، شورش اس ارهای «چپ رو» با اطلاع و رضایت بوخارین و ترتسکی بر پا شده و قسمتی از نقشهٔ عمومی سوء قصد انقلابی بوخارینیها و ترتسکیستیها و اس ارهای «چپ» برضد حکومت شوروی بوده است.

در همان موقع، اس ار «چپ» بلیومکین، که بعد ها عامل ترتسکی شده بود، بسفارتخانهٔ آلمان داخل شده، بمنظور تحریك جنگ با آلمان، میر باخ سفیر آلمان در مسکو را بقتل رساند. لیکن حکومت شوروی موفق شد از جنگ جلو گیری کرده و فتنه انگیزی ضد انقلابیون را عقیم کند.

در کنگرهٔ پنجم شوراها نخستین قانون اساسی شوروی یعنی قانون اساسی جمهوری متحدهٔ سوسیالیستی شوروی روسیه بتصویب رسید.

خلاصه

در مدت هشت ماه از فوریه تا اکتبر سال ۱۹۱۷ حزب بلشویك دشوارترین وظیفه را انجام میدهد: در طبقهٔ کارگر و در شوراها اکثریت را بدست آورده و ملیونها دهقان را بسوی انقلاب سوسیالیستی جلب مینماید. حزب این توده‌ها را از زیر نفوذ احزاب خرده بورژوازی (اس ارها و منشویکها و آنارشیستها) بیرون میکشد و در هر قدم پرده از روی

سیاست این احزاب که بر ضد منافع زحمتکشان متوجه بود بر میدارد. حزب بلشویک توده ها را برای انقلاب سوسیالیستی اکتبر مهیا میسازد و درجبهه و در عقب جبهه فعالیت‌سیاسی بزرگیرا توسعه میدهد.

حوادث این دورهٔ تاریخ حزب که دارای اهمیت قطعی است بقرار ذیل است: بازگشت لنین از مهاجرت، تزهای آوریل لنین، کنفرانس آوریل حزب و کنگرهٔ ششم حزب. طبقهٔ کارگر از تصمیمات حزب نیرو گرفته و به پیروزی اطمینان حاصل مینماید و بوسیلهٔ آن برای مهمترین پرسشهای انقلاب پاسخ می یابد. کنفرانس آوریل، حزب را بسوی مبارزه در راه تحول از انقلاب بورژوازی دموکراسی به انقلاب سوسیالیستی سوق میدهد. کنگرهٔ ششم حزب را بسوی قیام مسلح برضد بورژوازی و حکومت موقتی وی متوجه میگرداند.

احزاب سازشکار اس ارها و منشویکها و آنارشیستها و احزاب غیر کمونیستی دیگر رشد خود را بپایان میرسانند: همهٔ آنها از همان پیش از انقلاب اکتبر بدل به احزاب بورژوازی میگردند و از تمامیت صیانت رژیم سرمایه‌داری دفاع میکنند. حزب بلشویک بتنهائی مبارزهٔ توده‌ها را برای واژگون کردن بورژوازی و بر قرار نمودن حاکمیت شوروی رهبری میکند.

در عین حال بلشویکها مساعی تسلیم طلبان داخل حزب یعنی زینویف، کامنف، ریکوف، بوخارین، ترتسکی، پیاتاکوف راکه حزب را از راه انقلاب سوسیالیستی منحرف میکردند، در هم میشکنند.

طبقهٔ کارگر که سرپرستی آن با حزب بلشویک بود دهقانان تهیدست متفق شده با پشتیبانی سربازان و ملوانان

حاکمیت بورژوازی را سرنگون و حاکمیت شوراها را بر قرار میسازد، دولت تراز نوین یعنی‌دولت شوروی سوسیالیستی را تاسیس مینماید، مالکیت اربابی را بر زمین الغا میکند، زمین را برای استفاده به دهقانان واگذار مینماید، همهٔ اراضی کشور را ملی می گرداند و سرمایه‌دارانرا از مالکیت محروم میکند، راه خلاصی از جنگ یعنی صلح را می یابد، فرصت تنفس لازمی را بدست میاورد و بدینطریق برای بسط ساختمان سوسیالیستی شرایطی فراهم میسازد.

انقلاب سوسیالیستی اکتبر سرمایه‌داری را در هم شکست، وسائل تولید را از دست بورژوازی گرفت و فابریکها، کارخانه‌ها، اراضی، راه‌های آهن و بانکها را بمالکیت قاطبهٔ ملت یعنی بمالکیت اجتماعی مبدل نمود.

انقلاب سوسیالیستی اکتبر دیکتاتوری پرولتاریا را بر قرار کرد و رهبری دولت عظیمی را بطبقهٔ کارگر واگذار نمود و بدینسان ویرا طبقهٔ فرمانفرما گرداند.

بدینترتیب انقلاب سوسیالیستی اکتبر در تاریخ بشر دوره‌ای نوین، یعنی دورهٔ انقلابهای پرولتریرا آغاز کرد.

فصل هشتم

حزب بلشویك در دوران مداخلهٔ جنگی خارجی و دوران جنگ داخلی (سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰)

۱. اغاز مداخله جنگی خارجی. نخستین دورهٔ جنگ داخلی.

انعقاد صلح برست و مستحکم شدن حاکمیت شوروی در نتیجهٔ یك رشتهٔ اقدامات انقلابی و اقتصادی خود در موقعیکه جنگ در باختر هنوز با کمال شدت ادامه داشت، باعث وحشت عظیمی بین امپریالیستهای باختر بویژه امپریالیستهای آنتانت گردید.

امپریالیستهای آنتانت. بیم داشتند که انعقاد صلح بین آلمان و روسیه ممکن است وضع جنگی آلمان را آسان و بهمان نسبت وضع ارتشهای آنتانت را در جبهه دشوار نماید. و همچنین بیم ناك بودند که بر قرار شدن صلح بین روسیه و آلمان ممکن است تمایل صلح طلبی را در همهٔ کشورها و جبهه‌ها تقویب دهد و در نتیجه بکار جنگ و بکار امپریالیستها صدمه رساند. سر انجام میترسیدند که وجود حکومت شوروی در سر زمین کشوری پهناور و پیشرفتهای داخلی وی که پس از سرنگون شدن حاکمیت بورژوازی در آنجا روی داده برای کارگران و سربازان باختری

که از جنگ طولانی فوق العاده ناراضی گردیده‌اند درس عبرت مؤثری شود و آنها مانند روسها سر نیزه ها را بسوی حکام و ستمکاران خود بر گردانند. به این ملاحظات دول آنتانت تصمیم گرفتند مداخلهٔ جنگی را برضد روسیه آغاز نمایند تا حکومت شوروی را برانداخته و حاکمیت بورژوازی که بتواند در کشور رژیم بورژوازی را دو باره بر قرار سازد و صلح با آلمان را لغو کرده جبههٔ جنگ را برضد آلمان و اتریش تجدید نماید، بر پا کنند.

امپریالیستهای آنتانت از آن سبب با میل بیشتری باین سیاه کاری تن در میدادند که معتقد بودند حکومت شوروی پایدار نیست و شك نداشتند که هرگاه کوششهائی بکار رود حاکمیت شوروی بدست دشمنانش بزودی و حتماً منقرض خواهد گشت.

پیشرفتهای حکومت شوروی و مستحکم شدن آن، اضطراب بیشتری در میان طبقات از پای در آمده ــ ملاکین و سرمایه‌داران و در میان احزاب شکست خورده ـ کادتها، منشویکها، اس‌ارها، آنارشیستها و انواع ناسیونالیستهای بورژوازی و همچنین در میان ژنرالهای گارد سفید، افسران قزاق و مانند آنها بوجود آورد.

همهٔ این عناصر دشمن، از همان روزهای اول فتح انقلاب اکتبر از روی همهٔ بامها بانگ میزدند که حاکمیت شوروی در روسیه زمینه ای ندارد ومحکوم بفناست، پس از یك یا دو هفته یا اینکه یك ماه و حد اکثر دو سه ماه دیگر حتماً زوال خواهد یافت. ولی چون حاکمیت شوروی باوجود افسونگریهای دشمنانش موجودیت خود را ادامه میداد و مستحکم میشد دشمنان حکومت شوروی در درون روسیه ناگزیر شدند اعتراف کنند که حکومت

شوروی نیرومند تر از آن است که قبلاً تصور میکرده‌اند و برای برانداختن حاکمیت شوروی کوشش جدی و مبارزهٔ شدید همهٔ نیروهای ضد انقلابی لازم است. بنابراین آنها تصمیم گرفتند برای جمع آوری قوای ضد انقلابی و کادرهای نظامی و همچنین برای ایجاد عصیان پیش از همه در نواحی قزاق نشین و نواحی کولاکها دامنهٔ عصیان‌های ضد انقلابی را وسعت دهند.

بدینطریق در همان نیمهٔ نخست سال ۱۹۱۸ دونیروی معین یعنی نیروی امپریالیستهای خارجی آنتانت و نیروی ضد انقلابی در درون روسیه، که هر دو حاضر بودند حکومت شوروی را براندازند، پدیدار گشت.

هیچکدام از این دو نیرو وسایل کافی در دست نداشت که بطور مستقل حکومت شوروی را سرنگون سازد. عناصر ضد انقلابی روسیه برخی کادرهای نظامی و عده‌ای نفرات در اختیار داشتند که بطور عمده عبارت از قشرهای بالائی قزاقها و کولاکها بود که برای شورش برضد حکومت شوروی وجود شان ضرورت داشت. ولی این عناصر فاقد پول و تسلیحات بودند. امپریالیستهای خارجی بر عکس پول و تسلیحات داشتند لیکن نمیتوانستند برای مداخلهٔ جنگی مقدار کافی نیروی نظامی «تخصیص» بدهند نه تنها برای آنکه این نیرو بمنظور جنگ برضد آلمان و اتریش لازم بود بلکه نیز بجهت آنکه آنها ممکن بود برای مبارزه با حکومت شوروی کاملاً مورد اعتماد واقع نگردند.

شرایط مبارزه برضد حکومت شوروی، اتحاد این دو نیروی ضد شوروی، خارجی و داخلی را، بحکم ضرورت ایجاب میکرد و این اتحاد در نیمهٔ نخست سال ۱۹۱۸ انجام گرفت.

بدینطریق مداخلهٔ جنگی خارجی برضد حکومت شوروی

صورت گرفت و این مداخله به شورشهای ضد انقلابی دشمنان حکومت شوروی در درون روسیه متکی بود.

بدینطریق دورهٔ تنفس بپایان رسید و در روسیه جنگ داخلی یعنی جنگ کارگران و دهقانان ملل روسیه برضد دشمنان خارجی و داخلی حکومت شوروی آغاز گردید.

امپریالیستهای انگلیس و فرانسه و ژاپن و امریکا مداخلهٔ جنگی را بدون اعلان جنگ آغاز نمودند باوجود اینکه مداخله خود جنگی برضد روسیه بود و آنهم جنگی به بدترین طرز. این راهزنان «متمدن» بطور پنهانی و دزدانه نزدیك شدند و ارتش خود را در سر زمین روسیه پیاده کردند.

انگلیسها و فرانسویها ارتش خود را در شمال روسیه پیاده کرده آرخانگلسك و مورمانسك را تصرف نمودند و در آنجا از شورش گارد سفید پشتیبانی کرده حاکمیت شوراها را برانداختند و «حکومت شمال روسیه» را که حکومت گارد سفید بود بر پا ساختند.

ژاپنیها ارتش خود را در ولادیوستك پیاده کرده سر زمین پریموریه را تصرف کردند و شوراها را متفرق ساختند و از شورشیان گارد سفید، که سپس رژیم بورژوازی را بر قرار نمودند پشتیبانی کردند.

در شمال قفقاز ژنرال کورنیلوف و ژنرال الکسییف و ژنرال دنیکین با پشتیبانی انگلیسها و فرانسویها «ارتش داو طلب» گارد سفید تشکیل‌داده در بین قشرهای بالائی قزاقها شورش برانگیخته و برضد شوراها لشگرکشی آغاز نمودند.

در ناحیهٔ دن ژنرال کراسنوف و ژنرال مامونتف با پشتیبانی محرمانهٔ امپریالیستهای آلمان (چون آلمانیها با روسیه پیمان صلح داشتند آشکارا جرئت نمیکردند به آنها کمك نمایند)

در بین قزاقهای دن شورش بر پا کرده ناحیهٔ دن را بتصرف خود در آوردند و برضد شوراها لشکرکشی آغاز نمودند.

در ناحیهٔ ولگای میانه و در سیبری بوسیله دسایس انگلیسها و فرانسویها شورش سپاه چك اسلوواکی ترتیب داده شد. به این سپاه که عبارت از اسرای جنگ بود حکومت شوروی اجازه داده بود که از راه سیبری و خاور دور بمیهن خود بر گردد. ولی در طی راه اس ارها و انگلیسها و فرانسویها این سپاه را برای شورش برضد حکومت شوروی مورد استفاده قرار دادند. شورش این سپاه برای اغتشاش کولاکها در ولگا و سیبری و برای کارگران کارخانه‌های و تکنیسك و ایژوسك که پیرو اس ارها بودند بمنزله یك اشارهٔ تحریکی بود. در ناحیهٔ ولگا حکومت گارد سفید اس ارهای سامارا و در امسك حکومت گارد سفید سیبری بر پا گردید.

آلمان در این مداخلهٔ ائتلاف انگلیسها و فرانسویها و ژاپنیها و امریکائیان شرکت نمیکرد و نمیتوانست هم شرکت کند بدلیل اینکه با این ائتلاف در حال جنگ بود. ولی باوجود این اوضاع و بودن پیمان صلح بین روسیه و آلمان، هیچ کس از بلشویکها شکی نداشت که دولت آلمان قیصر ویلهلم نیز مانند مداخله گران انگلیس و فرانسه و ژاپن و امریکا دشمن جانی کشور شوروی میباشد. و در حقیقت امپریالیستهای آلمان بمنظور اینکه کشور شوروی را مجزا و ناتوان نموده نابود سازند هر چه از دستشان بر میامد کوتاهی نمیکردند. آنها طبق «قرار دادی» که با رادای اوکرائین بسته بودند — اوکرائین را از روسیهٔ شوروی جدا کردند و بر حسب در خواست رادای گارد سفید اوکرائین ارتش خودشان را به اوکرائین داخل کرده بیرحمانه بغارت و تعدی ملت اوکرائین پرداخته و این ملت را از هرگونه

ارتباط با روسیهٔ شوروی منع کردند. ماوراء قفقاز را نیز از روسیه شوروی جدا کرده بر حسب تقاضای ملیون گرجی و آذربایجانی ارتش آلمان و ترکیه را داخل ساخته و در تفلیس و باکو بنای امر و نهی را گذاردند. آنها اگرچه بطور محرمانه ولی بهر نوعی که بود بوسیلهٔ تجهیزات و خواربار از کراسنوف ژنرال یاغی دن برضد حاکمیت شوروی پشتیبانی میکردند.

بدینسان روسیهٔ شوروی از نواحی اصلی خواربار و مواد خام و سوخت خود جدا شده بود.

در این دوره وضع روسیهٔ شوروی سخت بود. غله و گوشت نمیرسید. گرسنگی کارگرانرا عذاب میداد. بکارگران مسکو و پتروگراد هر دو روز یك بار ۵۰ گرم نان داده میشد. روزهائی بود که بکلی نان نمیدادند. کارخانه‌ها کار نمیکرد یا تقریباً کار نمیکرد: مواد خام و سوخت نمیرسید. بااینحال طبقهٔ کارگر هرگز مأیوس نمیشد. حزب بلشویك هم مأیوس نمیگردید. اشکالات باور نکردنی این دوره و مبارزهٔ جدی در مقابل آن نشان داد که طبقهٔ کارگر دارای چه انرژی پایان ناپذیری است و تا چه اندازه نفوذ و اعتبار حزب بلشویك عظیم و بیکران است.

حزب اعلان کرد که کشور بمنزلهٔ اردوگاه جنگی است و زندگانی اقتصادی و فرهنگی و سیاسی آنرا بر پایهٔ جنگ قرار داد. حکومت شوروی اعلان کرد که «میهن سوسیالیستی در خطر است» و ملت را بمقاومت دعوت نمود. لنین شعار «همه چیز برای جنگ» را داد و صدها هزار تن از کارگران و دهقانان داوطلبانه به ارتش سرخ، بجبهه روانه میشدند. قریب نیمی از همهٔ اعضای حزب و اتحادیهٔ جوانان کمونیست به جبهه رهسپار شد. حزب، ملت را بجنگ میهنی برضد هجوم ارتش مداخله‌گران خارجی و برضد شورشهای طبقات استثمار کننده که از

طرف انقلاب سرنگون شده بودند بر انگیخت. شورای دفاع کارگران و دهقانان که از طرف لنین تشکیل شده بود کار تأمین جبهه را از حیث نفرات و خواربار و مهمات و تسلیحات اداره میکرد. انتقال از اصول داوطلبی بخدمت نظام وظیفه صدها هزار افراد تازه را به ارتش سرخ جلب نمود و در اندك مدتی ارتش سرخ ـ ارتش ملیونی گردید.

باوجود وضع دشوار کشور و جوان بودن ارتش سرخ، که هنوز مجالی نکرده بود تا مستحکم شود، در نتیجهٔ اقدامات دفاعی پیشرفتهای نخستین حاصل گردید. ژنرال کراسنوف از تساریتسین که تصرف آنرا حتمی میدانست دفع و به آن ور رود دن عقب رانده شد. عملیات ژنرال دنیکین بیك ناحیهٔ کوچك شمال قفقاز محدود شد و ژنرال کورنیلوف در جنگ با ارتش سرخ کشته شد. چکواسلواکیها و باندهای اس‌ار و افراد گارد سفید از غازان، سمبیرسك و سامارا طرد و بسوی اورال پس زده شدند. شورش گارد سفید ساوینکوف در یاراسلاول که از طرف لوکارت رئیس میسیون انگلیس در مسکو تشکیل گردیده بود سرکوب شد و لوکّارت نیز باز داشت گردید. اس ارها که رفیق اوریتسکی و ولودارسکی را کشته بودند و نسبت به لنین بدسگالانه مرتکب سوء قصد شده و برضد بلشویکها ترور سفید تشکیل داده بودند دچار ترور سرخ گردیده و در همهٔ نقاط تا اندازه‌ای مهم روسیهٔ مرکزی، از پای در آمدند.

ارتش جوان سرخ در نبرد برضد دشمنان بیشتر آبدیده و دلاور میگردید.

کمیسرهای کمونیست که در آن موقع در ارتش سرخ کار میکردند در امر استحکام ارتش و پرورش سیاسی وی و در کار تقویت استعداد جنگی افراد و انضباط وی نقش قطعی بازی کردند.

حزب بلشویك پی میبرد که این پیشرفتهای ارتش سرخ هنوز همهٔ کارها را حل و فصل نمیکند و تنها نخستین کامیابیهای وی است. حزب میفهمید که نبردهای نو و جدی‌تری هنوز در پیش است و کشور نواحی خواربار، مواد خام و سوخت را که از دست رفته، تنها در نتیجهٔ جنگهای طولانی و جدی برضد دشمنان میتواند از نو بدست آورد. باین جهت بلشویکها در مقام تهیه و تدارك جنگ طولانی بر آمده تصمیم گرفتند که همهٔ عقب جبهه را به خدمت جبهه بر گمارند. حکومت شوروی کمونیسم جنگی را بر قرار نمود. حکومت شوروی بغیر از صنایع بزرگ — صنایع میانه و کوچك را هم در زیر بازرسی خود گرفت تا اینکه کالای مورد مصرف عموم را جمع آوری کرده ارتش و روستا را تأمین نماید. حکومت شوروی انحصار خرید و فروش غله را بر قرار نمود، خرید و فروش خصوصی غله را قدغن کرد و اصول جبری تدارکات خواربار را مقرر داشت تا اینکه همهٔ مازاد خواربار دهقانان را به حساب آورد و ذخیرهٔ غله را جمع آوری کرده ارتش و کارگران را از حیث خواربار تأمین سازد. سرانجام حکومت شوروی برای همهٔ طبقات، کار الزامی همگانی را معمول کرد. حزب، بورژوازی را بکار جسمانی اجباری واداشت تا کارگرانرا برای انجام کارهای دیگری که برای جبهه مهمتر است آزاد نماید و بدینسان اصول: «کسیکه کار نمیکند نمیخورد» را بوجود آورد.

مجموع این اقدامات، که فقط در نتیجهٔ شرایط بسیار دشوار دفاع کشور لازم آمده بود و جنبهٔ موقتی داشت، کمونیسم جنگی نامیده میشد.

کشور بجنگ طولانی و جدی داخلی برضد دشمنان خارجی و داخلی حکومت شوروی آماده میشد. میبایستی تا پایان سال ۱۹۱۸

عدهٔ افراد ارتش را سه برابر نمود. میبایستی وسایل تامین این ارتش را فراهم کرد.

لنین در این روزها خاطر نشان میساخت که:

«ما تصمیم گرفته بودیم که در بهار ارتش ۱ ۰۰۰ ۰۰۰ نفری داشته باشیم. اکنون ارتش سه ملیون نفری لازم داریم. ما میتوانیم دارای آن باشیم. و ما آنرا خواهیم داشت».

۲. شکست جنگی آلمان. انقلاب در آلمان. تشیکل انترناسیونال سوم. کنگرهٔ هشتم حزب.

در همان هنگام که کشور شوروی خود را برای نبردهای نوینی برضد مداخله جویان خارجی آماده میکرد، در باختر، در عقب و در جبهه‌های کشورهای متخاصم حوادث قطعی روی میداد. آلمان و اتریش در منگنهٔ جنگ و بحران خواربار خفه میشدند. در آن وقتیکه انگلیس، فرانسه و امریکای شمالی تازه بتازه افراد ذخیره را بکار میانداختند در آلمان و اتریش آخرین ذخایر ناچیز تمام میشد. کاربجائی رسیده بود که آلمان و اتریش که به آخرین درجهٔ ناتوانی خود رسیده بودند میبایستی در نزدیکترین زمان شکست بخورند.

در همان موقع در داخل آلمان و اتریش خشم ملت برضد جنگ پایان ناپذیر و هلاکت بار و برضد حکومتهای امپریالیستی این کشورها که توده را به ناتوانی و گرسنگی دچار ساخته بودند در غلیان بود. تأثیر بزرگ انقلابی انقلاب اکتبر، ابراز برادری بین سربازان شوروی و سربازان اتریش و آلمان در جبهه که هنوز پیش از صلح برست عملی میشد و بالاخره تأثیر خود پایان جنگ با

روسیهٔ شوروی و انعقاد صلح با وی نیز در این کشورها هویدا گردید. روسیه بعنوان نمونهٔ جائی که در آنجا مردم بوسیلهٔ سرنگون ساختن حکومت امپریالیستی خود بپایان دادن جنگ منفور موفق شده بودند برای کارگران اتریش و آلمان نمیتوانست درس عبرتی نباشد. سربازان آلمانی هم که در جبههٔ خاور بودند و پس از صلح برست بجبههٔ باختر فرستاده شدند آنجا با مصاحبه‌های خود در بارهٔ برادری با سربازان شوروی و در بارهٔ اینکه سربازان شوروی چگونه از جنگ خلاصی یافته‌اند، نمیتوانستند ارتش آلمان را متلاشی نکنند. و اما ارتش اتریش، در نتیجهٔ همان علل از مدتی پیش شروع به متلاشی شدن گذارده بود.

در اثر همهٔ این اوضاع در میان افراد ارتش آلمان تمایل بصلح تقویت یافت و آنها دیگر استعداد جنگی پیشین خود را از دست داده بودند و در زیر فشار ارتشهای آنتانت بنای عقب نشینی را گذاشتند. در خود آلمان هم در نوامبر سال ۱۹۱۸ انقلابی آغاز شد که ویلهلم و حکومت آنرا سرنگون کرد.

آلمان مجبور گردید اقرار به شکست خود کند و از آنتانت درخواست صلح نمود.

بدینطریق آلمان با یك ضربه از صورت یك دولت درجهٔ اول بصورت دولت درجهٔ دومی انحطاط یافت.

از نقطهٔ نظر موقعیت حکومت شوروی، این امر تا اندازهٔ دارای اهمیت منفی بود زیرا که این حادثه دول آنتانت را، که برضد حکومت شوروی مداخلهٔ جنگی تشکیل داده بودند، به نیروی فرمانروائی بر اروپا و آسیا مبدل میکرد و به آنها مجال میداد که مداخله را شدیدتر سازند و محاصرهٔ کشور شوروی را عملی نمایند و حلقهٔ دور اتحاد شوروی را تنگ تر سازند. چنانچه بعدها

می بینیم همینطور هم شد. ولی از طرف دیگر این موضوع اهمیت مثبت جدی تری هم داشت که موفقیت کشور شوروی را اساساً آسان میگرداند. نخست اینکه حکومت شوروی امکان یافت صلح غارتگرانهٔ برست را لغو نماید و از پرداخت غرامت جنگ امتناع ورزد و برای رهائی استونی، لتونی، بلوروسی، لیتوانی، اوکرائین و ماوراء قفقاز از مظالم امپریالیسم آلمان دست بکار مبارزهٔ آشکار جنگی وسیاسی شود. دوم-و مهمترین چیز-آنکه وجود رژیم جمهوری و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان در مرکز اروپا، یعنی در آلمان ،میبایست کشورهای اروپا را انقلابی نماید و در حقیقت انقلابی هم کرد و این امر وضع حکومت شوروی را در روسیه نمیتوانست مستحکم نکند. راست است که انقلاب آلمان-انقلاب بورژوازی بود نه سوسیالیستی و شوراهای آن آلت فرمانبردار پارلمان بورژوازی بود، زیرا سوسیال دموکراتها یعنی سازشکارانی مانند منشویکهای روس در شوراها فرمانروائی میکردند، و بهمین علت انقلاب هم اساساً در آنجا ضعیف بود. درجهٔ ضعف انقلاب را در آنجا میتوان از این فهمید که به افراد گارد سفید آلمان اجازه داد تا روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت را، که از انقلابیون نامی بودند، بدون اینکه کسی مجازات شود، بقتل رسانند. ولی با همهٔ این احوال، این هم انقلابی بود و در نتیجهٔ آن ویلهلم سرنگون شد، کارگران از غل و زنجیر رهائی یافتند. خود همین امر نمیتوانست گره انقلاب را در باختر نگشاید و موجب رونق انقلاب در کشورهای اروپا نشود.

در اروپا انقلاب رونق گرفت، در اتریش جنبش انقلابی توسعه مییافت. در مجارستان جمهوری شوروی بوجود آمد. موج انقلاب احزاب کمونیست اروپا را بالا آورد.

زمینهٔ واقعی برای متحد کردن احزاب کمونیست در یك بین الملل سوم کمونیست آماده شد.

در ماه مارس ۱۹۱۹ در مسکو، در کنگرهٔ یکم احزاب کمونیست کشورهای مختلف، بنا به ابتکار لنین و بلشویکها، پایهٔ بین الملل کمونیست گذاشته شد. هر چند بعلت محاصره و تعقیبهای امپریالیستها از ورود بسیاری از نمایندگان بمسکو جلو گیری شد، ولی با وجود این، در کنگرهٔ یکم نمایندگانی از مهمترین کشورهای اروپا و امریکا حضور بهم رساندند. کنگره را لنین اداره میکرد.

لنین در گزارش خود راجع به دموکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا اهمیت حکومت شوروی را بعنوان دموکراسی واقعی زحمتکشان خاطر نشان ساخت. کنگره، خطاب به پرولتاریای بین المللی، بیانیه‌ای صادر نمود و در آن وی را بمبارزهٔ قطعی برای دیکتاتوری پرولتاریا، برای پیروزی شوراها در همهٔ کشورها دعوت نمود.

کنگره، کمیتهٔ اجرائیهٔ کمینترن، یعنی دستگاه اجرائی بین الملل سوم کمونیست را تشکیل داد.

بدین طریق تشکیلات پرولتری انقلابی بین المللی تراز نوین، یعنی بین الملل کمونیستی، بین الملل مارکسیستی ـ لنینیستی برپا شد.

در محیطی از اوضاع متناقض، یعنی در شرائط قوت گرفتن دسته بندی ارتجاعی دول آنتانت بر ضد حکومت شوروی، و از طرف دیگر در شرائط پیشرفت انقلاب در اروپا، بویژه در کشورهائی که در جنگ مغلوب شده‌اند ـ چیزی که موقعیت کشور شوروی را بغایت آسان کرده بود ـ کنگرهٔ هشتم حزب ما در ماه مارس سال ۱۹۱۹ منعقد گردید.

در کنگره ۳۰۱ نماینده با حق رأی قطعی شرکت داشتند که از طرف ۳۱۳۷۶۶ نفر اعضای حزب نماینده بودند. نمایندگان با رأی مشورتی ۱۰۲ نفر بودند.

لنین کنگره را گشوده، نخستین سخن خود را بیاد ی. م. اسوردلوف ایراد نمود، که یکی از بهترین سازمان دهندگان حزب بلشویك و قبل از گشایش کنگره در گذشته بود.

در کنگره برنامهٔ نوین حزب تصویب گردید. در این برنامه پس از شرح سرمایه‌داری وبالاترین مرحلهٔ آن یعنی امپریالیسم ومقایسهٔ دو سیستم دولتی، یعنی سیستم بورژوازی دموکراسی و سیستم شوروی، راجع به وظائف مشروح حزب در مبارزه برای سوسیالیسم چنین تصریح شده بود: بپایان رساندن سلب مالکیت از بورژوازی، ادارهٔ اقتصاد کشور از روی نقشهٔ سوسیالیستی واحد، اشتراك اتحادیه‌ها در ایجاد اقتصاد ملی، انضباط سوسیالیستی در کار، استفاده از کارشناسان در اقتصاد ملی، در زیر بازرسی دوائر شوروی و جلب دهقانان میانه‌حال بکار ساختمان سوسیالیستی بطور تدریجی و از روی نقشه.

کنگره پیشنهاد لنین را دائر به اینکه، درردیف تعیین امپریالیسم مانند بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری، باید تشریح سرمایه‌داری صنعتی و اقتصاد سادهٔ کالائی هم، که از زمان تصویب برنامهٔ سابق در کنگرهٔ دوم حزب در برنامه بوده است، داخل برنامهٔ جدید شود، پذیرفت. لنین ضروری میدانست که در برنامه پیچیدگی اقتصادیات‌ما در نظر گرفته شود و نیز در برنامه قید شود که در کشور طرزهای اقتصادی گوناگون، از آن جمله اقتصاد کالائی کوچك که نمایندهٔ آن دهقان میانه حال است، وجود دارد. به اینجهت لنین، در موقع مذاکره در اطراف برنامه،

با نظریه‌های ضد بلشویکی بوخارین بطور قطعی مخالفت کرد بوخارین پیشنهاد کرده بود که مواد راجع به سرمایه‌داری و تولید خرده کالائی و اقتصاد دهقانان میانه حال از برنامه خارج شود. معنی نظریات بوخارین این بود که نقش دهقان میانه حال در ساختمان شوروی، بنا بروش منشویکی ترتسکیستی، انکار میشد. علاوه بر این بوخارین امر پیدایش و نشو و نمای عناصر کولاک را از اقتصاد خرده و کالائی دهقانی ماست مالی میکرد.

لنین بنظریه‌های ضد بلشویکی بوخارین و پیاتاکوف دائر بمسئلهٔ ملی نیز ضربه‌ای وارد آورد. آنها بر ضد تساوی حقوق ملل و بر ضد داخل کردن مادهٔ مربوط بحق ملل در تعیین سرنوشت خویش در برنامه اظهار نظر میکردند، ببهانهٔ اینکه این شعار گویا مانع پیروزی انقلاب پرولتری و اتحاد پرولترهای ملل گوناگون میشود. لنین این مضرترین نظریه‌های امپریالیستی و شوینیستی بوخارین و پیاتاکوف را بطور قطعی رد کرد.

مسئلهٔ روش نسبت بدهقانان میانه حال در کارهای کنگرهٔ هشتم حزب جای مهمی را اشغال کرد. اهالی روستا، در نتیجهٔ فرمان مشهور راجع به زمین، بیش از پیش بحالت دهقانان میانه حال در میامدند. اکنون اکثریت اهالی روستا را دهقانان میانه حال تشکیل میدادند. روحیه و رفتار دهقانان میانه حال که بین بورژوازی و پرولتاریا دو دل بودند، برای سرنوشت جنگ داخلی و ساختمان سوسیالیستی اهمیت فراوانی داشت. عاقبت جنگ داخلی از جهات بسیاری وابسته به این بود که دهقانان میانه حال بکدام طرف متمایل خواهند شد، آنها را کدام طبقه میتواند بسمت خود بکشد — پرولتاریا یا بورژوازی.

چك‌اسلواکیها، افراد گارد سفید، کولاکها، اس ارها و منشویکها در تابستان سال ۱۹۱۸ از آن جهت توانستند حکومت شوروی را در حوضهٔ ولـگا سرنگون سازند که قسمت مهم دهقانان میانه حال از آنها پشتیبانی میکردند. همین وضع هم در موقع شورشهائی که از طرف کولاکها در روسیهٔ مرکزی برپا شده بود وجود داشت. ولی از پائیز سال ۱۹۱۸ در روحیات دهقانان میانه حال برگشتی بسوی حکومت شوروی نمودار شد. دهقانان میدیدند که پیروزی سفیدها منجر ببازگشت حاکمیت ملاکین، باز گرفتن زمین از دست دهقانان، غارتگری، کتک و شکنجهٔ دهقانان میشود. فعالیت کمیته‌های دهقانان تهی‌دست، که کولاکها را در هم شکسته بودند، نیز بتغییر روحیات دهقانان یاری کرد. بهمین مناسبت در نوامبر سال ۱۹۱۸ لنین این شعار را داد:

«باید توانست با دهقان میانه حال سازش بدست آورد، بطور استوار فقط به تهی‌دستان تکیه نمود و آنی از مبارزه با کولاک دست برنداشت» (لنین جلد ۲۳ ص ۲۹٤ چاپ روسی).

البته تردید دهقان میانه حال کاملا از بین نرفت، لیکن این دهقان به حکومت شوروی نزدیکتر شد و از حکومت شوروی محکمتر پشتیبانی میکرد. سیاستی که نسبت به دهقانان میانه حال از طرف کنگرهٔ هشتم حزب پیش بینی شده بود از جهات بسیاری باین امر مساعدت می نمود.

کنگرهٔ هشتم در سیاست حزب نسبت به دهقانان میانه حال نقطهٔ تحولی شد. گزارش لنین و تصمیمات کنگره خط مشی نوین حزب را در این مسئله تعیین نمود. کنگره خواستار شد که سازمانهای حزبی و همهٔ کمونیستها جدا بین دهقانان میانه حال و کولاکها فرق گذارند و آنها را جدا کنند و دهقان

میانه حال را با عطف توجه به احتیاجاتش به طرف طبقهٔ کارگر جلب نمایند. میبایستی برضد عقب ماندگی دهقان میانه حال نه از راه قهر و اجبار بلکه از راه متقاعد کردن مبارزه کرد. باین جهت کنگره دستور داد که اقدامات سوسیالیستی (بر پا کردن کمونها و آرتلهای کشاورزی) را در دهات بدون هیچگونه اجباری اجراء نمایند. در همهٔ مواردیکه منافع حیاتی دهقانان میانه حال در میان بود، میبایست با وی عملاً از در سازش داخل شد و در تعیین طرق انجام تحولات سوسیالیستی میبایستی بوی گذشت‌هائی کرد. کنگره پیشنهاد اتحاد مستحکم نمود که سیاست با دهقانان میانه حال عملی شود بطوریکه نقش رهبری پرولتاریا در این اتحاد نگاهداری گردد.

سیاست نوین نسبت به دهقان میانه حال که از طرف لنین در کنگرهٔ هشتم حزب اعلام شد ایجاب مینمود که پرولتاریا به دهقانان تهیدست تکیه کند با دهقان میانه حال دراتحاد مستحکمی باشد و برضد کولاک مبارزه نماید. حزب تا قبل از کنگرهٔ هشتم بطور کاملی سیاست بیطرف ساختن دهقانان میانه حال را در پیش گرفته بود، یعنی جد و جهد داشت که دهقانان میانه حال بطرف کولاک و اصولاً بطرف بورژوازی نروند. ولی اکنون دیگر این کافی نبود. کنگرهٔ هشتم بمنظور مبارزه برضد گارد سفید و مداخلهٔ خارجی و همچنین پیشرفت موفقانهٔ ساختمان سوسیالیستی، از سیاست بیطرف نگاهداشتن دهقانان میانه حال دست برداشت و سیاست اتحاد مستحکم با آنان را در پیش گرفت.

خط مشی که کنگره نسبت به توده های اصلی دهقان، نسبت به دهقانان میانه حال اختیار نمود، در راه تامین پیروزی در جنگ داخلی برضد مداخلهٔ خارجی و مزدوران گارد سفید وی، نقش قطعی بازی کرد. در پائیز سال ۱۹۱۹، هنگامیکه لازم

بود دنیکین و یا حاکمیت شوروی را بر گزید، دهقانان از شوراها پشتیبانی کردند و دیکتاتوری پرولتاریا بر خطرناکترین دشمن خود غالب آمد.

مسئلهٔ سازمان ارتش سرخ در کنگره جای مخصوصی را گرفته بود. در کنگره، عده ای بنام «مخالفین در مسئلهٔ نظام» بمخالفت بر خاستند. بسیاری از «کمونیستهای چپ» سابق جزء این مخالفین قرار گرفتند. ولی، علاوه بر نمایندگان «کمونیسم چپ» که از پای در آمده بود، در زمرهٔ «مخالفین در مسئلهٔ نظام» کارکنانی هم بودند که هیچ وقت در هیچ مخالفتی شرکت نداشتند اما از رهبری ترتسکی در ارتش نا راضی بودند. بیشتر نمایندگان نظامی با ترتسکی و سرفرود آوردن وی در مقابل کار شناسان نظامی ارتش سابق تزاری، که قسمتی از آنها در موقع جنگ داخلی آشکارا بما خیانت میکردند، و نیز با رفتار خود پسندانه و دشمنانهٔ ترتسکی نسبت به کادرهای کهن سال بلشویک در ارتش، سخت مخالف بودند. در کنگره «وقایعی» بعنوان مثال ذکر میشد که ترتسکی کوشش داشت یك عده کمونیستهای نظامی مسئول و مامور جبهه را، که مطابق میل او نبودند، تیرباران کند و بدین طریق بدشمن یاری نماید و تنها مداخلهٔ کمیتهٔ مرکزی و اعتراضات کارکنان نظامی این رفقا را از هلاکت نجات داد.

«مخالفین در مسئلهٔ نظام» که بر ضد کجروی و انحراف سیاست نظامی حزب، که ترتسکی عامل آن بود، مبارزه میکردند، در عین حال در یك رشته از مسائل سازمانی ارتش از نظریه‌های نادرستی نیز مدافعه مینمودند. لنین و استالین برضد «مخالفین در مسئلهٔ نظام» بطور قطعی بر خاستند، زیرا این مخالفین از باقی مانده های روحیهٔ پارتیزانی در ارتش دفاع می نمودند،

برضد تشکیل ارتش منظم سرخ و استفاده از کارشناسان نظامی و انضباط آهنین جنگی، که بدون آن ارتش نمیتواند ارتش حقیقی بشود، مبارزه میکردند. رفیق استالین به «مخالفین در مسئلهٔ نظام» اعتراض نمود و ایجاد ارتش منظمی را که دارای سختترین روحیهٔ انضباطی باشد خواستار بود.

رفیق استالین میگفت «یا یك ارتش حقیقی کارگر و دهقان و غالباً مرکب از دهقان، یك ارتش بسیار منظمی ایجاد کنیم و از جمهوری مدافعه نمائیم و یا نابود شویم».

کنگره یك رشته پیشنهادهای «مخالفین در مسئله نظام» را رد کرد و ضمن اینکه بهبود کار ادارات نظامی مرکزی و تقویت نقش کمونیستها را در ارتش تقاضا نمود به ترتسکی نیز ضربتی وارد آورد.

در نتیجهٔ کار کمیسیون نظامی که از طرف کنگره تعیین شده بود راجع بمسئلهٔ نظام کنگره تصمیم یکدل و یك جهت گرفت.

تصمیمات کنگره راجع بمسئلهٔ نظام باعث تحکیم ارتش سرخ و نزدیکی بیشتر آن بحزب شد.

ضمناً در کنگره مسئلهٔ سازمان حزب و شوراها، و نقش رهبری حزب در کار شوراها مورد مذاکره قرار گرفت. کنگره در موقع مذاکرهٔ این مسئله بگروه اپورتونیستی ساپرونوف — اوسینسکی که رل رهبری حزب را در کار شوراها انکار میکرد ضربتی وارد آورد.

سرانجام کنگره، بمناسبت ورود عدهٔ زیادی اعضاء تازه بحزب، تصمیمی راجع به اصلاح ترکیب اجتماعی حزب وتجدید ثبت اعضای آن اتخاذ نمود.

این آغاز نخستین تصفیهٔ صفوف حزب بود.

۳. شدت یافتن مداخله. محاصره کشور شوروی. لشکر کشی کلچاك و قلع و قمع وی. لشکر کشی دنیکین و قلع و قمع وی. تنفس سه ماهه. کنگرهٔ نهم حزب.

دول آنتانت بر آلمان و اتریش غالب آمده تصمیم گرفتند برضد کشور شوروی نیروهای بزرگی روانه سازند. پس از شکست آلمان و رفتن ارتش وی از اوکرائین و ماوراء قفقاز، انگلیسها و فرانسویها نیروی دریائی خود را به دریای سیاه فرستاده و ارتش خود را در ادسا و ماوراء قفقاز پیاده کردند و جای آلمان را اشغال نمودند. تسلط مداخله کنندگان آنتانت در ناحیه‌هائی که از طرف آنان اشغال شده بود بدرجهٔ وحشگیری رسیده بود بطوریکه از اقدام بمجازات دسته جمعی کارگران و دهقانان بوسیلهٔ اسلحه فرو گذار نمیکردند. سرانجام پس از اشغال ترکستان، گستاخی مداخله کنندگان بدرجه‌ای رسید که ۲۶ نفر بلشویکهای رهبر باکو، یعنی رفقای زیرین: شائومیان، فیالتوف، جپاریدزه، مالیگین، عزیزبکوف، کارگانوف و دیگران را به ماوراء خزر برده آنها را بدستیاری اس ارها بطرز فجیعی تیرباران کردند.

پس از چندی محاصرهٔ روسیه از طرف مداخله کنندگان اعلان گردید. همهٔ راه های دریائی و راه های ارتباطی دیگر با خارجه را قطع کردند.

بدینطریق کشور شوروی تقریباً از هر طرف محصورشد.

در آنموقع امید عمدهٔ آنتانت به دریاسالار کلچاك دست نشاندهٔ آنتانت در سیبری، در شهر امسك بود. کلچاك را «فرمانفرمای عالی روسیه» نامیده بودند. تمام نیروی ضد انقلابی روسیه به زیر فرمان او در آمد.

بدینسان جبههٔ خاور جبههٔ اساسی شد.

در بهار سال ۱۹۱۹ کلچاك ارتش مهمی گرد آورده و تقریباً تا ولگا رسید. بهترین نیروی بلشویکها بمقابلهٔ کلچاك فرستاده شد، کمسوملها و کارگران بسیج شدند. در آوریل سال ۱۹۱۹ ارتش سرخ شکست مهمی به کلچاك وارد آورد. بزودی در سراسر جبهه عقب نشینی ارتش کلچاك آغاز گردید.

ترتسکی در بحبوحهٔ عملیات تعرضی ارتش سرخ در جبههٔ خاور نقشهٔ مظنونی بدین نمط پیشنهاد کرد: در جلوی اورال باید توقف کرد، از تعقیب کلچاکیها باید دست کشید و سپاهیان را از جبههٔ خاور به جبههٔ جنوب فرستاد. کمیتهٔ مرکزی حزب بخوبی میفهمید که اورال و سیبری را در دست کلچاك نمیتوان گذاشت زیرا او میتواند در آنجا بیاری ژاپنیها و انگلیسها وضع خود را بهبودی داده باز از نو سر بلند کند، ـ از این رو این نقشه را رد کرد و دستور داد که تعرض ادامه یابد. ترتسکی نظر باینکه بچنین دستوری راضی نبود استعفا داد. کمیتهٔ مرکزی استعفای ترتسکی را رد کرد و بعلاوه او را موظف ساخت که از اشتراك در رهبری عملیات جبههٔ خاور فوراً کناره گیری کند. تعرض ارتش سرخ برضد کلچاك با نیروی نوینی رو بتوسعه نهاد. ارتش سرخ بکلچاك یك رشته شکستهای تازه‌ای وارد آورد، اورال و سیبری را، که در آنجا جنبش شدید پارتیزانها در عقب جبههٔ سفید ها پدید شده بود و به ارتش سرخ یاری میکرد، از دست سفید ها آزاد کرد.

در تابستان سال ۱۹۱۹ امپریالیستها ژنرال یودنیچ را، که بر رأس قوای ضد انقلاب شمال باختر (در سر زمین کرانه‌های بالتیك، نزدیك پتروگراد) قرار داشت، موظف کردند که توجه ارتش سرخ را از جبههٔ خاور منحرف سازد. پادگان دو دژ در نزدیکی پتروگراد، در اثر تحریکات ضد انقلابی افسرهای

پیشین برضد حاکمیت شوروی، شورشی بر پا کرد و در ستاد جبهه هم سوء قصد ضد انقلابی کشف شد. دشمن پتروگراد را تهدید میکرد. ولی در سایهٔ اقداماتیکه از طرف حکومت شوروی بعمل آمد با پشتیبانی کارگران و ملوانان، دژهائی که شورش کرده بود از چنگ سفیدها آزاد گشت، بسپاهیان یودنیچ شکست وارد آمد و خود یودنیچ هم به استونی رانده شد.

شکست یودنیچ در نزدیکی پتروگراد مبارزه بر ضد کلچاك را آسانتر کرد. در آخر سال ۱۹۱۹ ارتش کلچاك بطورکلی تار و مارگردید، خود کلچاك هم باز داشت و بنابحکم کمیتهٔ انقلاب در ایرکوتسک تیر باران شد.

بدینسان بکارکلچاك پایان داده شد.

در سیبری برای کالچاك ملت، این ترانه را میخواند:

«لباسش انگلیسی
سردوشیش فرنگی
توتونش ژاپنی
خودش فرمانروای امسك
لباس ژنده شد
سردوشی سرنگون شد
توتون کشیده شد
خود فرمانروا هم جیم شد ...»

مداخله کنندگان چون دیدند کلچاك امید آنها را بر نیاورد نقشهٔ خود را در بارهٔ حمله بجمهوری شوروی تغییر دادند. لازم میامد افراد ارتشی را که در ادسا پیاده کرده بودند تخلیه نمایند، زیرا ارتش مداخله گران در موقع تماس با ارتش جمهوری شوروی، تحت تاثیر روح انقلابی، قرارگرفته برضد اربابان امپریالیستی

خود قیام میکرد. در ادسا مثلا ناویهای فرانسوی، زیر رهبری آندره مارتی، قیام کردند. بهمین جهت اینك پس از تار ومار شدن کلچاك توجهٔ عمدهٔ آنتانت بژنرال دنیکین ــ همدست کورنیلوف و تشکیل دهندهٔ «ارتش داوطلب» معطوف گردید. دنیکین در آن وقت در جنوب، در ناحیهٔ کوبان برضد حکومت شوروی دست و پا میکرد. دول آنتانت ارتش دنیکین را ازاسلحه و مهمات جنگی زیادی تامین کرده و او را بسوی شمال بر ضد حکومت شوروی روانه ساختند.

بدین طریق این بار جبههٔ جنوب جبههٔ عمده شد.

دنیکین، لشگر کشی اساسی خود را برضد حاکمیت شوروی در تابستان سال ۱۹۱۹ آغاز کرد. ترتسکی کارجبههٔ جنوب را مختل ساخته بود و ارتشهای ما پی در پی شکست میخوردند. تا نیمهٔ ماه اکتبر، سفید ها تمام اوکرائین را متصرف شدند، شهر اریول را گرفته و به تولا که ارتش ما را از حیث فشنگ و مسلسل تامین میکرد نزدیك میگردیدند. سفیدها بمسکو نزدیک میشدند. وضع جمهوری شوروی بی اندازه وخیم و خطرناك میگردید. حزب اعلام خطر کرد و ملت را بدفاع دعوت نمود. لنین شعار: «همه در راه مبارزه برضد دنیکین» را داد. کارگران و دهقانان که بلشویکها در آنها روح میدمیدند با همهٔ نیروی خود به از پا در آوردن دشمن همت گماشتند.

کمیتهٔ مرکزی برای تهیهٔ مقدمات تارومار کردن دنیکین رفقای زیرین: استالین، وروشیلوف، ارژونیکیدزه و بودیونی را به جبههٔ جنوب فرستاد. ترتسکی از رهبری عملیات ارتش سرخ در جنوب بر داشته شد. قبل از آمدن رفیق استالین فرماندهی جبههٔ جنوب بهمراهی ترتسکی نقشه‌ای آماده کرده بود که از روی آن میبایستی ضربهٔ عمده به دنیکین از تساریتسین

بطرف نوورسیسك از راه دشتهای دن وارد آورده شود، یعنی جائیکه ارتش سرخ کاملاً به بیراهه دچار میشد و میبایستی از بخشهای قزاق نشین که قسمت عمده اش در آنوقت تحت تاثیر افراد گارد سفید بود عبور نماید. رفیق استالین از این نقشه سخت انتقاد کرد و برای از پای در آوردن دنیکین به کمیتهٔ مرکزی نقشهٔ خویش را پیشنهاد نمود، باینمعنی که: ضربهٔ عمده از راه خارکف ــ دنباس ــ رستف وارد آورده شود. این نقشه، پیشروی فوری نیروی‌ما را برضد دنیکین تامین میکرد زیرا ارتش ما در اثناء راه، هنگام گذشتن از بخشهای کارگری و دهقانی آشکارا مورد تمایل اهالی قرار میگرفت. سوای آن وجود، شبکه‌های فراوان راه آهن که در این بخشها بود مجال میداد که نیروی ما بطور منظم از لحاظ کلیه ضروریات تامین گردد. سرانجام این نقشه مجال میداد که دنباس آزاد شده و کشور ما از حیث سوخت تامین گردد.

کمیتهٔ مرکزی حزب نقشهٔ رفیق استالین را پذیرفت. در نیمهٔ دوم اکتبر سال ۱۹۱۹ دنیکین، پس از پایداری سخت در رزمهای قطعی در نزدیکی اریول و ورنژ، بدست ارتش سرخ شکست خورد و بسرعت رو به عقب نشینی نهاد و سپس، در حالیکه مورد تعقیب نیروی ما بود، بسوی جنوب گریزان شد. در آغاز سال ۱۹۲۰ همهٔ اوکرائین و شمال قفقاز از سفیدها آزاد گردید.

در موقع رزمهای قطعی در جبههٔ جنوب امپریالیستها از نو سپاه یودنیچ را به پتروگراد متوجه ساختند تا اینکه قسمتی از نیروی ما را از جنوب منحرف کند و وضع نیروی دنیکین را آسان گرداند. سفید ها تا خود شهر پتروگراد نزدیك شدند. پرولتاریای دلیر پتروگراد، برای دفاع نخستین شهر انقلاب، سینه

سپر کرد. کمونیستها مانند همیشه در صفوف اول بودند. در نتیجهٔ نبرد های سخت، سفیدها شکست خوردند و مجدداً به آنطرف مرز کشور ما ــ به استونی رانده شدند.

باهمین ترتیب به کار دنیکین هم خاتمه داده شد.

پس از سرکوب کلچاك و دنیکین دورهٔ تنفس مختصری پیش آمد.

چون امپریالیستها دیدند که ارتش گارد سفید شکست خورده و مداخله بناکامی میگراید و نیز حکومت شوروی در همهٔ کشور مستحکم میگردد و از طرف دیگر در باختر اروپا به خشم کارگران از جنگ مداخله‌گران برضد جمهوری شوروی افزوده میشود، ــ روش خود را نسبت به دولت شوروی تغییر دادند. در ژانویهٔ سال ۱۹۲۰ انگلیس، فرانسه و ایتالیا تصمیم گرفتند که از محاصرهٔ روسیه شوروی دست بردارند.

این، شکاف بسیار مهمی بود که به حصار مداخله وارد آمد.

البته معنی این آن نبود که دولت شوروی دامن خود را از جنگ مداخله و جنگ داخلی دیگر رها کرده است. هنوز خطر هجوم از طرف لهستان امپریالیست باقی مانده بود. از خاور دور، از ماوراء قفقاز و از کریمه نیز مداخله‌گران هنوز کاملاً رانده نشده بودند. ولی کشور شوروی فرصت تنفس موقت بدست آورد و میتوانست برای ساختمان اقتصادی، قوای بیشتری بکار برد. حزب مجال یافت بمسائل اقتصادی بپردازد.

هنگام جنگ داخلی بسیاری از کارگران کاردان نظر به بسته شدن کارخانه‌ها از کار تولید دست کشیده بودند. حزب اینک کارگران کاردان را برای اقدام به کار اختصاصی خودشان یعنی بکار تولید بر میگرداند. چند هزار نفر از کمونیستها

به ترمیم امور حمل و نقل که وضع آن دشوار بود مامور شدند. بدون ترمیم جدی امور حمل و نقل، ممکن نبود ترمیم رشته‌های اساسی صنایع انجام پذیرد. امور خواربار باز سر و صورتی گرفته وبهبودی یافت. برای تهیهٔ نقشهٔ الکتریکی کردن روسیه اقدام گردید. تا پنج ملیون تن سرباز سرخ زیر اسلحه بود که مرخصی آنها بعلت خطر جنگ عجالتاً ممکن نمیشد. از این رو بمنظور استفاده از برخی واحدهای ارتش سرخ در رشتهٔ ساختمان اقتصادی، آنها را بحالت ارتش کار در آوردند. شورای دفاع کارگری و دهقانی تبدیل به شورای کار و دفاع (س. ت. او.) شد. برای کمک به این شورا کمیسیون نقشهٔ دولتی (گوسپلان) بر پا گردید.

در این حالت بود که در پایان ماه مارس سال ۱۹۲۰ کنگرهٔ نهم حزب گشایش یافت.

در کنگره ۵۵٤ نماینده با حق رأی قطعی اشتراک کردند که از طرف ۶۱۱۹۷۸ تن اعضای حزب بنمایندگی آمده بودند. نمایندگانی که رأی مشورتی داشتند ۱۶۲ تن بودند.

کنگره فوری ترین وظایف اقتصادی کشور را در رشتهٔ حمل و نقل و صنایع معین کرد و بویژه لزوم شرکت اتحادیه های کارگران را در ساختمان اقتصادی خاطر نشان ساخت.

در کنگره، بمسئلهٔ نقشهٔ واحد اقتصادی توجه مخصوصی شد. این نقشه در اولین نوبه ترقی وسائل باربری، صنایع سوخت و فلز کاری را پیش بینی کرد. مسئلهٔ الکتریکی کردن تمام اقتصاد ملی که لنین بعنوان «برنامهٔ بزرگ برای ۱۰ — ۲۰ سال» تدوین کرده بود در این نقشه جای عمده‌ئی را گرفت. سپس، از روی همین پایه، نقشهٔ مشهور گوئل رو (نقشهٔ دولتی

برای الکتریکی کردن روسیه) تنظیم شد که اکنون مدتهاست بیش از میزان انجام پذیرفته است.

کنگره بدستهٔ ضد حزبی «سانترالیسم دموکراتیک» که برضد مدیریت فردی و مسئولیت شخصی مدیرها در صنایع بر خاسته و از اصول ادارهٔ غیر محدود بوسیلهٔ «هیئتهای مدیره» و از عدم مسئولیت در ادارهٔ امور صنایع دفاع میکرد ضربتی وارد آورد. در این دستهٔ ضد حزبی نقش عمده را ساپرونف، اسینسکی، و. سمیرنوف بازی میکردند. ریکوف و تومسکی از آنها در کنگره پشتیبانی میکردند.

٤. هجوم پانهای لهستانی به کشور شوروی. ماجرای ژنرال ورانگل. برباد رفتن نقشهٔ لهستان. سرکوبی ورانگل. پایان مداخله.

باوجود سرکوبی کلچاک و دنیکین و با اینکه کشور شوروی سرزمین شمالی، ترکستان، سیبری، دن، اوکرائین و غیره را از چنگ سفیدها و مداخله گران آزاد می ساخت و پی در پی خاک خود را توسعه میداد، باوجودیکه دول آنتانت مجبور شده بودند حلقهٔ محاصرهٔ روسیه را بر دارند، با همهٔ اینها این دول هنوز نمیخواستند قبول کنند که حکومت شوروی غیر قابل شکست گردیده و غالب آمده است. از این رو آنها تصمیم گرفتند که برای مداخله برضد کشور شوروی بار دیگر هم کوششی بکار برند. این بار مداخله‌گران مصمم شدند از یک طرف از پیلسودسکی ناسیونالیست ضد انقلابی بورژوازی که عملاً زمامدار دولت لهستان بود و از طرف دیگر از ژنرال ورانگل که بازماندهٔ ارتش دنیکین را در کریمه جمع آوری

کرده و از آنجا دنباس و اوکرائین را تهدید میکرد— استفاده کنند.

بنابگفتهٔ لنین، لهستان پانها و ورانگل، بمنزلهٔ دو دست امپریالیسم بین المللی بود که برای خفه کردن کشور شوروی بکار برده میشد.

نقشهٔ لهستانیها این بود که قسمت کرانهٔ راست اوکرائین شوروی را تصرف کنند، بلوروسی شوروی را مالک گردند و در این بخشها حاکمیت پانهای لهستانی را از نو بر قرار سازند ومرزهای دولت لهستان را «از دریا تا دریا»، از دانتزیک تا ادسا وسعت دهند و در قبال کمکی که ورانگل به آنها می کند او را یاری دهند تا ارتش سرخ را شکست داده و در روسیهٔ شوروی حاکمیت ملاکین و سرمایه‌داران را از نو بر قرار نمایند.

این نقشه از طرف دول آنتانت تصویب شد.

کوششهای حکومت شوروی بمنظور اقدام بمذاکرات با لهستان برای نگاهداری صلح و جلوگیری از جنگ هیچگونه نتیجه‌ای نبخشید. پیلسودسکی در بارهٔ صلح نمیخواست سخنی هم بشنود. پیلسودسکی سر جنگ داشت. او حساب میکرد که سپاهیان سرخ که در رزمهای برضد کلچاک و دنیکین خسته شده‌اند نمیتوانند تاب هجوم ارتش لهستان را بیاورند.

دوران کوتاه تنفس بپایان رسید.

در آوریل سال ۱۹۲۰ لشگریان لهستان، بمرزهای اوکرائین شوروی تاختند و کییف را گرفتند. در همان وقت هم ورانگل اقدام بحمله نمود و دنباس را مورد تهدید قرار داد.

در مقابل هجوم لشگریان لهستان سپاهیان سرخ در سرتاسر جبهه به تعرض متقابل دامنه‌دار دست زدند، کییف را آزاد

و پانهای لهستانیرا از اوکرائین و بلوروسی طرد نمودند. افراد ارتش سرخ در جبههٔ جنوب، با روح پرجولان تعرضی خود تا دروازه‌های لووف در گالیسی رسیدند و سپاهیان جبههٔ باختر به ورشو نزدیک میشدند. کار ارتش پانهای لهستانی بشکست کامل می گراید.

ولی اعمال مظنون ترتسکی و طرفدارانش در ستاد کل ارتش سرخ پیشرفتهای ارتش سرخ را عقیم گذاشت. تعرض سپاهیان سرخ، در جبههٔ باختر بسوی ورشو، کاملا بطور غیر منظم صورت گرفت و این گناه متوجه ترتسکی و توخاچوسکی است: سپاهیان را مجال نمیدادند که در مواضع متصرفی خود مستحکم شوند، قسمتهای جلودار پیشروی زیاد داشتند، ذخائر و مهمات بفاصلهٔ زیادی در عقب جبهه باقی مانده بود، بدین‌طریق واحدهای جلودار محروم از مهمات و بدون ذخیره ماندند، خط جبهه بی‌اندازه طویل شده بود و بنابر این وارد آوردن شکاف بجبهه آسان گردید. در نتیجهٔ همهٔ اینها، هنگامی‌که یك گروه کوچك ارتش لهستانی بجبههٔ باخترما در یکی از نقاط رخنه وارد آورد، سپاهیان ما، که بدون مهمات مانده بودند، مجبور به عقب نشینی گردیدند. و اما سپاهیان جبههٔ جنوب، دم دروازه‌های لووف ایستاده و از آنجا لهستانیها را مورد فشار قرار میدادند، ولی ترتسکی، که «رئیس شورای انقلابی جنگ» بود، گرفتن لووف را قدغن کرد وبه آنها فرمان داد که ارتش سوار نظام، یعنی نیروی عمدهٔ جبههٔ جنوب را، ظاهراً برای امداد بجبههٔ باختر، بفاصلهٔ زیادی بسوی شمال خاوری بفرستند و حال آنکه فهمیدن این موضوع دشوار نبود که تصرف لووف یگانه امر ممکن و بهترین کمك بجبههٔ باختر بود. بیرون کشیدن سوار نظام از جبههٔ جنوب، دور کردن آن از

لووف در عمل بدین معنی بود که در جبههٔ جنوب هم ارتش ما عقب نشینی اختیار کرده‌است. بدینسان، در اثر فرمان کارشکنانهٔ ترتسکی، بسپاهیان جبههٔ جنوب ما عقب نشینی بی معنی و بی اساسی تحمیل شد که این عقب نشینی موجب خوشنودی پانهای لهستانی گردید.

این کار نه برای جبههٔ باخترما، بلکه برای پان‌های لهستانی و آنتانت کمک مستقیمی بود.

از تعرض ارتش لهستان پس از چند روز جلوگیری شد و سپاهیان ما برای حملهٔ متقابله برضد لهستانیها از نو آماده میشدند. لیکن لهستان یارای ادامهٔ جنگ را نداشت و ازضربت متقابلهٔ ارتش سرخ، که در انتظار آن بود، بتشویش افتاد و ناچار شد که از ادعاهای خود راجع بتصرف سر زمین کرانهٔ راست اوکرائین وبلوروسی چشم پوشد و ترجیح داد با روسیه عقد صلح نماید. در ۲۰ اکتبر سال ۱۹۲۰ در ریگا بالهستان پیمان صلح بسته شد که بموجب آن لهستان گالیسی ویك قسمت از بلوروسی را برای خود نگاه داشت.

جمهوری شوروی، که با لهستان عقد صلح نمود، تصمیم گرفت بکار ورانگل خاتمه دهد. ورانگل از انگلیسها وفرانسویها جدیدترین اسلحه، زره پوش، تانك، هواپیما، ساز وبرگ در یافت نموده بود. وی دارای قسمتهای ضربتی بود که بطورکلی از افسرها تشکیل شده بود. ولی ورانگل موفق نشد در اطراف نفراتی که در کوبان و دن پیاده کرده بود باندازهٔ مهمی نیروی دهقان و قزاق جمع آوری کند. با این حال ورانگل تا خود دنباس رسید و نواحی کانهای ذغال سنگ ما را تهدید میکرد. وضع حکومت شوروی از اینجهت نیز دشوار شده بود که در این موقع ارتش سرخ

بسیار خسته بود. شرائط پیش روی سپاهیان سرخ بسیار دشوار بود، زیرا، هم در حال تعرض نسبت به لشگریان ورانگل و هم مشغول سرکوب باندهای آنارشیستی ماخنو که به ورانگل یاری مینمود، بودند. ولی، با این که بر تری از حیث ساز و برگ با ورانگل بود، با اینکه ارتش سرخ تانک نداشت، این ارتش، ورانگل را به شبه جزیرهٔ کریمه راند. در نوامبر سال ۱۹۲۰ ارتش سرخ مواضع مستحکم پرکوپ را تصرف کرد و جبراً راه خود را بکریمه گشود و سپاهیان ورانگل را از پای در آورده کریمه را از دست افراد گارد سفید و مداخله‌گران آزاد ساخت. کریمه شوروی شد.

با انهدام نقشهٔ امپریالیستهای لهستانی و با تاراندن سپاه ورانگل، دورهٔ مداخلهٔ پایان میپذیرد.

در پایان سال ۱۹۲۰ آزادی ماوراء قفقاز از یوغ ملیون بورژوازی، یعنی مساوات چیها در آذربایجان و منشویکهای ملی در گرجستان و داشناکها در ارمنستان آغاز گردید. حکومت شوروی در اذربایجان و ارمنستان و گرجستان پیروز شد.

با این حال معنای این امر هنوز خاتمهٔ کامل مداخله نبود. مداخلهٔ ژاپون در خاور دور حتی تا سال ۱۹۲۲ هم ادامه داشت. سوای این، باز هم برای تهیهٔ وسائل مداخله کوششهای نوینی شد (آتامان سه‌میونوف و بارن اونگرن در خاور، مداخلهٔ فنلاندیهای سفید در کارلی در سال ۱۹۲۱). ولی دشمنان عمدهٔ کشور شوروی و نیروی اساسی مداخله در آخر سال ۱۹۲۰ تارومار شده بودند.

جنگ مداخله گران خارجی و افراد گارد سفید روسیه برضد شوراها با پیروزی شوراها بپایان رسید.

جمهوری شوروی استقلال دولتی و موجودیت آزادانهٔ خویش را توانست نگاه داری کند.

این، پایان مداخلهٔ جنگی خارجی و پایان جنگ داخلی بود.

این، پیروزی تاریخی حاکمیت شوروی بود.

۰۵ چرا و چگونه کشور شوروی نیروی متحدهٔ مداخله‌گران انگلیسی ـ فرانسوی ـ ژاپنی ـ لهستانی و نیروی ضد انقلابی بورژوازی و ملاکین و گارد سفید را در روسیه شکست داد؟

اگر مطبوعات بزرگ اروپا و امریکا را در زمان مداخله بر داریم بدون هیچ دشواری میتوان محقق ساخت که هیچ نویسندهٔ مشهور نظامی یا غیر نظامی، هیچ کارشناس نظامی به پیروزی حاکمیت شوروی باور نداشت و بر عکس همهٔ نویسندگان مشهور، کارشناسان نظامی، تاریخ نویسان انقلاب همهٔ کشورها و ملل و نیز کسانیکه اهل علم نامیده میشدند هم آواز فریاد میکردند که روزهای حاکمیت شوروی انگشت شمار و شکست حکومت شوروی مسلم و ناگزیر است.

اینان، در اطمینان خود به پیروزی مداخله گران، متکی بر این بودند که کشور شوروی هنوز ارتش سرخ سر و صورت یافته‌ای ندارد و لازم است که آنرا در جریان کار بوجود آورد و حال آنکه مداخله گران و گاردهای سفید کم و بیش دارای ارتش آماده‌ای هستند.

سپس آنان متکی براین بودند که ارتش سرخ کادرهای نظامی کار آزموده ندارد زیرا بیشتر این کادرها ضد انقلابی شده‌اند و حال آنکه مداخله گران و گاردهای سفید چنین کادرهائی را در اختیار دارند.

و همچنین متکی براین بودند که ارتش سرخ نظر به عقب ماندگی صنایع جنگی روسیه از کمبودی و بدی اسلحه و مهمات جنگی در زحمت است، از کشورهای دیگر نمیتواند اسلحه بگیرد چونکه راه بواسطهٔ محاصره از هر طرف بر روسیه بسته شده است و حال آنکه ارتش مداخله‌گران و گاردهای سفید با اسلحه، مهمات و پوشاك درجهٔ اول بطور فراوان تأمین شده و خواهد شد.

و سرانجام متکی براین بودند که ارتش مداخله‌گران و گاردهای سفید در آنوقت پر خواربارترین نواحی روسیه را اشغال کرده بودند در صورتیکه ارتش سرخ از اینگونه نواحی محروم بود و از کمبودی خواربار رنج میکشید.

واقعاً هم تمام این کمبودها و نارسائی‌ها در قسمتهای ارتش سرخ وجود داشت.

و از این حیث ــ ولی فقط از این حیث ـ حق کاملاً بجانب آقایان مداخله‌گران بود.

پس در این صورت چه شد که ارتش سرخ باآنهمه نواقص جدی، مداخله گران و گارد سفید را که از ــ اینگونه نواقص عاری بودند مغلوب ساخت؟

۱. ارتش سرخ باین جهت پیروزمند شد که سیاست حکومت شوروی که ارتش سرخ در راهش میجنگید سیاست درستی بود که با منافع ملت موافقت داشت. ملت این سیاست‌را مانند سیاستی درست، سیاستی ویژهٔ خود دانسته این سیاست را درك کرده بود و از آن تا آخر پشتیبانی میکرد.

بلشویکها میدانستند ارتشی که برای سیاست نادرستی که از طرف ملت پشتیبانی نمیشود مبارزه میکند نمیتواند پیروزمند گردد. ارتش مداخله گران و گاردهای سفید چنین ارتشی بود. ارتش مداخله گران و گاردهای سفید همه چیز داشت: هم

فرماندهان کهنه کار آزموده، هم اسلحهٔ درجهٔ اول، هم مهمات جنگی، هم پوشاک و هم خواربار. تنها یك چیز نداشت و آن پشتیبانی ملت روسیه بود چون ملل روسیه نمیخواستند و نمیتوانستند از سیاست ضد ملی مداخله گران و «فرمانفرمایان» گارد سفید پشتیبانی نمایند. این بود که ارتش مداخله گران و گاردهای سفید دچار شکست شد.

۲. ارتش سرخ باین جهت پیروزمند گردید که نسبت به ملت خود تا آخر وفادار و فداکار بود و برای همین هم ملت این ارتش را مانند ارتش عزیز خود دوست میداشت و از آن پشتیبانی میکرد. ارتش‌سرخ فرزند ملت است و اگر مانند پسری که نسبت بمادر خویش با وفا است، نسبت به ملت خود باوفا باشد، ملت از او همیشه پشتیبانی خواهد کرد و او باید ظفر یابد. و اما ارتشی که برضد ملت خویش قدم بر میدارد باید مغلوب گردد.

۳. ارتش‌سرخ باین جهت پیروزمند گردید که حکومت موفق شد همهٔ عقب جبهه، تمام کشور را برای خدمت بمنافع جبهه برانگیزد. ارتشی که عقب جبههٔ محکمی نداشته باشد، که با تمام وسایل از جبهه پشتیبانی کند، محکوم بشکست میگردد. بلشویکها این را میدانستند و بهمین لحاظ هم بود که آنها کشور را باردوی جنگی مبدل ساختند تا جبهه را از حیث اسلحه، مهمات و پوشاك، خواربار و قوای تکمیلی تأمین کند.

٤. ارتش سرخ بدینجهت پیروزمند گردید که: الف) افراد ارتش سرخ به هدف و وظایف جنگ پی میبردند و درست بودن آنرا درک میکردند؛ ب) فهمیدن درستی هدف و وظائف جنگ در آنها روح انضباط و سلحشوری را مستحکم میکرد؛ ج) بهمین جهت هم بود که توده‌های سربازان سرخ در مبارزه برضد دشمنان پیوسته وهر آن ابراز فداکاری بیمانند و قهرمانی دسته جمعی بیسابقه‌ای میکردند.

۵. ارتش سرخ به این جهت پیروزمند گردید که هستهٔ رهبری پشت جبهه و جبههٔ آن حزب بلشویك بود که از حیث پیوستگی و انضباط مانند تن واحد بوده روح عالی انقلابی داشت و برای هر گونه فداکاری، بخاطر پیشرفت هدف مشترك، آماده بود و از حیث زبر دستی خود در تشکیل توده‌های ملیونی و رهبری درست آنها در وضع دشوار، همانند نداشت.

لنین میگفت: «تنها در سایهٔ اینکه حزب بیدار و مواظب بود و انضباط موکدی داشت و نفوذ آن همه ادارات و بنگاهها را بهم متصل میکرد و از دنبال شعاری که از طرف کمیتهٔ مرکزی داده شده بود، دهها، صدها، هزارها و بالاخره ملیونها، مانند تن واحد، میرفتند و فقط بسبب اینکه قربانیهای بینظیری داده شده بود ــ تنها بهمین جهت، معجزه‌ای که روی داد میتوانست روی دهد. فقط بهمین سبب، با وجود لشگر کشیهای دو باره، سه باره، چهار بارهٔ امپریالیستهای آنتانت و امپریالیستهای همهٔ جهان، توانستیم پیروز گردیم» (لنین جلد ۲۵ ص ۹۶ چاپ روسی).

۶. ارتش سرخ باین جهت پیروزمند گردید که: الف) توانست در صفوف خود رهبران تراز نوین نظامی مانند فرونزه، وروشیلوف، بودیونی و دیگران را پرورش دهد؛ ب) در صفهای آن قهرمانان جبلی مانند کوتوفسکی، چاپایف، لازو، شچورس، پارخومنکو، و بسیاری دیگر، مبارزه میکردند؛ ج) تهذیب سیاسی ارتش سرخ در دست کسانی مانند لنین، استالین، مولوتف، کالینین، سوردلوف، کاگانویچ، ارژونیکیدزه، کیروف، کویبیشف، میکویان، ژدانوف، آندره‌یف، پتروفسکی، . یاروسلاوسکی، دزرژینسکی، شچادنکو، مخلیس، خروشچوف، شورنیك، شکیریاتوف

و دیگران بود؛ د) در بین ارتش سرخ سازماندهان و مبلغین زبر دست، بعنوان کمیسرهای نظامی بودند که با فعالیت خود صفوف سربازان سرخ را مستحکم میساختند، در میان آنها روح انضباط و جنگاوری ایجاد میکردند، عملیات خائنانهٔ بعضی از فرماندهان را با انرژی، بسرعت و بی امان خنثی مینمودند و بر عکس از نفوذ و افتخار فرماندهان حزبی و غیر حزبی که بحکومت شوروی وفاداری نشان میدادند و با دستی توانا شایستگی ادارهٔ قسمتهای ارتش را داشتند، جسورانه و با عزم راسخ پشتیبانی میکردند.

لنین میگفت: «بدون کمیسرهای جنگی ما دارای ارتش سرخ نمیشدیم».

۷. ارتش سرخ باین جهت پیروزمند گردید که در پشت جبههٔ ارتشهای سفید، در پشت جبههٔ کلچاک، دنیکین، کراسنوف، ورانگل در خفا بلشویکهای بر جسته، حزبی و غیر حزبی کار می کردند و کارگران و دهقانان را برضد مداخله گران، برضد افراد گارد سفید بقیام بر میانگیختند، پشت جبههٔ دشمنان حکومت شوروی را ویران میکردند و بدینترتیب پیشروی ارتش سرخ را آسانتر میساختند. همه میدانند که پارتیزانهای اوکرائین، سیبری، خاور دور، اورال، بلوروسی، کنار ولگا که پشت جبههٔ گاردهای سفید و مداخله گران را متلاشی میکردند به ارتش سرخ چه خدمات گرانبهائی نمودند.

۸. ارتش سرخ باین جهت پیروزمند گردید که کشور شوروی در مبارزه با نیروی ضد انقلاب گارد سفید و مداخله‌گران بیگانه تنها نبود. مبارزهٔ حکومت شوروی و پیشرفتهای او موجب همدردی و یاوری پرولترهای همهٔ جهان میگردید. در آنموقعیکه امپریالیستها بوسیله مداخله و محاصره کوشش داشتند

جمهوری شوروی را خفه کنند، کارگران این کشورهای امپریالیستی طرفدار شوراها بوده و به این شوراها یاری میکردند. مبارزهٔ آنها برضد سرمایه‌داران کشورهائیکه دشمن جمهوری شوروی بودند منجر باین شد که امپریالیستها مجبور گردیدند از مداخله دست بکشند. کارگران انگلستان، فرانسه و کشورهای دیگری که در مداخله شرکت داشتند اعتصاباتی بر پا می کردند و از بارگیری تجهیزات ومهمات جنگی که برای مداخله گران و ژنرالهای گارد سفید فرستاده میشد امتناع می ورزیدند، در زیر شعار «دستها از روسیه کوتاه!»، «کمیته‌های عملیات» تشکیل میدادند.

لنین میگفت: «بمحض آنکه بورژوازی بین المللی بروی ما دست بلند میکند کارگران خود آن کشور دستهای او را میگیرند» (همان کتاب ص ٤٠٥).

خلاصه

ملاکین و سرمایه‌داران که از طرف انقلاب اکتبر شکست خوردند با ژنرالهای گارد سفید یکجا، بحساب منافع میهن خود، با حکومتهای کشورهای آنتانت بمنظور حملهٔ جنگی مشترك برضد کشور شوروی و سرنگون ساختن حاکمیت شوروی با هم کنار میایند و بر همین اساس مداخلهٔ جنگی و آنتانت و شورشهای گارد سفید در اکناف روسیه ایجاد میشود که در نتیجه روسیه از مراکز خواربار و مواد خام جدا میگردد.

شکست جنگی آلمان و پایان جنگ بین دو ائتلاف امپریالیستی اروپا، منجر به تقویت آنتانت و شدت مداخله می شود و برای کشور شوروی دشواریهای نوینی فراهم می گردد.

بر عکس، انقلاب آلمان و جنبش انقلابی که در کشورهای

اروپا آغاز گردید، برای حکومت شوروی وضع بین المللی سازگاری بوجود میاورد و وضع کشور شوروی را آسانتر میکند.

حزب بلشویک کارگران و دهقانان را برای جنگ میهنی برضد استیلاگران بیگانه و برضد گارد سفید بورژوازی و ملاکین بر میانگیزاند. جمهوری شوروی و ارتش سرخ آن، دست نشانده‌های آنتانت یعنی کلچاك، یودنیچ، دنیکین، کراسنوف، ورانگل را یکی پس از دیگری از پای در میاورد، یك دست نشاندهٔ دیگر آنتانت یعنی پیلسودسکی را هم از اوکرائین و بلوروسی طرد میکند و بدینطریق مداخلهٔ جنگی بیگانه را دفع میکند و سپاهیان آنرا از حدود کشور شوروی بیرون میراند.

بدینسان نخستین حملهٔ جنگی سرمایهٔ بین المللی بکشور سوسیالیسم با ورشکستگی کامل وی پایان یافت.

احزاب اس ارها، منشویکها، آنارشیستها و ناسیونالیستها، که بر اثر انقلاب شکست خوردند، در دورهٔ مداخله از ژنرالهای گارد سفید و مداخله گران پشتیبانی میکنند، توطئه‌های ضد انقلابی علیه جمهوری شوروی بر پا میکنند، برضد رجال شوروی ترور تشکیل میدهند. این احزاب که تا انقلاب اکتبر در طبقهٔ کارگر دارای مختصر نفوذی بودند در دورهٔ جنگ داخلی خود را مانند احزاب ضد انقلابی در جلو چشم توده‌های ملت کاملاً رسوا میکنند.

دوران جنگ و مداخله، دوران فنای سیاسی این احزاب و پیروزی قطعی حزب کمونیست در کشور شوروی گردید.

فصل نهم

حزب بلشویک در دورهٔ تحول بکار صلح امین ترمیم اقتصاد ملی (سالهای ۱۹۲۱—۱۹۲۵)

۱. کشور شوروی پس از رفع مداخله و جنگ داخلی دشواریهای دورهٔ ترمیم.

کشور شوروی جنگ را خاتمه داد و راه ساختمان اقتصادی زمان صلح را در پیش گرفت. لازم بود جراحات وارده از جنگ مداوا شود. میبایستی بترمیم خرابیهای اقتصاد ملی پرداخته صنایع، حمل و نقل و کشاورزی را منظم کرد.

ولی این تحول زمان صلح را می بایستی در شرایط بسیار دشواری انجام داد. پیروزی در جنگ داخلی آسان به دست نیامد. کشور در نتیجهٔ چهار سال جنگ امپریالیستی و جنگ سه ساله برضد مداخله گران ویران شده بود.

مجموع محصول کشاورزی در سال ۱۹۲۰ تنها قریب نصف مقدار پیش از جنگ بود. در صورتیکه سطح قبل از جنگ عبارت از سطح فقیر روستائی دوران روسیه تزاری بود. علاوه بر این در سال ۱۹۲۰ بسیاری از شهرستانها دچار قحط و غلا شده بودند. اقتصاد کشاورزی در وضع دشواری بود.

وضع صنایع که در حال خرابی بود از این هم بدتر بود. محصول صنایع بزرگ در سال ۱۹۲۰ تقریباً هفت مرتبه از مقدار پیش از جنگ کمتر بود. بیشتر فابریکها و کارخانه‌ها خوابیده بود، کانها و چاه‌های معادن خراب و از آب پوشیده شده بود. بویژه وضع صنایع فلز سازی دشوار بود. ذوب چدن در تمام‌سال ۱۹۲۱ روی هم رفته عبارت از ۱۱۶،۳ هزار تن بود یعنی تقریباً ۳ در صد تولید پیش از جنگ را تشکیل میداد. سوخت نمیرسید. حمل و نقل مختل شده بود. ذخایر فلزات و منسوجات کشور تقریباً بپایان رسیده بود. فقدان مایحتاج ضروری مانند غله، روغن، گوشت، کفش، لباس، کبریت، نمک، نفت، صابون بطور حادی محسوس بود.

تا زمانیکه جنگ جریان داشت مردم باین نارسائیها و کمبودها طاقت میاوردند، حتی گاهی این نواقص را احساس هم نمیکردند. اما همینکه جنگ بپایان رسید مردم یکباره تحمل ناپذیر بودن این نارسائیها و کمبود ها را حس کرده و رفع فوری آنها را در خواست مینمودند.

در میان دهقانان عدم رضایت پیدا شد. در آتش جنگ داخلی اتحاد جنگی ــ سیاسی طبقهٔ کارگر و دهقانان بوجود آمده و مستحکم گردید. این اتحاد بر پایهٔ معینی استوار بود: دهقان از حکومت شوروی زمین میگرفت و حکومت شوروی در قبال مالك و کولاك از وی دفاع میکرد، کارگران هم از روی سهم تعیین شدهٔ مازاد، از دهقان خواربار میگرفتند.

اکنون دیگر معلوم شد که این پایه ناقص است.

دولت شوروی ناگزیر بود که از روی اصول نامبرده برای نیازمندیهای دفاع کشور همهٔ محصول مازاد دهقانان را بگیرد. بدون این اصول و بدون سیاست کمونیسم جنگی پیروزی در

جنگ داخلی غیر ممکن بود. جنگ و مداخله، اجرای سیاست کمونیسم جنگی را ناگزیر ساخت. تازمانیکه جنگ ادامه داشت دهقانان به اصول تحویل محصول مازاد خود بدولت تن در میدادند و کمیابی کالا را احساس نمیکردند، اما وقتیکه جنگ تمام شد و تهدید باز گشت ملاکین از میان رفت دهقان شروع کرد بابراز نارضایتی از اخذ همهٔ مازاد و اصول مذکور در فوق و تقاضا نمود که بمقدار کافی برای وی کالا تامین شود.

تمام دستگاه کمونیسم جنگی، چنانکه لنین خاطر نشان نمود با منافع دهقانان تصادم نمود.

محیط نارضایتی، طبقهٔ کارگر را هم تحت تاثیر قرار داد. پرولتاریا در مقابل افواج گارد سفید و مداخله گران، برضد خرابی و گرسنگی، قهرمانانه و فداکارانه مبارزه کرده بود و سنگینی‌های عمدهٔ جنگ داخلی را بر دوش خود کشید. در دل بهترین، آگاه‌ترین فداکارترین و با انضباط ترین کارگران آتش شوق و شعف سوسیالیستی شعله ور بود. ولی عمیقترین خرابی اقتصادی در طبقهٔ کارگر هم تاثیر بخشید. عدهٔ قلیلی از کارخانه‌ها و فابریکهائی هم که هنوز کار میکرد بیشتر اوقات از کار میافتاد. کارگران ناچار بودند که به خورده کاری و به فندك سازی اشتغال ورزیده و برای کسب قوت‌لایموت خود چنته در دست بدهات رو آور شوند. پایهٔ طبقاتی دیکتاتوری پرولتاریا رو به سستی نهاده، طبقهٔ کارگر پراکنده میگردید، یك قسمت از کارگران به دهات میرفتند و از صفت کارگری خود بیرون آمده جنبهٔ طبقاتی خود را از دست میدادند. در اثر گرسنگی و خستگی در یك قسمت از کارگران نارضایتی ظاهر میگردید.

در مقابل حزب، در همهٔ مسائل حیات اقتصادی کشور

موضوع پیش گرفتن یك روش حزبی مناسب با شرایط نوین قرار گرفت.

و حزب در بارهٔ مسائل ساختمان اقتصادی اقدام به طرح روش نوینی کرد.

ولی دشمن طبقاتی در خواب غفلت نبوده و کوشش مینمود که از وضع پریشان اقتصادی و عدم رضایت دهقانان استفاده نماید. شورشهای کولاکها که از طرف افراد گارد سفید و اس ارها تشکیل شده بود در سیبری، اوکرائین و در شهرستان تامبوف (ماجرای انتونف) بروز کرد. فعالیت هرگونه عناصر ضد انقلابی از قبیل منشویکها، اس‌ارها، آنارشیستها، افراد گارد سفید، ناسیونالیستهای بورژوازی از نو آغاز گردید. دشمن باصول تاکتیکی نوین‌مبارزه برضد حکومت شوروی پرداخت، بعبارت دیگر خود را بلباس شوروی در آورده و بجای شعار کهنهٔ خود: «نیست باد شوراها»، که بی اثر مانده بود، اینك شعار نوین: «برله شوراها ولی بدون کمونیستها» را پیش کشید.

نمونهٔ بارز تاکتیك نوین دشمن طبقاتی شورش ضد انقلابی کرونشتاد بود. این شورش یکهفته پیش از انعقاد کنگرهٔ دهم حزب در ماه مارس‌سال ۱۹۲۱ آغاز شد. افراد گارد سفید که با اس ارها، منشویکها و با نمایندگان دولتهای بیگانه رابطه داشتند بر رأس شورش قرار گرفتند. شورشیان برای اعادهٔ حاکمیت و مالکیت سرمایه‌داران و ملاکین در اوایل کوشش خودشانرا در زیر پردهٔ «شوروی» بکار میبردند و شعار «شوراها بدون کمونیستها» را پیش کشیده بودند. نیروی ضد انقلاب کوشش داشت از نارضایتی توده‌های خرده بورژوازی استفاده نماید تا اینکه در زیر شعار ظاهراً شوروی حاکمیت شوروی را سرنگون سازد.

دو حادثه وقوع شورش کرونشتاد را آسان کرد: یکی بدتر شدن عناصر متشکلهٔ ملوانان در ناوها و دیگر سستی سازمان بلشویکی در کرونشتاد. ناویهای کهنه‌ای که در انقلاب اکتبر شرکت کرده بودند تقریباً همه شان بجبهه رفته و در صفوف ارتش سرخ دلیرانه نبرد میکردند. نفرات نوینی که در انقلاب پخته و کار آزموده نشده بودند به نیروی دریائی داخل گشتند. این نفرات نو عبارت از توده‌های کاملاً خام دهقانی بودند و عدم رضایت دهقانان را از اخذ اجباری مازاد خواربار منعکس میساختند. اما سازمان بلشویکی آندورهٔ کرونشتاد، بر اثر اعزام مکرر نفرات بجبهه، بسیار ضعیف شده بود. این کیفیات به اس‌ارها و منشویکها و افراد گارد سفید امکان داد که به کرونشتاد راه یافته آنرا تصرف نمایند.

شورشیان دژ درجهٔ اول و ناوگان و نیز مقدار هنگفتی تجهیزات و گلولهٔ توپ بدست آوردند. عناصر ضد انقلابی بین المللی در سودای پیروزی شادمانی میکردند. ولی این شور و شعف دشمنان خیلی زود و بی مورد بود. شورش فوراً از طرف نیروی شوروی از پای در آمد. حزب ما برضد شورشیان کرونشتاد بهترین فرزندان خود یعنی نمایندگان کنگرهٔ دوم را بریاست رفیق وروشیلوف فرستاد افراد ارتش سرخ روی یخهای نازك به سوی کرونشتادمی رفتند. یخ میشکست و بسیاری در آب غرق میشدند. میبایستی به استحکامات تقریباً غیر قابل تسخیر کرونشتاد هجوم برد. صداقت و وفاداری در راه انقلاب و مردانگی و جان فشانی برای حکومت شوروی فایق آمد. دژ کرونشتاد با حمله ای از طرف نیروی ارتش سرخ تسخیر گردید و شورش کرونشتاد خوابانده شد.

۲. مباحثه در حزب در بارهٔ اتحادیه‌های کارگران. کنگرهٔ دهم حزب. شکست دستهٔ مخالف. انتقال به سیاست نوین اقتصادی (نپ)

بر کمیتهٔ مرکزی حزب و بر اکثریت لنینیست وی روشن بود که پس از پایان دادن بجنگ و اقدام به ساختمان اقتصادی دورهٔ صلح، برای نگاه داشتن رژیم سخت کمونیسم جنگی که در محیط جنگ و محاصره بر پا شده بود دیگر دلیلی نمیماند.

کمیتهٔ مرکزی پی میبرد که دیگر اصول اخذ مازاد خواربار از دهقانان مورد ندارد و آنرا باید تبدیل به مالیات جنسی نمود تا اینکه به دهقانان مجال داده شود از قسمت مهم محصول مازاد خویش بمیل خود استفاده کنند. کمیتهٔ مرکزی پی میبرد که این اقدامات باحیای کشاورزی، بتوسعه تولید غله و محصولات فنی که برای ترقی صنایع لازم است، برونق گردش کالا در کشور، ببهبود تامین شهرها و به ایجاد پایهٔ نوین اقتصادی اتحاد کارگران و دهقانان کمك خواهد کرد.

کمیتهٔ مرکزی متوجه این نکته نیز بود که احیای صنایع در حکم نخستین وظیفه میباشد ولی بر آن بود که تا طبقهٔ کارگر و اتحادیه‌های آن باینکار جلب نشوند احیای صنایع محال است و کارگرانرا باینکار در صورتی میتوان جلب نمود که به آنها فهمانده شود که خرابی اقتصادی، برای ملت دشمنی است که به اندازهٔ مداخلهٔ خارجی و محاصرهٔ کشور خطرناك میباشد و حزب و اتحادیه‌های کارگران بدون شك و شبهه میتوانند اینکار را از پیش ببرند بشرطیکه آنها با طبقهٔ کارگر نه از طریق فرمانهای جنگی، چنانکه در جبهه مرسوم بود و حقیقتاً هم در آنجا این

فرمانها لزوم داشت، بلکه از طریق اقناع و با شیوهٔ اقناع رفتار نمایند.

لیکن همهٔ اعضای حزب مانند کمیتهٔ مرکزی فکر نمیکردند. دستجات کوچك مخالف یعنی ترتسکیستها، «مخالفین کارگری»، «کمونیستهای چپ»، «سانترالیستهای دموکرات» و مانند آنها در حال پریشانی و گمراهی و در مقابل دشواریهای دورهٔ انتقال براه ساختمان اقتصادی زمان صلح، دچار تردید بودند. منشویکها و اس ارهای سابق، بوندیستهای سابق، بارتبیستهای سابق و انواع نیمه ناسیونالیستهای اکناف روسیه در حزب اندك نبودند. آنها غالباً به این یا آن گروه مخالف کوچك میپیوستند زیرا مارکسیست حقیقی نبوده قوانین تکامل اقتصاد را نمیدانستند و پختگی حزبی و لنینی نداشتند و تنها پریشانی و تردید دستجات مخالف کوچك را تقویت می کردند. بعضی از آنها چنین خیال میکردند که رژیم سخت کمونیسم جنگی را نباید سست نمود بر عکس — «پیچ و مهره‌ها را باید باز هم سفتتر کرد»، برخی دیگر تصور میکردند که حزب و دولت باید در امر بر قرار نمودن اقتصاد ملی خود را کنار کشند و این کار تماماً بدست اتحادیه‌های کارگران سپرده شود.

روشن بود که در محیط وجود اینگونه پریشانی فکر در میان بعضی از قشرهای حزبی اشخاصی یافت خواهند شد که دوستدار مباحثه باشند و «لیدرهای» گوناگونی از مخالفین که کوشش میکنند حزب را دچارجروبحث سازند پدید می آیند.

همینطور هم شد.

هر چند در آنموقع مسئلهٔ اتحادیه‌های کارگران مسئلهٔ عمدهٔ سیاست حزب نبود ولی مباحثه از مسئلهٔ نقش اتحادیه‌های کارگران آغاز شد.

محرك مباحثه و مبارزه برضد لنین و اکثریت لنینیست کمیتهٔ مرکزی، ترتسکی بود. او مایل بود وضعیت را تیره کند و در آغاز نوامبر سال ۱۹۲۰ در جلسهٔ نمایندگان کمونیست پنجمین کنفرانس اتحادیه‌های کارگران سراسر روسیه با شعار مشکوك: «سفت تر کردن پیچ و مهره‌ها» و «تکاندن اتحادیه‌های کارگران» سخن راند. ترتسکی بیدرنگ «دولتی کردن اتحادیه‌های کارگران را» درخواست کرد. او برضد شیوهٔ اقناع توده‌های کارگران بود. او طرفدار این بود که در اتحادیه‌های کارگران هم اصول نظامی مجرا گردد. ترتسکی برضد توسعهٔ دموکراسی در اتحادیه‌های کارگران و برضد انتخابی بودن مقامات اتحادیه‌های کارگران بود.

بجای اصول اقناع، که بدون آن فعالیت سازمانهای کارگرای غیرممکن است، ترتسکیستها روش خشك و خالی اعمال جبر و فرمانفرمائی صرف را پیشنهاد میکردند و در جائی که رهبری کار اتحادیه‌ها بدست آنها میافتاد، باسیاست خود در اتحادیه‌ها اختلاف، تفرقه و افساد بمیان میاوردند، و با سیاست خود توده‌های غیر حزبی کارگران را بر ضد حزب برانگیخته در میان طبقهٔ کارگرتفرقه میانداختند.

اهمیت مباحثه در بارهٔ اتحادیه ها در حقیقت از مسئلهٔ اتحادیه‌ها بمراتب وسیعتر بود. چنانکه بعدها در قطعنامهٔ جلسهٔ همگانی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویك) روسیه (۱۷ ژانویه ۱۹۲۵) خاطر نشان شده بود، مباحثه در حقیقت در بارهٔ روش «نسبت بدهقانان، که بر ضد کمونیسم جنگی بر میخاستند، در بارهٔ روش نسبت بتودهٔ کارگران غیر حزبی و بطور کلی راجع برفتار نسبت بتوده، در زمانی که جنگ داخلی درشرف پایان یافتن بود، بعمل میامد» (قطعنامه‌های حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی بخش یکم ص ۶۵۱ چاپ روسی).

دسته های ضد حزبی دیگر هم، مثل «مخالفین کارگری» (شلیاپنیکوف، مدودف، کولونتای و دیگران)، «سانترالیستهای دموکرات» (ساپرونوف، دروبنیس، بوگوسلاوسکی، اوسینسکی، و.اسمیرنوف و دیگران)، «کمونیستهای چپ» (بوخارین، پراوبراژنسکی) نیز از دنبال ترتسکی بر خاستند.

شعار «مخالفین کارگری» واگذار کردن ادارهٔ همهٔ اقتصاد ملی به «کنگرهٔ تولید کنندگان سر اسر روسیه» بود. این مخالفین، نقش حزب را بصفر میرساندند و اهمیت دیکتاتوری پرولتاریا را در ساختمان اقتصادی انکار میکردند. «مخالفین کارگری»، اتحادیه ها را نقطهٔ مقابل دولت شوروی و حزب کمونیست قرار میدادند. بجای حزب، اتحادیه‌ها را عالیترین شکل سازمان طبقاتی کارگر میدانستند. «مخالفین کارگری» در واقع یك گروه آنارشیست و سندیکالیست ضد حزبی بودند.

گروه «سانترالیستهای دموکرات» (دسیستها) آزادی کامل فراکسیونها و دسته بندیها را خواستار بودند. دسیستها نیز مانند ترتسکیستها، کوشش میکردند که در شوراها و در اتحادیه‌ها بنقش رهبری حزب لطمه وارد آورند. لنین دسیستها را فراکسیون «پرسرو صداترین هوچیها» و مرام آنها را هم مرام اس اری و منشویکی نامید.

بوخارین به ترتسکی در مبارزهٔ وی علیه لنین و حزب یاری کرد. بوخارین یکجا با پره‌ابراژنسکی، سربریاکوف و ساکولنیکوف دستهٔ معروف به «تامپون» را بر پا کردند. این دسته شریرترین فراکسیونرها یعنی ترتسکیستها را مدافعه و رو پوشی میکرد. لنین رفتار بوخارین را «بالاترین درجهٔ فساد ایدئولوژیك» نامیده بود. دیری نگذشت که بوخارینیها آشکارا برضد لنین با ترتسکیستها همدست شدند.

لنین و لنینیستها ضربهٔ عمده را علیه ترتسکیستها بعنوان نیروی اساسی دسته بندیهای ضد حزبی متوجه ساختند. آنها ترتسکیستها را در اینکه اتحادیه‌های کارگران را با سازمانهای نظامی مخلوط میکردند مقصر میدانستند و به آنها تذکر میدادند که نمیتوان شیوهٔ سازمانهای نظامی را در اتحادیه‌های کارگران معمول ساخت. لنین و لنینیستها در قبال زمینه‌های مرامی دسته‌های مخالف زمینهٔ مرامی خود را تنظیم نمودند. در این زمینهٔ مرامی خاطر نشان میشد که اتحادیه‌های کارگران آموزشگاه فن اداره کردن، آموزشگاه ادارهٔ امور اقتصادی، آموزشگاه کمونیسم میباشند. اتحادیه‌های کارگران باید همهٔ کار خود را روی اصل انتباه قرار دهند. تنها با این شرط است که اتحادیه‌های کارگران خواهند توانست همهٔ کارگرانرا برای مبارزه با ویرانی اقتصادی آماده سازند و به ساختمان سوسیالیستی جلب کنند.

سازمانهای حزبی در مبارزه برضد دسته بندیهای مخالفین، در اطراف لنین گرد آمدند. مبارزه بویژه در مسکو جنبهٔ شدیدی بخود گرفت. مخالفین در اینجا قوای عمدهٔ خود را بمنظور تسلط بر سازمان پایتخت تمرکز دادند. ولی بلشویکهای مسکو باین کردار فراکسیونرها ضربهٔ قطعی وارد آوردند. در سازمانهای حزبی اوکرائین هم مبارزهٔ شدیدی شروع شد. بلشویکهای اوکرائین زیر رهبری رفیق مولوتف، که در آنوقت دبیر کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویك) اوکرائین بود، طرفداران ترتسکی و شلیاپنیکوف را خورد کردند. حزب کمونیست اوکرائین بعنوان تکیه‌گاه باوفای حزب لنینیست باقی ماند. در باکو امر در همشکستن مخالفین زیر رهبری رفیق ارژونیکیدزه تشکیل گردید. در آسیای میانه مبارزه با دسته بندیهای ضد حزبی را رفیق ل. کاگانویچ رهبری میکرد.

همهٔ سازمانهای اساسی محلی حزب به زمینهٔ لنین مرامی پیوستند.

۸ مارس سال ۱۹۲۱ کنگرهٔ دهم حزب گشایش یافت. در کنگره ٦٩٤ نماینده با رأی قطعی حضور داشتند که نمایندهٔ ۷۳۲۵۲۱ تن اعضای حزب بودند. نمایندگان با رأی مشورتی ۲۹٦ تن بودند.

کنگره مباحثه در بارهٔ اتحادیه‌های کارگران را تراز بندی کرده و با اکثریت نزدیك به تمام آراء زمینهٔ مرامی لنینی را تصویب نمود.

لنین موقع گشودن کنگره اظهار داشت که مباحثه برای ما یك نوع تجملی بود که نمیبایستی آنرا اجازه دهیم و خاطر نشان کرد که دشمنان امید های خود را بمبارزهٔ داخلی و افتراق در میان حزب کمونیست بسته بودند.

کنگره، با در نظر گرفتن اینکه وجود دسته‌های فراکسیونی برای حزب بلشویکی و برای دیکتاتوری پرولتاریا خطر عظیمی در بردارد، توجه مخصوص خود را بمسئلهٔ یگانگی حزب معطوف داشت. لنین در این مسئله گزارش داد. کنگره همهٔ دسته بندیهای مخالفین را تقبیح نموده خاطرنشان ساخت که آنها «در عمل بدشمنان طبقاتی انقلاب پرولتری یاری مینمایند».

کنگره مقرر داشت که همهٔ دسته‌های فراکسیونی بیدرنگ منحل شود و بهمهٔ سازمانها سفارش نمود که سخت مواظبت داشته باشند تا آنکه هیچ عمل فراکسیونی از کسی سرنزند و در صورت عدم اجرای تصمیم کنگره، متخلفین بی چون و چرا و فوری از حزب اخراج گردند. کنگره به کمیتهٔ مرکزی اختیاراتی داد که در صورت نقض انضباط از طرف اعضای کمیتهٔ مرکزی و در صورت تجدید یا رواداشتن فعالیت فراکسیونی در بارهٔ

آنها هرگونه اقدامات کیفری حزبی را تا بیرون کردن از کمیتهٔ مرکزی و از حزب اتخاذ نماید.

همهٔ این مقررات در قطعنامهٔ مخصوص «در بارهٔ یگانگی حزب» که از طرف لنین پیشنهاد و از طرف کنگره پذیرفته شد نوشته شده بود.

کنگره در این قطعنامه توجه همهٔ اعضای حزب را به آن معطوف ساخت که یگانگی و پیوستگی صفوف وی، یگانگی ارادهٔ پیش آهنگ پرولتاریا مورد لزوم میباشد بویژه در چنین موقعیکه یك سلسله از حوادث در دورهٔ کنگرهٔ دهم روح تردید را بین اهالی خرده بورژوازی کشور تقویت داده است.

در قطعنامه اینطور خاطر نشان میگردید: «و حال آنکه در آن موقع که هنوز مباحثهٔ همگانی حزب در بارهٔ اتحادیه‌های کارگران آغاز نشده بود در حزب برخی علائم فراکسیونی نمودار شده بود یعنی دسته‌هائی پیدا شده بودند که زمینه‌های مرامی مخصوصی داشتند و کوشش میکردند تا اندازه معینی دور خود بتنند و انضباط گروهی خود را بر پا سازند. لازم است که همه کارگران آگاه مضرو نا روا بودن هرگونه فراکسیون بازی را بطور روشن در یابند همان فراکسیون بازی که در عمل ناگزیر باعث ضعف فعالیت یکدل و یکجهت میشود و موجب آن است که کوششهای مکرر دشمنان، که خود را بحزب حکومتی میچسبانند، تقویت شود و این کوششهای دشمنان متوجه آن است که افتراق حزب را عمیق کرده و از این افترق برای مقاصد ضد انقلابی استفاده کنند».

کنگره سپس در این قطعنامه چنین میگفت:

«استفادهٔ دشمنان پرولتاریا از هر نوع انحراف از خط مشی متین کمونیستی، به بارزترین شکلی خود را در نمونهٔ شورش کرنشتاد نمایان ساخت، یعنی موقعیکه نیروی ضد انقلاب بورژوازی و افراد گارد سفید در همهٔ کشورهای دنیا فوراً آمادگی خود را برای قبول شعارهائی، حتی شعارهای رژیم شوروی، فقط بمنظور اینکه دیکتاتوری پرولتاریا را در روسیه سرنگون نمایند، ابراز داشتند و نیز در موقعی که اس ارها و عموما نیروی ضد انقلاب بورژوازی در کرنشتاد از شعارهای قیام، ظاهرا بنام حاکمیت شوروی و معنا بر ضد حکومت شوروی در روسیه، استفاده کرده بودند. اینگونه پیش آمدها کاملا ثابت میکند که افراد گارد سفید تنها برای سست و سرنگون کردن تکیه گاه انقلاب پرولتاری در روسیه کوشیده و میتوانند خود را بشکل کمونیستها در آورده و حتی از آنها هم خود را «چپ‌تر» وانمود سازند. چنانچه اوراق منشویکی در پتروگراد در روزهای قبل از قیام کرنشتاد نشان میدهد چگونه منشویکها از اختلافاتی که درون حزب کمونیست روسیه بود استفاده کردند تا اینکه خود را مخالف شورش و طرفدار حاکمیت شوروی، ولی باصطلاح با اصلاحات جزئی، وانمود ساخته و در عمل از شورشیان کرنشتاد، اس ارها و افراد گارد سفید پشتیبانی کنند و آنها را تحریك نمایند».

قطعنامه خاطر نشان میکرد که تبلیغات حزبی باید زیان و خطر فراکسیون بازی را از لحاظ یگانگی حزب، لزوم عملی کردن وحدت ارادهٔ پیش آهنگ پرولتاریا، بعنوان شرط اساسی موفقیت دیکتاتوری پرولتاریا، مشروحاً بفهماند.

از طرف دیگر در قطعنامهٔ کنگره گفته شده بود که تبلیغات حزبی باید طرز خاص تازه ترین اصول تاکتیکی دشمنان حاکمیت شوروی را بفهماند.

قطعنامه خاطر نشان مینمود که «این دشمنان پی برده‌اند که بنیروی ضد انقلاب در زیر پرچم آشکار گارد سفید نمیتوان امید بست و اکنون همهٔ نیروی خود را صرف میکنند که از اختلافات درون حزب کمونیست روسیه استفاده نموده و با واگذاری حاکمیت به دسته بندیهای سیاسی، که ظاهرشان خیلی تمایل بیشتری برای شناسائی حاکمیت شوروی نشان میدهد بهر وسیله‌ای که باشد ضد انقلاب را بپیش ببرند» کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی جزء یکم ص ۳۷۳—۳۷۴ چاپ روسی).

قطعنامه سپس خاطر نشان میکرد که تبلیغات حزبی «باید همچنین آزمایش انقلابهای گذشته را نیز روشن نماید، که در آن موقع عناصر ضد انقلاب از دسته بندیهای خرده بورژوازی که بحزب انقلابی افراطی بیشتر نزدیك بودند، پشتیبانی میکردند، تا آنکه یکتاتوری انقلابی را متزلزل ساخته و آن را سرنگون نمایند و بدین وسیله راه را برای غلبهٔ کامل نیروی ضد انقلابی سرمایه‌داران و ملاکین در آتیه باز کنند».

به قطعنامه «در بارهٔ یگانگی حزب» یك قطعنامهٔ دیگری تحت عنوان «در بارهٔ انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی در حزب ما»، که آنهم از طرف لنین پیشنهاد و از طرف کنگره پذیرفته شده بود، پیوست شد. کنگرهٔ دهم در این قطعنامه دسته موسوم به «مخالفین کارگری» را مورد سرزنش قرار داد و تبلیغات اندیشه‌های انحرافی آنارشیستی و سندیکالیستیرا با انتساب بحزب کمونیست نا سازگار دانسته و حزب را بمبارزهٔ قطعی علیه این انحراف دعوت کرد.

کنگرهٔ دهم در بارهٔ تبدیل اخذ مازاد خواربار به اخذ مالیات جنسی، تحول به سیاست اقتصادی نوین (نپ) تصمیمات خیلی مهمی گرفت.

در این تحول از کمونیسم جنگی به سیاست اقتصادی نوین، همهٔ خردمندی و دوراندیشی سیاست لنین نمایان گردید.

یکی از موضوعاتی که در قطعنامهٔ کنگره ذکر شده بود موضوع تبدیل اصول اخذ مازادخوار بار دهقانان به مالیات جنسی بود. مالیات جنسی کمتر از میزانی بود که بنا باصول نام برده از دهقانان گرفته میشد. مبلغ مالیات میبایست پیش از کشت بهاره اعلام و موعدهای تحویل مالیات بطور دقیق مقرر میشد. آنچه که پس از پرداخت مالیات باقی میماند کاملا در اختیار دهقان قرار میگرفت تا با این مازاد آزادانه داد و ستد نماید. لنین در گزارش خود خاطر نشان کرده بود که آزادی بازرگانی در نخستین وهله تا اندازه‌ای منجر به رونق سرمایه‌داری در کشور میگردد. لازم است که بازرگانی خصوصی مجاز شناخته شود و بصاحبان صنایع خصوصی اجازه داده شود که بنگاه‌های کوچکی تاسیس نمایند. ولی از این موضوع نباید بیم داشت. لنین بر این عقیده بود که تا اندازه‌ای آزادی داد و ستد موجب علاقمندی اقتصادی دهقان میگردد، قوهٔ تولیدیهٔ وی را بالا برده موجب ترقی سریع کشاورزی میشود و بر روی این اساس صنایع دولتی مستقر و سرمایهٔ خصوصی از دوران بازار کنار زده خواهد شد و نیز، با گرد آوردن نیرو و وسائل، میتوان صنایع نیرومندی را که پایهٔ اقتصادی سوسیالیسم است بوجود آورد و سپس تعرض قطعی را آغاز کرد تا اینکه باز مانده‌های سرمایه‌داری را در کشور نیست و نابود ساخت.

کمونیسم جنگی آزمایشی بود برای اینکه بتوان دژ عناصر

سرمایه‌داری شهر و ده را با یورش و هجوم مستقیم تسخیر نمود. در این تعرض، حزب بیاندازه جلو رفته و این خطر وجود داشت که از پایگاه خود جدا شود. اکنون لنین پیشنهاد نمود که کمی عقب نشینی نموده تا بتوان موقتاً بپشت جبهه نزدیکتر شد و از یورش، بمحاصرهٔ طولانی تر این دژ اقدام ورزید تا اینکه پس از جمع آوری نیرو از نو تعرض را آغاز نمود.

ترتسکیستها و مخالفین دیگر بر این عقیده بودند که نپ فقط عقب نشینی است. چنین تفسیری برای آنها مفید بود زیرا آنها راه اعاده و استقرار سرمایه‌داری را در پیش گرفته بودند. چنین تفسیری از نپ دارای ضرر عمیق و خیلی ضد لنینی بود. در حقیقت هم، پس از یك سال از روز بر قراری نپ، در کنگرهٔ یازدهم حزب، لنین اظهار داشت که عقب نشینی بپایان رسیده و شعار: تهیهٔ مقدمات تعرض بسرمایهٔ اقتصاد شخصی» را پیش کشید. (لنین جلد ۲۷ ص ۲۱۳ چاپ روسی).

مخالفین، که مارکسیستهای بد، و در مسائل مربوط بسیاست بلشویکی عاری از هر گونه اطلاع بودند، نه ماهیت نپ را میفهمیدند و نه چگونگی عقب نشینی را که در آغاز نپ به آن اقدام شده بود. در بارهٔ ماهیت نپ در بالا سخن رانده شد و اما در بارهٔ چگونگی عقب نشینی باید گفت که عقب نشینی شکل‌های مختلفی دارد. گاهی هست که احزاب و یا ارتش مجبور به عقب نشینی میباشند زیرا دچار شکست گردیده‌اند. در چنین مواردی علت عقب نشینی ارتش یا حزب این است که خود و کادرهای خود را برای نبردهای نوی نگاه داری نماید. در موقع معمول ساختن نپ منظور لنین بهیچ وجه این عقب نشینی نبود، زیرا حزب نه تنها دچار شکست نگردیده و مغلوب نشده بود بلکه بر عکس در جنگ داخلی، به مداخله گران و افراد گارد سفید

شکست وارد نموده بود. ولی چنین موقعی هم ممکن است پیش بیاید که حزب یا ارتش پیروزمند، در تعرض خود بیش از اندازه بجلو رفته، بدون اینکه پایگاههای عقب جبههٔ خود را تامین کرده باشد. این موجب خطر جدی است. در چنین مواردی حزب یا ارتش آزموده معمولا لازم میداند، برای اینکه از پایگاه خود جدا نشود، اندکی عقب نشسته به عقب جبههٔ خود نزدیك شود تا آنکه، بوسیلهٔ ایجاد ارتباط محکم با پایگاه عقب جبههٔ خود، احتیاجات خود را از هر حیث تامین نماید و سپس از نو، با اعتماد بیشتری و با اطمینان به کامیابی، به تعرض آغاز کند. درست همین عقب نشینی موقتی را لنین در موقع نپ بمورد اجرا میگذارد و طی گذارش در کنگرهٔ چهارم بین الملل کمونیست راجع به علل معمول ساختن نپ، آشکارا چنین گفت: «ما در تعرض اقتصادی بقدری زیاد جلو رفتیم که پایگاه خود را باندازهٔ کفاف تامین نکردیم» و بهمین جهت لازم است که، موقتاً بسوی عقبگاه تامین شدهٔ خود عقب نشینی بعمل آوریم.

بدبختی مخالفین در این بود که، بعلت جهالت خود، باین خصوصیت عقب نشینی زمان نپ پی نمیبردند و تا سر انجام خود هم پی نبردند.

تصمیم کنگرهٔ دهم در بارهٔ نپ، اتحاد اقتصادی محکم طبقه کارگر و دهقانان را برای ساختمان سوسیالیسم تامین میکرد.

تصمیم دیگر کنگره هم، در بارهٔ مسئلهٔ ملی، متوجه همین وظیفهٔ اساسی بود. گزارش مربوط به مسئلهٔ ملی بعهدهٔ رفیق استالین بود. رفیق استالین اظهار داشت که ما ستم ملی را نابود ساختیم ولی این کافی نیست. وظیفهٔ ما آن است که میراث سنگین گذشته یعنی عقب ماندگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ملل ستم دیدهٔ سابق را

از بین ببریم و به آنها یاری کنیم تا در این زمینه خود را بپایهٔ روسیهٔ مرکزی برسانند.

سپس رفیق استالین بدو انحراف ضد حزبی اشاره نمود یعنی شوینیسم امپریالیستی (روسیهٔ بزرگ) و ناسیونالیسم محلی. کنگره هر دو انحراف را بمثابهٔ انحرافهای زیانبخش و خطرناك برای کمونیسم و انترناسیونالیسم پرولتاریا مورد مذمت قرار داد. در عین حال کنگره ضربهٔ اصلی خود را بر ضد شوینیسم امپریالیستی، که خطر عمده بود، یعنی برضد بازماندهها و بقایای رفتاری که شوینیستهای روسی در زمان تزاریسم نسبت به ملل غیر روسی روا میداشتند، متوجه ساخت.

۳. نخستین نتایج نپ. کنگرهٔ یازدهم حزب. تسکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. بیماری لنین. نقشهٔ کئوپراتیوی لنین. کنگرهٔ دوازدهم حزب.

اجرای نپ با مقاومت عناصر نا استوار حزب مواجه میشد. این مقاومت از دو طرف انجام میگردید. از یك طرف هوچیهای «چپ»، ناقص الخلقههای سیاسی از نوع لومینادزه، شاتسکین و دیگران که «مدلل مینمودند» که نپ عبارت است از صرف نظر نمودن از پیروزیهای انقلاب اکتبر، باز گشت به سرمایهداری و محو حاکمیت شوروی. اینان بعلت جهالت در سیاست و ندانستن قوانین ترقی اقتصادی، پی به سیاست حزب نمیبردند، دچار سراسیمگی میشدند و در پیرامون خود تخم نومیدی میپاشیدند. از طرف دیگر تسلیم طلبان مستقیم مانند ترتسکی، رادك، زینویف، سوکولنیکوف، کامنف، شلیاپنیکوف، بوخارین، ریکوف و دیگران که بامکان رشد سوسیالیستی کشورما باور نداشتند و در مقابل

«توانائی» سرمایه‌داری سر تعظیم فرود می آوردند و برای استحکام موقعیت سرمایه‌داری کشور شوروی کوشش میکردند و تقاضا داشتند که خواه در درون کشور و خواه در بیرون آن بسرمایه خصوصی گذشتهای مهمی بشود و نیز در خواست مینمودند که یك سلسله از مواضع حاکمیت شوروی در اقتصاد ملی به سرمایهٔ خصوصی، بعنوان امتیاز و یا شرکتهای سهامی مختلط با اشتراك سرمایهٔ شخصی، داده شود.

هر دو دسته نسبت به مارکسیسم و لنینیسم بیگانه بودند.

حزب پرده از روی هر دو دسته برداشته و آنها را بحال انزوا انداخت. حزب به آنهائیکه تخم سراسیمگی و تسلیم طلبی میکاشتند توی دهنی سختی زد.

وجود چنین مقاومتی در مقابل سیاست حزب بار دیگر لزوم تصفیهٔ حزب را از عناصر نا استوار گوشزد مینمود. بهمین مناسبت کمیتهٔ مرکزی در سال ۱۹۲۱ موضوع تصفیهٔ حزب را پیش کشیده و در راه مستحکم ساختن حزب کار مهمی‌را از پیش برد. تصفیه در جلسات عمومی با اشتراك افراد غیر حزبی بعمل میامد. لنین اندرز میداد که حزب باید بطور اساسی «...از وجود شیادان، از کمونیستهای کاغذ باز و نا درست کمونیستهای سست عنصر و از منشویکهائی که «ظاهر» خود را رنگ آمیزی کرده ولی باطناً جنبهٔ منشویکی خود را از دست نداده‌اند» تصفیه شود. (لنین جلد ۲۷ ص ۱۳ چاپ روسی).

رویهمرفته در نتیجهٔ تصفیه تا ۱۷۰ هزار تن، یا قریب ۲۵ در صد از کلیهٔ اعضای حزب، اخراج گردید.

تصفیه موجب استحکام زیادی در حزب شد و ترکیب اجتماعی آن را بهبودی بخشید، اعتماد توده را نسبت بحزب افزون کرد، نفوذ حزب را بالابرد، به همبستگی و روح انضباط حزبی افزود.

از همان نخستین سال، صحت سیاست اقتصادی نوین تایید گشت. انتقال به نپ، اتحاد کارگران و دهقانان را بر پایه نوینی بمراتب مستحکمتر ساخت. بر توانائی و پایداری دیکتاتوری پرولتاریا افزوده شد. از راهزنی کولاکها تقریباً بکلی جلو گیری بعمل آمد. پس از الغاء اخذ مازاد خواربار، دهقانان میانه‌حال، در امر مبارزه با باندهای کولاکها، بحکومت شوروی یاری می نمودند. حاکمیت شوروی کلیهٔ رشته‌های حیاتی اقتصاد ملی، از قبیل صنایع بزرگ، وسائط حمل و نقل، بانکها، زمین، بازرگانی داخلی و خارجی را در دست خود نگاه داشت. حزب تحولاتی را در جبههٔ اقتصادی بوجود آورد. کشاورزی بزودی آغاز پیشروی نمود. نخستین کامیابیها در صنایع و وسائط نقلیه بدست آمد. رونق اقتصادی، ولو اینکه هنوز آهسته بود، ولی بطور اطمینان بخشی شروع شد. کارگران و دهقانان حس میکردند و میدیدند که حزب راه صحیحی را در پیش گرفته است.

در ماه مارس سال ۱۹۲۲ کنگرهٔ یازدهم حزب گرد آمد. در کنگره ۵۲۲ نماینده با رای قطعی شرکت کردند که نمایندهٔ ۵۳۲۰۰۰ عضو حزب، یعنی کمتر از کنگرهٔ گذشته، بودند. نمایندگان با رای مشورتی ۱۶۵ تن بودند. علت کم شدن شمارهٔ اعضای حزب آغاز تصفیه صفوف حزبی بود.

حزب در این کنگره ترازنامهٔ نخستین سال سیاست اقتصادی نوین خود را مورد بحث قرار داد. این ترازنامه به لنین فرصت داد که در کنگره اظهارات زیرین را بنماید:

«ما یک سال عقب نشینی کردیم. ما باید اکنون بنام حزب بگوئیم: — دیگر بس است! هدفی که ما در این عقب نشینی داشتیم بدست آمد. این دوره بپایان میرسد یا بپایان رسیده است. اکنون هدف دیگر، یعنی هدف تجدید

آرایش قوا، در پیش قرار میگیرد» (لنین جلد ۲۷ ص ۲۳۸ چاپ روسی).

لنین خاطر نشان مینمود که مفهوم نپ مبارزهٔ شدید حیاتی و مماتی بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم است. مسئلهٔ اساسی در این است که «کدام یک پیروز خواهند شد». برای بدست آوردن پیروزی باید بهم پیوستگی طبقهٔ کارگر و دهقان و صنایع سوسیالیستی و اقتصاد روستائی را بوسیلهٔ توسعهٔ همه جانبهٔ مبادلهٔ جنس در میان شهر وده تامین نمود. برای این منظور باید اداره کردن اقتصاد و اصول بازرگانی شایسته و امروزی را آموخت.

بازرگانی در این دوره یکی از حلقه‌های اساسی آن سلسله مسائلی بود که در جلو حزب قرار داشت. بدون حل این مسئله، توسعهٔ مبادلهٔ جنسی میان شهر وده، تحکیم اتحاد اقتصادی کارگران و دهقانان، ترقی کشاورزی و بیرون آوردن صنایع از حال ویرانی امکان پذیر نبود.

در آن زمان بازرگانی شوروی هنوز بسیار ضعیف و دستگاه بازرگانی نیز دچار سستی بود. کمونیستها هنوز در امر بازرگانی دارای تجربه نبودند. دشمن، یعنی نپمان *)، هنوز شناخته نشده بود و هنوز چگونگی مبارزه بر ضد وی را نیاموخته بودند. بازرگانی خصوصی، نپمانها، از ضعف بازرگانی شوروی استفاده کرده خرید و فروش کالاهای بزازی و کالاهای رایج دیگر را نیز بدست خود گرفته بودند. موضوع تشکیل بازرگانی دولتی و کئوپراتیوی حائز اهمیت بزرگ میگردید.

پس از کنگرهٔ یازدهم، فعالیت اقتصادی با نیروی نوین

---

*) سرمایه‌دار زمان نپ. مترجم.

بدوران افتاد. عواقب کمی محصول، که کشور به آن دچار گردیده بود، با موفقیت از بین برده شد. اقتصاد کشاورزی بسرعت ازنو بر قرار میگردید. راههای آهن بهتر از پیش بکار افتاد. شمارهٔ فابریکها و کارخانه‌های از نو براه افتاده بیشتر و بیشتر میشد.

در اکتبر سال ۱۹۲۲ جمهوری شوروی پیروزی مهمی را جشن گرفت: شهر ولادیوستوك، یعنی آخرین قطعهٔ خاك شوروی که در دست مداخله گران بود، بوسیلهٔ ارتش سرخ و پارتیزانهای خاور دور از دست مداخله گران ژاپنی آزاد شد.

اکنون که همهٔ خاك کشور شوروی از وجود مداخله گران پاك گردید و وظائف ساختمان سوسیالیسم و دفاع کشور ادامهٔ استحکام اتحاد ملل کشور شوروی را ایجاب مینمود، موضوع یگانگی محکمتر جماهیر شوروی در یك اتحاد واحد دولتی بمیان آمد. میبایستی همهٔ این نیروهای ملی را برای ساختمان سوسیالیسم متحد ساخت. میبایستی وسائل دفاع محکم کشور را فراهم آورد. میبایستی ترقی هر جانبهٔ همهٔ ملل میهن ما را تامین نمود. برای این منظور لازم میامد که ملل کشور شوروی را بیش از پیش بیکدیگر نزدیك کرد.

در ماه دسامبر سال ۱۹۲۲ نخستین کنگرهٔ همهٔ شوراهای اتحاد شوروی منعقد گردید. در این کنگره، بنا به پیشنهاد لنین و استالین، اتحاد داوطلبانهٔ ملل شوروی در یکدولت، یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (ا. ج. ش. س.) بر قرار گردید. در بدو امر جمهوریهای زیرین جزء اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قرار گرفت: جمهوری شوروی متحدهٔ سوسیالیستی روسیه، جمهوری شوروی متحده سوسیالیستی ماوراء قفقاز، جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکرائین و جمهوری شوروی سوسیالیستی

بلوروسی. کمی دیرتر در آسیای میانه سه جمهوری مستقل اتحاد شوروی یعنی جمهوریهای ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان تشکیل یافت. اکنون همهٔ این جمهوریها برروی اساس داوطلب بودن و تساوی حق و همچنین با حفظ حق خروج آزاد از اتحاد شوروی، که برای هر یك از آنها این حق محفوظ بود، در یك اتحاد از دولتهای شوروی بنام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی متحد شدند.

معنی ایجاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی این بود که حاکمیت شوروی اکنون مستحکم شده و پیروزی بزرگ سیاست لنینی و استالینی حزب بلشویك در مسئلهٔ ملی حاصل گشته است.

در ماه نوامبر سال ۱۹۲۲ لنین، در جلسهٔ عمومی شورای مسکو، نطقی ایراد نمود و ضمن تراز بندی موجودیت پنج سالهٔ حاکمیت شوروی، با اطمینان راسخی اظهار داشت که «روسیهٔ دوران نپ مبدل بروسیهٔ سوسیالیستی خواهد گشت». این آخرین سخنرانی لنین در پیشگاه کشور بود. در پائیز سال ۱۹۲۲ حزب دچار بدبختی بزرگی شد: لنین به بیماری سختی مبتلا گشت. برای همهٔ حزب و همهٔ زحمتکشان بیماری لنین بمثابهٔ غم و اندوه بزرگ خود آنها بود. همه برای زندگی لنین محبوب خویش در نگرانی بسر میبردند. ولی لنین، حتی در زمان بیماری هم، کار خود را قطع نمیکرد و در عین بیماری سخت یك سلسله مقالههای بسیار مهمی نگاشت و در این مقالههای آخرین خود کارهای انجام شده را تراز بندی نموده و نقشهٔ بنای سوسیالیسم را در کشور ما بوسیلهٔ جلب دهقانان بکار ساختمان سوسیالیستی طرح کرد. در این نقشهٔ، لنین نقشهٔ خود را در بارهٔ جلب دهقانان بکار ساختمان سوسیالیسم بوسیلهٔ شرکتهای تعاونی (کئوپراتیو) پیش کشید.

در شرکتهای تعاونی عموما– و در شرکتهای تعاونی کشاورزی خصوصا– لنین راهی میدید که برای ملیونها دهقان مفهوم و در دست رس آنها بود، یعنی راه انتقال از اقتصاد کوچك انفرادی به شرکتهای تولیدی بزرگ یعنی کلخورها. لنین خاطر نشان کرد که ترقی و توسعهٔ کشاورزی در کشور ما باید از راه جلب دهقانان بوسیلهٔ شرکتهای تعاونی (کئوپراسیون) بساختمان سوسیالیستی یعنی از راه جایگیر کردن تدریجی مبادی اشتراك در کشاورزی نخست در قلمرو فروش و سپس در میدان تولید محصول کشاورزی- انجام پذیرد. لنین خاطر نشان نمود که در زمان دیکتاتوری پرولتاریا و اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقان، موقعیکه رهبری پرولتاریا بر دهقان تامین شده است، و باوجود صنایع سوسیالیستی،- شرکتهای تعاونی تولید که درست تشکیل یافته و ملیونها دهقان را فرا گرفته باشد آنچنان وسیله ایست که با آن میتوان در کشور ما جامعهٔ کامل سوسیالیستی را برپا نمود.

در ماه آوریل سال ۱۹۲۳ کنگرهٔ دوازدهم حزب منعقد شد. پس از بدست گرفتن حاکمیت از طرف بلشویکها، این نخستین کنگرهای بود که لنین در آن نتوانست حضور بهم رساند. در کنگره ۴۰۸ تن نماینده با رای قطعی حضور داشتند که نمایندهٔ ۳۸۶۰۰۰ نفر عضو حزب بودند، یعنی از کنگرهٔ گذشتهٔ حزب کمتر. نتایج تصفیهٔ صفوف حزب، که در آن وقت هنوز ادامه داشت و منتج باخراج عدهٔ زیادی از اعضای حزب گردیده بود، در اینجا نمایان شد. ۴۱۷ تن نماینده با رأی مشورتی در کنگره حضور داشت.

کنگرهٔ دوازدهم حزب در تصمیمات خود همهٔ دستور های لنین را، که در مقالات و نامههای آخرینش داده شده بود، در نظر گرفت.

کنگره، بهمهٔ آن کسانی که نپ را بمنزلهٔ عقب نشینی از مواضع سوسیالیستی و تسلیم مواضع خود بسرمایه‌داری میپنداشتند و بکسانی که پیشنهاد میکردند که باید باسارت سرمایه‌داری تن در داد تو دهنی سختی زد. این پیشنهادات در کنگره از جانب طرفداران ترتسکی، یعنی رادك و کراسین داده میشد. آنها پیشنهاد میکردند که باید تسلیم مراحم سرمایه‌داران بیگانه شد و رشته‌هائی از صنایع را، که دولت شوروی برای ادامهٔ حیات خود به آنها احتیاج داشت، بعنوان امتیاز بسرمایه‌داران بیگانه واگذار کرد. آنها پیشنهاد میکردند وامهای حکومت تزاری، که در نتیجهٔ انقلاب اکتبر لغو گردیده بود، پرداخت شود. حزب به این پیشنهادهای تسلیم طلبانه داغ خیانت زد. استفاده از سیاست امتیازات را حزب منکر نبود ولی آن را تنها در آن رشته‌ها و تا اندازه‌ای که برای دولت شوروی مفید بود جائز میدانست.

بوخارین و سوکولنیکوف، از همان پیش از کنگره، الغاء انحصار بازرگانی خارجی را پیشنهاد کرده بودند. این پیشنهاد هم در نتیجهٔ آن بود که نپ را بمنزلهٔ تسلیم مواضع خود بسرمایه‌داری میپنداشتند. لنین در آن زمان بوخارین را بعنوان مدافع سفته بازان، نپمانها و کولاکها مورد سرزنش قرار داد. کنگرهٔ دوازدهم تجاوزی را که نسبت به خلل ناپذیر بودن انحصار بازرگانی خارجی میشد جداً رد. کرد.

بعلاوه کنگره به ترتسکی هم، که سعی داشت سیاست محو کننده‌ای نسبت به دهقانان تحمیل کند، پاسخ دندان شکن داد. کنگره خاطر نشان کرد که این واقعیت را نمیتوان فراموش کرد که در کشور، اقتصاد خردهٔ روستائی بر تری دارد. کنگره بویژه

متذکر شد که ترقی صنایع، از آنجمله صنایع سنگین، باید مخالف با منافع توده‌های دهقانی نباشد، بلکه باید بمنافع توده‌های دهقانی و همهٔ اهالی زحمتکش پیوستگی داشته و توسعه و رشد یابد. این تصمیمات، برضد ترتسکی متوجه بود که پیشنهاد میکرد صنایع بوسیلهٔ بهره کشی از اقتصاد روستائی بر پا گردد، زیرا وی در عمل، منکر سیاست اتحاد پرولتاریا و دهقان بود.

ترتسکی در عین حال پیشنهاد میکرد که کارخانجات بزرگ مانند کارخانه‌های پوتیلوف، بریانسگ و کارخانه‌های دیگر، که دارای اهمیت دفاعی بود، از آنجائی که بعقیدهٔ وی سود آور نیست، بسته شود. کنگره این پیشنهاد ترتسکی را با کمال انزجار و تنفر رد نمود.

بموجب پیشنهاد لنین، که کتباً بکنگره فرستاده شده بود، کنگرهٔ دوازدهم دستگاه اداری متحدی بنام کمیسیون تفتیش مرکزی و بازرسی کارگری و دهقانی تشکیل داد. بر عهدهٔ این دستگاه، وظائف مسئولیتداری، از قبیل حفظ یگانگی حزب ما، تحکیم انضباط حزبی و دولتی و اصلاح کامل دستگاه دولتی شوروی گذارده شده بود.

مسئلهٔ ملی مورد توجه جدی کنگره قرار گرفت. گزارش دهنده در این موضوع، رفیق استالین بود. وی اهمیت بین المللی سیاست مارا در مسئلهٔ ملی گوشزد نمود. در نظر ملل ستم دیدهٔ باختر و خاور، اتحاد شوروی نمونهٔ حل مسئلهٔ ملی و نابود ساختن ستم ملی است. رفیق استالین لزوم کار جدی برای از میان برداشتن عدم تساوی اقتصادی و فرهنگی ملل اتحاد شوروی را خاطر نشان ساخت. وی همهٔ حزب را بمبارزهٔ قطعی برضد انحرافات در مسئلهٔ ملی، یعنی برضد شوینیسم امپریالیستی روسیهٔ بزرگ و ناسیونالیسم محلی دعوت نمود.

کنگره، پرده از چهرهٔ ملیون انحرافی و سیاست امپریالیستی آنها نسبت به اقلیتهای ملی بر افکند. در آن موقع ملیون منحرف گرجی، یعنی مدیوانی و دیگران، بر ضد حزب علم مخالفت بر افراشته بودند. این عناصر علیه تشکیل فدراسیون ماوراء قفقاز و تحکیم دوستی ملل ماوراء ققفاز بودند. آنها نسبت به ملل دیگر گرجستان مانند شوینیستهای حقیقی امپریالیست رفتار میکردند، تمام کسانی را که گرجی نبودند، بویژه ارامنه را، از تفلیس بیرون میراندند. قانونی وضع کرده بودند که بموجب آن اگر دختر گرجی به غیر گرجی شوهر میکرد از تبعیت گرجستان محروم میگردید. ترتسکی، رادك، بوخارین، سکریپنیك، راکوفسکی از ملیون منحرف گرجی پشتیبانی میکردند.

بزودی پس از کنگره، مجلس مشاورهٔ مخصوصی از کارکنان جماهیر ملی در بارهٔ مسئلهٔ ملی منعقد گردید و در آن مجلس پرده از روی ملیون بورژوازی تاتار یعنی سلطان ــ غالیوف و دیگران و ملیون منحرف ازبك یعنی فیض الله خوجایف و دیگران برداشته شد.

کنگرهٔ دوازدهم حزب نتایج دو سالهٔ سیاست اقتصادی نوین را ترازبندی کرد. این ترازبندی موجب خوش بینی و اطمینان به پیروزی نهائی بود.

در کنگره رفیق استالین چنین اظهار داشت: «حزب ما در حال یگانگی و پیوستگی خود باقی مانده و تاب عظیمترین تحول را آورده، با پرچم گشاده به پیش میرود».

۴. مبارزه با دشواریهای ترمیم اقتصاد ملی. تشدید فعالیت ترتسکیستها بمناسب بیماری لنین. مباحثه نوین. شکست خوردن ترتسکیستها. در گذشتن لنین. دعوت بحزب. کنگرهٔ سیزدهم حزب.

از همان نخستین سالهای مبارزه در راه ترمیم اقتصاد ملی نتایج موفقیت باری بدست آمد. برای اوایل سال ۱۹۲۴ در همهٔ رشته‌ها رونقی مشاهده میشد. بر مساحت کشت زارها از سال ۱۹۲۱ بمراتب افزوده شد، اقتصاد روستائی رفته رفته مستحکمتر میگردید. صنایع سوسیالیستی نمو و ترقی میکرد و طبقهٔ کارگر از حیث شماره بمراتب افزونتر شد. مزد کار بالا رفت. زندگانی کارگران و دهقانان نسبت بسالهای ۱۹۲۰–۱۹۲۱ آسانتر و بهتر گردید.

لیکن باز هم نتایج خرابی که هنوز از میان نرفته بود تاثیر خود را نشان میداد. صنایع هنوز هم به میزان پیش از جنگ نرسیده بود. رشد آن از رشد احتیاجات کشور بمراتب عقبتر بود. در اواخر سال ۱۹۲۳ شمارهٔ بیکاران تقریباً به یك ملیون تن میرسید — نمو آهستهٔ اقتصاد ملی مجال تقلیل بیکاری را نمیداد. نظر باینکه از طرف نپمان‌ها و عناصری از این قبیل که در سازمانهای بازرگانی ما بودند نرخ فرا آورده‌های شهری در کشور بیاندازه بالا برده شده بود، توسعهٔ بازرگانی بطور غیر منظمی انجام میشد. بهمین مناسبت منات شوروی شدیداً در معرض تزلزل واقع گردید. از ارزش آن کاسته میشد. همهٔ اینها مانع بهبود اوضاع کارگران و دهقانان بود.

برای پائیز سال ۱۹۲۳، نظر به اینکه از طرف بنگاههای صنعتی و بازرگانی ما، در سیاست شوروی مربوط بنرخهای

تخلفاتی شده بود، دشوراریهای اقتصادی قدری بیشتر شد. بین نرخ کالاهای صنعتی و محصول کشاورزی مغایرت کلی وجود داشت. نرخ غله پائین آمده در صورتی که نرخ کالاهای صنعتی بیاندازه بالارفته بود. هزینه‌های اضافی در صنایع زیاد شده و این موضوع موجب گرانی کالاها میگردید. پولهائی که دهقانان از فروش غله بدست میاوردند، بزودی ارزش خود را گم میکرد. علاوه بر اینها، پیاتاکوف ترتسکیست، که در آن وقت کارهای شورای عالی اقتصاد ملی در دستش بود، بکارکنان اقتصادی دستور تبهکارانه‌ای داد دائر بر اینکه گویا، برای ترقی دادن صنایع، لازم است از فروش کالاهای صنعتی سود زیادتری بر داشت و نرخها را برون از اندازه بالابرد. ولی در حقیقت امر، این شعار نپهانی فقط میتوانست باعث محدود شدن پایهٔ تولید صنعتی و موجب خرابی صنایع گردد. در چنین شرائطی، خرید کالاهای شهری برای دهقانان بدون صرفه بود و آنها از خرید این کالاها دست کشیدند. بحران فروش کالا آغاز شد، که در صنایع نیز تاثیر خود را بخشید. دشواریهائی در پرداخت مزد کار بمیان آمد. این موضوع موجب نا رضایتی کارگران گردید. کارگرانی که عقب مانده تر بودند در برخی از فابریکها دست از کار میکشیدند.

کمیتهٔ مرکزی حزب طرق بر طرف ساختن همهٔ این دشواریها و نواقص را مد نظر قرار داد. اقداماتی برای از میان بردن بحران فروش کالا اتخاذ شد. نرخ اجناس مورد مصرف عموم پائین آورده شد. تصمیم گرفته شد که اصلاحات پولی انجام گردد و موجبات تثبیت پول و رائج شدن چرونس فراهم شود. امر پرداخت مزد کارگران اصلاح گردید. برای بسط و توسعهٔ بازرگانی شوروی بوسیلهٔ بنگاههای شوروی و کئوپراتیوی

و نیز برای طرد هرگونه بازرگانان خصوصی وسفته بازان از رشتهٔ بازرگانی، اقداماتی در نظر گرفته شد.

میبایستی یکدل و یکجهت دامن همت بر کمر زد ودست بکار شد. هر آن کس که نسبت بحزب وفادار بود، این طور فکر میکرد وعمل مینمود. ولی ترتسکیستها این طور رفتار نمیکردند. آنها از غیبت لنین، که بواسطهٔ بیماری سختش کنار مانده بود، استفاده کرده حزب و رهبری آن را مورد حملهٔ تازه‌ئی قرار دادند و چنین میپنداشتند که برای در هم شکستن حزب و سرنگون کردن رهبری وی موقع مساعدی فرا رسیده است. در مبارزه علیه حزب، این عناصر از تمام حوادث، خواه شکست انقلاب در آلمان و بلغارستان در پائیز سال ۱۹۲۳ و خواه دشواریهای اقتصادی کشور و خواه از بیماری لنین، استفاده میکردند. درست در همین لحظهٔ دشوار برای دولت شوروی، یعنی موقعی که پیشوای حزب در بستر بیماری بود، ترتسکی علیه حزب بلشویک اقدام به حمله نمود. وی کلیهٔ عناصر ضد لنینی را که در حزب بودند در پیرامون خود گرد آورد، معجلا زمینهٔ مرامی مخالفین را، که علیه حزب و رهبری آن و برضد سیاست حزب متوجه بود، تهیه کرد. این زمینهٔ مرامی بنام اظهاریهٔ ٤٦ مخالف معروف گردید. در مبارزه برضد حزب لنینی، همهٔ دسته بندیهای مخالف: — ترتسکیها، دسیستها، بازمانده‌های «کمونیستهای چپ» و «مخالفین کارگری» متحد شدند و در اظهاریهٔ خود بحران سخت اقتصادی ومحو حاکمیت شوروی را پیشگوئی کرده، آزادی فراکسیون و دسته بندیها را بعنوان یگانه راه نجات از این وضع تقاضا مینمودند.

این امر، مبارزه برای تجدید فراکسیونها بود، که از طرف کنگرهٔ دهم، بنا بپیشنهاد لنین، ممنوع شده بود.

ترتسکیستها در بارهٔ بهبود صنایع و یا کشاورزی، در بارهٔ بهبود دوران کالا در کشور و بهبود حال زحمتکشان هیچ گونه مسائل صریحی را مطرح نمینمودند و در حقیقت هیچگونه علاقه‌ای به این موضوعات نداشتند. تنها علاقهٔ آنها این بود که از غیبت لنین استفاده کرده از نو در درون حزب فراکسیونها را بر قرار و پایه‌های حزب و کمیتهٔ مرکزی حزب را سست نمایند.

در پی زمینهٔ مرامی ٤٦ نفر، نامهٔ ترتسکی، که در آن کادرهای حزبی را لجن مالی میکرد و نسبت بحزب یك سلسله تهمتها و افتراآت تازه‌ای وارد مینمود، منتشر گردید. ترتسکی در این نامهٔ خود نغمه‌های کهنهٔ منشویکی را که حزب بارها از وی شنیده بود تکرار میکرد.

ترتسکیستها قبل از هر چیزی بدستگاه حزبی حمله‌ور شدند. آنها میفهمیدند که حزب، بدون دستگاه محکم حزبی، نمیتواند زندگی و کار کند. مخالفین کوشش میکردند که این دستگاه را متزلزل و ویران سازند و اعضای حزب را برضد دستگاه حزبی و جوانان را برضد کادرهای قدیمی حزب بر انگیزند. ترتسکی در نامهٔ خود به جوانان دانش آموز، به اعضای جوان حزب، که تاریخ مبارزهٔ حزب را برضد ترتسکیسم نمیدانستند، امید بسته بود. برای جلب جوانان دانش آموز ترتسکی از در چاپلوسی و تملق بر آمده آنها را «درست ترین هواسنج حزب» مینامید و در عین حال اظهاراتی راجع به تغییر ماهیت گارد قدیمی لنینی مینمود. با اشاره به پیشوایان تباه و فاسد بین الملل دوم، ترتسکی، با لحن پست و رذیلانه‌ای، کنایه میزد که گارد قدیمی بلشویکی هم بهمین راه افتاده است. ترتسکی با این سرو صداها در بارهٔ تغییر ماهیت حزب، کوشش میکرد که تغییر ماهیت شخص خود و مقاصد ضد حزبی خودرا بپوشاند.

هر دو سند مخالفین، خواه زمینهٔ مرامی ٤٦ نفر و خواه نامهٔ ترتسکی، از طرف ترتسکیستها بنواحی و حوزه‌ها فرستاده شد و در معرض مذاکرهٔ اعضای حزب قرار گرفت.

حزب را دعوت بمباحثه میکردند.

بدین طریق ترتسکیستها، چه پیش از دهمین کنگرهٔ حزب یعنی در موقع مباحثه راجع به اتحادیه‌ها، وچه اکنون، مباحثهٔ همگانی حزبی را بحزب تحمیل نمودند.

حزب، با وجود اینکه سر گرم مسائل اقتصادی مهمتری بود، این دعوت بمبارزه را پذیرفت و باب مباحثه را باز نمود.

مباحثه، همهٔ حزب را فراگرفت. مبارزه، با شدت زیادی جریان داشت. شدت این مبارزه مخصوصاً در مسکو بود. ترتسکیستها جد وجهد داشتند پیش از همه سازمان پایتخت را بدست آورند. ولی مباحثه کمکی بترتسکیستها نکرد و فقط آنها را رسوا نمود. ترتسکیستها، خواه در مسکو و خواه در تمام اتحاد شوروی، شکست کمر شکنی خوردند. برای ترتسکیستها تنها تعداد کمی از حوزه‌های دانشگاه و ادارات دولتی رأی داد.

در ژانویهٔ سال ۱۹۲٤ کنفرانس سیزدهم حزب گرد آمد. این کنفرانس گزارش رفیق استالین را در بارهٔ نتایج مباحثه استماع کرد. کنفرانس مخالفین ترتسکیستی را تقبیح نمود و اظهار داشت که حزب در این مورد با انحراف خرده بورژوازی از مارکسیسم سر و کار دارد. تصمیمات کنفرانس بعدها از طرف کنگرهٔ سیزدهم حزب و کنگرهٔ پنجم بین‌ الملل کمونیست تصویب گردید. پرولتاریای بین المللی کمونیستی از حزب بلشویک، در مبارزهٔ آن برضد ترتسکیسم، پشتیبانی میکرد.

ولی ترتسکیستها از کارشکنی خود دست بر نداشتند. در پائیز سال ۱۹۲٤، ترتسکی مقاله‌ای بنام «درسهای اکتبر» منتشر

کرد و در آن سعی داشت که ترتسکیسم را جانشین لنینیسم کند. این مقاله، سرا پا تهمت نسبت بحزب ما و به پیشوای آن لنین بود. این رساله دست آویز تمام دشمنان کمونیسم وحاکمیت شوروی شد. این افترآآت ترتسکی نسبت به تاریخ سرا پا قهرمانی بلشویسم، از طرف حزب ما با نفرت و انزجاز تلقی گردید. رفیق استالین کوشش ترتسکی را برای تبدیل لنینیسم به ترتسکیسم رسوا ساخت و در سخنرانیهای خود خاطر نشان کرد که «وظیفهٔ حزب عبارت از آن است که ترتسکیسم را بمنزلهٔ یک جریان ایدیولوژیک دفن کند».

در امر درهم شکستن ایدیولوژی ترتسکیسم و مدافعه از لنینیسم، اثر تئورتیک رفیق استالین «در بارهٔ اصول لنینیسم» که در سال ۱۹۲٤ از چاپ در آمد، اهمیت بسزائی داشت. این رساله تشریح استادانه و اثبات جدی اساس تئوری لنینیسم میباشد. این رساله بلشویکها را، خواه در آن موقع و خواه اکنون باسلاح برندهٔ تئوری مارکسیستی ــ لنینی مسلح کرده و میکند.

در نبرد بر ضد ترتسکیسم، رفیق استالین حزب را در پیرامون کمیتهٔ مرکزی گرد آورد و برای مبارزهٔ آتی در راه پیروزی سوسیالیسم در کشور ما بسیج نمود. رفیق استالین توانست ثابت کند، که برای تامین ادامهٔ پیشرفت پیروزمندانه بسوی سوسیالیسم، درهم شکستن ایدئولوژی ترتسکیسم شرطی لازم میباشد.

ضمن تراز بندی دوران مبارزه بر ضد ترتسکیسم، رفیق استالین اظهار داشت:

«بدون در هم شکستن ترتسکیسم نمیتوان در شرائط نپ بپیروزی نائل شد و روسیهٔ کنونی را مبدل بروسیهٔ سوسیالیستی نمود».

ولی این کامیابیهای سیاست لنینی حزب را بزرگترین بدبختی که برای حزب و طبقهٔ کارگر پیش آمد، تیره گردانید. در ۲۱ ژانویهٔ سال ۱۹۲٤ در گورکی نزدیکی مسکو لنین، پیشوا و استاد ما و بانی حزب بلشویک، در گذشت. طبقهٔ کارگر همهٔ جهان خبر مرگ لنین را بمنزلهٔ بزرگترین فقدان تلقی کرد. در روز دفن لنین پرولتاریای جهان پنج دقیقه تعطیل کار را در همه جا اعلام داشت. راههای آهن از حرکت باز ماند، کار در کارخانه‌ها و فابریکها متوقف شد. زحمتکشان همهٔ دنیا پدر و معلم خود، بهترین دوست و پشتیبان خویش یعنی لنین را بسوی گور مشایعت میکردند.

در پاسخ بمرگ لنین، طبقهٔ کارگر اتحاد شوروی محکمتر از پیش در پیرامون حزب لنین گرد آمد. هر یك از کارگران آگاه، در این روزهای سوگواری رفتار خود را نسبت بحزب کمونیست، که وصایای لنین را بجا میاورد، از نظر گذراند. کمیتهٔ مرکزی حزب هزاران و هزاران در خواست عضویت از طرف کارگران غیر حزبی در یافت میداشت. کمیتهٔ مرکزی این جنبش کارگران پیشرو را حسن استقبال نمود و قبول عضویت کارگران پیشرو را بطور توده‌ئی، یعنی دعوت لنینی بحزب را اعلام داشت. از نو ده ها هزار تن کارگر وارد حزب شدند. کسانی بحزب میامدند که در راه حزب و برای کار لنین آمادهٔ جانفشانی و فداکاری بودند. آن موقع در اندك مدتی بیش از دویست و چهل هزار تن کارگر داخل صفوف حزب بلشویك گردید. قسمت پیشرو طبقهٔ کارگر، که از همه آگاهتر وانقلابیتر و از همه جسورتر و با انضباط تر بود، داخل حزب گردید. این دعوت لنینی بحزب بود.

فوت لنین نشان داد که تا چه اندازه حزب ما بتودهٔ

کارگر نزدیك است و چگونه کارگران، حزب لنینی را عزیز و گرامی میدارند.

در روزهای سوگواری لنین، در کنگرهٔ دوم شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، رفیق استالین بنام حزب سوگند بزرگی یاد کرد و چنین گفت:

«ما کمونیستها مردمانی از سرشت ویژه هستیم. ما از مصالح خاصی برش یافته ایم. ما کسانی هستیم که ارتش استراتژ بزرگ پرولتاریا، ارتش رفیق لنین را تشکیل میدهیم. هیچ افتخاری بالاتر از متعلق بودن به این ارتش نیست. هیچ افتخاری بالاتر از دارا بودن نام عضویت حزبی که مؤسس و رهبر آن رفیق لنین میباشد نیست...

هنگامی که رفیق لنین ما را ترك میکرد بما وصیت کرد که نام بزرگ عضویت حزب را بلند و پاکیزه نگاه داریم. سوگند یاد میکنیم بتو، رفیق لنین، که ما این وصیت تورا با شرافت انجام خواهیم داد!..

هنگامی که رفیق لنین ما را ترك میکرد بما وصیت نمود که یگانگی حزب را مانند مردمك چشم حفظ کنیم. سوگند یاد میکنیم بتو، رفیق لنین، که این وصیت تورا هم با شرافت انجام خواهیم داد!..

هنگامی که رفیق لنین ما را ترك میکرد بما وصیت کرد که دیکتاتوری پرولتاریا را حفظ کرده و مستحکم سازیم. سوگند یاد میکنیم بتو، رفیق لنین، که از نیروی خود دریغ نخواهیم داشت تا این وصیت تورا هم با شرافت انجام دهیم!..

هنگامی که رفیق لنین ما را ترك میکرد بما وصیت کرد که با تمام قوا اتحاد کارگران و دهقانان را مستحکم

سازیم. سوگند یاد میکنیم بتو، رفیق لنین، که این وصیت تورا هم با شرافت انجام خواهیم داد!..

رفیق لنین، بطور خستگی نا پذیری، لزوم اتحاد داوطلبانهٔ ملل کشور ما، لزوم همکاری برادرانهٔ آنها را در دائرهٔ اتحاد جمهوریها، بما گوشزد مینمود. هنگامی که رفیق لنین مارا ترك می نمود بما وصیت کرد که اتحاد این جمهوریها را مستحکم کنیم و بسط دهیم. سوگند یاد میکنیم بتو، رفیق لنین، که این وصیت تورا هم با شرافت انجام خواهیم داد!..

لنین بارها بما خاطر نشان نموده است که تحکیم ارتش سرخ و بهبود وضع آن یکی از مهمترین وظایف حزب ما میباشد... سوگند یاد کنیم، رفقا، که از نیروی خود دریغ نخواهیم داشت تا اینکه ارتش سرخ خود و نیروی دریائی سرخ خود را مستحکم سازیم...

هنگامی که رفیق لنین ما را ترك میکرد بما وصیت کرد که باصول بین الملل کمونیست وفادار باشیم. سوگند یاد میکنیم بتو، رفیق لنین، که ما از جان خود دریغ نخواهیم داشت تا اینکه اتحاد زحمتکشان همهٔ جهان یعنی بین الملل کمونیست را مستحکم سازیم و بسط دهیم!»

این سوگند حزب بلشویك به پیشوای خود لنین بود که طی قرنها زنده خواهد ماند.

در ماه مه سال ۱۹۲٤ کنگرهٔ سیزدهم حزب انعقاد یافت. در کنگره ۷٤۸ نفر نماینده با رای قطعی حضور بهم رساندند که نمایندگی ۷۳۵۸۸۱ تن از اعضای حزب را داشتند. علت این افزایش گزاف شمارهٔ اعضاء حزب نسبت به کنگرهٔ گذشته آن است که بنا بدعوت لنینی قریب ۲۵۰ هزار تن عضو جدید

داخل صفوف حزب گردید. نمایندگان دارای رای مشورتی ۴۱۶ تن بودند.

کنگره، زمینهٔ مرامی مخالفین یعنی ترتسکیستها را بمنزلهٔ انحراف خرده بورژوازی از مارکسیسم و بمنزلهٔ تجدید نظر در لنینیسم تشخیص داده و باتفاق آرا این زمینهٔ مرامی را تقبیح و قطعنامهٔ کنفرانس سیزدهم حزب را «در بارهٔ ساختمان حزبی» و «در بارهٔ نتایج مباحثه» تایید نمود.

با در نظر گرفتن وظائفی که در راه تحکیم پیوستگی بین شهر و ده وجود داشت، کنگره دستور ادامهٔ توسعهٔ صنایع و، در نوبهٔ نخست، صنایع سبک را صادر نمود و در عین حال لزوم رشد سریع فلز سازی را نیز گوش زد ساخت.

کنگره تشکیل کمیساریای ملی بازرگانی داخلی را تصویب کرد و همهٔ بنگاههای بازرگانی را موظف ساخت که بازاررا تصاحب نمایند و سرمایهٔ خصوصی را از بازرگانی طرد کنند.

کنگره مقرر ساخت تا اعتبارات دولتی بدهقانان با سود کمتری داده شود و با توسعهٔ آن رباخوران از روستا طرد گردند.

بعنوان وظیفهٔ اساسی کار در روستا، کنگره شعار داد که تمام وسائل ممکن بکار رود تا شرکتهای تعاونی توده‌های دهقانی را در بر گیرد.

سرانجام، کنگره اهمیت بزرگ دعوت لنینی را خاطر نشان کرده و حزب را متوجه آن ساخت که باید کار آموزش اصول لنینیسم برای اعضای جوان حزب، و قبل از همه، برای آنهائی که بنا بدعوت لنینی داخل حزب شده اند تقویت یابد.

۵. اتحاد شوروی در پایان دوران ترمیم. مسئلهٔ ساختمان سوسیالیستی و پیروزی سوسیالیسم در کشور ما. «مخالفین نوین» زینویف - کامنف. کنگرهٔ چهاردهم حزب. خط مشی صنعتی کردن سوسیالیستی کشور.

بیش از چهار سال از کارسر سخت حزب بلشویک و طبقهٔ کارگر در راه سیاست اقتصادی نوین گذشت. کار قهرمانانهٔ ترمیم اقتصاد ملی نزدیک بپایان بود. اقتدار اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی بیش از پیش رو بفزونی مینهاد.

وضعیت بین المللی تا این زمان تغییر یافته بود. سرمایه‌داری پس از جنگ امپریالیستی توانست در مقابل نخستین حملهٔ انقلابی توده‌ها ایستادگی کند. جنبش انقلابی در آلمان، ایتالیا، بلغارستان، لهستان و یک رشته از کشورهای دیگر سرکوب شد. در این کار، پیشوایان احزاب سازشکار سوسیال دموکرات به بورژوازی یاری نمودند. دوران جزر موقتی انقلاب فرا رسید. سرمایه‌داری در اروپای باختری بطور موقت و تا اندازه‌ای تثبیت شد و مواضع آن تا حدی استحکام یافت. لیکن تثبیت سرمایه‌داری تضادهای اساسی را که موجب از همگسیختگی جامعهٔ سرمایه‌داری میشود بر طرف ننمود. بر عکس این تثبیت جزئی سرمایه‌داری تضادها را در میان کارگران و سرمایه‌داران، در بین امپریالیسم و ملل مستعمراتی، در میان گروههای امپریالیستی کشورهای مختلف حادتر میکرد. تثبیت سرمایه‌داری، در کشورهای سرمایه‌داری مقدمات فوران نوینی از تضادها و بحرانهای تازه را فراهم مینمود.

در عین اینکه سرمایه‌داری تثبیت مییافت اتحاد شوروی نیز در حال تثبیت بود ولی این دو حالت تثبیت با یکدیگر تفاوت فاحش داشت. تثبیت سرمایه‌داری علائم بحران تازهٔ سرمایه‌داری را نوید میداد. تثبیت اتحاد شوروی نشانهٔ رشد نوین قدرت اقتصادی و سیاسی کشور سوسیالیستی بود.

باوجود شکست انقلاب در باختر، وضع بین المللی اتحاد شوروی گرچه آهسته ولی پیوسته تحکیم می یافت.

اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۲ به کنفرانس اقتصادی بین المللی منعقده در ایتالیا ــ شهر ژن دعوت شد. در کنفرانس ژن، دول امپریالیستی که از شکست انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری جرات گرفته بودند کوشش داشتند که این بار بشکل دیپلوماسی فشار جدیدی به جمهوری شوراها وارد آورند. امپریالیستها به کشور شوروی در خواستهای گستاخانه‌ای ارائه نمودند و خواستار بودند که فابریکها و کارخانه‌هائیکه در نتیجهٔ انقلاب اکتبر ملی شده بود بسرمایه‌داران خارجی پس داده شود، و نیز خواستار بودند که همهٔ وامهای حکومت تزاری پرداخته شود. در چنین شرایطی دول امپریالیستی بدولت شوروی وعدهٔ وام هائی جزئی میدادند.

اتحاد شوروی این درخواستها را رد کرد.

کنفرانس ژن نتیجه‌ای نداد.

تهدید به مداخلهٔ تازه، بشکل اولتیماتوم کرزن وزیر امور خارجهٔ انگلیس در سال ۱۹۲۳ نیز چنانچه شاید و باید رد گردید.

دول سرمایه‌دار، که درجهٔ استحکام حاکمیت شوروی را سنجش کردند و بپایداری وی اطمینان حاصل نمودند، یکی پس از دیگری بر قرار ساختن مناسبات دیپلوماسی را با کشور ما آغاز نمودند. طی سال ۱۹۲٤ روابط دیپلوماسی با انگلیس، فرانسه، ژاپن، ایتالیا بر قرار گردید.

روشن بود که کشور شوروی توانست یك دوران تام تنفس در شرایط صلح را بدست آورد.

اوضاع در درون کشورهم تغییریافت. فعالیت پر از فداکاری کارگران و دهقانان که از طرف حزب بلشویك رهبری میشد ثمرخود را بخشید. رشد سریع اقتصاد ملی مشهود بود. در سال اقتصادی ۱۹۲۴--۱۹۲۵ کشاورزی بدرجهٔ پیش از جنگ نزدیك شده و به ۸۷ در صد سطح پیش از جنگ بالغ گردید. صنایع بزرگ اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۵ قریب سه چهارم محصول صنعتی پیش از جنگ شد. در سال ۱۹۲۴--۱۹۲۵ کشور شوروی توانست برای ساختمانهای اساسی ۳۸۵ ملیون منات پول بمصرف برساند. نقشهٔ الکتریکی کردن کشور با موفقیت انجام میگرفت. رشته‌های حیاتی سوسیالیسم در اقتصاد ملی مستحکم میگردید. در مبارزه با سرمایهٔ خصوصی در صنایع و بازرگانی پیشرفتهای جدی بدست آمد.

رونق اقتصادی موجب ادامهٔ بهبود وضع کارگران و دهقانان گردیده و رشد طبقهٔ کارگر با سیر سریعی پیش میرفت. مزد افزایش یافت. میزان تولیدی کار بالارفت. وضع مادی دهقانان بمراتب بهتر شد. دولت کارگران و دهقانان در سال ۱۹۲۴--۲۵ برای دست یاری بدهقانان کم بضاعت، توانست تا ۲۹۰ ملیون منات پول تخصیص دهد. بر روی اساس بهبود حال کارگران و دهقانان، بر فعالیت سیاسی توده‌ها نیز بغایت افزوده شد. دیکتاتوری پرولتاریا مستحکم گردید. بر اعتبار و نفوذ حزب بلشویك افزود.

ترمیم اقتصاد ملی نزدیك بپایان بود. ولی برای کشور شوروی، برای کشور سوسیالیسم، که در حال ساختمان بود، تنها ترمیم اقتصاد و بدست آوردن سطح پیش از جنگ کفایت نمیکرد. سطح پیش از جنگ -- سطح یك کشور عقب مانده‌ای بود.

پیش روی بیشتری لازم میامد. تنفس طولانی، که دولت شوروی بدست آورده بود، امکان ادامهٔ ساختمان را تامین مینمود.

ولی در اینجا موضوع دورنمای کار و چگونگی رشد کشور ما، ساختمان ما و موضوع سرنوشت سوسیالیسم در اتحاد شوروی با کمال شدت بمیان میامد. ساختمان اقتصادی را در اتحاد شوروی بکدام سمت باید متوجه نمود، به سمت سوسیالیسم یا بسمت دیگری؟ آیا ما باید اقتصاد سوسیالیستی برپا سازیم و میتوانیم این کار را بکنیم و یا اینکه ما باید برای اقتصاد دیگری، برای اقتصاد سرمایه‌داری زمین را کود دهیم؟ آیا بطور کلی ساختن اقتصاد سوسیالیستی در اتحاد شوروی امکان پذیراست و اگر امکان پذیراست آیا ساختن آن، با وجود تاخیر انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری و تثبیت سرمایه‌داری، میسر است یا نه؟ آیا ساختمان اقتصاد سوسیالیستی بر روی پایهٔ سیاست اقتصادی نوین، که ضمن توسعه و استحکام همه جانبهٔ نیروی سوسیالیسم در کشور، عجالتا- تا اندازه‌ای افزایش سرمایه‌داری را موجب میشود، ممکن است یا نه؟ اقتصاد ملی سوسیالیستی را چگونه باید ساخت، این ساختمان را از چه سوئی باید آغاز نمود؟

همهٔ این مسائل در پایان دورهٔ ترمیم در جلو حزب، دیگر نه بعنوان مسائل تئوریك بلکه بعنوان مسائل عملی، بعنوان مسائل ساختمان روز مرهٔ اقتصادی، قرار گرفت.

میبایستی بهمهٔ این پرسشها پاسخهای پوست کنده و روشن داده شود تا اینکه همهٔ کارکنان حزبی و اقتصادی ما، که صنایع و کشاورزی را بر پا مینمودند و نیز همهٔ خلق، بدانند که کار را بکجا باید کشاند- بسوی سوسیالیسم یا بسوی سرمایه‌داری؟

بدون پاسخهای روشن به این پرسشها، همهٔ کارهای عملی ما در ساختمان-کاری بدون دورنما، کاری کور کورانه و تو خالی میبود.

حزب بهمهٔ این پرسشها پاسخهای روشن و معین داد.

حزب پاسخ داد آری، ساختمان اقتصاد سوسیالیستی در کشورما امکان پذیر و لازم است زیرا آنچه برای ساختن اقتصاد سوسیالیستی، برای ساختن جامعهٔ کامل سوسیالیستی لازم است، دارا هستیم. در اکتبر سال ۱۹۱۷، طبقهٔ کارگر از حیث سیاسی بر سرمایه‌داری غالب آمد و دیکتاتوری سیاسی خود را بر قرار نمود. از آن زمان ببعد حاکمیت شوروی، بمنظور در هم شکستن توانائی اقتصادی سرمایه‌داری و ایجاد شرائط ساختمان اقتصاد ملی سوسیالیستی ، بهرگونه اقدامی دست زد. سلب مالکیت از سرمایه‌داران و ملاکین، تبدیل اراضی، فابریکها، کارخانه‌ها، راهها و بانکها بمالکیت تمام ملت، عملی کردن سیاست اقتصادی نوین، ساختمان صنایع سوسیالیستی دولتی، انجام نقشهٔ کئوپراتیفی لنین، - اینها بود اقدامات مورد نظر. وظیفهٔ عمده، اکنون عبارت است از ساختمان اقتصادی نوین و توسعهٔ اقتصاد سوسیالیستی در همهٔ کشور، تابدین وسیله سرمایداری از حیث اقتصادی نیز بکلی سرکوب گردد. تمام فعالیت عملی ما، تمام کردار ما باید تحت الشعاع این وظیفهٔ عمده قرار گیرد. طبقهٔ کارگر میتواند این کار را بکند. و این کار را هم خواهد کرد. انجام این وظیفهٔ عظیم را باید از صنعتی کردن کشور آغاز نمود. صنعتی کردن سوسیالیستی کشور—آن حلقهٔاصلی است که از آن باید سلسلهٔ بسط ساختمان اقتصاد ملی سوسیالیستی آغاز گردد. نه تاخیر انقلاب در باختر میتواند ما را از پیشروی بجلو، بسوی سوسیالیسم باز دارد و نه تثبیت جزئی سرمایه‌داری در کشورهای غیر شوروی. سیاست اقتصادی نوین، تنها میتواند این کار را آسان نماید، زیرا این سیاست همانا بدین منظور از طرف حزب مجری گردید که ساختمان بنیاد سوسیالیستی اقتصاد ملی ما را آسان تر کند.

چنین بود پاسخ حزب بپرسش راجع به پیروزی ساختمان سوسیالیستی در کشور ما.

ولی حزب میدانست که موضوع پیروزی سوسیالیسم در یک کشور با این ترتیب بپایان نمیرسد. ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی بزرگترین تحولی است که در تاریخ بشر انجام میگیرد و بزرگترین پیروزی تاریخی طبقهٔ کارگر و دهقان اتحاد شوروی بمقیاس جهانی است. ولی با این حال این موضوع کار داخلی اتحاد شوروی است و تنها جزئی از مسئلهٔ پیروزی سوسیالیسم را تشکیل میدهد. جزء دیگر این مسئله جنبهٔ بین المللی آن است. رفیق استالین، ضمن استدلال راجع به پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، بارها خاطر نشان کرده است که باید دو جانب این مسئله یعنی جانب درونی و بین المللی آن را از هم تفکیک کرد. و اما از نظر درونی، یعنی مناسبات بین طبقات در درون کشور، باید گفت که کارگران و دهقانان اتحاد شوروی کاملا میتوانند بر بورژوازی خود از حیث اقتصادی غالب آیند و جامعهٔ کامل سوسیالیستی را برپا سازند، ولی این موضوع جنبهٔ بین المللی نیز دارا است و آن عبارت است از رشتهٔ روابط خارجی، رشتهٔ روابط بین کشور شوروی و کشورهای سرمایه‌داری، بین مردم شوروی و بورژوازی بین المللی که از رژیم شوروی نفرت دارد و در جستجوی موقع مناسبی است که بر ضد کشور شوروی مداخلهٔ مسلح نوی بعمل آورد و مساعی نوی بکار میبرد که در اتحاد شوروی سرمایه‌داری را بر قرار نماید. و چون اتحاد شوروی یگانه کشور سوسیالیسم میباشد و کشورهای دیگر در حال سرمایه‌داری خود باقی میمانند، در این صورت احاطهٔ سرمایه‌داری در اطراف اتحاد شوروی باقی میماند که خطر مداخلهٔ سرمایه‌داری را تولید مینماید. واضح و روشن است که تا موقعی که احاطهٔ

سرمایه‌داری موجود است خطر مداخلهٔ سرمایه‌داری نیز موجود خواهد بود. آیا خلق شوروی میتواند تنها با قوای خویش این خطر خارجی، خطر مداخلهٔ سرمایه‌داری بر ضد اتحاد شوروی را از بین ببرد؟ نه، نمیتواند. نمیتواند، چونکه برای از بین بردن خطر مداخلهٔ سرمایه‌داری باید احاطهٔ سرمایه‌داری را از بین برد و از بین بردن احاطهٔ سرمایه‌داری تنها در نتیجهٔ انقلاب پیروزمندانهٔ پرولتاریائی، دست کم در چند کشور، امکان پذیر است. ولی از اینجا چنین نتیجه گرفته میشود که پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی، که عبارت از محو سیستم اقتصاد سرمایه‌داری و ساختمان سیستم اقتصاد سوسیالیستی است، باز هم، مادام که خطر مداخلهٔ مسلح خارجی و کوشش برای تجدید اصول سرمایه‌داری مرتفع نشده است، مادام که کشور سوسیالیسم از چنین خطری مصون نیست، نمیتواند پیروزی نهائی شمرده شود. برای رفع خطر مداخلهٔ سرمایه‌داری خارجی باید احاطهٔ سرمایه‌داری را از بین برد.

البته ملت شوروی و ارتش سرخ وی، در صورت درست بودن سیاست حکومت شوروی، خواهند توانست به مداخلهٔ نوین سرمایه‌داری بیگانه تودهنی شایسته‌ای بزنند چنانکه در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۰ هم بنخستین مداخلهٔ سرمایه‌داری زدند. ولی معنی این هنوز آن نیست که خطر مداخله‌های نوین سرمایه‌داری از بین خواهد رفت. شکست نخستین مداخله، خطر مداخلهٔ نوین را بر طرف نساخت، زیرا سر چشمهٔ خطر مداخله، یعنی احاطهٔ سرمایه‌داری باقی بود. هرگاه احاطهٔ سرمایه‌داری باز هم وجود داشته باشد، شکست مداخلهٔ نوین باز هم خطر مداخله را مرتفع نمیسازد.

از اینجا چنین بر میاید که پیروزی انقلاب پرولتری در کشورهای سرمایه‌داری برای زحمتکشان اتحاد شوروی اهمیت حیاتی دارد.

این بود نظریهٔ حزب راجع به مسئلهٔ پیروزی سوسیالیسم در کشورما.

کمیتهٔ مرکزی خواستار بود که این نظریه در کنفرانس چهاردهم آتی حزب مورد مذاکره واقع گردد تا بمنزلهٔ نظریهٔ حزب و قانون حزب که برای همهٔ اعضای حزب اجباری است تصویب و قبول شود.

مخالفین از این نظریهٔ حزب مبهوت شدند و علت این بهت زدگی قبل از همه این بود که حزب به این نظریه جنبهٔ صریح و عملی داده آن را با نقشهٔ عملی صنعتی کردن سوسیالیستی کشور مربوط نمود و خواستار شد که بشکل قانون حزبی، بشکل قطعنامهٔ کنفرانس چهاردهم حزب، که برای همهٔ اعضای حزب اجباری باشد، در آید.

ترتسکیستها بر ضد این نظریهٔ حزب بر خاسته «تئوری انقلاب پیاپی» منشویکی را در مقابل آن قرار دادند، که فقط برای‌مسخره کردن مارکسیسم ممکن بود تئوری مارکسیستی نامیده شود و امکان پیروزی ساختمان سوسیالیستی را در اتحاد شوروی انکار میکرد.

هوا داران بوخارین جرئت نکردند آشکارا بر ضد نظریهٔ حزب اقدام کنند ولی با این حال «تئوری» نمو آرام بورژوازی به سوسیالیسم را مقابل این نظریه قرار داده آن را بوسیلهٔ شعار «نوین» که عبارت بود از شعار «غنی شوید» تکمیل مینمودند. نظر بوخارینیها چنین بود که معنی پیروزی سوسیالیسم از بین بردن بورژوازی نیست بلکه پروراندن و غنی نمودن آن است.

زمانی هم زینویف و کامنف سر بر آورده اظهار میداشتند که پیروزی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بواسطهٔ عقب ماندگی فنی و اقتصادی آن غیر ممکن است ولی سپس ناگزیر شدند که باز سر فرو برده پنهان گردند.

کنفرانس چهاردهم حزب (آوریل سال ۱۹۲۵) همهٔ این «تئوریهای» تسلیم طلبانهٔ مخالفین آشکار و پنهان را سخت مورد سرزنش قرار داد و نظریهٔ حزب را دائر بپیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی تصویب و قطعنامهٔ مربوط بان را صادر نمود.

زینویف و کامنف، که به تنگنا افتاده بودند، ترجیح دادند که برله این قطعنامه رای دهند. و لیکن حزب میدانست که آنها مبارزهٔ خود را برضد حزب فقط بتعویق انداخته و مصممند در کنگرهٔ چهاردهم «با حزب مصاف دهند». آنها در لنینگراد طرفداران خود را گرد آورده بتشکیل گروهی بنام «مخالفین نوین» پرداختند.

در دسامبر سال ۱۹۲۵ کنگرهٔ چهاردهم حزب گشایش یافت.

کنگره در محیط وخامت اوضاع درونی حزب جریان داشت. در تمام مدت موجودیت حزب هنوز چنین وضعی روی نداده بود که هیئت نمایندگان یك مرکز بسیار بزرگ حزبی، مانند هیئت نمایندگان لنینگراد، یکجا در صدد برخاستن برضد کمیتهٔ مرکزی خود باشد.

در کنگره ٦٦٥ نماینده با رای قطعی و ٦٤١ نماینده باری مشورتی، که ازجانب ٦٤٣ هزار تن اعضای حزب و ٤٤٥هزار تن نامزد نماینده بودند، یعنی قدری کمتر از کنگرهٔ گذشته حضور داشتند. تصفیهٔ حزبی حوزه‌های دانشگاهها و ادارات دولتی، که با عناصر ضد حزبی آلوده بودند، نتایج خود را بخشید و موجب کمی عده شده بود.

گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی را رفیق استالین داد و در این گزارش رشد توانائی سیاسی و اقتصادی اتحاد شوروی بطور بارزی نمایانده شد. خواه صنایع و خواه کشاورزی، در سایهٔ مزایای اصول اقتصاد شوروی، نسبتا در اندك مدتی ترمیم شده و بسطح پیش از جنگ نزدیك میشد. با وجود این پیشرفتها،

رفیق استالین پیشنهاد میکرد که نباید آسوده خاطر بود، زیرا این پیشرفتها نمیتوانست این حقیقت را، که کشور ما در حالت عقب ماندگی و در حال کشاورزی باقی مانده است، بپوشاند. دو سوم از کلیهٔ محصول، مربوط بکشاورزی بود و تنها یك سوم را صنایع میداد. رفیق استالین میگفت که در جلو حزب این موضوع با تمام معنی جلوه گر است که کشور ما باید بکشور صنعتی بدل گردد که در رشتهٔ اقتصاد، وابستگی بکشورهای سرمایه‌داری نداشته باشد. این کار را میتوان انجام داد و باید هم انجام داد. وظیفهٔ عمدهٔ حزب مبارزه برای ایجاد صنعت سوسیالیستی در کشور و مبارزه در راه پیروزی سوسیالیسم میباشد.

رفیق استالین خاطر نشان نمود که: — «کشور ما باید از کشور کشاورزی مبدل به کشور صنعتی گردد که بتواند آلات و ادوات لازم را با نیروی خود تولید کند، — این است ماهیت و اساس خط مشی عمومی ما».

صنعتی کردن کشور، استقلال اقتصادی کشور را تامین میکرد، استعداد دفاعی آن را تقویت مینمود و برای پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی شرائط لازم را بوجود میاورد.

هواداران زینویف علیه خط مشی عمومی حزب برخاستند. سوکولنیکوف، که طرفدار زینویف بود، در مقابل نقشهٔ استالینی دائر به صنعتی کردن سوسیالیستی، نقشهٔ بورژوازی را، که بین نهنگان امپریالیسم رایج بود، علم کرد. بموجب این نقشه اتحاد شوروی میبایستی کشور کشاورزی بماند، که در درجهٔ اول مواد خام و خواربار تولید نموده آن را به خارجه بفرستد و از آنجا ماشین آلات، که خودش تولید نمینماید و نباید هم تولید کند، وارد نماید. در شرائط سال ۱۹۲۵ این نقشه بمنزلهٔ نقشه‌ای بود که اتحاد شوروی را از حیث اقتصاد در اسارت

کشورهای بیگانه، که دارای صنایع ترقی یافته بودند، قرار میداد و بمنزلهٔ نقشه‌ای بود که عقب ماندگی اتحاد شوروی را از حیث صنایع، بنفع نهنگان امپریالیستی کشورهای سرمایه‌داری، تثبیت میکرد.

پذیرفتن این نقشه به مثابهٔ آن بود که کشور ما را به یك زائدهٔ ناتوان کشاورزی جهان سرمایه‌داری مبدل کنند و آن را در مقابل احاطهٔ سرمایه‌داری بیسلاح و سست گردانند و سر انجام امر سوسیالیسم را در اتحاد شوروی بخاك سپرده باشند.

کنگره، «نقشهٔ» اقتصادی هواداران زینویف را بعنوان نقشهٔ به اسارت انداختن شوروی دانست و سخت تقبیح نمود.

اظهاراتی (برخلاف گفتهٔ لنین!) دائر براینکه گویا صنایع دولتی ما صنایع سوسیالیستی نیست و همچنین (باز هم بر خلاف گفتهٔ لنین!) دائر باینکه گویا دهقان میانه حال در کار ساختمان سوسیالیستی نمیتواند متفق طبقهٔ کارگر باشد، نیز به «مخالفین نوین» کمك نکرد.

کنگره، این رفتار «مخالفین نوین» را بعنوان رفتار ضد لنینی مورد نکوهش قرار داد.

رفیق استالین پرده از روی ماهیت ترتسکیستی و منشویکی «مخالفین نوین» بر داشت و ثابت نمود که زینویف و کامنف فقط نغمه‌های دشمنان حزب را، که لنین علیه آنها در موقع خود مبارزهٔ بی امانی مینمود، تکرار مینمایند.

روشن بود که هواداران زینویف ـ ترتسکیستهائی هستند که نتوانسته‌اند خود را چنانچه باید پرده پوشی کنند.

رفیق استالین تاکید نمود که مهمترین وظیفهٔ حزب ایجاد اتحاد محکم طبقهٔ کارگر بادهقان میانه حال در امر ساختمان سوسیالیسم میباشد. وی در مسئلهٔ دهقانان به دو انحراف که آنموقع در حزب وجود داشت و برای این اتحاد خطرناک

بود اشاره کرد. انحراف نخست-بی اعتنائی و ارزش کافی قائل نشدن برای خطر کولاکها و انحراف دوم-سراسیمگی و ترس در مقابل کولاکها و ارزش کافی قائل نشدن برای دهقان میانه حال بود. باین پرسش که کدام یک از این دو انحراف بدتراست رفیق استالین چنین پاسخ داد: «هم نخستین و هم دومین انحراف یکی از دیگری بدتر میباشد. و اگر این انحرافات رشد یابد میتواند حزب را متلاشی و نابود سازد. خوشبختانه در حزب ما نیروهائی موجود است که هم نخستین انحراف و هم دومین انحراف را میتواند قطع کند».

در حقیقت هم حزب خواه انحراف «چپ» و خواه انحراف راست را درهم شکست و قطع نمود.

کنگرهٔ چهاردهم حزب، ضمن نتیجه گرفتن از مذاکرات در رشتهٔ ساختمان اقتصادی، نقشه‌های تسلیم طلبانهٔ مخالفین را یکدلانه رد نموده در تصمیم مشهور خود چنین نگاشت:

«کنگره در رشتهٔ ساختمان اقتصادی این نکته را ماخذ قرار میدهد که کشورما، یعنی کشور دیکتاتوری پرولتاریا، «برای بنا نمودن جامعهٔ کامل سوسیالیستی همه چیز ضروری را داراست» (لنین). کنگره چنین معتقد است که مبارزه برای پیروزی ساختمان سوسیالیستی در اتحاد شوروی وظیفهٔ اساسی حزب ما میباشد».

کنگرهٔ چهاردهم حزب آئین نامهٔ جدید حزب را تصویب نمود.

• از کنگرهٔ چهاردهم ببعد، حزب‌ما حزب کمونیست (بلشویک) تمام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و. ك. پ. (ب). نامیده میشود.

هواداران زینویف، که در کنگره شکست خورده بودند، تابع حزب نشدند و برضد تصمیمات کنگرهٔ چهاردهم بنای مبارزه را گذاشتند. بلافاصله پس از کنگرهٔ چهاردهم، زینویف جلسهٔ

کمیتهٔ ایالتی جوانان کمونیست لنینگراد را، که قشر بالائی آن از طرف زینویف، زالوتسکی، باکایف، یودوکیموف، کوکلین، صفراف و دو رویان دیگر، با روح کینه ورزی نسبت بکمیتهٔ مرکزی لنینی حزب تربیت یافته بود، برپا کرد. در این جلسه کمیتهٔ ایالتی جوانان کمونیست لنینگراد قطعنامه‌ای دائر به امتناع از متابعت تصمیمات کنگرهٔ چهاردهم حزب صادر کرد که در تاریخ اتحادیه جوانان کمونیست لنینی سراسر اتحاد جماهیر شوروی نظیر آن شنیده نشده بود.

ولی قشر بالائی کومسومول لنینگراد، که از هواداران زینویف بود، روحیهٔ توده‌های کومسومول لنینگراد را بهیچ وجه منعکس نمیکرد و باین جهت به آسانی از پای در آمد وبزودی سازمان کومسومول لنینگراد از نو مقام شایستهٔ خود را در این تشکیلات احراز نمود.

در اواخر کنگرهٔ چهاردهم، دسته‌ای از نمایندگان کنگره عبارت از رفیق مولوتف، کیروف، وروشیلف، کالینین، آندریف و دیگران به لنینگراد فرستاده شدند. میبایستی باعضاء سازمان حزبی لنینگراد توضیح داده میشد که روش هیئت نمایندگان لنینگراد، که اعتبار نامهٔ نمایندگی خود را از راه نیرنگ بدست آورده بودند، چه جنبهٔ تبه کارانه و ضد بلشویکی دارد. جلساتی که در آن راجع به نتایج کنگره گزارش داده میشد پر جوش و غلیان بود. کنفرانس حزبی تازه و فوق العاده‌ای در لنینگراد منعقد گردید. اکثریت قاطع اعضاء سازمان حزبی لنینگراد (بیش از ۹۷ در صد) تصمیمات کنگرهٔ چهاردهم حزب را کاملا تصویب نمود و «مخالفین نوین» یعنی هواداران زینویف را که برضد حزب بودند مورد نکوهش قرار داد. این «مخالفین نوین» در اینموقع دیگر بمنزلهٔ سرلشگران بی لشگر بودند.

بلشویکهای لنینگراد در نخستین صفوف حزب لنین-استالین ماندند.

رفیق استالین ضمن نتیجه گیری از کارهای کنگرهٔ چهاردهم حزب چنین نوشته است:

«اهمیت تاریخی کنگرهٔ چهاردهم حزب کمونیست اتحاد شوروی در آنست که توانست اشتباهات مخالفین نوین را تا ریشه آشکار سازد، روح بی باوری و ندبه‌های مایوسانهٔ آنانرا بدور انداخت، راه ادامهٔ مبارزهٔ آینده را برای سوسیالیسم بطور دقیق و روشن تعیین کرد، دورنمای پیروزی را در مد نظر حزب قرار داد وبدینوسیله پرولتاریا را به ایمان تزلزل ناپذیر به پیروزی ساختمان سوسیالیستی مسلح کرد» (استالین مسائل لنینیسم ص ۱۵۶).

خلاصه

در تاریخ حزب بلشویک سالهای انتقال بکار آرام برای ترمیم اقتصاد ملی یکی از با مسئولیت ترین دوره‌ها میباشد. حزب در محیط پیچیده و مشکلی توانست تحول دشواری را از سیاست کمونیسم جنگی به سیاست اقتصادی نوین انجام دهد. حزب اتحاد کارگران و دهقانان را بر اساس اقتصادی نوینی مستحکم ساخت. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ایجاد شد.

ضمن طی طریق سیاست اقتصادی نوین، پیشرفتهای قطعی در کار ترمیم اقتصاد ملی بدست آمد. کشور شوراها در رشد اقتصاد ملی از دورهٔ ترمیم بطور موفقیت آمیزی گذشت و بنای انتقال بدورهٔ جدید یعنی دورهٔ صنعتی کردن کشور را گذارد.

انتقال از جنگ داخلی بساختمان آرام سوسیالیستی بویژه

در موقع نخست با دشواریهای بزرگی توام بود. دشمنان بلشویسم، عناصر ضد حزبی در صفوف حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در تمام امتداد این دوره بر ضد حزب لنینی مبارزهٔ بس شدیدی مینمودند. بر رأس این عناصر ضد حزبی ترتسکی قرار داشت. دستیاران وی در این مبارزه کامنف، زینویف، و بوخارین بودند. مخالفین امیدوار بودند که پس از درگذشت لنین در صفوف حزب بلشویک تولید فساد نموده و در آن افتراق انداخته آنرا به بی اعتمادی نسبت به کار پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی آلوده سازند. در حقیقت ترتسکیستها کوشش داشتند که در اتحاد شوروی سازمان سیاسی مخصوص بورژوازی نوین و بعبارت اخری حزب دیگر یعنی حزب رستاخیز سرمایه‌داری را بوجود آورند.

حزب در زیر پرچم لنینی در پیرامون کمیتهٔ مرکزی لنینی خود، پیرامون رفیق استالین گرد آمده هم ترتسکیستها و هم دوستان جدید آنها را در لنینگراد، یعنی مخالفین نوین از طرفداران زینویف و کامنف را، شکست داد.

حزب بلشویک نیرو و وسایل لازم جمع آوری کرده کشور را بمرحلهٔ تاریخی نوین یعنی بمرحلهٔ صنعتی کردن سوسیالیستی رسانید.

فصل دهم

حزب بلشویک در مبارزه برای صنعتی کردن سوسیالیستی کشور.

(سالهای ۱۹۲۶—۱۹۲۹)

۱. دشواریهای دورهٔ صنعتی کردن سوسیالیستی و مبارزه با آن دشواریها. تشکیل دسته بندی ضد حزبی ترتسکیستی و زینویفی. کردار ضد شوروی این دسته بندی. شکست دسته بندی.

حزب، پس از کنگرهٔ چهاردهم، برای اجرای دستور عمومی حکومت شوروی در امر صنعتی کردن سوسیالیستی کشور، مبارزه را توسعه داد.

وظیفهٔ دورهٔ ترمیم، قبل از هر چیزی، این بود که کشاورزی احیاء شود، مواد خام وخواربار بدست آید و بکار افتد و صنایع، کارخانه‌ها و فابریکها ترمیم گردد.

حکومت شوروی نسبتاً باسانی از عهدهٔ این وظائف برامد.

ولی دوران ترمیم سه نقص بزرگ داشت.

نخست اینکه سر و کار آن با کارخانه‌ها و فابریکهای کهنه‌ای بود که دارای تکنیک کهنه وعقب مانده بوده و بزودی ممکن بود از کار بیافتند. میبایستی لوازم و احتیاجات فنی آنها را بر اساس تکنیک نوین تجدید کرد.

دوم اینکه دورهٔ ترمیم با صنایعی سر و کار داشت که زمینهٔ آن بسیار محدود بود زیرا دهها و صدها کارخانه‌های ماشین سازی که کشور مطلقاً به آن احتیاج داشت لازم بود وبین کارخانه‌های موجود کشور ما چنین کارخانه‌هائی وجود نداشت. میبایستی این کارخانه‌ها را ساخت، زیرا صنایع بدون وجود آن نمیتواند تبدیل به صنایع حقیقی گردد. بنابر این از جملهٔ وظائف آن زمان این بود که چنین کارخانه‌هائی تاسیس شود و با وسائل فنی معاصر تجهیز گردد.

سوم اینکه دورهٔ ترمیم بیشتر با صنایع سبک سر و کار داشت که آن را رشد داد و براه انداخت. ولی بعدها خود رشد صنایع سبك هم مواجه با اشکال یعنی با سستی صنایع سنگین گردید. درعین حال کشور نیازمندیهای دیگری هم داشت که تنها صنایع سنگین ترقی میتوانست آن را تامین نماید. میبایستی اکنون بسوی صنایع سنگین عطف توجه شود.

سیاست صنعتی کردن سوسیالیستی میبایستی تمام این وظائف مهم را انجام دهد.

لازم میامد که یک رشته از صنایع، که روسیهٔ تزاری فاقد آن بود، از نو تاسیس گردد. میبایستی کارخانه‌های ماشین سازی، دستگاه سازی، اتومبیل سازی، شیمیائی، فلز سازی نوین ساخته شود، وسائل موتور سازی و تهیهٔ لوازم فنی برای کارخانه‌های برق در داخل کشور فراهم آید، استخراج فلزات و ذغال سنگ افزایش یابد زیرا امر پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی آن را خواستار بود.

لازم میامد صنایع نوینی برای دفاع کشور برپا شود، کارخانه‌های توپ سازی، گلوله سازی، کارخانه‌های هواپیما سازی، تانک سازی و مسلسل سازی ساخته شود، زیرا منافع دفاع

اتحاد شوروی در شرائط احاطه از طرف کشورهای سرمایه‌داری این طور اقتضا مینمود.

لازم بود کارخانه‌های تراکتور سازی و کارخانه‌هائی بمنظور فرا آوردن ماشینهای کشاورزی امروزه تاسیس کرد و از محصول آنها کشاورزی را تامین نمود تا اینکه بملیونها اقتصاد انفرادی روستا امکان داد که از راه کشاورزی اشتراکی بتولید بزرگ مبادرت نماید زیرا منافع پیروزی سوسیالیسم در روستا چنین ایجاب میکرد.

همهٔ اینها میبایستی در پرتو سیاست صنعتی کردن کشور بدست آید، زیرا صنعتی کردن سوسیالیستی کشور عبارت از همین بود.

مسلم است که چنین ساختمان اساسی بزرگ بدون صرف ملیاردها پول امکان پذیر نبود. به وامهای خارجی نمیشد امید بست، زیرا کشورهای سرمایه‌داری از دادن وام امتناع کرده بودند. لازم میامد بدون کمک خارجی با وسائل خودی اقدام بساختمان نمود و حال آنکه کشورما در آن موقع هنوز غنی نبود.

یکی از دشواریهای عمده، اکنون عبارت از این بود.

کشورهای سرمایه‌داری معمولا صنایع سنگین خود را بحساب وارد کردن سرمایه از خارج یعنی بوسیلهٔ غارت مستعمرات، بوسیلهٔ اخذ غرامات جنگی از ملل مغلوب و بوسیلهٔ وامهای خارجی تاسیس مینمودند. کشور شوراها اصولا نمیتوانست برای بدست آوردن وسائل صنعتی کردن کشور به این گونه منابع چرکین مانند غارت ملل مستعمره یا مغلوب متوسل شود. و اما موضوع وامهای خارجی، این منبع برای اتحاد شوروی بسته بود، زیرا که کشورهای سرمایه‌داری از دادن وام بوی

امتناع داشتند. میبایستی این وسائل را در درون کشور فراهم ساخت.

این وسائل در اتحاد شوروی فراهم شد. در اتحاد شوروی چنان منابع متراکمی پیدا شد که در هیچ یك از کشورهای سرمایه‌داری نظیر آن دیده نشده است. دولت شوروی همهٔ فابریکها و کارخانه‌ها و همهٔ اراضی را که انقلاب سوسیالیستی اکتبر از دست سرمایه‌داران و ملاکین بیرون آورده بود و نیز وسائط حمل و نقل، بانکها، بازرگانی خارجی و داخلی را در اختیار خود گرفت. منافع حاصله از فابریکها و کارخانه‌های دولتی، وسائط حمل و نقل، بازرگانی و بانکها اکنون دیگر بمصرف طبقهٔ طفیلی سرمایه‌دار تخصیص نداشت بلکه برای ادامهٔ توسعهٔ صنایع صرف میگردید.

حکومت شوروی وامهای تزاری را، که ملت تنها بابت تنزیل آن هر سال صدها ملیون منات طلا میپرداخت، لغو نمود. با لغو مالکیت خصوصی ملاکین بر زمین، حکومت شوروی دهقانان را از پرداخت سالیانه قریب ۵۰۰ ملیون منات طلا اجارهٔ زمین بملاکین معاف گردانید. دهقانان، که از زیر این همه بارهای سنگین رهائی یافته بودند، میتوانستند بدولت یاری نمایند تا صنایع نو و توانائی احداث کند. دریافت تراکتور و ماشینهای کشاورزی برای دهقانان جنبهٔ حیاتی داشت.

همهٔ این سر چشمه‌های در آمد در اختیار دولت شوروی بود و برای برپا ساختن صنایع سنگین ممکن بود صدها ملیون و یا ملیاردها منات از این منابع عاید شود. فقط میبایستی مانند صاحبکار دست بکار شد و در امر صرف پول نهایت صرفه جوئی را مراعات نمود، امر تولید را بر روی اساس فنی صحیح بهبودی بخشید، ارزش اصلی تولید را پائین آورد، هزینه‌های غیر لازم و غیره را ازمیان برد.

حکومت شوروی هم همین طور اقدام کرد.

در سایهٔ رژیم صرفه جوئی، مبالغ هنگفتی برای ساختمان اساسی سال بسال متراکم میگشت. برای آغاز بنای بنگاههای عظیمی مانند استاسیون آبی برق دنپر، راه آهن ترکستان ــ سیبری، کارخانهٔ تراکتور سازی استالینگراد، کارخانه‌های دستگاه سازی، کارخانهٔ اتومبیل سازی «آمو» («زیس») و غیره امکان حاصل شد.

اگر در سال ۱۹۲۶ــ۲۷ برای صنایع قریب یك میلیارد منات صرف شده بود اینك پس از سه سال میسر شد قریب پنج میلیارد منات صرف گردد.

کار صنعتی کردن کشور پیش میرفت.

کشورهای سرمایه‌داری میدیدند که تحکیم اقتصاد سوسیالیستی اتحاد شوروی موجودیت سیستم سرمایه‌داری را در مخاطره میاندازد. باین جهت حکومتهای امپریالیستی بر هر اقدامی دست زدند تا فشار تازه‌ای به اتحاد شوروی وارد آورند، ایجاد اختلال کنند تا امر صنعتی کردن کشور اتحاد شوروی را بر هم زنند و یا اقلاً مانعی در راه آن بتراشند.

در ماه مه سال ۱۹۲۷ محافظه کاران انگلیس («سخت سرها») که بر رأس حکومت قرار داشتند با منظور فتنه جویانه‌ای به ادارهٔ «آرکس» (شرکت شوروی برای بازرگانی با انگلیس) حمله ور شدند. ۲۶ مه سال ۱۹۲۷ حکومت محافظه کار انگلیس قطع روابط دیپلوماسی و بازرگانی خود را با اتحاد شوروی اعلام داشت.

هفتم ژوئن سال ۱۹۲۷ در ورشو سفیر کبیر اتحاد شوروی رفیق ویکوف بدست یکی از افراد گارد سفید روسی که تبعهٔ لهستان بود کشته شد.

در همان زمان در خاك اتحاد شوروی از طرف جاسوسان

و کارشکنان انگلیس در لنینگراد به باشگاه حزبی چند بمب انداخته شد که قریب سی تن زخمی از آنجمله چند نفر سخت مجروح گردیدند.

در تابستان سال ۱۹۲۷ تقریباً در آن واحد به سفارتخانه و نمایندگیهای بازرگانی اتحاد شوروی در برلن، پکن، شانکهای، تیانتزین حمله شد.

با این وضع دشواری ای تازه‌ای برای حکومت شوروی فراهم میگردید.

ولی اتحاد شوروی تسلیم فشار نشد و حملات فتنه انگیزانهٔ امپریالیستها و عمال آنها را به آسانی دفع کرد.

دشواریهائیکه ترتسکیستها و مخالفین دیگر با کار شکنیهای خود برای حزب و دولت شوروی فراهم میاوردند کمتر از این ها نبود. بیجهت نبود که رفیق استالین در آنزمان میگفت که برضد حاکمیت شوروی «از چمبرلن گرفته تا ترتسکی یك نوع جبههٔ متحدی دارد تشکیل میشود». باوجود تصمیمات کنگرهٔ چهاردهم حزب و با اینکه مخالفین ظاهراً وفاداری خود را نسبت به حزب اعلام داشته بودند باز اسلحه را بزمین نگذاشته و علاوه بر آن بیش‌از پیش کارشکنی و تفرقه اندازی خود را تقویت دادند.

در تابستان سال ۱۹۲۶ هواداران ترتسکی و زینویف یك دسته بندی ضد حزبی تشکیل میدهند، بقایای همهٔ دستجات مخالفین شکست خورده را در اطراف این دسته بندی گرد میاورند و بنیان حزب مخفی ضد لنینی خود را بر پا میسازند و باین وسیله آئین نامهٔ حزب و تصمیمات کنگره‌های حزبی را که تشکیل فراکسیونها را ممنوع داشته بود بی پروا نقض مینمایند. کمیتهٔ مرکزی حزب اخطار میکند که اگر این دسته بندی ضد حزبی که شبیه دسته بندی مشهور منشویکی ماه اوت میباشد بر چیده نشود

سرانجام کار برای طرفداران وی ممکن است بجای بلدی کشانده شود. ولی طرفداران این دسته بندی دست از کار نمیکشند.

در پائیز همان سال، در آستانهٔ کنفرانس پانزدهم حزب، این مخالفین در جلسات حزبی در کارخانه‌های مسکو، لنینگراد و شهرهای دیگر بر خاسته و کوشش بکار میبرند که حزب را دچار مباحثهٔ تازه‌ئی بنمایند و ضمنا زمینهٔ مرامی خود را، که نسخهٔ ثانی زمینهٔ مرامی ضد لنینی عادی ترتسکیستی و منشویکی بود، در معرض مذاکرهٔ اعضای حزب قرار میدهند. اعضای حزب، توی دهنی سختی بمخالفین میزنند و در برخی‌از نقاط آنها را از جلسات بیرون میرانند. کمیتهٔ مرکزی مجدداً بطرفداران دسته بندی اخطار میکند که حزب از این پس نمیتواند کارشکنیهای آنها را تحمل کند.

مخالفین عریضه‌ای بامضای ترتسکی، زینویف، کامنف و ساکولنیکف بکمیتهٔ مرکزی میدهند که ضمن آن از عمل فراکسیونی خود اظهار ندامت میکنند و وعده میدهند که در آینده وفادار باشند. با وجود این، دسته بندی عملا باقی میماند و طرفداران آن از کار مخفیانهٔ ضد حزبی خود دست بر نداشته بتشکیل حزب ضد لنینی خود ادامه میدهند، چاپخانهٔ مخفی بر قرار میسازند، برای طرفداران خود حق عضویت مقرر مینمایند و زمینهٔ مرامی خود را انتشار میدهند.

بمناسبت این رفتار ترتسکیستها و زینویفیها، کنفرانس پانزدهم حزب (نوامبر سال ۱۹۲۶) و جلسهٔ عمومی کمیتهٔ اجرائیهٔ بین الملل کمونیست (دسامبر سال ۱۹۲۶) موضوع دسته بندی ترتسکیستی-زینویفی را مورد مذاکره قرار داده در تصمیمات خود طرفداران دسته بندی را بعنوان افتراق جویانی، که با

زمینهٔ مرامی خود بموضع منشویکی در غلطیده‌اند، مورد تقبیح قرار میدهد.

لیکن این اقدام هم برای طرفداران دسته بندی موثر واقع نشد. در سال ۱۹۲۷، در موقعیکه محافظه‌کاران انگلیس با اتحاد شوروی قطع روابط سیاسی و بازرگانی نمودند، طرفداران دسته بندی باز حملات خود را نسبت بحزب تقویت دادند. اینان زمینهٔ مرامی جدیدی موسوم به «زمینهٔ مرامی ۸۳ نفر» ترتیب دادند و در میان اعضای حزب شروع بانتشار آن نمودند و از کمیتهٔ مرکزی خواستار شدند که مباحثهٔ عمومی تازه‌ئی در حزب اعلام دارد.

میتوان گفت که این زمینهٔ مرامی مخالفین، بیش از کلیهٔ نظائر خود، توام بادروغ و سالوسی بود.

در گفتار یعنی ضمن زمینهٔ مرامی خود، ترتسکیستها و زینویفیها بر ضد رعایت تصمیمات حزب اعتراضی نداشتند و اظهار وفاداری میکردند ولی در کردار هر گونه وفاداری نسبت بحزب و کمیتهٔ مرکزی وی را تخطئه کرده تصمیمات حزب را بزشتترین شکلی نقض مینمودند.

در گفتار، یعنی ضمن زمینهٔ مرامی خود، اینان نسبت به یگانگی حزب اعتراضی نداشتند و بر ضد افتراق اظهار نظر مینمودند ولی در کردار با زشتترین شکلی یگانگی حزب را نقض نموده روش افتراق جویانه را پیش گرفتند و اکنون دیگر حزبی ویژهٔ خود، که مخفی و ضد لنینی بود، داشتند که هرگونه موجباتی برای بدل شدن بحزب ضد شوروی و ضد انقلابی را در بر داشت.

در گفتار، یعنی در زمینهٔ مرامی خود، اینان طرفدار سیاست صنعتی کردن کشور بودند و حتی کمیتهٔ مرکزی را ملامت

میکردند که در راه صنعتی کردن کشور سرعت کافی بکار نمیبرد ولی در کردار نسبت به تصمیمات حزب در بارهٔ پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی بدگوئی میکردند، سیاست صنعتی کردن سوسیالیستی را مورد تمسخر قرار میدادند و تقاضا مینمودند که یک رشته از کارخانه‌ها و فابریکها بخارجیان بعنوان امتیاز برگذار شود و بطور کلی امید خود را با متیازات سرمایه‌داری خارجی در اتحاد شوروی بسته بودند.

در گفتار، یعنی در زمینهٔ مرامی، اینان طرفدار نهضت کلخوزی بودند و حتی کمیتهٔ مرکزی را ملامت مکیردند که در راه اشتراکی کردن کشاورزی سرعت کافی بکار نمیبرد، ولی در کردار سیاست جلب دهقانان را بساختمان سوسیالیستی مسخره میکردند، ناگزیر بودن وقوع «کشمکشهای حل نشدنی» بین طبقهٔ کارگر و دهقانان را پیشگوئی مینمودند و امیدهای خود را به «اجاره داران متمدن» در روستا یعنی باقتصادیات کولاک بسته بودند.

این زمینهٔ مرامی مخالفین بیش از هر زمینهٔ ازنوع خود توام با دروغ بود.

منظور این بود که حزب فریب داده شود.

کمیتهٔ مرکزی گشودن فوری باب مباحثه را رد کرد و بمخالفین گوشزد نمودکه باب مباحثه تنها بموجب آئین نامهٔ حزبی، یعنی دو ماه پیش از کنگرهٔ حزب، میتواند مفتوح گردد.

در اکتبر سال ۱۹۲۷، یعنی دو ماه پیش از کنگرهٔ پانزدهم، کمیتهٔ مرکزی حزب مباحثهٔ عمومی حزب را اعلام داشت. جلسات مباحثه آغاز شد. نتایج این مباحثه برای دسته بندی ترتسکیستی و زینویفی بسی رقت آور بود. ۷۲۴ هزار تن از اعضای حزب برله سیاست کمیتهٔ مرکزی رای دادند در صورتیکه

برله دسته بندی ترتسکیستها و زینویفیها فقط چهار هزار یعنی از یك در صد هم کمتر رای داده شده بود. دسته بندی ضد حزبی بکلی در هم شکست. حزب با یك اکثریت قاطعی، یکدل زمینهٔ مرامی دسته بندی را رد کرد.

چنین بود ارادهٔ حزب که بطور روشن ابراز شد، حزبی که خود طرفداران دسته بندی قضاوت امر را بآن مراجعه کرده بودند.

ولی این درس هم برای طرفداران دسته بندی مفید واقع نشد. بجای اینکه تابع ارادهٔ حزب شوند، آنها تصمیم گرفتند که آن را نادیده انگارند. هنوز مباحثه تمام نشده بوَد که آنها، با در نظر گرفتن شکست مسلم و پر از شرمساری خود، تصمیم گرفتند که بشکلهای قاطعتری در مبارزه بر ضد حزب و حکومت شوروی دست زنند و مصمم شدند در مسکو و لنینگراد نمایش اعتراضیهٔ آشکاری تشکیل دهند و روز نمایش خود را هفتم نوامبر یعنی روز جشن انقلاب اکتبر، که در آن روز زحمتکشان اتحاد شوروی نمایش انقلابی همگانی ملی خود را بر پا میکنند، بر گزیدند. ترتسکیستها و زینویفیها بدین طریق قصد داشتند که نمایشی موازی برپا سازند. چنانکه میبایست انتظار داشت، طرفداران دسته بندی موفق شدند تنها یك مشت ناچیز از اشخاص هم آواز با خود را بخیابانها در آورند. این هم آوازها وسرکردههای آنها را نمایش‌عامهٔ خلق در هم سائید و بیرون انداخت.

اکنون دیگر جای شبهه نبود که ترتسکیستها و زینویفیها در لجن زار ضد شوروی فرا غلطیده‌اند. اگر در مباحثهٔ همگانی حزب، آنها، بر ضد کمیتهٔ مرکزی، بحزب مراجعه کردند، در اینجا، یعنی در موقع نمایش رقت بار خود، دیگر راه مراجعه بطبقات مخاصم را علیه حزب و دولت شوروی در پیش

گرفتند. اکنون که آنها از پای در آوردن حزب بلشویك را هدف خویش قرار دادند، ناگزیر میبایستی راه از پای در آوردن دولت شوروی را نیز پیش گیرند، زیرا در کشور شوروی حزب بلشویك و دولت از همدیگر جدائی ناپذیراند. بدین طریق سر کردگان دسته بندی ترتسکیستی و زینویفی خود را از حزب بیرون گذاردند، چونکه بیش از این نمیشد در صفوف حزب بلشویك مردمانی را که در لجن زار ضد شوروی فرا غلطیده‌اند تحمل نمود.

در ۱۴ نوامبر سال ۱۹۲۷ جلسهٔ متحد کمیتهٔ مرکزی و کمیسیون مرکزی تفتیش، ترتسکی و زینویف را از حزب بیرون کرد.

۲. پیشرفتهای صنعتی کردن سوسیالیستی. عقب ماندگی کشاورزی. کنگرهٔ پانزدهم حزب. خط مشی اشتراکی کردن کشاورزی. انهدام دسته بندی ترتسکیستی و زینویفی. دو روئی سیاسی.

در پایان سال ۱۹۲۷ دیگر پیشرفتهای قطعی سیاست صنعتی کردن سوسیالیستی نمودار گردید. در شرائط نپ، صنعتی کردن کشور طی مدت کمی توانست پیشرفتهای جدی بعمل آورد. صنایع و کشاورزی روی همرفته (با در نظر گرفتن اقتصاد جنگلداری و ماهیگیری) از حیث مقدار کلی محصول نه تنها بسطح پیش از جنگ رسید، بلکه از آن هم گذشت. وزن مخصوص صنعت در کلیهٔ اقتصاد ملی تا ۴۲ در صد افزایش یافت و بسطح پیش از جنگ رسید.

بخش سوسیالیستی صنایع، بحساب بخش شخصی، بسرعت رو بافزایش نمود و از ۸۱ در صد که در سال ۱۹۲۴ ــ ۱۹۲۵

بود در سال ۱۹۲۶—۱۹۲۷ به ۸۶ در صد رسید و حال آنکه میزان بخش شخصی در همین دوره از ۱۹ در صد به ۱٤ در صد تنزل کرده بود. معنی آن این بود که سیر صنعتی کردن اتحاد شوروی دارای جنبهٔ صریح سوسیالیستی میباشد و صنایع اتحاد شوروی در طریق پیروزی سیستم سوسیالیستی تولید، پیش میرود و در رشتهٔ صنایع، این موضوع که «چه کسی غالب خواهد شد»، مدتهاست بنفع سوسیالیسم حل گردیده است.

بازرگانی فردی هم بهمین سرعت از رشتهٔ بازرگانی بیرون رانده میشد و سهم وی در رشتهٔ خرده فروشی از ٤۲ در صد که در سال ۱۹۲٤—۱۹۲۵ بود در سال ۱۹۲۶—۱۹۲۷ تا ۳۲ در صد پائین آمد. و اما در عمدهٔ فروشی، سهم بازرگانی فردی از این هم بیشتر تنزل کرد و طی همان مدت از ۹ در صد به ۵ در صد پائین آمد. از اینها سریعتر رشد صنایع بزرگ سوسیالیستی بود که در ظرف سال ۱۹۲۷، یعنی نخستین سال بعد از دورهٔ ترمیم، نسبت بسال گذشته ۱۸ در صد افزایش محصول داد. این بزرگترین پیکر افزایش بود که برای صنایع بزرگ پیشروترین کشورهای سرمایه‌داری هم رسیدن بآن خارج از امکان است.

کشاورزی، بویژه غله کاری، منظرهٔ دیگری داشت. گرچه کشاورزی روی هم‌رفته از سطح پیش از جنگ تجاوز کرده بود، ولی مجموع محصول مهمترین رشتهٔ آن — یعنی غله کاری - تنها ۹۱ در صد سطح پیش از جنگ را تشکیل میداد. و اما قسمت کالائی غله، که برای تامین شهرها بفروش میرسید، بزحمت به ۳۷ در صد سطح پیش از جنگ میرسید و ضمناً همهٔ دلائل موجود، حاکی از خطر ادامهٔ تنزل محصول کالائی غله بود.

معنی این آن بود که تجزیهٔ اقتصادهای بزرگ کالائی در

روستا به اقتصادهای خرده و اقتصادهای خرده هم به خرد ترین اقتصادها که در سال ۱۹۱۸ آغاز شده بود هنوز ادامه دارد و دیگر اینکه خرده و خرده ترین اقتصادهای روستائی تبدیل به اقتصاد نیمه جنسی میگردد که تنها میتواند حد اقل غلهٔ کالائی را بدهد و نیز با وجود اینکه غله کاری دوران سال ۱۹۲۷ تنها اندکی کمتر از غله کاری پیش از جنگ محصول میدهد، با این حال مقدار غله‌ای که میتواند برای فروش در شهرها تخصیص دهد فقط ثلث آن مقداری است که قبل از جنگ بفروش میرسید.

شبهه‌ای نبود که با این وضع غله کاری، ارتش و شهرهای اتحاد شوروی میبایستی دچار گرسنگی مزمن گردند.

این بحران غله کاری بود که از پی آن میبایستی بحران دام پروری هم پیش آید.

برای رهائی از این وضع لازم میامد در کشاورزی دست بتولید بزرگ زد که قادر باشد، با بکار انداختن تراکتورها و ماشینهای کشاورزی، میزان کالائی غله کاری را چند برابر افزایش دهد. دو امکان برای کشور وجود داشت: یا مبادرت بتولید بزرگ سرمایه‌داری گردد که‌معنی آن خانه خرابی توده‌های دهقانی و نابود گشتن اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقان و تقویت کولاك و شکست سوسیالیسم در روستا بود، یا اینکه مبادرت بمتحد ساختن اقتصادیات خردهٔ روستائی و تبدیل آن باقتصادیات بزرگ سوسیالیستی یعنی بکلخوزها شود که بتوان از تراکتورها و ماشینهای دیگرکنونی برای رشد سریع غله کاری و محصول کالائی آن استفاده نمود.

مسلم است که حزب بلشویك و دولت شوروی میتوانست تنها راه دوم یعنی راه توسعه کشاورزی کلخوزی را در پیش گیرد.

در این مورد، حزب بدستورهای زیرین لنین در بارهٔ لزوم انتقال از اقتصادیات خردهٔ روستائی باقتصادیات بزرگ اشتراکی دسته جمعی در کشاورزی تکیه میکرد:

الف) «بوسیلهٔ اقتصادیات خرده نمیتوان از فقر و فاقه بیرون آمد» (لنین جلد ۲٤ ص ٥٤۰ چاپ روسی).

ب) «اگر ما مانند سابق در حال اقتصادیات خرده باقی بمانیم، ولو افرادی آزاد در سر زمین آزاد باشیم، باز هم هلاکت ناگزیر مارا تهدید میکند» (جلد ۲۰ ص ٤۱۷ چاپ روسی).

ج) «اگر اقتصاد روستائی میتواند رشد خود را ادامه دهد لازم میاید تحول بعدی آن را هم بطور محکم تامین نمود و این تحول بعدی مسلماً عبارت از آن است که اقتصاد روستائی خرده و مجزاء، که از همه کمتر بهره آور و از همه بیشتر عقب مانده است، باید بتدریج متحد شده اقتصاد کشاورزی بزرگ اجتماعی را تشکیل دهد» (جلد ۲٦ ص ۲۹۹ چاپ روسی).

د) «تنها در صورتیکه میسر شود که برای دهقانان مزایای کشت و زرع اجتماعی و دسته جمعی اشتراکی و تعاونی زمین را عملا ثابت نمود، تنها اگر میسر شود بوسیلهٔ اقتصادیات اشتراکی و تعاونی به دهقانان یاری کرد، تنها در آنزمان طبقهٔ کارگر که، حاکمیت دولتی را در دست خود دارد، حقانیت خویش را عملا بدهقان مدلل میسازد و ملیونها تودهٔ دهقانرا حقیقتا بطور محکم و چنانکه باید و شاید بسوی خود جلب خواهد نمود» (جلد ۲٤ ص ٥۷۹ چاپ روسی).

چنین بود وضع پیش از کنگرهٔ پانزدهم حزب.

کنگرهٔ پانزدهم حزب در تاریخ دوم دسامبر سال ۱۹۲۷ گشایش یافت. در کنگره ۸۹۸ نماینده با رای قطعی و ۷۷۱ نماینده با رای مشورتی حضور داشت که از طرف ۸۸۷،۲۳۳ عضو حزب و ۳٤۸،۹۵۷ نامزد حزب نمایندگی داشتند.

رفیق استالین در گزارش خود پیشرفتهائی را که در رشتهٔ صنعتی کردن کشور و نمو سریع سوسیالیستی حاصل شده بود قید نمود و این وظیفه را در جلوی حزب قرار داد:

«باید در جهت نابود ساختن عناصر سرمایه‌داری در اقتصاد ملی پیشروی نموده در همهٔ رشته‌های اقتصاد ملی، خواه در شهر و خواه در ده، مواضع فرماندهی سوسیالیستی خود را توسعه داد و مستحکم گرداند».

رفیق استالین کشاورزی را با صنایع مورد مقایسه قرار داده و عقب ماندگی کشاورزی بویژه غله کاری را، که معلول پراکندگی آنست و در این حالت اجازهٔ بکار بردن تکنیک کنونی را نمیدهد، گوشزد ساخته و تاکید مینمود که چنین حالت اسفناکی در کشاورزی همهٔ اقتصاد ملی را دچار وضع خطرناکی میکند.

رفیق استالین میپرسد -- «پس راه نجات کدامست؟»

و خود پاسخ میدهد: -- «راه نجات در انتقال اقتصادیات خرده و پراکندهٔ روستائی باقتصادیات بزرگ و متحد برپایهٔ زراعت اجتماعی و در انتقال به زراعت دسته جمعی بر اساس تکنیک نوین درجهٔ اول میباشد. راه نجات در آنست که اقتصادیات خرده و خرده تر روستائی را آهسته آهسته، ولی بطور مداوم، نه از طریق فشار بلکه از طریق ارشاد و اقناع، بر پایهٔ زراعت اجتماعی دسته جمعی و اشتراکی متحد ساخت و به اقتصادیات بزرگ مبدل نمود که در آن ماشینهای کشاورزی و تراکتورها

و اصول علمی برای افزایش حاصلخیزی زمین بکار برده شود. راه نجات دیگری نیست».

کنگرهٔ پانزدهم در بارهٔ لزوم توسعهٔ اشتراکی کردن کشاورزی با تمام وسائل، اتخاذ تصمیم نمود. کنگره نقشهٔ توسعه و تحکیم شبکهٔ کلخوزها و ساوخوزها را طرح کرده در بارهٔ اصول مبارزه در راه اشتراکی کردن کشاورزی دستورهای صریحی داد. در عین حال کنگره دستور داد که:

«باید تعرض نسبت بکولاکها بیش از پیش توسعه یابد و یك رشته اقدامات جدیدی بکار رود که ترقی سرمایه‌داری را در روستا محدود نموده اقتصاد دهقانی را براه سوسیالیسم بیاندازد» (قطعنامه‌های حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی قسمت دوم ص ۲۶۰ چاپ روسی).

سر انجام، کنگره تحکیم مبانی با نقشه را در اقتصاد ملی و تعرض منظم سوسیالیسم را در سر تا سر جبههٔ اقتصاد ملی علیه عناصر سرمایه‌داری در نظر گرفت و به بنگاههای مربوط دستور داد که نخستین نقشهٔ پنج سالهٔ اقتصاد ملی را تنظیم نمایند.

پانزدهمین کنگرهٔ حزب، پس از انجام دادن مسائل مربوط بساختمان سوسیالیستی، بمسئلهٔ ازمیان بردن دستهٔ ترتسکیستی و زینویفی پرداخت.

کنگره تایید نمود که «مخالفین از حیث ایدیولوژی با لنینیسم قطع رابطه کرده بدستهٔ منشویکی تبدیل شده‌اند و در مقابل قوای بورژوازی بین المللی و داخلی راه تسلیم را در پیش گرفته و بطور عینی بدل به آلت دست نیروی ثالثی برضد رژیم دیکتاتوری پرولتاریا گشته اند» (قطعنامه های حزب

کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی قسمت دوم ص ۲۳۲ چاپ روسی).

کنگره باین نتیجه رسید که اختلافات بین حزب و مخالفین تبدیل به اختلافات مرامی شده است و مخالفین ترتسکیستی براه مبارزهٔ ضد شوروی افتاده اند. بدین جهت کنگرهٔ پانزدهم اعلام نمود که منسوب بودن بمخالفین ترتسکیستی و تبلیغ کردن نظریه‌های آنان با بودن در صفوف حزب بلشویك مغایرت دارد.

کنگره تصمیم جلسهٔ مشترک کمیتهٔ مرکزی و کمیسیون مرکزی تفتیش را در بارهٔ اخراج ترتسکی و زینویف از حزب تصویب نمود و تصمیم گرفت که همهٔ فعالین دسته‌بندی ترتسکیستی و زینویفی از قبیل رادك، پراوبراژنسکی، راکوفسکی، پیاتاکوف، سربریاکوف، ای. اسمیرنوف، کامنف، سرکیس، صفراف، لیفشیتس، مدیوانی، سمیلگا و همهٔ گروه «سانترالیستهای دموکرات» (ساپرونف، و. اسمیرنوف، بوگوسلاوسکی، دروبنیس و دیگران) از حزب اخراج گردند.

طرفداران دسته بندی ترتسکیستی زینویفی، که از حیث ایدیولوژی شکست خورده و از حیث سازمان از پای در آورده شده بودند، آخرین بقایای نفوذ خود را در میان خلق نیز از دست دادند.

ضد لنینیها که از حزب اخراج شده بودند چندی پس از کنگرهٔ پانزدهم عریضه‌هائی راجع به قطع ارتباط خود با ترتسکیسم تسلیم نموده و تقاضا میکردند که آنها را بحزب باز گردانند. البته حزب آن زمان هنوز نمیتوانست بداند که ترتسکی، راکوفسکی، رادك، کرستینسکی، ساکولنیکف و دیگران دیرگاهی است که دشمنان خلق وجاسوسانی هستند که از طرف مأموران

آگاهی بیگانه استخدام شده‌اند و کامنف، زینویف، پیاتاکوف و دیگران با دشمنان اتحاد شوروی در کشورهای سرمایه‌داری، بمنظور «همکاری» با آنها علیه ملت شوروی، در حال ایجاد ارتباط میباشند. ولی تجربه بقدر کفاف بحزب نشان داده بود که از این نوع اشخاصی، که در پر مسئولیت‌ترین موارد بارها علیه لنین و حزب لنینی بر خاسته اند، میتوان هر گونه دنائت و پستی انتظار داشت. از این رو حزب عریضه‌های طرد شدگان را با عدم اعتماد تلقی مینمود. حزب ابتدا برای سنجش صمیمیت و پاکدلی عریضه دهندگان، باز گشت آنهارا بحزب مشروط بشرائط زیرین ساخت:

الف) تقبیح آشکارای ترتسکیسم بعنوان ایدیولوژی ضد بلشویکی و ضد شوروی؛

ب) اعتراف آشکار بر اینکه سیاست حزب یگانه سیاست صحیح میباشد؛

ج) تابع شدن بدون چون و چرا بتصمیمات حزب و مقامات آن؛

د) گذراندن مدت آزمایش که حزب در ظرف این مدت، عریضه دهندگان را مورد سنجش قرار دهد و پس از اتمام آن، با در نظر گرفتن نتایج این سنجش، مسئلهٔ از نو پذیرفته شدن هر یك از اخراج شدگان را یکا یك مطرح مذاکره قرار دهد.

در ضمن، حزب چنین میشمرد که اعتراف آشکار این مواد از طرف اخراج شدگان، درهر صورت و با هرگونه شرائطی، برای حزب اهمیت مثبتی خواهد داشت زیرا یگانگی صفوف ترتسکیستی و زینویفی را در هم شکسته در محیط آنها آشفتگی و پریشانی ایجاد میکند و برای یك بار دیگر حقانیت و توانائی حزب را نمایش خواهد داد و، در صورت صمیمی بودن عریضه

دهندگان، بحزب امکان خواهد داد که کار کنان پیشین خود را بحزب باز گرداند و،هر آینه آنها صمیمی نباشند، آنها را در جلوی چشم همهٔ مردم، نه بعنوان خطا کاران بلکه بعنوان جاه طلبان بیمسلك و فریب دهندگان طبقهٔ کارگر و دو رویانی که آب از سرشان گذشته است، مفتضح خواهد کرد.

بیشتر اخراج شدگان شرائطی را که حزب برای قبول آنها قائل شده بود پذیرفته و در مطبوعات عریضه‌های مربوطه را انتشار دادند.

حزب، که نسبت به آنها دلسوز بود و نمیخواست مانع بشود که آنها از نو کارکنان حزب و طبقهٔ کارگر باشند، مجددا آنها را به عضویت حزب پذیرفت.

ولی بمرور زمان آشکار شد که اظهارات «کارکنان فعال» دسته بندی ترتسکیستی و زینویفی، جز عدهٔ کمی، اظهاراتی سرا پا دروغ و ریاکارانه بوده‌است.

معلوم گردید که این حضرات، از همان پیش از دادن عریضه دیگر بمنزلهٔ یك جریان سیاسی، که آمادهٔ دفاع از نظریات خود در قبال مردم باشد، نبوده و به زمره ای از اشخاص بی پرنسیپ جاه طلب تبدیل شده اند که آماده اند بقایای نظریات خود را در جلوچشم همه لگد کوب کنند و آماده اند از نظریات حزب، که این نظریات برای آنها بیگانه است، در جلوچشم همه خوشگوئی کنند و آماده است مانند بوقلمون بهررنگی در آیند، همین قدر باشد که خود را در حزب در میان طبقهٔ کارگر نگاه‌داری کنند و امکان داشته باشند هم بطبقهٔ کارگر و هم بحزب آن زیان رسانند.

«کارکنان فعال» ترتسکیستی و زینویفی عده ای شیاد و ریاکار سیاسی از آب در آمدند.

معمولا این دو رویان سیاسی از خدعه و فریب آغاز کرده سیاه کاری خود را از راه فریب ملت، طبقهٔ کارگر و حزب طبقهٔ کارگر از پیش میبرند. ولی دو رویان سیاسی را نمیتوان تنها فریب دهنده شمرد. دو رویان سیاسی عبارت از یك زمره اشخاص بی پرنسیپ و جاه طلب سیاسی میباشند که از اعتماد ملت دیر گاهی است محروم گردیده و کوشش دارند از راه فریب، بوقلمون صفتی و شیادی و از هر راهی که باشد از نو اعتماد بدست آورند، همین قدر باشد که عنوان رجال سیاسی را برای خود حفظ کنند. دو رویان سیاسی زمره‌ای ازاشخاص بی پرنسیپ و جاه طلب سیاسی هستند که حاضرند بهر کسی تکیه کنند، خواه عناصر بزهکار، خواه ته مانده‌های جامعه، خواه دشمنان غدار ملت - تا اینکه «در موقع مناسب» از نو به صحنهٔ سیاست در آمده بعنوان «زمامدار» بر دوش ملت سوار شوند.

معلوم شد که «کارکنان فعال» ترتسکیستی و زینویفی از همین دو رویان سیاسی بوده‌اند.

۳. تعرض برضد کولاکها. دستهٔ ضد حزبی هواداران بوخارین و ریکوف. تصویب نخستین نقشه پنجساله. مسابقهٔ سوسیالیستی. اعاز جنبش توده‌ای کلخوز.

تبلیغات دسته بندی ترتسکیستی و زینویفی بر ضد سیاست حزب و ساختمان سوسیالیسم و بر ضد اشتراکی کردن کشاورزی و همچنین تبلیغات هواداران بوخارین در بارهٔ اینکه موضوع کلخوزها نتیجه ای نمیبخشد و نباید بکولاکها دست زد زیرا آنها ضمن رشد بخودی خود «وارد سوسیالیسم خواهند شد» و

اینکه توانگر شدن بورژوازی هیچ خطری برای سوسیالیسم در بر ندارد ــ همهٔ این تبلیغات در بین عناصر سرمایه‌داری کشور، و پیش ازهمه در میان کولاکها، انعکاس بزرگی داشت. اکنون کولاکها از انعکاس مطبوعات میدانستند که آنها تنها نیستند و در وجود ترتسکی، زینویف، کامنف، بوخارین، ریکوف و دیگران مدافعین و غمخوارانی دارند. بدیهی است که این مراتب نمیتوانست روح ایستادگی کولاکهارا در مقابل سیاست حکومت شوروی قوی نکند. در حقیقت هم کولاکها همواره بیشتر و بیشتر ایستادگی و و پایداری مینمودند. کولاکها بطور دسته جمعی از فروختن مازاد غله، که اندوختهٔ زیادی از آن داشتند، به دولت شوروی امتناع میورزیدند. آنها بر ضد افراد کلخوز و کارکنان حزبی-شوروی در روستا، بعملیات تروریستی و سوزاندن کلخوزها و مراکز انبار غلهٔ دولتی میپرداختند.

حزب متوجه این نکته بود که، مادام که ایستادگی کولاکها درهم نشکسته و درنبرد آشکار در جلوی چشم دهقانان شکست نخورند، طبقهٔ کارگر و ارتش سرخ از کمبودی غله در مضیقه بوده و جنبش کلخوزی دهقانان نیز نخواهد توانست جنبهٔ توده‌ای بخود بگیرد.

حزب از دستورهای کنگرهٔ پانزدهم پیروی نموده بتعرض قطعی بر ضد کولاکها اقدام کرد. شعار حزب در تعرض خود این بود: باید بدهقانان تهی‌دست، استوارانه تکیه کرد، اتحاد با دهقانان میانه حال را مستحکم گردانید و بر ضد کولاکها مبارزهٔ قطعی انجام داد. حزب و حکومت در مقابل امتناع کولاکها از فروختن مازاد غله بدولت به نرخ مقرر، بیک‌سلسله اقدامات فوق العاده‌ای بر ضد کولاکها متوسل گشته مادهٔ ۱۰۷ قانون کیفری را در بارهٔ مصادرهٔ مازاد غلهٔ کولاکها و محتکرین از طریق دادگاه

در موارد امتناع آنها از فروش این مازاد غلهٔ خود بدولت به نرخ مقرر، بموقع اجرا گذاردند و برای دهقانان تهیدست یکرشته مزایائی قائل شدند که در نتیجهٔ آن، دهقانان نامبرده ۲۵ در صد غلهٔ مصادره شدهٔ کولاکها را در اختیار خود میگرفتند.

این اقدامات فوق العاده، تاثیر خود را بخشید: دهقانان تهیدست و میانه حال به مبارزهٔ قطعی بر ضد کولاکها وارد شدند. کولاکها تنها ماندند، مقاومت کولاکها و محتکرین درهم شکست. در پایان سال ۱۹۲۸، دولت شوروی دیگر بقدر کفایت ذخیرهٔ غله در اختیار خود داشت و جنبش کلخوزی با اطمینان بیشتری پیشرفت مینمود.

در همان سال در منطقهٔ شاختی دنباس، سازمان زیانکاری بزرگی از کار شناسان بورژوازی کشف شد. زیانکاران شاختی با صاحبان پیشین بنگاهها یعنی سرمایه داران روسی و خارجی و با مقامات جاسوسی نظامی خارجی روابط محکمی داشتند و مقصود آنها مختل ساختن رشد صنایع سوسیالیستی و تسهیل اعادهٔ سرمایه داری‌در اتحاد شوروی بود. این زیانکاران بمنظور ایجاد کاهش در استخراج زغال سنگ عمل بهره برداری را در کانها روی پایهٔ نادرستی گذارده بودند. برای منظور خود، آنان ماشینها و بادگیرهای کانها را ویران مینمودند، سقف کانها، کارخانه ها و استاسیونهای برق را فرو میریختند و موجبات انفجار و آتش سوزی را فراهم میساختند. زیانکاران عمدا مانع بهبود شرائط مادی کارگران میشدند و قوانین شوروی را در بارهٔ حمایت کار نقض میکردند.

زیانکاران به دادگاه جلب گردیدند و بکیفر شایستهٔ اعمال خود رسیدند.

کمیتهٔ مرکزی حزب به همهٔ سازمانهای حزبی دستور داد که

از قضیهٔ شاختی درس عبرت گیرند. رفیق استالین خاطر نشان مینمود که بلشویکهائی که بسرکارهای اقتصادی هستند باید خودشان کارشناس فنی بشوند تا آنکه بعدها زیانکارانی که از میان کارشناسان کهنهٔ بورژوازی بیرون آمده‌اند نتوانند آنها را فریب دهند و باید امر تهیهٔ کادرهای فنی تازه از میان طبقهٔ کارگر را تسریع کرد.

بموجب تصمیم کمیتهٔ مرکزی، امر تهیهٔ کادر کارشناسان جوان در هنرسراهای عالی اصلاح گشت، هزاران نفر از اعضای حزب، کومسومولها و غیر حزبیهائی که نسبت به طبقهٔ کارگر وفادار بودند برای تحصیل بسیج شدند.

قبل از اقدام حزب به تعرض بر ضد کولاکها، موقعیکه حزب مشغول انحلال ائتلاف ترتسکیستی و زینویفی بود، دستهٔ بوخارین و ریکوف کجدار و مریز رفتار کرده جزو نیروی احتیاط ضد حزبی مانده بود و جرئت نمیکرد آشکارا از ترتسکیستها پشتیبانی کند و حتی گاهی هم با حزب یکجا بر ضد ترتسکیستها اقدام میکرد. ولی پس از آنکه حزب علیه کولاکها بتعرض پرداخت و باقدامات فوق العاده بر ضد آنان مبادرت نمود، دستهٔ بوخارین ـ ریکوف ماسك خود را بر انداخت و آشکارا بر ضد سیاست حزب برخاست. روح کولاك منش دستهٔ بوخارین ـ ریکوف نتوانست طاقت بیاورد و طرفداران این دستهٔ اکنون دیگر آشکارا برله کولاکها قد بر افراشتند. آنها خواستار الغأ اقدامات فوق العاده بودند و ساده دلان را میترساندند از اینکه در غیر اینصورت ممکنست «انحطاط» کشاورزی آغاز گردد و مدعی بودند که هم اکنون انحطاط آغاز شده است. این اشخاص، بدون اینکه رشد کلخوزها و ساوخوزها، یعنی این عالیترین شکلهای کشاورزی را ببینند، در حالی که سیر نزولی

اقتصاد کولاکی را مشاهده میکردند، انحطاط اقتصاد کولاکها را بمنزلهٔ انحطاط کشاورزی جلوه‌گر میساختند. این اشخاص برای اینکه از حیث تئوری نیز نقطهٔ اتکائی داشته باشند، تئوری خنده آوری بعنوان «تئوری خاموش شدن مبارزهٔ طبقاتی» اختراع کردند و بر اساس این تئوری مدعی بودند که سوسیالیسم در مبارزهٔ خود بر ضد عناصر سرمایه‌داری هر قدر بیشتر پیش‌رفت کند همان قدر مبارزهٔ طبقاتی سست‌تر میگردد و مبارزهٔ طبقاتی بهمین زودی بکلی خاموش خواهد شد و دشمن طبقاتی همهٔ مواضع خود را بدون مقاومت تسلیم خواهد کرد و به این سبب تعرض بر ضد کولاکها لزومی ندارد. بدین وسیله آنها تئوری پوسیدهٔ بورژوازی خود را، در بارهٔ ورود کولاك به سوسیالیسم از راه نشو و نمای مسالمت آمیز، از نو بر قرار نموده و بحکم مشهور لنینیسم پشت‌پا میزدند که میگوید: هر قدر دشمن طبقاتی زمینه را از دست بدهد و هر قدر موفقیتهای سوسیالیسم بیشتر باشد، بهمان اندازه به حدت مبارزهٔ دشمن طبقاتی خواهد افزود و مبارزهٔ طبقاتی فقط موقعی «خاموش» خواهد شد که دشمن طبقاتی نابود شده باشد.

فهم این مطلب مشکل نبود که حزب‌در وجود دستهٔ بوخارین ــ ریکوف با دستهٔ اوپورتونیستی دست راست سر و کار دارد و فرق این گروه با ائتلاف ترتسکیستی ــ زینویفی تنها از حیث شکل است، باین معنا که ترتسکیستها و زینویفیها اقلا این امکان را داشتند که ماهیت تسلیم طلبانهٔ خود را با جمله‌های چپ و پر هیاهو و انقلابی در بارهٔ «انقلاب پی در پی» رو پوشی نمایند، در صورتی که دستهٔ بوخارین ــ ریکوف، که بمناسبت اقدام حزب بحمله بر ضد کولاکها بر ضد حزب بر خاسته بود، دیگر این امکان را هم نداشت که به چهرهٔ تسلیم طلبانهٔ خود

نقاب بزنند و ناگزیر بود که از قواء ارتجاعی کشور ما و، پیش از همه، از کولاکها آشکارا بدون رو پوشی و بی‌نقاب دفاع کند.

حزب ملتفت این نکته بود که دستهٔ بوخارین — ریکوف دیر یا زود، برای مبارزهٔ مشترك بر ضد حزب، باید بسوی باقی مانده های ائتلاف ترتسکیستی — زینویفی دست دراز کند.

دستهٔ بوخارین — ریکوف، در همان موقع که مشغول عملیات سیاسی خود بود، به «فعالیت» سازمانی هم اشتغال داشت. این گروه بوسیلهٔ بوخارین جوانان بورژوازی، از قبیل سلپکوف، مارتسکی، آیخنوالدا، گلدنبرك و دیگران و بوسیلهٔ تومسکی سران اتحادیه‌ها را که در منجلاب قرطاس بازی فرو رفته بودند (ملنیچانسکی، دوگادوف و دیگران) و بوسیلهٔ ریکوف سران فاسد شدهٔ ادارات شوروی (آ. سمیرنوف، ایسموند و. شمیدت و دیگران) را گرد میاورد. اشخاصی که دچار فساد سیاسی شده و روحیهٔ تسلیم طلبانهٔ خود را پنهان نمیداشتند بامیل داخل این دستهٔ میگردیدند.

در این موقع دستهٔ بوخارین — ریکوف مورد پشتیبانی سران سازمان حزبی مسکو (اوگلانوف، کوتوف، اوخانوف، ریوتین، یاگدا، پالونسکی و دیگران) گردید. در ضمن یك قسمت از افراد دست راست آشکارا علیه خط مشی حزب بر نخاسته و زیر نقاب باقی مانده بودند. در صفحات مطبوعات حزبی مسکو و در جلسات حزبی تلقیناتی میشد دائر بر اینکه بکولاکها باید گذشت نمود، مالیات بندی بر کولاکها صلاح نیست، صنعتی کردن کشور برای ملت بار سنگینی است و نیز هنوز موقع ساختمان صنایع سنگین نرسیده است. اوگلانوف بر ضد ساختمان دنپروستروی برخاسته و خواستار شد که سرمایه را از صنایع سنگین بصنایع

سبک انتقال دهند. اوگلانوف وسائر تسلیم طلبان دست راست اطمینان میدادند که مسکو - شهر چیت بافی بوده و همین طور هم باقی خواهد ماند و نباید در آنجا کارخانه‌های ماشین سازی بنا کرد.

سازمان حزبی مسکو پرده از روی اوگلانوف و طرفداران وی بر انداخت و برای آخرین بار به آنها اخطار نمود و خود بیش از پیش در پیرامون کمیتهٔ مرکزی حزب گرد آمد. رفیق استالین در جلسهٔ عمومی کمیتهٔ مسکو حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۸ خاطر نشان نمود که باید دردو جبهه مبارزه کرد، در حالیکه که آتش را برضد انحراف راست متمرکز نمود. رفیق استالین میگفت که دست راستیها — عامل کولاک در حزب میباشند.

رفیق استالین میگفت: «در صورتی که انحراف راست در حزب ما پیروز میشد، دست قوای سرمایه‌داری را باز میکرد، مواضع انقلابی پرولتاریا را خدشه دار مینمود و شانس احیاء سرمایه‌داری را در کشور ما بیشتر مینمود» (مسائل لنینیسم ص ۲۰۸ چاپ روسی).

در آغاز سال ۱۹۲۹ معلوم شد که بوخارین، و کالتا از طرف دستهٔ تسلیم طلبان دست راست، بوسیلهٔ کامنف، با ترتسکیستها تماس بهم رسانده و برای مبارزهٔ مشترك بر ضد حزب زمینهٔ سازش با آنها را فراهم مینماید. کمیتهٔ مرکزی پرده از روی این فعالیت تبه کارانهٔ تسلیم طلبان دست راست بر داشته و اخطار مینماید که این کار ممکن است برای بوخارین، ریکوف، تومسکی و دیگران نتیجهٔ رقت آوری داشته باشد. ولی تسلیم طلبان دست راست آرام نمینشینند و در کمیتهٔ مرکزی زمینهٔ مرامی نوینی، بصورت اظهاریه، ارائه مینمایند، که مورد نکوهش

کمیتهٔ مرکزی قرار میگیرد. کمیتهٔ مرکزی از نو به آنها اخطار میکند و سر نوشت ائتلاف ترتسکیستی ــ زینویفی را به آنها یاد آوری مینماید. با وجود این، گروه بوخارین ــ ریکوف فعالیت ضد حزبی خود را ادامه میدهند. ریکوف، تومسکی و بوخارین، بتصور اینکه ممکن است حزب را بیمناك ساخت، عریضهٔ استعفای خود را بکمیتهٔ مرکزی تسلیم میکنند. کمیتهٔ مرکزی این سیاست کارشکنانهٔ استعفاء ها را مورد تقبیح قرار میدهد. سرانجام جلسهٔ عمومی کمیتهٔ مرکزی در ماه نوامبر سال ۱۹۲۹ تبلیغ نظریات اپورتونیستی دست راست را با عضویت در حزب منافی دانسته و پیشنهاد کرد که بوخارین، بعنوان پیشقدم و رهبر تسلیم طلبان دست راست، از هیئت سیاسی کمیتهٔ مرکزی اخراج گردد و به ریکوف و تومسکی و سائر شرکت کنندگان در این مخالفت دست راست اخطار جدی شد.

سرکردگان تسلیم طلبان دست راست، همینکه عاقبت رقت آور کار خود را دیدند، عریضه‌ای دائر باعتراف بخطاهای خود و درست بودن خط مشی سیاسی حزب تسلیم نمودند.

تسلیم طلبان دست راست بر آن شدند که بطور موقت عقب نشینی اختیار کنند تا اینکه کادرهای خود را از خطر انهدام محفوظ دارند.

نخستین مرحلهٔ مبارزهٔ حزب با تسلیم طلبان دست راست بدینجا پایان مییابد.

اختلافات نوینی که در حزب بوجود آمد از نظر دشمنان اتحاد شوروی پنهان نمیماند. آنها بتصور اینکه «نزاعهای نوین» در حزب، نشانهٔ ضعیف شدن حزب میباشد، کوشش نوی بکار میبرند تا اتحاد شوروی را بجنگ بکشانند و کار صنعتی کردن کشور را، که هنوز مستحکم نشده، برهم زنند. در تابستان سال

۱۹۲۹ امپریالیستها موجبات تصادم بین چین و اتحاد شوروی و تصرف راه آهن شرقی چین (که متعلق باتحاد شوروی بود) بدست میلیتاریستهای چین و حملهٔ ارتش سفید چینی را بمرزهای میهن ما در خاور دور فراهم میاورند. ولی حملهٔ میلیتاریستهای چینی در اندك مدتی خنثی شد، میلیتاریستها از ارتش سرخ شکست خوردند و عقب نشینی کردند و اختلاف با انعقاد قرار داد صلح با زمامداران منچوری پایان یافت.

سیاست صلحجویانهٔ اتحاد شوروی، باوجود همهٔ اینها و باوجود دسیسه‌ها و نیرنگهای دشمنان خارجی و «منازعات» در داخل حزب، بار دیگر غالب آمد.

بزودی روابط دیپلوماسی و بازرگانی بین اتحاد شوروی و انگلیس، که از طرف محافظه کاران انگلستان قطع گردیده بود، از نو بر قرار شد.

در حالیکه حزب حملات دشمنان خارجی و داخلی را با موفقیت دفع میکرد، در امر توسعهٔ ساختمان صنایع سنگین و تشکیل مسابقهٔ سوسیالیستی و ساختمان ساوخوزها و کلخوزها و بالاخره در تهیهٔ مقدمات لازمه برای تصویب اجرای نخستین نقشهٔ پنجسالهٔ اقتصاد ملی کارهای بزرگی از پیش میبرد.

در آوریل سال ۱۹۲۹ کنفرانس شانزدهم حزب گرد آمد. موضوع عمدهٔ دستور کنفرانس، مسئلهٔ نخستین نقشهٔ پنجساله بود. کنفرانس، شق «حد اقل» نقشهٔ پنجساله را، که مورد دفاع تسلیم طلبان دست راست بود، رد کرد و شق «حد اکثر» نقشهٔ پنجساله را که میبایستی در هرگونه شرائطی حتمی الاجراء باشد پذیرفت.

حزب، بدینطریق نقشهٔ مشهور پنجسالهٔ نخست ساختمان سوسیالیسم را پذیرفت.

از روی این نقشهٔ پنجساله، میزان سرمایه‌ای که میبایستی در

کار اقتصاد ملی در سالهای ۱۹۲۸—۱۹۳۳ بکار انداخته شود ٦٤،٦ ملیارد منات تعیین گردید. از این مبلغ برای صنایع و الکتریکی کردن رویهمرفته ۱۹ ملیارد و نیم منات، برای حمل و نقل ۱۰ ملیارد منات و برای کشاورزی ۲۳،۲ ملیارد منات پیش بینی شده بود.

این نقشهٔ عظیمی بود که صنایع و کشاورزی اتحاد شوروی را با تکنیك کنونی مجهز میساخت.

بطوریکه رفیق استالین خاطر نشان میکرد «وظیفهٔ اساسی نقشهٔ پنجساله عبارت بود از ایجاد چنان صنایعی در کشور ما که بتواند نه تنها همهٔ صنایع، بلکه وسائط نقلیه و کشاورزی را هم، بر پایهٔ سوسیالیسم ازنو مجهز نماید و سازمان دهد» (استالین «مسائل لنینیسم» ص ۳۲۹ چاپ روسی).

این نقشه، باوجود تمام عظمت خود، برای بلشویکها چیز غیر مترقبه و سرگیجه آوری نبود. زمینهٔ این نقشه در اثر راهی که ترقی صنعتی و اشتراکی پیموده بود فراهم آمده بود. زمینهٔ این نقشه در نتیجهٔ شوق و ذوقی که کارگران و دهقانان را قبلا در کار فرا گرفته و در مسابقهٔ سوسیالیستی جلوه نمود، تهیه گردیده بود.

کنفرانس شانزدهم حزب پیامی دائر به توسعهٔ مسابقهٔ سوسیالیستی خطاب بهمهٔ زحمتکشان صادر کرد.

مسابقهٔ سوسیالیستی نمونه‌های شگفت انگیزی از کار و رویهٔ نوین نسبت بکار را هویدا ساخت. کارگران و افراد کلخوزها در بسیاری از بنگاهها و کلخوزها و ساوخوزها نقشه‌های متقابلی پیش کشیدند، نمونه‌هائی از کار قهرمانانه نشان دادند و نقشه‌های ساختمان سوسیالیستی را که از طرف حزب و حکومت

معین شده بود نه تنها اجرا میکردند بلکه از آن نیز تجاوز مینمودند. نظر مردم نسبت بکار تغییر مییافت. کار، که در زمان سرمایه‌داری جنبهٔ تکلیف اجباری و مشقتباری را داشت، مبدل گردید «به امر شرافت، امر افتخار، امر شهامت و قهرمانی» (استالین).

در تمام کشور ساختمان نوین و عظیم صنعتی جریان داشت. ساختمان استاسیون آبی برق دنپر بطور وسیعی بجریان افتاد. در دنباس ساختمان کارخانه‌های کراماتورسك و گورلوفکا و تجدید ساختمان کارخانهٔ لوکوموتیف سازی لوگانسك آغاز شد. کانهای جدید و کوره‌های نوین ذوب فلز پدیدار گردید. کارخانهٔ ماشین سازی اورال و مجموعهٔ کارخانه‌های شیمیائی برزنیکی و سولیکامسك در ناحیهٔ اورال ساخته میشد. ساختمان کارخانهٔ فلز سازی ماگنیتوگورسك آغاز گردید. ساختمان کارخانه‌های بزرگ اتوموبیل سازی در مسکو و گورکی بطور وسیعی آغاز شد. کارخانه‌های عظیم تراکتور سازی، کمباین سازی، کارخانهٔ عظیم ماشینهای کشاورزی در رستوف کناردن در دست ساختمان بود. دومین مرکز ذغال سنگ اتحاد شوروی، یعنی حوضهٔ کوزنتسك (کوزباس)، توسعه مییافت. در ظرف یازده ماه در دشت نزدیك استالینگراد کارخانهٔ عظیم تراکتور سازی پدیدار گردید. در ساختمان کارخانهٔ آبی برق دنپر و کارخانهٔ تراکتور سازی استالینگراد، کارگران، از حیث بهرهٔ کار، گوی سبقت جهانی را ربودند.

در تاریخ بشر چنین دامنهٔ عظیمی در ساختمان صنعتی جدید و چنین هیجانی برای ساختمان نوین و چنین قهرمانی در کار، که از طرف توده‌های ملیونی طبقهٔ کارگر ابراز میشد، تا کنون سابقه نداشته است.

این علو همت حقیقی طبقهٔ کارگر بود که بر اساس مسابقهٔ سوسیالیستی در کار ابراز میشد.

دهقانان هم این بار از کارگران عقب نماندند. در ده در میان توده‌های روستائی هم که کلخوزها را برپا میکردند همتی عالی در کار مشاهده میشد. توده‌های دهقانی بطور مشخص بکلخوزها روی آور شدند. در اینجا ساوخوزها و استاسیونهای ماشین و تراکتور، که با تراکتور و ماشینهای دیگر تجهیز شده بود، نقش مهمی بازی کرد. دهقانان دسته دسته بساوخوزها و استاسیونهای ماشین و تراکتور آمده از مشاهدهٔ کار تراکتورها و ماشینهای کشاورزی دچار شعف و شادمانی میگردیدند و در دم بر آن میشدند که «به کلخوز بروند». دهقانان، که دارای اقتصادهای انفرادی کوچك و بسیار کوچك پراکنده و فاقد ابزار و نیروی محرك کم و بیش قابل استفاده‌ای برای شخم زمین بودند و از امکان شخم زمینهای هنگفت دست نخورده محروم بودند و امیدی به بهبود اقتصاد خود در آینده نداشتند و در فقر و فاقه، تك و تنها از همه چیز بیخبر بسر میبردند، عاقبت راه زندگانی بهتری را یافتند که عبارت بود از راه متحد کردن و مبدل ساختن اقتصادهای کوچك به اقتصادهای اشتراکی یعنی کلخوزها و استعمال تراکتور که هر گونه «زمین سخت» و دست نخورده را میتواند شخم نماید و همچنین عبارت بود از کمك دولت بوسیلهٔ ماشین، پول، آدم و راهنمائی. این راهی بود که امکان خلاصی از اسارت کولاکها را در بر داشت، همان کولاکهائی که حکومت شوروی، اندك زمانی قبل از این، آنها را مغلوب و زمین گیر کرده و از این راه موجبات خرسندی توده‌های ملیونی دهقان را فراهم ساخته بود.

روی همین اساس، جنبش توده‌ای کلخوزی سر گرفت و سپس توسعه یافت و بویژه در پایان سال ۱۹۲۹ نیرومند

شده و چنان سرعتی در افزایش کلخوزها نشان داد که حتی صنایع سوسیالیستی ما چنین سرعتی را هنوز در خود ندیده بود.

در سال ۱۹۲۸ مساحت بذر کاری کلخوزها یك ملیون و ۳۹۰ هزار هکتار بود، در سال ۱۹۲۹ — ۴ ملیون و ۲۶۲ هزار هکتار و در سال ۱۹۳۰ کلخوزها امکان یافتند که شخم ۱۵ ملیون هکتار زمین را در نقشه پیشبینی نمایند.

رفیق استالین در بارهٔ سرعت افزایش کلخوزها در مقالهٔ خود تحت عنوان «سال تحول عظیم» (سال ۱۹۲۹) چنین نوشته بود: — «باید اعتراف نمود که چنین سرعتهای سیل آسای رشد را حتی صنایع سوسیالیستی شدهٔ بزرگ ما نیز، که سرعت رشد آن بطور کلی دارای دامنهٔ عظیمی است، بخود ندیده است».

این، تحولی بود. در پیشرفت جنبش کلخوزی این، آغاز جنبش کلخوزی توده‌ای بود.

رفیق استالین در مقالهٔ خود زیر عنوان «سال تحول عظیم» چنین پرسش میکند: «چه چیز در جنبش کلخوزی کنونی تازگی دارد؟ و خود پاسخ میدهد:

«آنچه در جنبش کلخوزی کنونی تازگی و جنبهٔ قطعی دارد عبارت از آنست که دهقانان مانند سابق با دسته‌های جداگانه بکلخوزها نمیایند، بلکه قصبات، دهستانها، بخشها و حتی شهرستانها بطور یکجائی بکلخوز روی آور میشود. معنی آن چیست؟ معنی آن این است که دهقان میانه حال بکلخوز روی آورده است. شالودهٔ آن تحول اساسی در رشد کشاورزی که مهمترین کامیابی حکومت شوروی میباشد در همین است...»

معنی آن این بود که موضوع از بین برداشتن کولاکها، بعنوان طبقهٔ خاص، که میبایستی بر روی اساس اشتراکی نمودن همگانی کشاورزی انجام شود، فرا میرسد و یا اینکه هم اکنون فرا رسیده است.

خلاصه

در مبارزه برای صنعتی کردن کشور، حزب طی سالهای ۱۹۲۶ -- ۱۹۲۹ اشکالات بزرگ داخلی و خارجی را دفع کرد. کوششهای حزب و طبقهٔ کارگر منجر به پیروزمندی سیاست صنعتی کردن سوسیالیستی کشور گردید.

یکی از دشوار ترین مسائل صنعتی کردن کشور، یعنی گرد آوردن سرمایه برای ساختمان صنایع سنگین، در اساس حل شد. شالودهٔ صنایع سنگین، که قادر بتجدید تجهیز اقتصاد ملی باشد، ریخته شد.

نخستین نقشهٔ پنج سالهٔ ساختمان سوسیالیستی تصویب گردید. ساختمان عظیم کارخانه‌ها، ساوخوزها و کلخوزهای نوین دامنه گرفت.

این پیشروی در راه سوسیالیسم با حدت مبارزهٔ طبقاتی در درون کشور و حدت مبارزه در درون حزب توأم بود. مهمترین نتیجهٔ مبارزه چنین است: در هم شکستن ایستادگی کولاکها، مفتضح ساختن ائتلاف تسلیم طلبان ترتسکیستی -- زینویفی بعنوان ائتلافی ضد شوروی، مفتضح ساختن تسلیم طلبان دست راست بعنوان عمال کولاکها، اخراج ترتسکیستها، از حزب، تصدیق به آنکه نظریات ترتسکیستها و اوپورتونیستهای دست راست با عضویت در حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی نمیتواند توام شود.

ترتسکیستها، که از حیث ایدئولوژی بدست حزب بلشویك شکست خورده و هر گونه زمینه را بین طبقهٔ کارگر از دست دادند، دیگر یک جریان سیاسی نبوده و به زمره‌ای از شیادان سیاسی بی پرنسیپ و جاه طلب و باندی از دو رویان سیاسی بدل گردیدند.

حزب، پس از ریختن شالودهٔ صنایع سنگین، طبقهٔ کارگر و دهقان را برای انجام نخستین نقشهٔ پنج سالهٔ تجدید ساختمان بر اساس سوسیالیستی کردن اتحاد شوروی، بسیج میکند. در کشور مسابقهٔ سوسیالیستی بین ملیونها زحمتکشان توسعه مییابد. همتی عالی در کار بوجود میاید، انضباط نوینی در کار ایجاد میشود.

آخرین سال این دوران، سال تحول عظیمی است که بزرگترین پیشرفتهای سوسیالیسم را در صنایع، نخستین پیشرفتهای جدی را در کشاورزی، رو آور شدن دهقان میانه حال را بسوی کلخوزها و آغاز جنبش توده‌ای کلخوزی را در بر دارد.

فصل یازدهم

حزب بلشویک در مبارزه برای اشتراکی کردن کشاورزی (سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۳٤)

۱. وضع بین المللی در سالهای ۱۹۳۰–۱۹۳٤ بحران اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری. اشغال منچوری از طرف ژاپن. سرکار آمدن فاشیستها در آلمان. دو کانون جنگ.

در آنموقعیکه اتحاد شوروی در صنعتی کردن سوسیالیستی کشور پیشرفتهای مهمی بدست آورد و با سرعت زیادی صنایع را ترقی میداد، در کشورهای سرمایه‌داری در پایان سال ۱۹۲۹ بحران اقتصادی عالمگیری آغاز شد که از حیث قوهٔ تخریبی خود تا آنوقت دیده نشده بود و طی سه سال بعد عمیقتر و عمیقتر میشد. بحران صنعتی با بحران کشاورزی و ارضی توام گردید و این موضوع وضع کشورهای سرمایه‌داری را بیش از پیش سخت مینمود.

در آنموقعیکه صنایع اتحاد شوروی طی سه سال بحران (۱۹۳۰ – ۱۹۳۳) بیش از دو برابر افزون گشت و در سال

۱۹۳۳ نسبت به سطح سال ۱۹۲۹ به ۲۰۱ در صد رسیده بود. صنایع کشورهای متحدهٔ امریکا طوری تنزل کرد که در پایان سال ۱۹۳۳ نسبت به سطح سال ۱۹۲۹ به ٦۵ در صد رسید و همچنین صنایع انگلیس به ۸٦ در صد،صنایع آلمان به ٦٦ درصد و صنایع فرانسه هم به ۷۷ در صد تزلزل یافت.

این موضوع برتری سیستم سوسیالیستی اقتصاد را بر سیستم سرمایه‌داری بار دیگر نشان داد و دلالت بر این میکرد که کشور سوسیالیسم در جهان یگانه کشوری میباشد که از بحرانهای اقتصادی مصون است.

در نتیجهٔ این بحران اقتصادی جهانگیر، ۲٤ ملیون بیکار، بگرسنگی، گدائی و شکنجه گرفتار شده بودند. ده ها ملیون دهقان از بحران ارضی زجر میکشیدند.

بحران اقتصادی جهانی تضادها را بین دولتهای امپریالیستی، بین کشورهای غالب و مغلوب، بین دول امپریالیستی وکشورهای مستعمراتی و غیر مستقل، بین کارگران و سرمایه‌داران، بین دهقانان و ملاکین بیش از پیش شدت داد.

رفیق استالین در گزارش خود در کنگرهٔ ۱٦ حزب خاطر نشان کرد که بورژوازی راه نجات از بحران اقتصادی را از یک طرف ــ در سرکوبی طبقهٔ کارگر بطریق بر قرار ساختن دیکتاتوری فاشیستی، یعنی دیکتاتوری مرتجع ترین، شوینیستترین و امپریالیستترین عناصر سرمایه‌داری و از طرف دیگر ــ در تهیه و بر پا کردن جنگ بمنظور تقسیم مجدد مستعمرات ومناطق نفوذ بضرر منافع کشورها ئیکه نیروی دفاعیشان ضعیف است خواهد جست.

همین طور هم شد.

در سال ۱۹۳۲ تهدید جنگ از طرف ژاپن شدت یافت.

امپریالیستهای ژاپن، چون دیدند که دول اروپا و کشورهای متحدهٔ امریکا بواسطهٔ بحران اقتصادی بکلی گرفتار کارهای داخلی خود هستند، بر آن شدند که از موقع استفاده کنند و امتحاناً فشاری بچین، که نیروی دفاعی آن ضعیف است، وارد ساخته آن را مطیع خود سازند و در آنجا فرمانروا گردند. امپریالیستهای ژاپن، بدون اینکه بچین اعلان جنگ دهند، از «پیش آمدهای محلی» که بدست خودشان ایجاد شده بود شیادانه استفاده نموده، لشگریان خود را، مانند دزدان، بمنچوری وارد ساختند. لشگریان ژاپن تمام منچوری را تصرف کردند و بدین ترتیب مواضع مناسبی برای تصرف سر زمین شمالی چین و حمله باتحاد شوروی تهیه مینمودند. ژاپن، برای اینکه دستش باز باشد، از جامعهٔ ملل خارج شد و بشدت هرچه تمامتر آغاز مسلح شدن نهاد.

این وضع موجب شد که امریکا، انگلیس و فرانسه در خاور دور به تسلیحات نیروی دریائی خود بیافزایند. هدف ژاپن روشن و این بود که چین را مطیع خود کرده و دول امپریالیستی اروپا و امریکا را از آنجا بیرون راند. دول نام برده هم در مقابل این امر تسلیحات خود را تقویت دادند.

ولی ژاپن منظور دیگری هم داشت که عبارت بود از اشغال خاور دور شوروی. بدیهی است که اتحاد شوروی نمیتوانست بچنین مخاطره‌ای ترتیب اثر ندهد و بشدت بتحکیم استعداد دفاعی سرزمین خاور دور خود پرداخت.

بدین طریق بدست امپریالیستهای ژاپنی، که اکنون دیگر فاشیست شده بودند، نخستین کانون جنگ در خاور دور ایجاد گردید.

بحران اقتصادی، تضادهای سرمایه‌داری را تنها در خاور دور تشدید ننمود، بلکه این تضادها را در اروپا هم شدت داد.

بحران صنعتی و کشاورزی که خیلی طولانی شده بود و همچنین بیکاری عظیم و بیسر و سامانی روز افزون طبقات بی بضاعت، عدم رضایت کارگران و دهقانان را بیشتر ساخت. عدم رضایت رفته رفته بخشم و غضب انقلابی طبقهٔ کارگر تبدیل میگردید. این عدم رضایت بویژه در آلمان تقویت یافت زیرا آلمان کشوری بود که در نتیجهٔ جنگ و تادیهٔ غرامات بنفع فاتحین انگلیس و فرانسه و در نتیجهٔ بحران اقتصادی، از حیث اقتصاد ضعیف شده بود وطبقهٔ کارگر در زیر یوغ بورژوازی خودی وبیگانه، یعنی بورژوازی انگلیس و فرانسه، در رنج وتعب بود. شش مليون رای که به حزب کمونیست آلمان در آخرین انتخابات رایشتاگ پیش از سر کار آمدن فاشیستها داده شده بود، دلیلی گویا بر اثبات این موضوع بود. بورژوازی آلمان دید که آزادیهای دموکراسی بورژوازی، که در آلمان هنوز باقی بود، ممکنست بازی بدی بسر وی در آورد و طبقهٔ کارگر میتواند از این آزادیها برای توسعهٔ جنبش انقلابی استفاده نماید. بورژوازی از این رو بر آن شد که برای نگاهداری حاکمیت خود در آلمان، تنها یک وسیله در دست است و آن نابود ساختن آزادیهای بورژوازی، به صفر رساندن اهمیت پارلمان (رایشتاگ) و بر قرار نمودن دیکتاتوری تروریستی بورژوازی و ناسیونالیستی میباشد که بتواند طبقهٔ کارگر را سرکوب کند و در میان تودههای خرده بورژوازی که روحیهٔ انتقام طلبی دارند، برای خود پایگاهی بدست آورد. بنابراین بورژوازی آلمان، حزب فاشیستها را که برای اغوای ملت، خود را حزب ناسیونال-سوسیالیست مینامید بزمامداری دعوت کرد زیرا بخوبی میدانست که حزب فاشیستها، اولا آن قسمت از بورژوازی امپریالیستی است که از دیگران مرتجعتر و نسبت به

طبقهٔ کارگر دشمنتر میباشد و ثانیاً انتقام طلب ترین حزبی است که میتواند توده‌های ملیونی خرده بورژوازی را که روحیهٔ ناسیونالیستی دارند بطرف خود جلب کند. در این امر، خائنین به طبقهٔ کارگر، یعنی لیدرهای سوسیال دموکراسی آلمان، که باسیاست سازشکاری خود راه را برای فاشیسم کوبیده بودند، به بورژوازی یاری کردند.

چنین بود شرائطی که باعث بدست آوردن حاکمیت از طرف فاشیستها در سال ۱۹۳۳ گردید.

رفیق استالین در گزارش خود در کنگرهٔ هفدهم حزب، ضمن تجزیهٔ حوادث آلمان، اظهار داشت که:

«پیروزی فاشیسم را در آلمان میبایست نه تنها علامت ضعف طبقهٔ کارگر و نتیجهٔ خیانت سوسیال دموکراسی به طبقهٔ کارگر دانست که عبارت بود از پاك کردن راه برای فاشیسم، بلکه در عین حال بایستی آنرا علامت ضعف بورژوازی وعلامت آن دانست که بورژوازی دیگر قادر نیست با شیوه‌های قدیمی پارلمانتاریسم و دموکراسی بورژوازی حکومت نماید و بهمین سبب هم ناگزیر است در سیاست داخلی بشیوه‌های تروریستی برای حکمرانی متوسل شود...» (استالین، مسائل لنینیسم ص ۴۳۰ چاپ روسی).

فاشیستهای آلمان سیاست داخلی خود را با آتش زدن رایشتاگ، سرکوبی وحشیانهٔ طبقهٔ کارگر، نیست و نابود ساختن سازمانهای طبقهٔ کارگر و محو آزادیهای بورژوازی دموکراسی و سیاست خارجی خود را هم با خروج از جامعهٔ ملل و تهیهٔ آشکار برای جنگ بمنظور تجدید نظر اجباری در مرزهای دول اروپائی بنفع آلمان آغاز کردند.

بدین طریق فاشیستهای آلمان در مرکز اروپا باعث پیدایش کانون دوم جنگ شدند.

بدیهی است که اتحاد شوروی نمیتوانست بچنین واقعهٔ جدی ترتیب اثر ندهد، بنا براین سیر حوادث را در باختر مورد دقت قرار داد و بتحکیم استعداد دفاعی کشور در مرزهای باختری خود پرداخت.

۲. از سیاست محدود ساختن عناصر کولاك، به سوی سیاست از بین بردن کولاکها بعنوان یك طبقهٔ خاص. مبارزه برضد انحراف از خط مشی حزب در جنبش کلخوزی. تعرض بر ضد عناصر سرمایه‌داری در تمام طول جبهه. کنگرهٔ شانزدهم حزب.

ورود دسته جمعی دهقانان بکلخوز، که در سالهای ۱۹۲۹-۳۰ دامنهٔ آن وسعت یافت، نتیجه‌ای از کلیهٔ فعالیتهای پیشین حزب و حکومت بود. افزایش صنایع سوسیالیستی، که تهیهٔ تراکتور و ماشین را برای کشاورزی بطور توده‌ای آغاز کرده بود، مبارزهٔ قطعی برضد کولاکها در موقع تدارکات غله در سالهای ۱۹۲۸ – ۱۹۲۹ ، رشد شرکتهای تعاونی روستائی، که دهقانان را تدریجا باقتصاد اشتراکی عادت میداد، آزمایش نیکوئی که از نخستین کلخوزها و سوخوزها بدست آمد - همهٔ اینها مقدمات انتقال به اشتراکی نمودن سر تا سری کشاورزی و وارد شدن دهقانان را بکلخوزها فراهم ساخت. بدین صورت که قصبات، بخشها و شهرستانها یکجا وارد میشدند.

انتقال به اشتراکی نمودن سر تا سر کشاورزی، از طریق ورود عادی و آرام توده‌های اصلی دهقان بکلخوز نبود، بلکه

از طریق مبارزهٔ توده‌ای دهقانان برضد کولاکها صورت میگرفت. معنی اشتراکی نمودن سر تا سر کشاورزی آن بود که تمام اراضی در منطقهٔ یک قصبه میبایستی از آن کلخوز گردد و، از آنجائی که قسمت مهم این اراضی در دست کولاکها بود، دهقانان، کولاکها را از اراضی بیرون کرده و آنها را از شکل کولاك بودن بیرون میاوردند، دامها و ماشینهای آنها را میگرفتند و از حکومت شوروی باز داشت و تبعید آنها را خواستار میشدند.

بدین طریق، معنی اشتراکی نمودن سر تا سری کشاورزی، از بین بردن کولاکها بود.

این سیاست، سیاست از بین بر داشتن کولاکها بعنوان یکطبقهٔ خاص بود که بر اساس اشتراکی نمودن سر تا سری کشاورزی انجام میشد.

در این زمان دیگر در اتحاد شوروی برای پایان دادن بکار کولاکها، در هم شکستن مقاومت آنها، برای از بین بر داشتن آنها بعنوان یک طبقهٔ خاص و تبدیل تولید که در دست آنها بود به تولید از طریق کلخوزها و ساوخوزها، پایهٔ کافی مادی موجود بود.

در سال ۱۹۲۷ هنوز محصول غلهٔ کولاکها بیش از ۶۰۰ ملیون پوت میشد که از آن مقدار قریب ۱۳۰ ملیون پوت غلهٔ کالائی بود. ولی کلخوزها و ساوخوزها در سال ۱۹۲۷ توانستند تنها ۳۵ ملیون پوت محصول غلهٔ کالائی بدهند. در سال ۱۹۲۹، در سایهٔ روش استوار حزب بلشویک، که متوجه ترقی و توسعهٔ ساوخوزها و کلخوزها بود، و در سایهٔ پیشرفتهای صنایع سوسیالیستی، که دهات را از حیث تراکتور و ماشینهای کشاورزی تامین میکرد، کلخوزها و ساوخوزها رشد یافته وبه

نیروی جدی مبدل گردیدند. در این سال دیگر محصول غلهٔ کلخوزها و ساوخوزها دست کم ٤٠٠ ملیون پوت شد، که ۱۳۰ ملیون پوت آن غلهٔ کالائی بود، یعنی زیادتراز مقدار محصول کولاکها در سال ۱۹۲۷. واما در سال ۱۹۳۰ کلخوزها وساوخوزها میبایستی، بیش از ٤٠٠ ملیون پوت غلهٔ کالائی یعنی بمراتب بیشتر از محصول کولاکها در سال ۱۹۲۷ فرا آورند و در حقیقت هم فرا آوردند.

بدینطریق، تغییر آرایش نیروی طبقاتی در اقتصادیات کشور و وجود پایهٔ مادی لازم برای تبدیل تولید غلهٔ کولاکها به تولید از طریق کلخوزها و ساوخوزها، به حزب بلشویک امکان داد که سیاست محدود ساختن کولاکها را بسیاست نوینی، یعنی بسیاست از بین برداشتن کولاکها بعنوان یک طبقهٔ خاص بر اساس اشتراکی کردن سر تا سر، کشاورزی مبدل سازد.

تا سال ۱۹۲۹ سیاست حکومت شوروی محدود ساختن کولاکها بود. حکومت شوروی بکولاکها مالیاتهای سنگین تری بسته و از آنها خواستار بود که غله را به نرخ ثابت بدولت بفروشند، بهره بر داری کولاکها را از زمین، بوسیلهٔ قانون مربوط باجارهٔ زمین، تا اندازهٔ معینی محدود میکرد و میزان اقتصاد کولاکها را نیز، بوسیلهٔ قانون مربوط بکار مزدی در اقتصاد انفرادی روستائی، محدود مینمود. لیکن حکومت هنوز سیاست از بین برداشتن کولاکها را بکار نبرده بود، زیرا قوانین مربوط باجارهٔ زمین و داشتن کارگر اجیر، وجود کولاکها را جائز میشمرد و منع مصادرهٔ دارائی کولاکها هم این امر را تا اندازه‌ای تضمین میکرد. این سیاست منجربان میشد که از رشد طبقهٔ کولاك جلوگیری شده و برخی از قشرهای کولاکها، که تاب این محدودیتها را نمیتوانستند بیاورند، از

هستی ساقط و ورشکست میگردیدند. ولی این سیاست پایه‌های اقتصادی کولاکها را بعنوان یک طبقهٔ خاص بر هم نمیزد، این سیاست منجر به از بین رفتن کولاکها نمیشد. این سیاست، سیاست محدود ساختن بود نه سیاست از بین بر داشتن طبقهٔ کولاك. تا موقعیکه کلخوزها و ساوخوزها هنوز ضعیف بوده و نمیتوانستند تولید محصول غلهٔ خودی را جانشین تولید غلهٔ کولاکها کنند، این سیاست تا مدتی لازم بنظر میامد.

در پایان سال ۱۹۲۹، بمناسبت رشد کلخوزها و ساوخوزها حکومت شوروی از این سیاست بطور قطع رو گردان شد و بسیاست از میان بر داشتن کولاکها بعنوان یک طبقهٔ خاص دست زد. حکومت قوانین مربوط به اجارهٔ زمین و اجیر نمودن کارگر را ملغی کرده و بدینطریق کولاکها را، هم از زمین و هم از استفاده از کارگر اجیر، محروم ساخت. مصادرهٔ دارائی کولاکها، که قدغن بود، مجاز شد. به دهقانان اجازه داده شد که اغنام و احشام و ماشینها و سائر لوازم کشاورزی کولاکها را بنفع کلخوزها مصادره کنند. از کولاکها سلب مالکیت شد. همانطور که در سال ۱۹۱۸ از سرمایه‌داران در رشتهٔ صنایع سلب مالکیت گردید، از کولاکها نیز مالکیت سلب گشت تنها با این فرق که وسائل تولید کولاکها این بار بدست دهقانان متحد شده، یعنی بدست کلخوزها، افتاد نه بدست دولت.

این، عمیقترین تحول انقلابی و جهشی از کیفیت پیشین جامعه به کیفیت نوین بود و از حیث عواقب خود با تحول انقلابی اکتبر سال ۱۹۱۷ برابری مینمود.

خصوصیت این انقلاب در آن بود که از بالا و با ابتکار مقامات دولتی انجام شد، در حالیکه از پائین، بوسیلهٔ توده‌های

ملیونی دهقانان، که برضد اسارت کولاکها برای زندگی آزاد کلخوزی مبارزه میکردند، مستقیماً پشتیبانی میشد.

این انقلاب، با یک ضربه سه مسئلهٔ اساسی ساختمان سوسیالیستی را حل کرد:

الف) کثیر العده‌ترین طبقهٔ استثمار کننده در کشور ما یعنی طبقهٔ کولاکها، این تکیه‌گاه مستحکم اعادهٔ سرمایه‌داری را از بین برد.

ب) کثیر العده‌ترین طبقهٔ زحمتکش کشور ما، یعنی طبقهٔ دهقان را، از راه اقتصاد انفرادی، که مولد سرمایه‌داری است، براه اقتصاد دست جمعی کلخوزی سوسیالیستی سوق داد.

ج) در وسیعترین و حیاتی ترین رشتهٔ اقتصاد ملی و در عین حال عقب مانده‌ترین رشته‌های آن، یعنی در اقتصاد روستائی، به حکومت شوروی پایهٔ سوسیالیستی داد.

بدینمنوال در درون کشور آخرین سر چشمه‌های اعادهٔ سرمایه‌داری نیست و نابود گشت وضمناً شرائط نوین قطعی که برای ساختمان اقتصاد ملی سوسیالیستی واجب است بوجود آورده شد.

رفیق استالین، ضمن استدلال در قسمت سیاست از بین بر داشتن کولاکها بعنوان یک طبقهٔ خاص و گوشزد نمودن نتائج جنبش توده‌ای دهقانان برای اشتراکی نمودن کشاورزی سر تا سری، در سال ۱۹۲۹ چنین نوشته است:

«آخرین امید سرمایه‌داران تمام کشورها که آرزوی اعادهٔ سرمایه‌داری را در اتحاد شوروی در سر میدارند یعنی «اصل مقدس مالکیت شخصی» از هم میپاشد و برباد میرود. دهقانان، که بنظر سرمایه‌دار ماده‌ای برای کود زمین جهت سرمایه‌داری بیش نیستند، گروه گروه از پرچم

ستودهٔ «مالکیت شخصی» دست بر داشته راه کار دسته جمعی، راه سوسیالیسم را در پیش میگیرند. آخرین امید اعادهٔ سرمایه‌داری از هم میپاشد» (استالین، مسائل لنینیسم ص ۲۷۳ چاپ روسی).

سیاست از میان بر داشتن کولاکها بعنوان یک طبقهٔ خاص در قطعنامهٔ تاریخی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی مورخهٔ پنجم ژانویهٔ سال ۱۹۳۰ «در بارهٔ سرعت رشد کار اشتراکی کردن کشاورزی و یاری دولت بساختمان کلخوزی» تحکیم شد. قطعنامهٔ نام برده، گوناگون بودن شرائط را در بخشهای مختلف اتحاد شوروی و یکسان نبودن درجهٔ آمادگی برای اشتراکی نمودن کشاورزی در استانهای مختلف اتحاد شوروی را کاملا در نظر گرفته بود.

برای اشتراکی نمودن کشاورزی، سرعتهای مختلفی مقرر شده بود. کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی استانهای اتحاد شوروی را از لحاظ سرعت اشتراکی کردن کشاورزی بسه قسمت تقسیم کرده بود.

مهمترین نواحی غله خیز و نواحی که بیشتر برای اشتراکی نمودن کشاورزی آماده و دارای تراکتورها و ساوخوزهای زیادتری بود و در مبارزه علیه کولاکها در دوره‌های پیشین تدارک غله بیشتر تجربه داشت، یعنی شمال قفقاز (کوبان، دن، ترك)، ولگای میانه، ولگای سفلی جزء قسمت نخستین بود. در مورد این قسمت از نواحی غله خیز، کمیتهٔ مرکزی دستور داد که در آنجا اشتراکی نمودن کشاورزی بطور کلی برای بهار سال ۱۹۳۱ پایان یابد.

قسمت دوم از نواحی غله خیز که اوکرائین، ناحیهٔ مرکزی چرنوزم، سیبری، اورال، کازاخستان ونواحی غله خیز دیگر جزء

آن بود، میتوانست اشتراکی نمودن کشاورزی را بطور کلی در بهار سال ۱۹۳۲ بپایان رساند.

سایر استانها، سر زمینها و جمهوریها (استان مسکو، ماوراء قفقاز، جمهوریهای آسیای میانه و غیره) میتوانستند مدت اشتراکی نمودن کشاورزی را تا پایان نقشهٔ پنج ساله، یعنی تا سال ۱۹۳۳ تمدید نمایند.

کمیتهٔ مرکزی حزب، بمناسبت سرعت روز افزون اشتراکی نمودن کشاورزی، لازم دانست که در ساختمان کارخانجاتی که تراکتور، کمباین، آلات یدک تراکتور و غیره میسازند بیشتر تسریع شود. در عین حال کمیتهٔ مرکزی خواستار بود «به چنین تمایلاتی، از قبیل ارزش کافی قائل نشدن برای اسب بعنوان قوهٔ محرک کشاورزی، در این مرحله از جنبش کلخوزی، یعنی تمایل بر اینکه از اسب دست کشیده و آن را در معرض فروش گذارند پایان داده شود».

بر اعتباراتی که بکلخوزها داده میشد در سال ۱۹۲۹-۳۰ دو برابر افزوده شد (تا ۵۰۰ ملیون منات رسید).

پیشنهاد شده بود که کلخوزها از حیث زمین بحساب دولت، بوسیلهٔ تقسیم بندی اراضی، تامین شود.

مهمترین دستور قطعنامه این بود که شکل اساسی جنبش کلخوزی در مرحلهٔ کنونی، آرتل کشاورزی میباشد که در آن فقط وسائل اساسی تولید اشتراکی میشود.

کمیتهٔ مرکزی جداً سازمانهای حزبی را به این نکته متوجه میساخت که «بهیچوجه نباید بوسیلهٔ صدور «فرمان» از بالا جنبش کلخوزی را اداره کرد. زیرا صدور چنین فرمانهائی ممکن است این خطر را در بر داشته باشد که مسابقهٔ واقعی سوسیالیستی را در مورد تشکیل کلخوزها به یک نوع بازی اشتراکی کردن

کشاورزی مبدل کند». (قطعنامه‌های حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی قسمت دوم ص ٦٦٢ چاپ روسی).

این قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی، امر چگونگی اجرای سیاست نوین حزب را در روستا روشن کرد.

بر اساس سیاست از بین بر داشتن طبقهٔ کولاك و بر قرار کردن کشاورزی اشتراکی سر تا سری، جنبش نیرومند کلخوزی دامنه گرفت. دهقانان قصبات و بخشها یکجا بکلخوزها داخل شده کولاکها را از سر راه خود بر میداشتند و از اسارت کولاکها خود را آزاد مینمودند.

لیکن، در عین پیشرفتهای هنگفت در راه اشتراکی کردن کشاورزی، در عمل کارکنان حزبی نواقصی بروز کرد که عبارت بود از کج روی در اجرای سیاست حزب در بارهٔ ساختمان کلخوزی. با وجود تذکر کمیتهٔ مرکزی در بارهٔ سرگرم شدن بیاندازه به موفقیتهای اشتراکی کردن کشاورزی، بسیاری از کارکنان حزبی عمل اشتراکی کردن کشاورزی را بطور مصنوعی تسریع نموده شرائط مکان و زمان را بحساب نمیاوردند و درجهٔ آمادگی دهقانان را برای دخول در کلخوزها در نظر نمیگرفتند.

آشکار گشت که اصل داوطلبی برای ساختمان کلخوزی نقض شده است. در یک رشته از نواحی اصل داوطلبی در قسمت دخول در کلخوزها مبدل به داخل کردن اجباری در کلخوز میشد و آنها را تهدید به‌این میکردند که در صورت امتناع از دخول در کلخوز، مانند کولاکها، از آنها «خلع ید» شده و از حق انتخابات و غیره ممنوع خواهند گشت.

در یک رشته از نواحی، بجای اینکه بتهیهٔ مقدمات کار پرداخته و اساس سیاست حزب در موضوع اشتراکی کردن کشاورزی بابرد باری توضیح داده شود، به کاغذ پرانی و صدور

فرمانهای اداری از بالا، حاوی پیکرهای مبالغه آمیز در بارهٔ کلخوزهائی که گویا تشکیل شده، اکتفا میشد و بطور مصنوعی پیکره‌های نسبی اشتراکی شدن کشاورزی را بالا میبردند.

بر خلاف دستورات کمیتهٔ مرکزی در بارهٔ آنکه حلقهٔ اصلی در سلسلهٔ جنبش کلخوزی آرتل کشاورزی میباشد که در آن تنها وسائل اساسی تولید باید اشتراکی گردد، در برخی از نقاط، از روی کوته فکری، از آرتل به کمون جهش می نمودند، مساکن، دامهای شیرده و اغنام، که جنبهٔ کالائی نداشت، همچنین مرغان خانگی و غیره، نیز اشتراکی میشد.

کارکنان رهبری کنندهٔ برخی از استانها که سرگرم نخستین پیشرفتهای اشتراکی نمودن کشاورزی شده بودند، دستورات اکید کمیتهٔ مرکزی را دربارهٔ سرعت و موعدهای مقرر برای اشتراکی کردن کشاورزی نقض نمودند. در استان مسکو، برای بدست آوردن پیکره های گزاف، بکارکنان مربوط دستور داده میشدکه اشتراکی کردن کشاورزی را در بهار سال ۱۹۳۰ بپایان رسانند وحال آنکه دست‌کم سه سال وقت (تا پایان سال ۱۹۳۲) در اختیار داشتند. در ماوراء قفقاز و آسیای میانه بیش از اینها، در راه تخلف از دستورات صادره، پیشرفته بودند.

کولاکها و هم آهنگان آنها از این کجرویها برای مقاصد فتنه جویانهٔ خود استفاده نموده پیشنهاد میکردند که بجای آرتلهای کشاورزی کمون تشکیل‌شود و فوراً مساکن، اغنام و مرغان خانگی اشتراکی شود. در عین حال کولاکها دهقانان‌را بکشتار احشام خود، پیش از دخول بکلخوز، تحریك نموده بدهقانان تلقین میکردند که در کلخوز حشم را «در هر صورت از دست آنها خواهند گرفت». دشمن طبقاتی امیدوار بود که کجرویها و اشتباهاتی، که سازمانهای محلی در موقع اشتراکی کردن

کشاورزی روا داشته اند، دهقانان را خشمناك کرده و علیه حکومت شوروی خواهد شوراند.

در نتیجهٔ اشتباهاتیکه سازمانهای حزبی مرتکب شده بودند و در نتیجهٔ عملیات فتنه انگیز آشکار دشمن طبقاتی، با وجود پیشرفتهای کلی در امر اشتراکی کردن کشاورزی، در نیمهٔ دوم فوریهٔ سال ۱۹۳۰، در پاره ای از نواحی علائم خطر جدی عدم رضایت دهقانان نمودار شد. کولاکها و عمال آنها در برخی از نقاط حتی موفق شدند دهقانان را بعملیات آشکار ضد شوروی برانگیزانند.

کمیتهٔ مرکزی حزب، همینکه یکرشته علائم خطر در بارهٔ کجروی در خط مشی حزب، که بیم مختل ساختن امر اشتراکی کردن‌را در بر داشت، دریافت کرد، فورا اقدام باصلاح کار نمود و کادرهای حزبی را براه اصلاح فوری اشتباهاتیکه بمیان آمده متوجه و منعطف ساخت. دوم ماه مارس سال ۱۹۳۰، بموجب تصمیم کمیتهٔ مرکزی، مقالهٔ رفیق استالین زیر عنوان «سرگیجه از موفقیت» انتشار یافت. در این مقاله بهمهٔ آن کسانیکه سرگرم موفقیتهای اشتراکی کردن کشاورزی شده، اشتباهات فاحشی مرتکب و از خط مشی حزب منحرف شده بودند و بهمهٔ آن کسانیکه کوشش مینمودند دهقانان را بوسیلهٔ فشاراداری برای اشتراکی نمودن کشاورزی سوق دهند، اخطار شد. در مقالهٔ نامبرده اصل‌داوطلبی در ساختمان کلخوزی با شدت هرچه تمامتر تاکید میشد و خاطر نشان میگردید که، ضمن تعیین نمودن سرعت و شیوهٔ کار در امر اشتراکی کردن کشاورزی، باید مختلف بودن شرائط‌را در نقاط گوناگون اتحاد شوروی نیز در نظر گرفت. رفیق استالین یاد آوری میکرد که حلقهٔ اصلی در رشتهٔ جنبش کلخوزی، آرتل کشاورزی میباشد که در آن تنها وسائل اصلی

تولید، و مخصوصا در رشتهٔ غله کاری، اشتراکی میشود و زمینهای مجاور بنا، مسکن، قسمتی از دا مهای شیرده، اغنام، مرغان خانگی و غیره، دیگر اشتراکی نمیگردد.

مقالهٔ رفیق استالین بزرگترین اهمیت سیاسی را در برداشت. این مقاله بسا زمانهای حزبی در امر اصلاح آشتباهات خود یاری نمود و بدشمنان حکومت شوروی، که امیدوار بودند در سایهٔ این افراط کاریها موفق خواهند شد دهقانان را بر ضد حکومت شوروی بر انگیزانند، ضربهٔ سختی وارد آورد. توده‌های وسیع دهقانی اطمینان حاصل نمودند که خط مشی حزب بلشویك با این افراط کاری اشخاص کوتاه فکر بطرف «چپ»، که در محلها بعمل آمده است، هیچ وجه تشابهی ندارد. این مقاله آرامش خاطر توده های دهقانی را فراهم نمود.

برای بپایان رساندن امر اصلاح این افراط کاریها و خطاها، که مقالهٔ رفیق استالین بنای آنرا نهاده بود، کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی تصمیم گرفت بار دیگر این اشتباهات را حلاجی کند و بنابر این در ۱۵ مارس سال ۱۹۳۰ تصویب نامه‌ای «در بارهٔ مبارزه با کجرویها در خط مشی حزبی در جنبش کلخوزی» منتشر ساخت.

این تصویب‌نامه خطاهائی را، که در نتیجهٔ انحراف از خط مشی لنینی و استالینی حزب بمیان آمده بود، مفصلا مورد بررسی قرار داد.

کمیتهٔ مرکزی خاطر نشان میساخت که عمل افراط کاری بسوی «چپ» بمنزلهٔ کمك مستقیم بدشمن طبقاتی میباشد.

کمیتهٔ مرکزی، دستور داد: «کارکنانی را، که نمیتوانند و یا نمیخواهند بر ضد این کجرویها در خط مشی حزبی مبارزهٔ قطعی بکنند، از مشاغل خود منفصل نموده و بجای آنها اشخاص

دیگری گماره شوند» (قطعنامه های حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی بخش دوم ص ٦٦٣ چاپ روسی).

کمیتهٔ مرکزی رهبری بعضی از سازمانهای حزبی استانها و سرزمینها (استان مسکو، ماوراء قفقاز) را، که مرتکب اشتباهات سیاسی گردیده و نتوانستند آنهارا تصحیح نمایند، تجدید کرد.

در سوم آوریل سال ۱۹۳۰ مقالهٔ رفیق استالین زیر عنوان «پاسخ برفقای کلخوزی» انتشار یافت. این مقاله ریشهٔ خطاهائی را که در مسائل مربوط بروستا و اشتباهات عمده را که در جنبش کلخوزی روی داده بود بشرح زیرین معین و نشان داده بود: رفتار ناصحیح نسبت به دهقانان میانه حال، نقض اصل لنینی، یعنی اصل رعایت داوطلبی در ساختمان کلخوزها، نقض اصل لنینی که گوناگون بودن شرائطرا در نواحی مختلف اتحاد شوروی در نظر میگیرد، جهش از آرتل بکمون.

در نتیجهٔ مجموع این اقدامات، حزب به بر طرف نمودن افراط کاریهائی که کارکنان محلی در بسیاری از نواحی مرتکب شده بودند موفق گردید.

رزانت بیپایان کمیتهٔ مرکزی و مهارت وی در شنای بر ضد جریان لازم بود تا اینکه قسمت عمدهٔ کادرهای حزبی را، که سر گرم موفقیت، با سرعت سر گیجه آوری، در سراشیب و بر کنار از خط مشی حزب، در غلطیده بودند براه راست هدایت نماید.

حزب موفق گردید که این کجرویها را در خط مشی حزبی بر طرف کند.

پیشرفتهای جنبش کلخوزی بر همین پایه مستحکم گردید.

بر روی این اساس زمینهٔ پیشرفت نیرومند نوینی در جنبش کلخوزی فراهم شد.

پیش از وارد شدن حزب در طریق سیاست از بین بر

داشتن کولاکها بعنوان یك طبقهٔ خاص، تعرض جدی بمنظور از بین بر داشتن عناصر سرمایه‌داری، بطور عمده فقط از طریق شهر و از راه صنایع عملی میشد. کشاورزی و دهات در آن موقع هنوز از صنایع و از شهر عقب بوده به این ملاحظه، تعرض جنبهٔ یك طرفی و غیر کامل داشت و دارای جنبهٔ همگانی نبود. ولی اکنون، یعنی موقعیکه عقب ماندگی روستا از میان میرفت و مبارزهٔ دهقانان برای بر چیدن طبقهٔ کولاك با روشنی تمام نمودار میگردید و حزب در راه سیاست از بین بر داشتن کولاکها وارد شد، — تعرض بر ضد عناصر سرمایه‌داری جنبهٔ همگانی بخود گرفت، یعنی تعرض یکجانبی بدل بتعرض همگانی در تمام طول جبهه گردید. در موقع انعقاد کنگرهٔ ۱۶ حزب، دامنهٔ تعرض همگانی بر ضد عناصر سرمایه‌داری در تمام طول جبهه توسعه مییافت.

کنگرهٔ شانزدهم حزب در ۲۶ ژوئن سال ۱۹۳۰ گرد آمد. در کنگرهٔ ۱۲۶۸ نماینده با رای قطعی و ۸۹۱ نفر با رای مشورتی حضور داشتند که از طرف ۱،۲۶۰۸۷۴ تن عضو حزب و ۷۱۱۶۰۹ نامزد دارای نمایندگی بودند.

کنگرهٔ شانزدهم حزب بعنوان «کنگرهٔ تعرض دامنه دار سوسیالیسم در تمام طول جبهه و بر چیدن طبقهٔ کولاك بعنوان طبقهٔ خاص و اجرای اشتراکی نمودن سر تا سر کشاورزی» وارد تاریخ گردید (استالین).

در گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی، رفیق استالین نشان داد که چه پیروزیهای بزرگی حزب بلشویك در دامنه دادن تعرض سوسیالیستی بدست آورده است.

در رشتهٔ صنعتی کردن سوسیالیستی، این موفقیت حاصل شد که در مجموع محصول اقتصاد ملی وزن مخصوص صنایع

نسبت بوزن مخصوص کشاورزی بر تری حاصل نمود. در سال اقتصادی ۱۹۲۹ــ۳۰ حد اقل سهم صنایع ۵۳ در صد مجموع محصول اقتصاد ملی کشور را تشکیل میداد، درصورتیکه سهم کشاورزی در حدود ۴۷ در صد بود.

تا حین آغاز کنگرهٔ پانزدهم، در سال ۱۹۲۶ــ۱۹۲۷ محصول عمومی همهٔ صنایع فقط به ۱۰۲،۵ در صد سطح پیش از جنگ رسیده بود و حال آنکه در موقع آغاز کنگرهٔ شانزدهم یعنی در سال ۱۹۲۹ــ۳۰ در حدود ۱۸۰ در صد میشد.

صنعت سنگین، یعنی تولید وسائل تولید، ماشین سازی رفته رفته مستحکمتر میگردید.

رفیق استالین اظهار داشت که «... ما در آستانهٔ تبدیل کشور کشاورزی بکشور صنعتی میباشیم» و این سخنان وی با احساسات شورانگیزی از طرف تمام کنگره مورد تحسین واقع گردید.

ولی رفیق استالین این موضوع را نیز شرح میداد که آهنگ سریع ترقی صنعت را با سطح رشد صنایع نمیشود مخلوط نمود. با وجود سرعتهای بیمانندی در قسمت رشد صنعت سوسیالیستی، ما از حیث سطح رشد صنایع از کشورهای پیشرو سرمایه‌داری هنوز بسیار عقب مانده بودیم. مثلا این موضوع، با وجود پیشرفتهای هنگفت در رشتهٔ الکتریکی کردن کشور اتحاد شوروی، در قسمت تولید انرژی برق صدق میکرد. وضع تولید فلزات نیز چنین بود. مقدار تولید چدن در اتحاد شوروی از روی نقشه میبایستی در پایان سال ۱۹۲۹-۱۹۳۰ به ۵،۵ ملیون تن برسد و حال آنکه در آلمان در سال ۱۹۲۹ ذوب چدن به ۱۳،۴ ملیون تن و در فرانسه به ۱۰،۴۵ ملیون تن میرسید. برای آنکه در اندک مدتی بتوان عقب ماندگی فنی و اقتصادی ما را بر طرف نمود،

لازم میامد که در آینده نیز بر سرعت رشد صنایع ما افزود، میبایست بر ضد اوپورتونیستهائی که میخواهند از سرعت رشد صنایع سوسیالیستی ما بکاهند مبارزهٔ قطعی بعمل آورد.

رفیق استالین خاطر نشان مینمود که «اشخاصیکه در بارهٔ لزوم کاستن سرعت رشد صنایع ما یاوه سرائی میکنند، دشمن سوسیالیسم و عمال دشمنان طبقاتی ما میباشند». (مسائل لنینیسم ص ۳۶۹ چاپ روسی).

پس از اینکه نقشهٔ نخستین سال پنجسالهٔ نخست، نه تنها با موفقیت و بلکه بیش از آنچه که پیش بینی شده بود، انجام شد، در میان تودهٔ مردم این شعار بوجود آمد که «باید نقشهٔ پنج ساله را در چهار سال اجرا کرد». در یکرشته از صنایع پیشرو (صنایع نفت، تورب، ماشین سازی عمومی، ماشین سازی کشاورزی، صنایع الکتروتکنیک)، اجرای نقشه چنان پیشرفت داشت که ممکن میامد برنامهٔ پنجساله را در این رشته‌ها در ظرف دو سال و نیم و سه سال هم اجرا نمود. این موضوع قابل اجرا بودن کامل شعار «نقشهٔ پنج ساله در چهار سال» را تایید نمود و اپورتونیسم کم باوران را، که در امکان انجام آن شک داشتند، رسوا ساخت.

کنگرهٔ شانزدهم بکمیتهٔ مرکزی حزب سپرد که «در آینده نیز سرعت مبارزه بلشویکی را در ساختمان سوسیالیستی تامین کند و عملا برای اجرای نقشهٔ پنج ساله در چهار سال موفقیت حاصل نماید».

در آغاز کنگرهٔ شانزدهم حزب، در رشد کشاورزی اتحاد شوروی بزرگترین تحول حاصل شد. توده‌های وسیع روستائی بسوی سوسیالیسم روی آور شدند. برای اول ماه مه

سال ۱۹۳۰ در نواحی اصلی غله خیز بخشهای تولید کننده، ۴۰ــ۵۰ در صد اقتصاد روستائی (بجای ۲ــ۳ در صد در بهار سال ۱۹۲۸) اشتراکی شده بود. کشتزارهای کلخوزها عبارت بود از ۳۶ ملیون هکتار.

بدین طریق حتی برنامهٔ حد اکثری هم که در کمیتهٔ مرکزی در ۵ ژانویهٔ سال ۱۹۳۰ تعیین شده بود (۳۰ ملیون هکتار)، فزونتر از حد، اجرا گردید. و اما برنامهٔ پنج سالهٔ ساختمان کلخوزی، طی دو سال بیش از یک برابر نیم اجرا شد.

محصول کالائی کلخوزها طی سه سال بیش از چهل برابر افزایش یافت. در سال ۱۹۳۰ دیگر دولت فقط از کلخوزها (بدون بحساب آوردن ساوخوزها) بیش از نصف تمام فرآوردهٔ کالائی غلهٔ کشور را جمع آوری نمود.

معنی این آن بود که سرنوشت کشاورزی را از این ببعد اقتصادهای انفرادی دهقانی تعیین نخواهد کرد بلکه کلخوزها و ساوخوزها تعیین مینمایند.

اگر قبل از ورود دهقانان بطور همگانی بکلخوزها، حکومت شوروی بطور کلی بصنایع سوسیالیستی تکیه مینمود، از این ببعد دیگر قسمت سوسیالیستی کشاورزی یعنی کلخوزها وسوخوزها که دارای رشد روز افزون هستند نیز میتوانستند تکیه گاه وی قرار گیرند.

دهقانان کلخوزی، چنانکه کنگرهٔ شانزدهم حزب در یکی از تصمیمات خود خاطر نشان نموده است، «تکیه‌گاه حقیقی و استوار حکومت شوروی» گردیدند.

۳ توجه بلزوم تجدید ساختمان تمام رشته‌های اقتصاد ملی. نقش تکنیک. ادامهٔ رشد جنبش کلخوزی. شعبه‌های سیاسی جنب استاسیونهای ماشین و تراکتور نتایج اجرای نقشهٔ پنج سال در چهار سال. پیروزی سوسیالیسم در تمام طول جبهه. کنگره هفدهم حزب.

پس از آنکه معلوم شد صنایع سنگین و بویژه ماشین سازی نه تنها برپا و مستحکم گردیده بلکه با آهنگ سریعی در حال رشد است، در جلوی حزب وظیفهٔ نوینی قرار گرفت که عبارت بود از تجدید ساختمان همهٔ رشته‌های اقتصاد ملی بر روی اساس تکنیک نوین امروزی. میبایستی صنایع سوخت، فلز سازی، صنایع سبك، صنایع تولید اغذیه، صنایع جنگل داری، صنایع جنگی، حمل ونقل و کشاورزی، با تکنیک نوین امروزی، یعنی با دستگاهها و ماشینهای نوین، مجهز گردد. نظر بافزایش روز افزون و هنگفت تقاضا نسبت به فرا آورده‌های کشاورزی و مصنوعات، لازم میامد که مقدار محصول در همهٔ رشته‌های اقتصاد ملی دو برابر و سه برابر گردد. ولی بدون اینکه کارخانه‌ها و فابریکها، ساوخوزها و کلخوزها بقدر کفایت از لوازم فنی نوین امروزی تجهیز گردد، نمیشد بدین منظور نائل گشت، زیرا لوازم فنی فرسوده نمیتوانست چنین افزایشی را در تولید محصول تامین نماید.

بدون تجدید ساختمان رشته‌های اساسی اقتصاد ملی، تقاضاهای تازه و روز افزون کشور و اقتصاد ملی آن تامین نمیگردید.

بدون تجدید ساختمان، بپایان رساندن تعرض سوسیالیسم در تمام طول جبهه امکان پذیر نبود، زیرا میبایست عناصر

سرمایه‌داری شهر و روستا را نه تنها از راه ایجاد سازمان نوین در امر کار و مالکیت، بلکه از راه تکنیک نوین وبرتری تکنیک نوین نیز در هم شکست و نابود ساخت.

بدون تجدید ساختمان، رسیدن بکشورهای پیشرو سرمایه‌داری و گذشتن از آنها از حیث تکنیک و اقتصاد ممکن نبود، زیرا، اگر اتحاد شوروی از لحاظ سرعت رشد صنایع نسبت بکشورهای سرمایه‌داری سبقت جسته بود، از لحاظ سطح رشد صنایع ومقدار تولید محصول از آن کشورها هنوز جداً عقب بود.

برای بر طرف نمودن این عقب ماندگی لازم بود که همهٔ اقتصاد ملی ما با تکنیک نوین مجهز گردد و میبایستی ساختمان تمام رشته‌های اقتصاد ملی را بر پایهٔ تکنیک نوین امروزی تجدید نمود.

بدینطریق تکنیک حائز اهمیت قطعی میشد.

آنقدر که نظرغلط کارکنان اقتصادی ما در بارهٔ تکنیک و ارزش کامل ندادن به نقش آن و با تحقیر نگاه کردن بان در دورهٔ تجدید ساختمان مانع این امر بود، کمی ماشین و دستگاههای نوین مانع نبود، زیرا صنایع ماشین سازی قدرت تهیهٔ لوازم فنی نوین را داشت. کارکنان اقتصادی ما معتقد بودند که تکنیک-کار «کارشناسان» و یك کار درجهٔ دومی میباشد که بعهدهٔ «کارشناسان بورژوازی» گذارده شده است و کارکنان اقتصادی کمونیست موظف نیستند در کار فنی تولید مداخله نمایند و کاری که آنها باید مشغول آن باشند تکنیك نیست بلکه کار مهمتر یعنی رهبری «کلی» تولید میباشد.

بدین طریق کار تولید در اختیار «کارشناسان بورژوازی» گذارده شده بود و کمونیستهائی که بر سر کار اقتصادی بودند

فقط کار رهبری «کلی» و امضا نمودن کاغذها را برای خود باقی گذارده بودند.

لازم باثبات نیست که با داشتن چنین نظری نسبت بکار، رهبری «کلی» میبایستی تغییر ماهیت داده به یاوه سرائی «عمومی» در بارهٔ رهبری، بامضا کردن خشك و خالی نامه‌ها و بیك نوع کاغذ بازی مبدل شود.

بدیهی است که با چنین بی اعتنائی نسبت بتکنیك از طرف کمونیستهائی که بر سر کار اقتصادی بودند، ما نه تنها هیچگاه نمیتوانستیم از کشورهای پیشرو سرمایه‌داری جلو بیفتیم، بلکه حتی نمیتوانستیم هم به آنها برسیم. چنین نظری نسبت بتکنیك، آن هم در دورهٔ تجدید ساختمان، کشور ما را محکوم بعقب ماندگی و سرعت رشد ما را محکوم به تنزل مینمود. در حقیقت امر، برای برخی از کارکنان اقتصادی کمونیست ما این نظر نسبت بتکنیك، پرده‌ئی بود که در پس آن تمایلات درونی خود را مستور میداشتند، زیرا آنها میخواستند از سرعت رشد صنایع بکاهند، موجبات تنزل آن را فراهم کنند، یك نوع «محیط آرامی» برای خود تهیه سازند و مسئولیت تولید را بدوش «کارشناسان» بگذارند.

لازم بود که کارکنان اقتصادی کمونیست را با تکنیك مواجه کرد، ذوق فنی را در آنها تزریق نمود و به آنها نشان داد که فرا گرفتن تکنیك نوین برای بلشویکهائی که بر سر کار اقتصادی هستند، جنبهٔ حیاتی دارد و به آنها فهماند که بدون فرا گرفتن تکنیك جدید بیم آن میرود که میهن خود را محکوم بعقب ماندگی و رکود نمائیم.

این از جملهٔ مسائلی بود که بدون حل آن پیشروی امکان نداشت.

در این باره، نطق رفیق استالین در نخستین کنفرانس کارکنان صنایع، در فوریهٔ سال ۱۹۳۱ جدیترین نقش را بازی کرد.

رفیق استالین در نطق خود چنین گفت: «گاه میپرسند که ممکن نیست قدری از آهنگ سرعت کاست و حرکت را بطی تر کرد. نه، رفقا، ممکن نیست! از آهنگ سرعت نمیشود کاست!.. کاستن از سرعت بمنزلهٔ عقب ماندن است. عقب ماندهها را هم میزنند. ولی ما نمیخواهیم کتک بخوریم. نه، نمیخواهیم!

تاریخ روسیهٔ قدیم ضمنا عبارت از آن بود که آن را، بمناسبت عقب ماندگی، متوالیا میزدند. خانهای مغول میزدند. بیک های عثمانی میزدند. فئودالهای سوئد میزدند. پانهای لهستان و لیتوانی میزدند. سرمایه داران انگلیس و فرانسه میزدند. بارونهای ژاپنی میزدند. همه آن را میزدند— زیرا عقب مانده بود...

ما از کشورهای پیشرو ۵۰—۱۰۰ سال عقب ماندهایم. ما باید این مسافت را طیده سال بپیمائیم. یا ما این کاررا خواهیم کرد یا ما را پایمالخو اهند ساخت...

ما باید حد اکثر آن مسافتی را که از کشورهای پیشرو سرمایهداری عقب ماندهایم در ظرف ده سالطی نمائیم. برای ایـن منظور تمام امکانهای «عینی» را داریم. فقطآنچه کم داریم اینست که بلد نیستیم بطور شایسته از این امکانها استفاده کنیم. این هم و ابسته بخود ماست. فقط بخود ما! وقت آن رسیده است که استفاده نمودن از این امکانها را بیاموزیم. وقت آن رسیده است که به فکر پوسیدهٔ عدم مداخله در تولید پایان داده شود. وقت آن

رسیده است که خود را با فکر دیگر و نوینی، که مناسب
با شرائط این دوران باشد، مأنوس سازیم، یعنی در همه چیز
دخالت کنیم. اگر تو مدیر کارخانه هستی — در تمام کارها
دخالت کن، بهمهٔ کارها وارد شو، هیچ چیز را از نظر دور
ندار، بیاموز و باز هم بیاموز. بلشویکها باید تکنیک را
فرا گیرند. وقت آن رسیده است که خود بلشویکها کار
شناس شوند. تکنیک در دورهٔ تجدید ساختمان قاطع است».
(استالین مسائل لنینیسم ص ۳۲۸ — ۳۳۰ چاپ روسی).

اهمیت تاریخی نطق رفیق استالین در آن بود که به بی‌اعتنائی
نسبت بتکنیک از طرف کارکنان اقتصادی کمونیست خاتمه داد.
کارکنان اقتصادی کمونیست را با تکنیک مواجه کرد، دورهٔ
نوینی در مبارزه برای فرا گرفتن تکنیک با نیروی خود بلشویکها،
باز کرد و بدین وسیله امر توسعهٔ تجدید ساختمان اقتصاد ملی را
آسان نمود.

از این پس امر تکنیک از انحصار «کارشناسان» بورژوازی
در آمد و بکار حیاتی کارکنان اقتصادی بلشویک بدل گشت
و لقب حقارت آمیز «کارشناس» هم — بنام با افتخار بلشویک هائی
که تکنیک را فرا گرفته‌اند تبدیل گردید.

از این پس میبایست گروه گروه، بلکه هزارها و دهها هزار
کارشناس سرخ، که تکنیک را فرا گرفته و قابلیت رهبری تولید
را پیدا کرده‌اند، بوجود آیند و در حقیقت هم بعدها بوجود آمدند.

اینها — روشنفکران نوین، روشنفکران شوروی، روشنفکران
فن و تولید متعلق بطبقهٔ کارگر و دهقان بودند که اکنون
نیروی اساسی رهبری اقتصاد ما را تشکیل میدهند.

همهٔ اینها میبایست توسعهٔ تجدید ساختمان اقتصاد ملی را
تسهیل کند و حقیقتا هم تسهیل کرد.

رشد تجدید ساختمان نه تنها در رشتهٔ صنایع و نقلیه پیش میرفت. در رشتهٔ کشاورزی، سرعت این رشد باز هم بیشتر بود. این مطلب روشن است: کشاورزی کمتر از رشته های دیگر از حیث ماشین اشباع شده بود و بیش از همه به ماشینهای نوی نیازمند بود. در عین حال هر ماه و هر هفته ساختمان کلخوزی به ترقی نوینی نائل میامد و بنابر این به هزارها و هزارها تراکتور و ماشینهای کشاورزی از نو احتیاج پیدا میکرد و از این لحاظ تجهیز کشاورزی با ماشینهای نو اکنون بویژه میبایستی تقویت مییافت.

در سال ۱۹۳۱ جنبش کلخوزی رشد نوینی را نمایان ساخت. در نواحی عمدهٔ غله خیز بیش از ۸۰ در صد کلیهٔ اقتصاد روستائی در کلخوز متحد گردیده بود. اشتراکی کردن کامل در اینجا بطور کلی بانجام رسیده بود. در نواحی غله کاری، که اهمیت آنها کمتر بود ودر نواحی کشاورزی فنی، بیش از ۵۰ در صد اقتصاد روستائی در کلخوزها بود. اکنون دیگر ۲۰۰ هزار کلخوز و چهار هزار ساوخوز موجود، دوسوم تمام زمینهای مزروع را کشت میکرد، در صورتیکه دهقانان منفرد ــ تنها یک‌سوم را کشت مینمودند.

این پیروزی شگفت سوسیالیسم در روستا بود.

لیکن هنوز ساختمان کلخوزی از لحاظ عمق رشد نمیکرد بلکه فقط به وسعت آن افزوده میشد. این رشد هنوز از راه بهبود کیفیت کار کلخوزها و کادرهای آنها نبود بلکه از راه افزودن کمیت کلخوزها و کلخوزی کردن نواحی نو و نو بعمل میامد. علت این بود که افزایش افراد فعال کلخوزی و کادرها از افزایش تعداد خود کلخوزها عقب میماند. بدین سبب در کلخوزهای نو همیشه کار بطور رضایت بخش پیشرفت نمیکرد

و خود کلخوزها هم هنوز سست و نا استوار بودند. موضوعات دیگری هم مانند کمی اشخاص با سواد (حسابدار، مدیر اقتصادی، نویسنده) که برای کلخوزها ضروری بودند و نیز فقدان تجربه در دهقانان برای اداره کردن اقتصاد بزرگ کلخوری، مانع کار تحکیم کلخوزها میگردید. ادارهٔ امور کلخوزها بدست دهقانان منفرد دیروزی بود. تجربهٔ آنها در اداره کردن اقتصاد در قطعه‌های کوچك زمین بود و هنوز برای رهبری اقتصاد بزرگ کلخوزی تجربه نداشتند. برای بدست آوردن چنین تجربه ای وقت لازم بود.

نظر باین اوضاع، در نخستین وهله در امور کلخوزی نواقص جدی بوجود آمد. معلوم شد که در کلخوزها تشکیل کار و انضباط آن هنوز بر پایهٔ صحیحی استوار نیست. در بسیاری از کلخوزها در آمد از روی کار روزانه تقسیم نمیشد، بلکه از روی‌عدهٔ نانخورها تقسیم میگشت. چه بسا میشد که سهم غلهٔ اشخاص تنبل از دهقان کلخوزی ساعی و صادق بیشتر بود. بعلت وجود این نواقص در ادارهٔ امر کلخوزها، از علاقمندی کارکنان کلخوز بکار، کاسته میشد. بسیار اتفاق میافتاد که حتی در بحبوحهٔ کار، دهقان سر کار نمیامد و قسمتی از کشتهای کلخوزی تا باریدن برف جمع آوری نمیگردید و خود برداشت محصول‌هم با لاابالی‌گری صورت میگرفت و مقدار هنگفتی از غله بهدر میرفت. بیصاحب ماندن ماشینها و اسبها و فقدان مسئولیت شخصی در کار، امر کلخوزها راسست و در آمد آنها را کم مینمود.

اوضاع، بویژه در آن نواحی بد بود که در آنجا کولاکهای سابق و دستیاران آنها توانسته بودند خود را بکلخوزها وارد کرده، کاری از کارهای آن را در دست گیرند. چه بسا کولاکهائی

که از آنها سلب مالکیت‌شده بود، بنواحی دیگر میرفتند و بطور ناشناس در آنجا داخل کلخوز میگردیدند تا اینکه زیانکاری کنند و آسیب رسانند. گاه میشد که کولاکها، در نتیجهٔ هشیار نبودن کارکنان حزبی و شوروی، حتی در ناحیهٔ خودشان نیز بکلخوزها داخل میشدند. راه یافتن کولاکهای سابق در کلخوزها از این لحاظ آسانتر میگردید که این اشخاص در مبارزه با کلخوزها تاکتیك خود را شدیدا تغییر دادند. پیش از این کولاکها آشکارا بر ضد کلخوزها اقدام میکردند و با کارکنان فعال‌و کار مندان پیشرو کلخوز وحشیانه مبارزه مینمودند، آنها را کمین کرده بقتل میرسانیدند، خانه‌ها و انبارهای آنها و غیره را آتش میزدند. بدین وسیله کولاکها میخواستند تودهٔ دهقانی را بترسانند و مانع از ورود بکلخوزها بشوند. اکنون که مبارزهٔ آشکار بر ضد کلخوزها منجر بناکامی گردید، آنها تاکتیك‌خود را عوض کردند و دیگر تفنگهای لوله بریدهٔ خود را بکار نمیانداختند، بلکه باشخاص آرام، فروتن و رام شده‌ای تبدیل گشته، خود را بشکل مردمان شوروی در آوردند و همینکه بکلخوزها راه میبافتند بطور زیرآبی زیان‌خود را بکلخوزها میرساندند. در همه جا کوشش میکردند که کلخوز را از درون متلاشی نمایند و انضباط کار را در آن بر هم زنند، حساب محصول و آمار کار را شلوغ و در هم و بر هم کنند. کولاکها نا بود کردن دسته جمعی اسبها را در کلخوزها منظور عمدهٔ خود قرار دادند و توانستند بسیاری از اسبها را از بین ببرند. کولاکها عمداً موجبات سرایت ناخوشیهائی از قبیل مشمشه و گری و ناخوشیهای دیگر را باسبها فراهم میکردند و اسبها را بدون هر گونه مواظبتی میگذاشتند. کولاکها تراکتورها و ماشینها را از کار میانداختند.

کولاکها موفق میشدند کارکنان کلخوز را گول زنند و

زیانکارهای خود را بدون کیفر انجام دهند، زیرا کلخوزها هنوز ناتوان و بیتجربه و کادرهای کلخوزی هم هنوز محکم نشده بودند.

برای اینکه به زیانکاری کولاکها در کلخوزها پایان داده و کار تحکیم کلخوزها تسریع شود، لازم بود که کلخوزها بوسیلهٔ اشخاص و اندرز و رهبری صحیح سریعاً و جداً تقویت گردند.

این یاری را حزب بلشویك بکلخوزها رساند.

در ژانویه سال ۱۹۳۳ کمیتهٔ مرکزی حزب تصمیمی در بارهٔ تشکیل **شعبه‌های سیاسی** جنب استاسیونهای ماشین و تراکتور که رفع احتیاج کلخوزها را بر عهده داشت اتخاذ نمود. ۱۷ هزار نفر کارکن حزبی برای کار در شعبه‌های سیاسی و یاری به کلخوزها بدهات اعزام گشت.

این کمك گرانبهائی بود.

شعبه‌های سیاسی استاسیونهای ماشین و تراکتور در طی دو سال (۱۹۳۳ و ۱۹۳۴) در راه رفع نواقص کار در کلخوزها و پرورش کارمندان فعال کلخوزی و مستحکم ساختن کلخوزها و تصفیهٔ کلخوزها از دشمن، کولاك و زیانکاری توانستند کارهای بزرگی را انجام دهند.

شعبه‌های سیاسی وظیفه‌ای را که بر عهدهٔ آنها گذاشته شده بود با شرافت انجام دادند: آنها کلخوزها را از حیث سازمان اداری و اقتصادی مستحکم نمودند، کادرهای نوی برای کلخوزها پرورش دادند، ادارهٔ امور اقتصادی کلخوزها را مرتب ساخته و سطح معلومات سیاسی توده‌های کلخوز را بالا بردند.

برای بالا بردن فعالیت توده‌های کلخوزی در مبارزه بمنظور استحکام کلخوزها، نخستین کنگرهٔ کارمندان پیشقدم کلخوزها

(فوریه سال ۱۹۳۳) و نطق رفیق استالین در آن کنگره اهمیت بزرگی داشت.

رفیق استالین در نطق خود رژیم کهنهٔ پیش از کلخوزی را در دهات با رژیم جدید کلخوزی مقایسه کرده چنین اظهار نمود:

«در رژیم کهنه دهقانان بطرز انفرادی، بطرز آبا و اجدادی، با ابزار کهنه و برای ملاکین و سرمایه‌داران، برای کولاکها و سفته بازان کار میکردند و نیم گرسنه زندگی میکردند و دیگران را از رنج خود غنی مینمودند. در رژیم نو، یعنی رژیم کلخوزی دهقانان بطور مشترك بوسیلهٔ آرتل‌ها و با ابزار نوین یعنی تراکتور و ماشین‌های کشاورزی کار میکنند و این کار برای خود آنها و کلخوزهای آنها است که بدون سرمایه‌داران و ملاکین و بدون کولاکها و سفته بازان زندگانی مینمایند و برای آن کار میکنند که وضع مادی و مدنی خود را روز بروز بهبودی بخشند» (مسائل لنینیسم ص ٤۱۳ چاپ روسی).

رفیق استالین در سخنرانی خود نشان داد که دهقانان پس از پیش گرفتن راه کلخوز عملاً به چه پیشرفتهائی نائل گردیده‌اند. حزب بلشویك بملیونها نفر تودهٔ دهقانی تهیدست یاری نمود که داخل کلخوزها بشوند و از اسارت کولاکها آزاد گردند. این توده‌های ملیونی دهقانان تهیدست که سابقاً نیم گرسنه زندگانی میکردند برای اینکه به کلخوزها داخل شدند و در آنجا از بهترین زمینها و لوازم تولید بهره مند گردیدند اکنون در کلخوزها به سطح زندگی دهقانان میانه حال تعالی یافته و بدل به اشخاصی شده‌اند که زندگی آنها تامین گشته است.

این نخستین گام و نخستین پیشرفت در راه ساختمان کلخوزی بود.

گام دوم بنابگفتهٔ رفیق استالین عبارت از آن خواهد بود که سطح زندگی کارمندان کلخوز اعم از دهقانان تهیدست و یا میانه حال پیشین را باز هم بالاتر برده و همهٔ کارمندان کلخوز را با استطاعت و همه کلخوزها را بلشویکی نمود.

رفیق استالین میگوید: «برای با استطاعت شدن کلخوزیها اکنون تنها یك چیز لازم است و آن اینست که باید در کلخوزشرافتمندانه کار کرد، از تراکتورها و ماشین آلاتو حیوانات کاری درست استفاده نمود، زمین را درست کشت کرد و اموال کلخوز را محفوظ داشت» (مسائل لنینیسم ص ٤١٨-چاپ روسی).

نطق رفیق استالین در مغز ملیونها افراد کلخوز محکم جایگیر گشت و برنامهٔ مبارزه کلخوزها گردید.

برای پایان سال ١٩٣٤ کلخوزها نیروی پایدار و شکست ناپذیری گردیدند. در این زمان دیگر آنها در تمام اتحاد شوروی قریب سه چهارم اقتصاد روستائی و قریب ٩٠ در صد تمام مساحت کشتزارها را در بر گرفته بودند.

در سال ١٩٣٤ در کشاورزی اتحاد شوروی دیگر ٢٨١ هزار تراکتور و ٣٢ هزار کومباین کار میکرد. کشت بهارهٔ سال ١٩٣٤ ١٥--٢٠ روز زودتر از کشت سال ١٩٣٣ و ٣٠--٤٠ روز زودتر از کشت سال ١٩٣٢ انجام گرفت و نقشهٔ تدارك غله هم سه ماه زودتر از سال ١٩٣٢ اجرا گردید.

بدینطریق کلخوزها طی دو سال در نتیجهٔ کمك هنگفتی که از طرف حزب و دولت کارگری و دهقانی به آنها شده بود استوار گردیدند.

پیروزی قطعی رژیم کلخوزی و رونق کشاورزی که در نتیجهٔ آن حاصل شد به حکومت شوروی امکان داد که سیستم جیره بندی نان و خواربار را از میان بردارد و داد و ستد آزاد محصول خواربار را بر قرار نماید.

چون شعبه‌های سیاسی استاسیونهای ماشین و تراکتور که بعنوان دستگاه موقتی سیاسی دائر شده بودند وظایف خود را اجرا نمودند، کمیتهٔ مرکزی تصمیم گرفت شعبهٔ سیاسی را با کمیته‌های موجود حزبی در نواحی توام کرده این شعبه‌های سیاسی استاسیونهای ماشین و تراکتور را بدوائر عادی حزبی مبدل سازد.

همهٔ این پیشرفتها خواه در رشتهٔ کشاورزی و خواه در رشتهٔ صنایع در نتیجهٔ اجرای موفقیت آمیز نقشهٔ پنجساله بدست آمد.

برای آغاز سال ۱۹۳۳ روشن شد که نقشهٔ پنجساله دیگر اجرا شده و پیش از موعد هم اجرا شده است یعنی طی چهار سال و سه ماه بموقع اجرا گذارده شده است.

این پیروزی عظیم جهانی و تاریخی طبقهٔ کارگر و دهقانان اتحاد شوروی بود.

رفیق استالین در گزارش خود در پلنوم ماه ژانویهٔ کمیتهٔ مرکزی و کمیسیون مرکزی تفتیش حزب، در سال ۱۹۳۳ نخستین نقشهٔ پنجساله را تراز بندی کرد. از این گزارش بدست آمد که حزب و حکومت شوروی در دوران گذشته یعنی در دوران اجراء نقشهٔ پنجسالهٔ نخست، نتایج اساسی زیرین را بدست آورده اند.

الف) اتحاد شوروی از کشور کشاورزی بکشور صنعتی تبدیل است زیرا وزن مخصوص محصول صنعتی نسبت به

کلیهٔ محصول اقتصاد ملی کشور به ۷۰ در صد بالغ گردیده است.

ب) سیستم سوسیالیستی اقتصاد، عناصر سرمایه‌داری را در رشتهٔ صنعت از بین برده و خود یگانه سیستم اقتصادی در صنایع گردیده است.

ج) سیستم سوسیالیستی اقتصاد در رشتهٔ کشاورزی، کولاکها را بعنوان یك طبقهٔ خاصی از بین بر داشته و خود در اقتصاد روستائی نیروی فرمانروا گشته است.

د) رژیم کلخوزی در دهات گدائی و تهیدستی را نیست و نابود ساخته و ده ها ملیون دهقان تهیدست تا پایهٔ اشخاص مرفه و تامین شده ارتقاء یافته‌اند.

ه) سیستم سوسیالیستی در صنایع، بیکاری را از میان برده، در قسمتی از رشته‌های تولید کار روزانه را هشت ساعت نگاهداشته در قسمت اعظم بنگاه‌ها کار روزانه را هفت ساعت و در بنگاه‌هائیکه برای تندرستی زیان آور است ٦ ساعت مقرر کرده است.

و) پیروزی سوسیالیسم در همهٔ رشته‌های اقتصاد ملی، استثمار فرد از فرد از میان برده است.

اهمیت این موفقیتهای پنج سالهٔ نخست، قبل از همه، عبارت از آن بود که کارگران و دهقانان را از یوغ استثمار بکلی آزاد گرداند و راه تامین زندگانی مرفه و مدنی را برای همهٔ زحمتکشان اتحاد شوروی باز نمود.

در ژانویهٔ سال ۱۹۳٤ کنگرهٔ هفدهم حزب گرد آمد. در کنگره ۱۲۲۵ نماینده با رای قطعی و ۷۳٦ نماینده با رای مشورتی حضور داشتند که از طرف ٤۸۸ ۸۷٤ ۱ تن اعضای حزب و ۲۹۸ ۹۳۵ تن نامزد بنمایندگی آمده بودند.

کنگره فعالیت دورهٔ گذشتهٔ حزب را تراز بندی نمود و پیشرفتهای قطعی سوسیالیسم را در همهٔ رشته‌های اقتصادی و مدنی خاطر نشان ساخت و باین نتیجه رسید که خط مشی عمومی حزب در سراسر خط حرکت وی پیروز گشته است.

کنگرهٔ هفدهم حزب بعنوان «کنگرهٔ پیروزمندان» وارد صفحات تاریخ شد.

رفیق استالین در گزارش خود اصلاحات اساسی را، که در اتحاد شوروی طی دورانی که گزارش آن داده میشد بوجود آمده بود، قید کرد.

«اتحاد شوروی در این دوران از بن تغییر کرده و علایم عقب ماندگی و قرون وسطائی را کاملا از خود دور کرده است و از یك کشور کشاورزی بیك کشور صنعتی، از کشوری دارای اقتصادهای خرده و انفرادی روستائی بکشوری با اقتصادهای اشتراکی و مکانیزهٔ بزرگ کشاورزی بدل گردیده است. از کشوری جاهل، بیسواد و بیفرهنگ بکشوری با سواد و با فرهنگ بدل گردیده و یا صحیحتر بگوئیم بدل میگردد، که سر تا سر آن را شبکهٔ دانشگاهها، دبیرستانها و دبستانها فرا گرفته که در آنجا بزبان ملل اتحاد شوروی تدریس میشود» (استالین، مسائل لنینیسم ص ۴۳۸--۴۳۹ چاپ روسی).

صنایع سوسیالیستی در این موقع ۹۹ در صد همهٔ صنایع کشور را تشکیل میداد. اقتصاد سوسیالیستی روستا، یعنی کلخوزها و ساوخوزها قریب ۹۰ در صد تمام مساحت کشتزارهای کشور را فرا گرفته و در رشتهٔ گردش کالا هم عناصر سرمایه‌داری از بازرگانی بکلی رانده شده بودند.

در موقع بر قرار نمودن سیاست نوین اقتصادی، لنین

میگفت که در کشور ما عناصر شکلهای پنجگانهٔ اجتماعی و اقتصادی وجود دارد. نخستین شکل - شکل اقتصاد پدرشاهی است که در آن، اقتصاد جنسی، یعنی اقتصادی که تقریبا فاقد هر گونه بازرگانی است، بر تری کامل دارد. شکل دوم - شکل تولید خرده است و عبارت است از اغلب اقتصادهای روستائی، یعنی آنهائی که به فروش فرا آورده‌های کشاورزی اشتغال دارند و همچنین پیشه وران. این شکل اقتصادی در نخستین سالهای نپ اکثر اهالی را فرا گرفته بود. شکل سوم - شکل اقتصاد سرمایه‌داری خصوصی است که در آغاز نپ رونق یافت. شکل چهارم - شکل سرمایه‌داری دولتی و بطور عمده امتیازهاست که به رشد قابل توجهی نائل نیامد. شکل پنجم - شکل سوسیالیسم یعنی صنایع سوسیالیستی است که در آن موقع هنوز ضعیف بود و ساوخوزها و کلخوزهاست، که در آغاز نپ هنوز در اقتصاد ملی جای ناچیزی را اشغال میکردند و بازرگانی دولتی و کئوپراسیون است که آنهم در آغاز نپ ضعیف بود.

لنین خاطر نشان مینمود که بین همهٔ این شکلها، باید شکل سوسیالیستی برتری یابد.

از بر قرار ساختن سیاست نوین اقتصادی، پیروزی کامل اشکال سوسیالیستی اقتصاد در نظر بود.

و این مقصود تا موقع کنگرهٔ ۱۷ حزب انجام یافته بود.

در این خصوص رفیق استالین چنین گفت: «اکنون ما میتوانیم بگوئیم که شکل اول، سوم و چهارم اجتماعی و اقتصادی دیگر وجود ندارد و دومین شکل اجتماعی واقتصادی بمقام درجهٔ دوم تنزل یافته است و اما شکل پنجم اجتماعی و اقتصادی، یعنی شکل سوسیالیستی در کلیهٔ اقتصاد ملی تنها نیروی حاکم و فرمانروای

مطلق میباشد» (استالین، مسائل لنینیسم ص ۴۴۰ چاپ روسی).

مسائل مربوط به رهبری ایدئولوژیك و سیاسی، در گزارش رفیق استالین مقام مهمی را احراز مینمود. رفیق استالین حزب را آگاه ساخت که هر چند دشمنان حزب، یعنی انوع اوپورتونیستها و انواع ناسیونالیستهای منحرف شکست خورده‌اند، ولی بازماندهائی از ایدئولوژی آنان هنوز در مغز برخی از اعضاء حزب وجود دارد و چه بسا اثر خود را هویدا میسازد. بقایای سرمایه‌داری در اقتصاد و بویژه در ذهن مردم زمینهٔ مساعدی برای جان گرفتن ایدئولوژی دسته‌های شکست خوردهٔ ضد لنینی میباشد. آگاهی مردم، ضمن رشد خود، از وضع اقتصادی آنان عقب میماند. از این رو، باوجود از میان رفتن سرمایه‌داری در اقتصاد، بقایائی از نظریات بورژوازی در مغزهای مردم باقی مانده و هنوز هم باقی خواهد ماند. در ضمن باید در نظر داشت که احاطهٔ سرمایه‌داری، که باید همیشه بر ضد آن باروت را خشك نگاه داشت، سعی دارد باین بقایا جان بدهد و از آن پشتیبانی کند.

رفیق استالین ضمنا به بقایای سرمایه‌داری در ذهن مردم در رشتهٔ مسائل ملی، توجه نمود زیرا در اینمورد بویژه این بقایا سخت جان میباشند. حزب بلشویك در دوجبهه مبارزه میکرد: — هم بر ضد انحراف بسوی شووینیسم امپریالیست روس و هم بر ضد انحراف بسوی ناسیونالیسم محلی. در یك رشته از جمهوریها (اوکرائین، بلوروسی و غیره) سازمانهای حزبی مبارزه را بر ضد ناسیونالیسم محلی سست نموده، آن قدر بنشو و نمای آن امکان دادند تا با قوای دشمنان در آمیخت، با مداخله کنندگان پیوند یافت و مبدل بخطری برای کشور گشت. رفیق

استالین در پاسخ بپرسش راجع به اینکه خطر کدام یك از انحرافهای ملی مهمتر میباشد گفت:

«خطر عمده‌را آن انحراف در بر دارد که مبارزه بر ضد آن‌را موقوف نموده و بدین طریق به آن امکان داده اند رشد نماید و بمنزلهٔ خطری برای کشور گردد.»
(استالین. مسائل لنینیسم ص ٤٧٤ چاپ روسی).

رفیق استالین حزب را دعوت نمود که کار را در زمینهٔ ایدئولوژیك و سیاسی تقویت داده، همواره ایدئولوژی و بقایای ایدئولوژی طبقات دشمن و جریاناتی را که دشمن لنینیسم است رسوا سازد.

رفیق استالین سپس در گزارش خود خاطر نشان نمود که اخذ تصمیمات صحیح بخودی خود هنوز پیشرفت کار را تامین نمیکند. برای تامین پیشرفت کار لازم است هر کس‌را بر سر کار خود گمارد و اینها کسانی باشند که استعداد اجرای تصمیمات مقامات رهبری کننده را داشته باشند و نیز ترتیبی برای بازرسی اجرای این تصمیمات داد. بدون اجرای این اقدامات سازمانی، بیم آن میرود که تصمیمات فقط روی کاغذ مانده و را بطهٔ خود را بازندگی از دست بدهد. در اینجا رفیق استالین به تز مشهور لنین اشاره میکند که گفته است - مهمترین چیز در کار سا زمانی بر گزیدن اشخاص و باز رسی در قسمت اجرا میباشد. ضمن این موضوع، رفیق استالین تاکید نمود که گسیختگی بین تصمیمات متخذه و کار سا زمانی برای اجرای این تصمیمات و رسیدگی به اجرای آن، عیب اساسی کارهای عملی ما است.

برای بهبود کار باز رسی اجرای تصمیمات حزب و حکومت، کنگرهٔ هفدهم حزب بجای کمیسیون مرکزی تفتیش و دستگاه نظارت کارگری و دهقانی، که از زمان کنگرهٔ دوازد هم تا کنون

دیگر وظایف خود را انجام داده بود، کمیسیون باز رسی حزبی جنب کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی و کمیسیونی بنام کمیسیون باز رسی شوروی جنب شورای کمیسرهای ملی اتحاد شوروی تشکیل داد.

رفیق استالین وظایف سا زمانی حزب را در مرحلهٔ نوین این طور خلاصه میکرد:

۱) کار سازمانی خود را با مقتضیات خط مشی سیاسی حزب باید وفق داد.

۲) رهبری سازمانی را تا سطح رهبری سیاسی بالا برد.

۳) کاررا بجائی رسانید، که رهبری سا زمانی کاملا اجرای شعارهای سیاسی و تصمیمات حزب را تامین نماید.

رفیق استالین گزارش خودرا بپایان رسانده بدین نکته عطف توجه مینمود که اگرچه پیشرفتهای سوسیالیستی عظیم است، و حقا هم موجب پیدایش حس غرور میشود، ولی با اینحال نباید سر مست این موفقیتها گشت، نباید دچار «خود پسندی» شد و آسوده خاطر نمود.

رفیق استالین خاطر نشان مینمود که «... نباید برای حزب لالائی گفت، بلکه باید هشیاری را در آن تقویت داد، نباید حزب را بخواب فرو برد، بلکه باید آنرا آمادهٔ مبارزه داشت، نباید حزب را خلع سلاح نمود بلکه باید آنرا مسلح گرداند، نباید نیروی حزب را پراکنده کرد بلکه باید برای اجرای دومین نقشهٔ پنجساله مجهز نگاه داشت» (مسائل لنینیسم ص ٤٨٤ چاپ روسی).

کنگرهٔ هفدهم، گزارش رفیق مولوتف و کوییبیشف را در بارهٔ دومین نقشهٔ پنجسالهٔ رشد اقتصاد ملی اصفاء نمود. وظائف مربوط به دومین نقشهٔ پنجساله، از وظائف پنجسالهٔ نخست هم

عظیمتر بود. درپایان پنجسالهٔ دوم، یعنی در سال ۱۹۳۷، فراآورده های صنعتی میبایستی تقریبا تا هشت برابر سطح پیش از جنگ برسد. حجم ساختمانهای اساسی در تمام رشته های اقتصاد ملی، در پنجسالهٔ دوم به میزان ۱۳۳ ملیارد منات تخمین شده بود و حال آنکه در نقشهٔ پنجسالهٔ نخست فقط ٦٤ ملیارد منات و اندی باین کار تخصیص مییافت.

چنین توسعهٔ عظیم در کارهای مربوط بساختمان اساسی، تجدید سلاح کامل فنی را برای همهٔ رشته های اقتصاد ملی تامین میکرد.

در پنجسالهٔ دوم، مکانیزه کردن کشاورزی بطور کلی بانجام میرسید. توانائی پارك تراکتور میبایست از ۲،۲۵ ملیون قوهٔ اسب، که در سال ۱۹۳۲ داشت،در سال ۱۹۳۷ تا مقدار بیش از هشت ملیون و کسری قوهٔ اسب افزایش یابد. در نظر گرفته شده بود که سیستم اقدامات مربوط به کشاورزی فنی (دوران صحیح کشت، پاك کردن و مرغوب نمودن بذر، شخم پائیزه و غیره) بطور وسیعی معمول گردد.

در رشتهٔ تجدید ساختمان فنی، حمل و نقل و ارتباط، کارهای عمده‌ای پیش بینی شده بود.

برنامهٔ وسیعی برای بالا بردن بعدی سطح مادی و فرهنگی کارگران و دهقانان پیش بینی گردیده بود.

کنگرهٔ هفدهم بمسائل سازمانی توجه زیادی نمود و در اطراف گزارش رفیق کاگانویچ در بارهٔ مسائل سازمانی حزبی و شوروی تصمیمات ویژه‌ای اتخاذ کرد. مسائل سازمانی مخصوصا موقعی حائز اهمیت بیشتری گردید که خط مشی همگانی حزب غالب آمد و سیاست حزب، در زندگی و از طریق تجربهٔ ملیونها کارگر و دهقان، آزمایش گردید. وظائف مبرم نوین پنج سالهٔ دوم، در همهٔ رشته ها بهبود کیفیت کاررا خواستار بود.

در تصمیمات کنگره راجع بمسائل سازمانی (قطعنامه های حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی بخش دوم ص ۵۹۱) چنین گفته میشد:

«وظائف اساسی پنج سالهٔ دوم که عبارت است از - از میان بردن کامل عناصر سرمایه‌داری، بر طرف ساختن بقایای سرمایه‌داری در اقتصاد و در ذهن مردم، بانجام رساندن تجدید ساختمان همهٔ اقتصاد ملی بر روی جدید ترین پایه‌های فنی، فرا گرفتن تکنیك نوین و بنگاههای نوین، ماشینی کردن کشاورزی و بالا بردن محصول آن - تمام این مراتب مسئلهٔ بالا بردن کیفیت کار را در همهٔ رشته‌ها و در نوبهٔ نخست بالا بردن کیفیت رهبری سازمانی و عملی را در نهایت حدت در جلوی ما قرار میدهد».

در کنگرهٔ هفدهم، آئین نامهٔ نوین حزب تصویب شد که فرقش با آئین نامهٔ سابق حزب، پیش از همه، در آن بود که مقدمه‌ای بر آن علاوه شده بود. در این مقدمه مختصرا حزب کمونیست و اهمیت آن برای مبارزهٔ پرولتاریا و جای آن در دستگاه دیکتاتوری پرولتاریا تعریف میشود. آئین نامهٔ نوین تکالیف یك نفر عضو حزب را بطور مفصل میشمارد. در این آئین نامه شرائط قبول بعضویت حزب سنگینتر شده و ماده ای هم در بارهٔ دسته متمایلین اضافه گشته است. در آئین نامه، مسئلهٔ مربوط به ساختمان تشکیلاتی حزب بتفصیل تشریح شده است و مواد مربوط به حوزه های سابق حزبی که، از کنگرهٔ هفدهم ببعد، سازمانهای اولیه نامیده شدند بطرز نوینی افاده گشته است. مواد مربوط به دموکراسی درونی حزب و انضباط حزبی نیز بشکل تازه ای افاده شده است.

٤. تغییر ماهیت بوخارینیها و بدل شدن آنها بدو رویان سیاسی. تغییر ماهیت دو رویان ترتسکیستی و بدل شدن آنان به باند گارد سفید و باند آدم کشها و جاسوسان. قتل شنیع س. م. کیروف. اقدامات حزب در راه تقویت هشیاری بلشویکها.

کامیابیهای سوسیالیسم در کشور ما نه تنها موجب خرسندی حزب، کارگران و افراد کلخوز بود. بلکه تمام روشنفکران شوروی ما و همهٔ مردمان با صداقت اتحاد شوروی نیز از این کامیابیها خرسند بودند.

ولی این پیشرفتهای سوسیالیسم، بازمانده های طبقات شکست خوردهٔ استثمار کنندگانرا، نه اینکه خشنود نمیکرد، بلکه بیش از پیش خشمگین میساخت.

این پیشرفتها، هم آوازان طبقات درهم شکسته، یعنی پس ماندههای ناچیز هواداران بوخارین و ترتسکیستهارا، به غضب در میاورد.

این آقایان موفقیتهای کارگران و کلخوزیهارا از نقطهٔ نظر منافع ملت، که هر یك از این موفقیتها را تهنیت میگفت، ارزیابی نمیکردند، بلکه از نظر منافع گروه ناچیز فراکسیونی خود، که از زندگی دور افتاده و تا اعماق خود فاسد شده بود، ارزیابی مینمودند. از آنجاکه پیشرفتهای سوسیالیسم در کشور ما در حقیقت پیروزی سیاست حزب و ورشکستگی نهائی سیاست این آقایان بود، از این رو آنها، بجای اینکه واقعیت آشکار را اعتراف کنند و در جریان کار عمومی وارد شوند، انتقام ناکامی و ورشکستی خود را از حزب و ملت میکشیدند و در کار کارگران و کلخوزیها زیانکاری و لجن مالی میکردند، کانهارا منفجر میساختند، کارخانه هارا آتش

میزدند، در کلخوزها و ساوخوزها کارشکنی مینمودند ـ تا اینکه موفقیتهای کارگران ودهقانان را خنثی کنند و در میان خلق نسبت به حکومت شوروی نارضایتی فراهم سازند وضمناً، برای اینکه دستهٔ ناچیز خود را از رسوا شدن و از پای‌در آمدن حفظ کنند، نقاب صمیمیت نسبت به حزب‌را بر روی خود میزدند، بیش از پیش در پیشگاه حزب چاپلوسی میکردند، خوش آمد میگفتند، باتملق در مقابل حزب میخزیدند، ولی در عمل، پوشیده از انظار، کار شکنی خودرا برضد کارگران و دهقانان همچنان‌ادامه میدادند.

در کنگرهٔ هفدهم، بوخارین، ریکوف، و تومسکی سخنرا نیهائی مبنی بر ندامت خود و ستایش از حزب ایراد نمودند و موفقیتهای حزب را به آسمان برین رساندند. ولی کنگره داغ عدم صمیمیت و دو روئی را از خلال سخنرا نیهای اینان میدید، زیرا حزب از اعضاء خود خواستار مدح و ستایش از موفقیتهای وی نیست، بلکه خواستار کار صادقانه در جبههٔ سوسیالیسم است و این همان چیزی بود که از دیرگاهی در میان بوخارینیها مشاهده نمیشد. حزب میدید که نطقهای این آقایان، در عمل گفت و شنودی است که با طرفداران خارج از کنگرهٔ خود میکنند و دو روئی را به آنان میاموزند و آنانرا دعوت مینمایند که اسلحه را بر زمین نگذارند.

تروتسکیستها، یعنی زینویف و کامنف، نیز در کنگرهٔ هفدهم ایراد نطق کردند و در این نطقها، از اندازه بیرون، خود را در مقابل اشتباهات خود شلاق کاری نمودند و بحزب نیز برون از حد در مقابل موفقیتهای وی تملق گفتند. لیکن کنگره نمیتوانست مشاهده نکند که، خواه این سنگ حزب بسینه زدنهای تهوع آور و خواه تعریف و تمجیدهای غلیظ و بیمزه از حزب، چیزی نیست جز روی دیگری از وجدان ناپاك و مضطرب این آقایان.

ولی حزب هنوز این را نمیدانست و گمانش به آنجا نمیرسید که این آقایان، در عین ایراد نطقهای شیرین خود در کنگره، قتل شنیع س. م. کیروف را تهیه میکردهاند.

یکم دسامبر سال ۱۹۳٤ در لنینگراد در اسمولنی س. م. کیروف با گلولهٔ تپانچه بطور شنیعی بقتل رسید.

قاتل، که در محل ارتکاب جنایت دستگیر شد، عضو گروه مخفی ضد انقلابی در آمد که از شرکت کنندگان در گروه ضد شوروی زینویف در لنینگراد تشکیل شده بود.

قتل س. م. کیروف، محبوب حزب، محبوب طبقهٔ کارگر، موجب خشم عظیم و اندوه عمیق زحمتکشان کشور ما گردید.

در باز پرسی کشف شد که در سال ۱۹۳۳—۱۹۳٤ در لنینگراد، از بین آنانی که سابقا، با تبعیت از زینویف، در مخالفت با حزب شرکت داشتند، دستهٔ ضد انقلابی تروریستی تشکیل شده که در راس آن، باصطلاح «مرکز مقیم لنینگراد» قرار گرفته بود. هدف این دستهٔ، قتل رهبران حزب کمونیست بود. برای نخستین قربانی، س. م. کیروف در نظر گرفته شده بود. از بازجوئیهای شرکت کنندگان این دستهٔ ضد انقلابی معلوم شد که آنها با نمایندگان دول بیگانهٔ سرمایهداری ارتباط داشتهاند و از آنها پول میگرفتهاند.

شرکت کنندگان این سازمان، که پرده از روی کارشان بر داشته شده بود، از طرف هیئت نظامی دادگاه عالی اتحاد شوروی بحد اکثر کیفر، یعنی اعدام محکوم گردیدند.

دیری نگذشت که وجود «مرکز مقیم مسکو»ی مخفی ضد انقلابی نیز کشف گردید. در باز پرسی و داد رسی نقش پلید زینویف، کامنف، یوداکیموف و سایر رهبران این سازمان در امر پرورش روح تروریستی در بین هم مسلکان خود و در

امر تهیهٔ قتل اعضای کمیتهٔ مرکزی و حکومت شوروی آشکار گردید.

دو روئی و رذالت این اشخاص به درجه‌ای رسیده بود که زینویف، که خود از تشکیل دهندگان و محرکین قتل س. م. کیروف بوده و تعجیل مینمود که قاتل زودتر جنایت خود را انجام دهد، تسلیت نامه‌ای سراپا مدح بمناسبت فوت کیروف نوشته و خواستار طبع آن بود.

زینویفیها در دادگاه خود را توبه‌کار وانمود میکردند ولی در همان موقع در عمل به دو روئی خود ادامه میدادند. آنها ارتباط خود را با ترتسکی پنهان کردند، پنهان کردند که چگونه با ترتسکیستها یکجا خود را به عمال جاسوسی فاشیستی فررختند و چه عملیات جاسوسی و زیانکاری انجام داده‌اند. زینویفیها در دادگاه همچنین ارتباط خود را با بوخارینیها و وجود باند متحد ترتسکیستی و بوخارینی را، که مزدوران فاشیسم میباشند، مستور داشتند.

چنانکه بعدها معلوم شد قتل رفیق کیروف از طرف همین باند متحد ترتسکیستی ــ بوخارینی انجام شده بود.

در همان موقع، یعنی در سال ۱۹۳۵، دیگر معلوم گردید که دستهٔ زینویفی یك سازمان گارد سفید است که سیمای خود را مستور داشته و کاملا در خور آن است که با اعضای آن مانند افراد گارد سفید رفتار شود.

پس از یکسال معلوم شد که تهیه کنندگان اصلی و مستقیم و عملی قتل کیروف و تهیه کنندگان مقدمات کشتن سایر کارمندان کمیتهٔ مرکزی ــ ترتسکی، زینویف، کامنف و دستیاران آنها بوده‌اند. زینویف، کامنف، باکایف، یوداکیموف، پیکل، ای. ن. سمیرنوف، مراچکوفسکی، تر ــ واهانیان، رنگلد و دیگران بدادگاه تسلیم گشتند. تبهکاران، که با برگه و مدرك دستگیر شده بودند، مجبور گردیدند در دادگاه علنا اقرار نمایند که آنها نه تنها تشکیل دهندهٔ قتل

کیرف بودند بلکه برای کشتن همهٔ رهبران دیگر حزب و حکومت هم تهیه و تدارك میدیده‌اند. باز جوئیهای بعدی مدلل ساخت که این اشخاص بد نهاد، راه تشکیل عملیات کارشکنی و جاسوسی را در پیش گرفته بوده‌اند. طی دادرسی، که در سال ۱۹۳۶ در مسکو بعمل آمد، فاش گردید که این اشخاص به چه راه انحطاط مدهش معنوی و سیاسی افتاده‌اند و چه سیمای دنی و جنایتباری را زیر نقاب دو روئی و اظهار صمیمیت نسبت بحزب پوشانده بوده‌اند.

محرك و تشکیل دهندهٔ اصلی همهٔ این باندهای آدم کش و جاسوسی، ترتسکی یهودا صفت بود. دستیاران ترتسکی و اجرا کنندگان دستورات ضد انقلابی وی عبارت بودند از زینویف، کامنف و همدستان ترتسکیستی آنها. اینان موجبات شکست اتحاد شوروی را، در صورت حملهٔ امپریالیستها، تهیه میدیدند و طرفدار شکست دولت کارگری و دهقانی شده، در زمرهٔ غلامان پست و عمال فاشیستهای آلمان و ژاپن در آمده بودند.

درس عبرت عمده‌ای، که میبایست سازمانهای حزبی از دادرسیهائی که در موضوع قتل شنیع س. م. کیروف بعمل آمد گرفته باشند، این بود که نزدیك بینی سیاسی را از خود دور کنند، از لا ابالیگری سیاسی بر حذر باشند و به هشیاری خود و هشیاری همهٔ اعضای حزب بیافزایند.

کمیتهٔ مرکزی حزب، در نامهٔ خود، که بمناسبت قتل شنیع س. م. کیروف، خطاب بسازمانهای حزبی، صادر گردیده بود خاطر نشان مینمود که:

الف) «به دل آسودگی اپورتونیستی، ناشی از این تصور غلط، که گویا هر اندازه بر نیروی ما بیافزاید دشمن بیشتر رام و بی آزار میگردد، باید پایان داد. چنین

تصوری از بن نا درست است. این تصور زائیدهٔ فکر آنهائی است که براست منحرف شده و میخواهند بهر کس و بهمه اطمینان دهند که دشمنان، آهسته آهسته وارد سوسیالیسم و سر انجام سوسیالیستهای واقعی خواهند شد. سر مست افتخار بودن و فارغ بال غنودن کار بلشویکها نیست. ما دل آسودگی لازم نداریم، بلکه برای ما هشیاری و هشیاری حقیقی بلشویکی و انقلابی لازم است. باید به خاطر داشت که هر قدر وضع دشمن بیشتر به نا امیدی قرین گردد، با رغبت بیشتر به «وسیلهٔ نهائی» متشبث خواهد شد که برای محکومین در مبارزه بر ضد حکومت شوروی یگانه وسیله است. باید این موضوع را بخاطر داشت و هشیار بود».

ب) «باید آموزش تاریخ حزب، بر رسی تمام و هر گونه دسته بندیهای ضد حزبی، که در تاریخ حزب ما بوده، شیوهٔ آنها در مبارزه بر ضد خط مشی حزب، بررسی تاکتیك آنها و بویژه بر رسی تاکتیك و روش مبارزهٔ حزب ما بر ضد دسته بندیهای ضد حزبی، بر رسی تاکتیك و روشی که بحزب ما امکان از پیش پا بر داشتن و در هم شکستن این دسته بندیها را داد، بین اعضای حزب ما بمقام شایستهای ارتقاء یابد. لازم است اعضای حزب، نه تنها با این موضوع آشنا گردند که چگونه حزب بر ضد کادتها، اس ارها، منشویکها، آنارشیستها مبارزه کرده و آنها را مغلوب ساخته است، بلکه باید با این نیز آشنا شوند که چگونه حزب بر ضد ترتسکیستها، «سانترالیستهای دموکرات»، «مخالفین کارگری»، زینویفیها، منحرفین راست، ناقص الخلقههای راست و چپ و مانند آن، مبارزه نموده و آنان

راچگونه مغلوب کرده است. نمیشود فراموش نمود که دانستن و فهمیدن تاریخ حزب ما مهمترین وسیله ای است که برای تامین کامل هشیاری انقلابی اعضای حزب لازم میباشد».

در این دوره، تصفیهٔ صفوف حزب از عناصر طفیلی و بیگانه، که در سال ۱۹۳۳ آغاز شده بود، بویژه وارسی دقیق و تعویض مدارك حزبی که پس از قتل شنیع س. م. کیروف به آن اقدام شد، حائز اهمیت بزرگی بود.

پیش از وارسی مدارك حزبی در بسیاری از سازمانهای حزب، در موضوع استفاده از دفترچه های عضویت حزب خود سری و هرج و مرج حکمفرما بود. در یك رشته از سازمانهای محلی در قسمت آمار کمونیستها هرج و مرج غیر قابل تحملی آشکار گردید. دشمنان از این هرج و مرج برای مقاصد چرکین خویش استفاده میکردند و از دفترچه های حزبی، مانند پردهای برای جاسوسی و زیانکاری و نظیر آن، سوء استفاده مینمودند. بسیاری از رهبران سازمانهای حزبی، امر قبول عضویت و صدور دفترچههای حزبی را به اشخاص درجهٔ سوم و چه بسا به اعضای بهیچ وجه آزمایش نشدهٔ حزب سپرده بودند.

کمیتهٔ مرکزی حزب در نامهٔ ویژهای، خطاب بهمهٔ سازمانها، مورخهٔ ۱۳ ماه مه سال ۱۹۳۵، در بارهٔ نگاهداری آمار و صدور و نگاهداری سازمانها دفترچههای حزبی، دستور داد که در تمام سازمانها وارسی دقیقی نسبت به مدارك حزبی بعمل آید تا «در خانهٔ حزبی خود نظم بلشویکی بر قرار گردد».

وارسی مدارك حزبی اهمیت بزرگ سیاسی داشت. در قطعنامهٔ پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب مورخهٔ ۲۵ دسامبر سال ۱۹۳۵، در بارهٔ نتایج وارسی مدارك حزبی گفته میشد که این وارسی یك

اقدام سازمانی و سیاسی بسیار مهمی در راه استوار ساختن صفوف حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی بود.

پس از انجام وارسی و عوض کردن مدارك حزبی، قبول عضویت در حزب تجدید شد. در ضمن کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی خواستار آن بود که در پی کمیت بی ارزش برای پر کردن حزب نروند بلکه با دقت تمام و بطور انفرادی کسانی را بپذیرند که «حقیقتا پیشرو باشند، حقیقتا به راه طبقهٔ کارگر وفادار و از بهترین اشخاص کشور ما، قبل از همه از کارگران و همچنین از دهقانان و روشن فکران زحمتکش باشند که در مراحل گوناگون مبارزه در راه سوسیالیسم سنجیده شده اند».

موقعی که کمیتهٔ مرکزی از نو بقبول عضویت در حزب اقدام نمود، سازمانهای حزبی را موظف میساخت این نکته را در خاطر داشته باشند که عناصر دشمن از این پس نیز برای رخنه نمودن در صفوف حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی کوشش خواهند نمود. بنا بر این:

«وظیفهٔ هر سازمان حزبی عبارت از آن است که هشیاری بلشویکی را با تمام وسائل ارتقاء دهد، پرچم حزب لنینی را بلند نگاه دارد و حزب را از راه یافتن عناصر بیگانه، دشمن و تصادفی بصفوف وی تضمین نماید» (تصمیم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی مورخهٔ ۲۹ سپتامبر سال ۱۹۳۶ «پراودا» شمارهٔ ۲۷۰ سال ۱۹۳۶).

حزب بلشویك، در حالی که صفوف خود را تصفیه و مستحکم مینمود، دشمنان حزب را از میان بر میداشت و بر ضد تحریف خط مشی حزبی مبارزهٔ بی امان مینمود، محکمتر از پیش در

پیرامون کمیتهٔ مرکزی حزب، که حزب و کشور شوراها زیر رهبری آن بمرحلهٔ نوین یعنی بمرحلهٔ پایان دادن به ساختمان جامعهٔ بدون طبقات و سوسیالیستی وارد میشد، گرد میامد.

خلاصه

در سالهای ۱۹۳۰--۱۹۳۴، حزب بلشویك مشكلترین وظیفهٔ تاریخی انقلاب پرولتاری را، كه پس از بدست آوردن حكومت در پیش داشت و عبارت از سوق دادن ملیونها اقتصاد خرده مالك روستائی براه كلخوزها و سوسیالیسم بود، حل كرد.

از بین بر داشتن طبقهٔ كولاك كه كثیر العده ترین طبقهٔ استثمار كننده بود و سوق دادن توده‌های اصلی دهقانان براه كلخوز منجر باین گردید كه در كشور آخرین ریشه‌های سرمایه‌داری برافتاد و پیروزی سوسیالیسم در اقتصاد روستائی بانجام رسید و حاكمیت شوروی در روستا بطور قطع مستحكم گردید.

كلخوزها، پس از آنكه یك رشته از دشواریهائی را كه جنبهٔ سازمانی داشت بر طرف ساختند، بكلی مستحكم شده و راه زندگانی مرفه را در پیش گرفتند.

در نتیجهٔ اجرای نخستین نقشهٔ پنج ساله، شالودهٔ خلل ناپذیر اقتصاد سوسیالیستی، یعنی صنایع سنگین درجهٔ اول سوسیالیستی و كشاورزی اشتراكی ماشینی شده، در كشورما بوجود آمد، بیكاری از میان بر داشته شد، استثمار فرد از فرد محو گردید و شرائط بهبود مداوم وضع مادی و فرهنگی زحمتكشان میهن ما فراهم گشت.

این پیشرفتهای عظیم را طبقهٔ كارگر، كلخوزیها و همهٔ

زحمتکشان کشورما در پرتو سیاست جسورانه، انقلابی و عاقلانهٔ حزب و حکومت بدست آوردند.

احاطهٔ سرمایه‌داری، که در صدد خلل‌دار کردن توانائی اتحاد شوروی است، «کار» خود را درزمینهٔ تشکیل دسته‌های آدم کش و زیانکار و جاسوس در درون کشور اتحاد شوروی تقویت میدهد. بویژه پس از آنکه فاشیستها در آلمان و ژاپن روی کار میایند فعالیت خصمانهٔ کشورهای سرمایه‌داری که اتحاد شوروی را احاطه کرده‌اند نسبت به این کشور نیرو میگیرد. فاشیسم در وجود ترتسکیستها و زینوویفیها خدمت گذاران با وفائی یافت که بمنظور استقرار سرمایه‌داری از جاسوسی، زیانکاری، ترور، کارشکنی و شکست اتحاد شوروی روگردان نیستند.

حکومت شوروی این مردودین بشریت را با دست توانا بکیفر میرساند و آنها را، که بمثابهٔ دشمنان ملت و خائنین بمیهن هستند بسزای اعمالشان میرساند.

فصل دوازدهم

حزب بلشویك در مبارزه برای انجام ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی و اجرای قانون اساسی نوین (سالهای ۱۹۳۵-۱۹۳۷)

۱. اوضاع بین المللی در سالهای ۱۹۳۵--۱۹۳۷. تخفیف موقتی بحران اقتصادی. آغاز بحران اقتصادی نوین. تصرف حبشه از طرف ایتالیا. مداخلهٔ آلمان و ایتالیا در اسپانیا. تهجم ژاپن به چین مرکزی. آغاز جنگ دوم امپریالیستی.

بحران اقتصادی که در کشورهای سرمایه‌داری در نیمهٔ دوم سال ۱۹۲۹ آغاز شده بود تا پایان سال ۱۹۳۳ ادامه داشت. پس از آن تزلزل صنایع متوقف گشت، بحران مبدل به رکود و سپس تا اندازه‌ای رواج صنایع و رونق آن آغاز شد. ولی این رونق آن رونقی نبود که از پی آن صنعت بر پایهٔ نو و عالیتری رو به شکفتن نهد. صنایع جهانی سرمایه‌داری حتی نمیتوانست تا سطح سال ۱۹۲۹ نیز اوج گیرد و در نیمهٔ سال ۱۹۳۷ تنها به ۹۵-۹۶ در صد این سطح رسید. و اما در نیمهٔ دوم سال ۱۹۳۷ بحران اقتصادی نوینی آغاز شد که قبل از همه کشورهای

متحدهٔ امریکا را فرا گرفت. برای پایان سال ۱۹۳۷ شمارهٔ بیکاران در کشورهای متحدهٔ امریکا باز به ده ملیون رسید. شمارهٔ بیکاران در انگلستان بسرعت رو بفزونی نهاد.

بدینطریق کشورهای سرمایه‌داری قبل از التیام جراحاتی که از بحران اقتصادی چندی پیش به آنها وارد آمده بود به بحران اقتصادی نوینی دچار گردیدند.

این موضوع موجب آن شد که تضاد بین کشورهای امپریالیستی و همچنین تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا باز هم شدیدتر شود. بدین مناسبت، کوششهای دول متجاوز بمنظور جبران خسارت وارده از بحران اقتصادی در داخل کشور بحساب کشورهائیکه نیروی دفاعی آنان ضعیف است بیش از پیش تقویت می یافت. ضمناً این بار بدو دولت مشهور متجاوز یعنی به آلمان و ژاپن، دولت سومی نیز ملحق گردید که ایتالیا بود.

در سال ۱۹۳۵ ایتالیای فاشیستی به حبشه حمله نمود و این کشور را تحت رقیت خود در آورد. حملهٔ ایتالیا به حبشه از نظر «حقوق بین المللی» هیچگونه دلیل و بهانه‌ای نداشت و بدون اعلان جنگ دزد وار، یعنی بطرزیکه اکنون بین فاشیستها مد شده است، بعمل آمد. این ضربه‌ای نبود که تنها به حبشه وارد شده باشد. این ضربه‌ای بود که در عین حال به انگلیس و براه‌های دریائی وی از اروپا بهندوستان و آسیا متوجه میگردید. کوششهای انگلیس برای جلوگیری از مستقر شدن ایتالیا در حبشه نتیجه‌ای نداد. ایتالیا برای آنکه دست خود را باز نماید بعداً از جامعهٔ ملل خارج شد و شدیداً به مسلح شدن پرداخت.

بدینطریق، در طول کوتاه ترین راه‌های دریائی بین اروپا و آسیا، گره جنگ نوینی بسته شد.

آلمان فاشیستی، با اقدام یك جانبه، رشتهٔ معاهدهٔ صلح ورسای را گسیخت و نقشهٔ تجدید نظر اجباری در مرزهای دول اروپا را طرح کرد تا اجراء نماید. فاشیستهای آلمان پنهان نمیکردند که در صدد تابع نمودن دول همسایه و یا اقلاً تصرف اراضی این کشورها، که در آنجا آلمانیها سکنی دارند، می باشند. از روی این نقشه چنین در نظر است: نخست تصرف اتریش، سپس ضربه به چك‌اسلواکی و بعد شاید به‌لهستان، که در آنجا هم یك سرزمین تمام و کمالی وجود دارد که اهالیش آلمانی هستند و بعد هم... بعد هم «تا ببینیم».

در تابستان سال ۱۹۳۶ مداخلهٔ جنگی آلمان و ایتالیا برضد جمهوری اسپانیا آغاز شد. ایتالیا و آلمان به بهانهٔ پشتیبانی از فاشیستهای اسپانیا، فرصت یافتند قسمتهای ارتش خود را مخفیانه به سرزمین اسپانیا یعنی به عقب جبههٔ فرانسه و نیروی دریائی خود را به آبهای اسپانیا یعنی در جنوب به ناحیهٔ جزایر بالئار و جبل الطارق و در غرب به نواحی اقیانوس اطلس و در شمال به نواحی خلیج بیسکای وارد کنند. در آغاز سال ۱۹۳۸ فاشیستهای آلمان کشور اتریش را تصرف نموده در جریان وسطای رود دانوب جایگزین شدند و دامنهٔ عمل را در جنوب اروپا بسط دادند تا هر چه نزدیکتر بدریای آدریاتیك باشند.

فاشیستهای آلمان و ایتالیا، که مداخله را برضد اسپانیا توسعه میدادند، همه را مطمئن میساختند از اینکه در اسپانیا علیه «سرخ ها» مبارزه میکنند و هیچگونه هدف دیگری را تعقیب نمی نمایند. ولی این، استتاری بود که بدون مهارت و ابلهانه انجام و به حساب حماقت ساده لوحان واریز میشد. در حقیقت، ضربهٔ آنها متوجهٔ انگلیس و فرانسه بود، زیرا راه‌های

دریائی انگلیس و فرانسه را بمستعمرات عظیم آنها در افریقا و آسیا متصرف میگردیدند.

اما آنچه که مربوط به اشغال اتریش است، این موضوع را دیگر بهیچوجه نمیشد در دائرهٔ مبارزه برضد پیمان ورسای و حفظ منافع «ملی» آلمان، که سعی دارد سرزمینهائیکه در نخستین جنگ امپریالیستی از دست داده است پس بگیرد، جای داده اتریش، خواه پیش از جنگ و خواه پس از آن، هیچگاه جزء آلمان نبود. الحاق اجباری اتریش به آلمان تصرف خشونت آمیز و امپریالیستی خاك بیگانه است. این عمل بدون شك پرده از روی تمایل آلمان فاشیستی به سیادت در قطعهٔ باختر اروپا بر میاندازد.

این ضربه‌ای بود که قبل از هر چیزی بمنافع فرانسه و انگلیس وارد شد.

بدینطریق در جنوب اروپا، در منطقهٔ اتریش و آدریاتیك و نیز در قسمت اقصای باختر اروپا، در منطقهٔ اسپانیا و آبهای کرانه‌ای آن هم گره‌های نوین جنگ بسته شد.

در سال ۱۹۳۷ ارتشیان فاشیست ژاپنی شهر پکن را تصرف نمودند، به چین مرکزی تاخته شانگهای را اشغال کردند. تهاجم نیروهای ژاپنی به چین مرکزی هم، مانند تهاجم چند سال قبل آنان به منچوری، بطرز ژاپنی یعنی دزدگی از طریق بهانه گیری‌های عیارانه در بارهٔ «پیش آمدهای ملی» که از طرف خود ژاپنیها بر پا میشد و از طریق نقض عملی تمام و هرگونه «رسوم بین المللی» و پیمانها و قرار دادهای بین المللی و مانند آن، بعمل آمد. تصرف تیانسین و شانگهای کلید بازرگانی چین و بازار پهناور آنرا بدست ژاپنیها داد. معنی این آنستکه، مادام که ژاپن شانگهای و تیانسین را در دست خود دارد، هر

آن میتواند انگلیس و کشورهای متحدهٔ امریکا را که در چین سرمایه‌های هنگفت بکار انداخته‌اند از آنجا بیرون اندازد.

بدیهی است که مبارزهٔ دلیرانهٔ ملت چین و ارتش وی برضد غاصبین ژاپنی، هیجان عظیم احساسات ملی در چین، ذخایر بیشمار آدمی و وسعت خاك چین و بالاخره ارادهٔ حکومت ملی چین برای مبارزه در راه آزادی چین تا پایان عمل، یعنی تا اخراج کامل غاصبین از کشور، همهٔ اینها بیشك حاکی از آنستکه امپریالیستهای ژاپن در چین آینده‌ای نداشته و نمیتوانند هم داشته باشند.

و لیکن این حقیقت هم وجود دارد که ژاپن هنوز کلید بازرگانی با چین را در دست دارد و جنگ وی برضد چین در حقیقت جدید ترین ضربه ایست به منافع انگلیس و کشورهای متحدهٔ امریکا.

بدینسان در اقیانوس کبیر، در منطقهٔ چین هم یك گره دیگر جنگ بسته شده است.

همهٔ این واقعیتها نشان میدهد که جنگ دوم امپریالیستی عملاً آغاز گردیده است و پنهانی، بدون اعلان جنگ آغاز شده است. دول و ملل بطرزی نامرئی در آغوش جنگ دوم امپریالیستی کشیده شده اند. این جنگ را، در گوشه‌های مختلف جهان، سه دولت متجاوز یعنی محافل زمامدار فاشیستی آلمان، ایتالیا و ژاپن شروع کرده‌اند. جنگ در مساحت پهناوری از جبل الطارق گرفته تا شانگهای جریان دارد. جنگ هم اکنون بیش از نیم ملیارد نفر از سکنهٔ روی زمین را در آغوش خود کشیده است. این جنگ بالاخره برضد منافع سرمایه‌داری انگلیس، فرانسه و کشورهای متحدهٔ امریکا انجام می یابد زیرا هدف آن آنستکه جهان و مناطق نفوذ بنفع کشورهای متجاوز و بحساب کشورهای نامبرده باصطلاح دموکراسی از نو تقسیم گردد.

خصوصیت جنگ دوم امپریالیستی فعلاً عبارت از آنستکه عاملین آن، دول متجاوز هستند که آنرا توسعه و بسط میدهند در صورتیکه دول دیگر، دول «دموکراسی» که این جنگ در واقع برضد آنها اجراء میشود چنین وانمود میکنند که جنگ به آنها ربطی ندارد، دست خود را میشویند و خود را عقب میکشند، صلح دوستی خود را تمجید میکنند و به متجاوزین فاشیستی ناسزا میگویند و... مواضع خود را آهسته آهسته تسلیم متجاوزین مینمایند و در عین حال اطمینان میدهند که در تهیه و تدارک مقاومت هستند.

بطوریکه میبینیم این جنگ جنبهٔ تا اندازهٔ شگفت و یکطرفه‌ای دارد. ولی این موضوع مانع آن نیست که جنگی ظالمانه و قیحانه و تجاوز کارانه باشد که بر روی گردهٔ مللی ضعیف مانند حبشه و اسپانیا و چین دامن میگیرد.

اگر بخواهیم علت آنرا که جنگ جنبهٔ یك جانبه دارد ناتوانی نظامی و اقتصادی دول «دموکراسی» بدانیم صحیح نیست. بدیهی است که دول «دموکراسی» از دول فاشیستی نیرومندتر میباشند. علت اینکه جنگی که دامنه میگیرد جنبهٔ یك جانبه دارد آنستکه در مقابل دول فاشیستی جبههٔ واحدی از دول «دموکراسی» وجود ندارد. دول باصطلاح «دموکراسی» البته «عملیات افراطی» دول فاشیستی را خوش ندارند و از نیرومند شدن آنها میترسند. ولی آنها از جنبش کارگری در اروپا و از جنبش در راه آزادی ملی در آسیا بیشتر بیم دارند و معتقدند که فاشیسم در مقابل این جنبشهای «خطرناك» «بهترین تریاق» است. از این رو زمامداران دول «دموکراسی»، بویژه زمامداران محافظه کار انگلیس، به این اکتفا میکنند که در مقابل سران لجام گسیختهٔ فاشیستی سیاست اقناع را پیش گیرند و آنها را قانع سازند که «کار را

به افراط نکشانند» و در عین حال بفاشیستها میفهمانند که سیاست ارتجاعی و پلیسی آنان را بر ضد جنبش کارگری و جنبش آزادی ملی «کاملا درك میکنند» و در اصل موضوع با احساسات آنان شریکند. محافل زمامدار انگلیس در این مورد تقریبا همان سیاستی را تعقیب میکنند که سرمایه‌داران لیبرال سلطنت طلب روس در دورهٔ تزاری پی میکردند یعنی، در عین اینکه از «عملیات افراطی» سیاست تزاری بیم داشتند، بیش از آن از ملت هراسناك بودند و بهمین مناسبت سیاست اقناع تزار یا بعبارت دیگر سیاست سازش با تزار را برضد ملت پیش گرفتند. چنانکه میدانیم این سیاست دو روئی برای سرمایه‌داران لیبرال سلطنت طلب روسیه گران تمام شد. تصور میرود که محافل زمامدار انگلیس و دوستان آنها در فرانسه و کشورهای متحدهٔ امریکا هم بسزای تاریخی خود خواهند رسید.

مسلم است اتحاد شوروی، که این گردش اوضاع بین المللی را مشاهده میکرد، نمیتوانست این حوادث تهدید آمیز را ندیده بگیرد. هر جنگی که از طرف متجاوزین آغاز نهاده شود، ولو جنگ کوچکی هم باشد، برای کشورهای صلح دوست خطری در بردارد، بویژه جنگ دوم امپریالیستی، که این طور «نامرئی» و پاورچین بسوی ملتها نزدیك شده و بیش از نیم ملیارد از مردم را فرا گرفته است، نمیتواند برای همهٔ ملل و در نوبهٔ اول برای اتحاد شوروی دارای جدیترین خطرها نباشد. گویاتر از همه در این زمینه تشکیل «دسته بندی ضد کمونیستی» بین آلمان، ایتالیا و ژاپن است از این رو کشور ما، ضمن تعقیب سیاست مسالمت آمیز خود، بیش از پیش به نیرومند ساختن استعداد دفاعی مرزهای خود و آمادگی نظامی ارتش سرخ و نیروی دریائی پرداخت. اتحاد شوروی در پایان سال ۱۹۳٤ داخل جامعهٔ

ملل شد زیرا میدانست که جامعهٔ ملل، با وجود ضعفی که دارد، بهر حال محلی است که میتوان از آنجا متجاوزین را رسوا ساخت و در عین حال، اگرچه ضعیف هم باشد، یك نوع ابزار صلح و مانعی است برای دامنه گرفتن جنگ. اتحاد شوروی معتقد بود که در چنین موقعی حتی از یك همچو سازمان بین المللی ضعیفی هم مانند جامعهٔ ملل نباید رو گردان شد. در ماه مه سال ۱۹۳۵ بین فرانسه و اتحاد شوروی پیمان تعاون متقابل برضد حملهٔ احتمالی متجاوزین منعقد گردید. مقارن همین زمان با چك‌اسلواکی نیز عین این پیمان بسته شد. در ماه مارس سال ۱۹۳۶ اتحاد شوروی با جمهوری ملی مغولستان پیمان تعاون متقابل بست و در ماه اوت سال ۱۹۳۷ بین اتحاد شوروی و جمهوری چین پیمان عدم تجاوز امضا گردید.

۲. رونق روز افزون صنعت و کشاورزی در اتحاد شوروی. اجرای پیش از موعد دومین نقشهٔ پنجساله. تجدید ساختمان اقتصاد کشاورزی و انجام اشتراکی کردن کشاورزی. اهمیت کادرها. جنبش استاخانوی. بالا رفتن سطح رفاه و اسایش ملت. ترقی فرهنگ ملت. نیروی انقلاب شوروی.

درحالیکه در کشورهای سرمایه‌داری سه سال پس از بحران اقتصادی سالهای ۱۹۳۰—۱۹۳۳ بحران نوین اقتصادی سر گرفت، در اتحاد شوروی طی تمام این دوران رونق صنایع همواره ادامه داشت. اگر صنایع سرمایه‌داری جهان رویهمرفته در اواسط سال ۱۹۳۷

به ۹۵-۹۶ در صد سطح سال ۱۹۲۹ رسید که باز هم در نیمهٔ دوم سال ۱۹۳۷ دچار دورهٔ نوینی از بحران اقتصادی گردد، صنایع اتحاد شوروی در ترقی روز افزون خود در آخر سال ۱۹۳۷ به ٤۲۸ در صد سطح سال ۱۹۲۹ رسید که نسبت به سطح پیش از جنگ بیش‌از هفت برابر افزون بود.

این موفقیتها نتیجهٔ مستقیم سیاست تجدید ساختمان بود که حزب و حکومت این سیاست را با پا فشاری تمام از پیش میبردند.

در نتیجهٔ این موفقیت‌ها نقشهٔ پنجسالهٔ دوم در رشتهٔ صنایع پیش از موعد اجراء گردید. نقشهٔ پنجسالهٔ دوم در اول آوریل سال ۱۹۳۷ یعنی طی چهار سال و سه ماه اجرا شد.

این بزرگترین پیروزی سوسیالیسم بود.

کشاورزی نیز تقریبا همین منظرهٔ رشد و رونق را نشان‌میداد. مساحت کلی زراعت ها از ۱۰۵ ملیون هکتار که در سال ۱۹۱۳ (در زمان پیش از جنگ) بود در سال ۱۹۳۷ به ۱۳۵ ملیون هکتار رسید. محصول غله که در سال ۱۹۱۳ چهار ملیارد و ۸۰۰ ملیون پوت بود در سال ۱۹۳۷ به ٦ ملیارد و ۸۰۰ ملیون پوت رسید. محصول پنبهٔ خام از ٤٤ مایون پوت به ۱٥٤ ملیون و محصول کتان (الیاف) از ۱۹ ملیون پوت به ۳۱ ملیون پوت، محصول چغندر از ٦٥٤ ملیون پوت به یک ملیارد و ۳۱۱ ملیون پوت فرا آورده نباتات دهنی از ۱۲۹ ملیون پوت به ۳۰٦ ملیون پوت رسید.

باید در نظر گرفت که تنها کلخوزها (بدون ساوخوزها) در سال ۱۹۳۷ متجاوز از یک ملیارد و ۷۰۰ ملیون پوت یعنی اقلا ٤۰۰ ملیون پوت بیش از آن مقداریکه ملاکین، کولاکها و دهقانان رویهمرفته در سال ۱۹۱۳ میدادند به کشور غلهٔ کالائی دادند.

تنها یك رشته از اقتصاد روستا یعنی دام پروری هنوز از سطح پیش از جنگ عقب مانده و بکندی پیشروی میشود.

و اما اشتراکی کردن کشاورزی را میشد انجام پذیرفته دانست. در سال ۱۹۳۷ هیجده ملیون و نیم خانوار روستائی در کلخوزها بودند که ۹۳ در صد همهٔ خانوارهای روستائی را تشکیل میداد. و اما مساحت کشت غلهٔ کلخوزها ۹۹ درصد همهٔ مساحت کشت غلهٔ دهقانان را تشکیل میداد.

تجدید ساختمان کشاورزی و تامین آن از حیث تراکتور و ماشینهای فلاحتی، که با نیروی روز افزون انجام میشد، ثمرهٔ خود را نمایان ساخت.

انجام تجدید ساختمان صنایع و کشاورزی منجر به آن شد که اقتصاد ملی بطور سر شاری از تکنیك درجهٔ اول تامین گردید. صنایع وکشاورزی، حمل و نقل و ارتش مقدار هنگفتی لوازم فنی نو، ماشین و دستگاههای تازه، تراکتور و ماشینهای کشاورزی، لوکوموتیف و کشتی، توپخانه و ارابه‌های جنگی، هواپیما و ناو جنگی در یافت داشت. لازم میامد که دهها وصدها هزار تن کادر تعلیم یافته بکار گماشت تا بتمام این تکنیك مسلط شوند و آنچه ممکن است از آن بیرون بکشند. بدون این اقدام و بدون داشتن عدهٔ کافی از اشخاصی که فنون لازمه را فراگرفته باشند، بیم آن میرفت که این تکنیك به توده‌ای از فلز بدل شود و بدون استفاده بماند. این یك خطر جدی و نتیجهٔ آن بود که افزایش کادرهائی که بتکنیك تسلط داشته باشند، برشد تکنیك نمیرسید و از آن بسیار عقب میماند. دشواری کار مخصوصا در آن بود که عدهٔ بسیاری از کارکنان ما به این خطر پی نمیبردند و معتقد بودند که تکنیك کار خود را «خود انجام میدهد». اگر سابق بر این برای تکنیك ارزش

کافی قائل نبودند و نسبت به آن بی اعتناء بودند، اکنون دیگر در ارزش قائل شدن برای آن راه مبالغه میپیمودند وآن را مبدل به بت کرده بودند. نمیفهمیدند که تکنیک، بدون اشخاصی که به آن احاطه یافته باشند، مرده‌ای بیش نیست. نمیفهمیدند که تنها در صورت بودن اشخاص مسلط به تکنیک میتوان حد اعلای محصول را از آن بدست آورد.

بدین طریق، مسئلهٔ کادرهای مسلط بتکنیك حائز نخستین اهمیت میگردید.

لازم میامد که توجه کارکنان ما را، که بیاندازه سر گرم تکنیك شده و ارزش کافی برای کادرها قائل نبودند، بسوی فراگرفتن تکنیك، بسوی تقویت همه جانبهٔ کار پرورش عدهٔ کثیری کادر، که بتواند بتکنیك سوار شود و حد اکثر ثمر را از آن بیرون بکشد، معطوف ساخت.

اگر سابقا، یعنی در آغاز دورهٔ تجدید ساختمان، موقعی که کشور از لحاظ تکنیك گرسنه بود، شعار حزب این بود که «در دورهٔ تجدید ساختمان تکنیك حلال همهٔ مشکلات است» — اکنون، که دیگر در زمینهٔ تکنیك فراوانی حاصل شده بود و پس از اینکه بطور کلی دوران تجدید ساختمان بپایان رسیده بود، موقعی که در کشور کمی کادر شدیدا محسوس بود، حزب میبایستی شعار جدیدی بدهد که توجه را بجای تکنیك بر روی اشخاص و کادرهائی که کاملا بتوانند از تکنیك استفاده نمایند تمرکز دهد.

سخنرانی رفیق استالین در جشن فارغ التحصیلی افسران دانشگاه جنگ ارتش سرخ، در ماه مه سال ۱۹۳۵، در این زمینه دارای اهمیت بزرگی بود.

رفیق استالین اظهار داشت: «سابقا ما میگفتیم که

«تکنیك حلال همهٔ مشکلات است». این شعار بما کمك کرد تا قحطی را دررشتهٔ تکنیك از میان بر داشتیم و در تمام رشته‌های کار، وسیعترین پایهٔ فنی را، برای مسلح کردن کسان خود با تکنیك درجهٔ اول، گذاشتیم. این کار بسیار خوبی است. ولی این بهیچوجه کافی نیست. برای بحرکت آوردن تکنیك و تا بن از آن استفاده کردن، اشخاصی لازم است که بتکنیك احاطه یافته باشند، کادرهائی لازم است که بتوانند تکنیك را فرا گیرند و از این تکنیك از روی تمام قواعد فن استفاده نمایند. تکنیك بدون اشخاصی که به آن احاطه یافته باشند چیزی است مرده. ولی تکنیك، وقتی بر سر آن اشخاصی مسلط قرار گیرند، میتواند و باید معجز کند. اگر در کارخانه‌ها و فابریکهای درجهٔ اول ما و در ساوخوزها و کلخوزها و در ارتش سرخ ما بحد کافی کادرهائی بودند که بتوانند بتکنیك سوار شوند، کشور ما سه، بلکه چهار برابر بیش از آنچه که حالا دارد بهره و ثمر میبرد. از این لحاظ است که اکنون باید توجه را روی اشخاص، کادرها و کارکنان ماهر فنی تمرکز داد. از این لحاظ است که شعار کهنه، یعنی «تکنیك حلال همهٔ مشکلات است»، که دورهٔ طی شده را منعکس میسازد و مربوط بدوره‌ای است که در رشتهٔ تکنیك گرسنه بودیم، اکنون باید بشعار دیگری یعنی شعار «کادرها حلال همهٔ مشکلاتند» بدل گردد. مهمترین مسائل، اکنون این است...

سر انجام باید درك کرد که از همهٔ سرمایه‌های گرانبهائی که در جهان وجود دارد، پربهاترین و قاطع ترین سرمایه، اشخاص و کادرها هستند. باید درك کرد که در شرائط کنونی ما «کادرها حلال همهٔ مشکلاتند». اگر در صنایع و

کشاورزی، در حمل و نقل، در ارتش کادرهای خوب و بسیاری داشته باشیم کشور ما شکست ناپذیر خواهد بود. اگر چنین کادرهائی وجود نداشته باشد از هر دو پا لنگ خواهیم بود».

بدینطریق، پرورش سریع کادرهای فنی و با سرعت فراگرفتن تکنیك نوین، بمنظور رشد آتی نیروی تولیدی کار، وظیفهٔ درجهٔ اول گردید.

روشنترین نمونهٔ افزایش اینگونه کادرها ونمونهٔ احاطه یافتن کسان ما به تکنیك نوین و افزایش بعدی نیروی تولیدی کار، جنبش استاخانوی بود. این جنبش در دنباس، در رشتهٔ صنایع ذغال سنگ پدیدار شد و دامنه گرفت و برشته‌های دیگری از صنایع سرایت کرد، به حمل و نقل نیز بسط یافت و سپس کشاورزی را هم فراگرفت. این جنبش، بنام بانی آن الکسی استاخانف، کارگر یکی از کانهای ذغال سنگ موسوم به «سانترالنایا ایرمینو» (دنباس)، نام جنبش استاخانوی را بخودگرفت. موقعیکه هنوز استاخانف این موفقیت را احراز نکرده بود، کارگر دیگری بنام نیکیتا ایزوتوف، در استخراج ذغال به پیکرهائی نائل شد که تا آنموقع دیده نشده بود. نمونهٔ استاخانف، که در یك نوبت کار، در تاریخ ۳۱ اوت سال ۱۹۳۵، مقدار ۱۰۲ تن ذغال استخراج کرد و بدینطریق معیار استخراج ذغال را ۱٤ برابر بالابرد، جنبشی توده‌ای بین کارگران و کلخوزیها، در راه افزودن معیار کار و ترقی نوین در نیروی تولیدی کار، برپا نمود. بوسیگین در صنایع اتوموبیل سازی، سمه‌تانین در صنایع کفشدوزی، کریونوس در حمل و نقل، موسینسکی در صنایع جنگل، یودوکیا وینوگرادوا و ماریا وینوگرادوا در صنایع پارچه بافی، ماریا دمچنکو، ماریا گناتنکو، پ. انگلینا، پولاگوتین،

کولسوف، کوارداك، بورین در کشاورزی، - اینها هستند نخستین پیشاهنگان جنبش استاخانوی.

از دنبال آنها پیشاهنگان، بلکه گروههائی از پیشاهنگان پا بمیدان گذاردند، که در قسمت معیار تولید در کار از نخستین پیشاهنگان هم گذشتند.

در کار توسعهٔ جنبش استاخانوی نخستین کنفرانس استاخانویهای سراسر اتحاد شوروی در کرملن، در نوامبر سال ۱۹۳۵، و نطق رفیق استالین در آن کنفرانس، حائز اهمیت بزرگی گردید.

رفیق استالین در نطق خود اظهار داشت «جنبش استاخانوی مظهر رونق تازه‌ای در مسابقهٔ سوسیالیستی، مظهر مرحلهٔ نوین و عالی آن میباشد... در گذشته، یعنی در حدود سه سال پیش، در دوران نخستین مرحلهٔ مسابقهٔ سوسیالیستی، این مسابقه ارتباط حتمی با تکنیك نوین نداشت. در آنزمان در حقیقت ما تقریبا تکنیك جدیدی هم نداشتیم. اما در مرحلهٔ کنونی، مسابقه سوسیالیستی، یعنی جنبش استاخانوی، بر عکس حتما با تکنیك نوین مربوط است. جنبش استاخانوی بدون تکنیك نو و درجهٔ اول، غیر میسر می بود. اشخاصی مانند رفقای ما استاخانف، بوسیگین، سمه‌تانین، کریونوس، وینوگرادفها و بسیاری دیگر، که اکنون در مقابل شما هستند، کسان تازه‌ای میباشند، اینها، از زن و مرد، کارگرانی هستند که کاملا فن کار خود را فرا گرفته‌اند، باین فن مسلط شده و آنرا جلو میرانند. سه سال پیش ما از این اشخاص نداشتیم یا تقریبا نداشتیم... اهمیت جنبش استاخانوی در آنست که این جنبش، معیارهای فنی سابق را، بعنوان معیارهای غیر کافی، در هم میکشند، در بسیاری از موارد از

نیروی تولیدی کار در کشورهای پیشرو سرمایه‌داری پیش میافتد و بدینطریق عملا راه امکان استحکام روز افزون سوسیالیسم را در کشورما و راه تبدیل کشور ما را به غنی ترین کشورها باز مینماید».

رفیق استالین شیوهٔ کار استاخانوی‌ها را وصف میکند و اهمیت بزرگ نهضت استاخانوی را برای آیندهٔ کشورما خاطر نشان نموده، سپس اظهار میدارد که:

«به دقت نظری برفقای استاخانفی بیفکنید. اینها چه اشخاصی هستند؟ اغلب آنها کارگران جوان یا میان سال مرد و زن و اشخاصی متمدن و با اطلاع در فن خود هستند که از حیث دقت و نظم کار خود سرمشق میباشند، و به عامل زمان در کار ارزش میدهند و آموخته‌اند که نه تنها دقیقه را، بلکه ثانیه را هم بحساب بیاورند. اکثر آنها، باصطلاح، حد اقل اطلاعات فنی را بدست آورده و به تکمیل معلومات فنی خود ادامه میدهند. اینان، از محافظه کاری و رکود، که جبلی برخی از مهندسین، تکنیسینها و کارکنان اقتصادی ماست آزادند، با جسارت پیش میروند، معیارهای کهنهٔ فنی را در هم میشکنند و معیارهای نوین وعالیتری بوجود میاورند در طرح‌های مربوط به تعیین قدرت و در نقشه‌های اقتصادی که از طرف اداره کنندگان صنایع ما تهیه شده است تصحیح وارد مینمایند، نظریات مهندسین و تکنیسینهای ما را تکمیل و تصحیح میکنند و بسا میشود که به آنها کار میاموزند و آنانرا بجلو سوق میدهند زیرا این‌ها اشخاصی هستند که کاملاً فن کار خود را فرا گرفته‌اند، میتوانند حد اکثر آنچه را که ممکن است از تکنیک گرفت بگیرند. امروز استاخانویها هنوز کم هستند ولی کی میتواند تردید نماید

که آنها فردا ده برابر زیادتر نشوند؟ مگر روشن نیست که استاخانویها متجددین صنعت ما هستند و جنبش استاخانوی آیندهٔ صنایع ما را در خود مجسم میکند و جنبش استاخانوی هستهٔ رونق فرهنگی و تکنیکی طبقهٔ کارگر را در بردارد و راهی را پیش پای ما میگذارد که تنها از آن راه میتوان به عالیترین نمونه‌های نیروی تولیدی کار رسید، نمونه‌هائیکه برای عبور از سوسیالیسم به کمونیسم و از میان بردن تضاد بین کار فکری و جسمی لازم است؟»

توسعه یافتن جنبش استاخانوی و اجراء پیش از موعد نقشهٔ پنجسالهٔ دوم، شرایط پیشرفت تازهٔ را در امر رفاه و آسایش و رشد فرهنگی زحمتکشان فراهم نمود.

مزد واقعی کارگران و مستخدمین طی پنجسالهٔ دوم بیش از دو برابر افزایش یافت. ذخیرهٔ مربوط به مزد کار که در سال ۱۹۳۳ سی و چهار ملیارد بود در سال ۱۹۳۷ تا ۸۱ ملیارد افزایش یافت. ذخیرهٔ مربوط به بیمهٔ دولتی اجتماعی که در سال ۱۹۳۳ چهار ملیارد و ششصد ملیون منات بود، در سال ۱۹۳۷ به ۵ ملیارد و ۶۰۰ ملیون منات رسید. فقط در سال ۱۹۳۷ تقریباً ده ملیارد منات بمصرف بیمهٔ دولتی کارگران و مستخدمین، و بهبود معیشت و ضروریات فرهنگی، آسایشگاهها، کورورتها، خانه‌های استراحت و یاری پزشکی رسید.

در روستا رژیم کلخوزی بطور قطع مستحکم گردید. باین کار دو عامل مساعدت نمود. یکی آئین نامهٔ آرتل کشاورزی که در کنگرهٔ دوم کلخوزیهای پیشقدم در فوریهٔ سال ۱۹۳۵ تصویب شده بود، دیگر وابسته نمودن همهٔ زمینهائی که کلخوزها در آنجا کشت میکنند بکلخوزها برای استفادهٔ دائم. در سایهٔ استوار شدن رژیم کلخوزی، در دهات تهیدستی و عدم

بضاعت از میان رفت. اگر پیشتر، یعنی در حدود سه سال قبل، برای هر یك روز کار یك الی دو کیلوگرام غله میدادند اکنون دیگر بیشتر کلخوزها در نواحی غله خیز برای هر روز کار از پنج تا دوازده کیلوگرام، و بسیاری از آنها تا بیست کیلوگرام، غله، علاوه بر سایر خواربار و در آمدهای پولی، در یافت میداشتند. ملیونها خانوار کلخوزی پیدا شد که در نواحی غله خیز، طی سال از ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ پوت غله در یافت کرده و در نواحی پنبه کاری، چغندر کاری کتان کاری، دامپروری، نوشابه سازی، مرکبات و سبزیکاری، دهها هزار منات در آمد سالیانه داشته اند. کلخوزها استطاعت بهم زدند. بنا نمودن انبارها و زیر زمینهای نو، اکنون تلاش عمدهٔ هر خانوار کلخوزی گردید زیرا انبارهای کهنهٔ خواربار، که برای ذخیرهٔ سالیانهٔ خیلی کمی پیش بینی شده بود، اینك ده یك نیازمندیهای تازهٔ کلخوزیها را هم نمیتوانست بر آورده کند.

در سال ۱۹۳۶، از آنجاکه موجبات رفاه تودهٔ ملت، دیگر بطور روز افزون فراهم شده بود، قانونی از طرف حکومت وضع شد که سقط جنین را ممنوع مینمود. در عین حال برنامهٔ وسیعی برای ساختمان زایشگاهها، کودکستانها، بنگاههای تهیهٔ لبنیات و باغچه‌های کودکان در نظر گرفته شد. در سال ۱۹۳۶ برای این اقدامات، بجای ۸۷۵ ملیون منات که در سال ۱۹۳۵ تخصیص یافته بود، دو ملیارد و ۱۷٤ ملیون منات تخصیص داده شد. بوسیلهٔ قانون ویژه‌ای برای خانواده‌های پر اولاد کمك نسبتا بزرگی مقرر گردید. کمك هزینه‌ای، که طبق این قانون در سال ۱۹۳۷ پرداخت گردید، از یك ملیارد منات تجاوز کرد.

در نتیجهٔ معمول کردن تحصیل همگانی اجباری و ساختمان آموزشگاههای جدید، فرهنگ توده‌های ملت رونق شایانی گرفت.

در سراسر کشور دامنهٔ ساختمان عظیم آموزشگاهها بسط یافت. شمارهٔ دانش آموزان دبستانها و دبیرستانها که در سال ۱۹۱٤ هشت ملیون تن بود در سالهای ۱۹۳٦—۳۷ به ۲۸ ملیون تن رسید. شمارهٔ دانشجویان دانشکده‌ها از ۱۱۲ هزار تن که در سال ۱۹۱٤ بود در سالهای ۱۹۳٦—۳۷ به ٥٤۲ هزار تن رسید.

این یك انقلاب فرهنگی بود.

بالا رفتن وضع مادی و رشد فرهنگی توده‌های ملت، نموداری از توانائی و شکست ناپذیر بودن انقلاب شوروی ما بود. انقلابهای گذشته از این رو راه زوال میپیمود که، گرچه بملت آزادی میداد، امکان نداشت که در عین حال بهبود وضع مادی و فرهنگی وی را بطور جدی تامین نماید. نقطهٔ اساسی ضعف آن انقلابها در همین بود. تفاوت انقلاب ما باهمهٔ انقلاب‌های دیگر در آنست که نه تنها ملت را از قید تزاریسم و سرمایه‌داری آزاد گرداند، بلکه در وضع مادی و فرهنگی وی هم بهبودی اساسی فراهم ساخت. نیرو وشکست ناپذیر بودن این انقلاب در همین است.

رفیق استالین ضمن سخنرانی خود در نخستین جلسهٔ مشورتی استخانویهای اتحاد جماهیر شوروی چنین اظهار داشت: «انقلاب پرولتاری ما در جهان یگانه انقلابی است که موفق شد نه تنها نتایج سیاسی خود بلکه نتایج مادی خود را نیز به ملت نشان دهد. از همهٔ انقلابهای پرولتاری، ما تنها یکی را سراغ داریم که بنحوی توانست زمامداری را بدست آورد و آن کمون پاریس بود. ولی عمر آن کوتاه بود. درست است که کمون پاریس کوشش کرد قید سرمایه‌داری را در هم شکند و لیکن موفق به در هم شکستن آن نشد و بطریق اولی وقت آنرا پیدا نکرد تا نتایج حسنهٔ مادی انقلاب را

نیز بملت نمایش دهد. انقلاب ما یگانه انقلابیست که نه تنها قید سرمایه‌داری را در هم شکست و بملت آزادی داد بلکه وقت آنرا یافت که شرایط مادی زندگی مرفه را هم به ملت بدهد. نیرو و شکست ناپذیر بودن انقلاب ما در همین است».

۳. کنگرهٔ هشتم شوراها. تصویب قانون اساسی نوین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

در فوریهٔ سال ۱۹۳۵ کنگرهٔ هفتم شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تصمیم به تغییر قانون اساسی اتحاد شوروی، که در سال ۱۹۲٤ تصویب شده بود، گرفت. لزوم تغییر قانون اساسی اتحاد شوروی ناشی از آن تحولات بزرگی بود که از سال ۱۹۲٤ یعنی از موقع تصویب نخستین قانون اساسی اتحاد شوروی تا روزهای ما در حیات اتحاد شوروی روی داده بود. طی سالهای گذشته تناسب قوای طبقاتی در اتحاد شوروی بکلی تغییر یافته بود: صنایع نوین سوسیالیستی ایجاد گردید، کولاکها از پای در آمدند، رژیم کلخوزی پیروز شد، مالکیت سوسیالیستی بر وسایل تولید در کلیهٔ اقتصاد ملی بعنوان اساس جامعهٔ شوروی استوار گردید. پیروزی سوسیالیسم امکان داد که گامی فراتر بسوی دموکراسی کردن سیستم انتخاباتی برداشته شود و انتخابات همگانی، برابر و مستقیم، با رأی مخفی بر قرار گردد.

کمیسیون ویژهٔ قانون اساسی تحت ریاست رفیق استالین قانون اساسی نوین اتحاد شوروی را طرح ریزی کرد. این طرح قانونی در معرض مشاورهٔ عموم ملت گذارده شد و این شور

پنج ماه و نیم ادامه داشت. در کنگرهٔ هشتم فوق العادهٔ شوراها، طرح قانون اساسی نوین اتحاد شوروی مطرح مذاکره قرار گرفت.

در نوامبر سال ۱۹۳۶، کنگرهٔ هشتم شوراها، که میبایستی لایحهٔ قانون اساسی نوین اتحاد شوروی را تصویب و یا رد نماید،گرد آمد.

رفیق استالین در گذارشی، که در کنگرهٔ هشتم شوراها در بارهٔ طرح قانون اساسی نوین داد، تغییرات اساسی را، که از زمان تصویب قانون اساسی سال ۱۹۲٤ در کشور شوراها روی داده بود، تشریح نمود.

قانون اساسی سال ۱۹۲٤، در نخستین دورهٔ نپ تدوین شده بود. در آن موقع حکومت شوروی رشد سرمایه‌داری را نیز، در ردیف رشد سوسیالیسم، مجاز دانسته بود. در آن زمان حساب حکومت شوروی این بود که، در جریان مسابقه بین دو سیستم، یعنی سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیستی، پیروزی سوسیالیسم را نسبت بسرمایه‌داری در رشتهٔ اقتصادی تهیه و تامین نماید. در آن زمان، مسئلهٔ اینکه «کدام یك غالب خواهند شد» هنوز حل نشده بود. صنایع، که بر روی پایهٔ فنی کهنه و فقیری قرار گرفته بود، حتی بسطح پیش از جنگ هم نمیرسید. در آن زمان، کشاورزی نیز وضع اسف آور تری را طی میکرد. ساوخوزها و کلخوزها، در اقیانوس بیپایان اقتصاد انفرادی روستائی، مانند جزائر جدا افتاده‌ای بودند. در آن زمان، سخن بر سر از بین برداشتن کولاکها نبود، بلکه فقط میبایستی آنها را محدود کرد. در رشتهٔ گردش کالا، قسمت بازرگانی سوسیالیستی تنها قریب ۵۰ درصد را تشکیل میداد.

ولی در سال ۱۹۳٦ اتحاد شوروی منظرهٔ دیگری داشت. اقتصاد اتحاد شوروی در سال ۱۹۳٦ بکلی تغییر یافته بود. در این موقع دیگر عناصر سرمایه‌داری کاملا از میان برداشته

شده بودند، ـ در کلیهٔ رشته‌های اقتصاد ملی سیستم سوسیالیستی پیروز شده بود. فرا آورده های صنایع نیرومند سوسیالیستی هفت برابر از مقدار پیش از جنگ بیشتر شده و صنایع شخصی را کاملا از میدان بدر کرده بود. در اقتصاد روستا، تولید سوسیالیستی، که از حیث عظمت و کار بوسیلهٔ ماشین و تجهیزات نوین فنی در جهان نظیر ندارد، بشکل سیستم ساوخوزها و کلخوزها غالب آمده بود. کولاکها در سال ۱۹۳۶ بعنوان یك طبقهٔ خاص، بکلی از میان برداشته شده بودند و اقتصاد انفرادی هم دیگر در اقتصاد کشور هیچ گونه نقش جدی بازی نمیکرد. کلیهٔ گردش کالا در دست دولت و کئوپراسیون تمرکز یافت. استثمار فرد از فرد برای همیشه از بین برده شد. مالکیت اجتماعی سوسیالیستی بر وسائل تولید، بعنوان اساس خلل ناپذیر رژیم نوین سوسیالیستی، در کلیهٔ رشته‌های اقتصاد ملی بر قرار گردید. در جامعهٔ نوین سوسیالیستی، بحران، فقر، بیکاری و خانه خرابی برای همیشه از میان رفت. برای تمام اعضای جامعهٔ شوروی شرائط زندگانی مرفه و متمدن فراهم گردید.

رفیق استالین در گزارش خود اظهار داشت که، موازی با این تغییرات، ترکیب طبقاتی اهالی اتحاد شوروی هم تغییر یافته است طبقهٔ ملاکین و بورژوازی بزرگ امپریالیستی سابق، در همان دوران جنگ داخلی از میان برداشته شد. طی سالهای ساختمان سوسیالیستی هم، تمام عناصر استثمار کننده، یعنی سرمایه‌داران، بازرگانان، کولاکها، سفته بازان، بر چیده شدند. تنها بقایای نا چیزی از طبقهٔ استثمار کنندهٔ از پای در آمده بر جای مانده است، که از میان بردن کامل آن هم از مسائل آیندهٔ نزدیك میباشد.

زحمتکشان اتحاد شوروی، یعنی کارگران و دهقانان و روشن فکران، طی سالهای ساختمان سوسیالیستی عمیقانه تغییر شکل یافته اند.
طبقهٔ کارگر، دیگر مانند دوران سرمایه‌داری، یك طبقهٔ استثمار شونده‌ای که فاقد وسائل تولید باشد نیست. این طبقه اکنون سرمایه‌داری را نابود کرده، وسائل تولید را از دست سرمایه‌داران گرفته و بمالکیت اجتماعی تبدیل نموده است و دیگر پرولتاریا بمعنی ویژهٔ سابق نیست. پرولتاریای اتحاد شوروی، که زمام حکومت‌را بدست گرفته است، بطبقهٔ کاملا نوینی و به آنچنان طبقهٔ کارگری تبدیل گشته است که از استثمار آزاد است و سیستم اقتصاد سرمایه‌داری را نابود و مالکیت سوسیالیستی را بر وسائل تولید بر قرار کرده است، یعنی آنچنان طبقهٔ کارگری که تا کنون تاریخ بشر نظیرش‌را ندیده است.
تغییری هم که در وضع دهقانان اتحاد شوروی روی داده از این کم عمق تر نیست. در ایام پیشین زیاده از بیست ملیون خانوار روستائی کوچك و میانه، بطور پراکنده و از یکدیگر جدا، در قطعه‌های زمین خود مشغول تلاش بودند. تکنیك مورد استفادهٔ آنها عقب مانده بود و خود آنها از طرف ملاکین کولاکها، بازرگانان، سفته بازان، ربا خواران و مانند آن، استثمار میشدند. اکنون در اتحاد شوروی دهقانان کاملا نوینی بوجود آمده‌اند: ملاکین و کولاکها، بازرگانان و ربا خواران، که بتوانند دهقانان را استثمار نمایند، دیگر وجود ندارند. اکثریت هنگفت اقتصاد روستائی داخل کلخوزها گردیده است، که اساس آن مالکیت خصوصی و سائل تولید نبوده بلکه مالکیت اشتراکی است، که بر پایهٔ کار مشترك نمو کرده است. این دهقانان تراز نوین هستند که از هرگونه استثماری آزادند. چنین دهقانانیرا نیز تاریخ بشر هنوز بخود ندیده است.

روشنفکران اتحاد شوروی نیز تغییر نموده اند. تودهٔ روشنفکر کاملاً شکل نوینی بخود گرفته است. اکثریت این روشنفکرها از میان کارگران و دهقانان بیرون آمده اند و مانند روشنفکران سابق بسرمایه‌داری خدمت نمیکنند، بلکه بسوسیالیسم خدمت مینمایند. اکنون روشنفکران اعضاء متساوی الحقوق جامعهٔ سوسیالیستی شده اند. این روشنفکران همدوش با کارگران و دهقانان، جامعهٔ نوین یعنی جامعهٔ سوسیالیستی را ایجاد میکنند. اینها روشنفکران تراز نوین هستند که بخدمت خلق کمربسته اند و از هر گونه استثمار آزادند. تاریخ بشر هنوز چنین روشنفکرانی را بخود ندیده است.

بدینطریق حدود طبقاتی بین زحمتکشان اتحاد شوروی سترده میشود، خصوصیات طبقاتی سابق از بین میرود، تضادهای اقتصادی و سیاسی بین کارگران، دهقانان و روشنفکران فرو میریزد و محو میشود. اساس یگانگی معنوی و سیاسی جامعه فراهم گردیده است.

این تغییرات ژرف در زندگانی اتحاد شوروی و این کامیابیهای قطعی سوسیالیسم در اتحاد شوروی، در قانون اساسی اتحاد شوروی تجسم یافت.

طبق این قانون اساسی، جامعهٔ شوروی از دو طبقهٔ دوست یعنی از طبقهٔ کارگر و دهقان تشکیل می یابد، که در بین این دو طبقه هنوز فرق طبقاتی باقی است. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ــ دولت سوسیالیستی کارگران و دهقانان است.

شالودهٔ سیاسی اتحاد شوروی را شوراهای نمایندگان زحمتکشان تشکیل میدهند که این شوراها در نتیجهٔ سرنگون کردن حاکمیت ملاکین و سرمایه‌داران و بدست آوردن دیکتاتوری پرولتاریا رشد نموده و مستحکم شده است.

تمام حاکمیت در اتحاد شوروی بوسیلهٔ شوراهای نمایندگان زحمتکشان در دست زحمتکشان شهر و ده میباشد.

عالیترین مقام دولتی اتحاد شوروی شورای عالی اتحاد شوروی است.

شورای عالی اتحاد شوروی که از دو مجلس متساوی الحقوق یعنی شورای اتحاد و شورای ملتها تشکیل میشود از طرف اهالی اتحاد شوروی برای ملت چهار سال بر اساس انتخابات همگانی، مستقیم و متساوی، با رای مخفی انتخاب میگردد.

انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی، مانند انتخابات کلیهٔ شوراهای نمایندگان زحمتکشان، همگانی است، بدینمعنی که بغیر از اشخاص دیوانه و کسانیکه از طرف دادگاه محکوم بمحرومیت از حقوق انتخاباتی گردیده اند، همهٔ اهالی اتحاد شوروی که بسن ۱۸ سالگی رسیده باشند بدون رعایت نژاد، ملیت، مذهب، درجهٔ معلومات، سکونت، اصل و نسب اجتماعی، وضع مادی و عملیات گذشته، حق دارند در انتخاب نمایندگان شرکت نموده و خود نیز انتخاب شوند.

انتخاب نمایندگان متساوی است، باین معنی که هر یك از اتباع حق یك رای دارد و همهٔ اتباع در انتخابات بطور تساوی شرکت مینمایند.

انتخاب نمایندگان مستقیم است، باین معنی که انتخاب همهٔ شوراهای نمایندگان زحمتکشان، از انتخابات شوراهای زحمتکشان ده و شهر گرفته تا انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی، بلاواسطه از طریق انتخابات مستقیم انجام میشود.

شورای اتحاد شوروی در جلسهٔ عمومی هر دو مجلس هیئت رئیسهٔ شورای عالی و شورای کمیسرهای ملی را انتخاب میکند.

شالودهٔ اقتصادی اتحاد شوروی عبارت است از سیستم سوسیالیستی اقتصاد و مالکیت سوسیالیستی بر وسائل تولید. در

اتحاد شوروی این اصل سوسیالیستی مجری است، «از هرکس مطابق استعدادش و بهر کس مطابق کارش».

برای تمام اتباع اتحاد شوروی حق کار، حق استراحت، حق تحصیل، حق تامین مادی در ایام پیری و نیز در صورت بیماری و از دست دادن استعداد کار، تامین میگردد.

در کلیهٔ رشته‌های کار به زن حقوق متساوی با مرد تفویض میگردد.

تساوی حقوق اهالی اتحاد شوروی با صرف نظر از ملیت و نژاد، قانون ثابت و حتمی میباشد.

همه از آزادی مذهب و آزادی تبلیغات ضد مذهبی بهره‌مند هستند.

قانون اساسی از نظر تحکیم جامعهٔ سوسیالیستی-آزادی بیان، قلم، مجالس و میتینگها، حق متشکل شدن در سازمانهای اجتماعی، مصونیت شخصی، مصونیت منزل و محرمانه بودن مکاتبه و حق پناه یافتن را برای خارجیانی که در اثر دفاع از منافع زحمتکشان، یا فعالیت علمی و یا مبارزه در راه آزادی ملی مورد تعقیب قرار گرفته باشند تضمین میکند.

قانون اساسی جدید در عین حال وظائفی بس جدی بعهدهٔ هر یك از افراد اتحاد جماهیر شوروی گذارده است، بدین معنی که قوانین را اجرا کنند، انضباط در کار را رعایت نمایند، نسبت بوظائف اجتماعی خود صادق باشند، قواعد زندگی و معیشت اجتماعی سوسیالیستی را محترم شمارند، مالکیت اجتماعی سوسیالیستی را محفوظ و مستحکم دارند و از میهن سوسیالیستی خویش دفاع کنند.

«دفاع میهن وظیفهٔ مقدس هر یك از اتباع اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است».

اما در خصوص حق اتباع برای متشکل شدن در جامعه‌های مختلف، در یکی از مواد قانون اساسی چنین نوشته شده است:

«فعالترین و آگاه‌ترین افراد از بین صفوف طبقهٔ کارگر و سائر قشرهای زحمتکش، در حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، که دستهٔ پیش آهنك زحمتکشان در مبارزه برای استحکام و رشد رژیم سوسیالیستی و عبارت از هستهٔ رهبری تمام سازمانهای زحمتکشان اعم از اجتماعی و دولتی میباشد، متحد میشوند».

کنگرهٔ هشتم شوراها طرح قانون اساسی نوین اتحاد شوروی را باتفاق آراء تصویب و تأیید نمود.

بدین طریق کشور شوراها قانون اساسی نوین، قانون اساسی پیروزی سوسیالیسم و دموکراسی کارگر و دهقان را بدست آورد.

با این ترتیب، قانون اساسی این واقعیت جهانی و تاریخی را تایید کرد که: اتحاد شوروی بمرحلهٔ نوینی از رشد، بمرحلهٔ بپایان رساندن ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی و منتقل گشتن تدریجی بجامعهٔ کمونیستی وارد شده است که در آن جامعه مبداء زندگانی اجتماعی باید این اصل کمونیستی باشد: «از هر کس مطابق استعدادش بهر کس مطابق احتیاجش».

۴. از میان برداشتن بازمانده‌های جاسوسان، زیانکاران و میهن فروشان بوخارینی و ترتسکیستی. تهیهٔ مقدمات انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی. خط سیر حزب بسوی دموکراسی وسیع در درون حزب. انتخابات شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

سال ۱۹۳۷ مدارك نوینی دربارهٔ جنایت پیشگان بوخارینی و ترتسکیستی کشف نمود. دادرسی در قسمت پروندهٔ پیاتاکوف، رادك و سایرین و دادرسی در قسمت پروندهٔ توخاچفسکی، یاگیر

و دیگران و بالاخره دادرسی در قسمت پروندهٔ بوخارین، ریکوف کرستینسکی، روزنگولتس و سایرین نشان داد که مدتهاست بوخارینیها و ترتسکیستها، زیر عنوان «ائتلاف دست راستیها و ترتسکیستها» باند مشترکی را از دشمنان ملت تشکیل داده بودند.

جریان این داد رسیها نشان داد که این ته ماندههای بشریت، باتفاق دشمنان ملت، یعنی ترتسکی زینویف و کامنف، از همان روزهای اول انقلاب سوسیالیستی اکتبر بر ضد لنین و حزب و بر ضد دولت شوروی توطئه داشتهاند. کوششهای فتنه جویانه برای خنثی کردن صلح برست در آغاز سال ۱۹۱۸؛ توطئه بر ضد لنین و بندوبست با اس ارهای «چپ» برای باز داشت و کشتن لنین، استالین و اسوردلوف در بهار سال ۱۹۱۸؛ تیر اندازی جنایتبار و زخمی نمودن لنین در تابستان سال ۱۹۱۸؛ شورش اس ارهای «چپ» در تابستان سال ۱۹۱۸؛ حدت دادن عمدی به اختلافات حزبی در سال ۱۹۲۱ بمنظور متزلزل ساختن و واژگون نمودن رهبری لنین از درون حزب؛ کوشش در راه واژگون نمودن رهبری حزب در موقع بیماری و پس از مرگ لنین، افشای اسرار دولتی و دادن اطلاعات جاسوسی بعمال جاسوسی خارجی، قتل جنایتبار کیروف؛ زیانکاری، انفجار؛ قتل جنایتبار منژینسکی، کوییشف، گورکی، — تمام این جنایتها و نظائر آن، بطوری که معلوم شد، طی بیست سال باشتراك و یا برهبری ترتسکی، زینویف، کامنف، بوخارین، ریکوف و همدستان آنها، بر حسب دستور عمال جاسوسی بورژوازی بیگانه، صورت میگرفته است.

این داد رسیها آشکار ساخت که بد نهادان ترتسکیستی و بوخارینی، که ارادهٔ اربابان خود، یعنی عمال جاسوسی بورژوازی بیگانه را انجام میدادند، تخریب حزب و دولت شوروی، برباد دادن دفاع کشور، تسهیل مداخلهٔ جنگی خارجی، تهیهٔ مقدمات

شکست ارتش سرخ، تجزیهٔ کشور اتحاد شوروی، واگذار کردن سرزمین پری‌موریه (کرانه‌های خاور دور شوروی) بژاپنیها، واگذار نمودن بلا روسی شوروی بلهستانیها، تسلیم اوکرائین شوروی به آلمانها، نابود کردن پیروزیهای کارگران و کلخوزیها و استقرار یوغ اسارت سرمایه‌داری در اتحاد شوروی را هدف خویش قرار داده بودند.

این خزندگان گارد سفید، که شاید تمام نیروی آنها فقط با قوهٔ پشهٔ ناچیزی برابری مینمود، مسخره وار خویشتن را صاحب کشور میپنداشتند و گمان می کردند که آنها در حقیقت هم میتوانند اوکرائین، بلاروسی و سرزمین کرانهٔ خاور دور شوروی را ببیگانگان ببخشند و بفروشند.

این پشه‌های گارد سفید فراموش کردند که صاحب کشور شوروی ملت شوروی است و حضرات ریکوفها، بوخارینها، زینویفها، کامنفها، تنها کسانی هستندکه موقتاً در استخدام دولت قرار گرفته‌اند و هر آنی دولت میتواند آنها را مانند ذباله از دفترهای خود بیرون بریزد.

این مزدوران نا چیز فاشیستها فراموش کردند که کافی است ملت شوروی انگشت خودرا بجنباند تا از آنها نام و نشانی هم باقی نماند.

دادگاه شوروی، بد نهادان بوخارینی و ترتسکیستیرا محکوم به اعدام نمود.

کمیساریای ملی کشور این حکم را بموقع اجرا گذاشت.

ملت شوروی عمل در هم شکستن باند بوخارینی- ترتسکیستی را مورد تصدیق قرار داد و بکارهای جاری خود پرداخت.

کارهای جاری هم عبارت از آن بود که خود را برای

انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی مهیا نموده و آن‌را بطور منظم انجام دهد.

حزب، کار تهیهٔ انتخابات‌را هر چه ممکن بود وسیعتر آغاز نمود. حزب بر این عقیده بود که بر قرار شدن قانون اساسی نوین اتحاد شوروی، تحولی در زندگانی سیاسی کشور خواهد بود. حزب معتقد بود که این تحول عبارت خواهد بود از دموکراسی کردن کامل سیستم انتخاباتی، مبدل ساختن انتخابات محدود به انتخابات همگانی، انتخابات فاقد تساوی کامل بانتخابات متساوی، انتخابات چندین درجه بانتخابات مستقیم، انتخابات آشکار بانتخابات مخفی.

اگر قبل از بر قرار نمودن قانون اساسی تازه محدودیتهائی در حق انتخاب برای خدام مذهب، افراد سابق گارد سفید، کولاکهای سابق و اشخاصی که مشاغل عام المنفعه ندارند، وجود داشت، اکنون قانون اساسی تازه هر گونه محدودیتی را در حقوق انتخاباتی برای این قبیل اشخاص دور میاندازد و انتخاب نمایندگان را همگانی میکند.

اگر پیشتر انتخاب وکلا غیر متساوی بود و برای شهر نشینان و ده نشینان میزان معینی وجود داشت، اکنون لزوم این محدودیت در تساوی انتخابات از میان رفته و همهٔ افراد کشور حق دارند که در انتخابات بر اساس برابری شرکت کنند.

اگر پیش از این انتخاب مقامات متوسط و عالی حکومت شوروی چندین درجه ای بود، اکنون، بموجب قانون اساسی تازه، انتخاب همهٔ شوراها، از شوراهای ده و شهر تا خود شورای عالی، باید از طرف اهالی، بلاواسطه از طریق انتخابات مستقیم بعمل آید.

اگر سابقا انتخاب نمایندگان شوراها بارای علنی و از روی

سیاهه‌ها انجام میشد، اکنون دیگر در موقع انتخاب وکلا، دادن رای باید نهانی باشد و آن هم نه از روی سیاهه‌ها بلکه از طریق نامزد کردن اشخاص بطور جداگانه در حوزه‌های انتخابی.

این موضوع بدون شبهه در زندگانی سیاسی کشور تحولی بود.

سیستم تازهٔ انتخاباتی میبایست منجر به تقویت فعالیت سیاسی توده‌ها، بتقویت بازرسی توده‌ها نسبت به مقامات حکومت شوروی، بتقویت یافتن حس مسئولیت مقامات حکومتی شوروی در مقابل توده بشود و در حقیقت هم شد.

برای اینکه بتوان بطور مجهز به استقبال این تحول رفت میبایستی حزب در راس آن قرار گیرد و رل رهبری خودرا در انتخابات آتی کاملا تامین کند. ولی برای انجام این، لازم بود که سازمانهای حزبی، خود در عمل روزمرهٔ خود تا آخر دموکراتیك باشند، میبایستی آنها در زندگانی داخلی حزب اصول مرکزیت دموکراسی را کاملا اجرا کنند — چنانچه آئین نامهٔ حزب نیز خواستار آن است، لازم میامد که تمام مقامات حزبی انتخابی باشند، میبایستی انتقاد و انتقاد ازخود در حزب بحد کافی توسعه یابد و مسئولیت سازمانهای حزبی در مقابل توده‌های حزبی کامل باشد و فعالیت خود تودهٔ حزبی کاملا بر انگیخته گردد.

از گزارش رفیق ژدانوف در پلنوم کمیتهٔ مرکزی، در پایان فوریهٔ سال ۱۹۳۷ در موضوع آمادگی سازمانهای حزبی برای انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی، معلوم گردید که بسیاری از سازمانهای حزبی در عمل روز مرهٔ خود غالبا آئین نامهٔ حزب و اصول مرکزیت دموکراسی را نقض مینمایند. بجای آنکه اصل انتخابی بودن اجرا گردد متوسل به کئوپتاسیون میشوند، بجای رای گرفتن برای نامزدها بطور جداگانه رای را از روی سیاهه میگیرند، بجای اخذ آراء بطور نهانی علنا اخذ رای میشود و

غیره. واضح است که چنین سازمانهائی با این طرز عمل در موقع انتخابات شورای عالی نمیتوانستند وظیفهٔ خود را انجام دهند. این بود که لازم میامد، پیش از همه، این اعمال ضد دموکراسی سازمانهای حزبی از میان بر داشته شود و در کارهای حزبی، بر پایهٔ دموکراسی وسیع تجدید نظر شود.

به این مناسبت پلنوم کمیتهٔ مرکزی پس از اصغاء گزارش رفیق ژدانوف چنین تصمیم گرفت.

الف) «در کارهای حزبی، بر روی اساس عملی نمودن مسلم و کامل مبادی دموکراسی در داخل حزب، چنانچه آئین نامه مقرر میدارد، تجدید نظر بعمل آید.

ب) عمل کئوپتاسیون برای عضویت در کمیته‌های حزبی لغو گردد و، طبق آئین نامهٔ حزب، انتخابی بودن مقامات رهبری کنندهٔ سازمانهای حزبی از نو بر قرار گردد.

ج) در موقع انتخاب مقامات حزبی اخذ آراء از روی سیاهه قدغن شود. اخذ رای برای نامزدها بطرر جداگانه صورت گیرد و در عین حال بهمهٔ اعضای حزب اختیار غیر محدود برای رد کردن نامزدها و انتقاد از آنها داده شود.

د) در حین انتخاب مقامات حزبی برای نامزدها مخفیانه اخذ رای شود.

ه) در همهٔ سازمانهای حزبی، از کمیته‌های حزبی، سازمانهای اولیهٔ حزبی گرفته تا کمیته‌های ولایتی و ایالتی و کمیته‌های مرکزی احزاب کمونیست جماهیر ملی، قبل از بیستم ماه مه انتخابات مقامات حزبی انجام شود.

و) همهٔ سازمانهای حزبی موظف باشند که موعدهای مقرره را برای انتخاب مقامات حزبی برطبق آئین نامهٔ

حزب جدا مراعات کنند: در سازمانهای اولیهٔ حزب - سالی یك بار، در سازمانهای بخش‌ها و شهرها - سالی یك بار، در سازمانهای استانها و سر زمینها و جمهوریها - هر یك سال و نیم یك بار.

ز) در سازمانهای اولیه حزب، ترتیب انتخاب کمیته‌های حزبی در جلسات عمومی کارخانه‌ها، جدا مراعات گردد و اجازه داده نشود که کنفرانسها جای‌گزین جلسات عمومی گردد.

ح) این عمل، که در یك رشته از سازمانهای اولیه عملا جلسات عمومی موقوف شده و جلسات کارگاهها و کنفرانسها جای آن را میگیرد، لغو گردد.»

بدین ترتیب حزب برای انتخابات آتی شروع به آماده شدن نمود.

این تصمیم کمیتهٔ مرکزی دارای اهمیت بزرگ سیاسی بود. اهمیت آن تنها عبارت از آن نبود که فعالیت ماقبل انتخاباتی حزب را برای گذراندن انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی آغاز نمود. اهمیت آن، پیش از همه، عبارت از آن بود که بسازمانهای حزبی یاری نمود تا تجدید سازمان دهند، سیر خود را متوجه دموکراسی داخلی در حزب سازند و بطور کاملا مجهز انتخابات شورای عالی را استقبال نمایند.

حزب ضمن دامنه دادن بفعالیت ماقبل انتخاباتی خود، بر آن شد که فکر ائتلاف انتخاباتی کمونیستها و غیر حزبیها را اساس سیاست ماقبل انتخاباتی خود قرار دهد. حزب در ائتلاف با غیر حزبیها و متحدا با آنها وارد مرحلهٔ انتخابات شد و تصمیم گرفت که در حوزه‌های انتخاباتی با غیر حزبیها کاندید مشترك بدهد. این یك عمل بینظیر و برای فعالیتهای ما قبل انتخاباتی کشورهای

بورژوازی بکلی دور از امکان بود. ولی برای کشور ما، که در آن دیگر طبقات متخاصمی وجود ندارد و یگانگی معنوی و سیاسی همهٔ قشرهای خلق یك واقعیت غیر قابل انکاری میباشد، ائتلاف کمونیستها و غیر حزبیها یك پدیدهٔ کاملا طبیعی بود.

در هفتم دسامبر سال ۱۹۳۷ کمیتهٔ مرکزی حزب بهمهٔ انتخاب کنندگان پیامی فرستاد که در آن چنین گفته میشد:

«در دوازدهم دسامبر سال ۱۹۳۷ زحمتکشان اتحاد شوروی، بر اساس قانون اساسی سوسیالیستی ما، نمایندگان شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را انتخاب مینمایند. حزب بلشویك در حال ائتلاف و اتفاق با کارگران، دهقانان، کارکنان و روشنفکران غیر حزبی وارد این انتخابات میشود... حزب بلشویك از غیر حزبیها دوری نمیکند، بلکه بر عکس مؤتلفاً و متفقاً با آنها، مؤتلفاً با اتحادیه‌های کارگران و کارکنان دولت، با کامسامول و سازمانهای دیگر و جامعه های غیر حزبی، قدم بمیدان انتخابات میگذارد. بنا بر این نامزد های وکالت هم، خواه برای کمونیستها و خواه برای غیر حزبیها، مشترك خواهند بود. هر وکیل غیر حزبی در عین حال وکیل کمونیستها و هر وکیل کمونیست در عین حال وکیل افراد غیر حزبی خواهد بود».

پیام کمیتهٔ مرکزی به انتخاب کنندگان با دعوت زیرین پایان مییافت:

«کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی همهٔ کمونیستها و متمایلین را دعوت میکند تا، با همان یکدلی که به نامزدهای کمونیست رای میدهند، به نامزدهای غیر حزبی هم رای بدهند.

کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی همهٔ انتخاب کنندگان غیر حزبی را دعوت میکند تا، با همان یکدلی که به نامزدهای غیر حزبی رای میدهند، به نامزدهای کمونیست هم رای دهند.

کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی ازهمهٔ انتخاب کنندگان دعوت میکند که در روز ۱۲ دسامبر سال ۱۹۳۷، همه مانند یك تن، برای انتخاب وکلای شورای اتحاد و شورای ملل بطرف صندوقهای انتخابات بشتابند.

هیچ انتخاب کننده‌ای نباید بماند که ازاین افتخار، یعنی حق انتخاب نماینده برای عالیترین مقام کشور شوروی، استفاده نکند.

هر یك از افراد فعال باید، بعنوان وظیفهٔ خود در مقابل کشور، یاری کند تا همهٔ انتخاب کنندگان بدون استثناء بتوانند در انتخابات شورای عالی شرکت کنند.

روز ۱۲ دسامبر ۱۹۳۷ باید روز جشن بزرگ یگانگی زحمتکشان همهٔ ملل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در پیرامون پرچم پیروزمند لنین ـ استالین باشد».

در ۱۱ دسامبر سال ۱۹۳۷ یعنی شب فردای انتخابات، رفیق استالین در حوزهٔ انتخابی خود، ضمن سخنرانی، به این مسئله اشاره کرد که منتخبین ملت، یعنی وکلای شورای عالی اتحاد شوروی چگونه رجالی باید باشند و چنین گفت:

«انتخاب کنندگان، یعنی ملت، باید از وکلای خود بخواهند که به بلند پایگی وظائف خود پی ببرند؛ در کار خود به سطح مردم سیاست باف عادی تنزل نکنند؛ در مقام

رجال سیاسی از تراز لنین باقی بمانند؛ از آن زمره رجال روشن و راسخ باشند که لنین بود؛ در نبرد همان طور بیباك و نسبت بدشمنان خلق همانطور بی امان باشند که لنین بود؛ موقعی که کار بدشواری میکشد و خطری در افق پدیدار میگردد، از هر گونه سراسیمگی و هر آنچه شبیه سراسیمگی باشد دور باشند، از هر آنچه شبیه سراسیمگی باشد همانطور دور باشند که لنین بود؛ درموقع حل مسائل غامض، آنجائی که باید از هر سوجهت یابی کرد و از هر طرف جوانب مثبت و منفی را سنجید، همانطور خردمند باشند و همانطور از شتابزدگی دور باشند که لنین بود؛ همانطور صادق و پاکدل باشند که لنین بود؛ همانطور خلق خود را دوست دارندکه لنین داشت».

در ۱۲ دسامبر انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی انجام یافت. جریان انتخابات با هیجان شدیدی توام بود. این یك انتخابات عادی نبود بلکه جشن بزرك کامیابی خلق شوروی و نمایش دوستی عظیم ملتهای اتحاد شوروی بود.

از ۹٤ ملیون انتخاب کننده بیش از ۹۱ ملیون تن یعنی ۹٦،۸ در صد شرکت کردند. از این عده ۸۹ ملیون و ۸٤٤ هزار تن یعنی ۹۸،٦ در صد به ائتلاف کمونیستها و غیر حزبیها رای دادند. تنها ٦۳۲ هزار تن، یعنی کمتر از یك در صد، بر ضد ائتلاف کمونیستها و غیر حزبیها رای داده بودند. همهٔ نامزدهای ائتلاف کمونیستها و غیر حزبیها بدون استثناء انتخاب گردیدند.

بدین طریق ۹۰ ملیون نفر یکدل رای دادند و با رای خود پیروزی سوسیالیسم را در اتحاد شوروی تایید نمودند.

این، پیروزی برجستهٔ ائتلاف کمونیستها و غیر حزبیها بود.

این، نصرت حزب بلشویك بود.

یگانگی معنوی و سیاسی ملت شوروی، که رفیق مولوتف در نطق تاریخی خود بمناسبت بیستمین سال انقلاب اکتبر از آن سخن راند، در اینجا بطور درخشانی تایید گردید.

نتیجه

نتایج اساسی آن راه تاریخی که حزب بلشویك پیموده است چیست؟

تاریخ حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی به ما چه میاموزد؟

۱) تاریخ حزب مقدم بر همه میاموزد که اگر حزب انقلابی پرولتاریا نباشد و اگر این حزب عاری از اپورتونیسم نشود و نسبت بسازشکاران و تسلیم طلبان روش آشتی ناپذیری در پیش نگیرد و در مورد بورژوازی و زمامداری دولتی وی انقلابی نباشد، پیروزی انقلاب پرولتری و فتح دیکتاتوری پرولتاریا محالست.

تاریخ حزب میاموزد که پرولتاریا را بدون چنین حزبی گذاشتن در حکم آنست که آنرا بدون رهبری انقلابی گذارند و بدون رهبری انقلابی گذاشتن پرولتاریا در حکم آنست که کار انقلاب پرولتریرا بر هم زده باشند.

تاریخ حزب میاموزد که حزب سوسیال دموکرات متداول، از نوع احزاب اروپای باختری، که در شرائط صلح داخلی پرورش یافته و از دنبال اپورتونیستها میرود و آرزوی «اصلاحات اجتماعی» در سر داشته و از انقلاب اجتماعی هراسانست، نمیتواند چنین حزبی باشد.

تاریخ حزب میاموزد که تنها حزب تراز نوین، حزب مارکسیستی ـ لنینی، حزب انقلاب اجتماعی، آنچنان حزبی است که بتواند پرولتاریا را برای زد و خوردهای قطعی بر ضد بورژوازی آماده سازد و پیروزی انقلاب پرولتری را موجد شود.

چنین حزبی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حزب بلشویك است.

رفیق استالین میگوید «در دورهٔ پیش از انقلاب و دوران رشد کم و بیش آرام، که احزاب بین الملل دوم در جنبش کارگری قدرت و سیادت داشتند ولی شکلهای مبارزهٔ پارلمانی شکل اصلی اساسی شمرده میشد، ـ در این شرائط حزب، آن اهمیت جدی و قطعی را که بعدا در شرائط زد و خوردهای آشکار انقلاب بدست آورد دارا نبود و نمیتوانست دارا باشد. کائوتسکی در حال دفاع از حملات وارده بر بین الملل دوم میگوید که احزاب بین الملل دوم آلت صلحند نه ابزار جنگ و بهمین جهت هم بود که آنها نتوانستند در هنگام جنگ و در دورهٔ قیامهای انقلابی پرولتاریا بیك اقدام جدی دست بزنند. این نکته کاملا درست است. لیکن معنی این جمله چیست؟ معنی این کلام آنست که احزاب بین‌الملل دوم بدرد مبارزهٔ انقلابی پرولتاریا نمیخورند، احزاب مبارز پرولتاریا که بخواهند کار گران را بزمامداری برسانند نبوده بلکه یك دستگاه انتخاباتی هستند که برای انتخابات پارلمان و مبارزهٔ پارلمانی درست شده‌اند و در حقیقت، همین مسئله این نکته را روشن میسازد که در دورهٔ فرمانفرمائی اپورتونیستهای بین الملل دوم، سازمان اساسی سیاسی پرولتاریا حزب نبود بلکه یك فراکسیون پارلمانی بود. چنانکه میدانیم عملا در

این دوران، حزب یکی از ضمائم و عناصر خدمتگذار فراکسیون پارلمانی بود. محتاج با ثبات نیست که در چنین شرائطی و با بودن چنین حزبی در سر کار، دیگر در بارهٔ آماده ساختن پرولتاریا برای انقلاب جای سخنی نیز باقی نمیماند.

ولی با ظهور دوران جدید، مسئله اساساً صورت دیگری بخود گرفت. دوران تازه عبارت از دوران تصادمهای آشکار طبقات، دوران قیامهای انقلابی پرولتاریا و انقلاب پرولتاریائی و سرانجام دوران تهیهٔ مستقیم نیرو برای سرنگون ساختن امپریالیسم و تصرف حکومت بدست پرولتاریا است. این دوران در مقابل پرولتاریا مسائل جدیدی قرار میدهد که عبارتست از تجدید بنای کلیهٔ عملیات حزبی بر روی پایه و اساس تازهٔ انقلابی، تربیت کارگران با یك روح مبارزهٔ انقلابی برای بدست آوردن حکومت، تهیه و جلب ذخیره‌های اتفاق و اتحاد با پرولترهای کشورهای همسایه، استقرار روابط محکم با جنبشهای آزادیخواهی مستعمرات و کشورهای غیر مستقل وغیره وغیره. تصور اینکه این مسائل جدید را ممکنست با قوای احزاب قدیمی و کهنهٔ سوسیال دموکرات یعنی همان احزابی که در شرائط آرام پارلمانی نشوونما یافته اند حل کرد، در حکم خویشتن را محکوم بنومیدی کامل و شکست حتمی ساختن است. ادامهٔ کار، با چنین وظائفی بر دوش و چنین احزاب کهنه‌ای بر رأس، در حکم خلع سلاح کامل میباشد. لازم باثبات نیست که پرولتاریا نمیتوانست با چنین وضعی مدارا نماید.

لزوم یك حزب نوین، حزب مبارز، حزب انقلابی، باندازهٔ کافی جسور برای اینکه بتواند پرولتاریا را بمبارزه

در راه بدست آوردن حکومت سوق دهد، باندازهٔ کافی آزموده برای آنکه بتواند از شرائط غامض موقعیت انقلابی سر در آورد و باندازهٔ کافی نرم و چالاک که از هر گونه مانع و رادع در راه مقصود بگذرد، از همین جاست.

بدون چنین حزبی، در بارهٔ سرنگون کردن امپریالیسم و فتح دیکتاتوری پرولتاریا، حتی فکری هم نباید کرد.

این حزب نو، حزب لنینیسم است» (استالین مسائل لنینیسم ص ٦٤—٦٥ چاپ روسی).

۲) تاریخ حزب سپس میاموزد که حزب طبقهٔ کارگر نمیتواند نقش رهبری طبقهٔ خود را اجرا کند، نقش سازمان دهنده و رهبر انقلاب پرولتاری را ایفاء نماید، اگر تئوری پیشرو جنبش کارگری، تئوری مارکسیستی — لنینی را فرا نگرفته باشد.

نیروی تئوری مارکسیستی— لنینی در آن است که بحزب امکان جهت یابی در محیط میدهد، امکان میدهد رابطهٔ درونی وقایع محیط را در یابد و سیر حوداث را پیشبینی کند و نه تنها تشخیص دهد که اکنون حوادث و وقایع چگونه و بکدام سمت بسط مییابد، بلکه بداند که در آینده چگونه و بکدام سمت باید بسط یابد.

تنها حزبی، که تئوری مارکسیستی — لنینی را فرا گرفته باشد، میتواند با اطمینان پیش رود و طبقهٔ کار گررا بجلو ببرد.

و بر عکس حزبی، که تئوری مارکسیستی—لنینی را فرا نگرفته باشد، مجبور است کور کورانه سر گردان و در کارهای خود فاقد اطمینان بوده و یارائی بجلو بردن طبقهٔ کارگر را نداشته باشد.

ممکن است چنین بنظر آید که فرا گرفتن تئوری مارکسیستی—

لنینی بمعنی آن است که نتایج و احکام چندی از آثار مارکس-انگلس-لنین را با نیت پاك بیاموزند و یاد بگیرند که چگونه بموقع خود از آنها نقل قول کنند. و در این امید که این نتایج و احکام فرا گرفته شده، برای هر وضع و شرطی، در همهٔ پیش آمدهای زندگانی بکار میرود، آسوده خاطر گردند. ولی چنین رفتاری نسبت بتئوری مارکسیستی-لنینی بهیچوجه درست نیست. نمیشود تئوری مارکسیستی-لنینی را مانند مجموعه‌ای از شرایع جامد و اصول دین و کلمات ایمان نگریست و مارکسیستها را نیز مانند فضل فروشان حامل اسفار دانست. تئوری مارکسیستی لنینی دانش رشد جامعه، دانش جنبش کارگری، دانش انقلاب پرولتاری و دانش ساختمان جامعهٔ کمونیستی است و این تئوری، همانند دانش، در یکجا متوقف نمیماند و نمیتواند هم بماند، بلکه در رشد و تکامل است و بدیهی است که طی رشد خود نمیتواند از تجارب و اطلاعات علمی غنی نشود و احکام و نتائج مختلف آن نمیتواند بمرور زمان تغییر نکند و نمیتواند به نتائج تازه و احکام نوی که موافق شرائط جدید تاریخ باشد تبدیل نگردد.

فرا گرفتن تئوری مارکسیستی-لنینی بهیچ و جه بدان معنی نیست که فورمولها و نتائج آنرا از بر کنند و در هر حرف این فورمولها و نتائج در آویزند. برای فرا گرفتن تئوری مارکسیستی و لنینی، مقدم بر همه، تشخیص بین کلمه و ماهیت کلمه را باید آموخت.

فرا گرفتن تئوری مارکسیستی و لنینی عبارت از آنست که ماهیت این تئوری‌را در بر گرفته و آموخت که چگونه باید در مورد حل مسائل عملی جنبش انقلابی و شرائط گوناگون مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا از آن استفاده کرد.

فرا گرفتن تئوری مارکسیستی و لنینی عبارت از آنست که بتوان این تئوری را با تجربهٔ نوین جنبش انقلابی و با احکام و

نتائج تازه غنی کرد و رشد داد و قادر بجلو بردن آن بود، به ماهیت تئوری مستند گردید و بدون وقفه و تردید بعضی از این احکام و نتائج را، که دیگر کهنه شده، باحکام و نتائج تازه‌ای، که با شرائط نوین تاریخ موافق میاید، بدل نمود.

تئوری مارکسیستی ــ لنینی شریعت جامد نیست بلکه رهنمای عملست.

پیش از انقلاب دوم روس (فوریهٔ سال ۱۹۱۷) مارکسیستهای همهٔ کشورها پیرو آن بودند که جمهوری دموکراسی پارلمانی در دورهٔ انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم مناسبترین شکل سازمان سیاسی جامعه میباشد. راست است که مارکس در سالهای ۱۸۷۰ــ۸۰ اشاره کرده بود که سازمان سیاسی طرز کمون پاریس، مناسبترین شکل دیکتاتوری پرولتاریاست نه جمهوری پارلمانی، ولی متاسفانه این اشارات مارکس بعدا در اثرهای وی رشد و بسط نیافت و در طاق نسیان گذارده شد. بعلاوه اظهارات نافذ انگلس، که در سال ۱۸۹۱ در انتقاد از طرح برنامهٔ ارفورت نموده است، راجع باینکه «جمهوری دموکراسی... برای دیکتاتوری پرولتاریا» یك شکل خاصی است... شبهه ای باقی نمیگذارد که مارکسیستهای کنونی هنوز هم جمهوری دموکراسی را برای دیکتاتوری پرولتاریا» شکل سیاسی میشمارند. این تز انگلس بعدها برای همهٔ مارکسیستها از آنجمله برای لنین اصل رهنمائی بود. لیکن انقلاب روسیهٔ سال ۱۹۰۵ و بویژه انقلاب فوریهٔ سال ۱۹۱۷ شکل تازهٔ تشکیلات سیاسی جامعه یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان را پدید آورد. بر اساس بر رسی تجارب دو انقلاب که در روسیه روی داده، لنین به تئوری مارکسیستی استناد کرده چنین استنباط نمود که بهترین شکل سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا، جمهوری دموکراسی پارلمانی نبوده بلکه جمهوری شوراهاست. بر این اساس بود که

لنین در ماه آوریل سال ۱۹۱۷ در دورهٔ انتقال از انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی شعار تشکیل جمهوری شوراهارا بعنوان بهترین شکل سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا بمیان آورد. اوپورتونیستهای همهٔ کشورها دنبال جمهوری پارلمانی را گرفتند و لنین را به دور شدن از مارکسیسم و بر هم زدن دموکراسی متهم میساختند. ولی آن مارکسیست حقیقی، که تئوری مارکسیسم را فرا گرفته بود، البته لنین بود نه اوپورتونیستها، زیرا لنین تئوری مارکسیستی را بجلوسوق میداد و آنرا با تجربهٔ نوین غنی مینمود و اما اوپورتونیستها این تئوری را به عقب میکشیدند و یکی از احکام آنرا به شریعت جامدی مبدل مینمودند.

اگر لنین در مقابل ظاهر کلمات مارکسیسم سر تسلیم فرود میاورد و جرئت نمیکرد که یکی از احکام مارکسیسم را که از طرف انگلس افاده شده بود، به حکم نوینی در بارهٔ جمهوری شوراها، که با شرائط جدید تاریخ سازگار باشد، بدل نماید، آنوقت وضع حزب ما، انقلاب ما و وضع مارکسیسم چه میشد؟ حزب در تاریکی سرگردان میگردید، شوراها برهم میخورد، ما دارای حکومت شوروی نمیشدیم، تئوری مارکسیستی در معرض شکست جدی واقع میگردید، پرولتاریا میباخت و دشمنان وی میبردند.

انگلس و مارکس، ضمن بر رسی سرمایه‌داری پیش از امپریالیسم، باین نتیجه رسیدند که انقلاب سوسیالیستی در کشوری بطور جداگانه نمیتواند فائق آید و تنها در صورتی میتواند غالب گردد که آناً در تمام و یا اغلب کشورهای متمدن ضربت خود را وارد آورد. این موضوع در اواسط سدهٔ ۱۹ بود. این نتیجه بعدها برای همهٔ مارکسیستها حکم رهنمائی شده بود. لیکن در آغاز سدهٔ بیستم، سرمایه‌داری ما قبل امپریالیسم رشد کرد و بدل بسرمایه‌داری امپریالیستی شد، سرمایه‌داری معتبر تبدیل بسرمایه‌داری محتضر گردید. بر اساس

بر رسی سرمایه‌داری امپریالیستی، لنین تئوری مارکسیستی‌را در مد نظر گرفته باین نتیجه رسید که فرمول قدیمی انگلس و مارکس اکنون با شرائط نوین تاریخ سازگار نیست و انقلاب سوسیالیستی در یك کشور جداگانه کاملا میتواند پیروزمند گردد. اوپورتونیستهای همهٔ کشورها به فرمول قدیمی مارکس و انگلس در آویختند و لنین را بدوری از مارکسیسم متهم مینمودند ولی آن مارکسیست حقیقی که به تئوری مارکسیسم احاطه یافته بود البته لنین بود نه اوپورتونیستها، چون لنین تئوری مارکسیستی را بجلوسوق میداد و آنرا با تجارب نوینی غنی میساخت ولی اوپورتونیستها این تئوری را بعقب کشیده آنرا بمردهٔ مومیائی شده ای مبدل میساختند.

اگر لنین در مقابل ظاهر کلمات مارکسیسم سر تسلیم فرود میاورد و اگر جسارت علمی آنرا نداشت که یکی از نتائج کهنهٔ ماکسیسم را دور افکند و نتیجهٔ نوینی متناسب با شرائط تازهٔ تاریخ راجع بامکان پیروزی سوسیالیسم در یك کشور جداگانه بجای آن بگذارد، در اینصورت وضع «حزب و انقلاب ما» وضع مارکسیسم چه میشد؟ حزب در تاریکی سرگردان میگردید، انقلاب پرولتاری رهبری خود را از دست میداد، تئوری مارکسیسم گرفتار فنای تدریجی میگردید، پرولتاریا میباخت و دشمنان وی میبردند.

اوپورتونیسم همیشه بمعنی انکار مستقیم تئوری مارکسیستی و یا احکام و نتائجی از آن نیست. چه بسا اوپورتونیسم با این شکل ظهور میکند که باحکامی از مارکسیسم، که دیگر کهنه شده، در آویخته و آنرا مبدل بشریعت جامدی میسازد تا اینکه بدینوسیله مارکسیسم را از ادامهٔ رشد خود باز دارد، ــ بعبارت دیگر رشد جنبش انقلابی پرولتاریا را نیز مانع شود.

بدون مبالغه میتوان گفت که پس از در گذشت انگلس، بزرگترین تئوری دان لنین و پس از او استالین و سایر شاگردان

لنین، تنها مارکسیستهائی بودند که تئوری مارکسیستی را بجلو سوق داده و در شرائط نوین مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا آنرا با تجارب تازه ای غنی ساختند.

بهمین سبب که لنین و لنینیها تئوری مارکسیستی را بجلوسوق دادند لنینیسم را باید ادامهٔ رشد مارکسیسم در شرائط نوین مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا، مارکسیسم دوران امپریالیسم و انقلابهای پرولتری، مارکسیسم دوران پیروزمندی سوسیالیسم در یك ششم جهان دانست.

اگر کادرهای پیشرو حزب بلشویك، تئوری مارکسیسم را فرا نمیگرفتند و نمیاموختند که این تئوری را مانند یك تئوری رهنمای عمل بنگرند و یاد نمیگرفتند که تئوری مارکسیستی را بجلوسوق دهند و با تجارب تازهٔ مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا غنی سازند، حزب بلشویك در اکتبر سال ۱۹۱۷ نمیتوانست ظفر یابد.

انگلس، مارکسیستهای آلمانی مقیم امریکا را که امر رهبری جنبش کارگری امریکا را بعهدهٔ خود گرفته بودند مورد انتقاد قرار داده اینطور نوشته است:

«آلمانیها نتوانستند تئوری خود را به اهرمی مبدل سازند که با آن توده های امریکا را بحرکت در آورند. آنان در اغلب موارد خودشان هم از این تئوری چیزی سر در نمیاوردند و آنرا بمثابهٔ آئین خشگ و شریعت جامدی تلقی میکردند و چنین میپنداشتند که باید آن را از بر کرد و به همین برای تمام موارد زندگانی اکتفا نمود. برای آنها تئوری، شریعت جامدی است نه رهنمای عمل» (ک. مارکس و ف. انگلس جلد ۲۷ ص ۶۰۶ چاپ روسی).

در آنموقع که جنبش انقلابی جلو رفته و انتقال بانقلاب سوسیالیستی لزوم داشت و کامنف با بعضی بلشویکهای قدیمی در آوریل سال ۱۹۱۷ بفرمول کهنهٔ دیکتاتوری انقلابی دموکراتیك

پرولتاریا و دهقانان در آویخته بودند، ــ لنین آنانرا مورد انتقاد قرار داد و چنین نوشت:

«مارکس و انگلس پیوسته از بر نمودن و تکرار سادهٔ «فرمولها» را که، تازه در بهترین شکل خود، میتواند فقط وظائف عمومی را پیش پا بگذارد که در نتیجهٔ وضع اقتصادی و سیاسی مشخص هر مرحلهٔ خاص تاریخی تغییر شکل مییابد، منصفانه مسخره کرده چنین میگفتند: تعلیمات ما شریعت جامد نیست بلکه رهنمای عملست... لازمست باین حقیقت مسلم پی برد که مارکسیست باید زندگی زنده، آثار دقیق واقعیت را در نظر گیرد نه اینکه در تئوری روز پیشین درآویخته دنبالش کند...» (لنین جلد ۲۰ ص ۱۰۰-۱۰۱ چاپ روسی).

۳) تاریخ حزب سپس میاموزد که هرگاه احزاب خرده بورژوازی، که در صفوف طبقهٔ کارگر دست اندر کارند و قشرهای عقب ماندهٔ طبقهٔ کارگر را باغوش بورژوازی میاندازند و بدینطریق یگانگی طبقهٔ کارگر را بر هم میزنند، از پای در آورده نشوند، پیروزی انقلاب پرولتری محالست.

تاریخ حزب ما، تاریخ مبارزه بر ضد احزاب خرده بورژوازی: اس ارها، منشویکها، آنارشیستها، و ناسیونالیستها و از پای در آوردن آنان میباشد. بدون غلبه بر این احزاب و طرد آنها از صفوف طبقهٔ کارگر، توفیق بایجاد یگانگی طبقهٔ کارگر امکان نداشت و بدون یگانگی طبقهٔ کارگر بدست آوردن پیروزی در انقلاب پرولتاری میسر نمیگردید.

بدون از پای در آوردن این احزاب، که نخست طرفدار نگاهداری سرمایه‌داری و سپس، بعد از انقلاب اکتبر، طرفدار تجدید استقرار سرمایه‌داری بودند، حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و

مغلوب ساختن مداخله جویان نظامی بیگانه و بنای سوسیالیسم میسر نمیشد.

تصادفی نیست که همهٔ احزاب خرده بورژوازی یعنی اس‌ارها، منشویکها، آنارشیستها، ناسیونالیستها، که برای فریب ملت، خودشانرا احزاب «انقلابی» و «سوسیالیستی» نامیده بودند، از همان پیش از انقلاب سوسیالیستی اکتبر احزاب ضد انقلابی شدند و پس از آن مبدل بعمال جاسوسی بورژوازی بیگانه و بدل به باند جاسوسان، زیانکاران، کارشکنان، آدمکشان و خیانتکاران به میهن گردیدند.

لنین میگوید «یگانگی پرولتاریا در دورهٔ انقلاب سوسیالیستی تنها از طرف یك حزب بغایت انقلابی مارکسیستی، تنها بوسیلهٔ مبارزهٔ بی امان برضد کلیه احزاب دیگر ممکن است حاصل شود (لنین جلد ۲۶ ص ۵۰).

۴) تاریخ حزب سپس میاموزد که حزب طبقهٔ کارگر در صفوف خود بدون مبارزهٔ آشتی ناپذیر بر ضد اپورتونیستها، بدون از پای در آوردن تسلیم طلبان در محیط خود، نمیتواند یگانگی و انضباط صفوف خویش را حفظ کند و نقش سازمان دهنده و رهبری انقلاب پرولتری خود را بموقع اجرا گذارد و نقش بانی جامعهٔ نوین، جامعهٔ سوسیالیستی خود را ایفاء نماید.

تاریخ رشد زندگانی درونی حزب ما، عبارت از تاریخ مبارزه و انهدام دسته‌های اپورتونیستی داخلی حزب، یعنی «اکونومیستها»، منشویکها، ترتسکیستها، بوخارینیها و ناسیونالیستهای منحرف است.

تاریخ حزب میاموزد که همهٔ این دسته‌های تسلیم طلب، در حقیقت امر عمال منشویسم در درون حزب ما، دنباله و ادامه دهندهٔ آن بوده‌اند، و آنها هم، مانند منشویسم،

نقش هادی نفوذ بورژوازی را در طبقهٔ کارگر و حزب ایفاء میکردند. از اینرو، مبارزه برای از میان بردن این دسته‌ها در حزب عبارت از ادامهٔ مبارزه برای از میان بردن منشویسم، بوده است.

بدون در هم شکستن «اکونومیست ها» و منشویسم، ما نمیتوانستیم حزبی ساخته و طبقهٔ کارگر را بسوی انقلاب پرولتری سوق دهیم.

بدون در هم شکستن ترتسکیستها و بوخارینیها، ما نمیتوانستیم شرائط لازمهٔ ساختمان سوسیالیسم را مهیا کنیم.

بدون در هم شکستن انواع ناسیونال ـ انحرافیون رنگارنگ نمیتوانستیم ملت را با روح انترناسیونالیسم پرورش دهیم، نمیتوانستیم از پرچم دوستی سترگ ملل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دفاع کنیم، نمیتوانستیم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را بسازیم.

ممکن است چنین بنظر آید که بلشویکها برای مبارزه برضد عناصر اپورتونیستی در حزب، زیاده از حد وقت صرف کردند و باهمیت این عناصر بیش از حد ارزش دادند. ولی این بهیچوجه درست نیست. چنانکه هنگام تندرستی زخم را نمیتوان تحمل کرد، در محیط خود نیز اپورتونیسم را نمیتوان تحمل نمود. حزب، دستهٔ راهنمای طبقهٔ کارگر، دژ مقدم و ستاد جنگی وی میباشد. نمیشود راه داد که در ستاد رهبری طبقهٔ کارگر، کم باوران، اپورتونیستها، تسلیم طلبان، خائنین نشسته باشند. مثل آنهائی که مبارزهٔ حیاتی و مماتی با بورژوازی بکنند و تسلیم طلبان و خائنین را در ستاد خودی و در دژ خودی جای دهند، مثل کسانی است که از جبهه و عقب جبهه در معرض آتش باشند. فهم این نکته دشوار نیست که چنین مبارزه‌ای تنها میتواند منجر بشکست شود. دژ را از درون

گرفتن از همه آسانتر است. برای تحصیل پیروزی، مقدم بر همه، باید حزب طبقهٔ کارگر، ستاد رهبری و دژ مقدم آن را از تسلیم طلبان، فراریان، اعتصاب شکنان و خیانت پیشگان مصفی نمود.

تصادفی نیست که ترتسکیستها، بوخارینیها، ناسیونالیستهای منحرف، در مبارزه برضد لنین و حزب، بجائی رسیدند که احزاب منشویك و اس‌ار هم بدانجا رسیده بودند، یعنی عمال جاسوسی فاشیست، جاسوس، زیانکار، آدمکش، کارشکن و خائن به میهن در آمدند.

لنین میگوید «با داشتن رفورمیستها و منشویکها در صفوف خود، فتح در انقلاب پرولتاری غیر ممکن و نگاه داری آن محال میباشد. این یك مسئله اصولی آشکاری است و آن را، هم تجربهٔ روسیه و هم مجارستان... بطور نمایان تایید کرد. در روسیه چندین بار وضع سختی روی داد که سرنگونی رژیم شوروی، در صورت بقاء منشویکها و رفورمیستها و دموکراتهای خرده بورژوازی در داخل حزب، قطعی می بود...» (لنین جلد ۲۵ ص ۴۶۲—۴۶۳ چاپ روسی).

رفیق استالین میگوید «هرگاه حزب ما توانست یگانگی داخلی و پیوستگی بینظیری را، که در صفوف وی وجود دارد، ایجاد کند، علت آن مقدم بر همه این بود که بموقع خود. را از لوث اپورتونیسم مبرا ساخت و انحلال طلبان و منشویکها را از داخل خود بیرون ریخت. راه رشد و استواری احزاب پرولتاری عبارت است از تصفیهٔ آنها از اپورتونیستها و رفورمیستها، سوسیال — امپریالیستها و سوسیال — شوینیستها، سوسیال — میهنپرستها

و سوسیال ــ پاسیفیستها. استحکام حزب وابسته به تصفیهٔ آن از عناصر اپورتونیست است» (استالین مسائل لنینیسم ص ۷۵ چاپ روسی).

۵) تاریخ حزب سپس میاموزد که اگر حزب بکامیابیهای خود سرگرم شود و غرور یابد ونواقص کار خود را نا دیده بگیرد و از اعتراف بخطاهای خود بیم داشته باشد و بترسد از اینکه بموقع خود آشکارا و صادقانه آنها را ترمیم کند، نقش رهبری خود را نسبت بطبقهٔ کارگر نمیتواند اجرا نماید.

هر آینه حزب از تنقید وانتقاد ازخود بیم نداشته باشد، خطاها و نواقص کارهای خود را ماست مالی نکند و کاری کند که کادرها از خطاهای کار حزبی عبرت گرفته، آموخته وپرورده شوند و بموقع بتوانند خطاهای خود را اصلاح نمایند، حزب شکست ناپذیر است.

اگر حزب خطاهای خود را پنهان نماید و مسائل المناك خود را پرده پوشی کند و نواقص خود را با تظاهرات دروغین بپوشاند، تنقید و انتقاد ازخود را تحمل نکند و غرور در وجود او راه یابد و بخود پسندی تسلیم گردد و بر روی تاج افتخار خود بخواب رود، فنا میشود.

لنین میگوید «رفتار یك حزب سیاسی نسبت به خطاهای خودش یکی از مهمترین و درست ترین مصداقهای جدی بودن یك حزب و انجام وظائف وی در عمل و نسبت به طبقهٔ خود و نسبت به توده های زحمتکش است. اعتراف آشکار به خطا، تحلیل علل آن، تجزیهٔ شرائطی که موجب بروز این خطا شده، بررسی دقیق وسائل اصلاح این خطا، ــ این است نشانهٔ یك حزب جدی، این است طریق اجرای

وظایف آن، این است راه آموزش و پرورش طبقه و سپس توده ها» (لنین جلد ۲۵ ص ۲۰۰ چاپ روسی).

و پس از آن:

«علت زوال همهٔ احزاب انقلابی که تا کنون از میان رفته آن بوده است که مغرور شده بودند و نمیتوانستند ببینند قوتشان در چیست، میترسیدند راجع به سستیهای خود سخنی بر زبان آرند. ولی ما از میان نخواهیم رفت زیرا از بر زبان راندن سستیهای خویش بیم نداریم و رفع سستی را خواهیم اموخت» (لنین جلد ۲۷ ص ۲۶۰--۲۶۱ چاپ روسی).

۶) بالاخره تاریخ حزب میاموزد که حزب طبقهٔ کارگر هرگاه با توده ها رابطهٔ وسیع نداشته باشد و این روابط را بطور همیشگی مستحکم نکند و هر آینه نتواند به آواز توده ها گوش فرادهد و نیازمندیهای روزمرهٔ آنهارا درك كند و نه تنها توده ها را بیاموزد بلکه برای یاد گرفتن از توده هانیز آماده باشد، نمیتواند یك حزب توده ای واقعی شده و برای هدایت ملیونها افراد طبقهٔ کارگر و همهٔ زحمتکشان شایستگی داشته باشد.

اگر حزب، بگفتهٔ لنین، بتواند «با وسیعترین تودهٔ زحمتکشان در نوبهٔ اول با تودهٔ پرولتاریا و هم چنین با تودهٔ غیر پرولتاری زحمتکش نیز مربوط گردد، نزد یك شود و اگر مایلید حتی تا حد معینی با آن در هم آمیزد» (لنین جلد ۲۵ ص ۱۷٤ چاپ روسی) آن حزب مغلوب نشدنی است.

هرگاه حزب در دائرهٔ تنگ حزبی خود عزلت گزیند و باتوده ها قطع رابطه نماید قشری از بوروکراسی آن را بپوشاند آن حزب محو خواهد شد.

رفیق استالین میگوید «بعنوان یك قاعده، میتوان

تایید کرد، مادام که بلشویکها با توده‌های وسیع خلق رابطهٔ خود را نگاهداری میکنند، شکست ناپذیر خواهند بود. و بر عکس، کافی است که بلشویکها از توده‌ها جدا شده و رابطه‌ای که با آنها داشتند از دست بدهند، کافی‌است که در زیر قشری از زنگار بوروکراسی بمانند، تا از هر قوه‌ئی محروم و بهیچ و پوچ بدل شوند.

یونانیان قدیم در اساطیر خود قهرمانی بنام آنته داشتند که، بنا بنقل اساطیر، پدرش پسیدون خدای دریاها و مادرش ژه خدای زمین بود. آنته بمادر خود، که وی را زائیده، شیر داده و پرورده بود، دلبستگی ویژه‌ای داشت. قهرمانی نبود که این آنته او را مغلوب نکرده باشد. وی قهرمان غلبه ناپذیر شمرده میشد. نیروی او از کجا بود؟ نیروی او در این بود که هر بار هنگام نبرد با دشمن، چنانچه بتنگی میافتاد، بزمین، بمادر خود، که اورا زائیده و شیر داده بود، تکیه میکرد و نیروی تازه میگرفت. ولی این قهرمان، با وجود آن، یك نقطهٔ ضعف داشت و آن عبارت از این بود که وی، به نحوی از انحاء از زمین جدا گردد. دشمنان این سستی او را در نظر میگرفتند و در کمینش بودند. سر انجام دشمنی پیدا شد که از این نقطهٔ ضعف آنته استفاده نمود و او را مغلوب ساخت. این هرکول بود. هرکول چگونه آنته را مغلوب نمود؟ او را از زمین جدا کرد و بهوا بر داشت و امکان تماس با زمین را از او سلب نمود و بدینسان او را در هوا خفه ساخت.

گمان میکنم بلشویکها قهرمان اساطیری یونان آنته را بخاطر شخص میاورند. آنها نیز، مانند آنته، از آنجا نیرومند هستند که با مادر خود، با توده هائی که آنها

را زائیده، شیر داده و پرورده، مربوطند و، تا زمانی که با مادر خود، با ملت رابطه دارند، بخت یار آنها است که مغلوب نشدنی بمانند.

راز شکست ناپذیر بودن رهبری بلشویک در اینجاست» (استالین «در بارهٔ نواقص امور حزبی»).

چنین است تعلیمات اساسی آن راه تاریخی که حزب بلشویک طی کرده‌است.

فهرست

فصل دوم

تشکیل حزب سوسیال دموکرت کارگری روسیه. پیدایش فراکسیون بلشویکها و منسویکها در داخل حزب

(سالهای ۱۹۰۱ــ۱۹۰۴)

فصل سوم

منشویکها و بلشویکها در دوران جنگ روس و ژاپن و نخستین انقلاب روس

(سالهای ۱۹۰۴--۱۹۰۷)

فصل چهارم

منشویکها و بلشویکها در دورهٔ ارتجاع استولیپینی. بلشویکها صورت حزب مستقل مارکسیستی بخود میگیرند.

(سالهای ۱۹۰۸–۱۹۱۲)

فصل پنجم

حزب بلشویک در سالهای رونق جنبش کارگری پیش از نخستین جنگ امپریالیستی

(سالهای ۱۹۱۲—۱۹۱۴)

فصل ششم

حزب بلشویک در دورهٔ جنگ امپریالبستی انقلاب دوم در روسیه.

(سال ۱۹۱۴—مارس سال ۱۹۱۷)

فصل هفتم

حزب بلشویک در دوران تهیه و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر

(آوریل سال ۱۹۱۷ — سال ۱۹۱۸)

فصل هشتم

حزب بلشویک در دوران مداخلهٔ جنگی خارجی و دوران جنگ داخلی.

(سالهای ۱۹۱۸ -- ۱۹۲۰)

فصل نهم

حزب بلشویک در دورهٔ تحول بکار صلح آمیز ترمیم اقتصاد ملی.

(سالهای ۱۹۲۱—۱۹۲۵)

فصل دهم

حزب بلشویک در مبارزه برای صنعتی کردن سوسیالیستی کشور

(سالهای ۱۹۲۶–۱۹۲۹)

فصل یازدهم

حزب بلشویک در مبارزه برای اشتراکی کردن کشاورزی

(سالهای ۱۹۳۰—۱۹۳۴)

فصل دوازدهم

حزب بلشویک در مبارزه برای انجام ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی و اجرای قانون اساسی نوین

(سالهای ۱۹۳۵—۱۹۳۷)

А—07823

Подписано к печати 21/VIII 1948 г.
Формат 60×92 1/16 Объем $37^1/_2$ п. л.
Уч.-изд. 34, 35 л. Зак. 761
Тираж 4000.

15-ая тип. "Искра революции"
треста «Полиграфкнига ОГИЗа
при Совете Министров СССР.
Москва

ИСТОРИЯ ВСЕСОЮЗНОЙ КОММУНИСТИЧЕСКОЙ ПАРТИИ (БОЛЬШЕВИКОВ). Краткий курс.

На персидском языке

Цена 8 руб.